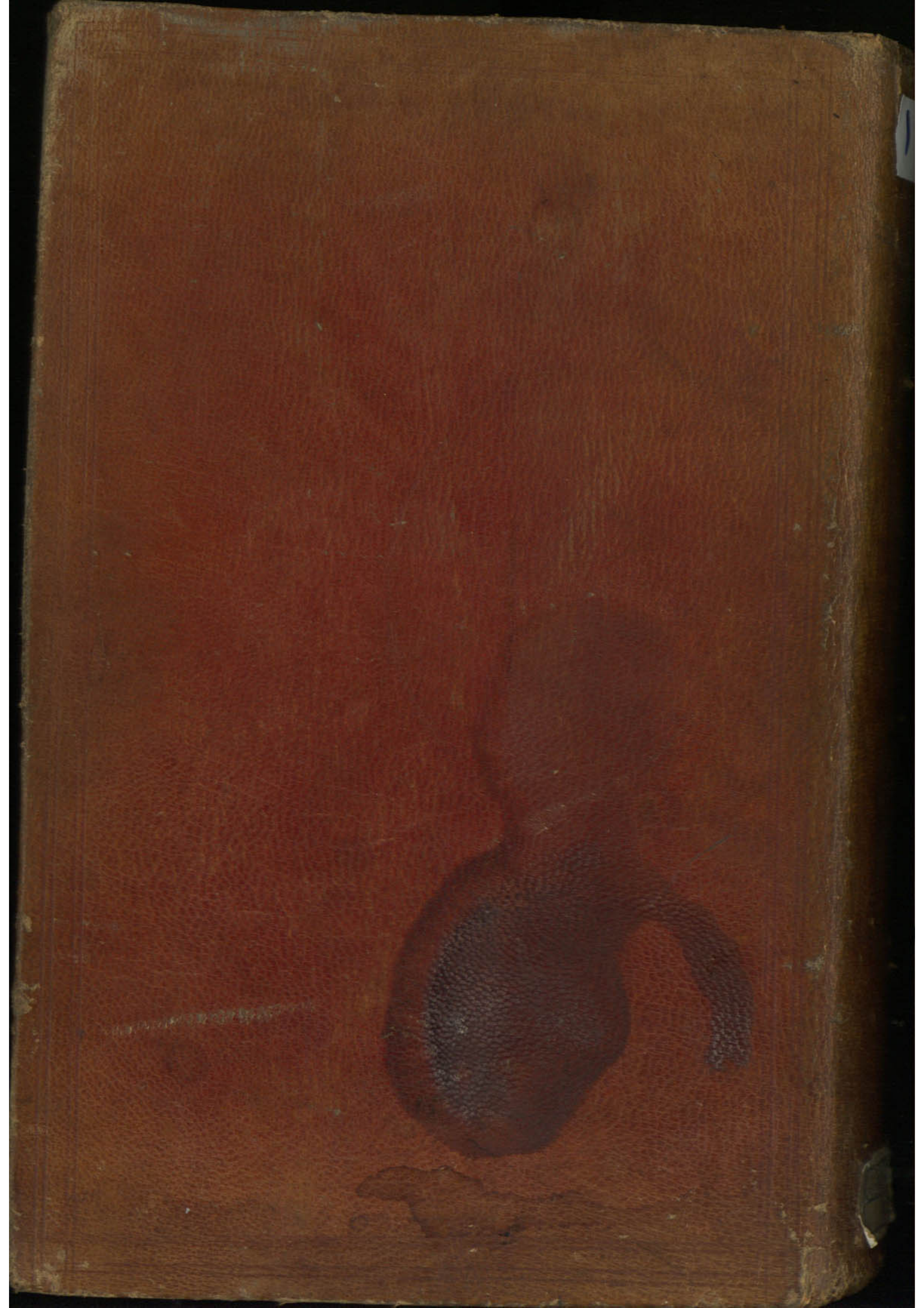
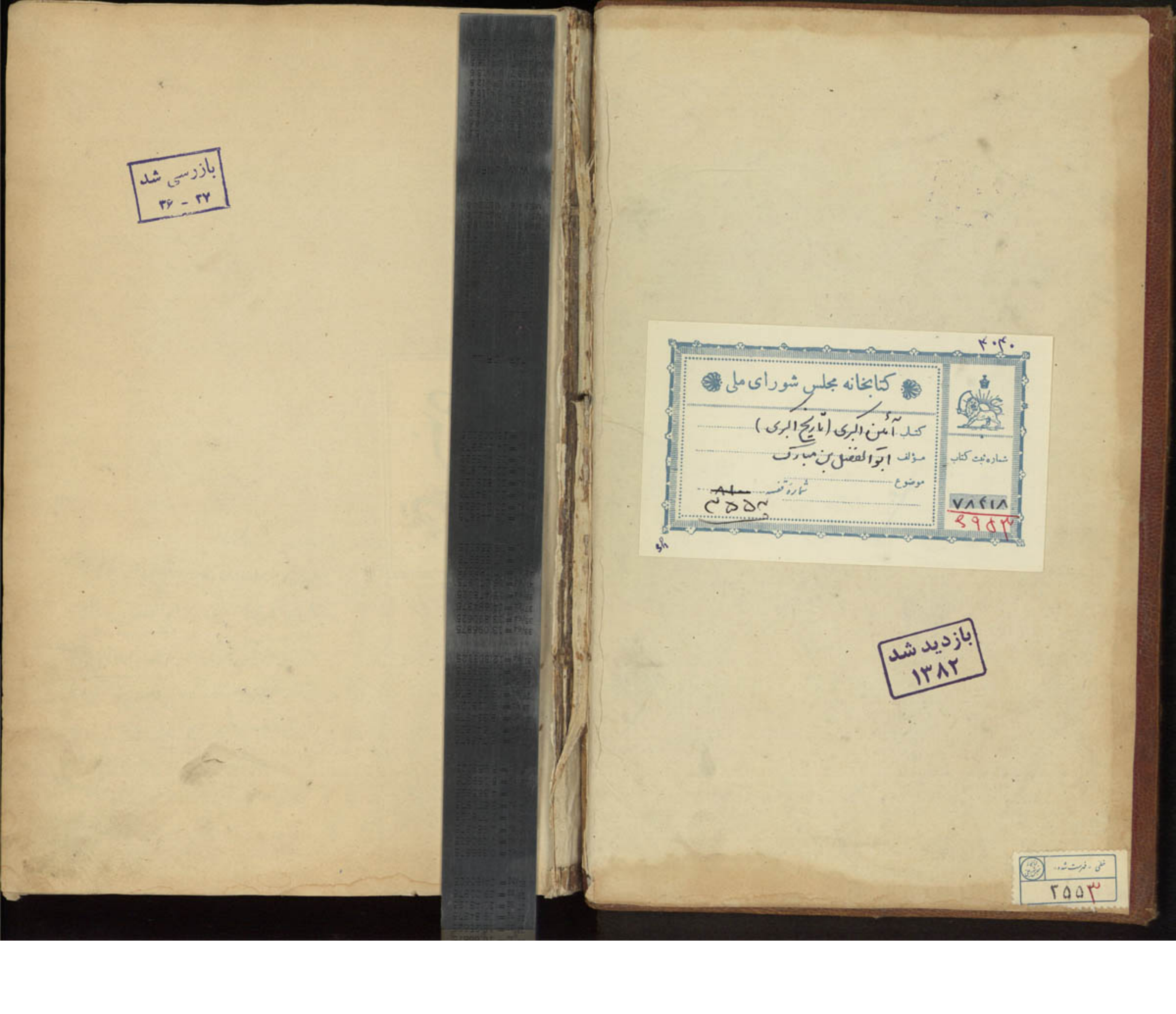



بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲


بازرسی شد
۳۶ - ۲۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب آیین اکبری (تاریخ اکبری)
مؤلف ابوالفضل بن مبارک
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۸۴۱۸
بازدید شد
۱۳۸۲
۲۵۵۳

بسمه تعالی شأنه

بطوری که از مطالعه کتاب بر بنده معلوم شد نسخه‌ای است از
تاریخ اکبری تألیف **ابوالفضل بن مبارک**
در تاریخ سلاطین تیموری هند تا عهد **جلال الدین اکبرشاه**
فرزند همایون پادشاه که تاریخ تألیفش سنه **۱۰۰۴** قمری است
و تاریخ کتابت این نسخه ربیع الاول ۱۰۳۷ که **۳۳** سال
بعد از تألیف کتاب می‌شود و چون مؤلفش آنرا بنام
اکبرشاه پرداخته است آنرا تاریخ اکبری می‌گویند والله العالم
(جلال الدین همائی)

متأسفانه نسخه بسیار مغلوط از کار در آمده و کاتب هم در آخر کتاب
عذر آورده است که از صاحب نسخه اصل در طلب آن نهایت
تشددی می‌نمود. معلوم می‌شود که نسخه اصل را بامانت
گرفته و با عجله و شتاب از روی آن کتابت کرده است
برای آنکه صاحب نسخه در مطالبه و استرداد تعدد و سختگیری
می‌نموده است و فرصت وقت و مهلت به کاتب نمی‌داده است

(ج-ه) [illegible]
[illegible]
[illegible]

خواب سعادت انتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از آنست مشاهده فرمودند که حق سبحانه و تعالی
خلفی ماه از کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابده باره و ابهت از جبههٔ احوال او فروغ ده
از نور هدایت او ظلمت آباد عقول از دوام روشنی پذیرد و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایام انتظام
یابد و بعد از آنکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام
جلالت انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منشیر آن سربلند است و وجود در امر و دانیز
بآن شگفته بیان فرمودند چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند از ین بشارت عظمی و نعمت
جبینی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده کیفیت از آن به محرمان حرم خاص و ملازمان آستان اخلاص در
میان آوردند بیت این خواب که از دیده جان پرده گسل بود ⁂ خوابش نتوان گفت که بیداری
دل بود از شریفخان[1] برادر شمس الدین محمد خان اتکه شنیده شد که شمس الدین محمد خان ادرست و
در اکثری از خود بین بخواب دیده اند که ماه در بغل ایشان در آمده صورت واقعه را به پدر گرامی خود
امیر یار[2] محمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته اند پدر گرامی از سنوح این واقعه مسرت
افزا خوشوقت شده چنان تعبیر نموده اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو ارزانی خواهد کرد که بافت
این سلسله ما بوده باشد و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایه عزت این سلسله
از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نموده دیگر از راست کیشان درست اندیش معلوم شد که در زمانی
که حضرت مریم مکانی خلوت ظلال جلال الهی العنصر مقدس آنحضرت حامله بودند در دوستی خوب از چین
جبین ایشان هویدا بود بنا بر وفات بر ناظران این منظره بهانی گشته با آینه میشد چنانچه آینه جلی تو شان
برادر حقیقت که نزدیک به پیشانی آینه می بندند و کواکب اقبال از بان حال این ترانه میسرایند بیت
براه بخت نهادم جبین ظلمانی ⁂ هزار آینه آویختم به پیشانی ⁂ روزی در نزدیکی ایام ولادت با سعادت
آنحضرت مریم مکانی بهودج میرفتند در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاد از آنجا که طبیعت
در ینحال بثمرهای نیمجوش و میوهای شیرین راغب می باشد بخواجه معظم که برادر مادری ایشان بود
فرموده اند که از باغ انبه چند پاره خواجه انبه چند آورده بدست مبارک ایشان میداد که در نظر فیض
اثر تو ناصیهٔ فروغ بخش ایشان با آینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانی خود آینه بسته اید
فرمودند که من نبسته ام از کجا میگوید خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور انور

تکملهٔ تاریخی
۱- شریفخان برادر شمس الدین محمد خان … که شمس الدین محمد خان در بیت … غزنین …
۲- امیر یار محمد غزنوی

نمایان می باید تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد و بعضی از محرمان درگاه این اقبال میگفته که استفسار خواجه بجهة آن بود که شعشعه انوار الهی که از جبهه انور خیافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبوده دیگر از والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف انگگی آنحضرت مشرف است شنیده شد که پیشتر از آنکه باین دولت کبری سعادتمند شوم سحری بود که ناگاه نور عظیم بمن روی آورده در میان کنارم در آمد پنداشتم که آفتاب عالمتاب است که در کنار من افتاد خوب حالتی روی نموده غیظم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمده چاشنی آن لذت هنوز موبموم را فرو گرفته است و از آن تباشیر این صبح جلال و جمال و گل این شکوفه دولت و اقبال چشم براه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود تا آنکه بخدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیاست سرافراز گشتم و بسجده شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم ع دولت آنست که بیخون دل آید بکنار • سبحان الله این چه سعادت بود که در کنار من آمد و این چه اقبال بود که در بر گرفتم اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد دست قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیله من می پرورد هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک برمیکشید چنانچه ببرکت این خدمت که بهر نوشت من بود طالع قوی و سعادت عظیم منت بر من نهاده با قبیله خود روشناس هفت اقلیم شدم و دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم سعادت اعتصام بودند شنیده که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه مسقف که در بهای آن شب در حضرت پرای بودند حرف نمود از ولادت اشرف در میان بود ناگاه از شبکه آن دولتخانه شعشعه نور الهی تابیدن گرفت چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خود و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند و جمعی که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند فرمودند که همانا درین زودی از گلبن خلافت تازه گلی خواهد شگفت و از نهانخانه جاه و جلال ذکاء این سرای عزت و اقبال فروغ پروردی بخت روشن سازی قدم در دایره وجود خواهد نهاد که از کوکبه عظمتش دلهای اعدای دولت در بوته انفعال بگدازد و این خاندان والا دودمان عالی را از سرفرازی و رونقی پدید آید بلکه شبستان عالم را از پرتو جمال فروغش ضیائی بهائی تازه نماید دیگر میرعبدالحی که از پاک نژادان عالی مقدار بود نقل میکرد که سحری حضرت جهانبانی جنت

(۱) خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش

(۲) مولانا نورالدین ترخان

(۳) میرعبدالحی

آشیانی در مراقبه بودند و کان خبر دادند که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد بعد از زمانی سر برداشته فرمودند که الحمد لله والمنه که چراغ خانواده سلطنت بتازگی روشن شد من از این شکرانه رسیدم و فرمودند که درین اثنا خواب و بیداری چنان نمود که ستاره نورانی از فلان جانب اشارت نموده که مولد اشرف بود فرمودند که طلوع کرده و ساعت فساعت بلند میشد و در بلند شدن آنهم نور او زیاده میگردید و هم جرم او زیاده میگشت تا آنکه اکثر عالم را پرتو او فرو گرفت چون از روشن ضمیری می پرسیم که این جرم نورانی چیست جواب داد که این نور نجم خلف صدق تست و هر قدر که از سطح غبرا این نور جهان افروز در ساحت آن پرتو انداخته در تحت تصرف و تسخیر او در آید و آن فلک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمور گردد و روزی از بشارت غیبی که گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امید در خشید چون از روی ملاحظه بوقت آن معاینه روحانی و رویا صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یکوقت بوده بزرگی که چنین فرخنده مولودی نصیب باشد این نمود و آگاهی چه کرامت نکند و از آنجا که موهبتی در دنبال بود امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست اما پاک سرایان ده رچمن را یقین قبل از وقوع و یقین بعد از حصول متحقق میشود که از پرتو این نجم عالم افروزست و آن ذره این ظلمت سوزه پرورش یافتها دولت دوام ملازمت این حدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشد در ظهور امثال این امور جای استبعاد نیست و بر نکته دانان باریک بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه رویای صادقه قاجولی بهادر و تعبیر خواب تومنه خان را از روی ظاهر بوجود حضرت صاحبقرانی فرود آورده از شتم کوکب نورانی که جهان از پرتو آن روشن شد و از جیب قاجولی بهادر پدید آمد اشاره بوجود صاحبقرانی کرده که جد هشتم آنحضرت است اما بر باطن نور مواطن دوربین عالم تعبیر و خردانان عالم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نموده اند با کلیل دانای رواں سربلندی یافته باشد و بمکانی دولت آرای ارجمندی دیده از وادی تعبیر و اشارت و مثال درست بلکه این هفت کوکب کنایه از هفت جهان آرای والا قدر اند و مقصود از آن لمعه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهی است که بنورانیت وجود ارفع عالم و عالمیان را روشن گردانیده و آن نور ساطع این سعد اکبرست که از جیب این برج سعادت سر برزده بود که

(۱) ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی

(۲) قاجولی بهادر .... تومنه خان

او جد شانزدهم آنحضرت از روی شماره اما درین میان هفت کوکب برج عظمت که نور این شهنشاه
گیتی افروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده این هفت درمیان آن سیزده کس ببزرگی و یکتائی ارائی
امتیاز تمام داشته اند وهشتم این گروه والا شکوه ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که نور
معدلت ایشان آفاق را منور دارد و درسلسله علیه این سیزده کس بزرگ این مظهر کمال قدرت
ایزدی اخلوت گرانمایه سلطنت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند
و بر متفحصان دقایق آثار صدق اینمعنی مخفی نیست چنانچه مجملی از کمالات این گروه والا شکوه درین شگرفنامه
گذارش خواهد یافت و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید که اگر از احوال گرامی
این بزرگان فرخنده مآل از نظر حقیقت و دقت بخرد مطالعه نموده عهد خلیفه زمان را دریابد در مراتب
درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد و آفرین برین دریافت کند هیهات هیهات سخن فروش نیستم که
چشم تحسین از مردم داشته باشم جایزه عظمتر ازین صله گزین تر ازین چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات
حقایق شده است و خود نکته دان من مهبط این دقایق بانی گشته ازین جواهر شب تاب گوشوارهای
گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند یادگار میگذارم ذکر طلوع نور اعظم و سطوع
اکبر یعنی سعادت ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی ظهور نتیجه آمال از مشیمه ارادت و طلوع نیر اقبال از
مطلع سعادت یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معلی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب عفت
نقاب تقدس احتجاب بجزء انتساب ولیه عصر رابعه دهر صاحبه روزگار رکانه آموزگار رقعه و طاهرات
اسوه زاهرات صفیه صافی نیت وفیه وافی طویت ملکه قدسی ملکات مالکه سماوی برکات صفوت
زمین و زمان زبده کون و مکان موجه دریا قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان ولایت سراج حطیم
عبادت مشکوة جوهر سعادت ناصیه طاعت ایزدی باصره سلطنت سرمدی قایمه سریر سمو قاعده کرسی
علو خاتون منصه رفعت بانوی حجله دولت نقاب گزین هودج عزت نعمت بخش طالبان عظمت
عطیه والای عالم بالا خزینه رحمت ایزد تعالی نعمت کبری مایده ربانی دولت عظمای موهبت
آسمانی نقطه دایره فضل و افضال درة فاخره دولت و اقبال شکوه بهارستان عدالت لوحه نگارستان
جلادت بارز انوار ولایت والا نیره نیره عظمت و اجلال زنده میامن کسبی و وهبی نتیجه مکارم نیره
واسطه عقد دانش و آگاهی ابطه انتظام سلسله کونی و الهی شجره طیبه صفوت و صفا ثمره مکرمه

و اصطفا مرآت حقیقت نمای وجه یقین درقات اعتلا مصاعد دولت و دین اصل اصول دوحه برومندی
نخله شریفه روضه ارجمندی مستوره معجر حلم و حیا مخدره مقنعه غرب کبریا ذریعه انجلاء نور غیب و شهادت
وسیله انکشاف صبح دولت و سعادت پرده نشین سرادقات آسمانی حضرت مریم مکانی عصمة الدنیا
والدین حمیده بانو بیگم (۱) ادام الله ظلال جلالها انتقد پاک قدوه اولیا اکرام قطب اقطاب نظام مصباح
بیدای ناسوت سیاح دریای لاهوت مصباح مکامن روح مفتاح خزاین فتوح گلچین بساتین تجلی بلبل
ریاحین معانی امام صومعه ریاضت ساقی میکده افاضت دریا دل مرحله تجرید دریانوش مصطبه
توحید مستغرق بحار مجاهده مستهلک بوارق مشاهده مشعله دار شبستان طریقت قافله سالار شاهراه
حقیقت اکمل مظاهر تجلیات ذاتی اجلی مجالی انوار صفاتی صدر آرای اصحاب کشف و شهود نقاد ضمایر
ارباب وجد و وجود سیار مشاهده قلوب و ارواح نظار بواطن قوالب و اشباح واسطه انجلاء ظلام
ظلام وسیله امحای ظلام آثام عارف و ابطال امتزاج ظهور و بطون کاشف لوایح اسرار بروز و کمون بیت
قطبی که بقطبین فلک داشت مقام ؛ شیران هوس را بادب کرده لجام ؛ در بیشه دل غزنبر مست حرام
دریا کش عشق زنده پیل احمد جام (۲) ؛ قدس سره اتفاق افتاد و عجب اتفاق شگرفی که سی و هشت درجه بعد
گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه از اول شب ششم ابانماه جلالی سال چهارصد و شصت
و چهارم موافق نوزدهم اسفندارمذماه قدیم سال نهصد و یازدهم مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال
نهصد و چهل و نهم هلالی ششم ماه کانک سال یکهزار و پانصد و نود و نهم شانزدهم تشرین الاول رومی سال
هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرت
بهر حصار امرکوت (۳) که از اقلیم دوم است و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه و طول آن از جزایر
خالدات صد و پنج درجه است در هنگامیکه موکب عالی روی توجه بتسخیر ولایت تته داشت و
هودج اقبال در آن حصن دولت و حصار سعادت بجهت وضع نتایج اشراق این نور گیتی آرای
توقف فرموده بود از غرایب اموری که وقت زمان ظهور نیر اقبال حادث شده آنست که پیش از
ساعت سعود طبیعت را اقتضای ولادت شد مولانا چاند منجم (۴) که بجهت تشخیص و تعیین طالع سعادت مطالع
بموجب حکم پادشاهی برعتبه عفت بود در اضطراب آمد الحال نحوستی دارد و بعد از زمانی ساعتی
فرخنده که بهزاران سال پیدا آید میرسد چه شود که تولد در توقف افتد حاضران مجلس

(۱)، عصمة الدنیا والدین حمیده بانو بیگم ....

۲ - ا حمد جام

(۳) - امرکوت

(۴) - مولانا چاند منجم

که این اضطراب چه گنجایش دارد امثال این امور اختیاریست مقارن اینحال آن قضا بر طرف شده و خاطر او از
گذشتن ساعت مختار بتقدیر فراهم آمده و سبب ظاهری این خطیه عظما آن بود که دران هنگام دایه ازان
دیار آورده که متکفل اینخدمت شود و چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن
نفرت نموده و مزاج اعتدال پرورشت منزجر شده و آن قضا در طبیعت نمانده و چون ساعت مختار رسید
از رهگذر آنکه ساعت بگذرد مولانا در قلق بود محرمان حرم قدس توجه نموده گفتند که الحال حضرت
مهد علیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند بیدار ساختن لایق نیست اما انچه ایزد بیچون در مشیت
خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست بهمین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی از شدت وجع
بیدار ساخت و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت باجنت بیدار بظهور آمد در سرا پرده عصمت
و سرادق عزت بساط نشاط گسترده و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند پردگیان خرگاه نقی خصمیان
حریم پادشاهی را دیده امید بسرمه شوق مکحل کرده دید آرزوی موس او بسمه طرب دادند گوش بشارت گوشوار و
مراد برآراسته شده و چهره آرزو را بگلگونه عیش رنده ساعد تمنا را بیاره مقصود بسته پای فقس را بحلی آل
جلوه در آوردند و بچوگان نگاه عشرت در آمدند و زمزمه مبارکبادی برکشیدند و دهنبامان صندلی
ساعد بعطر آمیزی هوا بر گشتند لخلخه سایان عنبرین موی زمین را تازه روی کردند پرستاران
گلچهره بگلاب افشانی شوق آرزوی را تازه دادند ارغوانی لباسان نو شخند بر زعفران هاینی سیمبران را
در زر گرفته گلبویان سمن عارض بصندل کافور ابیر کردند گرم رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند مجمرها
زرین در حواشی بساط بخور انگیز کردند از عود سوزهای عنبر آگین سر پوشها بر داشتند خنیاگران پرده
ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند و ترانه زنان نغمه پرداز افسون بیهوشی در دمیدند بیت
هم از هندی زنان نازک آواز ⁘ چو طاوسان هندی جلوه پرداز ⁘ هم از چینی نوازان سبکدست
ز ساغرهای بی می گشته سرمست ⁘ هم از قانون نوازان خراسان ⁘ دلی مشکل پسندان آه آسان
هم از دستان سرایان عراقی ⁘ نوا ساز نوید عمر باقی ⁘ الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان
بهجت نهاد در غایت قرار و آرام و محفلی چون بزم روحانیان مقدس خرد از مستغنی از باده و جام تماشاییان
[illegible] علی بواسطه حسن بصر تفرج کنان گذشتند و نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه
[illegible] شدند بیت این چه بیتست که بی باده و جام اینجا ⁘ باده گر جام نه نوشند حرامست اینجا

خوانهای

خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند و مائدهای نعمت گوناگون چیدند تشریفهای رنگارنگ بخشش فرمودند
و خلعتهای نیک انعام کردند از شگفتگی و خوشحالی چه گویم که حاجت شرح و اطناب نیست اگر تو ام رمز
برآمده مقصود قدسیان عالم بالا شمه باز گویم که بس ازچندین تکاپوی و جستجوی نظام بخش ملک معنی و انتظام ارباب
کن عالم صورت خلعت گرامی وجود پوشانیدند و از مهد بطون صنایع خلوات قدسی بمنصه ظهور بدایع
خلوات انسی آوردند اما شرح ابتهاج ملاء اعلی و کامرانی روحانیان بخرد نژاد از اندازه گویایی بیرونست
همان زمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک خرام بجانب
مخیم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ در میان داشت برسانیدن این مژده جانفزا و نوید دلکش
شتافته شده و فردای آنشب که حاصل روز سعادت بود وقت صبح صادق از آن منزل کوچ کرده بودند و قریب
بنیمروز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلکشا و خوش هوا بود آبهای نغش و درختان دلکش داشت
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسعادت نزول فرموده بودند و معدودی از مقربان سریر اعلی بخدمت
حضور قیام داشتند بیت تازه درختان بفلک حبر سای ⁘ سایه فکن بر سر ظل خدای ⁘ غلغله مرغ نواپرداز خان
راغ ⁘ ریخته بر بزم نوای فراغ ⁘ ناگاه از عقب سواری گرم رفتار پیدای گردید مهر سنبل که غلام قدیم حضرت
جهانبانی بود از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب صفدرخانی بلند نامی داشت این سیاهی را
سفید رویی کونین دران مضمر بود آگاه گشته بوصف مقدس رسانید حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید
رسان ولادت نور دیده سلطنت باشد ترا امیر هزاره سازیم بیت بادشاهان جهان از سر دار نفت
اقلیم ⁘ مژدگانی چنین مژده اقبال دهند ⁘ ازینجانب نیز جلوداران در قفا از غایت شادی عنانها
از دست داده پیش دویدند و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق آوازها د
بلند شهریار جهان و جهانبان را شادی جاوید مژده دادند و بطلوع نیر جلال از افق امید نوید رسانیدند
که سپیده دم صبح مراد از جیب آرزو دمیده و سر درون اقبال از طبق امید سر بر زد و همان لحظة الحره
سر بسجده شکر بر درگاه خداوندگاری ماندند و جبین تبارک خاکساری نهادند و مالیدند بیت
تاج رفعت بسپهر و رفعت بر زمین ⁘ پای دولت بسریر و فرق منت بسجود ⁘ بعد از ادای وظایف شکر
بمعسکر والا شتافته بارگاه و سپهر کارگاه در آمدند و جهان از جشن عشرت و آیین دولت تازه شده و نغاره
عیش و شادمانی بآیین نشاط کیقبادی بلند آوازه گشت بارگاهی ترتیب یافت بآیین همایون دولت [illegible]

جشن کیومرثی و بزم فریدونی * بیت * ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر ؛ وین رنگ درون و برون بنگر
گر ذوق تماشای دو عالم داری ؛ آرایش این جشن همایون بنگر ؛ جهان پر برگ و نوای جوانی از
سر گرفت و عالم دیگر عشرت فراموش کرده بیاد آورد * بیت * ساقیان دست بجام می بخشش کردند
خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند ؛ این چه بود که ساقی بقدح ریخت فرو ؛ که مسیح و خضر از رشک
کف کش کردند ؛ مطربان بهستان بهرام و مغنیان جادو نوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند
و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند و چنگیان دست برشتهٔ مقصود در زدند و عود نوازان
غمهای جهان را گوشمالی دادند و قانونیان از زلف مراد تار برکشیدند نازنینان گرم نفس نغمها
راست آهنگ برکشیدند و کمانچگیان دلها بر زلف مطلوب در او بخشند دایره دستان آینهٔ اقبال را
پیش و نهادند ظریفان شکر گفتار از رنگ آمیزی طرب و نکته سنجان سحر پرداز راز زبان سخن
آفرین بستند ندیمان نادره حرف در بذله گوئی لبهای مجلسیان را در قهقههٔ شوق در آوردند سپهسالاران
جهانگشای و سرداران صف آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند و طوایف اعاظم و اهالی
و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند و دانش منشان اسکندر پسند و اسطرلاب داران
رصد بند که علی الدوام از همنشینان محفل نهانی و محرمان اسرار آسمانی بودند زایچهٔ طالع مولود دولت
سعود در امرات ضمیر اشراق پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلی و تفاصیل احکام غرایب
آثار از طول بقا و ارتقاء مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمی از آن جداول بر صفحهٔ
اجمال کشیده می آید معروض داشتند و آنچه حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی
پایه بلند و فکرت فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت که آینهٔ گیتی اسکندری
و جام گیتی نمای جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این
کارنامهٔ ایزدی فرموده بودند با آنچه دانایان دیگر از تاثیرات بساط افلاک فی تایج اجسام و اجرام
پی برموز غیبی برده بودند مقابله فرمودند همه موافق و مقابل یکدیگر آمدند و بعد از فراغ ازین جشن عالی
مطابق شبانه [illegible] اشاره ربانی چنانچه گذارش یافته آن گوهر قدسی اکتساب را بهمان لقب ارجمند و اسم اعظم ملقب و
موسوم ساختند و از صحایف سعادت و صفایح دولت جشنت و مرقوم گردانیدند و بعد از دو سال و
[illegible] تعبیر رویای صدق برای ظهور پیوست تبارک الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان

کیها

کبریاء سپهر بمنا فرود آمده و از مشرق نامتوقع فروغ اسم و پرتو مسمی فرو گرفت و از شرایف این نام بدیع
انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعرا ابوالفیض فیضی
در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده اند که از غرایب مناسبت اسرار حروف که کمالات عالیات اند
و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب مدارج تفاوت و معاوضهٔ ارتباط و انتساب ظهور
می یابد آنست که چنانکه آفتاب که دولت و حیات و سرچشمه عدد است بعدد حروف اکبر موافق است * بیت *
نور نگر ز مهر عالم آرا پیداست ؛ از جبهه شاهنشه والا پیداست ؛ اگر که با آفتاب نسبت دارد ؛ این نکته
ز بینات اسما پیداست ؛ انتهی کلامه و دیگر از لطایف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز حروف و کبیر
و عارفان آثار تراکیب حروف و طالع شناسان الفاظ و مقالات اند مقامات بطون هویت
و تنزلات ظهور خبر دارند و از عالم نورانیت و ظلمانیت حروف باعتبار تجرد لفظ و امتزاج این اسم
گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده و از جامعیت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه
میسازد چنانچه الف آتشی و کاف آبی و با بادی و رای خاکیت هر گاه اسمی بطریق سویت در عنصریت
از حروف فراهم آمده باشد که عنصری در آن ناقص شود و عنصری مکرر نباید هر آینه اسمی حد ذات
خود در کمال اعتدال باشد و نشان اعتدال آنست که او را در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتفاع
دولت و دوام مسرت خداوندان نام مدخلی تمامست و در ضمن این نکته دیگر در دریچهٔ ادراک جلوه
گر شده که این سعادت اکبر است هر چند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراکنده گردند چه
ترکیب و نظم حروف این اسم در حروف میانین که آن حرف کاف است و با و کاف آبیت
و بحق بالای خود را که آتشیت برمیدارد و با که بادیست پایان را که خاکیت پراکنده میکند و غازیان
نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات
سمتی بهره مند گردد ؛ ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع سطرلاب
یونانی ثبت یافته نظم پای آسمان سنج رصد بند ؛ نگاهی کن بعقل چرخ پیوند ؛ بحسن طالع
صاحب قران بین ؛ سعادت نامهٔ هر دو جهان بین ؛ تماشا کن درین فرخنده منشور ؛
سعادت بر سعادت نور بر نور ؛ در وقت نهضت رایات نصرت اعتصام از حصار ابرکوت
مولانا چاند منجم که در معرفت اسطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تنقیح احکام [illegible]

و مهارستی تمام داشت و بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه خلافت قباب ساخته بودند بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اسطرلاب یونانی حساب زیج گورکانی طالع سعادت مطالع را بسنبله استخراج نموده شده صورت آنچه طالع اقدس آمده است

اگرچه سنبله برج ذو جسدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباچه اقبال ثبات طالع با معان نظر و لمعان تامل بدو وجه محقق شده یکی آنکه جزو طالع درجه ششم است از ثلث اول برج و آن باتفاق اهل نجوم ثبات دارد دوم آنکه برج از جهت ثبات در خاص بارض منسوب است و این دلیلست بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت و صاحب طالع عطارد درین آنچه اشرف بمنزله سعد اکبر است و با اوست و عطارد کوکبی است که با سعد سعد و با نحس نحس باشد و زهره که سعد اصغر است در خانه اوست چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد و منسوب بعقل و دانش و فراست و کیاست و دران مرتبه هم بحسب تثویت و هم بحسب برجیت در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد افاضه کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیارایند عقدهای دین و دولت را بسر انگشت خرد بگشایند و زهره که بسعادت میمنت مشهور بعیش و طرب منسوب در یطالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و مواد ذوق و حضور آماده میدارد و از غرایب آنکه صاحب دلی در خانه معاش نشسته و صاحب خانه معاش طالع و هر دو سعادت ذاتی عرضی دارند و ایام زندگانی را بعیش و کامرانی انتظام می بخشند که سعد اکبر است منسوب بعدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تقمیر عالم نیز در

خانه

خانه دوم است ناظر بخانه چهارم که خانه عاقبت است باسباب عشرت و کامرانی بوجه اتم تا عاقبت العاقبت مقارن حال فرخنده مآل و آمال آنحضرت میدارد و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعد اکبر است سعادت بر سعادت افزوده دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه فایق باشد و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطنت و ذکا مجالست نماید و دانشوران روزگار و دانایان هر فرقتی ملازم درگاه دانش پناه باشند و هنرمندان روی زمین ترک وطان نموده احرام طواف آستان رفیع بندند و آنچه در ضمیر الهام پذیر او پرتو ظهور اندازد موافق عقل و مطابق نفس الامر باشد و ابواب نصفت و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید و در اختراع مبانی عمارات عالیه که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت گمارد و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی اصناف آزادگی و بیغمی بگذرانند و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطارد است و عطارد در خانه زهره و هر سه سعادت در یک محل جمع شده یکی سعادت مشتری دوم سعادت زهره سیوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده و این غرابتها دلالت دارد بر اقتدار و نیر اعظم و عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانبانیست علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثابت واقع شده رفعت دولت و عظمت و شوکت موهبت نموده چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد شرافتش روز افزون ساخته و چون ناظر است بخانه نهم که خانه سفر است همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست و تشنی بخش جهان باشد و خانه سیوم که با قربا نسبت دارد عقرب است از اقارب عقارب خبر داده و زحل درانجا آن نزدیکان را دراینه نحوست و نکبات بهادیه ضلالت و ملالت ساینده و قوس و تدرابعت و آن خانه عواقب کارها و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد و متصل است بعطارد و مسعود و در حد خود مثلثه خود است در هر کاری که توجه مینماید با سانترین وجهی انصرام یابد و عاقبت کارش بکام روانی باشد و خانه پنجم که بفرزندان تعلق دارد جدی است و آن برجیست بسیار فرزند و مریخ که کوکب سیاه است درانجاست و کدخدای طالع است که مدار قانون عمر بدوست و از جلایل امور آنکه این کوکب الحیش در بیت الشرف در وجه مثلثه و در یکان و در جانب اثناعشریه خود [illegible]

بهره‌مند گرداند و از بسیاری اولاد و احفاد خرسند شود و محظوظ گردد و از فرزندان برخوردار کامکار
اعتضاد یابد و سپاه گیتی پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد و از جمله اتفاقات حسنه آنکه در زایچه طالع
حضرت صاحب قرانی نیز مریخ در پنجم بود چنانکه در ظفرنامه ایراد یافته و حکمت پروران تجربه کار در
طالع سلاطین قوت مریخ اعتبار کرده‌اند و درین زایچه قوی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحب
قرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف با قوتها که گذارش یافت چنانچه ایمعنی از جلالت
قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد و ایمامی نماید برین که
صاحب طالع هرچند عمر دراز یابد جاه و منزلت او بیشتر و بهتر از ایام شباب شود و ماه که واسطه
تاثیرات علویات بسفلیات است زاید النور آمده به دولت روزافزون رهنمونی می‌نماید و هیلاج
هم اوست که بمثابه روح است و مربی بدن در خانه نهم بخت متصرف از مریخ به تثلیث زهره و واسطه
دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته و خانه ششم را که منسوب بلشکر و صاحبش
زحل است در سیوم واقع شده که خانه اخوان و انصار است و از این در دست لشکریان را از خیل
مخلصان و فدویان دانسته و تدساعی جوست بدرجه هشتم که حد زهره است و از مثلثه او در جان
اوست مخدرات حریم عصمت را در حریم رضاجویی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی عطیه بخشیده
و از نیکو خدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته و خانه هشتم حمت و صاحبش مریخ که سعادت گونه
دارد ناظر به طالع بنظر تثلیث است اشاره بر حمایت الهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطر
و خانه نهم صفوا است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سنوهای دور
آماده میدارد و موجب ازدیاد ملک میگردد و سهم السعادة در وتد عاشر است که خانه دولت
و اقبالست و صاحبش عطارد مسعود بنظر تثلیث بر سلطنت عظیم و کمال عقل و عدل دلالت کند و خزاین و زکات
را در حیطه تصرف و قبضه اقتدار آورده و خانه یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زاید النور در پنجم طالع
بواسطه نظر تثلیث بطالع که سبب حصول امانی و آمال شده و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست ذنب
جا گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابد پیوند اهتمام دارد و هر سید ولی را که از قبله اطاعت رو
گردان شده بادیه ادبار سرگردان ساخته و صاحبش که نیر اعظم است در خانه سیوم که حال اعوان و
[illegible] جای گرفته بسیاری از مخالفان ایشان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری در آورده

واز

و از غرائب اینطالع آنکه عاشر که خانه دولت و سلطنت است جوزاست که خداوندش صاحب طالع است
و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبه بلند سرافراز سازد لیکن بواسطه موانع از قوه
بفعل در نمی‌آید و درین طالع مسعود آن خانه جای سلطنت و دولت واقعست هرگاه که دولت در خانه
خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد تصویر زایچه طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و
مجمل از احکام نظر اختر شناسان هندوستان طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان
هندوستان قرار یافته که برج ثابتست و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد و نیر اعظم که از
جمیع افراد عالم نظر بر نشیمن سلاطین بیشترست صاحب طالع واقع شده و این علامتست که
که صاحب طالع بر شهریاران نامور و خداوندان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد و روز بروز قوایم
سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش استقرار و استدامت
انجامد پنجه قدرتش دست گردنکشان بدسگالی بربندد و آوازه کوس دولت زهره بشر حوادث صعدر را
آب‌باز دهد و صورت زایچه قدسی بموجب تحریر فضلا منجمان هندوستان جوگراری که از ملازمان بخته شاهنشاهی
رقم زده کلک تحریر میشود

با وجود کمال بی تعینی و بکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعشعه عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش
می تابد دلالت میکند که قول منجمانی که طالع اشرف را اسد میگویند نزدیک بواقع باشد و در کتب
احکام اینطایفه مقررست که صاحب اینطالع بسیار مال غالب بر دشمنان و بخشنده بزرگ
کاران باشد و بآیین عدل و انصاف گراید و کارها بعقل قوی و رای متین خود سرانجام دهد و بلند

بال بوده از شو بهرمند باشد و صاحب فرزندان ارجمند رضاجوی شود و مشتری و زهره در خانه دوم
فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و انواع دانشوری رهنمون گشته و چون سعد اکبر در
خانه عطارد است بعطیه حسن صورت و تناسب ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و جود
عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نیکوکاری و انتظام هر کاری از روی شایستگی
ممتاز ساخته و زهره و سنبله بآرایش مخدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام
نموده و نیر اعظم چون در سومست هر چه خواهد از کارهای بزرگ بملاحظه کمی بجای آرد و توانا باشد و
برادران بپایه او رسند بلکه نجم طالع او چون محترق گردد جهانیان برهواداری او متحد و متفق
باشند و چون عطارد در سومست هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش ندانسته باشد
شفقت کش و دشمن کش گردد و در الهیات و دیگر فنون حکمت کاردان بوده فکرهای دقیقش
در مرتبه ذوق و وجدان باشد و چون در میزانست مشهور آفاق گردد و کارهای پسندیده می
دانسته باشند و در ازمنه ممتده جهانستانی و جهانبانی کند و تدبیرات صایبه و افکار دقیقه نماید
و زحل چون در سوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند و خدمتکاران رضامند بیحساب
داشته باشد با شجاعت ذاتی بعقل خردکار فرماید و چون در میزانست و شرف صاحب خوان
عام شود و چون در سایه کرامت آفتاب جهانتاب خوان بیکرانش مدتها مدید و عهدها
دراز برقرار بماند و سودای دلخواه بکامرانی و کام ستانی کند و از بزرگتری در روی زمین باشد
و جانوران سیاه زنگ عظیم جثه بر درگاه او باشند و هر چند سن و سال او بزرگتر گردد قدر او بزرگتر
شود و کثرت سپاه و کمال دولت و جاه بمشقت نزد او حاصل آید و بر دولت و اقبال او درگاه
بماند چه از زحل بطی تر کوکبی نیست بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان او عظیمها
اوست و نیر اعظم و زحل و عطارد در یکبرج چند در دست برادر و دشمنگاه باشد و آئین دوستی و
دشمنی نیکو داند و مریخ در قوس بهیبت جهانیان او راستایش کند چه در مثلثه طالع در بیت
خودست و دوستی قویحال که آن سعد اکبرست اندیشها و غمها اهل عالم از خود دور کند و خوشدل
و کامروا باشد و بقوت صوری و معنوی ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود
و شهرتش عالمگیر و صیت عظمتش از کران تا کران بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او

باشند

باشند و از او اندیشناک بوده مطیع و منقاد گردند و چون در خانه مشتریست و نیر اعظم نظر بر او دارد
سروران جهان سر بر خط فرمان او باشند و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند و قمر
در ششم است دشمنان او بزرگان باشند اما باو نرسند و تاب بازوی قهر و عظمت او نیارند و همیشه
دوستی او را ترجیح دهند تا باقتباس انوار دقایق و از آفات بسلامت باشند و چون در حد بیت
و وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند و خداوند طالع را موافق مزاج باشد که فصل خصومات
موافق عدل و مطابق نفس امر کند و تحقیق ادیان و مذاهب متفاوت نماید و هر طایفه را به نیکوکاری
راهبری نماید و خواهد که عالمیان از الست آبا و تقلید برآمده بجاده قویم تحقیق گرایند و چون مشتری
بر او نظر میکند قوت و قدرت پادشاهی او زیاده از اندازه قیاس باشد و صاحب فرزندان
شایسته گردد و چون زهره ناظرست عقایف بزرگ منش خجسته در خدمت او بعمرهای دراز
باشند و از رضاجویی فرزندان نیک نهاد کامران شود و ضابطه چند از کتب حکمای هند و یونان
که دلالت کند بر جلالت قدر این زایچه قدسی ایراد میکند و چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیار
واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد و غبار عارضه بدامن عافیت او کم رسد
و چون در عین قوت بود سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ باید و
بطون حیات بوفور برکات در منازل عالی اساس و اماکن والا بنیان مسرت آرای گردد و چون
زایچه دوازدهم قمر مریخ است حصول الیمینی بروجه اتم روی دهد و صاحب عساکر منصور گشته در معارک
رزم صفشکن و دشمن فکن باشد و بر هر کس نظر خشم انداز دگداخته سطوت جلال او گردد و چون در
دوازدهم نیر اعظم کوکبی سعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخن گزار دانش پرور صاحب
اقبال بوده در حالی که دلیران به نبرد مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل
نگردد و پای وقار در دامن تمکین و بردباری کشیده دارد در انچه توهم آید و شایبه تغیر باحت
احتیاط او راه نیابد و در این زایچه مقدس چون سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاضه سعادت
می نماید و چون صاحب طالع نیر اعظم باشد و در سیوم واقع شود مولود را شرف المرتبه سلطنت
عظمی رساند چنانچه درین دیباچه سعادت پرتو ظهور دارد و چون مشتری و عطارد دوازدهم و بهره
ناظر باشند بر کشورگشایی و فرمانروایی مولود مسعود دامن کامیابی کشیده چنانچه درین

چراغ دولت می‌فروزند و اگر جزو طالع با قمر در یک برج باشد چهار کوکب یا ده بجز ناظر است و در سلطنت
بصاحب طالع متعلق شود و ممالک فراوان در حیطه تصرف و قبضه اقتدارش استوار پذیرد و درین طالع
با وجود جزو طالع و بودن قمر در نه برج عضو قمر و پنج کوکب ناظرند نیر اعظم و سعد اکبر و سعد اصغر و زحل و
عطارد و درین زایچه قدسی صاحب طالع در خانه سیوم است مولود اقدس را اگر برادری باشد در نهایت
دوستان جانسپار بهم رسند و نیکوکار و بخشنده و قوی حال باشد و بسلطنت بنگرند و سعادت
بی‌منتها بهره‌مند شود و صاحب دوم در سیوم دلالت کارهای عظیم کند و شغلهای شگرف بوجود
آورد و اختراع قوانین دولت و حکمت کند و بدانند شایسته نه فرماید و ازین همه اندیشه پیرامون خبر د الا
گردد و صاحب سیوم در دوم است بیچارهای بادرافتاده را دستگیری کند و با خویشان [illegible]
پیش آید و سایر نیک‌اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره‌مند گردند و از حدایق افضال و اکرام
او ثمرات برچینند و مؤثر است که اگر صاحب سیوم سعد باشد مولود گرامی بسلطنت علیا رسد
چنانچه درین زایچه مقدس صاحب سیوم سعد اکبر است هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبری و
اثبات خطا و صاحب چهارم که مریخ است در پنجم جا گرفته پدر والاقدر را از وجود اشرف او
موید تائیدات غیبی گردد و فرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند و با دولت و اقبال و بزرگ و
نامدار باشند و صاحب پنجم که مشتری است در دوم است بنغمات موسیقی و دقایق ادوار
و رموز باریک‌بین و موی‌شکاف باشد و صاحب ششم زحل است و در سیوم است بعضی
از ملازمان در کاهش اندیشهای ناشایسته پیش گیرند و پایمال قهر اقبال شوند و صاحب
هفتم زحل است در سیوم امور شوکت و ابهت بتدبیر صاحب خود انتظام دهد و در خاطر او این
آرزوها کند که مرا برادری باشد که در خدمت من سربلند شدی و صاحب هشتم مشتری است
در دوم است بتدبیرهای خود اموال فراوان و فرزندان بی‌اندازه را متصرف و
تواند بود که میراث نیز بدست افتد و صاحب نهم مریخ است در پنجم در خانه مشتری است
دلالت بر قوه حافظه کند و یادداشت قوی داشته باشد هرچه باطل کند شایسته کند و در سن
خالق پسندیده نماید و بآیین نیکو در رعیت‌پروری و دولت‌گستری بسر برد و از فرزندان دولتمند
[illegible] شوند و متادب بآداب طاعت و رضاجویی باشند صاحب دهم زهره است در

دوم است

دوم است بوالدین و بزرگ‌سالان خویش ادب و رضاطلب باشد و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است
خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد و پناه جهانیان باشد و دشمنان و بحیث با مشقت
نیست و نابود گردند و صاحب دوازدهم قمر در ششم است فغانان و فواد باشند و از صدمه
صدای کوس دولت و غلغله هیجای عظمت او سراسیمه و پراکنده گردند و خائب و خاسر روی بنوا شتخانه
فنا نهند و اگر مشتری با زحل در دوم و ثمت مولود مسعود بزرگ گردد و بر دشمنان چیره‌دست شود
و نیز هرگاه که در برج جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نه بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمان
بردار مولود محمود او باشند و اطراف ممالک و بدریای شور منتهی گردد و ایام سلطنت سعادت انتظام
او انبساط و امتداد یابد و نیز ماثور است که چون در زایچه ولادت زحل در شرف مولود اشرف پادشاهی
بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد و این همه ضوابط و دلایل درین زایچه مسعود تمام ظهور دارد ذکر زایچه سعادت
لزوم که علامه الزمانی عضد الدوله و الدین امیر فتح الله شیرازی که استخراج نموده و درین سال که قدوه علماء روزگار
و نقاوه دانشمندان آموزگار قسطاس و قانون علوم اقلیدس مغالق مفهوم مرتقی مدارج علیا متین
حقایق اشانقاوه جواهر معانی حلال خوامض یونانی پرده‌شکاف روابط نور و ظلام طراز حرکت و سکون
اجرام و اجسام عنقای اوج بلندپروازی علامه الدهر امیر فتح الله شیرازی برهنمونی بخت بیدار بپایه سریر
ارفع اعلی مشرف شده بمراتب رفیع و مدارج طالع مسعود مختلف بنظر میرسید امول آنست که
ایشان زایچه نموداری صحیح عبور تمام کرده بمیزان تحقیق سنجند خدمت میرزا کامل بتدقیق ضوابط فارسی و قوانین
یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند چون اعتقاد معتمدترین زایجهاست صورت آن را
با نمودجی از احکام ایراد مینماید ذکر طالع اشرف

زایچه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیارات بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه است و قیام الاوتاد
اتفاق افتاده و چون مرکز طالع سعادت مطالع از خانه نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانه اول
و حد مریخ و رب مثلثه اش سعد اکبر است و شرکت نیر اعظم و خدمت زحل و در یکان مریخ و نه بهر مشتری
و ادرجان و هفت بهر مریخ و اثنا عشریه قمر و وبال زحل است و این درجه مذکر است و نیره و از نحوست
خالی مستولی بر طالع نیر اعظم است بنحوی از شرکت زحل و زهره در برج سنبله در بیست و شش درجه
و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه و سهم الولد بقولی در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة
در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه و سهم عدد الاخوة در چهار ده درجه و دوازده دقیقه سنبله است
مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبله است خانه و شرف عطارد است و حد
زحل و رب مثلثه آتش قمر است بشرکت زهره و خدمتگار در یکان مریخ و وجه عطارد و بدر یکان زهره
و نه بهره عطارد و ادرجان قمر و اثنا عشریه نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره و وبال مشتری است و
مستولی بر خانه قمر است و این درجه مذکر است خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت و
مشتری در یازده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار
دقیقه میزانست و سهم الرجاء در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه و سهم النقره و الظفر در یک درجه و هفت
دقیقه میزانست و جزو اجتماع مقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست مرکز خانه سیوم
بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانست و خانه زهره است و شرف زحل و حد مریخ و رب مثلثه اش
عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری و وجه مشتری و در یکان و نه بهر و اثنا عشریه و هفت بهر عطارد
و ادرجان هبوط نیر اعظم و وبال مریخ است مستولی بر پنجاه و نه زحل است و این درجه مونث است و منصبه
و خالی از نحوست و سعادت و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقربست و سهم الغیب در
هفده درجه و پنجاه دقیقه و سهم السعادت بقول بطلمیوس و محیی الدین مغربی در پنجده درجه و نه دقیقه
و سهم الاصدقاء و الحزم سهم البعید بقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه و سهم الامراض
بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت
ثانیه عقربست مرکز خانه چهارم بیست و هفت درجه و یک دقیقه عقربست و این درجه فاست و
خانه مریخ و حد زحل و وجه عشریه و وبال زهره و رب مثلثه اش مریخست بشرکت زهره و خدمت قمر

و در یکان عطارد و هفت بهر مشتری و مستولی بر پنجاه مریخست و این درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست
و سعادتست و سهم السفر البر در دوازده درجه و بیست و هفت دقیقه قوس است و سهم الخصومات
در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست مرکز خانه پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه
خانه و نه بهر مشتری و شرف ذنب و حد مریخ و وجه زحل و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است
و در یکان شمس و ادرجان زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر مشتری و هفت بهر زحل و هبوط راس و وبال
عطارد است مستولی بر پنجاه مشتریست بحو شرکتی از زحل و این درجه مذکر نیست و قیمه و از نحوست
مالامال و سعادت خالی سهم السلطنة و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است منقار الدجاجه
و الناظره بیست و پنج درجه جدیست و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه جدیست
مرکز خانه ششم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه جدیست خانه زحل و شرف و حد مریخ و وجه
شمس و رب مثلثه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ و در یکان و نه بهر عطارد و ادرجان
و اثنا عشریه و هبوط مشتری و هفت بهره حال قمر است مستولی بر پنجاه مریخست بشرکت زحل و قمر
و این درجه مذکر و نیره و نحس است و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه
دلو است و سهم الحبس و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه جدیست و سهم الموت و سهم الاخوة
در دو درجه و یک دقیقه دلو است و اثنا عشریه زحل و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل و
خدمت مشتری و وجه قمر و در یکان زهره و ادرجان و نه بهره عطارد و هفت بهره مشتری و وبال شمس است
مستولی بر پنجاه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری و این درجه مذکر مظلمه و خالی از نحوست
و سهم السعادتست و سهم الاثقه و النقاء و الثبات و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقه حوتست مرکز خانه هفتم
بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست خانه و نه بهره مشتری و شرف زهره و حد و وجه و
در یکان و ادرجان و رب مثلثه اش مریخست بشرکت زهره و خدمت قمر و حد و هفت بهره و
اثنا عشریه زحل و هبوط عطارد است مستولی بر پنجاه زهره است باشتراک مریخ و نحو شرکتی از قمر
و این درجه مذکر و قیمه و خالی از نحوست و سعادتست و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه
حمل است و سهم الشجاعة در دو درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است مرکز خانه هشتم بیست و هشت
درجه و یک دقیقه حمل است خانه مریخ و شرف نیر اعظم و خدمت زحل و در یکان و وجه و وبال

زهره است و مثلثه اش مشتری است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل و نه بهره و اثناعشریه و هفت
بهره مشتری است مستولی برینخانه مریخ است بشرکت نیر اعظم و نحو شرکتی از زحل و این درجه مذکر و نیره
دار درجات آثار است سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه ثور است
و سهم سفر البحر در دو درجه و سی و شش دقیقه سهم الام پنج درجه و هفده دقیقه ثور است **مرکز خانه نهم**
بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه ثور است خانه و دارجان زهره و شرف و رب مثلثه اش
بشرکت زهره و خدمت مریخ و دریجان زحل و نه بهره و هفت بهره عطارد و اثناعشریه و حد و وبال
مریخ آنست مستولی در خانه زهره است و شرکت تام قمر و شرکتی از مریخ و این درجه مذکر و بهره و خالی از
نحوست و سعادت سهم السعادة و بقول بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه
جوزا است سهم العقل و النطق در دو درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست
دقیقه جوزا است و سهم الولد المذکر بر قولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقه ثور است و سهم الوداع در چهارده
درجه و هفده دقیقه و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه
و هفت دقیقه جوزا است **مرکز خانه دهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است و خانه و نه
بهره عطارد و رب مثلثه اش و است بشرکت زحل و خدمت مشتری و شرف راس و حد و دریجان
زحل و وجه شمس و دارجان مشتری و اثناعشریه و هفت بهره زهره است و این درجه مونث
و مظلمه و خالی از سعادت و نحوست و سهم عواقب الامور و سهم التزویج در چهار درجه سرطان است
مستولی برینخانه عطارد است و شرکت زحل است **مرکز خانه یازدهم** بیست و شش درجه و چهل و
شش دقیقه سرطانست خانه و وجه قمر و شرف و نه بهره و دریجان مشتری و حد و وبال زحل است
و رب مثلثه او مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر و دارجان و اثناعشریه و هفت بهره و هبوط
مریخ است مستولی برینخانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل و این درجه مونث و نیره و
خالی از سعادت و نحوست و ذنب در بیست و هفت درجه و نه دقیقه و سیزده ثانیه اسد است
و سهم الحلم و العلم و الغلبة و النصرة در پنج درجه و بیست و دو دقیقه و سهم الولد بقولی در دو درجه و
چهل و نه دقیقه و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده دقیقه و سهم الحیوة در دو درجه
و چهل و نه دقیقه اسد است و درین زایچه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم است پس سهم السعادت

اول

اول مشتری است بس حمل و ازین هم درجه طالع اول شمس است مریخ **شرح این زایچه بدیعه هیکل اورد**
انجم و افلاک دلفوید بمبارک قرون و ادوار است چون اساس زایچه قدسی استحکام یافت شرح اندکی
از آن احکام بدایع انتظام این زایچه مقدسه ناگزیر است **احکام خانه دوم** چون مرکز خانه دوم
از سنبله است که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثر از نیران که خانه زهره است و او در طالع است
که خانه و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه ملک و مال از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود و
پاینده و منصب بزرگی پادشاهی باشد و بودن مشتری در خانه در حد خود و اتصال عطارد با و
مقوی این معنی است و بر آنکه وزرا بقوت عقل و افزایش صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال
کوشند نه بتدبیر خود بلکه اندیشها ایشان پیش تیر خدیو زمان نماید و چون صاحب دوم در طالع است
خزاین بجانب او راجع شود و چون مشتری در خانه خود است مال او در مسالک رضا یزدی
صرف کند و در مرضیات خدای نگاه دارد و نظام احوالش روز بروز دولت افزاتر باشد
و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانکه فرزندزادهای گرامی او دریابد و این
سعادت نشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند و زحل چون در دوم است و در شرف مرکز
نقصانی بخزاین معموره او نرسد و هیلاج که جزو اجتماع مقدمست درینجاست مقوی این معنی است
و کدخدا که زحلست و در شرف خود شرکیش که مشتریست و درینجا آمده عطیه عمر مقدس از
هر دو کدخدا و سوم مریخست از عمر طبیعی که صد و بیست سالست متجاوز باشد و بودن قمر مستولی
برینخانه موید دیگرست برای اساس سعادت **احکام خانه سوم** چون صاحب طالع در
سوم است دلالت کند بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و اعداد اقربا و این گروه از کوته
بینی در مقام بجهتی نباشند اما چون آن مرکزی که صاحب طالع در وست خانه مریخ و مثلثه
و حد و وجه و دارجان و دریجان اوست و او در پنجم طالعست که خانه فرح و شرف اوست
و در مثلثه و وجه مشتری و دارجان صاحب طالع است اندیشها نادرست اینطبقه موجب
زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد چون اوایل سوم که تعلق ببرادران دارد
نور سطوت نیر اعظم است دلیلست بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند
و از یاننقصه شربت و [illegible] گشند و اواسط و اواخر سوم که تعلق با عوان و انصار دارد

محل سهم السعادتست بقول بطلمیوس و نیر وجه نیر اعظم است و او شریک کدخداست دلیل است
بر آنکه دوستان و مخلصان در خاطر یکرنکی و جان سپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت
قدم باشند و از طرف حساب طالع بسعادت و دولت رسند و چون این محل از
خانه سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خودست و اینخانه فرح و خانه زحل کم کدخدا
مقدمست و این نیز در شرف خود دوستان همه با شکوه و شوکت باشند و بودن
زحل مستولی برینخانه که کدخداست واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد و بودن
صاحب سیوم و پنجم دلیلست بر انتظام احوال فرزندان کرامی و آنکه نقل و حرکت بسیار
روی نماید که موجب انبساط خاطر کردد و از غرایب آنکه سهم الغیب باتفاق سهم السعادة
بر قول بطلمیوس و شیخ محیی الدین مغربی درینجا جمع شده که درجه هجدهم عقربست که داخل خانه
سیومست و این در طالع کمتر اتفاق افتد دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم
سعادت بر سعادت روی نماید و هر آینه دلیلی مبین است بر اطلاع خفایای امور و آنکه
ضمیرش مورد مغیبات ظهور باشد **احکام خانه چهارم** چون صاحب مرکز اینخانه مریخ است
و در شرف و وجه و مثلثه خود و حد مشتری و او مستولیست برینخانه دلیلست بر آنکه دار اول
ملک یعنی لشکریان در تصرف آید و چون این خانه برج ثابت و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت
همه ملک در تصرف اولیاء دولت باشند و هرچه در تصرف آید پایدار بود و چون ششم و چهارم
باعتبار این درجات که از اول عقربست جوزا که صاحبش در تحت شعاع نیر اعظم مختفی است
دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد و سلطان عقلش ظهور کند و املاک با جد مسعود
درین هنکام روی بکمون و بطون آورده اقدام شهرستان جاودانی نماید و چون اکثر این
خانه از برج قوس است و صاحب جد در دوم طالع مولود دوستدار حق کزار پدر باشد و از
ملک پدر روزی بهره مند کردد **احکام خانه پنجم** چون صاحب اکثر خانه سیوم که تعلق بمحبان و مخلصان
و معاونان دارد یعنی مریخ در پنجم در شرفست دلیل است بر حصایل احوال فرزندان مولود و اخلاص
ارتباط ایشان و چون مستولی برینخانه زحلست که در شرف و مثلثه خود و کدخداست و مشتری
که در وجه و مثلثه خودست و شریک با کدخدا و صاحب مرکز اینخانه است دلالت کند بر آنکه

فرزندان

فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت کردند و تبارک ادب از ایشان رضامندی بر یکدیکر نمایند
طارکه بر مزاج مریخ و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درینخانه دلیل قوی
بر فراوانی عیش و مسرت و سعادتست **احکام خانه ششم** چون صاحب این خانه که زحل است
در شرف خودست و درین خانه راس دلالت کند بر دوام سرور و حصول مال فراوان و
استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج و احیاناً اکر اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی کردد بیاری
امداد بصحت کامل انجامد و چون مستولی برینخانه مریخست بشرکت زحل و بهره و در شرف خدمتکاران
و ملازمان سعادتمند فراهم آیند **احکام خانه هفتم** چون صاحب مرکز هفتم زحل در شرفست صاحب
طالع را در اوایل حال پردکیان سراپرده ازدواج از خاندان و دودمان باشند و چون زحل
در رتبت دومست دلیل باشد بر آنکه خصمیان شان دراو خصمت از حکام مال کزار و خزانه معمور
ساخته باشند و چون سهم النقد در حوتست که خانه مشتریست و شرف زهره است **احکام خانه
هشتم** چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب مشتری در دوم است و در حد و مثلثه خود و
سهم الشرف درینخانه است و مستولی برینخانه زهره است بشرکت مریخ که در شرفست دلیل است
بر عدم خوف و خطر و به تحفظ و صیانت ایزدی مأمون بودن **احکام خانه نهم** چون مرکز این خانه
از برج حمل است و خداوند که مریخست در شرف و فرح و مستولی برینخانه مولود مسعود از سفر
کامیاب بود و سفرها در دورش متضمن تسخیر ولایتی باشد **احکام خانه دهم** چون مرکز این خانه
ثور است که خانه زهره است و مستولی برینخانه که در طالع است دلالت کند بر سعادت تامه و
ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظمت و آنکه این منصب والا در قبضه قدرت
صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرفست و قمر ناظر بدو و بطالع با نظر تمام
دوستی او و چون سهم السعاده بقول جمهور درین خانه است دلیلست که عقل و سخن او پادشاه
عقلا و سردفتر سخندانان باشد و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط غایت فراوان باشد
احکام خانه یازدهم چون مرکز این خانه از جوزاست و صاحبش در دوم که بیت المال است
دلالت کند که امیدهای او به تدبیراتی که در ملک و مال خود کند بر حسب دلخواه صورت بندد
و نیز دلیلست بر آنکه او را دوستان یکدل باشند و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه

ارجمندی رسند و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست برانکه عاقبت آمال
امانی او همواره بخیر و سعادت بر آید **احکام خانهٔ دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست
و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برانکه اعدای دولت او پیوسته در نکبت باشند بر وجهی
صاحب طالع از ان رضامند شود و بودن ذنب درانخانه در وجه اول مقویست برین معنی و چون
سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست برانکه صاحب طالع با وجود علم براحوال کوته اندیشان
تیره رای در مقام عفو و حلم باشد و بردباری و فراخ حوصلکی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او
باشد ایزد تعالی آن خدیو اقبال را قرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم که اصل و ملاک
جهانداری و ملک آرایی سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص
و عوام است بحمد الله والمنه که در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مؤدب دبستان کبریا احدیت بر وجه
اتم و نهج کمال مشاهده و معاینست و از اصل فطرت و مبدا طینت باین عطیهٔ وال و موهبت خاص
اختصاص یافته و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلف و تصلف ملکهٔ آن ذات
سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت بجداول باطن استعداد ارباب استفاضه
جاری و ساریست **بیت** همیشه تاکه برافلاک انجمند پدید ؛ همیشه تاکه بارواح قایمند اجسام ؛ مباد
جز بهوای تو گردش گردون ؛ مباد جز برضای تو جنبش اجرام ؛ اینست نموذجی از احکام زایچهای
طالع اقبال مطالع تاکه عطیات کواکب و سعادت نظرات و خواص بیوت و غیره آن بالتمام
والکمال ایراد کرده شود هر آینه دفاتری بهم رسد و صحایف ساخته گردد **بیت** بهم رسد ز شمار دقایق
نه فرش **خ** مهندسان رصدبند زایچ تخمین **صورت زایچهٔ قدسی بخط مولانا الیاس اردبیلی**
موافق زیج ایلخانی در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت قرین بود زایچه
بخط افادت و افاضت پناه تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت
و از صدر نشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بنظر در آمده و آن زایچه نیز
بجنس منقول گشت مجرد از آثار بیوت و احکام چه بجهت اعتبار مستخرج وجه باعتبار آنکه این زایچه
بر خلاف زایچها و دیگر بر زیج ایلخانیست **بیان اختلاف میان حکمای یونانی و منجمان هندوستان**
در طالع مسعود شاهنشاهی کروهی از دانش منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف

میان اختر شناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقع است که یکی طالع آنحضرت را
اسد میگویند و دیگری سنبله قرار میدهد بنابرانست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست
جمهور حکمای متقدمین و ارسطو برانند که فلک هشتم را حرکت نیست و ابرخس حکیم قایل شده
بحرکت اما تعیین مقدار نکرده و بطلیموس گفته که حرکت او در صد سال یکدرجه است و در سی و
شش هزار سال دوره تمام میکند و اکثر حکما برانند که در هفتاد سال یکدرجه قطع کند و در بیست و
پنجهزار و دویست سال دوره تمام کند و طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یکدرجه قطع
سازد و تمامی دوره در بیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد و سبب چندین اختلاف
در اسباب آلات رصدی و تفاوت در غوص و دقت انظار است و تحقیق آنکه حکمای متقدمین
بحرکت ثوابت از آن جهت که کمال بطو منشعر نشده اند و سبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار
حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته اند بلی وقت تعمق بروج صورت اسد که از
اجتماع چند کوکب ثابت توهم میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود الآن بحرکت
فلک البروج از آن جزو انتقال نموده به موضعی میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج
پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است که مبنی است بر عدم حرکت
بمعایب و حساب رصد جدید باعتبار فلک البروج که متوهم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله
و مقدار ما به التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از
مکان خود انتقال نموده و ازینجا می توان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند
تا رصد جدید یکهزار و نود سال گذشته شده باشد بقولی که در هفتاد سال یکدرجه قطع
کند چنانچه اکثر حکما برانند که بقرب هفتاد در هفده بقول بطلیموس که در صد سال قطع یکدرجه نماید
فاصله میان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود و باریک بینان حقایق و دقایق شناسان
رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می شد اکنون که
قدوهٔ حکمای روزگار عضد الدوله میر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط
طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار داده چنانچه نموده آمد بوضوح می پیوندد
که منشاء اختلاف آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود افلاک

قابل نباشند چنانچه در آخر این دفتر مشروح است بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرموده که
احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوت سرای کبریا باسم از نظر اندیشه بالغ نظران
فرو داران باریک بین مخفی مانده هم از چشم بد اندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد و ازین سبب است
که حضرت جهانبانی جنت آشیانی که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سر آمد
تخت نشینان نکته دانی و ثانی اسکندر یونانی بوده با وجود کمال جهد و احتیاط و اجتهاد در
طالع خدیو زمان چنانچه باید تصحیح نفرموده اند و همچنین سایر رموز شناسان علم تنجیم در پرده
اختلاف مانده سری ازین امر شگرف بر نیاورده اند و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق
محاسبان درست اندیشه که دانایان روزگار بوده اند در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند بمقتضاء
غیرت الهی حقیقت زایچه مقدس در نقاب احتجاب مانده در پرده اختلاف مستتر گشته و بالجمله هر یکی
از زایچهای طالع را که اموجی در هر کدام گفته آمد و اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که درجات
خداداتی و ایزد شناسی و جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی او را تانی شوانند
بود اگرچه زایچهای مذکور باهم اختلافی دارند اما در دولت آرائی ظاهر و باطن ایشان از راستی و
درستی آراسته بودند شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون زایچه طالع سعادت
مطالع را در پیش نظر داشته تامل می نمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص نا بسته
از کمال شوق بذوق در می آمدند و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند آری صدرنشینان
بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوان معرفت فرزندی که از حلاوت وجدان و عرفان
الهی لذت پذیر باشند چرا بشکر دریافت این لذات بیخودی نکنند و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد
حال نکنند چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهیست و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
را از کمال دریافت ذاتی بوارق و ارادات الهی و حالات و سعادات مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی
بر مشاعر افلاک می آمد و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مرآت زایچه بدیعه معاینه
میشد و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیر اقبال از حضرت صاحبقرانی
در بعضی امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح می پیوندد
و چون این دو سعادت نامه گرامی مقابله نموده خطیات کواکب و سعادات علویات را

بنظران

بنظران تامل رسنجند دریابند که زایچه صاحبقرانی چه خبر میدهد و این زایچهای قدسی از چه آگاه
میسازد سبحان الله با وجود بنا غیر مستخرج چین از روی زمان و مکان و تخلف ضوابط هر یکی از
صحایف طالع فرخنده مطالع که صورت گزارش یافت توافق دارند که این مولود پایه اعلی مراتب
کونی و الهی اسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات
ملکات قدسی و کام روائی صورت و معنی و سلطنت ظاهره و باطنه انواع حالات جهانبانی
و درجات فرمانروائی مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی و درویش پرستی و غریب نوازی
و درازی عمر و صحت بدن و اعتدال مزاج و ممدوح خواص و عوام بودن و مشکور صغیر و کبیر شدن
و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم و ضبط ممالک و حفظ مسالک و سایر امور ملک رانی و جهانداری
و از غرائب آنکه جملگی اینحالات که رموز دانان تنجیم بفکر و تامل آن پی برده اند و ساده لوحان
نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحه پیشانی احوال آنحضرت میخواندند اما قوت
ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید بیت ای صفات تو زبان را زبیان انداخته
فرّت ذات یقین را در کمان انداخته تصویر اسامی دایهای سعادت سرایه و تواریخ و حالات قوابل آنحضرت
شاهنشاهی همان زمان که آسمان نور ولادت عالیش بر زمین چتر برده و زمین بمقصد گرامیش
بر آسمان فتح جست روز آفرینش نورانی شد پایه دانش و بینش بلند گشت و دست سایه پروران
سعادت پرتو شیرین بدنان پاک دامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت که سرچشمه نور الهی و دریای
معرفت نامتناهی شست و شو یافته بود و انوار قبول بر وجود پاکش تافته بر رسم عادت پستان
گیرشود متصدیان تربیت ترکیب عنصری آنحضرت از غسال و اصطفا یافت دایها معتدل مزاج
روح امتزاج نشاط سعادت انبساط که از پرده دیده پاکان پاکتر بود آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی
بحسن ادب کمال احترام برکنار و کتف قدسی بر تن پاک ذیل نهادند و پستان فرمانی بنوشین
لبش داده شیره جان در شیرین کام او چشند بیت شیر زبهر لبش انگیخته شیر و شکر را بهم آمیخته
شیر نه از دایه امید خورده کآب ز سرچشمه خورشید خورده چون از نقاوه دودمان سعادت شیخ الدین
محمد غزنوی در فتوح خدمتی شایسته تقدیم رسانیده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قرب ایام
طلوع این نیر اقبال از شرف محاذات آن خدمت وعده آن موهبت عظمی امیدوار دولت

جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت منش عصمت سرشت که امروز بیجی جی انگه سربلند خطاب سعادت
دایگی آن نوباوه بهارستان خلافت و اقبال و دوحهٔ آن گلدسته سرابستان عظمت و جلال معجز
اشعار و طیلسان امتیاز پوشید بنابرین حضرت مریم مکانی قدسی کانی آن مایده ساز آسمانی را طلبیده آن
مولود فیض ورود را در ساعت مسعود یکبار امیددار آوردند و چون هنوز وضع حمل آن دانهٔ قدسی
مایه نشده بود بعفت مآب دایه بهاول که خدمتگار خاص حضرت صاحبقرانی بود بعصمت و طهارت
امتیاز داشت فرمودند که اول او را شیر دارد و تحقیق آنست که اول شیر والده ماجده قدسیه
میل فرمودند بعد از آن فخرالنسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شده پس آن بهاول انگه
دریافت این سعادت نمود و بعد از آن کوچ غازی باین دولت بلند خرسندی یافت از آن پس حلیمه باین دولت
کبری مخصوص گشت از آن پس عصمت مآب جی جی انگه با آرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد
و از پس او کوکی انگه کوچ توغ بیکی و از بعد او بی بی روپا کر داوری بخدمت شایسته نمود آنگاه خالدار
انگه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت و در آخر آن عفت قباب بیجه جان انگه
والده شریف زین خان کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایه بزرگی جاودانی سرانجام داد
و جمعی دیگر از عفت قبابان بخت ور بشرافت این خدمت سربلند شدند و همانا حکمت ایزدی در اختلاف
این طبقات و دیعت نهادن بشارت مختلفه است با وجود تقدس بمدارج متنوعه رسیده آشناسای
اطوار گوناگون تجلیات گردیده بنابرانست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال
از زلال جویبار فیض ایزدیست نه از آن باب که تربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته
حالت معنوی این گروه بر همگنان پیداست که درجه پایه بهشت و بلندی رتبه قدسی منزلت این
برگزیده درجه مرتبه از غرائب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف
عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلهای دانا را گل شگفته ساختند متوسمان زیرک طبع این تبسم را
فاتحه تفاؤل اتمام بهار دولت و اقبال شناختند و مقدمه غنچه امانی و آمال انگاشتند و بعد از آن گهواره
سبکتر از پیکر خیال که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند و چون شاخ و برگ
گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آویخته آن گوهر یکتای صدف
را بخوبترین وضع آرام داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش در آوردند و بجهت انس و آرام نام

خجسته

خجسته آغاز شایسته و جام خالق ذوالجلال والاکرام موافق نغمات موسیقی سرائیدند عاکفان
مواضع قدس و ساکنان مجامع انس که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و قوائم آرندگان دایرهٔ
کان و مکانند کامروا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند و بآن جگرگوشهٔ آسمانی باین تهنیت
بلندآوازه گشتند شعر کای شرف علم مسلم ترا ❊ دور شهنشاهی عالم ترا ❊ روی بهجو تو بانگی نداشت
طاق فلک چون تو چراغی نداشت ❊ قلزم ابداع بسی موج داد ❊ تا گهری چون تو بساحل فتاد ❊
خامه تقدیر بسی نقش بست ❊ تا ز قضا همچو تو نقشی نشست ❊ نسخهٔ کان آیهٔ تمیمنت ❊ جلد فلک فهرست نسخ

ذکر فرمودن حضرت شاهنشاهی بموکب گیتی نورد حضرت جهانبانی بحصار امرکوت و قران سعدین

چون چشم جهان بین و دیدهٔ سعادت قرین حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمشاهدهٔ دیدار
گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بوده فرمان عاطفت نشان شرف ارسال یافت که در صحابت
حضرت مریم مکانی متوجه سرادق عزت و مخیم اقبال شوند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و
شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت بوده باشند لاجرم حضرت
شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود
از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند و بسعادت و اقبال بتخت روان روان شدند شعر
مهد گهواره نا گذشته هنوز ❊ بخت والاش کرده تخت نشین ❊ بر زمین پای نانهاده ز قدر ❊ طالعش
خوانده شاه روی زمین ❊ چشم نگشوده و بدیدهٔ دل ❊ بوده در انتظار دنیی و دین ❊ دست نگشاده و دلش
خواهان ❊ که جهان را کند زیر نگین ❊ تا شگفته گلش یکی ز هزار ❊ عالم از باغ دولتش گلچین ❊ چون تخت
روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت شاهنشاهی الهی بود قریب رسیده مسافت دو
منزل ماند حکم جهان مطاع شد که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجه قبلهٔ اقبال
و مستقبل کعبهٔ آمال شوند قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند و اخبار و روب مقدم
گرامی را بمسامع عالمیان میرسانیدند میرسد موکب شاه دو جهان و بیالش میرود قافلهٔ شوق باستقبالش
و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که بتما
فرزند سعادت پیوند صاحب طالع حضرت و سعادت دارین در ذات مطهری که هرچند
نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میگردد و مسرتی تازه مشاهده می افتد از صفای

باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقایق رموز آلهی و دریافت حقایق
کنوز آسمانی چه عجب و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل اللهی که دیباچه بدایع عالم و مجموعه
فهرستهای کمالات بنی آدمست انجلای انوار آنچه غرایب و در ساعتی که سعادت قران سعدین
و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند
و بحضور موفور السرور مستسعد گشته و در سایه دولت همای ابدی آرامگاه گرفتند و تارک مبارک
حضرت شاهنشاهی بمساس پای سپهر فرسای حضرت جهانبانی زینت برخورداری و وصول
به کمال بهری سعادت پذیرفته و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت
که لوح سعادت دو جهانی و دیباچه دولت جاودانیست بوسه دادند. گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند
بعد از مشاهده این نور اقدس بآن الهامی بیان باداء شکرگذاری حضرت باری عز شانه و جل
برهانه مقرون ساختند و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی نیاز فرود آوردند
شعر نه تنها سجده سر دم بدم بود ؛ که هر مو بر تنش در سجده خم بود ؛ حافظان عنایت الهی
و هزاران سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی
سپردند و باین زمزمه شادی و ترانه آزادی مترنم گشتند که بیت این امانت الهی
زین گنج بخواه هرچه خواهی ؛ اینست که در دلش نهادند ؛ ماهیت کنه حق کماهی ؛ اینست که
کعبه درش را ؛ گیرند شهان بقبله گاهی ؛ اینست که پای دولت اوست ؛ رونق ده تخت
پادشاهی ؛ صفحه خوانان بهات بشریت بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند و قیافه شناسان
هیکل انسانی بنظر تامل و تدبر مطالعه نمودند بیت چو دیدند دیدند نقشی که هرگز ؛ ندیدند در جیل
آفرینش ؛ ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند ؛ زهی نور دانش زهی چشم بینش ؛ انوار پادشاهی
از ناصیه خوابش لامع و ارقام ظل اللهی از خطوط دست و الایش ساطع شواهد عقل از ترکیب
وجودش ظاهر و دلایل خداشناسی از مجموعه هستیش باهر براهین عدالت از اعتدال مزاجش
پیدا سواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا ارقام صاحبقرانی از جداول حسن تقویمش
روشن علوم غیب دانی از بیاض نهادش مبرهن رموز دوربینی از چشم ژرف بینش واضح
اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح و بجهت ولادت سعادت برای حضرت شاهنشاهی گنج پردازان

نظم

نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت
جهانبانی که غبارگاه جواهر آسمانی بود رسانیده کامیاب جایزه های گرامی بخشش میشدند از انجمله
این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود بیت چون کلک
قضا نشان تقدیر نوشت ؛ آیات بدو همه تغییر نوشت ؛ از بهر ولادت شهنشاه جهان
تاریخ شهنشاه جهانگیر نوشت ؛ و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر
یافته بود بیت لله الحمد که آمد بوجود ؛ آنکه از کون و مکان منتخبست ؛ پادشاهی که ز شاهان
جهان ؛ اکبرش نام و جلالش لقبست ؛ شب و روز و مه و سال میلاد ؛ شب یکشنبه
پنج رجبست ؛ در هنگام طلوع این نیر اقبال اگرچه راقم این شکرنامه در نهانخانه عدم بسر
مایه هستی و پیرایه ایزدپرستی گرانبار حسرت بود اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد
که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی و پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کردهای چشم
التفات و حصه شکری دیگر آنکه پیشتر از آنچه قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع
جلال بارقام آن اطلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک آرائی که از پایه شناخت بسی فراتر
دریافته پرستار قدرت ایزدی بود و لله الحمد ثم لله الحمد که مثل امام الکلام حسان العجم لسان الحقیقه
حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن گزیر نمی باشد
نیست چنانچه نگاشته قلم حقایق رقم اوست بیت گویند که هر هزار سال از عالم ؛ آید بوجود اهل
وفائی محرم ؛ آمد ز پیش ما تراده زعدم ؛ آید پس از این و ما فرو رفته بغم ؛ و بنظر دیگر میگوید
بیت هرچند که از خسان جهان سیر آید ؛ روشن جانی ز آسمان زیر آید ؛ خاقانی از این جنس
در این دهر مجوی ؛ بر ره منشین که کاروان دیر آید ؛ باقبال سعادت کامیاب ملازمت این
زمان فرمانروای کل و عقده کشای سبل گشته از دولت توجه و التفات عالی خراج زمانه غشوه دو
دانا فریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیه بیتابیست فراهم آورده در شان تعلق چرکفیل
خشنودی که عین رضای ایزدیست بهیچ چیز سر گرمی ندارد و دل را از قید تعلقات و تعینات
دنیوی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است چنانچه شرح
احوال خود را از پیشگاه ملازمت و استظلال بظلال رأفت و عاطفت و سربلندی از

اوج خوبت وارجمندی بغرفه معرفت در محل خود قرار داده کلک غرض خواهد گردانید **ذکر آبای کرام**
واجداد عظام حضرت شاهنشاهی تعداد القاب مستطاب اسمای انتساب آبای کرام واجداد
گرامی حضرت شاهنشاهی که در معارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی قوامات شده وهمه پادشاه
و پادشاهان شاهان و شهنشاه و پادشاهی بخش آمده اند و بدانش خداداد و بینش حق بین چنانچه
مقتضاء عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان کوده طنطنه نام نیکو را که عمر ابدیت
و ملکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند بدین ترتیب و بدین منوالست
ابوالمظفر خان جلال الدین اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر
پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن امیر ایلنگیز بن ایجل نویان بن قراچار
نویان بن سوغوچیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر
خان بن توقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا بنت جوینه بهادر بن یلدوز خان بن منگلی
خواجه بن تیمور تاش است و او از نسل قیا خان بن ایلخان بن جنگز خان بن منگلی خان بن یلدوز
خان بن ای خان بن کوک خان بن کن خان بن ارغون خان بن قراخان بن مغل خان بن
النجه خان بن کیوک خان بن باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن
متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام پوشیده
نماند که یلدوز که جد بیست و نهم حضرت شاهنشاهی است احوال سعادت منوال این عالی
نژادان در صحف صدور گزارندگان سخن مضبوط و مسطور و بر السنه مستخفظان ارقام گهربار
محفور و مذکورست و از منگلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار سال بطریق تخمین تواند بود بنظر در
نیامده چنانچه سبب آن مذکور خواهد شد و از ایلخان تا آدم که جمعی تتبع نموده اند و ارباب تواریخ
ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال خواهد گشت نزد خردمندان دوربین که با دل انصاف
گزین و دانش خداداد تتبع اخبار گذشته نموده بلکه سخن راست را سرمایه دیانت و
پیرایه امانت خود ساخته تکاپوی در سنجیدگی گردار درست مینماید پوشیده نیست که
الحال بر صفحات مسامع و الواح اخبار رقم اشتهار دارد که آغاز آدمیان را هفت هزار

سال میگویند اصلی که شایستگی قبول و انکار دارد آنان که تماشاییان بهاره و خزان چهار چمن و
پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند داشته باشند ندارد و در امثال این امور عقل
درست اندیش دوربین از راستیها و درستیها در یافت گاه انکار میکند و گاه از احتیاط
که موقف اطمینان و محل ادراکست در رد و قبول آن توقف مینماید و بدستیاری فروغ جهان
افروز خرد و مددگار نقلها و چیزهای معتمد مثل کتب قدیمه هندی و خطایی که از جولان
حوادث مصون مانده اند و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن بر آنست و شواهد
صدق و سداد از نتایج آن پیدا و از ضوابط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم و آثار متلاحق
افکار این طبقه مفهوم میشود که این عالم و عالمیان را پیدایی و این مظهر اسمای و صفات
را ابتدایی پدید نیست یا بمعنی قدم چنانکه اکثر حکمای متقدمین بر آنند یا بمعنی طول امتداد که
پهلو بر قدم میزند گروه سورها که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هند امتیاز دارند
زمانه را که بزبان هندی کال گویند بدو قسم منقسم ساخته اند یکی را اوسرپنی یعنی زمانی که آغاز
شادمانی کند در آخرش مانده و انجامد دوم اوت یعنی برعکس اول و هر کدام از این دو قسم را
بشش حصه جدا ساخته اند و هر حصه را آره نامند و هر یک از آرها را نامی مخصوص نهاده اند
بمناسبت خواص زمانه چنانچه آره قسم اول اسکهمان سکهمان نکرار این لفظ میگویند یعنی
زمانیست که مسرت بر مسرت و فرح بر فرح میگذرد و امتداد این زمان فرحت بخش
چهار کوراکور ساگرست و نام آره دوم سکهمان است یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی و مدت
او سه کوراکور ساگرست و آره سیوم سکهم دکهمان اشتهار دارد یعنی در موسم خوشحالی اندوه
و بدحالی ظاهر شود و مقدار امتداد این آره دو کوراکور ساگرست و آره چهارم دکهمان
سکهمان اشتهار دارد یعنی در او دفات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد و درازی آره
یک کوراکور ساگرست بجهل و دو هزار سال کم و آره پنجم دکهمانست برخلاف آره اول مدت
او بیست و یکهزار سال و اسامی آرهای قسم اول دوم نام و مدت متحد است بار شششم
قسم اول و آره دوم و قسم دوم متحد است باره پنجم قسم اول و سیوم و دوم چهارم و اول مطابق آ
چهارم دوم و سیوم و اول موافق است پنجم و دوم عین دوم اول است و ششم و دوم

یعنی اولست والحال بزعم ایشان از اواره پنجم قسم اول هزار دکسری سپری شده است پوشیده
نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را لک خوانند و ده لک را پربوت و ده پربوت را
یک کرور نامند و صد کرور را یک ارب خوانند و ده ارب را یک کهرب نامند و دو کهرب را یک
نکهرب گویند و ده نکهرب را مهاسروج و ده پدم را سنکه و ده سنکه را سمدر گویند و گور را
نامند مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیشین بیکجای مخصوص از هر شکمی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد
چنانچه در میان توام اشتهار دارد و کلان این گروه آنست که از موی سر اینها که به چکلی موسوم اند
چهار هزار و نود و شش مقدار موهای خرد ان دیار دهلیست سطبر و میگویند که موی طفل چکلی نیست
روزه که بغایت باریکست بمثابه تجربه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد و از جنس اجزای موی مذکور
چاهی که طول و عرض و عمق آن چهار کروه باشد پر ساخت و بعد از گذشتن هر صد سال یکجزو از
اجزای مذکوره را از ان چاه برآورد تا زمانی که آن چاه خالی شود تم پلویم گویند و هر گاه ده سمدر که
شرح آن گفته شد از پلویم گذرد ساگر شود و گیتا دوار مذکوره باعتقاد این مردم از حیطه بیان و
احاطه چنان فزونست و کمال این جماعت آنست که چه انتظام عالم صورت و معنی در هر
شش اره بیست و چهار آدمی گرامی از دار الملک کمون بعالم ظهور می آیند و پیمبری میشوند
که نام اول او ادنات دیگو ماده هم میگویند و روایی دستور العمل این برگزیده ایزدی پنجاه کرور لک
ساگرست و نام آخر مهاد بیست و مدت رواج احکام او بیست هزار سالست که از دو هزار سال
از ان گذشته است و اعتقاد انجماعت آنست که چندین هزار بار این بیست و چهار رسل از کتم
عدم بوجود آمده اند و باز خواهند آمد و براهمه هندوستان که جمهور هنداند تابع اقوال و اعمال ایشان اند
بر آنند که مدار گردش روز بوقلمون بر چهار دورست و دوره اول که مدت وی هفده لک و
بیست و هشت هزار سال متعارفست ست جگ گویند و درین دوره اوضاع جهان فرد فردا
بر صلاحیت و وضیع و شریف و غنی و فقیر و صغیر و کبیر راستی و درستی اشعار خود ساخته در مرضیات
الهی سلوک می نمایند و عمر طبیعی این مردم ده لک سالست و دوره دوم که مسمی بر ترتا بقای
آن دوره دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست درین نامه سه حصه ازین چهار حصه
اوضاع و اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهی مقرونست و عمر طبیعی مردمان درین دور

دو هزار سالست و درین هنگام دو حصه از چهار حصه روش جهانیان در راست کرداری و درست
کرداریست و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست و در چهارم که بکل جگ شهرت دارد و
مدت این چهار لک سی و دو هزار سالست درین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر نادرستی و
نادرستی میگذرد و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سال قرار دارند که هر گاه حضرت بخشش جهانیان و
پدید آرنده عالمیان بخرد نهاد دانش نژادی را از کمین گاه ستر و خفا بموطن بروز و انجلا می آورد و
از ساحت غیب و عدم محض بجلوه گاه شهادت و وجود می آورد و او را وسیله آفرینش عالم ساخته
و این بزرگ را برهما نام باشد و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سال آن
سیصد و شصت روزست و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار صد دور ند که روز برهمن بدستور روز
متضمن هزار ادوار مسطورست و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطه آن نمیکند
و میگویند که آنچه از احوال برهما از ثقات رسیده اندایست و راقم این گارنامه ایزدی این
دو روایت را خود ترجمانی مردم راست گوی نکوکار هند از روی کتب معتبر ایشان نوشته و آنچه
در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعد الدین حموی که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند
در شرح روزهای ربانی منقولست این تمام است چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست و هر روز
الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال و مولف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطائی که از ابتداء عهد
آدم ابو البشر تا این زمان معتقد و سی هجریست ششصد و شصت … هزار و ششصد سالست
و بیرون پیش ازیشان دو هزار سالست و امثال این حکایات و روایات گوناگون در وسعت
آباد قدرت الهی دور نیست که صورت صحتی داشته باشد و آدم بسیار بظهور آمده باشند چنانچه
از امام جعفر صادق ع منقولست که پیش از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند و شیخ ابن
عربی میفرماید که دور نیست که بعد منقضی ربانی که هفت هزار سال باشد و بنده دور سلطنت سیارات
سبعه است نسل حدی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد پس از درازی سخن و کوتاهی
کلام انموذجی از احوال برکت اشتمال این پنجاه و دو تن که از آدم تا حضرت شاهنشاهی است که تفا
کتب مبسوطه نکرده درین شگرف نامه در آوردم تا باعث مزید آگاهی شود و این فروغ شناسایی
را از تتمات احوال حضرت شاهنشاهی برسم اجمال گوشه رقم است گذارش سخن کنم

ذکر آدم علیه السلام

مشهور چنانست که پیش از هفت هزار سال و کسری به محض قدرت کامله ایزدی بی رابطه صلب پدر و رحم
مادر از عناصر اربعه مرکبی معتدل پدید آمده و بقدر استعداد و قابلیت جسم و روح از مبدا فیاض فایض
گشت و ملقب بانسان و موسوم بآدم شد در زمانی که از اول درجه جدی بر افق شرقی منطبق
و زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ و زحل و قمر در اسد و شمس و عطارد در سنبله و زهره در میزان
و بعضی گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند و ظاهرا این کلام بضابطه
اهل هیات و نجوم درست نباشد چرا که در عطارد مشکل میشود و شرف نیر اعظم در حمل و شرف
عطارد در سنبله است و عطارد از نیر اعظم بیش از نیست و منفعت درجه دور نباشد پس در چنین شرف
نیر اعظم شرف و چگونه صورت بندد و همچنین در هنگام شرف عطارد و شرف نیر اعظم چون
واقع شود و همانا که نظر گوینده بران متعارف تخمین افتاده باشد که عطارد با هر که پیوندد حال وی گیرد
پس میتواند بود که عطارد چون با هر یک ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتصال داشته
باشد و او دراز بالای گندم گون مجعد موی زیبا روی بوده و در درازی قامت این ابوالبشر
اختلاف کرده اند و بعضی بر آنند که شصت گز بوده و ایزد تعالی از ضلع ایسر او حوا را بوجود
آورده با او ازدواج داد و از و فرزندان بسیار بوجود آورده و در احوال این بزرگ ارباب
تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند اگرچه نظر بر وسعت دایره قدرت ایزدی کرده مستبعد
نیست اما در معامله فهم فراخ روزگار را دانسته کار آزموده نظر بر عادت جهان کرده از روی حجاب
در قبول آن بقدر استادگی میکنند منقولست که در زمان اشتغال و ارتحال چهل هزار فرزند و فرزند
زاده با هم رسیده بود و بنده فرزندان بی واسطه او چهل و یکتن اند بیست و یک پسر و بیست دختر و بقولی توءمه
و شیث از همه بزرگتر بود و بعضی گفته اند که او را در تعقیبات و غیر آن در علوم غریبه تصانیف است چنانچه
علامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند گویند وفات او در هندوستان اتفاق افتاد بر کوه
سراندیب که بسمت جنوبی واقع شده در انجا فوت شد و اکنون بقدمگاه آدم شهرت دارد و بیست و
یک روز بیمار بوده حوا بعد از و یکسال و بقولی هفت سال و بروایتی بیش از سه روز وفات کرده
شیث که خلیفه و وصی او بود او را هر دو را با آدم دفن کرد نقل است که نوح در زمان طوفان تابوت
ایشان را در کشتی آورد و بعد از آن در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولی در نجف کوفه

دفن

دفن کردند **شیث** اشرف فرزندان بی واسطه اوست بعد از سانحه هابیل سعادت ولادت یافت
آورده اند که هر گاه که حوا حامله گشتی پسری و دختری آوردی کم شیث که او را تنها زاد و اقلیما
خواهر قابیل در عقد ازدواج او در آمد و چون عمر آدم بهزار سال رسید او را ولی عهد خویش ساخت
و همگنانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود و بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی برای
رزین او استقرار یافت و همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت
در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند و او را آوریا اول گویند و او بزبان سریانی معلم باشد و
همواره بعلوم طبیعی و ریاضی باشتغال میفرمود اکثر اوقات در دیار شام اقامت داشت اکثری
از فرزندان ترک اسباب نموده در گوشه خلوت ریاضت مشغول شدند و چون از عمر گرامی او نهصد و
دوازده سال گذشت جهان را بدرود کرد و بعضی بر آنند که او نبیره آدم است و پدر او صلی نام
داشت و همانا که این قول از فروغ ضیائی ندارد **انوش** در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم
بجلوه گاه وجود آمده گروهی از گزارندگان سخن بر آنند که مادر او قدسی نژادی بود که مثل آدم بی پدر
و مادر خلعت هستی پوشیده بود او بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شده و اول کسیکه
درین دور اساس فرمان روائی نهاد او بود گویند ششصد سال حاکم بوده کام روائی سریر سلطنت
و اقبال داشت و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج و بقولی از ابن جوزی نهصد و
پنجاه سال و بطور قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت و او را فرزندان بسیار شد **قینان** ارجمند
فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود و این بزرگ نهاد بعد از رحلت پدر
به تمهید وصیت پدر و انتظام جهانیان و سایر مهام ایشان مشغول گشت و بر شاهراه متابعت
و اقتضای آبای کرام سلوک نمود و عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست و ابداع بساتین و عمارات
با و نسبت میدهند و در عهد او آدم و نوع ایشان بسیار شد بکاردانی خود همه را متفرق ساخته خود
با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد و بعضی بر آنند که
ششصد و چهل سال آب زندگانی میخورد و طایفه بر آنند که قریب صد سال فرمان آمد و بر پیشانیهای روزگار بود
مهلائیل بهترین فرزندان قینان بود و چون عمرش بنهصد و کسری رسید او را بجای خود
تمکین کرده اند و او سیصد سال فرمان روائی گیتی یافت و عمر او نهصد و بیست و شش سال بود و بعضی ششصد

و چهل و یا هشتصد و نود و پنج برد رشیدترین اولاد مهلائیل بود و بحکم پدر گرامی نظام بخش جهان گشت
و رودها و جویها او پدید آورده نهصد و شصت و دو سال و بقولی نهصد و شصت و نه سال عمر یافت
و این گرامی نژاد این خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون ستی بظهور رسیده بود اخنوخ
که با ادریس مشهور است فرزندان گرامی بردست که بعد از گذشتن آدم متولد شد اگر چه کوچکترین اولاد
انوشنگ و دانایی همه بزرگتر و بخت و دانش همه بیش بوده بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس
نمود او بود و بعضی گفته اند که ادریس در وقت فوت آدم صد ساله بوده و برخی سیصد و شصت
ساله گفته اند در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود اگر چه در بعضی مقدمه جمیع علوم را باو نسبت
میدهند اما بقول مشهور علم اختر شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او در میان آورد و
اورا غاریمون مصری و اوریا ثانی میگویند و گویند از دانش آموخت و از القاب گرامی هرمس
الهرامسه و اوریای سیوم نیز میگویند و او پایه بلند در خداشناسی میسر شد و منقاد دو دو نوع
زبان خلق را به یزدان پرستی دعوت میکرد و صد شهر آبادان ساخت و کوچکترین شهرها مدینه رهابست
که از شهرهای جزایر است و بعضی از داخل حجاز میدانند و آن شهرها تا زمان هلاکو خان آبادان
بود و گویند خان مذکور آنرا بجهة صلاح ملکی و مصالح رعیت پروری ویران ساخت و هر گروهی
مردم و هر طبقه از آدمیان را روشی خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت نمود و در ده
که در تعظیم نیر اعظم و عطیه بخش عالم که بیشتری از فیض دریافت انفسی و آفاقی او محروم بودند و آداب
شکرگزاری آن کون الانوار بجای نمی آوردند رهنمونی کرد و آن را سرمایه دولت صوری و
معنوی خود میدانست و در هنگام نزول جلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور
فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد و چون کواکب سیاره
که فیض پذیران خوان انوار اویند هر گاه در خانه خود یا در شرفگاه خود میرسید آن ادوار
گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش بجای می آورد و آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم
و الاهی حق میدانست و نیکی اوقات روزگار را و خدمت ارواح علویه و اجرام مقدسه میکرد
و گنبدها اهرام مصری بنا کرده اوست و در ان بنای عالی جمیع خصوصیات صنایع و آلات
آن بنای عالی را تصویر کرده تا اگر نقوش و صور آن از دل باز آورده شود در قوم است

یکی

که یکی از عظمای دولت ایران داشت گنبدهای مذکور را اساس نهاده و مهر تمام عالم فرموده
مراجعت بمصر نمود و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است اما افضل ایشان سه تن اند
اول هرمس الهرامسه که ان ادریس است و اهل فرون برانند که نبیره کیومرث است و دوم
هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست و فیثاغورث از شاگردان
او و تبع این هرمس بابلی آنچه از علوم نجوم و سایر علوم در طوفان نوح مندرس شده بود
از سر رونق گرفت وطن او مدینه کلدانیین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتندی و سیوم
هرمس مصری استاد اسقلبیوس و او نیز در جمیع علوم خصوصا در طب و کیمیا ید بیضا داشت
اکثر اوقات در منوف گذرانیدی و مولد هرمس الهرامسه مدینه منف که الحال بمنوف اشتهار
دارد و از دیار مصر بود و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینة الحکما گفتندی و بعد از آنکه
اسکندر این بنا کرد جمیع حکمای منف و غیر آن را باسکندریه آورد و از سخنان اوست که بهترین
نیکوییها سه چیز است راستی در وقت غضب و بخشش در زمان تنگدستی و عفو در هنگام
قدرت و هنگام رفتن او ازین سرای غم پیرای در تاریخ الحکما حکایتی بدیع آورده اند که خردمندان در
قبول آن می ایستند روایتی در ان وقت سیصد و شصت و پنج ساله و بقولی چهار صد و پنجاه
و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود متوشلخ بن اخنوخ که او را فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری
شماره می آمد و بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد و خلایق را بیزدان پرستی دعوت کرد و چون
عمر او بنهصد رسید او را پسری آمد لمک نام کرد و بعد از آن دویست و نود سال دیگر زیست لمک
در علو مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود و بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت مدت
زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود گروهی و الملکان ولادت لمک را تاریخ نیز گویند نوح بن لمک
بعد از آدم بهزار و پنجاه و شش سال بطالع اسد متولد شد و او مجدد رسوم عبادت و بنیاد اساس
دادار پرستی گشت و قصه دعوت خلایق بخدا پرستی و نافرمانی قوم و بنوح طوفان او شایان
داده اند اول طوفان که پیش از زمین آدم مشهور بظهور رسیده بود چنانچه علامه شهرزوری میگوید که
آدم در دور اول بود و بعد از خرابی عالم بطوفان اول و طوفان دوم در زمان نوح بود که
آغاز آن از کوفه شد از تنور سرای نوح و امتداد آن تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بود

بود دوم این سبب بعد از برآمدن از آنجا که مقام ساخته سوق الثمانین نام نهاده شد سیوم
طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود اگرچه نقل سیستان و زکار که نقل از اسنان باستانی
میکنند آن دو طوفان را بهمه عالم نسبت میدهند ظاهر آنچنان باشد در هندوستان که
کتب چندین ساله موجود هست از این دو طوفان اثری موجود نیست و نام و نشان پیدا نه
القصه در اندک فرصتی آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند الا سه کس
نوح و سه پسرش یافث و سام و حام در زمان ایشان نوح شام و جزیره و عراق و فارس و
خراسان از ایام و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودان را بحام عطا فرمود و چین و صقلاب
و ترکستان را بیافث کرامت کرد و اکنون بزعم مورخان یکان اصلی مواضع از اولاد ایشان اند
و انتساب بنی آدم بعد از ظهور طوفان باین سه نفر است عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید
با هزار و سیصد سال جهان گذران را بدرود کرد و در عمرش اقوال دیگر هم داستان طرازان
ایراد نموده اند گویند که بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال زیست و بالجمله
بعد از فوت آدم یکصد و بیست و شش سال در اواخر عهد آدم متولد شد و چون پنجاه ساله شد بعد
پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله برهنمونی خلایق در سند فرماندهی نشست مدت نهصد و پنجاه
سال در راه بری جهانیان بود اما حام را نه پسر بود هند و سند و زنج و نوبه و کنعان و کوش و قبط
و بربر و حبش و در بعضی نسخه حام را شش پسر نوشته اند سند و کنعان را ذکر نمیکنند و نوبه را
نیز حبش میگویند و سام را نیز سه پسر شد ارفخشد و کیومرث که پدر ملوک عجم است و اسود که ایران
و غیره از بناهای اوست و اهواز و پهلوی که پسران اویند و پهلوی هست فارس که پسر
شام و روم پسران اویند و بوریح که در میان مورخان از وجز نامی نمانده و لاوذ که فراعنه مصر
از نسل اویند و عیلم که عمارت خوزستان کرد و دیل پسران اویند و عراق پسران خراسان
و کرمان و مکران پسران نبال اند و ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند و بود که آذربایجان
و اران و ارمن و فرغانه پسران اویند و بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و
بوریح و لاوذ و ارفخشد ذکر نکرده اند بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلاف یافث ارشد
اولاد نوح است سلسله علیه حضرت شاهنشاهی باو می پیوندد و نسب تمامی خاندان بلاد شرق

ترکستان

ترکستان باو میرسد و او را ابو الترک میگویند و بعضی مورخان او را آوانجه میگفته و در هنگامی که
یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال خود بجانب مشرق و شمال که نامزد او شده بود از پدر التماس
نمود که او را دعای آموزد که هر گاه خواهد باران بارد نوح سنگی که خاصیت آن آوردن و
آمدن باران بود که ساده لوحان ز صواب بدید آن بیرون نرفته بی آب بنزد یا واقع اسم اعظم
بر وی خواند و اکنون آن سنگ در میان ترکان و مواضع ترکستان بسیار هست و آنرا جده تاش گویند
فارسیان سنگ یده خوانند و عرب حجر المطر گویند و او با خود در رفته صحرانشینی اختیار کرد و هر گاه که خواهد
باران آید بوسیله آن سنگ ابر خیابان یزدی باریدن آمده مطلب خود حاصل میکرد و او را هم و از ایام
فرزندان پدید آمده و اینها شایسته که هم تسلی بخش کوته اندیشان توانند شد و هم مسرت افزای خاطر بلند همتان
والا فطرت توانند گشت در میان آورد و از و یازده پسر ماند ترک و چین و صقلاب و زنج و نوبه
و کنعان که او را منسک و منسج نیز گویند و کاری که او را کاان نیز گویند و خلج و خزر و روس و سدسان
و غز و بارح و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است خلج و سدسان و غز را باو نسبت نکرده اند ترک
بزرگترین فرزندان یافث بود ترکان او را یافث اغلان گویند و بهوشیار تحمل و کارگذاری رتبت
پروری از همه برادران امتیاز داشت بعد از رحلت پدر بر تخت فرمان روایی نشست داد مردمی
مردانگی داد و مظلوم پرستی کرد و ترکان او را یلول یا سیلکان میگفتند و چشمهای آب سرد خوشگوار
و کرم و عافیت بخش و مرغزاری دلکش داشت اقامت فرمود و از چوب و گیاه خانها اختراع فرمود
و خرگاهی پدید آورد و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت و نمک در زمان او
ظاهر شد و آیین او آن بود که پسر را خیمه شر ندهند و تمام خواسته دختر را باشد و گویند که او معاصر
کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است اول سلاطین ترکستانست و عمر او دویست و چهل
سال است النجه خان بهترین فرزندان ترک بود و چون پیمانه عمر ترک پر شد ترکان گرفت او را بمسور
ترکان بر تخت سلطنت نشاندند او خرد و دین پیشوای خود ساخته در عدالت گستری
روزگار گذرانید و چون پیر شد عزلت اختیار نمود دیب خان بعد از عزلت پدر و اشاره ایش
فرمان روا شد کیوک خان فرزند رشید اوست بعد از پدرش در وقت برروی کردن جهان بیرخانی
باو عنایت فرمود او قدر سلطنت را دانسته لوازم آن اهتمام نمود النجه خان پسر اوست در

عمر بروی ولیعهد شده داد و دهش را از اندازه بیرون برد و ترکان در زمان او مست دنیا شدند و از
راه خردمندی عدول نمودند و مدتی برین بگذشت که او را دو پسر یک شکم آمد یکی را مغل نام کرد و
دیگری را تاتار و چون بحد کاردانی رسید ملک خود را دو حصه کرده یک نصف را بمغل و نصف دیگر را
به تاتار داد و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده
هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند و چون این سلسله عالیه را به تاتار و شعب بهشت نشانه او نسبت
نیست ذکر او را مطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی وی می پردازد مغل خان فرمان
روائی ابا بود در ولایت خود با انجنان سلوک میکرد که دلهای خلایا را در سلک بندگی و رضاجوئی
انتظام داد و همه در نیکو خدمتی کوشش میکردند و شعب مغل نفو [?] بودند اول ایشان مغل خان
و آخر اینها ایلخانست و مغولان تغوز را از اینجا گرفته اند و این عدد را در جمیع اشیا فرخنده
داشته و او را جهان آفرین چهار پسر داد قراخان و اوزخان و کوزخان قراخان هم در سال
بزرگترین فرزندان مغل بود و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت و بعد از پدر
بزرگوار برا ورنگ فرمان روائی نشست و در قراقوم در بلدو ددوکوه که آنرا ارتاق کفتدی [?]
و جهه یورت قشلاق و ییلاق مقرر داشت اغوزخان فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمان
روائی از خاتون بزرگ ولادت یافت و در نام نهادن و در راه خداپرستی کار بر افسانه گذاران
سخن چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین در قبول آن چندان اقبال نمینماید و او باتفاق
خرد دوست خداپرست معدلت گستر بود و داد شاهی نیک و آیینهای نجیبه که باعث انتظام
احوال عالم گوناگون و موجب اختلاف روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد و در
میان ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت
ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف آورده
اکثر اهل عالم در سایه عاطفت او در آمدند و ترکان را بنابر نسبتهای مناسب لقب نهادند که تا امروز
زبانزد مردم است مثل اغور و قنقلی و قپچاق و قارلغ و خلج و غیر آن و او را شش پسر شد
کن آی و یلدوز کوک طاق سه بزرگ را بوزوق میگویند و سه دیگر را اوچوق و فرزندزادهای
او به بیست و چهار منشعب میشدند تمامی ترکمانان از نسل این بزرگان اند و لفظ ترکمان قدیم بوده است

چون اولاد ایشان با برادران در آمدند و در آن سرزمین توالد و تناسل شد و بتدریج صورتهای
ایشان مانند تاجیک شد و چون تاجیک نبودند تاجیکان ایشان را ترکمان گفتندی یعنی ترک مانند
و بعضی برانند که ترکمان قومی علیحده اند و ترکان نسبت و قرابت ندارند و منقولست که اغوزخان
بعد از آنکه تسخیر عالم نمود بیورت اصلی خود بازگشته بر مسند دولت نشست و بزمی خسروانه ترتیب نموده
هر کدام از فرزندان و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمان را بنوازشهای پادشاهانه بنواخت و نصیحتها
بلند و وصیتهای ارجمند که بر نهادن دولت رهنمون باشد فرموده و مقرر داشت که دست
راست را که برانغار گویند ولیعهدی بپسر بزرگ اولاد او مقرر باشد و دست چپ که آنرا جوانغار
گویند وکالت به فرزندان خود قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آیین ثابت باشند و اکنون
ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد و نیمه دیگر بدست چپ و هفتاد و دو سال
لوازم جهانبانی بجای آورده و این جهان را وداع کرد کن خان بموجب وصیت پدر بجای پدر نشست
و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربین خود تدبیرات صائب مینمود و برادران را اغوزخان کامروا
میشد و با برادر و برادرزادها که بیست و چهار تن بودند جدا از یکی بلطف خویش برادر را چهار فرزند
شده بود انجنان سلوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود را دانسته در گیرودار سلطنت مددگار
هم بودند و بدین و تیره هفتاد سال کامیاب دولت میشدند و آی خان را ولیعهد خود ساخته
گذشت آی خان به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آیین پدر بزرگوار خود داشت و عدالت را
باخوی خویش آراسته بود و دانش را با کردار نیک فراهم آورده یلدوز خان پسر مهین جانشین او بود
و در آداب جهانداری و دادگستری پایه بلند یافت منکلی خان پسر دویست داراو بود و بعد از و بر سریر
فرمان دهی نشست و بنظر عنایت یزدان و ستایش ایزدشناسان امتیاز یافت تنگزخان
بعد از رحلت پدر گرامی متصدی امور سلطنت شده صد و ده سال در موسستان [?] تاج دولت بر سر
داشت ایلخان پدر در هنگام پیری و ناتوانی سرانجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت
و خود بعذرخواهی ایام کثرت بگوشه نشست اغوزخان فرزند دلنشین ایلخانست که بمقتضای
غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد و چون ایزد دانا خواهد که انسانی را بکمال معنوی رساند
اول مرادی بینه در ضمن نامرادی جلوه گر دارد و چندین بزرگان پاک طینت را افلای آن بزرگان

ساخته او را خلعت ظهور ارزانی دارد مصداق این حال قضیهٔ ایلخانست که چون نوبت سریر آرائی باو رسید
بآیینی که عالم صوری را انتظام گیرد و ملک معنی مرانجامات پذیرد زینت میکرد و دلهای پراکنده را فراهم آورد
تا آنکه تور بن فریدون بر ترکستان و ماوراء النهر استیلا یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و اغوز
با ایلخان نبرد عظیم کرده زمره از مغول در حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند و بسیاری از ترکان اغوز
و تاتار خان درین نبرد کشته شدند و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار کردند
بمکر و حیله دست زده از روباه بازی روی بگریز نهادند و پاره از راه زرقه در نشیبی فرود آمدند
آخرهای شب ناگهان بر سر لشکر ایلخان شبخون آوردند و چندان کشش شد که از مردم ایلخانی جز برادر
قیاخان و نکوز دو جوم ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچ آفریده جان
بسلامت بیرون نتوانستند برد و چون شب درآمد آن چهار کس خود را گوشه کشیدند و بزحمت و مشقت
بسیار چون از کریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که در وی چشمهای خوشگوار و میوههای فراوان
بود بنظر درآمده ناچار آن موضع نزهت را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند و ترکان
این جای را ارکنه قون نامند و ترکان گویند که اینواقعه بعد از هزار سال بود از گذشتن اغوز
خان دانا داند که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت بدایت
بجای آید و هم مراتب نوبت و غرابت مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی
که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه گرامی است هم سرمایه مجد نامه ایزدیست که جامع مدارج
گونه باشد و قدردانان طبقات انام که بااین حالت باشند متیقن گشته کام روای صورت و معنی
گردد و باین طرز گوهری از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد بالجمله قیان با همراهان در آن سرزمین
بسر برده و از ایشان اولاد شدند و قبایل بهم برآمدند جمعی که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند و
طایفه که از نکوز بعرصه ظهور رسیدند بدرلکین ملقب گشتند و احوال فرزندان تا زمانی که در ارکنه قون
بودند که هزار نفر بودند بنظر در نیامده همانا که در آن سرزمین و زمان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد
بعد از سپری شدن دو هزار و چند آخرهای زمان انوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین
ارکنه قون دو گنجایش آن مردم نمانده بود اراده برآمدن کردند و سر راه ایشان را کوهی که معدن
آهن بود مسدود داشت دانایان اندیشه را کار فرموده از جرم کوه دمها اختراع نموده

آن

آن کوه آهن را که اخته گداز پیدا کردند و ملک خود را بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیره
برآوردند و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند و تخمین کیشان درست اندیشان از چهار هزار
سال پیش از آنکه اجداد عالی که پشت هشتم بودند دو هزار سال بعد تا آنکه آبای کرام پشت پنج
نفس خان قیاس کنند که درین دو هزار سال پشت و پنج کس گذشتند پوشیده نماند که زمین
مغل در طرف مشرق و از ابتدای دوره دران شاه راه است شرقیش تا سرحد ختا و غربی تا زمین
اغوز شمالی او پیوسته بقرغز و سیلنکای است و جنوبی آن متصل است با تبت و خورش ایشان گوشت
شکار است و پوشش ایشان پوست بهایم و سباع تیمور تاش از نسل سعادت اصل قیانست
بسروری و دوماندهی سربلند بود منگلی خواجه گرامی فرزند تیمور تاش است سرافراز تاج دولت و
سعادت بود و مسند ایالت و عدالت داشت یلدوز خان ثانی خلف بزرگ منش منگلی خواجه است
که در حین آمدن قیات و درلکین بامارت و سروری سرافراز بود و بعد از قیان فرزندان ایشان بطنا بعد
بطن در ارکنه قون سروری قبایل داشتند یلدوز خان بمدد کاری بخت بیدار کوکب دولتش
رفته رفته از افق سعادت طلوع نموده و الوس مغول را آباد ساخت و فرمان روائی الاشکوه شد
نزد قوم مغل آنکس درست نسب و شایسته خانی باشد که نسب خود را بیلدوز خان رساند جوینه بهادر
فرزند رشید یلدوز بهادر خانست بعد از پر شدن پیمانه عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت
حضرت عصمت جناب آلنقوا دادار بدایع آفرین هر چه از کمین خفا بمجلای ظهور آرد بسیاری از عجائب
امور را مشتمل باشد لیکن آدمی نژاد بموجب غفلتی که در نشاء کثرت و لباس تعلق که ستون این نشاء
عالی اساس است از دریافت آن باز می ماند چه اگر اینطور نشدی او را از نظارگی بودن فرصت
نبودی و بهیچ کاری نپرداختی مبداع جهان آرا اکثری از نهج قدرت خود را از نظر جهانیان می
پوشد و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشائی بودن خراب مخدرات الهی محروم نماند پرده
چند از روی مقدسات مکامن غیب برمیدارد و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان
ودیعت نهاده بقدر سست همان دید را پرده روشنائی میگرداند و بس از آن رافت عامه
الهی برای هزار گونه حکمت که یکی از آن آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور
می آرد و نقاب احتجاب را اندکی برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند بالجمله احوال بدایع طراز آلنقوا ست

و او دختر قدسی اختر جوینه بهادر است از قوم قیات از نسل برلاس از زمان خود در تمامی بزرگی حسن
صوری و معنوی او در آرایش بود تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت و
باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش صاحب خرد خداپرست بود انوار
خداشناسی از چهره‌اش پیدا و اسرار الهی بر پیشانی او هویدا از دلنشین مراقبات عفت
خلوت گزین مراقبات احدیت مظهر تجلیات قدسی مهبط فیوضات قدوسی بود چون بحد کمال
رسید او را چنانچه آیین بزرگان و رسم سلاطین دنیا و دین است بدو بون بیان که فرمانروای مغولستان
و پسر عم او بود پیوند گردانیدند و آن گوهر یکتای قدسی را از این فرمانروا دو پسر ساختند از آنجا که بهرا داد
بود بملک بقا شتافت حضرت آلنقوا که آسایش عالم بود آرایش یک دنیا نیز گشت و بفرورت بظاهر
امور پرداخته سرداری و سرکاری الوس خود متوجه شد شبی آن نور پرورد الهی بر بستر راحت
پهلو نهاده بود و بر چار بالش استراحت تکیه زده که ناگاه نوری بکرفت خوابگاه پرتو انداخت و
آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمده آن عفت قباب بمنوال حضرت مریم بنت
عمران از آن نور آبستن شد سبحان الله نفوس قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرورده بهمت
فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه پرورش داده
مستعد فیضان نور مقدس میساختند و پیشتر از آنکه این نور اقدس از آسمان تقدس نزول اقبال
نماید قیان را از تعلق آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرد پرورش داده چندین آبا و اجداد را
بطنا بعد بطن و هزار سال در کوهستان تصفیه داده آشنای ملک تقدس میساختند و هم مرتبه
انسانی را که جامع مراتب کونیه و آئینه میگردانیدند چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضاء
حکمت بالغه یلدوز خان را از کوه بشهر آورده سریر آرای گردانیدند تا نوبت این سلسله مقدسه
بحضرت آلنقوا رسید و آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطه بشری
در عالم ظاهر جلوه گر آمد آغاز ظهور حضرت سلطنت‌پناهی از روز بود که از سیر مدارج مختلفه از حد متقدس
حضرت مریم مکانی برای سرانجام نشأ صورت و معنی بعالم بروز شتافت افلاطون تجردی
باید که این سخنان بگوش هوش بشنود که خدیو زمان در پردهٔ آرای زمانیان با در چشم و زهر
باطن پرده دوخت بالجمله بر سر سخن رفته باز گوییم که همواره در اوقات فرخنده و پاسها

فخ

بحجره سرای مقدس آن عفت قباب بفروغ آن نور روشن میشد و زنان آن ظاهر و باطن آن
قدسی نژاد اطلاعات می یافت تا آنکه بابال همت بلند پروازی فرموده از اسباب پستی که بسته
منسب بمن اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع و بعید مینماید و مستبعد
عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست و آنانکه در عجب مانده بیشتر قدمی
نهاده اند لیکن بقلاوری بخت بیدار از محاسبه ظاهر گریزند از آنها نیز در مبادی حال توقفی
میکند خصوصا فرزندی مادر و پدر که آدم اول باشد قبول کرده اند و فرزندی مادر را که حوا نامند
پذیرفته اند فرزندی پدر تنها را چگونه قبول نکنند فکیف که مثل این واقعه در قصهٔ عیسی و مریم متیقن
آنها باشد **بیت** حکایات مریم اگر بشنوی : بالنقوا همچنان بگروی : لیکن مبدع جهان آرا که
از عنفوان بدایع کارخانهٔ ایجاد و سرانجام میدهد و بمقتضای تضاد و تباین اسمای جلالی و جمالی چنانچه
گروه آدمیان اندیشش والا و تدبیر درست و فطرت عالی و تصرف نظم و اندیشه صواب مخصوص
ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشند و همانطور گروه انبوه آدم صورتان را بکم بینی و کوتاه
یابی و کج اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و بی آزرمی اختصاص داده سرگرم کار میدارد اگرچه در هر دو
طور پیمانهٔ استعداد پر میشود اما با حکمتها که درین کار شگرف اندراج دارد بنابرین پیوسته
ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همتوان باشند و همواره تیره دلان تیره
رای سنگ توقف در پیش می اندازند و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بکوی عدم می
شتابند مصداق این حال این سانحهٔ نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور آید جمعی از کوته
نظران ناقص خرد ظاهر پرست که از دولت حقیقت بی نصیبند و از نعمت معرفت بعید اند شبهها
نادرست بخاطر آورده اند و آن منشاء بینش عفت از کمال مهربانی بخواست که این نابینایان
بی سعادت در وبال این خیال گرفتار آیند اعیان مملکت خود را ازین واقعه آگاه ساخت و فرمود
که اگر ساده لوحی ناقص عقلی که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبود
در تیه سوء ظن افتد و آیینه دل را بزنگ خیالات فاسده تیره سازد هر آینه از عقوبت این
ابدا آنرا در حیرانی و نکال مانده بهتر آنست که ساحت این اندیشه را ازین دغدغه و ا
پردازم که نظر به تمیز مقدمه ضروریست بیدار دلان حقیقت شناس معتمدان اخلاص پیوند در حوالی

تکوین

خرگاه بخواست شنیده دارند تا تاریکی شک و ریب از سویدای دل ایشان بنور واردات الهی شود و
انوار غیبی بر روشنی گراید و منطقه اوهام فاسده از درون این تیره خاطران بیرون رود بنابرین
چند گاه پاسبانان بیدار دل خرده دانان در پس در حوالی خرگاه بود چون اختران شب زنده
دار دیده بر هم نزدند ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت الهی است نوری فروزنده چون ماه تابان
بدستوری که بانوی سراپرده عفت فرموده بود از فراز شیب روی گرده بخرگاه در آمد و غیبوا از
حاضران آگاه برخاست لحظتی در مقام حیرت بودند اندیشهای باطل از دلهای وسوسه خیز فرو نشست
و چون ایام آبستنی سپری شد سه پسر گرامی سعادت ولادت یافت یکی بوقون قیقی و تمامت قوم
قیقین از نسل او پدید آمد و دوم بوسنجی سالجوت که تمامی قبیله سالجوت از وی منشعب گشت و سیوم
بوزنجر قاآن و اولاد این گرامی نژادان را نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور و ایشان را از گزین
اقوام دانند بوزنجر خان جد نهم چنگیز خانست و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی
و جد بیست دوم حضرت شاهنشاهی است و چون بسن تمیز رسید بر سریر سلطنت توران زمین رایت
داد و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر
خدمتکاری بر میان جان بستند و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت
و احسان داد و زمانی دراز بمردی و مردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید و [illegible]
مروزی معاصر بود و چون رخت هستی بربست از دو پسر ماند بوقا و توقا بوقا خان پسر مهین
اوست که جد هشتم چنگیز خانست و قراچار نویان بموجب وصیت پدر بجای پدر نشست و مسند پادشاهی
را بعدل و داد آراسته کرده قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل
خواقین روزگار ساخت و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام ازو خوشوقت
شدند دوتمین خان پسر رشید اوست چون ناگاه دلی زمان گذشتن دریافت در ایلکاشین
و ولیعهد خود کرده در لوازم دارایی و ملک را فزایی کوشش نموده او را نه پسر بود بعد از گذشتن
او منولون والده فرزندان که بعقل و تدبیر یگانه بود گوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت
روزی جلایر که از قوم در کمین انگیس گرفته منولون و هشت پسر او را بقتل رسانیدند قایدو
خان که پسر نهم بود بخواستگاری یکی از خویشان پسر عم خود تاجین رفته بود بجا ماند و بسیاری

و مددکاری

و مددکاری تاجین جلایر بر بادافرانی خود معترف شده بتقاص تن که در بستن شریک بودند بخون منولون و پسرانش
کسه و عیال و اطفال ایشان را بسته پیش قایدو خان فرستادند و خان داغ بندگی بر جبین ایشان
نهاده گذاشت و فرزندان ایشان زمانی دراز در قید بندگی بودند قایدو خان بعد از چنین وقایعی
بسعی تاجین بر سریر سلطنت نشست و در آبادانی عالم اهتمام نموده قصبها آبادان ساخت و خیل
و حشم او بسیار پدید آمده و با جلایر او را کارزارها بوقوع ملکرانی و جهانبانی باستقلال کرد چون از
عالم در گذشت از وی سه پسر ماند بایسنغر خان بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سر [illegible]
یگانه روزگار بود و بوصیت پدر بر تخت سلطنت و فرماندهی نشست تومنه خان پسر گرامی اوست
و پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت باو سپرد و مسند شهریاری بوجود
او فروغ یافت بمردانگی و خردمندی زینت بخش حال او بود و با بزرگ منشی و بردباری و [illegible]
فزای روزگار او بسیاری از ممالک مغولستان و ترکستان را بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجه اقبال
بر ملک موروثی افزون ساخت و تمام ترکستان در هیبت و عظمت همال او نبود نه پسر داشت از دو خاتون
بود یکی را قبل خان نام بود که جد سیوم چنگیز خانست و دیگری قاجولی نام داشت قاجولی بهادر
جد ششم حضرت صاحبقرانیست مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود و فر بزرگی از چهره او
پیدا و شکوه بختیاری از پیشانی او هویدا شبی بخواب دید که از جیب قبلی خان ستاره
رخشان بر آمد و باوج فلک رسیده تاریک گشت و همچنین پی در پی سه بار واقع شد و در نوبت
چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او گرفت و پرتو
نور او بچند ستاره دیگر رسید که هر یک از آنها ناحیتی را روشنایی داد و چون آن کواکب
نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار
غیبی طایر اندیشه را پرواز داد از مبدا فیاض کهان باز خواهش در ربود و همچنان مشاهده کرد که در نوبت
اول شده بود که از گریبان او سه ستاره روشن پدید آمده غروب کرد و نوبت چهارم ستاره
بزرگ طلوع نمود و تمام جهان را ضیا و رونق بخشید و از وی چند ستاره خرد دیگر منشعب شد
که هر یک گوشه عالم را روشن ساخت و چون آن ستاره بزرگ ناپدید شد عالم همان طور روشن
ماند و ستارهای دیگر همچنان روشنایی داشتند صبحدم صورت واقعه را قاجولی بهادر

به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد و به تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده بر تخت خانی
نشینند و در مملکت حاکم شوند اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور
کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود درآورده او را فرزندان پدید آینده هر یکی حکومت ناحیتی
داشته باشند و از قاجولی هفت فرزند دولتمند که افسر شوای و تاج فرمان روایی بر سر داشته
باشند بظهور آینده و نوبت هشتم فرزندی پدید آمده جهانگیری نماید و بر عالمیان مهتری و سروری
کند و از او فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جایی باشند و والی مملکتی شوند و چون
تومنه از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که سریر خانی بقبلخان
مسلم باشد و قاجولی سپهسالار و صف آرای و مدار کل و تیغزن باشد و مقرر شد که فرزندان با
یکدیگر بطن ببطن همین سلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی نموده مکمل بران
خط و مهر نهادند و بال تمغای تومنه خان رسانیدند از آدم تا تومنه خان با رکبار حضرت شاهنشاهی
که مقصود از چیدن این سلسله ایشان اند بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر
معدلت بودند و طایفه از ین گروه والاشکوه مقتدای ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند
چنانچه باستانی نامه از آن آگاهی می بخشد و حکمت الهی در ظهور نشاء جامعیت مراتب کونی
و الهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد منتظر زمان ولادت
حضرت شاهنشاهی که نقاوه کاینات بودن طراز خلعت فاخره وست بوده روز بروز
اسباب آن را سرانجام میدهد و برای جامعیت شناسایی قدر خدمت و لذت سربراهی
شایسته قاجولی بهادر لباس سپهسالار و کالت پوشانید تا مراتب نجالت برای اعیان این
سلسله غلبه در آمده و سرمایه جمعیت مراتب حضرت شاهنشاهی حاصل کرده با وجود رشد و کاردانی
و بزرگ منشی قاجولی بهادر قبلخان ولیعهد شد اگرچه بظاهر مراتب کلانی پس شده که
منظوران دانشوران ایست اما در معنی کارفرمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام
داد و چون تومنه خان از ستاره حیات در هبوط اول فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمان
روایی متمکن گشت و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایه دولت سرمدیست در نظم مهمات و
موافقت درآمده بآیین دوستداری و شاه نشانی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت

اوچون

و چون قبلخان از دار البعض مستی بدار الامان هستی خرامید قوبله خان که در میان شش برادر
شایسته تاج و تخت بود بسلطنت نشست و قاجولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده
پاس پیمان خود میداشت و بهشیاری و فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمودند
و قبلخان به پشت گرمی چنین مهربانی که هم عقل خداداد داشت و هم تیغ کشورستانی اشعام
برادران خود را از التان خان حاکم ختای کشیده جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود
کرده بر لشکر ختای شکست عظیم انداخت و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمان روایان ختا پیوسته
از ین طبقه والاشکوه دغدغه داشتند و همواره محرک سلسله دوستی بوده روزگار میگذرانیدند و
چون دارایی ختا با التان خان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان پیشتر اساس آشتی
و بوسیله فرستادها و کاردانان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قبلخان را بسند تمنای
آمدن ختا نموده خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی دودمان والا نژاد است ارد کریکه را تیقاجولی بهادر
سپرده بخطا رفت و تعش صحبت دلپذیر گشت و از انجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود منعطف شد
و بعضی از اعیان دولت ایشان که تنگ حوصله و فرومایه بودند سخنان ناشایست گفته مزاج التان خان را
متغیر گردانیدند و التان خان از وداع پشیمان شده کس فرستاده طلبداشت قبلخان از سواد
پیشانی و زنگار نقش ناراستی التان خان خوانده جواب فرستاد که چون ساعت فرخنده توجه نموده ام
برگشتن الایق نمیدانم خان ختا جوشیده لشکری نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خان
را بگردانید قبلخان بخانه دوستی که سالوت نام که در سر راه باوی داشت سردار لشکر ختای را فرود
آورده قرارداد که برمیگردم سالوتی پنهانی گفت که معاودت را لایق نمیدانم مرا اسپی دارم تیزگرد زودرو
که هیچکس با آن نتواند رسید مغان احتیاط شده بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح
وقت قبلخان باین رای عمل نموده بران اسپ سوار شده بدولت بیورت خود شتافت و فرستادهای
ختای چون آگاه شدند چابکدستان تیزپای از عقب درآمدند و خود در یورت خالی بجای دیگر نه پیوستند
قبلخان این بداندیشان را از هم گذرانیدند و درین اثنا سرکلان و قیس برقاقی که بحسن صورت بی مثل
روزگار بود در حوالی دشت سمکی نغوالان داشت ناگاه قوم تاتار دو چار شده دستگیرش کردند و
او را گرفته پیش التان خان بردند و خان با نتقام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیداد برین غزال شیر نژاد در

قوبله خان که پسر دوم بود و چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتظام برادر خود بجمع لشکر همت گماشته
متوجه التانخان شد و نبرد عظیم در پیوست و شکست بر خطاییان راه داده اسباب و الات
ایشان را بتاراج برد و چون نوبت تاخت سپاه اجل در رسید برتان بهادر برادر گرامی و بمشاورت
اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت و یاسای پدر و برادر خود تازه گردانید و چون در عهد او هیچکس را
یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه کشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری
زبانزد شهرت گشت و بقدر شجاعت را باین نام مهابت فرا سلوک گردانیدند و درین زمان قاچولی
بهادر که برادر جانسپار و هم بهادر سپهسالار بود متوجه عالم بقا شد ایردمچی برلاس پسر ارشد قاچولی
بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت و بعد از پدر
طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت و او آیینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق
مهام ممالک و تدبیر عظایم امور کوشش مینمود و اول کسی که بلقب برلاسی اختصاص داشته بود
و معنی این لفظ بمعنی شجاع و تابعیت و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد و چون زندگانی برتان
بهادر بسر آمد و از چهار پسر او سیومین یسوکا بهادر که پدر چنگیز خان است و بکوشش فرزانگی و منغو مردانگی آن
بود تاج خانی بر سر نهاده زینت بخش سریر جهانبانی گشت و درین هنگام ایردمچی برلاس بهر ستان
بقا اساس اقامت نهاد و از وی بیست و نه پسر یادگار ماند سوغوچیچن در میان فرزندان ایردمچی برلاس
بدل دانا و رای جهاندار و خرد کارساز و عطوفت و الا انتظام بخش مهام عالم بود و از روی سال نیز
بزرگترین اولاد بجای پدر عالیقدر گرفت بمعنی شهریار و بصورت سپهسالار بود و یسوکا بهادر برای
جهان آرایی سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشید و خارج از دولت ایشان رایی سر غارت ساخت و
بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون یلدق
شدند و چون بدان موضع سعادت افزای رسیدند در بیستم ذی قعده تنگوز ییل پانصد و چهل و نه
هلالی خاتون وی دلون انکه که آبستن بود فرزند گرامی نژاد یسوکا بهادر را تموچین نام نهاد سوغوچیچن
که خرد بلند و دریافت و الا داشت به یسوکا بهادر گفت که از رموز حیات ذاتی و نظرات سعود
آسمانی چنان استدلال میکرد که این همان ستاره دولت که در نوبت چهارم از جیب قبلی خان
برآمده بود اگرچه در سلسله علیه حضرت شاهنشاهی که درین مجموعه مانند ایزدی سخن از آن میرود اجتماع

بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره دو تیره است لیکن چون پرتوی از نور مقدس آلنقوا بود و تجلی انذکرا و
ناگزیر اقتدا طالع مسعود تموچین میزان بود و هفت ستاره در طالع بودند و راس سیوم و ذنب در نهم
و بعضی بر آنند که در سال پانصد و هشتاد و یک که سرداری الوس و قوم نیرون رسید و سبعه سیاره
در میزان فراهم آمده بودند قراچار نویان فرزند گرامی سوغوچیچن است پادشاه منش و شهریار نشان
بود و چون در سال تنگوز ییل پانصد و شصت و دو یسوکا بهادر در گذشت و درین سال تموچین سیزده
ساله بود سوغوچیچن که مدار ملک و سلطنت و کبر و دار لشکر و سپاه بر وی بود و هم دران چند روز باردوی
فنا کوچ نمود قراچار نویان ایام ضرور داشت قوم نیرون از تموچین روی گردان شده و بمردم تایجوت
پیوستند و تموچین محنتها کشیده در بند و بلا افتاد و عاقبت بتاییدات آسمانی از آن ورطهای جانکاه
و مخاطرهای سهمناک نجات یافت و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات و جلایر و غیر آن کارزارها
کرد و وقتی که سال عمرش بسی رسیده بود بلکه از سی گذشته بود سرداران ایل و الوس خویش و نبار مخالفت
بعضی از قومان و ایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراچار نویان پیش اونگ خان حاکم قوم
کرایت که با یسوکا بهادر سابقه محبت داشته رفت و کارهای پسندیده برای او بجای آورد
و دستبرد نیکو نمود و رتبه و منزلت علو مرتبت او نیز بحدی رسید که مشام جس اخلاص
شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان رو حسد برده جاموقه که شهر جاخ
بود و سنکو پسر اونگ خان را با خود متفق گردانیده و در باب سخنان ناشایسته و سیقفها پیوسته
زهر بسته خاطر اونگ خان را آزرده گردانیدند و اینچ دشمنان دوست نما بچرب زبانی اونگ
خان از راه راستی برده در خیال حاسدانه خستند و تموچین اندیشه مند گشته باستصواب
قراچار نویان و تدبیرات درست و از ان مهلکه برآمد و دو مرتبه میان ایشان محاربات
عظیم در پیوست و تموچین ظفر یافت و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان
پانصد و نود و نه بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد و چون مدت سه سال از فرمان
روایی او در گذشت بت تنگری که از مبشران غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود
بالهام ربانی تموچین را الخطاب چنگیز خانی مخاطب ساخته یعنی شاه شاهان و از روز بروز نجم
سعادتش فروزان تر و سال بسال دولتش نورانی تر میگشت بر تمام خطا و ختن و ماچین

و دشت قبچاق و سقسین و بلغار و اس و روس و الان و غیر آن سروری یافت و او را چهار فرزند بود جوچی و جغتای و اوکدای و تولی ترتیب رزم و شکار تعلق بجوچی داشت و یرغو رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن که نظام ملک و مملکت آرائی آن منوط است برای رزین جغتای مخصوص بود و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور کلی باوکتای اختصاص داشت و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی تعلق بود و در شهور سنه ستصد و یازده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود و اهل دیار بسطوت قهر پایمال رسیدند و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده خان کشورگشای بجانب بلخ مصروف داشت و تولیخان را با لشکری گران بولایت خراسان روانه ساخت و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمده و از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی شده در ماه رمضان ستصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد و از آنجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی قرار گرفت و در تنکوز ییل مطابق ستصد و بیست و چهارم که سال جلوس سلطنت و هم سال ولادت بود در حدود ولایت تنگقوت و دیعت حیات سپرد و پیشتر از این وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر در این یورش روی نماید پنهان دارند تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد و در ممالک دور دست فتوری نرود و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و علف تیغ آبدار شدند و بعد از آن صندوق نعش او برداشته روی براه آوردند و هر آینده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف زودی نرسد و چهاردهم رمضان همین سال نعش او را باردوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر کردند و در پای درختی که روزی در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بودند مدفون ساختند و در اندک روزگاری از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مراقد از تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچ کس پی بآن سرزمین نتوانست برد همانا درین معنی سر بیت مریع که خرد دانا و هوشمند دوربین بکنه آن نتواند رسید یعنی چنانچه در زندگانی در حراست ایزدی بود بعد از آن هم در کنف نگاه داشت الهی درآید با کوته اندیشی بآن مقام دست بی ادبی دراز نتواند

کرد

کرد اگرچه بتربیت چنین اندیشه کردن خود را سخره جهانیان ساختن است لیکن چون فرمان روایان را بیشتر معامله با ظاهربینان باشد چنین حیاتی از مواهب عظمات و حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی بکند که عالمی در سایه پاس او بوده اگرچه این بزرگ پیش عوام در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر الهی تواند بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از محال الطاف ایزدیست چه در محکمه عدالت الهی که فرمان روایی خلایق پرتوست از آن پیدا دی نبود و ستمی بظهور نیاید و هر امری که در عالم کون و فساد متکون شود مشتمل بر چندین مصالح معنویت که دیده ظاهربینان از کنه حقیقتش آگاه نیست و جز ضمایر بیدار دلان دوربین بر حقیقت آن آگاهی عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود سال هفتاد و سوم اکثری سپری گشته از انجمله بیست و پنج سال فرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواند بود و یا بوجهی از وجوه دیگر مشهور در نهمت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای قراچار نویان رونق داشت و والا شکوهی را که چنین بهادری بکار جهانداری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه با آن همه کشورستانی و سلطنت آرائی تارک عظمت باوج علیین نساید **بیت** قراچار و چنگیز ابن عمند ÷ بکشورستانی قرین همند ÷ و در هنگام نواختن کوس رحیل بر برخانی باوکدای مسلم داشت و مجملی از این قضیه دلکش آنکه در یورش خطای بر پیشگاه خیال و بصورت مثالی چنان جلوه دادند که بدرود کردن این جهان سرای نمازدیک فرزندان گرامی قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلبداشته تصایح که انتظام جهان نتایج او باشد در میان آورده خانی با اوکدای مفوض ساخت و عهدنامه قاجولی و قبلخان که بآل تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ نهاده بترتیب نامها نامی گرامی خود را تم کرده بودند از خزانه طلب فرمودند و بر حاضران مجمع خانی خواندند و فرمود که من و قراچار نویان بدین موثقه نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین یوسون بسر برید و ثیقه نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان با اوکدای سپردند و ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بجغتا

متور ساخت و پیمان نامه قبلی خان و قاجولی بهادر بجغتای حواله کرد و گفت از مستصوب قراچار نویان
تجاوز جایز نه داری و در ملک و مال شریک خود دانی و در میان ایشان پسر فرزندی نسبت و تعهد ملاحظه
این سلسله علیه قدسیه با حفای کنند و الا چغتای را بابای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی
باعث افتخار و مباهات نه نسبت قرابت و مصاهرت خانزادها و نوینان بموجب وصیت
عمل نموده سبحان الله از نسل چنگیز خان بزرگ در زمانی چنین نقض عهد شود با بستی که آن پیمان نامه
را که بال تمغای تومنه خان مزین بود و باد کنای قاآن مبدا ذوتربیت و معاونت او را برای
زرین قراچار نویان می سپردند تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد تا آن وثیقه نامه را حاضر
نمی ساختند تا بر زبان که هزاران سنت معمول میگشت و هدیه نامی در دفتر دانش او ملتبس
بخط سهو میشد عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب باشره حرف سرایی و نکته گیری
و دوربانی بسر وقت این نرسیده اند همانا که چون ایزد جهان آرا میخواست که این لباس
مستعار سپهسالاری که تومنه خان قرار داده بود در معنی کارگران ابداع تا قامت
حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند از قامت این سلسله علیه بردارند چنین سهوی و خطایی که

قصد صواب شرف صدور یافت چون خواست ایزدی همواره نگاهبان این
گروه والا شکوه بود فتوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان قاجولی بهادر رسد و بدولت
روز افزون مسندارای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد و همانا که این از مقدمات
طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدس شمس طلیعه دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهی است
و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر بیش بالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات
سپاهی و رعیت بقبضه امر قراچار نویان که وصی او شده بود داد و فرزند او را بادیر و
بقتماه پیش الغ اوکتای خان درآورد و در سال نی فته ستصد و سی و هشتم از این سرای گذران
درگذشت و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام مینمود و بعد از چند گاه
قراهلاکو خان بن مواتکان بن چغتای خان را بر مسند خانی ولایت جد گرامیش ارجمند
گردانید و پس از چندین سال چون کیوک بن اوکتای قاآن در ایام سلطنت خویش
پسر بزرگتر خود کتوجو را ولیعهد گردانیده بود و در ایام حیات پدر وفات یافته و لی

عهدی

عهدی پیروی شیرامون که از تمکنان دولت تر میدهشت اندانی فرمود و در هنگام حادثه
ناگزیر قاآن کیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از چهار سال بر دی او کار رسید
مسندآرای سلطنت گشت و در عدل و رعیت پروری اساس نهاد و چون یسو منکا بجای قرا
متواری و مختفی گشت قراچار نویان باز قراهلاکو را بومان روانی آن دیار نصب فرمود و در
ایام دولت او بتاریخ ششصد و پنجاه و دوم آن نوآیین کام بخش کامران هشتاد و نه
ساله شده بود که رخت هستی بربست ایجل نویان بمزید دانش و مرتبه خدا پرستی از
میان ده فرزند رشید کاردان قراچار نویان نشان اختصاص داشت و در عهد خانی قرا
هلاکو از فرط نادانی و کال ناتوانی رقم بخش سریر پدر خود شد و در سنه ششصد و شصت و
دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت و الوس چغتای در ایام دولت او خوشنود شدند
و چون در میان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاف نفرت
گرفته در شهر کش که جای موروثی او بود قرار گرفت با آنکه منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان برادر
خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد و از چهار الوس جوجی و اوکتای و تولی و چغتای امرا و مردم
خود همراه ساخت از الوس چغتای خان ایجل نویان با سندهای تمام برسم سالیوری تعیین نمود
که مصاحب هلاکو خان باشد و خان مذکور مراغه تبریز را باو داد و باد آب بزرگی سلوک نمود
امیر ایلیکر نویان ارشد اولاد ایجل نویان بود و چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران بایران
نقل کرده در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد و چون در ایران ایجل نویان این جهان
نظر فریب را بدرود کرد دوا خان بن براق خان و موا توی ابن مواتکان چغتای خان او رسیده
بود او را امیر الامرا ساخت و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد و مرتبه پدران او را
باو مسلم داشت و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید و او بمملکت
زهرای احمدی درآمد امیر برکل عظیم قدر قوی حال بود و چون پدر بزرگوارش امیر ایلیکر نویان
در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان ناپروا درگذشت از وجه همین یک فرزند
ارجمند نماند او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت و از صحبت خانان
متقاعد بود و این تمام گذاشت و فارغبال در مقام کشش میبود و در گردآوری رضای ایزدی بکاوی

داشت و در تحصیل مکارم اخلاق جهت و جوی مینمود و در آن نواحی بعضی محال و مواضع که از
املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست امیر طراغای
فرزند گرامی نژاد بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحب قرانیست از عنفوان صعود ریعان
شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال وی تافت و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار
او میدرخشید و آن بزرگ منش ابرار دری بود خرده بینت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی
کامل عیار اما قرعه بزرگی صوری و معنوی نام برادر بزرگ واقتاده بود و چون والد بزرگوار همواره
روی نیاز بر آستانه ارباب ریاضت مینهاد و منظور نظر مقربان عتبه صمدیت بود خصوصا قدوه
اصحاب وجد و حال شمس الدین محمد کلال که امیر طراغای در انجناب حرمت مینهاد و بنظر تعظیم مینگریست
و خدمت شیخ آن بزرگ دو راز از صفا و باطن بظهور کوکب صاحب قرانی نوید سعادت جاودانی
رسانیده بود صاحب قران اعظم ثالث الیقظر قطب الدنیا و الدین امیر تیمور کورکان اراده ازلی
و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراسته و لهذا درین پنجاه و دو تن که
سلسله علیه حضرت شاهنشاهی بآن انتظام دارد و عزت بخش هوشمند انست ایزد متعال ریاست و
حکومت سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت چندین جلایل نعوت و شرایف صفات را امانت سپرده
سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود مگر از قاجولی بهادر که هفت شخص بزرگ را ازین سلسله
مرتبه از نظام سلطنت فرود آورده رتبه سپهسالاری و شاه نشانی داد تا این مرتبه تابعیت را در
لباس متبوعیت دریافته سامان کارخانه جامعیت بروجه دلخواه صورت داده و آن بزرگان کمال شکوه
که دارند قوت بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همانطور پدر بر پدر بزرگی داشتند
اگرچه اسم سلطنت نبود اما در معنی سلطنت ظهور داشت و آن هم بجهة حراست غرت پیرون از
سلک عالم بظهور آورد اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد از قوه بفعل آمدن
مهیا شد که گوهر یکتای خلافت حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت استعار تابعیت که برای تومنه
خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور
آورد که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود مصداق این معنی ظهور حضرت صاحبقرانی طرازنده
هفت اقلیم و فرازنده تخت و دیهیم قطب الدنیا و الدین امیر تیمور کورکانست و آن والا

نوبت از

نژاد عالی مقدار در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم شجقان ییل بطالع
جدی در ظاهر شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد توران از رحم مطهره و تنزه مصطفای حضرت عفت
و برکت مهر برج صفوت و طهارت منقبت عصمة الدنیا و الدین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت
توام نهاده جهان فروز گشت و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب
اقبالیست که از بطن هشتم قاجولی بهادر مطالع از سعادت و اجلال طلوع نموده بقول یکی از مورخین
رویای صادقه قاجولی بهادر بظهور پیوست و بدریافت و الای خرد دو پس امروز آغاز طلوع
کوکب اول و درخشیدن ستاره بخت بیست چنانچه سابقا بر تو اشاره برین معنی رفت و درین زمان
مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافته در ماوراء النهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان
بن یسون توا بن یسوکا بن جغتای خان فرمان روائی داشت و در مملکت ایران زمین چهار ماه
از وفات سلطان ابوسعید گذشته بود و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران سرزمین بظهور
آمده بود و امیر صاحبقران از صبح عنفوان شباب همواره با داب شکار و آیین رزم و پیکار
اشتغال میفرمود و در سیجقان ییل هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت نمود و از و
چهار پسر و دو دختر مانده بود و صاحب قران عالم و سیورغتمش و جوکی قیلیق ترکان و شیرین بیکی آغا
و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد
که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ییل
در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورکشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایه
بلند بخشید و مدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهانگیری بود در ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان
و ترکستان و عراقین عجم و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و
روم و غیر آن بهمت کشورکشائی و فراخ حوصله در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورده رایت
استیلا و استقلال در ساحت ربع مسکون و عرصه هفت اقلیم سربلندی داد هر که اسلامت
حال رفیق روزگار دولتش گردید و بقدم اطاعت پیش آمد گل سعادت از فرق بخت او شکفت
و هر که شامت کردار و وخامت عاقبت دامن گیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد
موی کشان به پیشگاه قهرمان عدالت در آورده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید

در روز دوشنبه دهم ذی قعده هفتصد و هشتاد و نهم بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود
آن شهر را قتل عام فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجانب دار الملک فارس منعطف ساخته آل مظفر
بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش که فرمان روایی دشت قپچاق داشت و از تربیت
یافتگان آنحضرت بود شنیده دو نوبت لشکر بسر او برده لوای فتح برافراخته مراجعت نمود
و دشت قپچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگست به نفس نفیس پیموده
از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در هفتصد و نود و پنجم شاه منصور
تنگه کلاه کردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد و آل مظفر را برانداخت و بهمت والا کارهای بزرگ
عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد در آن مرز و بوم بوقوع آورد و ممالک فارس را
بجهت آسایش اولیاء دولت قاهره گلزار بیخار ساخت و بعد از آن به نیروی دولت و اقبال
فتح بغداد کرده چند نوبت بگرجستان درآمد و همعنان فتح و ظفر و نصرت بازآمد و در دوازدهم
محرم هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد و
در هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بتابید و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن
جهانگیر عالم برتافت و آنگاه شهر حلب مفتوح شد و از آنجا لشکر بدمشق کشیده و امراء شام را
که در ذل قید اسیر بودند خون آنها را هدر فرمود و در سال دیگر بعزم تسخیر ممالک روم رایات جهانگشای
نهضت داده و در جمعه نوزدهم ذی حجه هشتصد و چهارم در حدود انگوریه معرکه مصاف آراسته
و لوای نبرد و اهیجه فتح ظفر بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود و از تاییدات غیبی که همواره
همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنده فتح و فیروزی ملازم رکاب معلا گشته
طغرای فتحنامه بنام نامی آن خدیو زمان و ممالک کشورگشایی خوانده شد و ایلدرم بدست
سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد و چون او را پایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عطوفت
اعزاز در زیر دست شاهزادها رخصت نشستن یافت و از آنجا بآذربایجان مراجعت نموده یکسال و
شش ماه در آنحدود بعدل پیرایی مشغول بوده سلاطین و سلاطین نشان از اطراف بخدمت
پیوستند حاکم مصر نقود فراوان از زر سرخ و سفید بنام نامی او سکه زده بدرگاه گیتی پناه
ارسال داشت و سایر فرمان روایان آنحدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند

و در منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاهد قدسیه خطبه فرمان روایی بنام آنحضرت
خوانده شد و در ذی قعده هشتصد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزکوه نهضت
داده و بی توقف و اهمال در میان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان معطوف
داشت و در غره شهر محرم سنه هشتصد و هفتم از راه نیشابور بماورا النهر ظلال اقبال گسترده
در آن موطن مالوف طرح جشن عظیم نموده طوی بزرگ که جرئت افزای ارباب همت و سماح باشد
ترتیب داده و جهان را بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته به تسخیر ممالک ختای متوجه شد
و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هفتم در موضع اترار که از آنجا تا سمرقند هفتاد و
شش فرسخ است بفرمان فرمای ایزد بیچون روی بجانب دار الملک بقا آورده رخش حیات بنهضت
سرای باقی تاخت و نعش عرش پایه آنحضرت را بخطه سمرقند بشکوهی که شایسته آن بزرگوار باشد
رسانیده اند و در تاریخ ضبط سنین احوال آن جهان آرای گفته اند   سلطان تمر آنکه مثل او
شاه نبود   در هفتصد و سی و شش آمد بوجود   در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس   در هشتصد و
هفت کرد عالم بدرود   و آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود اول غیاث الدین
جهانگیر میرزا او در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت
فرموده و از وی دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولی عهد خود گردانیده بود و
بعد از فتح روم در هفدهم شعبان هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد و دوم
پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولی عهدی بنام نامی او سربلندی یافت و حضرت
صاحبقرانی در اواخر آن عمر با طاعت سلطنت او وصیت فرمود و در آن زمان که او حاکم غزنه
و حدود هند بود در چهاردهم رمضان هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود
درجه شهادت یافت و داغ لعنت ابدی بر پیشانی آن حرام نمک نهاد گذاشت و فرزند دوم
حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت و هم در ایام حیات
صاحبقرانی در ربیع الاول هفتصد و نود و ششم در پای قلعه باتو درگذشت فرزند سیوم جلال
الدین میرانشاه میرزا است که مجملی از احوال حادث اشتمال او که درین سلسله علیه مقصود
بالذات است مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ که ایالت خراسان تعلق باو داشت و در

اکثر اوقات در رکاب پدر عالیمقدار بود و بعد از حضرت صاحبقرانی یکچند زمانی فرمانروائی باستقلال
شد و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف آورد و چهل و سه سال
در سلطنت کامروائی و کامرانی نمود و ولادتش در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر هفتصد و هفتاد و
نهم است و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بعالم بقا شتافت **جلال الدین میرانشاه** جد ششم
حضرت ما بادشاهی است ولادت گرامی وی از هفتصد و شصت و نهم بود در زمان حضرت صاحبقرانی
حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند
متوجه شدند این ممالک بالکل بعهده اهتمام ممتعالی او بود چنانچه در لوازم معدلت و مبانی
سلطنت دقیقه نامرعی نگذاشت روزی در شکار سر فوج صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که
اسپ میرزا رمخورده میرزا را از سر زین بر زمین زد چنانچه آسیبی عظیم در سر و روی او رسید اطبا
و جراحان حاذق هر چند تدابیر موافق بکار بردند مزاج شریف بصحت گرائید لیکن از آن ممر کره راه
برمرگزاعتدال طبعی ماند و بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرزا
میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز میگذرانید و جمیع مهمات
سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام می نمود در بیست و چهارم ذی قعده هشتصد و دهم در محاربه قرا یوسف
ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا
النگر میرزا عثمان چلبی میرزا عمر خلیل سلطان محمد میرزا ایجل میرزا اسیورغتمش **سلطان محمد میرزا**
فرزند دولت پیوند میرانشاه است والده ماجده اش مهر نوش نام داشت از قوم فولاد چون میرزا
همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شدند
میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل قدسیه و دریافته بودند میرزا الغ بیگ گفته اند و جلایل
قدر او بیان کرده اند و همواره میرزا در اعزاز و احترام او کوشیده با دابی در سلوک می نمود
و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا و در بیماری که عالم را بدرود
خواهند فرمود میرزا الغ بیگ بپرسیدن آمده اند میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش
عظیم کردند لاجرم بوسیله سلطان در سایه عطوفت میرزا کامیاب عیش و طرب بوده و بنظر تربیت
و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد روزی یکی از مقربان بساط
والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا در
جواب فرمودند که او خدمتها نمیکند بلکه آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبتها فرا میگیرد
والحق میرزا از روی کمال بیده وری دریافت شان و حال او نموده اند **سلطان ابوسعید میرزا**
سعادت ولادتش در هشتصد و سی بوده در بیست و پنجسالگی سریر آرای سلطنت شده و مدت
هجده سال بفرمان روائی و کشورکشائی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنهر
و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آورده در اواخر عراق نیز
بحیطه تسخیر در آمده و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزار گونه مستی تواند بود هشیار
دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت میطلبیدند و در هشتصد و هفتاد و
دو میرزا جهانشاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان که بدفع اوزن حسن آق قوینلو رفته بود از
غایت ناپروائی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد سلطان لشکر بر سر او کشید اوزن
حسن هر چند در صلح زد فایده نکرد نا گزیر راهها را از آمد شد غله نگاهبانی نموده تا در اردو
قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند بتقریب آن پراکنده شدند و اوزن
حسن در میدان جنگ غالب آمد و بتاریخ بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر
ایزدی سلطان بدست مردم اوزن حسن در آمده اند و بعد از سه روز بیادگار محمد میرزا بن سلطان
محمد میرزا بن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه اوزن حسن بوده است داد و آن بی حقیقت
کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را بهانه خون گوهرشاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ
میرزا بود بدرجه شهادت رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است **عمر شیخ میرزا**
پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان
خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر ولادت آن والا نژاد در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت
بوده سلطان ابوسعید میرزا اول کابل بمیرزا داده بابای کابلی اتالیق کرده رخصت فرموده
بودند و بعد از آن بجشن ختنه که گردانیده بردند و پس از انجام جشن ولایت اندجان و محب (طوی ازراه)
او زخند بایشان داده اند و امرا و نواب معتبر ساخته بتمور تاش بیگ را اتالیق کردانیده بولایت
مذکور فرستادند و بسبب آنکه این ناحیت با ایشان گرد رشد او لد بودند غایت شده و از فرط

توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود چون حضرت صاحبقرانی کمر همت مینمودند که ما انجیز غلام التوت بعمر
شیخ میرزا کرده ایم که او در اندجان نشسته در میان ولایات و دشت قبچاق سد شده باشد
و باهتمام او در حفظ ثغور ضبط و حدود داهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و غنا در بدارند و دست فتنه و
فساد بگشایند و بفراغ خاطر کمر همت در جهانگشائی بستیم و این شایسته تخت و تاج میرزا اولکایت را که
حدود مغولستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد و یونس خان
هر چند تدبیر انگیخت بر آن ولایت دست نیافت و جمعیت آن ملک هیچ آسیبی و شورش آشوبی
نرسد آن فرخنده بخت بلند اختر نکته سنج و سخن گستر بود و توجه تمام بارباب شعر و طبعه
موزون داشت و طبعش در نظم موافق بود اما پروای گفتن نداشت و غالب اوقات کتب
منظوم و تواریخ توجه مینمود و در ملازمت او اکثری شاهنامه میخواندند و بغایت خوش صحبت و شگفته
پیشانی و نیک محاوره بود و ابیات مناسب محل از کلام شعرا پیشین بر زبان گرامی او جاری
میشد همت بلند از لوح حال وی تافت و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود و در قواعد
ملک داری و رعیت پروری و آداب فرمان روائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل
مساهم نداشت سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته و همت را با قدرت همنشین گردانیده
مسند آرای سلطنت بود چنانچه یک کاروان ختای در طرف کوهستان سرحد اندجان فرود
آمده بود برفی عظیم باریده و تمام کاروان را زیر گرفته چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند
و چون این حادثه معلوم آن والا همت عدالت منش گشت ایلچی و فور جمعیت آن قافله گاهی
یافت با وجود احتیاج وقت التفات بدان اموال ننموده التفات ارباب دیانت تعین
فرموده آن مال فراوان را از مواطن اصلی وارثان او را طلب فرموده بهر یک را حق خود رسانیدند
و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار گرفت همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت
درویشان خداشناس متوجه بود و دریوزه همت از دلها خدا آگاهان میکرد علی الخصوص
بولایت پناه هدایت انتباه ناصر الدین خواجه عبدالله که بخواجه احرار مشهورند و بعد از پدر
بزرگوار در اندجان که پایتخت ولایت فرغانه است زینت بخش سریر سلطنت گشت
تاشکند و شاهرخیه و سرام در تصرف آن والاشکوه بود چند نوبت به سمرقند لشکر کشید و چند بار

یونس

یونس خان را که در یورت جغتای خان لعلی خان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا
نموده که آورده در هر بار کمک می آورد و لایتی عطا میفرمود و باز بتقویت مغلستان برگشت
و در نوبت آخر تاشکند را باو داد تا ایام تاریخ نهصد و شصت ولایت تاشکند و شاهرخیه
در تصرف خانان و ایلان جغتای بود و خانی الوس محمود خان ولد کلان یونس خان تعلق
داشت تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن
یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند و از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمالی
سلطان محمود خان آمد و درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از کمین تقدیر بوقوع پیوست و تفصیلش
بطریق اجمال آنکه اخسیکت که با خسی مشهور است یکی از بلاد ششگانه ولایت فرغانه است و
میرزا آن ولایت را پای تخت خود ساخته بودند و این شهر بر جری عظیم واقع شده عمارت آنجا
بر سر جرست بحسب سرنوشت تاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان هشتصد و نود و نه
بحوالی کبوترخانه که بر یکی از آن عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از
ایستادها بارگاه حضور را کاهی یافته از کستن جر خبر داد میرزا فی الحال برخاسته یکپای در
کفش درآورده بودند که فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از
پای در افتاد میرزا بحسب صورت قدم در ظاهر حضیض سفلی نهادند و نظر بمعنی ارتفاع اوج
علوی فرمودند و سن گرامی آنحضرت سی و نه بود و ولادت مسعود در سال هشتصد و شصت
در سمرقند پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجمست و در کنار معموره عالم واقع شرقی و غربی آن
سمرقند و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود
مثل المالیغ والماتو و یانکی که بازار مشهورست اما الحال اثری از رسوم و اطلال آن هم نمانده غولی
اوکه سمرقند و خجند است کوه ندارد و غیر ازین جانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست و دریای
سیحون که بآب خجند مشهورست از میان شرق و شمال این آمده بسمت غربی میرود و از
جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد و از آنجا بطرف
شمال میل کرده بجانب ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد و در این ولایت هفت
قصبه واقع است پنج بجانب جنوب آب سیحون و دو بطرف شمال از قصبات جنوب اندجان

و ادوسی و مرغینان و اسفره و خجند ست از قصبات شمال اخسی و کاشان آن گوهر یکتای خلافت
را سه پسر و پنج دختر بود بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بودند و بعد ازان به دو سال خردتر جهانگیر میرزا بود و فاطمه سلطان که از امرای تومان و قوم مغل است والده او بود سوم
ناصر میرزا به دو سال خردتر از جهانگیر میرزا مادر عصمت پرورش از اندجان بود غنچه چی امید نام و از همه
دختران عفت قباب کلانتر خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنج سال
ازیشان کلانتر بوده در آن هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را در مرو زیر کرد آن پرده نشین
محفه عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام او نموده با اعزاز بسیار در قندوز پیش حضرت گیتی
ستانی میفرمود که در وقت آمدن ایشان من و محمد کوکلتاش و برو رفتیم و بیگم و نزدیکان
ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم و بعد از مدتی لوازم تواضع بجای آوردند دوم دختر دیگر مهربانو
بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خردتر بود و دیگر یادگار سلطان
بیگم که قراگوز بیگم میگویند این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شدند و الوس آغا
دختر خواجه حسین در خردی شده بود در صغر سن رحلت نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد
بابر پادشاه پادشاه چار بالش هفت منظر شهریار سماوی سریر علوی افسر بلندی بخش همت بلند
سعادت افزای طالع ارجمند آسمان حوصله زمین وقار شیر دل اقلیم شکار رعایا نواز شکوه بیدار
مغز دانش پژوه صفدر هزبر صولت رفیع قدر قوی دولت دریا دل گوهر آرا پادشاه درویش نهاد
مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود
بی تعینی و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لایحه او پرتو ظهور میداد فقر و کنای جنیدی
و بایزیدی با شکوه همت سکندری و فریدونی از ناصیه احوال وی می تافت ولادت مقدس
آنحضرت در ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس جد مطهر افتخار عفایف
گرامی تراد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال
از افق سعادت طلوع نمود و آن عصمت محجبه عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر
بزرگ سلطان محمود خان بود و نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است که قتلق نگار
خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان

بن تغلق تیمور خان بن ایسن بوغا خان بن دوا خان بن براق خان بن یسون توا بن موانکان
بن چغتای بن چنگیز خان و مولانا حسام بن قراکولی در تاریخ ولادت شریف گفته بیت
چون در شش محرم زاد آن شه کرم ⁂ تاریخ مولدش هم شش محرم ⁂ هرچند این تاریخ از
غرایب اتفاقاتست و فکر را در ان گنجایش نیست اغرب آنکه این تاریخ از شش حرف که
نزد اهل حساب از عدد خیریت فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز تاریخ ظهور
این عنصر مقدس است مکامن غیب بیکر در دوی یکی از غرایب جواهر حروف او آنکه احاد و عشرات و
مات آن در یک مرتبه واقع شده و بر تسویت سلوک اطوار اشاره نموده بدایع ذاتی که چندین اسرار
غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب وروی میدهد قدوة اولیا کبار ناصر
الدین عبد الله خواجه احرار از زبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسعود طالع را ظهیر الدین
محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لفظ گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت
لفظی و معنوی باسانی جاری نمیشد بابر اسم نامی سامی آنحضرت متور شده و آنحضرت اعظم وارث
فرزندان عمر شیخ میرزا اند در دوازده سالگی در سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه در
خطه دلکشای اندجان بر سریر سلطنت و تخت خلافت نشسته آنقدر مشقت تردد که در مهام
تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد و آنمقدار دلیری و دلاوری و
توکل و تحمل که آنحضرت بنفس نفیس در معارک و مخاطر بر خود روا داشته اند مقدور تربیت و در
وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخسی روی نموده حضرت گیتی ستانی پابوس شده
صلح گونه در میان آورده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان
متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرده جهانگیر میرزا برادر آنحضرت جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش
انجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخته امرای اخسی ترددات پسندیده کرده عاقبت خان نیز
کاری نساخت از بیماری که عارض او شده ازین خیال باطل عنان تاب شده بولایت خود
بازگشت و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و آن گیتی ستان را
مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی داد سه نوبت
بشعشعه تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند نموده اند یکی در سال نهصد و سه

بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا که از اندجان آمده به نیروی اقبال لامعان شمشیر آبدار تسخیر نموده
دوم شیبک خان در سال نهصد و هفده چون مشیت الهی در اظهار کوهر یکتای خلافت حضرت پادشاهی
بود و میخواست که اقلیم هندوستان را که ایاب ساند و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی
رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صاحب قسمت بود ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت کشاده
آن چنان ساخت که هیچ وجه بودن انجا لایق ناموس دولت ندیده ناگزیر بامعدودی متوجه بدخشان
و کابل شده اند چون به بدخشان رسیده اند تمام مردم خسرو شاه که والی انجا بود دست افشانده
و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته با وجود آنکه این سیه دولت سر حلقه بی اعتدالان بود که بایسنغر
میرزا را شهید کرده میل در چشمان سلطان مسعود میرزا کشیده بود و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند
و در هنگام فراقی که عبور موکب عالی آنحضرت در بدخشان واقع شده بود آثار بی آزرمی و نا
مردمی از و بظهور آمده در ینولا که چهره اعمال در آینه مکافات دیده دولت از ان بی سعادت
روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرموده اند که از
اموال خود انقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود و او پنج شش قطار شتر و استر از مرصع آلات و دیگر
نفایس از اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی به تنسیق
ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در انوقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را
از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیک میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا که عمزاده حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بود میشد گرفته بود طنطنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد و بعد از چند روز امان
خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت و کابل در اواخر ربیع الآخر
سنه نهصد و ده بدست اولیاء دولت ابد پیوند در آمد و بعد از ان حضرت در نهصد و یازده
متوجه تسخیر قندهار شدند و قلاع که از مضافات قندهار است مفتوح گشت و از انجا بجهة مصالح
ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده جانب آن توجه فرمودند و قبایل افغانان سواسنگ و الاغ
تاخته بکابل مراجعت فرمودند در مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شده
فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالا حصار و شهر افتاد و خانهای موضع پمغان تمام از هم ریخت
سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روزی یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس

عمر بسیاری از مردم فرو ریخت در میان پمغان و بیک توت پارچه زمین که عرض یک گز باشد انداز
باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت و از جای بریده چشمها پیدا شده و از استرغچ تا میدان که قریب
شش فرسنگ باشد زمین انچنان شکافته شد که بعضی از اطراف و برابر فیل بلند شده بود در
آغاز زلزله از سر کوهها گرد و باد ها برخاست و در همین حال در هندوستان نیز زلزله عظیم نام شده و از
سوانح آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده توجه بخراسان نمود سلطان حسین میرزا با تمیع فرزندان
خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر میر سلطان علی خواب بین را باستدعاء قدوم حضرت
فردوس مکانی فرستاده اند آنحضرت در محرم نهصد و دوازده بکومک و متوجه شده عزیمت خراسان
نموده اند و در اثناء راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید حضرت فردوس مکانی رفتن
حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنکش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر از انکه موکب عالی
بخراسان رسد باتفاق کوته اندیشان ناعاقبت معامله فهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
را بر تخت نشانده بودند و دوشنبه ماه جمدی الاخر سال مذکور آنحضرت را در مرغاب به میرزایان ملاقات
واقع شده و باستدعای ایشان بهراة نزول سعادت فرموده و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت
مشاهده ننموده معاودت موکب عالی را لایق دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دار الملک
کابل شدند و در کوهستان هزاره جات بهار خبر رسید که محمد حسین میرزا دغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از
مغلان را که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بمیرزائی برداشته کابل را قبل
دارند و در میان مردم عوام این خبر شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس
مکانی غدری اندیشیده اند ملا بابا پشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوه بر و احمد یوسف و
احمد قاسم که حراست کابل با ایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند و بجد داستماع این واقعه
پر تمال و اسباب را بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت سپرده بامعدودی از عقبه کوه که پر برف
بود بصعوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند مخالفان یکی از صولت صیت قدوم
موکب عالی بگوشه اختفا خزیده اند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلان
سببی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود درآمده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند
از روی تمکین و وقار و بزرگ منشی از غوغا فان در آمده بحسن ادا و لطف سخن غرض نمود که اگر مادر به فرزندی

شفقت خود را خاص گردانند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن باشد و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه
بسیار آمده سر در کنار پیکم نهاده بخواب رفته و برای تسلی یکم که بس مضطرب و مشوش بود انواع
مهربانیها بظهور آورده اند و هنوز خواب نربوده بود که مهر نگار خانم که خان زاده آنحضرت باشد
آمده اند آنحضرت برخاسته بسرعت ایشان را دریافته و محمد حسین میرزا را گرفته آورده اند و آنحضرت
از آنجا که معدن مروت و مودت بوده اند جانبخشی فرموده رخصت خراسان داده اند و بعد از آن
خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آورده اند و گفته اند ای جان ما در برادر گناه کار ترا آورده ام اماره
چیست آنحضرت خان میرزا را در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نموده اند و بعد از آن بودن وی فتن
مخیر ساخته خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن نخود قرار نتوانسته داده رخصت قندهار گرفته این
قضیه نیز در همان سال واقع شده و بعد از سال دیگر بقندهار زنعه متوجه شده اند و بحاکم آنجا شاه بیک ولد
ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرداو محاربه عظیم واقع شده و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت
و آنحضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بوده عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرموده اند
و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت داده اند و بعد از سرگذشت بسیار زبیر راعی را
کشت و حکومت بدخشان باستقلال بحوزه تصرف وی درآمد و همواره تارک سعادت بر زمین
فرمانبرداری میسود تا آنکه در سال نهصد و شانزده مسرعی فرستاده معروض داشت که شاهی بیک
خان را کشته اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند تبابران در شوال این سال به نیروی
توکل نهضت عالی فرموده اند و با وزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست و همواره فتح و نصرت
همعنان موکب عالی بار سیوم منتصف شهر رجب نهصد و هفده بدولت فیروزی سمرقند
را تسخیر فرموده اند و هشت ماه بفرمان روائی آنجا سایه گستر بوده اند و در صفر نهصد و هجده در کول
ملک بعبدالله خان جنگ عظیم در پیوست و تا آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبده آسمانی چشم زخمی رسیده
و عنان جنیبت جهان نورد بحصار منعطف ساخته و بار دیگر باتفاق نجم بیک در پای قلعه مجدوان
با وزبک نبرد قوی دست داده و نجم بیک کشته شده آنحضرت متوجه کابل شده اند و دیگر بالهام غیبی رفتن
ماوراءالنهر برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستان را پیشنهاد همت والا ساخته و چهار نوبت تسخیر هندوستان متوجه
شده اند و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده اند بار اول در شعبان نهصد و ده از راه بادام چشمه و

جگدلک از خیبر گذشته بجم نزول اقبال نموده اند در واقعات بابری که کتابیست که نگاشته خامه صدق نگار
آنحضرت نوشته اند که چون از کل بشش منزل در راه گردباد به پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی
هندوستان که هرگز دیده نشده به مجرد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد و درخت و گیاه بروش دیگر و وحوش
و طیور آن بطرز دیگر راه و رسم ایل و الوس بوضع دیگر و حرفی که از ایشان ناشی میشود بطرزی دیگر حیرتی
روی داد و فی الواقع جای حیرت بود ناصر میرزا از غزنین در نیم منزل بغرباطیوس استسعاد یافت و در
منزل جم مجلس کنکاش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند که مشهور به نیلاب است بکدام گذر رسیده بگذرد
و بشومی باقی خغانیان گذشتن از سند در توقف افتاده بجانب کهت توجه فرمودند و بعد از تاختن
کهت بنکش و صور را تاختند و از آنجا بعیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر بر پله که قصبه ایست بکنار آب سند
از توابع ملتان رایات اقبال نزول فرموده و از آنجا بجدود دکی نزول اجلال وقوع نموده و پس از چندی در
غزنین موکب دولت گشت و در ماه ذی الحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت و در ماه
جمادی الاولی سیصد سیزده از راه جوه کابل متوجه فتح هندوستان شد از نواحی مندراول
نغر و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد و از قرابکتر و تورکل عبور واقع
شده و از گذر جاله نشسته بار دیگر ظفر قرین رسیده براه بادیخ واقع شده بود تاریخ این واقعه بود
آنحضرت کنده اند و هنوز آن رقم عینی هست و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی
را میرزا میگفتند درین تاریخ فرموده اند که آنحضرت را پادشاه گویند و در سه شنبه چهارم ماه
ذیقعده این سال همایون فال بر بالای ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
اتفاق افتاده چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد مرتبه سیوم روز دوشنبه غره
محرم سال نهصد و بیست و پنج که بجانب بجور متوجه بوده اند در اثناء راه زلزله عظیم واقع شد
و امتداد این تا نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان اویس
سوادی بسعادت ملازمت مشرف شد و باندک زمانی قلعه بجور را بتصرف درآورده بخواجه کلان
بیک ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند خواجه
مذکور را نسبت قرابتی با آن حضرت بوده است شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را در
قدم رضا و خشنودی آنحضرت نثار کرده اند و خواجه خود از فرط عقل و کیاست منظور نظر

خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف زی
پیش ضمیر انور بود طاوس خان برادر خورد شاه منصور که کلانتر خیل یوسف زی بود دختر او را در
زبان عجز وانکسار گشوده و عشرت نیز دران ایام که حوش وی آمده بود و در اصل یورش هندوستان
نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت عنان عزیمت از سواد مذکور باز گردانیدند و هر چند استعداد سرانجام
سفر هندوستان نبود و امرا هم درین یورش راضی نبودند مشغول همت اقدس دوخته بطلب روانی سواد هندوستان
رفتند و صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و بر تمام از آب عبور کرده اردو بازار را از جاله
گذرانیده نزدیک کچه کوت نزول اجلال فرمودند و از بهره بهت کرده بجانب شمال کوهیست که آن را در
ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم سرادقات اقبال و عساکر فیض مآثر گشت آنحضرت
در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه آن کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین
کوه از نسل یک پدر دو خیل بوده اند یک قبیله را جود میگفتند دیگری را جنجوهه و جهت دلاسا عبدالرحیم
شقاول را بهره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند و آخرهای روز خود بدولت و اقبال
در شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول فرمودند و چهار شاهرخی مال از بهره گرفته بهندو بیک عنایت
فرمودند و سرای این ولایت بجای این او قرار گرفت و خوشاب شاه سلطان بکومک هندو بیک مقرر
ساخته و ملا مرشد را برسالت پیش سلطان ابرهیم ابن سلطان اسکندر لودی که پنج شش ماه شده
بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند نماید و دولتخان حاکم لاهور
ایلچی مذکور را نگاه داشته از کال نادانی بی نیل مقصود باز گردانید جمعه دوم ربیع الاول بار خبر
تولد فرزند سعادتمند آمد متوجه تسخیر هندوستان شده تفال گرفته بموجب الهام غیبی هندال
نام نهادند یکشنبه پانزدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندو بیک را بسرانجام بهره وداع
کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر خلافت گردید و
دوشنبه بیست دوم ربیع الآخر هندو بیک از بی پروائی بهره را گذاشته بکابل آمد و تاریخ توجه
نوبت چهارم بنظر نیامده اما که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند و از تاریخ
فتح دیپالپور که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد معلوم میشود که در نهصد و سی ده است چون هر کاری
در گرو وقتی است جمال این مطلوب جلباب توقف میبود دست ابای امرا و ناهمپائی برادران

بر

سبب ظاهری میگشت تا آنکه مرتبه مرتبه برهنمونی توفیق ایزدی و دستیاری اقبال ازلی در جمعه غره صفر
نهصد و سی و دو که نیر اعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت کاف عالمی تواند بود
پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران را قندهار مسلم
داشته خبرداری کابل نیز تفویض فرمودند و چون این یورش واقع شد فتح و ظفر در اقبال اقبال
روی داد و لاهور و بعضی از بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیاء دولت قاهره بود سه شنبه هشتم
صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون
از بدخشان با لشکر خود آمده بزمین بوس مشرف شدند و خواجه کلان بیگ از غزنین درین روز
سعادت آستانبوس دریافت غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده
سان واجب دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیره بقلم عرض درآمد و از
بالای جهلم از آب بهت مرور واقع شد و نزدیک بهولپور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد
روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع برافراشته در خاطر جهان آرای
قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته بهلولپور را آبادان سازند و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید
و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه
بجراست درگاه قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند روز پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الاول
قلعه ملوت بدست اولیاء دولت قاهره مفتوح شده اموال و اسباب غنیمت گرفتند و کتابها غازیخان
که در قلعه بود آوردند و بعضی بحضرت جهانبانی مرحمت فرمودند و برخی را تعبیه ارمغانی میرزا کامران
ساختند و چون بسامع علیه رسید حمید خان حاکم حصار فیروزه از آنجا بقدم جرات در سه منزلی پیشتر
آمده یکشنبه سیزدهم جمیدی الاول که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کول فرود آمده بود حضرت
جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را بر سر او رخصت فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد
دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب
ظفر اعتصام فرمودند بیبن که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستانبوس مفتخر
شد و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشته روز
دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند و آنحضرت حصار فیروزه را با توابع و لواحق که

یک گروه باشد و یک گروه رفته دیگر در جلدوی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه است بحضرت جهانبانی
عنایت فرمودند و طلیعه سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابرهیم با یک لک سوار
و هزار فیل از پیش می آمد و نزدیک سرسیاوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ
که بزبانگیری رفته بود در آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار
از اردوی سلطان ابرهیم جدا شده پیشتر می آیند بنابرین روز یکشنبه جمادی الاخر چین تیمور سلطان
و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جوانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین
و قتلق قدم بوده اند از قول هم یونس علی و عبد الله و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پای مردی نموده
دستبردی با کافت چون گرفته نمایند و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز
رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند و جمعی کثیر را اسیر کرده گروه عظیم را
به برق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند حاتم را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالم پناه
و در اردوی معلی بیاسا رسانیدند و حکم جهانگشا شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند و استاد
علیقلی مامور شد که بروش روم ارابه ها را از زنجیر و خام گاو که بصورت ازعجی ساخته بودند با یکدیگر
اتصال داده در میان هر دو ارابه شش هفت توره تعبیه سازند که تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ
توانند انداخت و در پنج شش روز این مهم سامان یافت تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر شهر
پانی پت بهمای دولت و مایه اقبال سایه گستر گشت و صفوف عساکر باین شایسته ترتیب آمده
برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شدند و ارابه ها و توره ها که ترتیب یافته در پیش قول استوار
گرفت و جوانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت سلطان ابرهیم لشکرگران در پیش
گردی شهر عرصه بردار آسته بود چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه
و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان خیم جنگ درپیوسته غالب
می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابرهیم با لشکرگران و فیلان پرشکوه متوجه معرکه
معلی شده و گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف لجنان پیراسته شد

ذکر محاربه گیتی ستانی فردوس مکانی با ابرهیم میرزا و فیروزی یافتن

چون مهیمن کارساز خواهد که
تدارک شکستها ایشان نماید و بکامروائی ملازم مشتاق پیش فرماید مقدمات آنرا ترتیب داده اسباب

از امر انجام نماید از انجمله آمدن سلطان ابرهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که با وجود
کثرت مخالف و قلت موافق چون تایید ایزدی ابزار اقبال روزافزون در پیش بود با خاطر مطمئن
و دل آرمیده توسن نقاح همت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند قول از وجود ذات
مقدس زینت بخشیدند بر دست راست ترکان اترادن قول نامند تیمور سلطان و سلیمان میرزا
و میر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و میر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله
کتابدار قرار یافته و بر دست چپ قول که ترکان سول قول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران
صدر و امیر احمدی پروانچی و امیر تردی بیگ خان برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ تغای خان
را مقرر فرمودند برانغار بحسن تدبیر و فرشکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی همایون زینت پذیرفت و امیر خواجه
کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی در رکاب دولت ایشان
بوده آرایش بخش رای و تیمن گشتند جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان
و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشی و دیگر
بهادران نامی قرار یافته و هراول خسرو کوکلتاش و محمدی بیک جنگ جنگ و امیر عبد العزیز بخدمت
طرح مقرر شده و رواج برانغار بولی تودرمل و ملک قاسم بابا قشقه با مغلان بهتر تولغمه متعین گشتند
و رواج جوانغار قراتوزی و ابو المحمد نیزه باز و شیخ علی و شیخ جمال و تنگری مغول تولغمه قرار یافت و
چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغ زن بود پای استقلال در عرصه نبرد محکم ساخته
در مقام ثبات ایستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند بیت
دلیران ستادند با کرده بخت ء ستادن در آموخته شان درخت ء تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای
قوی تاییدات آسمانی همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات گشته
شکست بر مخالفان افتاد و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدی اعتصام روی نمود سلطان ابرهیم
نادانسته در یک گوشه بقتل رسید و جمعی کثیر از سپاه افغان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهی شدند
و این قوافل بشهرستان عدم بیدرقه سپاه منصور و مشعل تیغ جهانگشای بمنزلگاه فنا پیوستند
و قریب بقال سلطان ابرهیم کوشه پنج هزار کس افتاده بودند آفتاب عالمتاب یک نیزه وار از جیب
افق ارتفاع گرفته بود که شعشعه رایات اقبال شعله افروز نبرد شد و آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق

قول که

افتادیم و از نسیم نصرت و شمال بهار فیروزی وزیدن گرفت شرح این مجمله بزرگ کارنامه اقبالست چگونه
در حوصله بیان گنجد و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهده تقریر بر آید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست
در زمانی که سلطان محمود غزنوی بهندوستان آمد خراسان را در تصرف داشت ملوک سمرقند و
دارالملک خوارزم فرمان پذیر او بودند سپاه گران ازین کمک بیش بوده در هندوستان یکه فرمان
روائی باستقلال نداشت رایان در اکثر جاها بجای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق داشتند و سلطان
شهاب الدین غوری با صد و بیست هزار سوار جوشن پوش و برگستوان دار بتسخیر هند آمده بود و در آن وقت
نیز درین سواد اعظم یک فرمان روائی که مستقل توان گفت نبود خراسان را اگرچه برادر او سلطان
غیاث الدین داشت و از گفته او بیرون نبود و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان عرصه بهمه
بغرض سپاه فرمان داده بودند مولانا شرف الدین علی یزدی میگوید که طول یال آنحضرت که جای
ایستادن نوکر است شش فرسخ بوده بهمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده
هزار سوار احاطه میکند پس بهر سوی نوکر نوکر هشتاد هزار سوار بوده باشد و عرضش که محل ایستادن
نوکر است دو گروه بوده و مخالفان ایشان ملوخان ده هزار سوار و صد و بیست فیل داشته و با
اینحالت لشکر فلک آثار دوی ظفر قرین حضرت صاحبقرانی جمعی اندیشناک بوده اند و آنحضرت در غدغه در سپاه
خود تفرس فرموده از بعضی کوته همت حرفهای نامناسب شنیده اند و به نیروی همت خسروانه بجهه اطمینان
خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند
و در پیش آن خندق کنند و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار متصل بیکدیگر داشتند گردنهای ایشان
با جرم گاو بر هم بستند و خار و خسک بسیار از آهن ساخته بودند که مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند
تا هنگام حمله و در آمدن فیل بسر راه اندازند و همراه گیتی ستانی فردوس مکانی که چهارم گیتی ازان نامور ان
هندوستانند درین فتح بزرگ که از جلایل عطیات والای یزدیست سپاهی و غیر آن از دوازده هزار
سوار زیاده نبود و غیر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود بار آن ولایت فایده مند
نمیشد که مدد خرج لشکر تواند بود بلکه در مخالفت بعضی سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح خرج از
دخل زیاده میشد و با مثل سلطان ابراهیم که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت نه بهره تابها
در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصه ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال

مسموع

مسموع و بمحض توفیق غیبی و فرط تایید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند کارشناس فراخ حوصله آفرین
و آفرین این کارنامه را دو دار عاجز ندار آری ذات مقدس که حامل نور جهانبانی فروغ حضرت شاهنشاهی است
اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد و بالجمله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آینه
پیشانی را بخاک سجده شکر جلا بخشیده عالمیان را با نعام عام صلا دادند و لیا دولت قاهره از اطراف
و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند و کاری که بر همه عایله سلاطین کشورکشا که پیش ازین
طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده اند فزونی توان کرد فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانیست که برکت
وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصه سپهر ند واقع شده است چنانچه بشرح و بسط تفرقه
کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سکندر سور که زیاده از هشتاد هزار کس داشت استخلاص
هندوستان فرموده اند و ازین بدیع کارنامه اقبال جهان آرای حضرت ظل اللهی که تتابع آیات
ایزدی هندوستان را اندک مردمی از دست چندین سران گردنکش خالی برآوردند که زبان
روزگار از چگونگی بیان آن لالست چنانچه مجملی از آن در جای خود رقم پذیر خواهد شد بیت
کرم بخت امید داری چه * فلک وصف دو وقت یاری ده * گرمی هنگامه بهستان * طراز همه داستان
داستان * درین جدول بر پاینده کان * کنم نقش از بهر آیندگان * در همان روز فتح بموجب
فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواند کلان بیگ و میر محمد کوکلتاش و امیر یونس
علی و امیر شاه منصور برلاس و میر عبدالله کتابدار و امیر ولی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره که
مامن تخت سلطان ابراهیم بود نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند و اهل شهر را که از ودایع
ایزدی اند با شاعت انوار معدلت اطمینان بخشید سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
میرزا و امیر جنید برلاس و میر قلتق قدم بحضرت دهلی رخصت یافته که خزاین و دفاین آنجا را پاس
داشته رعایا و سکنه آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند و هم در آن فتح نامها
نوشته مصحوب بیان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند و خود بدولت و سعادت روز چهار
شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند و آدینه بیست و یکم ماه بر
دارالسلطنه آگره چتر اقبال بر افراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند
و جمیع خرد و بزرگ هندوستان از مراحم عاطفت پادشاهی نظر اختصاص یافته از شمول عواطف

هشت

وال اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصه ایشان را بدیشان مرحمت فرمودند
و اضافه آن هفت لک تنکه سیورغال از کمال اشفاق بوالده او مقرر شده و همچنین اقربای و برادران
و طوایف را درامارات شاهانه کامیاب شدند و عالم پراکنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی که پیشتر بدار السلطنه آگره نزول اجلال فرموده بودند الماسی که هشت
مثقال وزن داشت و بتخمین جوهرشناسان آن نصف خرج روز مره ربع مسکون بود و میگفتند که این
الماس از خزانه سلطان علاء الدین بدست اولاد بکرماجیت راجه گوالیار بدست او در آمده بود پیشکش کردند
و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بجهة خاطر گرامی ایشان قبول فرموده باز بایشان عطا نمودند و روز دوشنبه
بیست و نهم رجب ابتدای دادن و بخشیدن خزاین و دفاین که گرد آورده چندین سلاطین بود نمودند
و هفتاد لک تنکه سکندری بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مرحمت شد و یکخانه خزینه بی آنکه تحقیق
مخزونات آن نمایند اضافه انعام فرمودند و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک
تنکه نقد بخشیدند تمامی یکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و مرتبه خود بصلات و انعامات
اختصاص یافته و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند و هیچکس از اردوی
معلی از سپاهی و بازاری از نصیب وافر بی بهره نماند و جهة [illegible] کامکاری که در کابل و بدخشان
و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس ارمغانی جدا ساخته چنانچه بکامران میرزا
هفت لک تنکه و محمد زمان میرزا پانزده لک تنکه و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات
حرم عصمت و درباری آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غایب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر
نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند و برای جمیع منتسبان دودمان معلی و متعلقان
عواطف پادشاهی که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند انعامات گرامی فرستادند
بمشاهد مقدسه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر جاها نذورات و هدایا ارسال داشتند
و فرمان شد که تمامی متوطنان کابل را صدقه در سرک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و
بزرگ یک شاهرخی سازند چنانچه جمیع طوایف از خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند

نظم

زر افشاندن دست گوهر نثار ۞ نشاط نو انگیخت در روزگار ۞ خوش است ابر نیسانی که آید ز دور ۞
که بر زمین ریزد از چرخ نور ۞ مقرر است که دارای جهان آرا چون خواهد که یکی از برکشیدها خود را

قلم

ظاهر گردانند کارهای غریب پیش آورد تا از روی قول و فعل درچنین حالت هر آوازهای بی ثباتی
و دوربینی در خواطر همگنان جلوه گر آید از الجمله این سانحه غرایب آنست که با وجود فتح جهان
بخش چنین جلب موانست اهل هند نگشت و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمودند اگر
چه دهلی و آگره در حیطه تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند و قلعها و نواحی
اکثر متمردان ضبط کرده بودند حصار سنبل را قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان کوس
مخالفت میزد و حصار گوالیار را تاتار خان سارنگخانی استحکام داده و میوات را حسن خان
میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت و دهولپور را محمد زیتون محکم نموده دم منازعت
میزد و اری را حسین خان نوحانی و اتاوه را قطب خان و کالپی را عالمخان محافظت مینمودند و معادن را
که متصل بآگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت و قنوج و سایر بلاد که آنطرف
دریای گنگ واقع شده همه در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان نوحانی و معروف فرملی
که با سلطان ابراهیم نیز منازعه و مخالفت داشتند و بعد از واقعه سلطان ابراهیم بسیاری از ولایت
دیگر را قابض شده یکه و کوچ پیش آمده بهار خان پسر دریا خان را پادشاه برداشته سلطان محمد لقب
کرده بودند و درین سال آگره که مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرما و شیوع سموم و با ضمیمه گونها
اردوی معلی گشت و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار نمودند و از ظهور رایات خلاف و
ناسازگاری هوا و ناروایی راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس
پدید آمد و کار خلایق دشوار شده اکثر امرا قرار بر انتقال از هندوستان بکابل و اخذ دادند
یکه جوانان بسیاری این ممالک گذاشته بی‌رخصت رفتند چه اکثر امرای قدیم و چه کهنه سپاهیان سخنان [illegible]
در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت معتقدانی که مرضی خاطر مقدس نبود بظهور می آوردند اما
حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال نمودند تا آنکه از
مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود در حرکات بیمزه گفته عملها روکار
بظهور آمدن گرفت علی الخصوص احمدی پروانچی و ولی خازن و بختر انکه خواجه کلان بیگ که در جمیع معارک
و مراتب خصوصا درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همتانه میگفت برای برگشتن طرز دیگر
گون گشت از همه بیشتر بتصریح و چه بکنایه در ترک این مملکت مبالغه داشت غایت آنحضرت اعنان دولت

کوچه

وارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند که طرازی منشور سعادت تواند بود فرمودند مخطورات
ایشان که متضمن چندین محذورات بود از پرده خفا بیرون دادند و مکرر بر زبان اقدس راندند که این چنین ملکی که
بچندین سعی واهتمام بدست آورده باشیم بادنک تعبی و کلفتی که روی داشته از دست دهیم نه رسم جهانگیران
عالم و نه آیین سایر هوش پذیران و لمنت است شادی و غم و فراخی و تنگی با هم می باشد چون این محنت و
صعوبت بنهایت انجامیده باشد یقین که راحت سهولت بمقدار آن خواهد بود باید که اعتصام بحبل متین
توکل نموده دیگر از این قسم سخن را نگیرد و اینها فرانگویند و هر که میل رفتن داشته باشد و خواهد که جوهر
بحقیقی خود را ظاهر سازد بخدا نقد غیبت نکنید برحمت الله که موید تابید ایزدیت کرده بودن اینها
را در خاطر مصمم ساخته ایم آخر کار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبیر قبول دادند و نمودند که حق
سخن آنست که پادشاه فرمودند سخن پادشاهان پادشاه سخنان است و از مغز ول همه جان بر رضا
بر زمین حکم و فرمان نهاده برا اقامت قرار دادند و خواجه کلان بیک را که برفتن ولایت مائل تر از
کرمتر بود رخصت کنند و فرمودند اد ارمغانی و سوقات که بجهت شاهزادهاء کامکار و دیگر خاصان ارکان
جدا کرده بودند همراه او کردانیدند و غزنین و کردیز و هزاره سلطان مسعودی در جاگیر او مقرر شد
و در هندوستان هم پرگنه کهرام عنایت فرمودند و میرزا میران نیز رخصت کابل یافت روز
پنجشنبه پنجم ذی حجه خواجه مذکور را رخصت شد که رفته همانجا باشد و از صحایف ساحت پیداست
که نیکو اندیشه اقبالمند که کار را بشورت خرد فرموده اند نماید هر آینه بخوبترین وجهی بمراتب علیه
رسیده کامیاب دولت شود و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی است
که در چنین تذبذب خاطر سپاهی فروتنی مخالف توسل بهمت کشورکشا جسته توکل بعنایت خداوندی
کرده روی توجه برگشاد حصول مراد کماشته شهر اگره را که مرکز ولایت هندوستانست مستقر
سریر خلافت فرمودند و به نیروی تدبیر و شجاعت فروغ دادند و درهش انتظام اشغال آن ولایت
ولایت دادند چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سرانج سرداران این ممالک آمده شرف
خدمت دریافتند از انجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت و با سه هزار کس نامی او وسیله
شده بعضی بجله آورده هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافتند دیگر فیروز خان و شیخ بایزید
و محمود خان نوحانی و قاضی جیا که از سرداران نامور بودند شرف دولت یافته بمقصد فایز

کشته

کشته بفیروزخان از جونپور یک کرور تنکه و جیزی جاگیر مقرر شد و شیخ بایزید از ولایت اوده یک
کرور نامزد گشت و به محمود خان از غازیپور نود لک تنکه و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنکه تنخواه
شده در اندک فرصتی بواجبی داعی عیش و عشرت پدید آمد و اسباب کامرانی چنانچه شایسته دولت ابد
پیوند باشد آماده گشت و از عهد سوال چند روز گذشته بود که در دارالخلافه اگره در خانهای سلطان
ابراهیم جشنی داشتند و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دخیره عامه خلایق بخشیدند و ولایت سنبل در مواجب
حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه سرکار حصار فیروزه که سابقا بجلدوی آنحضرت مقرر شده
شده بود ساختند و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیک بحکومت آنجا نامزد شد و چون در بین
آمده محاصره قلعه سنبل نموده بود امیر هندو بیک و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملا
اپاق و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دو آب بایلغار فرستادند بجمعی که پیش لشکر ظفر قرین میرسند
بین بجنگ پیش آمده شکست خورد و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته
از بدنهادی پشت داده بود نیز دیگر روی بهبود ندید **گزارش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن جهانی**
پورش شرقی و به بر آمدن اخلاص خود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دارالخلافه اگره کامیاب و کام
بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداخته و موسم باران که بهار هندوستانست و زمان
طراوت و نضارت با نشاط دوستان و نشاط باغ و بوستان گذشته و هنگام جلوه کشورگشایان
و جولان بادپایان درآمد با خود مشاوران آگاه دل و وزیران جلادت منش که در بساط حضور آمده
بودند حرف یورش شرقی بجهت دفع نوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اند شهار
پناه داشته بودند بجانب ایشان کار استیصال او که بسر فتنی شده بود بنا زکی حصار کهنه دار را بقبض
خود در آورده کله گوشه نخوت کج می نهاده و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند و بعد از
گکاش با امرای عظام و امنای کرام رای دولت پیرای بران قرار گرفت که چون از سپاه نگاه میشه
خرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت میزد و خود ساخته نیکو خدمتی میزد و از نیکه چند گاه عرضه
داشت و نیامده ما قلعه کهنه دار را از حسن ارملی که هنوز سعادت زمین بوس مشرف نشده بود گرفته یاد و هوای
او شخص نمیشود بالفعل بجانب او نباید شتافت مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش
ازین مطلع باید شد و تا ظهور حقیقت کار دفع نوحانیان را مقدم داشته بجانب شرقی نهضت

رای جهان آرا چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانید که اینخدمت اگر بعهده من مقرر شود امید چنانست که باقتضا اقبال روزافزون پادشاهی این مهم را چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رساند آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد و بشگفتگی روی و بکشاده پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی و آیین لایق نطاق همت باقدام این خدمت بستند و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان محمد کوکلتاش امیرشاه منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبدالله کتابدار و امیر ولی و امیر جان بیک و بیرقلی و شاه حسین که متعهد خدمت و التجاء تعین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته بسلطان جنید برلاس سپرده برسر بیانه روند در رکاب حضرت ظفر قرین جهانبانی باشند و کابلی احمد بقدعق مامور شد که امرا را در قصبه جند اول بمعسکر والا آنحضرت رساند و سید مهدی خواجه حاکم دارا ناوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میرآخور با سایر عساکر که بدفع قطب خان افغان که در حدود اناوه علم مخالفت می افراخت متعین بودند نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند روز پنجشنبه سیزدهم ذی قعده بسعادت بساعت سعادت قرین از دارالخلافه آگره برآمده در سه کروهی نزول اقبال فرمودند از آنجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند نفحات بهار فیروزی و نسایم مرغزار نصرت و اقبال وزیدن گرفت نصیرخان که در جاجموی لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده کروهی عساکر نصرت اقران فرار نموده از آب گنگ گذشته بولایت خربه درآمده موکب عالی نیز روی توجه بجانب او آورده آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت و جونپور را الکه را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملکستانی و ملکداری بنور عقل پیر و دولت بخت جوان کوشش فرمودند و هنگام مراجعت نزدیک صبح طوخان شروانی که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم خانی داشت بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست و باتفاق سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساخته داد تا ترک سعادت پیوسته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در برگرفت و مواجب پدرش هم دو بنوازش دیگر و دو شش لک تنکه زیاده از آن بتنخواه یافت اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که خطاب

بسرافرازی داشته باشد و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافه آگره بصورت و معنی کام بخش و کامکار بودند تا آنکه در محرم نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از ستر عظما و مهد علیا ماهم بیگم والده ماجده حضرت جهانبانی فرزند گرامی شرف ولادت یافته و حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهاده و ولادتش بیست و سوم شوال نهصد و سی و دو واقع شده بود و در نهصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطوفت مؤید پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد ذکر بعضی سوانح این سال سعادت اقتضا و سر طغیان رانا سانکا و وصول جهانبانی بحضرت گیتی ستانی روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودی در تعجیل قتی دریافت حضور نمایند که رانا سانکا لشکری گران از هندوستان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است و باین خدمت محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار تعین شد و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود و قلعه بیانه را با اولیاء دولت قاهره سپرده تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستانبوس دریافت و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبه جلال سپرده اختیار ملازمت نمود و هر کدام فراخور اخلاص و عقیده مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث ایمن گشتند و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیله باورچیان قصدی کرده بود بخیر گذشت و بداندیشان را بجزای اعمال ناهنجار رسانیدند چون فرمان عنایت آنحضرت بجهانبانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه اسلام آورنگ خلافت شدند و شیخ بایزید را با وده تعین فرمودند و بنابر آنکه عالمخان کالپی را داشت تدارک مهم او یا بصلح و یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود و سرداران عساکر منصور را بصوبه کالپی انداختند و بمعذرات امیدوار ساختند او را در سلک بندگان در آورده در رکاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی پناه آوردند و در ساعت مسعود در روز یکشنبه سوم ربیع الثانی در چهارباغ دارالخلافه آگره که بهشت بهشت موسوم و تازگی ترتیب یافته بهار دولت و اقبال بود بسعادت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند و در همین روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت و درین ایام بعرض رسید که از مهدی خواجه که در بیانه بود عرایض می آمد از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به

بیکار خبر میرسید **مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با رانا سانکا و رایت فتح افراختن**
دولتمندی که خرد والا را که ایزد جهان آرا تاج سلطنت معنوی بر فرق غرت (؟) نهاده همت بزرگ
داشته در امتثال اوامر و نواهی خدای شناس اهتمام نمایند هر آینه نقد آرزوی او را درکنار نهد و کار
او را اندیشه مختصر عادیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گرداند و نمونه این امر بدیع
حال نصرت قرین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده
شده هرچند اسباب هستی فراهم آمد فروغ هوشیاری بیشتر تافت پیوسته بجناب کبریا التجا
ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملک داری سر موئی از شاهراه عقل تجاوز ننموده
و در بنولا که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده سرکشی آغاز
کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد و بقدم دلیری و دلاوری نزدیک آمده آنحضرت بمقتضای حکمت خاص
ایزدی با حصار خود ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه نداده متوجه آن غنوده بخت پریشان روزگار
شدند روز دوشنبه جمیدی الاول بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگره کوچ فرموده در نواحی
شهر سرادقات عظمت منصوب ساختند و اخبار متواتر رسید که این سه روز با لشکری گران حوالی بیانه
را تاخته است و جمعی از قلعه بیانه بیرون آمده آمده بودند و تاب مقاومت نیاورده برگشتند و سنگر خان
جنجوهه بشهادت رسید و امیرکته بیک زخمیست دیرین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجشنبه
پنجم نهضت فرمودند و در عرصه مندهاکر و سکری است نزول اجلال اتفاق افتاده در خاطر خطیر
گذشت که درین نزدیکی آن بزرگ که سپاه اقبال را وفا کند در غیر قصبه سکری که بعد از آب
فتح سکری که حضرت گیتی ستانی آنرا مجمع ساخته شکر بیشی منقوط نام فرموده اند و الحال بیمن دولت روز
افزون حضرت شاهنشاهی باسم فتحپور فتح بخش دلهاست مشهور است آبی دیگر نشان نمیدهند دور باشد
که لشکر مخالف نموده این آب را متصرف شود بنابرین اندیشه هیأت دیگر باآئین عظمت متوجه فتحپور
شدند و امیر درویش محمد ساربان را جهت تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستاده اند امیر مذکور در نواحی کول
فتحپور که عذوبت در باصفت جای شایسته قرار داد و آن عرصه دلکشا مخیم سرادقات فتح
و نصرت شد و از آنجا کسان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافته و بیک میرک طازم
حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاصه خود را جهت زبانگیری فرستادند صبحگاه فرستادها رسیده

بموقف غرض سانیدند که لشکر مخالف را سا دریک کروه پیشتر فرود آمده است کاین بچه گروه باش
و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا که در بیانه بودند آمده بدولت استانبوس
سربلند شدند و درین ایام هر روز میان قراولان خیل شهنشاهی و بهادران کارطلب داد دستبرد
داده مورد آفرین پادشاهی میشدند تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمیدی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی
موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی در دو کروهی مخالفان و سرادقات جلال بود رانا سانکا
با لشکر گران قدم پیش نهاده آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعده
هندوستان که یک لک را صد هزار سوار و کروری را ده هزار سوار اعتبار میکنند ولایت رانا سانکا
به ده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از سران و سرداران مامور بودند
که هرگز در هیچ موکبی به تبعیت و امداد کسی کاری نکرده و بفرمان برداری کسی ضمیمه لشکر او نشده بودند
چنانچه سلهدی حاکم رای سین و سارنگپور و غیر آن سی هزار سوار ولایت داشت و راول اودی سنگ
باگری دوازده هزار و حسن خان میواتی حاکم میوات ده هزار سوار و بارمل ایدری چهار هزار سوار و نربت هاده
هفت هزار سوار و میدنی رای چندیری شش هزار سوار و حاکم کچوی و بهرم دیو حاکم میرهته چار هزار سوار و محمود خان
ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری باسلاف ده هزار سوار با خود همراه ساخته
و جمعیت کرده مخالف بدو لک و یک هزار سوار کشیده چون آمدن مخالفان با جامع غلبه رسیده
بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند موکب خاص پادشاهی ممکن شد و دست راست
آن چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس
و درویش محمد ساربان و عبد الله کتابدار و دوست بیک آقا و جمعی دیگر از امرا انتظام مقرر شدند
و بر دست چپ علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی
خلیفه و تردی بیک برادر قوچ بیک و شیر افکن ولد قوچ بیک و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی
دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند و در برانغار بوجود دولت برای حضرت جهانبانی
آراسته و در یمین نصرت تکین حضرت جهانبانی قاسم حسین خان و خواجوی دیگر قلی ستیانی
و خواجه پهلوان بدخشی و عبد الشکور و جمعی دیگر از بهادران مشهور آئین تعیین شدند و در یسار ظفر قرین
حضرت جهانبانی میر محمد بارهه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار نامزد گشته و در برانغار

امرا هند کوهستان مثل خان خانان و دلاور خان و ملک داد و کردانی و شیخ کهورن باداب خدمت
قیام نمودند و جوانغار میمنت آثار سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان بن محمد مهدی
سلطان و عبد العزیز میراخور و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارکی و جان بیک
اتکه و از امرای هند جلال خان و کالی خان و ولد سلطان علاء الدین و غنی خان و شیخ زاده فرملی
و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از امرای و غازیان شجاعت پیشه و بهادران جلادت پرور کمر بندگی
باخلاص کامل بستند و جهة تولقمه نزدیک ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی مغول در جانب برانغار
تعیین یافته و مومن اتکه و رستم ترکمان با جماعت از خاصان پادشاهی در طرف جوانغار نامزد
شدند و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهة پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه
دولت بودند صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتصال دادند و بجهت ترتیب انتظام این صف
نظام الدین علی خلیفه مقرر شد و سلطان محمد بخشی و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته
باستماع احکام پادشاهی که بالهام ربانی پیوند داشت در حضور اقدس ایستاده بود و توجهان
و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکردند و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بر
داران میرسانیدند و چون ارکان لشکر باکین شایسته قایم گشته هر یک بجای خود استقرار گرفت
فرمان معلی شد که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت ننمایند و بی رخصت قدم در میدان محاربه ننهند
و از روز یکساعت گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت **بیت** سپاه از دو جنبش انگیختند ⁂ ⁂
شب و روز را در هم آمیختند ⁂ و داده برآمد ز هر دو طرف ⁂ دو دریا یکی برلب آورده کف ⁂ سم بادپایان
فولاد نعل ⁂ بخون دلیران زمین کرده لعل ⁂ جهاندار در موکب خاص خویش ⁂ خرامیده بر ابلک قاص
خویش ⁂ در برانغار و جوانغار جنان قتال عظیم شد که در زمین و زمان ولوله افتاد و جوانغار مخالف بجانب
برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم بابا قشقه حمله آورد و چین تیمور سلطان
بحکم عالی بکومک ایشان رفته مردانه دستبردی نمود و مخالفان را برداشته و قریب بعقب قول
ایشان رسانیده و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از قول حضرت جهانبانی ارابها در پیش
آورده و بضرب تفنگ و ضربزن الجاش صفوف مخالف را در هم شکست که زنگ از آیینه دلهای
بهادران زدوده و خود بسیاری از مخالفان را با خاک تیره برابر کرده بر باد فنا داد و چون

زمان افواج اعدا از پی هم میرسیدند حضرت گیتی ستانی تیر مردم مراجیده جیده از پی هم بکومک سپاه
منصور میفرستادند دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیک را فرمان شد و دفعه هندو بیک
قوچین مامور گشت و دفعه محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم شد و بعد از ان یونس علی و شاه منصور
برلاس و عبد الله کتابدار و از پی ایشان دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیکی بکومک مامور شدند و برانغار
مخالف بکرات و مرات حمله بر جوانغار لشکری فیروزی اثر آورد و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد
بعضی از ملتزمان بخته ملازمتش ادور میکردند و برخی را برق خنجر و شمشیر خاکستر میکردند و مومن اتکه
و رستم ترکمان بموجب حکم والا از عقب سپاه ظلمت آیین شتافته و ملا محمود و علی اتکه با شیخ
و ملا زمان خواجه خلیفه بکومک انها رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان میرزا و عبد العزیز
میراخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارکی و مغول جانجی دست بمحاربه
گشاده پای ثبات محکم کردند و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکومک ایشان رفته و همه بهادران
فیروز جنگ بهمت خاقانشاهی کرده همت بکامستانی بسته بودند و لوای کبریا انجام خود را انتقام دشمن
بلند کرده بودند و چشمه امید مخالفان را بخاک ناکامی انباشته **بیت** گره بر گره دست پیکان بان
زره بر زره پشت روبین تنان ⁂ ز هر سو سنانهای خارا گذار ⁂ فرو بسته راه سلامت بکار
درخشنده شمشیرها بی غش ⁂ ز دیده بصر میر بود از درفش ⁂ غبار زمین کله بر ماه بست ⁂ نفس را
درون گلو راه بست ⁂ و چون زمان کار و کارزار بسیاری از سپاه دشمن امتداد یافت ملازمان
خاص پادشاهی که در پس ارابه مانند شیر در زنجیر بودند فرمان شد که از راست و چپ قول بیرون آمده
و جای تفنگ را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند بموجب اشاره والا جوانان شجاعت
نهاد و دلاوران جلادت آیین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و
دلاوری دادند و چکاچاک تیغ و شباشاب تیر بافلاک رسانیدند و نادر العصری علیقلی و انواع خود را
پیش قول ایستاده بودند در انداختن سنگ ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانیدند و تقارن
اینحال فرمان قضا نفاذ وارد شد که ارابها قول پیشتر روانه شوند و آنحضرت خود بدولت و اقبال
بجانب سپاه مخالف بعزم درست همت بزرگ نهضت فرمودند و از اطراف و جوانب عساکر عالی
اینمعنی را مشاهده نموده چون دریای زخار در تموج و جنبش آمدند و یکبارگی دلاوران اقبال مند حمله

برصفوف مخالفان آورده بود و در آن هنگامه روز بازار قتال جانان اشتغال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاه نصرت
قرین میسره و میمنه لشکر خذلان نورد را ربوده و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند و نجوی
از صولت صدمات دلاوران پران کرده بر ایشان تاختند که همه آن تیره بختان دست از جان شسته و دل از
زندگانی برگرفته بر جانب دست چپ قول پادشاهی حمله آوردند و خود را بغایت نزدیک رسانیدند و
غزات عالیه رجات بهمت والای پای ثبات و قدم استقامت استوار داشته لطمات نبرد و صدمات مردانه
بکار بردند و بتایید الهی مخالف را مجال فرار و محل ضبط نماند تا آنکه آن تیره بختان سیه روزگاری
اختیار عنان ثبات از کف تهور گذاشته رو بگریز نهادند و ازین مصاف مرد آزمای نیمجانی بسلامت
بردن را مغتنم خود دانستند نسایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت انتما وزیدن گرفته و غنچهای نصرت
نایبه از اغصان و کل تردد شگفتن آمد لشکر مخالف بسیاری طعمه تیغ خون آشام و تیر شاهین پرواز گشت
و خون گرفته که بقیة السیف بودند خار سمت غبار آلود را دهبار ساخته خس و خاشاک وجود خود را بجاروب
هزیمت از میدان نبرد پاک رفته و سراسیمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند چنین جان
میواتی بضرب تفنگ در گرد فنا رفت و اول او دیک و ماینجنه جوهان و کلان ایشان غبار راه عدم
گشتند و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای دلیران لشکر اقبال نصیب پایمال شدند و مهدی کوکلتاش
و عبد العزیز میراخور و جلبخان و بعضی دیگر را متعاقب ایشان ایلغار تعیین فرمودند حضرت گیتی ستانی
کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیه کبری سجدات شکرگزاری حضرت باری عز اسمه که
کشاد و بست صوری و معنوی باز بسته سلسله تقدیر او هست بجای آورده بکمه برنفس نفیس خود
کرده مخالفان را از جنگ گاه رانده بیشتر بردند تا آنکه شب درآمد و آن روز سیاه بود بر دشمنان
و شبستان عشرت بود بر دوستان همت اجمعا از کار اعدا جمع ساخته کوس کامیابی بلند آوازه
کرده مراجعت فرمودند و بعد از گذشتن ساعتی از شب بمنزلگاه رسیدند و چون تقدیر ایزدی
سلسله جنبان او دکه آن مخذول دستگیر شود آن مردم را در پی گریختها نامزد شده بودند اهتمام
شایسته بظهور نیامد آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود بامید کس نگذاشته مارا خود بایستی
رفت شیخ زین صدر که یکی از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را پادشاه اسلام یافت
و میرگیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده بود و آنحضرت در وقعات میفرمایند که در

فتوحات سابق نیز مثل این تواریخ در فتح دیبالپور شده بود که در وسط شهر ربیع الاول دست
یافته بودند چون فتحی چنین بهمت کشورگشائی روی نموده تعاقب رانا سانگا نمودن و بولایت و
شناختن را موقوف داشته تسخیر میوات پیشنهاد همت والا شد و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و
عبد الملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که در میان دواب سر قبه را در اشته
قصبه کول را گرفته بود و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت
نیاورده برکران شد و چون موکب عالی بدار الخلافه اگره رسید آن شوربخت پریشان روزگار را
گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند و بیاسا رسید و چون تسخیرات میوات مطمح جهان آرا بود
بالصوب شرف نهضت اتفاق افتاد و چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است
نزول جلال شد و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص گرفت و چون این ملک نیز داخل
ممالک محروسه شد بنوبت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی **رخصت نمودن جهانبانی بکابل**
و بدخشان و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت و کامرانی چون انتظام ممالک
کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت برذمت غلبان ازم بود و وقت مقتضی در سال نهصد و هفده که
خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست حضرت گیتی ستانی بدخشان را بآنحضرت مرحمت
فرمودند و اکثر اوقات زمان در ان خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی طراز کشورستانی گوهر
تیغ اقبال فروغ ناصیه اجلال عنوان مفاخر و معالی طغرای مثال همایونی قرة العیون سلطنت و
خلافت ابوالنصر نصیر الدین محمد همایون نزد درسه کروهی الور در نهم رجب این سال همایون فال رخصت
آن ممالک فرمودند و در همین روزی توجه والا به استقبال بین افغان که در زمان آشوب
رانا لکهنور را محاصره نموده گرفته بود بسمت مقرر فرمود شد قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه
و ابوالمحمد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علیخان فرملی و ملک داد کررانی و تاتار
خان جهان را به محمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند و آن بخت برگشته با استماع نهضت
مواکب عالی اسباب و اشیا خود را گذاشته نقد جان در کف گرفته و آنحضرت در اواخر این
سال سیر مجبور و بازی فرموده بفر قدوم عالی دار الخلافه آگره را پایه آسمانی بخشیدند و در نهصد و
سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا شکارکنان بشکار سنبل توجه گماشته و آن کوهستان

دلکش را تماشا کرده بدار الخلافه نزول فرمودند و در بیست و هشتم صفر فخر جهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از
کابل بسعادت تشریف ارزانی داشتند و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند و لوازم فتوحات
بجای آوردند و چون خبر متواتر رسید که مندلی راو حاکم چندیری جمعیت میکند و اراده استعداد
پیکار مینماید و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد بنابرین ساعت بساعت چندیری شدند
و شش هفت هزار جوان جان نثار کارگذار همراه تیمور چین سلطان ازمنده و کالپی بر سر چندیری
فرستادند و صباح چهارشنبه ششم جمادی الاول فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش بست و فتح
دار الحرب تاریخ این مائده الهی است و بعد از حصول این مأمول چندیری را به احمد شاه نبیره سلطان
ناصر الدین عنایت فرمودند و یکشنبه یازدهم جمیدی الاول مراجعت اتفاق افتاده از بعضی
ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا را داعیه طغیان
نموده لشکر میکشید و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم گیتی ستانی فردوس مکانی آنرا محکم
ساخته آن سبب تحت آمده محاصره نمود و شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصوب مهیب
چنانچه در ظاهر میدیدند ظاهر گردیده و تهدید نمود که از دهشت و دهشت آن خواب بیدار شده لرزه
بر اعضای او مستولی شده تب کرد و بهمان حال مراجعت نمود در اثنای راه سپاه اجل بر تاخت
آورده او را ازین عرصه او را منهزمیت داد و دعا کر فرو زمینداران آب برهانپور میگذشت بسامع علیه رسید
که معروف و بین بایزید استیلا یافته اند و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته برابری آمده اند و قلوس الدین
افتاده را از ابو المحمد نیزه باز بزور گرفته اند جباران عنان عزیمت باگره و معطف شده جمعی از
بهادران کار طلب را پیشتر روانه ساختند به مجرد دیدن سپاهی ز بانگیران بسر معروف از قنوج گریخت
و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهنشاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج
بطرف شرقی گنگ بخیال گذر بندی نشستند و رایات عالیه کوچ بر کوچ رسیده روز جمعه
سیوم محرم سال نهصد و سی و پنج میرزا عسکری که او را از کابل بجهة اعیان جشن از یورش خیبری
طلب داشته بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار
مخیم سرادقات جلال شد و صبح آن تماشای عمارات بکراجیت و مانسنگ فرمود متوجه دار
الخلافه شدند پنجشنبه بیست و نهم محرم دار الخلافه بقدوم گرامی مورد سعادت شد دوشنبه ربیع الاول

قاصدان

قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند مرقوم بود که
از چهره قدسیه یادگار طغایی در خانه حضرت جهانبانی فرزندی شد و نام او را الامان نهاده اند چون این لفظ
نزد عوام مشتبه بعبارتی نا سنجیده میشد خوشنما نه و نیز چون بی استرضای خاطر مقدس بود پسندیده
نیفتاد و رضاجوی پدر و آنگاه چنین پدر چنین پادشاه سعادت مثمر صوری و معنویست و نارضامندی
باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی اگرچه در علم اسباب شتافتن آن نوباوه سلطنت را ازین جهان
گذران از همین نارضامندی داشتند و در پیش مزاج دانان روزگار جهه دو باشد و بالجمله چون دار الخلافه
مستقر رایات عالیات میرزا عسکری شد با سلاطین دولت و سلاطین غربستانی امرای ترک و هند بآیین
شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیه ملک شرقی اطفای نایره متمردان ارباب عصیان کنگاش فرمودند و
بعد از گفت و گوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از نهضت رایات عالیات میرزا عسکری با لشکری
گران متوجه شرق شود و امرای آنطرف آب گنگ بالشکری خود همراه شده در خدمت جهد عظیم بتقدیم
رسانند بموجب این قرارداد دوشنبه سیزدهم ربیع الآخر میرزا عسکری بالشکری یافته متوجه شد و خود بسیر و
شکار بسمت دولپور توجه فرمودند و در سیوم جمادی الاول خبر آمد که محمود پسر سکندر بهادر را گرفته
سر شورش دارد از شکار مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و قرار یافت
که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه نمایند درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند
که حضرت جهانبانی عساکر اطراف را جمع نموده و سلطان ویس را همراه ساخته با جلو بهزار کسی
سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح درمیانست در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت
که اگر کار از مصالحه گذشته باشد تا واشدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند و در فرمان عطوفت
طلب بنده ال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بوده و نوشته بودند که انشاء الله که چون کار هندوستان
که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه
ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد یورش خود و جمیع بندها را آماده نموده منتظر موکب
عالی باشند پنجشنبه سیزدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده متوجه شرق
رویه شدند و درین روز ایلچیان حضرت شاه والی بنگاله پیشکشها گرامی آورده اظهار بندگی نمودند
و نوزدهم جمیدی الآخر در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا

بالشکر خود ان طرف آب فرود می آمده باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان سلطان بر شکنده
رسیده و تا حدود ذغار بپور شتافته بهبوج پور و بهیه نزول اقبال فرمودند و در انجا ولایت بهار بمیرزا محمد
زمان قرار یافت و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شیر خان و
بایزید بجانب الحدود نهضت اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند
و آنحضرت بجزید و سکندر پور سیر فرموده و خاطر از بنجا جمع ساخته بایلغار متوجه دار الخلافه آگره شدند
و در اندک زمانی عرصه آن مصر اقبال را از قدوم والا غیرت نه منزل اعلی مقدس گردانیدند حضرت جهانبانی
جنت آشیانی تا یک سال در بدخشان غیرت پیرای عالم مظاهر بودند ناگاه یکبار شوق محفل عالی حضرت
گیتی ستانی که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی گریبانگیر شده بی اختیار عنان تمالک از دست
داده بدخشان را بمیرزا سلطان ویس که میرزا سلیمان بدامادی او انتساب داشت سپرده بجانب
آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند و چنانچه دیگر در کابل رسیدند میرزا کامران از قندهار بکابل آمده
بود و در عیدگاه بملاقات آنحضرت استسعاد یافت و حیران شده سبب توجه را پرسیده فرمودند که
سلطان اشتیاق مرا کشان کشان می برد هر چند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم
و غائبانه لقای جانفزای آن قبله اقبال را مشاهده مینمودم اما رتبه بیان از حالتیست که بیان کرده آن
شواند رسید و میرزا هندال از کابل همراه بدخشان رخصت فرمودند و از انجا قدم عزیمت در
رکاب آورده توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته و باندک وقتی بدار الخلافه آگره که از غرفه
پایه اورنگ و تماشای سجده گاه سعادتمندان روی زمین گشته بود رسیده بسعادت ملازمت کامیاب
گشتند و از غرائب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والده ماجده ایشان در تخت نشسته بحرف
و حکایات ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب بدخشان از مطلع بدخشان سر زده بر منوال انجم سعادت
فروزان شدند لمعان کلشن دیده ها روشن گشت مقرر است که هر روز شهریاران عیدیست اما از
از قدوم مسرت بخش حضرت جهانبانی جشن عیدی دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامه دولت و تاریخ
عنوان مسرت توان ساخت و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال نهصد و سی و پنج
حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند
و فقیر علی را در بدخشان گذاشتند و دران ایام قرة العین سلطنت میرزا الور برحمت ایزدی پیوسته

والحضرت

و آنحضرت را از نوافق واندوهی عظیم روداده بقدوم گرامی حضرت جهانبانی تسلی بخش خاطر اشرف
ساختند و حضرت جهانبانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهره مند بودند و آنحضرت با ایشان مصاحبت سلوک
میکردند بارها بر زبان مقدس ایشان میرفت که همایون مصاحبی است بی مثل والحق انسان کامل
عبارت از وجود اقدس آنحضرت بوده و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید
خان که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد با این همه ملازمت حضرت گیتی ستانی آمده رعایتها
و تربیتها یافته بطلب سلطان ویس و دیگر امرا بخیال خام خود رشید خان را در یارکند گذاشته متوجه بدخشان
شد و پیشتر از انکه او به بدخشان آید میرزا هندال رسیده قلعه ظفر را عشرتگاه حضور ساخته بود و سعید خان
سه ماه محاصره قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود و در هندوستان بموقف عرض گیتی ستانی
چنان رسید که کاشغریان آمده متصرف شدند و آنحضرت بجهة انتظام مهام بدخشان خواجه
خلیفه را حکم رفتن فرمودند خواجه از معامله نافهمی تقاعد نموده آنحضرت بحضرت جهانبانی که با بخت
جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می
بینید ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده ام و نذر نموده ام که دیگر باختیار
خود حرمان بر خود نپسندم و امتثال حکم اقدس را چاره نیست بنا برین میرزا سلیمان را رخصت
بدخشان فرمودند و بسلطان سعید نوشته که با وجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجیب نمود
اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را
بسلیمان میرزا که نسبت فرزندی دارد بدهند بموقع خواهد بود و الا ما از ذمه خود ساقط کرده
میراثرا بوارث سپردیم دیگر ایشان دانند و میرزا سلیمان پیش از انکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بد
اندیش محروس مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گزارش یافت چون میرزا سلیمان
ببدخشان رسید میرزا هندال بموجب حکم عالی بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان
شدند و آنحضرت حضرت جهانبانی با بعضی چند گاه که در ملازمت بودند بسنبل که جاگیر ایشان مقرر
بود رخصت فرمودند تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند تا آنکه عارضه تب بر
مزاج اعتدال امتزاج او طاری شد و رفته رفته امتداد کشید حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
از بیخبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند و از انجا بکشتی روانه سازند

تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند و جمعی کثیر از اطبا و دانا که در پای تخت حاضر بودند باستصواب
افکار در علاج همت گماردند در اندک فرصتی براه دریا قدم گرامی ارزانی داشتند اطبا هر چند اندیشه
در معالجات بکار بردند و تدبیر صحیح نمودند مزاج از انحراف صحت زایله رجوع نکرد و چون مرض
فزونی گشت روزی دران طرف آب جون نشسته بود با تفاق دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند
میر ابو البقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردمندان پیشین بما چنان
رسیده که در امثال این امور که اطبا صوری از معالجه آن عاجز ند چاره کار چنین دیده اند که بهترین
اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند حضرت گیتی ستانی کشورکشای فرمودند که بهترین
چیزها نزدیک همایون منم و شریفتر از سر من چیزی ندارد من خود را فدای او میسازم ایزد جهان آفرین
قبول کناد خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی
صحت کامل خواهند یافت و در سایه دولت آنحضرت عمر طبیعی خواهند یافت این حرف چرا
بر زبان اقدس میگذرانید مقصود از انچه از بزرگان پیش نقل افتاده آنست که بهترین مال تصدق
نمایند پس همان الماس بی بها که از مواهب غیبی در جنگ ابرهیم میرزا بدست افتاده بود و او نرا
بایشان عنایت فرموده اند تصدق باید کرد فرمودند که مال دنیا چه وقع دارد که عوض همایون
چه خواهد بود خود را فدای او میکنم که کار بر وی سخت شده و طاقت از ان گذشته که بیطاقتی او را تاب
توانم آورد انگاه بخلوت مناجات آمده شغل خاصی که اینطبقه قدسیه را می باشد بجای آورده سه بار
بر گرد حضرت جهانبانی گشتند چون دعوت ایشان بهدف اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود دیده
فرمودند بر داشتیم بر داشتیم فی الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد و در عنصر حضرت
جهانبانی خفتی ظاهر گشت چنانچه در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات معلی صفات حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج تزاید اتفاق
گرفت و امارات رحلت و ارتحال از وجنات حال هویدا گشت تا آنکه بادل بیدار و باطن حقیقت بین
ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت بر دست همایون
نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند و بر تخت خلافت جلوس داده خود بپایه
سریر خلافت مصیر صاحب فراش گشتند خواجه خلیفه و قنبر علی بیک و تردی بیک و جمعی کثیر در

ملازمت

ملازمت حضرات بودند نصایح بلند و وصایای ارجمند که سرمایه دولت ابدی و پیرایه سعادت
جاودانی تواند بجای آوردند و داد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الهی در رعایت رعایا و
نگاهبانی خلایق و عذر پذیرفتن مقصران و گذرانیدن جرایم گناهکاران و از پا انداختن سرکشان و
ستمکاران رهنمون فرمودند و بر زبان اقدس اندند که خلاصه وصایای ما آنست که قصد برادران
نکند هر چند سزاوار آن گردند و الحق انفاس آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین
جفاها از اخوان کشیدند و با انتقام نکوشیدند چنانچه از سوانح احوال روشن خواهد شد و در هنگام
اشتداد مرض حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میر خلیفه از انجا که عالم شریتیت بواسطه توهمی
از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود کوتاه اندیشی گشته میخواست که مهدی خواجه را بسلطنت بر
دارد و خواجه نیز از تیره رائی و بدمستی دنیا و نامعامله فهمی بخود دو بخیال راه داده بود و زیر بار آمده از این
اندیشه باز آمده خواجه مذکور را منع کرد که بدرگاه حاضر نشود و منادی کردند که کسی بخانه او نرود و تا آنکه
آنحضرت کار بجای رسید که خود دعوت حق را اجابت فرمود بتاریخ ششم جمادی الاولی نهصد و سی و هفت
در چهارباغی که بر لب آب جون در دار الخلافه آگره سرسبز کرده آن بهار اقبال بود از این عالم بیوفا رحلت
کردند فضلای عهد در تاریخ ارتحال آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند از انجمله مولانا شهاب الدین معمائی این
مصراع تاریخ یافته ع همایون بود وارث ملک وی محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات
قدسی آیات بدفترها گفته اید مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبانی را که اول بخت بلند باشد دوم
همت ارجمند سیوم قدرت کشوری چهارم ملک پنجم کوشش معموری ملک ششم صرف نیت
بوجه رفاهیت عباد هفتم خوشدل ساختن سپاهی هشتم سپاهی ضبط نهم ضبط ایشان از تباهی
بالتمام و الکمال وجه پیشنهاد خود داشتند در فضایل کتبیه و شعار رسمیه روزگار نیز سر آمده بودند آنحضرت
را در پایه نظم و نثر پایه عالی خصوصا در نظم ترکی و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع
شده و مضامین تازه دران مندرج است و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیف مشهور نزد
زبان دانان این لغت بمزید تحسین مذکور رساله والدیه خواجه احرار که در دانه ایست از بحر معرفت
در سلک نظم کشیده اند و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال
ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح بلیغ نوشته اند که دستور العمل است بجهت فرمانروایان

عالم و قانونیست در آموختن اندیشها درست و فکرهای صحیح برای تجربه پذیران و دانش آموزان روزگار
و آن دستور العمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهان مطاع تاریخ سی و چهار الهی وقتی که رایات
عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود میرزا خان خانان ابن بیرام خان
بفارسی ترجمه نمود تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه لبان نفحات سعادت فایز شود و گنج
پنهان او در نظر تهی دستان دانش آشکارا گردد و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشته
و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند از آنجمله این رباعی از واردات طبع فیاض است **نظم**
درویشان را گرچه نه از خویشانیم ÷ لیکن از دل و جان معتقد ایشانیم ÷ دورست بگو شاهی از درویشی ÷ شاهیم ولی
بندهٔ درویشانیم ÷ و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انورست **نظم** هلاک میکنم وقت تو داشتم
وگرنه رفتن ازین شهر میتوانستم ÷ تا زلف سیهت دل بستم ÷ از پریشانی عالم رستم ÷ و آنحضرت را در عروض
رساله شریفه ایست آنکه کتابیست مفصل که شرح فن تواند بود و از آنحضرت چهار فرزند سلطنت
پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند اول حضرت جهانبانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه دوم میرزا
کامران سیوم میرزا عسکری چهارم میرزا هندال و صبیات قدسیات گلرنگ بیگم و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم
این هر سه از یک والده اند و از جمله اهل صحبت و ارباب قرب و اصحاب کمال که در بساط عزت حضرت فردوس
مکانی کامیاب سعادت بودند یکی میرزا ابو البقاست که در علم و حکمت پایه بلند داشت دیگر شیخ
زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی بود و واسطه علوم متعارفه ورزیده بود و حدت طبع داشت
و در ایام حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود دیگر شیخ ابو الواجد فارغی خال شیخ
زین خوش صحبت و خوش طبع بود و شعر نیکو میگفت دیگر سلطان محمد کوسه لطیف طبع و سخن
شناس بود و از مصاحبان میر علیشیر و در ملازمت او معزز میزیست دیگر مولانا شهاب
معمائی هروی که از علم و فضل و شعر نصیب وافر داشت دیگر مولانا یوسف طبیب ورا از
خراسان طلب فرموده بودند و در مکارم اخلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود دیگر
سرخ کنه شاعر بود و بی تعین بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر ملا بقائی در شعر سلیقه درست داشت
و در زمین مخزن بنام آنحضرت مثنوی گفته است دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم صحبت
و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالیه داشت از فضایل و کمالات

خصوصا

خصوصا طب بهره مند بود و دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور ناصر الدین خواجه احرار در خوش
صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته بود و دیگر خواند میر مورخ و او فاضل
خوش نویس خوش صحبت بود و در تصانیف مشهور چون حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا
و غیره دارد و دیگر خواجه کلان بیگ از امرای بزرگ و اهل نشست بود و دیگر محمد سلطان دولدای از امرای
بزرگ اخلاق پسندیده داشت و چون مقصود ازین شگرف نامه احوال سلسله حضرت شاهنشاهی است
از احوال دیگران بازمانده شروع در قدسی اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند و باختتام سر
گذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی این بزرگ دین و دنیا و خدیو صورت و معنی میسازد
ذکر جلوس حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه عادل مظهر کرامات
عالی مصدر الهامات متعالی رافع سریر خلافت عظمی ناصب لوای ریاست کبری ملک بخش ممالک
ستان مسند نشین سعادت نشان مهندس قوانین نصفت و عدالت مرتب مبانی عظمت
جلالت منبع رافت و احسان مورد انهار علوم و عرفان بر مدار صفوت و صفا بحر مواج فتوت
و فاتح کرین (؟) حق شناس کثرت آیین وحدت اساس هم پادشاه درویش نصاب و هم درویش
پادشاه خطاب چمن پیرای نظام دین و دنیا نخلبند بهار صورت و معنی گره کشای اسرار ابدی و
ازلی عصارهٔ اسطرلاب حکمت علمی و عملی در صعاب ریاضت و مناهل (؟) افاضت فلاطون یونانی در
فنون حکمت و مسالک همت اسکندر ثانی گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر مطلع انوار اعظم و مشرق
سعد اکبر همای آسمان اوج بلند پروازی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله برهانه سبحان الله
گویا از نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته بودند میدان عبارت
از تکاپوی مدایحش تنگست و شهرستان مناقبش وسعت و سنگ الحمد که نزدیک شد
که بی اختیار دست از سلسله جلیله بر داشته در دام مقصود آویزم اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع
و شمایل قدسیه آن کامل الذات نزدیک میگردانم حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا
از مثل منی ثنا گوی او مثل وی می باید های های آن گوهر دریای معرفت را مثل کجاست سخن
خود را آبی میدهم و برای خود کاری میکنم و دل آشنای معرفت میسازم و زبان را جوهری معنی
می بخشم ای جویای دریافت سوانح آگاه باش که ولادت با سعادت حضرت جهانبانی جنت

آشنائی شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدس حضرت
قدسی قباب بردگشین بهرا دفات عفاف با هم بکم واقع شده آن عفت پناه از دودمان
اعیان و اشراف خراسانند و بسلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی ثقات شنیده
شد که نسب والای والده ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ احمد جام میرسید آن قدسی
قباب بزرگ نهان سلسله منتهی میشود حضرت گیتی ستانی وقتی که پرستش فرزندان سلطان حسین
میرزا از دل اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حباله عقد خود در آورده بودند مولانا
مسندی در تاریخ همایون الظفر تا سلطان همایون خان یافت و شاه فیروزی قدر و پادشاه
صف شکن کلمه خوش یافته تاریخ این زمان سعادت قران میشود که افاضل عصر یافته اند و خواجه کلان بیک
سامانی گفته بیت سال تاریخ مولود همایونش چو بیت زادک الله تعالی قدرا؛ برده ام یک الف ز تاریخش
تا کشم میل در چشم بدرا؛ جلوس آنحضرت بر سریر فرمانروائی نهم جمادی الاول نهصد و سی و هفت در دار الخلافه
اگره بوده بیت خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده بعد از چند روز سیر دریا نموده اند و سفاین شوق در بحر
طرب در آورده یک کشتی پر از زر انعام کرده اند و بزم بخششی اساس زین نهاده آری کسی را که فرمان
روای جهان کرده اند اول داد و دهش با و کرامت فرمایند بیت نه هر مردی بسر فرازی کند؛
سر آن شد که مردم نوازی کند؛ دو دوام اختران گشت شاه؛ که مهمان نوازست و بخشنده گاه؛ و یکی از
فضلا تاریخ این موج بخشش الکشتی زر یافته و از بدایت حال تا هنگام سریر آرائی که سن اشرف
به بیست و چهار رسیده بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیه اقبالش ساطع و انوار سروری و سروری از
لایحه مجد و جلالش هویدا بود چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل
نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی ظهور رسانیده همین نور بود که از صدف بحر آنقوا در نقاب [illegible] الیه از اصداف لآلی شاهوار
نمودار گشته و همین نور بود که بروشنائی آن خرخانه دولت آرائی گشت و همین نور بود که از آدم
تا نوح باندازه استعدادات نور افزائی بود و اسرار سواطع این نور در آثار عجایب این ظهور
از دایره حصر و احصا بر دست هر کس را قوت شناخت کنه این معنی نیست قدرت دریافت
این دقایق نه و مجملا حضرت جهانبانی به نیروی نور ایزدی که در چندین دهور و اعصار بروشنی

بنای دولت ما

خاص



خاص لباس مخصوص پوشیده جان افروز بود نزدیکست که بظهور اعلی رسم چنانچه بزرگیهای
صوری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد و کمال حیا با نهایت شجاعت
در ذات مقدس فراهم آمده بکلی همت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار سپهر مقدار داشتند
و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وفا پیوند داده بودند و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاهی بخود
نینداختند و خود را در میان ندیدندی لهذا بیمن نیت درست و همت بلند بهر کاری که متوجه میشدند
و بهر خدمتی که مامور میگشتند فیروزمندی می آمدند و در تمامی عمر سعادت قرین دانش را با دولت
و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند در اقسام علوم خاصه در ریاضی در
زمان خود نظیر نداشتند باصولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالیصفات فراهم آمده بود
چون در متابعت و مراسم وصیت به تقسیم ملک صوری می پرداختند غایت عدالت کار
میفرمودند و کمال انصاف بلکه وفور فضل و احسان بجای آوردندی و فوربه کمالات معنوی که سلطنت
حقیقتش تواند بود و آن خود عطیه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچیک از
اخوان را از نعم این مواهب میراث بهره نرسیده و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب
عنایت فرمودند محال جاگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرر شد سرکار سنبل میرزا عسکری اختصاص
یافت و سرکار الور به میرزا هندال مکرمت فرمودند و بدخشان میرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند
و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت و عموم عساکر منصوره در قید اطاعت
و انقیاد در آوردند و هر کس که دم از مخالفت میزد مثل محمد زمان میرزا و بدیع الزمان میرزا ابن
حسین میرزا که در خدمت حضرت فردوس مکانی بودند ابادی آنحضرت مشرف بوده از کوته نظری
و ناقص بینی آستین منازعت می افشاندند مگر خدمتکاری در میان موافقت نمی بست آنحضرت بدولت
و اقبال بعد از [illegible] به تسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند و قریب یکماه آن قلعه را محاصره داشتند
و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستادند
و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند و از انجا عزم مراجعت داشته متوجه قلعه چنار شدند
و افواج گیتی ستانی آمده بمحاصره آن پرداخت پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف
سلطان ابراهیم بود و از جانب وی جمالی خان خاصه خیل با رنگ بحراست او اشتغال داشت بعد از

قبض سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر او پر شد جلال خان از بد اندیشی پسر نابرخوردار پسر شیرخان بیچون وفانه
کوچ او را که لاز ملک نام داشت و در سیرت و صورت ممتاز بود بزنی خواست و باین حیله بچنین قلعه
راه یافت و از شیر خان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی
از معتمدان دران قلعه گذاشته خود را ماده ایلچیان کاردان فرستاده در گزیرت سخن سرا شد
آنحضرت زمانه سازی نموده سخنان او را بموقف قبول داشتند و او عبدالرشید پسر خود را
برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد و ناز صدمات مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب
نخوت و استکبار سرانجام داده بسر پیوسته در سرانجام ملازمت بوده دایم خدمت کردی و در هنگامی
که رایات جهانگشا برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بیسعادت از موکب همایون
گریخت و در نهصد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغانان سر فتنه برداشته بودند آنحضرت متوجه
شرقی و یه شدند بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین شیب آباد عدم فرو شد و خس و خاشاک
این گروه اشرار را پاک ساختند و سلطان جنید برلاس را جونپور روانه داده و مراجعت نموده بمرکز خلافت
مراجعت فرمودند و چون طنطنه ملک گیری و فیروزمندی آنحضرت در اقطار ممالک بلندی یافت
در نهصد و چهل فرمان روای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده
محرک سلسله اخلاص شد و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش خسروانی ممتاز ساخته مناشیر
عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند و هم درین سال قرب دارالملک دهلی برکنار دریای
جون شهری اساس فرموده نام او را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین
پناه یافته و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان
پیش گرفته و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته برکنار آب گنگ نواحی
بوجپور نزول اجلال فرمودند و یادگار ناصر میرزا با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند
او بتائید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولی خوب خان میرزا اسیر
افتادند و محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند و آن دو کس را چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار
انداختند و محمد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته زمان اللباسی ظاهر کرده از بند بدر آمد و گریخته
بانطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت و اکثر ممالک محروسهٔ معموره دلکشای هندوستان که در زمان

سعادت

سعادت پیوند حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی از عدم فرصت قلت مجال مفتوح نشده بود و بیاوری دولت
و نیروی اقبال تسخیر نمودند

ذکر حالات بعد از وفات حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

چون میرزا کامران
خبر شنقار شدن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شنید از روی بیچو ملکی میرزا عسکری را قندهار گذاشته
متوجه هندوستان شد که شاید کاری از پیش تواند برد و هر گاه تاج دولت تبارک دولتمندی سر
بلندی یافته حمایت ایزدی و صیانت الهی نگاهبانی او کند اندیشه تباه را جز تباهی شدن
چه گزیر و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علی بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی حاکم
لاهور بود و میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شبها اغماض کرد
و سخنان درشت با او گفت و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور
آمد و میر یونس علی مقدم او را گرامی داشته کال مردمی بجای آورده اکثر اوقات او را بمنزل خود
میطلبید و باهم صحبت دوستانه میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت میبود تا آنکه شبی در صحبت
شرب در هنگامی که سپاهیان عمده او بجاگیر رفته بودند او را در بند کرده کسان خود را در دروازهای
لاهور تعین کرد و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد منتظر ایلغار تو بود که ایلغار کرده زود
خود را بلاهور رساند و شهر را متصرف گردد و میرزا یونس علی را ترغیب خدمت کرد و او
اراده نکرده از و رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی گشت و
میرزا کامران ملازمان خود را بر کنات سرکار پنجاب تعین نمود تا کنار آب ستلج که آب
لودیانه اشتهار دارد بتصرف در آورده از راه گریزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار
عقیدت و اخلاص نموده و استدعای مقرر داشتن این محال کرد حضرت جهانبانی از آنجا
که دریا جود ایشان بموج خیز بود این محال بمقتضای نسبت عقیدت ظاهری و پاس نصایح
دولت افزای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برو مقرر داشتند و زمان معلی در سلم
داشت کابل و قندهار و پنجاب بتصرف نفاذ یافت و میرزا ازین عاطفت غیر مترقب شکر آنها
بجای آورده پیشکشها بدرگاه والا فرستاد و بعد ازین میرزا پیوسته ابواب رسل و رسایل
مفتوح داشتند و مداح جهانبانی گفته فرستادی از آنجمله این غزل بملازمت آنحضرت فرستاد نظم

حسن تو دمبدم افزون بادا — طالعت فرخ و میمون بادا
هر غباری که ز راهت خیزد — نور چشم من محزون بادا

گردکان از ره لیلی آید ∴ جای آن دیده مجنون باد ∴ هر که گرد تو چو پرگار نگشت ∴ او ازین دایره بیرون باد
کامران که جهان زهست نقاب ∴ خسرو دهر همایون باد ∴ و همانا که دعای او باجابت رسیده بود که
بمقتضای کم اخلاصی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گزارش یابد
بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند
و بمحض التفات جایزه غزل او وسیله ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند و همواره میرزا اساس
ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می ایستاد و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد و در نهصد و
سی هل لی ایالت قندهار را نیز بمیرزا کامران و خواجه کلان بیگ را داد باعث بران آنکه میرزا
عسکری بکابل می آمد در اثنای راه بهزاره جنگ کرده شکست یافت میرزا کامران این دا را خوش
آمده قندهار را ازو تغیر کرد **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر بنگاله و فتح گجرات و مراجعت بستن خلاف** چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از ممالک محروسه فارغ شد در نهصد
چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود
رایات اقبال بقصبه کنار که حدود کالپی است رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره
قلعه چیتور نموده جمعی کثیر همراه تاتار خان کرده است و او باندیشه تباه خیالات باطل در سر دارد
آنحضرت باستشاره بخت بیدار در جمیدی الاول نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان کرده کوس
مراجعت بلند آوازه کردند بر مستبصران کار آگاه پوشیده نیست که سلطان همیشه در اندیشه بلند
پروازی می بود و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت اما چون پیش از عهد ایالت گجرات
مجدداً میگشت و بچشم عبرت کارنامه جنگ فردوس مکانی گیتی ستانی را که سلطان ابرهیم واقع
شده بود دیده بهیچوجه مبالیه سپاه نصرت قرین این دودمان عالی را بخود قرار نمیداد ایمعنی
مگر با محرمان خاص خود اظهار میکرد چون تاتار خان او را خرید همواره مقدمات باطل خاطر
نشان میکرد و پیش آمدن از جوم ادبر آسان وا می نمود سلطان بهادر چندانی مقید نمیشد
تا آنکه روزی بوست کنده تاتار خان گفت که من تماشا گر دستبرد این سپاه شگرف بوده ام
لشکر گجرات از حریفان ایشان نیست من بند پر و حیل دیگر ایشان را خواهم رام ساخت و بهمین
نیت ابواب خزاین گشاده زر بخشی کردی و ازین جنس لشکر که نمودی بود داشت با ده هزار کس

ملازم

ملازم خود ساخته بود و درین اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاهبانان او بودند
از بند خانه برآمده بگجرات رفته والی آنجا بمقتضای سودای خامی که می پخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات
احوال او پرداخت حضرت جهانبانی بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق عهود آنست که جماعتی که
حقوق خدمت را بعقوق مبدل کرده اند و بانصو بخشی نهفته اند بدرگاه معلی فرستند تا آنکه از پیش خود
رانده اخراج نمایند تا آثار یکجهتی بر عالمیان ظاهر گردد و سلطان بهادر از معامله نافهمی و بدمستی بنیاد در
جواب نوشت که اگر بزرگ زاده پناه بما آورد و بعد رر عایتی بقاعده محبت و اخلاص منافاتی ندارد
و عهود و مواثیق مضرتی نمیرساند چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان
سلطان مظفر کمال موافقت بود و سلطان علاءالدین برادر او و چندین سلاطین زادگان دیگر بیات
از آگره و گجرات و دهلی آمده اند و آثار هر دم می دیدند و اینمعنی اصلا باعث فتور در مواد محبت و مودت
نگشت حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات
بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری که موجب تزلزل ارکان صداقت باشد مطلقا بعمل نیاید
تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد این دو بیت در آن جریده اقبال درج نمود **نظم**
ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است ∴ طوطی لکنت زبان تو با دل موافق نیست ∴ درختی دوستی بنشان
که کام دل ببار آرد ∴ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آورد ∴ زنهار و صد زنهار که پند ما را بگوش
هوش شنیده آن مخذول را پایه سریر اعلی فرستند یا دست رعایت تربیت ازو باز داشته در آنجا
نگذارند والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد و عجب که این قوم را قیاس بر قضیه علاءالدین
و امثال او کرده اند این قیاس مع الفارق را چه پایه قبول آن امر چیزی دیگر بود و این طرز دیگر است
و شاید از جراید تاریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحبقرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور
آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت اما چون قرا یوسف
ترکمان و احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چند مرتبه او را بنصایح از رعایت ایشان منع فرمودند
و چون او از قبول اینمعنی سرباز زد آنچه مقدر و رحمت بود بظهور رسید سلطان بهادر رمای از ترک
ترابی و بدمستی جواب بی هشمندانه ننوشت و میان تاتار خان بخانان را از کار که فریبنده کوتاه اندیشان
بوده است که لشکر پادشاهی بعشرت خو کرده و فراغت دوست شده اند و آنچه سلطان دیده بود بنابر

تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر سپاه بتاتارخان آماده ساخته بیت که ورز قدیم گجرات
چهل کروه متعلق دهلی است بقلعه واز انجا ببلوچستان پیوسته از راه بگجرات شد القصه چون این فوج روانه
شد تاتارخان دست بخزانه نهاده و بجمع لشکر پرداخته قریب چهار هزار سوار از افغانان و غیره گرد آورده
بیانه را گرفت چون حضرت جهانبانی بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند این خبر رسید عنان
توجه معروف ساخته در زودترین هنگامی بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمودند و میرزا عسکری و میرزا
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فرج علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هیجده سوار بدفع این
فتنه روان ساخته و فرمودند که دفع این فوج بزرگ که بخیال تباه دهلی دیده می آمد در معنی استیصال فوج جهار
دیگر است همان بهتر که همت دفع همین فوج گماشته شود چون افواج قاهره نزدیک رسیدند بهور رسید
از لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بهزار
کس و چون با رام تمام این لشکر اختیار کرده بودند و مبلغ کثیر خرج شده بود برای رفتن ایشان دست و پا
زده آخر کار بهدست دیا شده هدف تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت و از پراکندگی این
لشکر بما نظور که بر خاطر قدسی پرتو افتاده بود بظهور آمد و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر
منصور خود بخود پراکنده شدند ذکر نهضت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر
و فتح آن ممالک هرچند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود و والی انجا پیوسته راه وفا و
وفاق و اخلاص میپیمود لیکن چون جهان آفرین خواهد که ملکی را بفرق دولتمندی آرایش بخشد
ناگزیر اسباب آن آماده سازد و مصداق این معنی کردار والی گجرات است که از غرور ذاتی هجوم
خوش آمدگویان فزونی مستی پستان و کمی هشیاری ساقیان ناهنجاری نقض عهود و روابط صوری
نمود و مقصدی چنین امور نا ملایم شد لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه
گجرات گردد بنابر آن در اواسط جمادی الاول نهصد و چهل و یکم بتایید دولت و اقبال ساحت
رای سین نزول اجلال اتفاق افتاد و اهل قلعه غرایض پای شکستهها فرستادند که قلعه از پادشاه است
و ما بنده پادشاه هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود و الحق چون مقصد فتح
گجرات بود بآن مقید نا شده متوجه ولایت باکوه شدند و چون سارنگپور مخیم سرادقات
اقبال شد ظنطنه یورش جهانگشا و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر که چتور را محاصره

مخالف

داشت

داشت رسید از خواب غفلت بیدار شد و بملازمان خود مشورت نمود جمعی بر آن شدند که مهم قلعه سامان
دادن همه وقت میسر است و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمیرسد مناسب وقت آنست که مهم قلعه را
موقوف داشته رو برو بلشکر پادشاه شویم و صدرخان که برآمده طبقه علم و فضل بود و در جرگه
سپاهیان صاحب منصب والا گشته با صابت رای و تدبیر متمیز بود گفت مناسب آنست
که کار قلعه را که نزدیک رسانیده ایم باخر رسانیم و ما که بر سر لشکر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر
ما نخواهد آمد و اگر بیاید در ترک غزا جنگ با او معذور باشیم این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر
آمده و از روی استقلال ثابت قدم ورزید تا آنکه در سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یکم سلطان قلعه
چتور را مفتوح ساخت و بصوب موکب عالی روان شد مخیم اقبال غیرت چمن از رونق افزا بود چون
سلطان بهادر بمسامع عليه رسید آنحضرت نیز بر توجه فرمودند و در نواحی مندسور که از مضافات
مالوه است و در کنار کول آب که در کلانی بهناوری دریای بود از دو جانب این دو لشکر فرود آمد
میان هراول حضرت جهانبانی بجگه بهادر و جمعی میان هراول سلطان بهادر بجنگ رسید علیخان
میرمقیم که خراسان خان خطاب داشت به کارزار پیوست و مخالفان شکست افتاد و سلطان بهادر
نیز شکسته خاطر شد تاج خان و صدرخان با او گفتند که لشکر ما تازگی فتح چتور کرده بنوز چندان
حرب و ضرب پادشاهی ندیده و با دل قوی بکار جنگ خواهند پرداخت توقف نا کرده متوجه جنگ
باید شد رومیخان که توپخان حواله او بود و جمعی دیگر با او گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم با وجود
استعداد چنین آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد مناسب آنست که حصار را ابه
کرده بدور آن خندق زده اول سلاح دوردست را کار فرمایم تا لشکر مخالف روز بروز شقیق
پذیرفته از هم پاشند و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر بر همین قرار ایستادند هموار
هنگامه جنگ گرم میشد و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد و از سوانح اقبال آنکه روزی
جمعی از بهادران و یکه جوانان رزم باده پیمای گرم کرده بودند و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی
میراندند یکی را که هوس معامله ذاتی بکثر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته ها کی حرف سرای
شود امروز که غنیم در برابر است متوجه او باید شد و عیار کار خود ظاهر ساخت تا آنکه بهشیاران
لشکر منصور آگاهی افتد این رزم آرایان یکسار قریب چهار هزار کس بیرون آورده پاس

میداشت پیش آمده توطئه نبرد انجمان ارشته گشت که بگفت درنیاید و گجراتیان را دل از دست رفت
وانهزام یافته بار دیگر در آمدند و این رزم دوستان کارنامها درست کرده معاودت نمودند حیث
این دلیری و دلاوری آدم ربای لشکر سلطان بهادر شده و بعد از آن در قلعه از اراده خویش کم کسی بر
آمدی و پیوسته سپاه نصرت قرین از اطراف رفته راه آمد و شد غله میزدند تا آنکه در گجراتیان
قحط عظیم پدید آمد و در عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم پیش نهاده براه دانیفر
نیز جمعی بجنگ پیش آمدند و سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند و حیله و روباه بازی غدار
فیروزی مآثر پادشاهی ارمجوی توپخانه رسانیدند و یکبار توپها را آتش دادند که برسرار دوی
سلطان بهادر رفته خنک انداختند و درین میانه روز بروز کار گجراتیان بیم و هراس تمام میکشید
و پیه دولتی را اسباب آماده ترمیکشت تا آنکه به محض اقبال ازلی شب یکشنبه بیست دوم شوال سال
مذکور سلطان بهادر خود دیوان شده نموده تمام خرنهاد و کمهار کلان را بردار و کرده بش دادند
تا همه درهم شکستند و چون شام در آمد سلطان بهادر خود با میران محمد شاه و پنج شش از نزدیکان
خود از فرجه سراپرده برآمده رو بجانب اگره کرده بجهت مغلطه کردن بجانب مندو روان شد
و صفدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق هم با بیست هزار سوار از راه راست متوجه
مندو شدند و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت آن روز غریو و غوغا
از لشکر گجراتیان برخاست که حقیقت حال را اردوی معلا ظاهر شود حضرت جهانبانی با
سی هزار سوار از شام تا صبح مسلح ایستاده بودند و انتظار ظهور بشائر فتح غیبی داشتند تا آنکه
مقدار یکپاس روز گذشت معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندو فرار نموده است بهادران
لشکر فیروزمند باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت گشودند و اسباب و اموال و فیل
و اسپ فراوان بدست در آمد و خداوندخان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست
افتاده آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاه داشتند و یادگار
ناصر میرزا و قاسم سلطان و میر هندو بیک را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند آری
هر کس که به تیره رایان نشیند تیره رای شود خصوصا عهد و پیمان شکسته با چنین صید و جان
که قبله صدق و صفا باشد شعبده بازانه پیش آمده نرد مخادعت بار دیگر آینه او را چنین

اردوی

۱۰۱

روز به پیش آمد مجملاً آنکه چون صدرخان و عماد الملک از انجا روان شدند راست بجانب قلعه
مندو در آمدند و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصور آمده در نعلچه نزول اجلال فرمودند
و در قلعه مخیم سرادقات اقبال گشت و رومیخان از لشکر مخالف گریخته بملازمت پیوست
و به خلعت سرافرازی یافت و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف از طرف
دروازه جولی هر بر قلعه مندو برآمد و سخن صلاح در میان آورد که گجرات و چتور که الحال بدست
آمده سلطان باشد و مندو و الحاق و دیگر ملک بزمان حضرت جهانبانی و صدرخان از طرف سلطان
بهادر در نیلی سیبل با هم نشسته قرار دادند در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند
که از عقب قلعه سپاه نصرت قرین بمقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست
زده بقلعه بر آمدند و در دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازه قلعه را که در آن تمت بود گشودند
و اسپان را در آورده سوار شدند و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند خبر بصاحب مورچل
که ملوخان والی مندو بود و لطف قادر شاهی داشت رسید خود را به اسپ گرفته تاخته پیش
سلطان آمد و سلطان هنوز در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار شده در میان خواب و بیداری
رو بگریز نهاد و با سه چهار کس بیرون شتافت و در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدی که از جمله
مخلصان او بود با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد و چون بدروازه سر میدان رسیدند
از سپاهیان نصرت قرین قریب دویست سوار روی بردی آوردند سلطان خود اول
برانها تاخت و چندی دیگر متعاقب او تاختند آخر فوج شکافته با ملوخان یک ملازم دیگر بدر رفت
و بقلعه سونگیر آمد و اسپان را طناب بسته پایان فرستاد و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات
پیش گرفت و در نواحی قلعه قاسم حسین خان سلطان را نمیخانی بسلامت برد و تا رسیدن
بقلعه چانپانیر یکهزار و صد کس آمده بسلطان پیوستند چون بقلعه رسیدند از خزاین و نفایس آنجا
آنچه توانست به بندر دیب فرستاد سخن چون بانجا رسید اندکی از آغاز این فتح سعادت انجام
گفتن چاره نیست چون بهادران نصرت پیشه انچنین تیز دستی نموده بالای قلعه مندو برآمدند
وانچنین کارنامها جلادت نمودند دران سحر خبر متحقق بیرون نیامده چون دو ساعت از روز گذشت
خبر در آمدن جنود اقبال در درون قلعه مندو و مفتوح شدن آن بموقف عرض جهانبانی رسید

آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشته و از دروازه دهلی در آمدند صدر خان بهمان جا تمام
مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت آخر مردم خان
خانان گرفته بجانب سونگر بردند و چند کس همراهی او شتافته آنجا متحصن شد و سلطان عالم نیز آنجا بار
شاه ظفر قرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کردند بعد از آن حکم بر منع تاراجگران شرف
نفاذ یافت و معتمدان ایشان صدر خان سلطان عالم فرستادند این کاردانان بمصالح گرامی
دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند پس از درازی گفت و شنید و کوتهی سخن آن متحصنان را
امان داده بملازمت آوردند و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سر زده بود او را
بی کرده رها کردند و اشفاق خسروانه درباره او بظهور آمد و بعد از سه روز از این فتح از قلعه پایان
آمده با ده هزار سوار کار طلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که همراه اردوی معلی
منزل بمنزل متعاقب می آمده باشند چون عساکر فیروزی بچانپانیر نزدیک شد بجانب دروازه
دهلی قریب بحوض عماد الملک که سه کروه دور از آنجاست ایستاده افواج ترتیب دادند چون
خبر سلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر که بجانب لشکر ظفر اثر نبود بیرون
آمده بجانب کنبایت فرار نموده در شهر باشاره او آتش در گرفت حضرت جهانبانی بشهر نزول
اقبال کرده حکم فرمودند که آتش را بآب رحمت فرو نشاندند و مردم هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود
چانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار با خود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند سلطان
بکنبایت رسیده بجانب دیپ شتافت و صد غراب جنگی را که بخیال فرنگ ساخته بودند آتش زد که
مبادا عساکر غالبه سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز که او بدیپ رفت حضرت جهانبانی
بکنبایت نزول جلال فرمودند و ساحل دریای شور مخیم اقبال شد و از آنجا جمعی را بتعاقب سلطان
بهادر از کنبایت روانه ساختند سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت قرین از نزدیکی
دیپ بغنایم فراوان برگشته بکنبایت آمدند و بتاییدات آسمانی در سال نهصد و چهل و دو فتح مندو
و گجرات روی نمود و آنرا که با خدای بازگشت و غبار آن نیت درست هر آینه
مقصود را در کنار او نهند و در غره شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت
و با سام میرزا برادر طهماسپ صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود و مجمل این سرگذشت آنکه

سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمده قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود تا
هشت ماه نگاه داشت و درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نموده میان
میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست و اغزیوار خان را که از امرای کلان قزلباشیه
و اتالیق میرزا بود در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانیدند و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم
نهادند میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید و شورش میرزا محمد زمان
برطرف شد و حقیقت این داستان باسم اجمال آنکه پیشتر گزارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از
شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت و چون مشار الیه بحدود
سند آمد حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند او را پیش خود جای نداده برهنمونی بلاهور سرافراز
کرد اینده است که میرزا کامران متوجه قندهار شده است و ملکی چنین معمور خالیست آنجا باید
شتافت میرزای برگشته بخت عرصه خالی خیال نموده بلاهور آمده محاصره نمود درین اثنا میرزا
کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد و میرزا محمد زمان سراسیمه وار چاره کار خود غیر از آنکه
باز بگجرات رود ندید محروم و مخذول بازگشته باز بان دیار رفت درین حال شاه طهماسپ خود بحدود
قندهار آمدند و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه و غیرها بآیین مناسب ترتیب داده
متعالیه قلعه و کارخانها را پیشکش شاه فرستاده گفت سامان قلعه داری ندارم و توانایی نبرد نیست
و آمده دیدن در آیین نمک شناسی و در رعایت حفظ حقوق مصاحبت و نوکری روا نیست ناچار خانه
آراسته بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب دیده اند و خود براه تته بلاهور آمد و میرزا
کامران بگناه کورنش ندادن چرا که اینقدر شتوانشی نگاه داشت که من خود را امیر ساختم و بعد از سرگذشت
بسیار میرزا کامران سرانجام یورش قندهار نموده متوجه شد میرزا حیدر را بجهت سرانجام مهمات لاهور
گذاشت شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قاجار را که از امرای بزرگ بحکومت قندهار گذاشته
رفته بودند میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نموده بداغ خان امان طلبیده بیرون رفت و میرزا
قندهار را متصرف شده باستحکام داده بلاهور مراجعت نمود سخن کوتاه بود و بجا کشیدن
بهتر که از این دست باز داشته بسر رشته مقصود پیوندم القصه چون حضرت جهانبانی بمردم
بحدود کنبایت نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاد و رکنی داود که از اعیان سلطان بهادر

بودند و نزدیک کول واره برسر دزد کوهیان و گواران سرزمین قرار داده اند که از موکب حضرت
جهانبانی مردم ترسیده اند فرصت غنیمت دانسته شبیخون ما را تحمل ندارد و باین قرار مستعد
شده اند و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی از جمعی خبردار شده خود را بحوالی سراپرده پادشاهی
رسانید و یکی از نزدیکان درگاه گفت حرفی ضرور است میخواهم بواسطه بموقف عرض رسانم
چون مبالغه از حد متجاوز میکرد آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود در خدمت باریافته قرار شبیخون را
بعرض اقدس رسانید آنحضرت فرمود که این دولتخواهی از کجا ترا خاطر رسید گفت پسر من در بندگی
از ملازمان رکاب نصرت است خواستم که بجایزه این دولتخواهی او را از بند استخلاص نمایم و اگر دروغ گفته باشم
مرا بپاداش سیاست فرمایند حسب الحکم پیرزن را پاینداساخته بر هر دو موکل گماشتند و از روی احتیاط
سپاه نصرت قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند نزدیک صبح یکبار پنج شش هزار سوار
سهیل و گواران بر سراپردهای دولت ریختند و حضرت جهانبانی با سپاه نصرت قرین خود را بر سر
تل کشیده بودند گواران آمده خود تاراج اردو بردند و اکثر کتب نفیسه که مصاحبان
معنوی بودند و پیوسته با خود داشتند تلف شد از آنجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و
تصویر استاد بهزاد و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است القصه اندک فرصتی
صبح سلامت از مطالع اقبال دمیده بهادران جلادت آیین روی بر آن اعدا آوردند و پشته
بر همه آن بیدولتان کسیه بخت را منهزم و متفرق گردانیدند و آن پیرزن بعنید روی یافت و
بکام خود رسید و سطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن
و سوختن کنبایت نافذ گشت و بعد از آن قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر
مراجعت موکب عالی شد و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند و اختیارخان که از قاضی
زادهای قصبه نزیاد بود که از قصبات آن ولایت دبیر شده و کاردانی از معتمدان سلطان شده
بود در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورده و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه
از دهکادرهای کوه که از کثرت درخت و انبوهی خارزارها گذر پیاده بصعوبت میسر بود چه جای
سوار بعضی از هیزم کشان کوه نورد بمصلحت منافع خود منفذی پیدا کرده از قسم غله و روغن بالا
میکشیدند و بعقد گران فروختن بپای قلعه میبردند و مردم قلعه طنابها فرو هشته از پایان

میستاندند

میستاندند و متاع بالا می بردند و چون مدت محاصره بدور دراز کشید روزی حضرت جهانبانی
سیر اطراف قلعه بدولت و اقبال میفرمودند محلی که جای درآمد عساکر ممکن باشد می جستند که مرتبه
از طرف اول که باغستانی بود دسرکشان چشم رفتند جمعی که غله و روغن فروختند از میان جنگل برآمده بود
نظر اشرف درآمدند حکم شد که تحقیق کنند که اینجماعت چه کاره اند گفتند هیزم کشیم چون اسباب
هیزم کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت حکم اشرف شد تا براستی
سخن نگویند از سیاست نجات نیابند ناچار اقرار کردند که حال نیست حکم شد که پیش آباشند
و آن جایگاه را بنمایند چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت ناهمواری
که برآمدن بران در نهایت کمال دشواریست بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد ساخته و بفاصله
یک گز چپ و راست در دیوار کوه فرو کوفته جوانان بهادر حکم یافتند که بر معراج مردانگی برآیند
سی و نه نفر برآمده بودند که به نفس نفیس خود خواستند که برآیند بیرام خان بموقف عرض رسانید
که اینمقدار توقف شود که مردم از میان راه بالاتر روند آنگاه خود متوجه شوند این گفت و خود پیش شد
و از عقب بیرام خان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند و آنحضرت جای که بم بودند
خود ایستاده و تا سیصد جوان از این سلم فولادی بسلامت بالا رفته و حکم شد که لشکر نصرت
پیوند که بمورچلها تعین یافته بودند بقلعه حمله کنند مردم درون غافل از این واقعه بجنگ مردم بیرون رو
نهادند و سر از کنگرهای حصار فرو میدیدند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده پشته تیر اجل
قلعه رایان دست و پای ساخته و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس مباهج
فتح بلند آوازه و اختیارخان از جائی که بود بر سر کوهچه که آن را مولیه خوانند برآمده متحصن شد
و روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند و او با وجود دانش و هنر و رای مهمات سلطنت
از علوم حکمت خصوصا هندسه و هیات نصیبه تمام داشت در شعر و معما نیز بهره مند بود در مجلس
عالی خدمت نشستن در زمره مجلسیان دانشور سرافراز شده بعواطف خسروانه امتیاز یافت
و داخل مقربان عتبه سلطنت شد و یکی از فضلا تاریخ این دل را ضوء یافته بهشت و چون ولایت
گجرات با آب مهندی در تصرف اولیای دولت درآمده از انطرف در عمل تسخیر کس نبود
و رعایا و الخند و سلطان بهادر عرضه داشت فرستادند که محصول و لایت رسیده و عاملی که

برسم تحصیل قیام نماید از و چاره نیست اگر کسی تعیین شود رعایا از عهده ادای مال بیرون آیند سلطان
بهر یک از ملازمان خود که از بمقوله حرف میزد همه را خاموش میساخت عماد الملک قدم
جرات پیش نهاده استدعا این نمودند بموجب که بمقتضای برآمد کار از ولایت بر جاده
هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نمایند آنگاه عماد الملک با دویست سوار متوجه احمد آباد شده در
راه مردم که میدانست بمواجب نوشته چند میشد و چون باحمد آباد رسید ده هزار سوار بر گرد
آمده بود هر که دو اسپ داشت یک لک تنکه باو میداد و در اندک فرصتی سی هزار کس فراهم آورد
مجاهد خان حاکم جونگراه با ده هزار سوار بر آمده باو پیوست و در آن ایام حضرت جهانبانی بعد از فتح
قلعه چانپانیر و بدست افتادن اموال و اسباب فراوان ببزم خسروانی اشتغال میداشتند
و پیوسته بلب حوض ده در ده جشنهای پادشاهانه و بزمها بآئین ترتیب میساختند و از
جلایل شرایط فرمان دهی آنست که خدمتکاران خاص و ملازمان نشاط قرب را بضابطه چند
قرار دهند و در گروهی از خردمندان احتیاط اندیش تعیین فرمایند تا همواره نشست و خاست
دانند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بدگهران و از اندیشهای تباه است
نگاهبانی نماید علی الخصوص وقتی که خدیو زمان را از کثرت مشاغل پرده بر جزئیات امور کشیده باشد
باید که باین التفات نموده منهیان است کردار تعیین نمایند تا همواره حقیقت احوال و منشور مقاصد
اینجماعت بمسامع اقبال میرسانیده باشند و اگر نه بسیاری از تنگحوصلگان از واسطه دوام
ملازمت سطوت پادشاهی که محفوظ باشند باده تقرب از هوش برده در پا لغز خسران ابدی انداخته
و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید چنانچه درینولا سانح شد و شرحش آنکه در خلال احوال
بلهوسی شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت افزون بود جمعی از کم حوصلگان
ناقص نهاد که بحسب سرنوشت داخل باریافتگان خاص و جوای مجلس عالی بلغیه بودند
از کتابداران و سلحداران و دواتداران امثال این اتفاق نموده بباغستان هالول که بوی گلهایش
سودای جنون تازه سازد و هوای دلکشایش خون خفته را بجوش آرد بزم صراحی و جام
ترتیب دادند و در عالم سرخوشی که رخت عقل را به یغما داده بودند کتاب ظفرنامه در میان
داشته مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که در آغاز بهار دولت از

مخلصان

مخلصان جان سپار چهل کس همراه داشت شبی روزی از هر یکی دو تیر در اگر قسمی یکجا بسته بهر یکی دادند که
بشکند آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم اگر مثل این دسته تیر تکمیل باشیم هر جا که متوجه باشیم ظفر متوجه
ملازم ما باشد باین اندیشه درست و خیال بلند لشکر جمعیت کرده متوجه ملکگیری شده بودند
آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکی از آن چهل تن لشکر بود از تائید
آسمانی قیاس بر محض صورت بوده در اندیشه تباه افتادند و خودها را چون بشمردند چهار صد نفر
آمدند از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عهد چهار صد افیون یافته داعیه گرفتن گجرات بخود
مصمم ساخته در آن بدمستی ساحت فراز و نشیب را اجل پیمودن گرفتند روز دیگر هر چند ازین نزدیکان
دور نشان جستند اثری و علامتی نیافتند عاقبت پی بر خیال باطل و فاسد ایشان برده بقصد گرفتن
ایشان هزار کس تعیین فرمودند و در اندک فرصتی آن تیره بختان رشته اجل رسیده را دست و
گردن بسته بدرگاه والا آوردند روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده
بر کرسی قهر و غضب نشسته و زمره گناهکاران را گروه گروه می آوردند و در خور هر طایفه رسم تعذیر
و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند و برخی را
که سر از خط ادب بیرون برده بودند بر داشتن بار سر از تن اختصاص دادند و جماعتی که دست از
پا نشناخته بخیال فاسد دست زده بودند بیدست گشتند و فرقه که از خود بینی گوش بر اوامر پادشاهی
نداشته بودند گوش و بینی بار رهای نیافتند و طایفه که بسر انگشت خیانت بر حرف خطا نهاده
بودند خط نقش انگشت در مشت ندیدند و بعد از اتمام این قضایا و احکام نماز شام در رسید امام که
خالی از سادگی نبود در رکعت اول الم تر کیف خواند و بعد از فراغ سلام حکم کردن [illegible]
که امام را بپای فیل اندازند که او عمداً سوره فیل را بکنایه خوانده و این عدالت را نظم فرموده
فال بد زده است مولانا میر علی عرضه داشت نمود که امام معنی قرآن نمیداند اما چون صورت
آتش غضب زبانه کشیده بود از خطاب عتاب در جواب نشسته و بعد از جواب چون پرتو
ساده لوحی امام بر حاشیه ضمیر قدسی تافت اشتعال نایره غضب تسکین پذیرفت و تاسف عظیم
خورده شب را برقت گذرانیدند و بعد از انصرام این امر تردی بیک خان را در چانپانیر گذاشته
رایات نصرت متوجه احمد آباد ساختند و بر لب آب مهندری نزول اجلال فرمودند عماد الملک

نیز دلیری کرده پیش آمد بهر یک کوچ موکب همایون علی دین کوچ میکرد و میان قصبهٔ زیاده و محمود آباد
میرزا عسکری که همراه او بود چند منزل پیش می آمد رو برو شده جنگ عظیم در پیوست و شکست بر
میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند و علم دولت
او افراشتند و خبر وصول موکب عظمت پادشاهی بگوش نواز رسیده و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست
مخالفان عالمیان بودی چند نفر دیگر تردد نمایان کردند تا عماد الملک نیجانی بسلامت برد در پیش هم
قرار شیر پور رنجها عمخان (?) در آن جنگ بمرتبهٔ شهادت رسید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالفان
کشته افتاده بودند از خداوند خان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نی جواب داد که اگر این
غلام میرزا حرص یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شده و اگر او خود نبوده است ظاهرا که جنگ
نوع دیگر محتمل است بتحقیق اینمعنی مردم تعین شدند و دو کس زخمی که میان کشتها پنهانی داشتند
از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عماد الملک بوده روز دیگر موکب والا شکوه
کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرمودند میرزا عسکری با عساکر دولت پیش پیش میرفت و چون بانطرف کانگریه
مخیم اقبال شد میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهد رسید حکم شد
که یساولان بر سر دروازه باشند و غیر از میرزا عسکری و مردم او هیچ کسی را بدرون شهر نگذارند و چون
بسعادت کوچ فرموده در حوالی سرکنج که معموره ایست دلکش نزول اجلال فرمودند روز سوم با مخصوصان
بساط عزت (?) بسیر شهر برآمدند و بعد از ان در تنسیق مهمات گجرات توجه میفرمودند و انجام سرانجام ساخته
دادند و هندو بیگ را با جمعی کثیر کمک گذاشتند که بهر جا احتیاج کمک شود خود را بانجا رساند و پتن را
بمیرزا کامران و یادگار ناصر میرزا عنایت فرمودند و قاسم حسین سلطان را بروج و نوساری
و بندر سورت کرامت فرمودند و دوست بیگ ایشک آقا کنبایت برده یافت و محمود آباد
به پسر بوحکه بهادر اختصاص گرفت و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه مندو
شدند و در وقتی که موکب والا از دندوقه (?) که در سی کروهی احمد آباد است گذشته بود خبر ایلغ و تیمور ایلان (?)
از دار الخلافه آگره رسید که چون رایات عالی زیاده بسر برخلاف … بسیار دور شده محمد زمان …
سر بغی و تمرد برداشته دست فساد گشاده اند و از مالوه نیز میرعلی (?) آمده که اسکندر خان و
ملوخان خروج کرده بر سر مظفر (?) نبور (?) جاگیردار از سرکار میدیه (?) آمده اند و اموال خود را گریزانیده با چین

آمده

آمده و جمیع سپاهیان که در منصوب (?) بجانقین بودند در اجین فراهم آمدند و ارباب فتنه با جمعی فراوان
آن شهر را محاصره نموده اند درویش علی کتابدار حاکم اوجین بزخم بندوق درگذشته و باقی متحصنان
قلعه امان طلبیده رای گیتی نمای برای او قرار گرفت که مراجعت فرموده چند گاه در مالوه بوده
گجرات بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده مندو را مستقر اورنگ اقبال گردانند تا هم ملک مالوه از اهل
فساد پاک شود و هم ولایت گجرات که بتجدید مفتوح گشته بضبط در آمده و هم مایه فتنه و فساد که در
حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته منطفی شود بنا بر ان عنان معاودت معطوف داشته بکنبایت نزول
فرمودند و از آنجا بجانب سورت انصراف عنان اقبال نموده از ان راه بپاله سر و برهانپور توجه فرمودند
و هفت روز در برهانپور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند و از پهلوی قلعه اسیر گذشته مندو را
مخیم فتح و اقبال ساختند و فتنه اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یک
بگوشه خزیدند و الحق چون آب و هوای مالوه مطبوع افتاده اکثر ملازمان رکاب دولت را
در ان ولایت جایگیر فرمودند و درهای کامرانی و کامبخشی بر روی روزگار گشودند

بزرگی که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسی سپرد

هر آینه بدست خود در چاه هلاکت افتد و مصداق این مقال احوال میرزا عسکری و امرای
گجرات است که از تنگی حوصلگی باندک کامیابی اندیشهای فاسد بخود راه دادند و از نیت ناساخته (?)
اول کرد خلافت (?) در یکدیگر پدید آوردند و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید چنانچه
قرب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیخته و خان جهان شیرازی و رومیخان
که صفر نام داشت و قلعه سورت بنا کرده اوست با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساری
را که در تصرف عبد الله خان خویش حسین خان ازبک بود برآوردند و عبد الله خان آن نواحی را
گذاشته بروج آمد و مقارن اینحال بندر سورت را نیز گرفته خان جهان از راه خشکی روانه
بروج شد و رومیخان از راه دریا بر غرابهای جنگی سوار شده با توپ و تفنگ به بروج آمد قاسم حسین
خان دست و پا گم کرده بچانپانیر شتافته و از انجا باحمد آباد پیش میرزا عسکری و هندو بیگ
آمد که کمک برد و سید اسحق که از سلطان بهادر خطاب شتابخانی داشت کنبایت را
محافظت نموده نگذاشت که بتصرف او در آید و یادگار ناصر میرزا از پتن باحمد آباد رفت

و دریا خان و محافظ خان از راه پیشین آمده سلطان بدیب میرقید تپن را خالی گذاشته
یافته متصرف گشتند و از کمال بی انصافی و بی تدبیری کار بانجا رسید که غضنفر نامی که از نوکران
یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت و محرک آمدن سلطان شد
و نوشتهای دولت خواهان او پی درپی رفت با آنکه سلطان بهادر متوجه احمد آباد داشت
و نزدیک نزدیک سرکنج فرود آمد میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم
حسین بیگ نزدیک به بیست سوار عقب اساول و بروی سلطان فرود آمدند و تا سه
شبانه روز در مقابله داشتند و از آنجا که با حضرت جهانبانی اخلاص داشتند سودای
پاک از سر راهی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب چاپانیر روان شدند و
انواع خسران روی داد و نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محفل تقدیم
شکر تقصیر در ساحت کم خدمتی نمودن ظاهر است که چنین روز شاید سبحان الله گر قسم
که دل اخلاص گزین که گوهر است بی بها و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد نشسته نقد
معامله دانی و سوداگری رایج این چهار بازار است چرا از دست داده بودند القصه سلطان
بهادر که بهزار گونه اندیشمندی داشت و سرگشته متعاقب وان شده سید مبارک بخاری
که هراول سلطان بود نزدیک بلشکر پادشاهی رسید چنداول یادگار ناصر میرزا برگشته جنگ
مردانه کرد و بسیاری از هراول سلطان را بقتل آورده بدست میرزا زخمی رسید غنیم مجبور
آماده ایستاد و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد و میرزا عسکری چون دل پای داده بود
از آب مهندری که پیش راه بود دیمها باز گذشت و خیلی از سپاه رخت زندگانی بسیل فنا دادند
سلطان نیز تا آب مهندری آمد میرزا چون بچاپانیر رسید تردی بیگ خان لوازم مهمان
داری بجای آورده بمحل خود باز گشت روز دیگر میرزایان باندیشه فاسد تردی بیگ خان
پیغام فرستادند که ما پریشان حال آمده ایم و لشکر بدحال است از خزاین قلعه پاره برسم
مساعده برای ما بفرست که بلشکر بدهیم و اینجا نفس راست کرده بدفع خصم قبول [illegible]
و قبول [illegible] نکرده و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند
و سلطنت بنام میرزا عسکری مقرر شود اگر سلطان بهادر دستی یابیم بهتر والا چون حضرت

جهانبانی

جهانبانی را هوای مالوه خوش افتاده است و حدود دار الخلافه آگره خالیست بانصوب توجه
کنیم تردی بیگ از قلعه فرود آمده که بملازمت میرزایان آمد در اثنای راه خبر یافت و برگشته
بقلعه شتافت و کس پیش میرزایان فرستاده که بودن شما اینجا مناسب نیست میرزایان جواب
دادند که ما میرویم تو بیا که وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم او بر منصوبه ایشان اطلاع
داشت جواب انجانیت داد و صباح آن توپ انداخت میرزایان بخیال فاسد از آنجا کوچ
کرده از راه کهات کهرجی بطرف دار الخلافه آگره روان شدند تا لشکر فیروزمند در حدود چاپانیر
بود سلطان از آب مهندری بگذشت و چون برگشتن میرزایان و رفتن ایشان
بآگره شنید و بر خیالات فاسده ایشان مطلع شد و از آب گذشته بر سر چاپانیر آمد و
تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه مندو
پیش گرفت و شرف بساطبوس مستعد گشت و صورت ادای میرزایان بعرض
اقدس رسانید حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بی اعتدالی نموده اند بدار الخلافه
بردند از راه راجوت بایلغار نهضت نمودند و از اتفاقات حسنه آنکه در میان راه
در نواحی چیتور بهم رسیدند میرزایان بیچاره شده بملازمت شتافتند و آنحضرت بمقتضای
عطوفت ذاتی و عفو جبلی اعمال ناپسندیده ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را
عذرخواه گناه ایشان ساخته اصلا بروی وی نیاوردند و فیض احسان را ضمیمه عفو کرده اند
بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و یکی از ناسازگاریهای زمانه که باعث توجه موکب [illegible]
جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا اولاد او که
از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانکه گزارش
یافت در نیولا باز از بیسعادتی میرزا از کنج خمول برآمده سر شورش برآوردند و بنابجمعی
که برای ما بنا ساختن و تعیین شده بودند شرایط احتیاط بتقدیم رسانیده بودند برگنه بلگرام
تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در آنجا بودند امان طلبیدند و قنوج بانها دادند
میرزا هندال که در آگره بود بدفع آن فتنه برآمده در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته
لشکر بهم رسیده جنگ در پیوست و چون رواج کار فتنه بازان حق ناشناس شعله خس ماند

در ساعت بورش دن نسیم اقبال آن شعله ورنشست و شمال فتح وزیده لشکر اقبال تعاقب
نموده پیاده آمدند و در انجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده بیکار شدند و درین
اثنا مژده وصول موکب عالی از گجرات بدار الخلافه رسید و مخالفان ادبار منش بجنگ اقدام
نموده شکست یافتند و میرزا هندال بفتح و فیروزی مراجعت نموده شرف استلام عتبه والا
دریافت و چون موکب همایون حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم چانگده قلعه
مندو را خالی یافته دلیرانه درآمد و قادر شاه نیز متعاقب بمندو رسید و میران محمد فاروقی نیز
از برهانپور آمده و سلطان بهادر قرب دو هفته در چاپانیر بوده باز بدیپ رفت چون بانظار
سطوات جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی این دولت از دو
گشته بود کاری که از برای سود خود می اندیشید سرمایه زیان میگشت چنانچه بعد از رفتن
از عساکر منصوره مشاهده صدمات جنود عظمت گشت را با تحف و هدایا پیش در زنی فرنگ
که امیر الامرای بهادر بود فرستاده استدعای آمدن خود کرد و درین اثنا که میرزا عسکری گجرات را
گذاشته رفت و سلطان بدست آمده در زنی با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ
آمد و احوال معلوم شد بخود اندیشید که چون در توقف سلطان آمده از مدها مستغنی است
مبادا بعد از دیدن بعذر پیش آمده خود را مریض وا نموده کس پیش سلطان فرستاد که
بموجب طلب آمده ام چون صحتی روی دهد بخدمت میرسم سلطان از شاهراه احتیاط بیرون
آمده در سیوم رمضان نهصد و چهل سه اواخر روز بر غراب سوار شده با معدودی پیش
ورزی رفت و بجد در فنع تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان شده فی الحال گشت
فرنگیان با خود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در قید آمده اگر باد رحم از دیگرهم
بجای خود رست در زنی بر سر راه او آمده اظهار نمود که اینمقدار توقف نمایند که بعضی از
تحف و هدایا بنظر در آید سلطان گفت از دنبال فرستند و این سخن گفته زود روی متوجه
غراب شد قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفت و بحکم توقیف نمود و سلطان از روی
بی تحملی شمشیر کشیده او را بدو نیم زد و از غراب ایشان بغراب خود جست غرابهای فرنگ
که دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را گرد گرفتند و جنگ در پیوست سلطان

کیشان

رومیخان

رومیخان خود را در آب انداخت رومیخان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود
کشید و سلطان غرقه دریای فنا شد و همراهان سلطان نیز ضایع شدند و تاریخ این واقعه
را فرنگیان بهادر کش یافته اند و بعضی گفته اند که سری برآورده بساحل نجات افتاد و بعد
از آن در گجرات و دکن بهر چند گاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد چنانچه یکبار در
دکن شخصی پیدا شده بود و نظام الملک قبول کرد که او است و او را چوگان باخت و ازدحام
رکرداوش و ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد و شبان شب از سرا پرده
غایب شد و مردم جزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت روزی امیر ابوتراب که گجرات
نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی که نسبت استادی بسلطان بهادر داشت در آن ایام در دکن
بود بعقیم میگفت که همین سلطان بهادر بود و بعضی سخنان که میان من و او بود غیر از کسی
نمیدانست مذکور ساخته نشانها درست آمد در وسعت آباد قدرت ایزدی امثال این
امور را محال نتوان گفت باری چون سلطان دامان روزگار فرو رفت و منتسبان
او بنکال نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود در مصیبت سلطان پوشیده و زر و لباسی که بود
در خزاین گجرات بعضی را بدست آورد و بعضی را از دست فرنگ داد و خود دعوی نظارت او را
و خود را بابا در سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی چون سلطان
منازعه میکرد و گاهی زرهای خطیر پوشیده و پنهان با ایشان می فرستاد که بجوز خطبه بنام او
کنند تا آنکه روزی چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند و مدتها بوندی همانجا بسر برد تا آنکه
عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد و از آنجا بیچاره و خجل دهر روی امید باستان همای
حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجمل در جای خود گزارش یابد و از تفصیل این مقدمات که ذکر آن
بتقریب آمد سلامت مقصود محسنات کلام در نوردیده شروع در اصل مقصود می نماید و چون
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدار الخلافه آگره نزول جلال فرمودند و از اطراف و نواحی آن
بی باکان که سر تمرد بر داشته گردن تنازع برافراشته بودند مقام اطاعت و انقیاد آمده
فرمان پذیر گشتند و باج و خراج با سرمایه امن و امان خود ساخته و اطراف و اکناف ممالک محروسه
برفاهیت و استقامت آراسته و پیراسته گشت

چون خاطر جهان آرا از مهمات آنجا دپرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات مصروف
شد که باز افغانان عزیمت آنصوب معطوف داشتند و برخلاف سابق ممالک را بگردی که از اوضاع
ایشان صفت استعانت در مملکت داری هویدا باشد و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی
اطوار ایشان راه نیابد بسپارند و خاطر اقدس از استحکام این صوبه فارغ بال مستقر خلافت
و جاه و جلال معاودت نمایند درین اثنا خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بجهت در شرق بمسامع
قدسی رسید عزم تسخیر بنگاله بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهمات گجرات پرده گشا
بود بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت آن داعیه از سر نو تازه شد و
حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت و قرار داد که درین نهضت والا دفع شیرخان
نموده متوجه بنگاله توجه فرمایند و این از طبقهٔ افغانان سور بود نام قدیمش فرید است بن حسن
ابن ابرهیم شرحیل و این ابرهیم پیوسته سوداگری اسب میکرد و در زمرهٔ سوداگران تعین
داشت و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود و بعد حسن پسرش بقدر رشدی پیدا کرده از
سوداگری بسپاهیگری آمده مدتی پیش راجه رایمل از سال جند بزی در بار بگه اکنون در خدمت
حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد نوکری میکرد از آنجا بموضع جونه از اعمال بهرام پور
پیش نصیرخان نوحانی که از امرای سکندر لودی بود در رفقه ملازم شد و بخدمت و کاردانی
خود را از همسران گذرانید چون نصیرخان در گذشت پیش دولتخان برادرش که خدمت بست
از آنجا در سلک ملازمان جمال خان که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بود منسلک شد و کار
او قدری پیش آمد اکثر سرانجام مهام بتدبیر او صورت می یافت و بعد پسر او از زیاده
سری و بدنهادی از پدر خود رنجیده شد و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود و چندگاه در
اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی
سلطان جنید برلاس بتقریبی او را با دو افغان دیگر که از ملازمان او بودند بملازمت حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی برده بود آن لمحه نظر دوربین حضرت بر و افتاد بر زبان مقدس گذشت
که سلطان جنید چشمان این افغان را ترسانیده و این اشاره بوده فرمودند دلالت بر شور
انگیزی میکند او را مقید باید ساخت و آن روی دیگر با نوازش فرمودند فی الحال از نگاه گیتی ستانی

اندیشه

اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه مردم خود را بسیار بفرار نموده درین اثنا پدر او باجل در رسیده
اموال بدست او افتاده در حدود بهرام در جنگلی جوند که پرگنه ایست از بهار به رهزنی و دزدی
و مقدم گشتی سر فتنه برافراشت و باندک زمانی بروباه بازی و نادرستی خود را از سرهنگان روزگار
گذرانید چنانچه از سلطان بهادر گجراتی مبلغی بدست سوداگران گجراتی آمده او خرج کرده او را
پیش خود طلبیده او نژاد استمایهٔ فساد خود کرده در رفتن بهانه آورده در دست اندازی و تاخت
و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نموده در اندک وقتی بسیاری از مردم رند و اوباش
بر او گرد آمدند درین اثنا حاکم بهار که یکی از امرای نوحانی بود درخت حیات بست و کسی که سر رشته
امارت انتظام دهد نبود شیرخان با او باشان خود را بایلغار رسانیده و مال فراوان بدست آورد
و از آنجا بازگشته بجای خود آمده بر سر الغ میرزا که نزدیک سرو بود تاخت کمان ریخت و بحیله پردازی
بر و غالب آمد و از آنجا بازگشته بنارس را تاخت و چون جمعیت تمام مردم بهم رسیده بود بتسخیر
رفت و الحق او را متصرف شد و در سورجگده که سرحد ملک حاکم بنگاله است با لشکر آنجا
جنگ کرده نصرت یافت و الحق او را نیز متصرف شد و تا یکسال با نصیب شاه که حاکم بنگاله است
جنگ و جدل نموده مدتی مدید محاصره گونه داشت و از غرایب آنکه شیرخان شنیده بود که راجه
ادیه منجمی ممتاز دارد و او طلب نمود که چون خیالهای فاسد و اندیشهای باطل در سر داشت
از کار او آگاهی بخشید راجه او را رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله
دستی نیست در فلان تاریخ دست خواهی یافت و امروز در پای گنگ یکباغ تماشا خواهد
شد قضا را آنچه نوشته بود همان طور بظهور آمد   شنیدم ز دانا که دانش بسی است
ولیکن پراکنده با هر کسی است   درین ایام که رایات نصرت انجام فتح مالوه بتسخیر گجرات
توجه فرمود فرصت غنیمت دانسته زیاده سری از اندازه گذرانید اینست مجملی از مبادی
احوال شیرخان و خاتمت کار و خامت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی
گزارش خواهد یافت تا ارباب فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد القصه چون یورش ممالک
شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بست میر فقرعلی که از امرای کلان حضرت فردوس
مکانی گیتی ستانی بود بضبط دار الملک دهلی قرار یافت و حکومت دار الخلافه آگره بعهدهٔ میر محمد

بخشی که از معتمدان دولت بود تفویض شد و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جایگیر او
بود رخصت یافت که در آنجا بوده انتظام بخش آن صوبه باشد و نورالدین محمد میرزا که گلرنگ
بیگم همشیره آنحضرت در حباله نکاح و عقد او بود و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان
بیگم از سرادق صلب او بوجود آمده قنوج و آن نواحی را بحراست او نامزد گردانید
و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تتق عصمت راه کشتی شرقی رو به نهضت
فرمودند میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند از امرای ابراهیم بیگ چاپوق و جهانگیر قلی بیگ
و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ آتاوه و خرم خان و حسین خان اوزبک
و توجه بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرزا و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب بیگ
و نهال بیگ و درویش بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از امرای عالیمقدار را در رکاب نصرت انتقام
بودند از راه بر و بحر لشکر فیروزی اثر میرفت و آنحضرت خود گاهی بر کشتی نشسته و گاهی بر
اسب سوار شده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعه جناده
که شیرخان در آنجا بود معطوف داشتند و از آنجا که میر محمد زمان از سعادت بهره داشت چون
موکب عالیقدر بجناده رسید گرد خجلت بر جبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف
تخته بوسی دریافت و مجملی از این واقعه آنکه پیش میرزا باید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان
بیگم که کوچ میرزا باشد در اکره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت کرده بود و
آنحضرت از روی عطوفت ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده
بودند چون میرزا نزدیکی موکب معلی رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و
چون مسافت یک گروه در میان [illegible] ماند میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم بسینه میرزا
هندال بدستور دست تسلیم بر سر نهاده یافته و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند
و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمه خود فرود آمده روز دیگر به دولتخانه عالی
آمده استسلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافته و دو مرتبه در
یک مجلس بخلعت خاصه و کمر شمشیر و اسب سرافراز شد آری درگاه خاصان ایزدی
سیئات الحسنات خریداری کنند و بدیها را در عداد نیکوییها بشماره آرند و در کارخانه کرم

الهی

الهی چنین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد و هرچند جرم و اثم بیشتر آید عفو
و کرم بیشتر یابند و این صفت نسبت بسلاطین که ظل اللهند مناسبتر و مطابقتر است که در گذشتن
از گناهان جرمی است رحمت و فتحت دولت میرسانند و نامرادی که شرمنده افعال ناشایسته است
از وبال عقوبات پروانه نجات می بخشند ملخص سخن آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی
با وجود چنین عصیان بزرگ که بخشش آن سزاوار نباشد باخلاق ربانی متخلق گشته در مکافات
ابدی به نیکویی پیش آمدند والحمدلله والمنه که حضرت شاهنشاهی زمان ما را این خصال
شایسته و این اخلاق پسندیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است و در اجرای
سیاسات چندان ساعی آید که هیچ پادشاهی والا شکوهی از دور آدم تا این دم باین صفات
کمال آراسته نگشته چنانچه در این شکرنامه اندکی از بسیار گفته آمد حق تعالی این نسبت را روزافزون
گرداند و تابع این شیمه کریمه برغم دولت آنحضرت گرداند فی الجمله القصه چون شیرخان از
طلوع رایات نصرت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه جناده گذاشت
و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد و آن ملک را بجنگ گرفت و مال بسیار
بدست آورد چون موکب گیتی گشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بحدود جناده
نزول اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفته و رومی خان که در فتح
حصون حصین و قلاع سماوی ارتفاع یگانه روزگار بود و بعد از فتح قلعه مندسور از سلطان
بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته و بمراتب منصبی سربلندی داشت
برکشتیها ترتیب ساباط نموده و از قطعها تخته بر روی تخته آنجا سطحه مرتب ساخت که
خودمندان ابتهاها بدیوار فرود رفته و بآتش روان آنرا منافذ زمین و زمان در لرزه آمده
قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نموده ساباط اهل قلعه امان طلبیدند و برآمدند و قلعه
بتصرف اولیای دولت آمده امان یافتها که قریب دو هزار کس بودند اگرچه حضرت
جهانبانی قول رومیخان را مرعی و معتبر داشته با دو بخشیده بودند اما موید بیگ دولدی که
از نزدیکان بساط عزت بود دستهای ایشانرا بریدن فرمودند آنجانب نمود که حکم
پادشاهی است و اینچنین بکمتی از دست او بوجود آمده حضرت جهانبانی ملامت فرمودند

روهنجان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت اعتبار و جاه او افزونی گرفت و قلعه را در جلدوی
خدمت باو مرحمت فرمودند و در چند روز بحسب سرنوشت محمود روزگار رشده مسموم
از عالم رفت و چون خاطر خطیر از این مهم فراغ یافت یورش بنگاله و علاوه دواعی توجه
عالی گشت آنحضرت او را بتفقدات شاهانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی
امتیاز بخشیدند چون این یورش والا مصمم گشت چو بنور والخدو دیمیرهند و بیک کداز
کبار امرا بود که مت فرمودند و خباده به یک مرکب عنایت و سامان و سرانجام این
دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قرین در جنبش آمد و چون عرصه تته مضرب خیام
گردون قباب شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده است
اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن موسم موقوف دارند در آیین ملک گیری و روش
فیروزی یافتن بر حصول مامول هر آینه اقرب خواهد بود چه عبور سوار در بنگاله در این
موسم بغایت دشوار است و باعث ویرانی و تباهی سپاهی و والی بنگاله نظر از اغراض
خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را هنوز راست نکرده است بزودی
بر سر او رفتن باعث استیصال و بسهولت خواهد بود آنحضرت بهمت نگاه داشت
خاطر ان ستم رسیده و صورت معقولیت کنکش او حکم بنهضت رایات جهانگشا
فرمودند در بهار کلبور لشکر را دو چار ساخته میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب
گذرانیدند که از انطرف آب مترقب باشند چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که
جلال خان پسر شیرخان که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود با خواص خان مقدار
پانزده هزار کس آمده قصبه گدهی اگه بمثابه دروازه بنگاله است مضبوط کرده است سر قصد
دارد و حقیقت معامله آنکه شیرخان باستماع توجه رایات عالیات خجسته بهیچوجه بر خود قرار
نداده راه جهارکند پیش گرفته و چون موکب عالی به بنگاله در آمد از این راه بهار روان
صوبه رفته شورش افزاید و هم احوال بنگاله را تمامی بهم رساند و جلالخان جمعی را نزدیک
گهرهای گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی کشای نزدیک رسد و من بسر نو رزم
اینها با یلغار خود را بمن رسانند و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند و حضرت جهانبانی

از بهار

مخالف این

از بهار کلبور را برسم چاپوق و جهانگیر قلی بیگ و نهال بیگ و درویش بیگ و کرک علی بیگ و ملکه بهادر
و جمعی کثیر نزدیک پنج شش هزار کس تعیین فرمودند که چون عساکر پادشاهی بنواحی گدهی رسید
جلالخان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر ارد و آمد اینمردم خود را راست نکرده
بودند که جنگ باسلوب انتظام دهند و آداب ترتیب افواج قایم سازند لشکر مردم برسر
استعداد و عزیمت جنگ بیرام خان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت و ردی
سپاه از هم گسلانیدند و حملهای مردانه دلیرانه کردند اما از کمک افواج قاهره نسبت بی
ترتیبی کوتاهی شد و کارها از حد دلخواه انتظام نیافت و علیخان مهادنی و حیدر بخشی و چند
دیگر از اعیان دولت پایه والای شهادت یافتند چون این خبر بمسامع قدسی رسید آنحضرت
خود بسرعت نهضت فرمودند و درین توجه کشتی بجا که مخصوص سرکار خاصه بود در کهکام غرق شد
و چون موکب پادشاهی به نزدیک افغانان تیره روزگار رسید این سیه بختان فرار نمودند
و آنحضرت میرزا هندال را که تربیت دیرینه یافته و نامزد بود شده بموجب التماس او رخصت فرمودند
که بجایگیر تازه خود رفته با سامان لایق از انطرف بنگاله در آمد و حضرت جهانبانی از انجا کوچ
بهمین کوچ متوجه بنگاله شدند بتاییدات الهی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد و شیرخان
با سایر افغانان خلاصه بنگاله را گرفتند و از راه جهارکند بجده و رهتاس آمد و بر دباری قلعه
رهتاس را متصرف شد مجملی از این سرگذشت آنکه چون بجده و رهتاس که قلعه‌ایست در نهایت
محکمی و نهایت استحکامی رسید براجه چنتامن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد
داده طرح یکجهتی انداخته التماس نمود که مرا کار افتاده است میخواهم که مردمی بجای آوری و
اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی و مرا رهین احسان خود سازی بصد زبان
و چاپلوسی و نیرنگ سازی اچه ساده لوح بتوقیت آن شعبده باز قبول کرد و این بنگاله ملک آشنانی
ششصد دولی سرانجام داده در هر دولی دو جوان مسلح را درآورده باطراف دو دولی دو کنیز را گماشت
و باین حیله سپاهی را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاهی او را در آن قلعه گذاشته دست
فتنه دراز کرده راه بنگاله مسدود ساخت و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش
و شادمانی نشستند و عساکر اقبال ملکی وسیع را در یافته اسباب بی پروایی را سرانجام دادند

و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشها تباه نموده راه داده بی رخصت
عالی درین هنگام و موسم باران متوجه دار الخلافه آگره شد هر چند ما بنصیحت فرستادند سودمند
نیامد پس از چند روز در دار الخلافه اسباب شورش ترتیب میداد و در خلوتخانه دماغ بی قرار
هرزه سودای سلطنت می پخت تیرخان فرصت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد گشاده آمده بنارس
را محاصره کرد و باندک فرصتی در تصرف خود آورد و میر فضلی حاکم آنجا را کشت و از آنجا روانه جونپور
شد و جونپور را بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان که بعد از فوت میر هندو بیگ بادکرمت (?) نموده
بودند در قید ضبط آورده در تعلم استحکام آن شد یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چاپوق
اراده ذخوم (?) بنگاله کرده میرفت همراه شده و پیوسته باطراف و جوانب قراول میرفت
و طلبکار نبرد و پیکاری بود جلالخان این خبر شنیده بود سه هزار کس ایلغار کرده رسید یوسف
سپاهی لشکر دیده مستعد جنگ شد هر چند همراهان کثرت مخالفان و قلت خود را گفته فایده
نداشت و در نواحی جونپور مردانه ترتب در پیش در کشید مخالفان روز دیگر آمده جونپور
را قبل گرفتند و بابا بیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داده حقیقت احوال بمیرزایان
و امرا نوشت و عرایض متواتره بدرگاه معلی ارسال داشت و میر فخر علی از دهلی بدار الخلافه
آگره آمده و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد بعد از گفت و گوی بسیار میرزا را از آگره
برآورده آنطرف آب گذرانید و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنجد امداد میرزا
نماید که زودی خود را بجونپور رساند و از آنجا میر فخر علی رخصت گرفته بحدود کالپی رفت
که یادگار ناصر میرزا مستعد لشکر سازد و در حدود آگره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر روانه شوند
و مقارن اینحال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر جمعی دیگر از
ناسپاسی و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش نورالدین محمد که او را در قنوج گذاشته بودند
آمدند و میرزا آمدن ایشانرا بمیرزا هندال نوشت و دست عا استمالت ایشان نمود و میرزا هندال
نوشتهای التفات میرزا مصحوب محمد غازی توغبائی که از معتمدان میرزا هندال بود فرستاد
و شرح آمدن میرزا ما یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی نیز نوشته روان ساخت و امرا خود پیش
میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بکول که در مواجب زاهد بیگ بود آمدند و فرستاده از راه

خبر یافته

خبر یافته نزد ایشان شتافت که اندیشان نمک حرام زبان بهذیان کشاده تصریح کردند که
ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم اگر شما چنانچه خیال کرده اند بنام خود خطبه میخوانید در خدمت
شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرسانیم و اگر پیش میرزا کامران میرویم و از آنجا کام روائی و
دستکامی در کنار ماست محمد غازی توغبائی آمده پیغام امرا بنهان رسانید و گفت یکی از دو کار
ناچار است یا خطبه بنام خود باید خواند و امرا را طلبیده نواخت یا بهانه امرا گرفته معتقد
ساخت میرزا هندال که پیوسته سرش سودای محال میخارید این معنی را از مغتنمات دانسته بوسیله
مواعید لطف حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلبیده دلاسا نموده و خیال تباه را بیشتر
استحکام داد و چون تفرقه بنارس و الخذه (?) بمسامع حضرت جهانبانی رسید و حقیقت
اراده طغیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هند و منسوبان جلایل
عواطف پادشاهی بود از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدار الخلافه آگره رسانده
بمواعظ حقیقت اساس میرزا را از خیالات فاسده باز دارد و بزودی در استیصال افغانان
یکدل و یکزبان سازد و درچنین هنگام که امرای اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش
دارند و نزدیکست که میرزا هندال را از جاده قویم بلغزانند ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید
میرزا هندال باستقبال برآمده و شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورده شیخ نخستین سجده
دولتخواهانه گفته میرزا لوم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت روز دیگر محمد بخشی را آورده
که آنچه شایان و سرانجام لشکر از زر و شتر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید محمد بخشی
معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود اما اسباب و اجناس بسیار است
همه را بلحواه سرانجام میدهیم چهار پنج روز برین گذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج
بایلغار آمد و بما ناکه امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت امرا باشد
و مرتبه دیگر محمد غازی توغبائی را پیش امرا فرستاد امرا همان سخن را اعاده نموده گفتند
و قرار دادند که علامت قبول ما آنست که شیخ بهلول را که فرستاده پادشاهست و صلاح
کار ما را برهم میزند علانیه بقتل رسانید تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه بیگر شده اید
تا بخاطر جمع ملازمت کنیم شیخ سامان اسباب شود و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده

بازآمده و باتفاق میرزا نورالدین محمد نقل نموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده
در ریگستان که نزدیک باغ پادشاه بود فرمود که گردن زدند و امرای مخذول العاقبه آمده
میرزا هندال را دیدند و در ساعت بحسن وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند و بیشتر کوچ کرده و هر چند
عصمت مآب دلدار آغاچه والده ماجده میرزا هندال هر چند نصیحت کردند اصلا سودمند
نیامد و زبان حالش مضمون این بیت میسراید بیت بادست نصیحت کسان در گوشم
اما بادی که آتشم تیز کند چون میرزا خطبه بنام خود خواند پیش والده خود رفت آن عصمت
قباب جامه کبود در بر داشت میرزا گفته باشد که در چنین وقتی که ایام شادکامی ماست این چه
طور جامه پوشیدنست آن عصمت قباب از روی درد فرمود که چه می بینی من ماتم ترا
میدارم تو خردسالی و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعاقبت اندیش راه صواب گم کرده
و کمر بهلاک خود بسته محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشتند در باره [illegible] چرا موقوف میدارید
میرزا او را استمالت نموده همراه گرفت یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی این قضیه ناگوار را شنیده
از حد و دکالی راه گوالیار ایلغار کرده خود را بدار الملک دهلی رسانده در استحکام مبانی و لوازم
دارایی اهتمام نمودند میرزا در حینی بود که نزدیک فیروزآباد رسیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر
میرزا و میر فقرعلی بجانب دهلی رسید میرزا او را انگاشت کرده بطرف دهلی متوجه شدند و
اکثری از جاگیرداران خود از اطراف و نواحی آمده میرزا را دیدند و کوچ بکوچ رسیده دهلی را
محاصره کردند یادگار ناصر میرزا و میر فقرعلی در قلعه داری کمر خدمت بستند و بمیرزا کامران
صورت واقعه را نوشته التماس دفع فتنه نمودند میرزا از لاهور متوجه شده چون بحدود
قصبه سنبهل رسید میرزا هندال کار نا ساخته بحدود آگره شتافت میرزا کامران چون
قریب بدهلی رسید فقرعلی بمقدمات هوش افزا میرزا کامران را باگره روانه ساخت
میرزا هندال در آگره بودن را بخود قرار نداده بالور رفت و میرزا کامران باگره آمد و از
عصمت قباب دلدار آغاچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت
طلبد و آن کدبانوی سرادق دانش میرزا هندال را از الور آورده فوطه در گردن انداخته
میرزا کامران ملاقات داد میرزا بآیین لایق پیش آمده و دیگر امرا فتنه انگیز را گناه

بخشیده

بخشیده کورنش داد میرزایان و امرا باتفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان
نماید اما چون سعادت رهنمون این گرامی نژادان نگرد توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند
الحاصل چون بیامن تأییدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابد پیوند مفتوح شده و
پای تخت آن ولایت مستقر موکب عالی شد و امرا اعظام ولایت عظیم یافته در جاگیرها خود در رفته
و مواد عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند و ارکان سلطنت بانتظام
امور ملکی کمتر پرداختند و فتنه انگیزان ملک که همیشه فسحت آباد عالم از آن بدگمان خالی نباشد سر
آشوب و شورش برآوردند و نزدیک رسید که فتنه غنوده سرکشان فرو هشته را بالا کند و اختلال
در مبادی احتیاط راه یابد چنانچه جزئی که اغماد در اشیاء معسکر اقبال خبر رسد و اگر اندکی از بسیار
معلوم یکی از مقربان بساط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض رساند نفس خیانت سرشته
بود که حرف نا ملایم مذکور مجلس قدسی نشود رفته رفته چون حقیقت فتنه هندوستان دولتخواهی
حقیقی که صلاح خود را منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند معروض موقف حضور شد
که حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان دولت را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی
مصمم ساختند هر چند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طغیانی
داشت قطعا هنگام یورش نبود و بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت
دیدند تفویض ملک بنگاله باو فرموده یورش نزاید بیک مقرر نمودند آن سید دولت بروش کهنه
عمله باطل اندیش در میان آورده ارادهای تباه پیش گرفت و از تیره رایی و سیه بختی اراده
نموده پیش میرزا هندال آمد آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر میرزا عنایت فرمودند و جمعی کثیر را
بمعاونت او گذاشته و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر
خلافت شدند شیرخان چون آوازه مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان
از دارالخلافه آگره شنود از جونپور دست باز داشته متوجه رهتاس شد و متصور ساخت که اگر رایات
عالیات برسر او آید از جنگ یکسو شده از راه جارکند که آمده بود باز مراجعت نماید و اراده
بنگاله کند و اگر نقش چنین نشیند متوجه دار الخلافه آگره شود و قابو یابد تا از عقب درآید
و قصد شبخون کند چون موکب والای حضرت جهانبانی بنزدیک رسید شیرخان بر نمدی لشکر و

بی سرانجامی اردوی معلی دیده شریک شده و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد و نزدیک
لشکر از هر طرف قراول مطلبه هیچکس را مجال آن نمی شد که از بیرگماری خصم واقف شود این خلل
قراول بیگی فتنه خبر شخص وارده بوسیله محمد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید اگرچه موکب
عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک
شدن او بعسکر اقبال بقدم استقبال نمودن از جایگاه مصلحت دور بود لیکن دولت انکه جای
طرح اقامت انداخته سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود آنحضرت پرتو التفات
برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت نمودند اما باید دانست
که رسمی است قدیم و قاعده مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر نقدی گرانمایه بکی قهرمان سازند
پیشتر از آن ابواب ناکامی بر روی او گشاده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا
را از جا بپا نبرد و تیمار کم آن پرداخته کار با عتدال آورد بنابران چون ظهور نور روشنی افزای
کردانیده بود و نزدیک رسیده هرچند اگر چه پیشتر از آن نامرادی چند بظاهر سر افرازی روی گاه
چهره تامل خرد پروران در رین خورشیده نگردد ولهذا با لشکری چنین که عالمی را تسخیر تواند کرد
از افغانی چند ناشسته روی تیره رای چنین امور بظهور آید بنابران بر خلاف مصلحت دید
اولیای دولت بجانب افغانان توجه عالی واقع شده در موضع بهیه از مضافات بهوجپور
با شیرخان مقابل اتفاق افتاده در انجا سیاه آمیت گنا من نام در میان دو لشکر واقع شده
موکب عالی پل بسته عبور فرموده هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته
قراولان طرفین جنگی که دست میداد نصرت از جانب اولیای دولت ظاهر می بود
افغانان از ین جهل برسیده تا آنکه مدت تقابل و تقابل امتداد کشیده برادران گرامی
که هر یک کشایش اقلیمی را بس بودند از کوتاه بینی اندیشهای دور از سنگ راه دولت خود
ساخته بسعادت اتفاق فایز نگشته و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار
دولت ایشان نشده هرچند مبشر نصیحت می آمد و آن الواح نقش الهی در ضمایر آن آهنین دلان
صورت نمی بست و شیرخان از راه روباه بازی گاه کسان معتمد بدرگاه معلی میفرستاد و در
صلح میزد و گاه اندیشه فاسد میکرد جنگ در عرصه خیال جولان میداد تا آنکه بوزیب و فسون

جمعی از پیاده و مردم را با اسباب شکاری روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته شبیخون عساکر
پادشاهی که پیوسته نصرت اشان را بود از مقدمات مکراوی آن حیله اندوز واقف نگشته و پس رفته
نشده او بحسب تقدیر چون امری میخواهد که ظاهر شود بقدر بی پروایی بارکان کارآگاه
ملحق میگردد و ازین سبب در شرایط نگاهبانی مهابتی عظیم راه می یابد تا شبی که پیش محمد زمان
میرزا بود از غفلتی تمام واقع شود آن روباه بازگه وصف را در کمین بود شبگیر کرده وقت
صبح را از عقب اردوی معلی پیدا شد لشکری خود را سه توپ داشت مکتوب خود و مکتوب
جلالیان و مکتوب خواصخان لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جبه پوشیدن
نشد حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند پیر از رخت
رفته بود در وقت سواری با جلایر و تردی بیگ و فوج بیگ بملازمت رسیدند و حکم اشرف
شد که رو در رفته مهد علیا حاجی بیگم را بر آرند و آن دو وفا کیش عسرت اندیش بر در سرا
پرده غیرت توفیق جان نثاری یافته و وقت بغایت تنگ شده بود حضرت مهد علیا برون
نتوانسته آمد از انجا حفظ و صیانت الهی متضمن و متکفل حال و مال بود ساخت حریم حرم
را عواصف خیال بد اندیشان شوانست نمود و غبار اندیشه تیره جانان بر حواشی سرادقات
عصمت و پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست نفوس نامس الهی از تقدس خانه رفعت
بدور باش صاحبان غیرت و حرات و پرده نشینان خلوتخانه عفت نمود و خیال فاسد
در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت شیرخان آن عفت قباب را بکمال صیانت و پرده
پوشی با آب روی تمام روانه ساخت و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل اشکسته
یافتند ناچار خود را سوار چون نهنگان دریا دشنا نور در آب زدند قضا را از اسپ جدا میشوند
و متعارف اینحال چون کمند اشتیارزدی حافظ احوال آنحضرت درین اثنا از وی برسیدند
که نام تو چیست و بعرض رسانید که نظام اولیا عنایت و مرحمت بجای آورده با او وعده فرمودند
که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشستیم تا بمنزو ترا پادشاهی میدهیم و این قصه بر غصه در
نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ بر گذر جوسه از کمین تقدیر پرده کشا گشت
میرزا محمد زمان و مولانا محمد علی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و

افاضل غریق بحر فنا گشتند و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودی ایلغار کرده باگره نزول اجلال فرمودند
و میرزا کامران به پای بوس عالی سرافراز شد و بعد از چندی روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران
و والده ماجده او شرمنده و سرافکنده از الور بملازمت پیوست آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتی
نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاوردند و تفقدات بی پایان که از اندازه بشری زیاده
باشد پیش آمدند و چون ناگهان از بی تدبیری امری سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این
امر میبودند و در سرانجام آلات و ادوات تلافی اشتغال داشتند از اطراف مملکت امرا
و سپاهیان باستلام عتبه علیه مشرف شدند و درین اثنا سقای پاک سرشت با میدوعده
گرامی در پای تخت حاضر گشت حضرت جهانبانی که رواج ده تخت نشین ملک مروت و احسان بودند
چون سقای چنوار را از دور دیدند بمحال حسن وعده خود را بر سر وفا جای دادند و تخت سلطنت
را بجهت آن خضر راه خالی ساخته و سقا را بموجب وعده او تا نیم روز بر تخت نشاندند و به تخت نشین
ملک نیمروز برابر ساختند و بعضی احکام و اوامر پادشاهی که ظرفش گنجایش آن نداشت مستثنی ساخته حکم
رانی پایه امتیاز او را بلندی بخشیدند و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چهره احوال او و قبیله او فرو شستند
هر حکمی که دران جلوس یک روزه ننگ شاهی از سقا دستور یافت با مضا مقرر گشت میرزا کامران از
ظهور چنین علوی همت چنین شکایت ظاهر ساخت و خاطر آزار جوی او را بهانه پدید آید و بعد ازین
فتنه از روباه بازی شیر خان قصد بنگاله کرد و تا حدود بهار آمده متوقف شد و جلال خان را
با جمعی پریشان بر سر بنگاله تعین کرده و اندک فرصتی با جهانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست و داد
جلادت داده عرصه بر در اقدام شجاعت نمود از آنجا که مشیت الهی و حکمت ربانی نقشبند
صورت دیگر بود تمامی امراء بنگاله در دفع فتنه اتفاق شایسته نموده فراغت دست داده
درین جنگ فراهم آورده بجد و جهد نور آمده شورا فزا باشد و آن ملک را بتغلب بتصرف
خود در آورده دست فتنه دراز ساخت و قطب خان که پسر خرد او بود با جمعی کثیر از اوباشان بر سر
کالپی و اتاوه فتنه ساز گشت و چون این خبر بمسامع اقدس رسیده یادگار ناصر میرزا و قاسم
حسین میرزا و اوزبک که الحق در جاگیر ایشان مقرر بود و اسکندر سلطان که از جانب میرزا
کامران باهتمام بعضی محال کالپی قیام داشت بر سر او نامزد شدند آن شیر مردان معرکه

دلاوری

دلاوری در برابر آن روبه صفتان حمله کر در آمدند جنگ عظیم کردند و بتائیدات غیبی فتح و
فیروزی روی نمود و قطب خان در میدان جنگ کشته گشت و حضرت جهانبانی در دار الخلافه
بسرانجام سپاه نصرت قرین و گرد آوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن
و سرایر ایشان اشتغال داشتند هر چند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصایح شستند
هیچ چه صفا روی ننمود و چندانچه زنگار خلاف بصیقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آینه روزگار
او هیچ روی پدید نیامد و چنین مهم عالی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم بایستی
بود در چنین هنگامی که با چنین استعداد قریب بیست هزار کس جوان یراق بود و از دولت تفضیل و
احسان حضرت جهانبانی از کابل تا ... و از زمین و شمال رویه تا سمانه و جنوب رویه در حیطه تصرف
داشت با چنین پادشاه مفضل برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شده تمارض
نمود و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید ایزد
تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار بد و غایه ساخت چنانچه در عهد حساب سزای اعمال
خود را بچشم خود دیده و بعضی از آن بطراز اجمال تعلیم توضیح در جای خود نگارش یابد و چون به زبان
خود فال بد زده بود حال و بر جیان شد ع چو آخر میگذشت آن فال شد راست بیماری چند
فرمن پیش او آمد و از بخت برگشتگی بر شبهات غیبی متنبه نگشته بر مسلک خشنودی خصم و بر خلاف
مفضل خود اصرار ورزید اول خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاده و روی از قبله اقبال
گردانیده از دنبال خود روانه شده و بال خسران را که جلب مضرت دولت و طلب منفعت
دشمن باشد باعث و بالی گشت و هر چند حضرت جهانبانی فرمودند که میرزا اگر ترا توفیق
همراهی نمیشود و اینچنین قابوی از دست میدهی مردم خود را همراه کن میرزا بر نمک خواهش
آنحضرت یکی درین اندیشه که مردم پادشاهی را بهرای داده همراه برد میرزا حیدر بن محمد حسین
گورکان که خاله زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود همراه میرزا کامران بدار الخلافه
آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته
میرزا کامران امل نموده در مقام عذرخواهی شد و از یکرنگی حرف خصومت در میان آورد
و حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است اگر

ارادت و اخلاص شایان نسبت بما پیشتر ظاهر ساخته و اگر هوس ناموس مردانگیست خود باید همراه
ما شوی که بر سر غنیم میرویم و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری مینماید تو طبیب نیستی و دارو شناس
که همراه آوردی و آنکه میرزا کامران لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است چه از پس
ماندن ازین یورش اگر اجری بالغ شود کنج سلامت در هندوستان نخواهد یافت و نیز
این مرا زده و پرورده نیست اگر ما را فتح است شمایان را چه رد و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین
نتوانند برداشت که مردن برین زیستن شرف دارد و اگر عیاذا بالله بر خلاف این بوده
شما در لاهور محال خواهد بود و هر کس که این کنکاش به میرزا کامران یاد داده دماغش خبط
پیدا کرده یا خیانت ورزیده حق را از تو پوشیده از راه حرص آمده است الحاصل میرزا
حیدر به دلالت بخت بیدار طریق هدایت یافته دولت ملازمت موکب عالی معزز و
ممتاز گشت و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را با شلیقی میرزا عبد الله مغل
همراه ساخت و خود توفیق نیافت که در خدمت باشند چون کارآگاهان بدایع طراز کارخانه
تقدیر در نقش و نگار طرح دیگر زده اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت
و لهذا ایزد جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت و جمعیت را متفرق ساخت و
آنحضرت با لشکری اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند و از قوت دل و استقلال همت
جنگی نمود و قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند و چون موکب عالی بهوجپور رسید
شیر خان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست و آنحضرت با سپاه معدود خود اراده
عبور از آب فرموده است و در اندک زمانی رهگذر بهوجپور پل بسته و جمعی از یکه جوانان
تیر جلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کار ساخته بر اسپان پرزین سوار شده بر آب
زدند و مانند شیران دریایی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند و چون
نهنگان دریا نورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشتند و جمعی کثیر را منهزم ساختند
و داد مردانگی و پهلوانی داده بر مواد مراجعت باردوی معلی نمودند و چون نزدیک
به پل رسیدند افغانان فیل کوه باز و نامی در جنگ جو به جانب فوج نمود و مانده بود
بشکستن پل سر دادند و آن فیل باعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست و از فوت

ازاردوی

ازاردوی معلی توپی سر کردند که قوایم کرد باز را خرد ساخت و لشکر غنیم که برود ناورده بودند
هزیمت یافته و جوانان فیروزمند داد شجاعت داده بسلامت آمدند و صلاح دران دیدند که
کنار آب گرفته بقنوج روان شوند بهمین خطه و تانی کوچ بکوچ میرفتند و در اثنای راه کشتیهای
مخالفان نمودار گشت و توپی از توپخانه پادشاهی سر دادند کشتی کلان مخالف را آن
درهم شکست و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل نموده
در آخر خان محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا که نسبت ایشان بآنحضرت صاحبقرانی منتهی میشود
و نبیره دختری سلطان حسین میرزا اند و بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سربلند
بودند و بعد از شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفت بظهور آوردند
چنانچه ایمایی برین گزارش یافت چون بهره باطل از رونق و بها نباشد و سره کاری اولی
نعمت کامروا نکار نساخته باز بعتبه بوسی حضرت جهانبانی آمده بسجده عبودیت تقدیم
رسانیدند و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کرده را ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه
سعادت امتیاز بخشیدند و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بد نهادی افتاده بودند
باز از بیدولتی و کم فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایره اصطبار بیرون
نهادند و راهنمای گمراهان دیگر شده راه گریز بیدولتان نمودند و بسیاری از مردم طریق
حرام نمکی سپرده خود را بکنار کشیدند رای مصلحت اقتضای حضرت جهانبانی چنان مقتضی
گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگی باید انداخت تا هر صورتی که از پرده غیب چهره
گشا باشد جلوه ظهور نماید و اگر درین مقصد تاخیری رود طور دیگر خواهد شد و جمعی کثیر جدا
شده خواهند رفت بهمین عزیمت که بند راه رفتن مردم نمایند پل بسته عبور فرمودند
و پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند و مورچلها قسمت فرمودند
شیر خان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست و هر روز جوانان از
هر طرف برآمده کارزار میکردند درین اثنا تحویل سرطان شده موسم باران در رسید و
سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت و آن سرزمین
که مضرب خیام عالی بود از آب باران لبالب شد ناچار فضای بلند هوای که از آسیب و

گزند آب کل محفوظ باشد طلب کردند تا سراپردها و توپخانها اردوی معلی را آن ساحت کشید
قرار یافت که روز عاشورا است افواج را ترتیب داده بایستند و اگر مخالف از خندق
برآمده پیش‌آهنگ جنگ پردازند و اگر بجای خود بمانند جائی که نزول مقرر شده بود فرود آیند
دهم محرم نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند و صفها آراسته شد محمد خان رومی و
پسران استاد علی و استاد احمد رومی و حسن خلفات که سرکاران توپخانه بودند هر کدام
گردونها و دیگها را نصب کردند و بقانون مقرر زنجیر کشیدند قول بوجود شریف آنحضرت
امتیاز یافت و میرزا هندال پیش قول جای مقرر شد و میرزا عسکری برانغار سرکرده باد
کار نام میرزا جوانغار را انتظام داد میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می‌نویسد که آنحضرت
در آن روز مرا جانب چپ که یمین می‌باشد آنحضرت قرار داد و اتصال داشت جای داده بود هم
از بنده تا حد جوانغار در قول بیست و هفت امرای توقدار بودند شیرخان نیز پنج فوج ساخته برآمد
و جوقی که در کمیت بیشتر بودند بیرون ایستادند و سه جوق متوجه لشکر شدند جلال خان سرمست
خان و تمام سرداران روی بر دی میرزا هندال آوردند و مبارز خان و بهادر خان و
رای حسین جلوانی و جماعت کرزانی و خواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین در رسیدند
و خواصخان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال‌خان
اتفاق افتاد و جنگهای خوب بظهور آمد و جلال خان از اسپ افتاده جوانغار پادشاهی
غنیم خود را برداشته بر ایشان زد و شیرخان این را مشاهده نموده خود با لشکر فراوان هجوم
آورد و خواصخان و همراهان او نیز بمیرزا عسکری حمله آوردند و بحمله افغان اکثر امرا دست
بکارزار نبرده روی باز پس نهادند و آنحضرت بنفس نفیس خود دو سه مرتبه بر سر لشکر مخالف
تاخته تردد فرمودند هر چند جای حسابی نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما در این وقت
مرد آزمای جودت و جلادت حد سخاوت کی میگذرد که عمل بر قانون شود چنانچه دو نیزه
درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شده داد مردانگی داده اما برادران برادری
بجای نیاوردند و از اقدام رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از دو ضلعت تقصیرات
خود را اهل نشوند و چشم زخمی چنین بولی نعمت روا داشتند و آن بزرگوار صورت معنی

که بدیده حقیقت پناه و بمشاهده اسرار توانا بود تا چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تهی از اخلاص متوجه
این یورش شده‌اند نمانا که بخاطر عبور کرده باشد که بیارگی مردانگی شهرستان عدم شتافته و
سمند حیات را بر مرغزار فنا تاختن بهر مراتب بهتر است از مدارا بدشمنان دوست نمایان ایشان
بنفاق در ساختن و نرد در و برد بدل بحریفان کجباز باختن از ابای ازین بی‌آبرویان خورده شود
و سراب ولی چنانچه از روش باختن بنفس نفیس حق در نظر اهل روزگار صورت این معنی ظلت
ظهور داشت بعضی از دولتخواهان بکمند دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده
بزور برآوردند و این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگوییم و الا در عالم تحقیق برآرنده ایزد
جهان آراست چون صعود کوکب ایجاد و علو طنطنه وجود و ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان
خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود داور بدایع آفرین بانجمن نیرنگ هوا ساخت
گروهی از خردمندان را قیاس آنکه اینوا قوه رسم مزید آگاهی و تنبه احوال رسانه نماز
قسم یاد داشت گرد اگر چنانچه نزد حکمای سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص
بمنزله صیقل است و نسبت بعوام بجای زنگار طایفه از روشن ضمیران پاک سیر ترا منظنه آنکه
این سانحه نقش ترتیبی است که چون کارگران کارگاه تقدیر مستعد را پایه بلندی میرسانند نخستین او را
جامع مراتب گونه‌گون از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت و بسط و قبض میگردانند تا مرتبه
والای سروری را شایسته شود و برخی از تیزروان عرصه شهود برآنند که غرض ازین ابتلا آنست
که سنت الهی بران رفته که هرگاه که سعادتمندی را عطیه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این
دولت علیا میرسد در خمیگاه آن وقت مورد محن و مصرف حسن میسازند و گرد نقص بر اذیال
جاه و جلال او می‌نشانند تا چون بدرجه کمال و ذروه قصوی متصاعد شود خال این نقطه پسند
عین الکمال او گردد و روش پرستان کنم چون او ان ظهور نور اقدس انوار مظاهر انسی و مطالع بشری
که طینت قدسی حضرت النفوس احامل آن گشته بود در مکامن بطون و ظهور از دستنوع جلوه گر شده
قدم در عالم ملک و شهادت مینهاد و بنظرات خاص ایزدی در مراتب رفعت شرف تربیت
مییافت و اکنون که زمان ظهور مقصود اصلی از آن نور که وجود اقدس شاهنشاهی است
که وقت قیقضه نامرضیه چنین را سپند اینده دولت ارجمند ساخته جمال آرای کارگاه ابداع چنین کار

زمانی کرد اکنون از پرده کشائی باز آمده بر سخن می آید و با کجا چون شکستی که درستی جهان را آغاز و اساس
باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ که تخمینا یکفرسخ بوده باشد امرا جنگ روگردانیده کشتافته
و خواری کافر نعمتی و حق ناشناسی یافته غریق گرداب ناکامی شدند و سفاین حیات خود را بمکافات
نادرستی بموج خیز فنا دادند حضرت جهانبانی بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند
و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمد ملاحظه مینمودند و چون کناره بلند بود و راه بر آمد میسر نمیشد یکی
از سپاهیان از غرقاب نجات یافته در انجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد و در
معنی بدستیاری سعادت خداوندی بخت و دولت بخود کشید آنحضرت نام و مولد او پرسیدند
او بعرض رسانید که نام من شمس و مولد من غزنیست از ملازمان میرزا کامرانم آنحضرت او را بنوازشهای
خسروانه امیدوار فرمودند و درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته
خود را در سلک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت و باین نیابت خود را پیش
کشیده بمواعید و الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
از انجا متوجه دار الخلافه آگره گشتند در اثنای راه میرزایان همراه شدند چون بکده و موضع بهنکار
رسیدند اهل این دیار و قصبه راه خرید و فروخت بمردم در پادشاهی بسته در مقام بی هنجاری در آمدند
چنانچه هرکس بدست ایشان می افتاد قصد ایشان مینمودند حقیقت این معامله چون بعرض
معلا رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته این گروه شقاوت
پیشه را دستبردی نمایند و تادیب کنند قریب سی هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقاوت پیشه
فراهم آمده بود و چون حکم پادشاهی بایشان رسید میرزا عسکری از رفتن تقاعد نموده یادگار
ناصر میرزا را نیز انداخته میگوید که از بی اتفاقی شمایان کار باینجا رسیده هنوز تنبه نمیشوید یادگار
ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آنجماعت شدند و جنگ عظیم در پیوست و جمعی
کثیر از گواران بیسعادت بقتل رسیدند و میرزایان تنبیه نموده مراجعت نمودند و میرزا
عسکری که شکایت ناک آمده بود دعاشد و از انجا حضرت جهانبانی ایلغار کرده باکره نزول
اجلال فرمودند اطراف برهم خورده بود فتنه از هر طرف سر برداشته صبح دیگر نزول فرموده الکار
میر رفیع الدین که از سادات صفوی به کمال عقل منفرد بود باکرام و اجلال ایشان یعنی طلا پیش

ممتاز

ممتاز وقت تشریف برده مشورت فرمودند آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که
بجانب سحاب نهضت فرمایند اگر میرزا کامران از عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام
تلافی و تدارک در آمده کمر نیکو خدمتی بر بندد و هر آینه رخنه بسته میگردد باین عزیمت صاحب ازانجا
متوجه لاهور شدند میرزا عسکری بسنبل شتافت و میرزا هندال بالور رفت و در بیست هم محرم
این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیک میرک در ساحت دهلی سعادت رکاب بوس یافت
و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند و در بیستم شهر مذکور از انجا نهضت فرمودند و در
بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در یمین منزل نزول اقبال فرمودند اهل قلعه دروازه شهر را
بر روی آنحضرت بستند و ابواب سعادت را بر خود گشودند و آنحضرت بدولت و سعادت
متوجه شده در اندک زمانی اهل قلعه را تنبیه فرمودند و در بیستم هم ضعف موکب والا بسهرند
رسیده و در بیستم ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات ربست و چون موکب عالی در حوالی
لاهور رسید وادی دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرده آنحضرت
در باغ خواجه دوست منشی که دلکش ترین منزل لاهور بود بدولت فرود آمدند میرزا هندال
در باغ خواجه غازی که دران ایام میر دیوان میرزا کامران بود منزل گرفت و متعاقب آن
میرزا عسکری از سنبل رسید و در خانه امیر ولی بیگ نشست و در نیولا دولتمند
سعادت منش شمس الدین محمد که بر کناره دریا دست داده بود آمده بنوازشهای خسروانه
سربلندی یافت و در غره ربیع الاول نهصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا
و سایر ملازمان جمع آمدند و با وجود چندین اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان
آگاه میشدند و کمر صدق بر میان نمی بستند و هرچند گاه در ملازمت جمع آمده کنکاش
میکردند و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان می بستند و اکابر و معارف را برین گواه میگرفتند
و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق و امیر ابو البقا داخل کنکاش میبودند
تا آنکه روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شده بر اتفاق و یکجهتی تذکره
نوشتند و تمام اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون
این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند آنحضرت در هر باب نصایح بلند

و کلمات ارجمند فرمودند و بر زبان گوهر بیان گذشت که وخامت عاقبت طایفه که از جاده
قویم اتفاق عدول کرده اند بر همگنان روشن است علی الخصوص درین نزدیکی خواجه سلطان حسین میرزا
در خراسان کوس رحلت زد و هجده پسر کامکار اقبالمند گذاشت با چنان دولتی مستقل و سامانی
موفور از بی اتفاقی برادران ملک خراسان که چندین سال بیامن معدلت مرکز امنیت بود در اندک
فرصتی مورد چندین حوادث گشته شاهی بیک استیلا یافت و از جمیع فرزندان بغیر از بدیع الزمان میرزا
که بروم رفت اثری نماند و همه فرزندان میرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شده اند
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هندوستان بدین وسعت را بچه مشقت گرفته اند اگر بی
اتفاقی شمایان از حیطه تصرف برآمده بدست ناکسان درآمد دانایان شما را چه گویند اکنون
درین باب سر بجیب تفکر فرو باید برد و از گریبان غیرت سر برون باید آورد تا در میان خلایق
سربلندی اصحاب مواثیق و ایمان چنین عهد و پیمان فراموش کرده بمقتضای هوا و هوس
خود حرف سرا گشت میرزا گفت آنچه بخاطر میرسد اینست که پادشاه و همه میرزایان جریده
روزی چند در جبال بسر برند و اهل و عیال تمام مردم را فی برداشته بکابل برم و بامنی رسانیده
باز آمده ملحق گردم و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ با افغانان صورت
نمی بندد مناسب آنست که بحدود دیگر رفته آن ولایت را بدست آریم و بقوت آن گجرات تسخیر کنیم
و چون این دو ملک دست افتد و کار با نظام آید تخلیص این ملک با حسن وجوه میسر خواهد شد میرزا
حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را محکم ساخته بنشینند
و من متعهدم که باندک تفوقی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم و چون خبر گرفتن کشمیر رسید
هر کس متعلقان خود را در کشمیر فرستد که مامنی محفوظتر از آن نیست چهار ماه باید که ازین مقدمه
منقضی شود و شیرخان برسد تا کرد و نها و خرزنها کاغضاد محاربه او دست بکوهستان
داخل شود و هانگ فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد و چون زبان اینها با دل موافق
نشود سخنها تمام شده مجلس تمام شد و هرچند گاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح
ارجمند میفرمودند که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود و از تیره رایی برگشته در
مقام صفا آید میرزا از سخن خود برنمیگشت و همگی همت او آنکه هرکی بطرفی ویران شوند و خود

بکابل

بکابل رفته غنیمت داند و شمارد و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته بود و سخنان
اقبال بخش هوش افزای او را بیدار نمیساخت و در ظاهر دم از موافقت میزد و ممکلت
بغلان ساخت مسعود می بایم و از یکدلی و یگانگی به بیکار مخالف کمر همت می بندم و از راه
مخالفت باطن اساس دورویی استوار میکرد تا آنکه از تیرگی و خیره رایی قاضی عبدالله صدر خود را
پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه وداد استحکام دهد و پیمان محبت با و بندد و کام
خود را از عدو دشمن جوید و در مکتوب قبیح نمود که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک
زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم شیرخان بعد از ثبوت این واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نمی
نهاد و این قضیه را از مساعدت بخت خود می شناخت و اندیشمند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار
منتشر افتد و از جمعی که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس داشت درین اثنا صدر
پرغدر که بادنائت فطرت شرارت جبلی داشت رسید شیرخان که مدار رشد او بر روباه
بازی بود صدر را گرم دریافت و از مژده بی اتفاقی از یکدل هزار دل شده جواب موافق
مدعای میرزا گفت و این بیدولت تحریض پیش آمدن مخالف نموده مقدمات خذلان
در میان آورد شیرخان را در باغ لاهور دید و آن زد و جشن داشته حضرت جهانبانی را از نزول آن
کرده آورد بار دیگر میرزای کوته اندیش کم خرد خام طمع بار خان بسعادت راه پیش شیرخان
فرستاد درین مرتبه آن مکیجرام یکبار در پای سلطانپور افتاده خوف نا دولتخواهی در میان
آورد و شیرخان را بر گذشتن آب دلیر ساخت و درین اثنا مظفر ترکمان که بقراولی بنواحی
سلطانپور تعیین شده بود بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطانپور عبور کرده جلیده
یک برادرزاده من که بسیرت و صورت از مقبولان درگاه بود بشهادت رسید و
آخر جمادی الثانی حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر
ساخته پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند در این هنگام که میرزا کامران بجنگ رسام میرزا
تفقدها رشتافت میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته بود چون حاجی
محمد و ابدال ماکری در یکی جنگ و جمعی کثیر از امرای کشمیر مخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور
آمده بود که باشنایی میرزا حیدر لشکری از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود

آوردند هر چند میرزا حیدر سعی نموده و نقش این آرزو صورت نمی بست درین وقت که میرزا هندال خطبه
نام خود ساخته بود و فتنه انگیز شده و میرزا کامران زخم دل بود بدار الخلافه اگره توجه نمود
و میرزا حیدر بکوشش تمام از دار الخلافه لشکر با شیلغی بابا کوچک که از عمدهای میرزا کامران
بود ترتیب داده فرستاد که بدرقه امرای کشمیر که نام و نشان ذکر یافته ولایت کشمیر را
در تصرف آرند بابا کوچک در رفتن مشاهده نمود تا آنکه قصه پرغصه کنار جوسه که چشم زخم
دولت ابد پیوند بود بر زبان عالم افتاده مشار الیه فتح فرصت نمود و امرای کشمیر در حدود
نوشهره و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر امری میبودند و از ایشان پیوسته نوشتها
بمیرزا حیدر می آمد مشتمل بر ترغیبات تسخیر کشمیر و میرزا بآن خطوط بموقف عرض جهانبانی
میرسانیدند و خاطر مقدس را روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود درینولا بموجب
آن رخصت دادند که اول میرزا با جمعی بنوشهره رود و اگر امرای کشمیر که همواره ترغیب
رفتن کشمیر میکردند آمده دیدن کنند رتوجی با مردم خود که جاگیردار نزدیک اند خود داشت آنجا
ملحق شود و چون بعقبه رسید امیر خواجه کلان بیگ که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی بوده مجمل احوال او ایراد یافته خود را بکومک رسانده و چون خبر رسیدن
خواجه کلان بیگ بمسامع علیه حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب گردیدند
و آنحضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبدالحی
و خاوند خواجه متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان
حیث توقف نشنیده برلب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند و در غره رجب
نهصد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را که عزم رفتن کشمیر مصمم بود میرزا هندال و یادگار
ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند خواجه کلان بیگ همراه
جنت آشیانی قرار داده بودند از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد و سکندر توبجی خود را بکوه
سا ز ملک کشیده و در رجب نهصد و چهل و هفت که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه سند
شدند و بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تأملی باغوای بیگ میرزا که از ملازمت
جدا شده با ایشان پیوسته بود راه مخالفت پیش گرفته از آنحضرت جدا گشتند و درین اثنا

قاضی

قاضی عبدالله اچندی از افغانان رسید قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند افغانان
بسه روز کار بقتل رسیدند و عبدالله تیره بخت که نفسی از عمرش هنوز مانده بود بشفاعت میر
بابا دوست از سیاست نجات یافت و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ
نمیدانستند که چه کار کنند و کجا روند و از بخت و سعادت جدا گشته و هم صحبتی دولت را گذاشته
مقصود گم کرده راه بمقصود نمی بردند ایام و متحیر گشتند و حضرت جهانبانی از راه دشت متوجه گردیده بود
و بتخمین و قیاس راه میرفتند آب نایاب و غله هیچ جا نه بدرقه تحمل و زاد توکل طی مراحل و قطع
منازل میشد تا آنکه روزی آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که در دو سه کروهی میرزا
هندال و میرزا یادگار ناصر میرزا قدم طلب در میان داشتند حضرت جهانبانی امیر ابوالبقا را
که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود
پیش میرزایان فرستادند تا از ستوان موکب اعلام دهد و نخان سعادت بخش خود اوا
گفته میرزایان را باستلام عتبه عالیه هدایت بخشد میر بموجب اشاره عالی میرزایان را پند پذیر ساخته
بدولت ملازمت عظیم متوز گردانید و چون افغانان از دنبال می آمدند هر چند لشکر ظفر قرین نعات
نبود بجنگ دلیری نمیکردند در اواخر شعبان که اردوی والا بباجه رسید امیر سید محمد باقر حسینی
که بباجه ساداته و علمای عهد بود رحلت نموده بهمانجا مدفون شد و آنحضرت بر فوت او تأسف
عظیم فرمودند و چون عالم کون و فساد ثبات گذاشتنی و گذاشتنی است رضا بقضا که شیوه
بالغ نظران مقام تسلیم است داده بحکم ایزدی راضی گشتند و چون نزدیک بوطن بخشوی
لنگاه که از زمینداران و اعیان آن سرزمین بود مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت
و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمد تکاول و کچک بیک فرستادند و او را بخان
جهانی خطاب داده به علم و نقاره امیدوار ساخته در باب خدمتکاری و دولتخواهی و فرستادن
غله باردوی معلی امر فرمودند و بخشوی لنگاه استقبال فرستاده نموده تسلیمات بجای آورد
و باحترام پیش آمده اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین بوس دریابد اما آنچه
مامور شده بود فرمانبرداری نموده بتقدیم رسانید و پیشکشی لایق فرستاد و هم سوداگرانرا
سر راه گرد که اقسام اجناس بعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور

فرموده متوجه بکر شدند و یادگار ناصر میرزا بسم قراولی پیش پیش میرفتند و در بیست و هشتم
ماه رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید و پیش ازین دو روز قاضی غیاث
الدین جامی را که انتسابی باین دودمان عالی داشت و بفضایل و مکارم متحلی بود بمنصب
صدارت ممتاز فرمودند چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سخت قطع نموده بحدود بکر منزل شد
و قصبه لوهری که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده است مضرب خیام عالی گشت
آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی که در حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت
نزول اجلال فرمودند عمارات دلپذیر که در آنجا تعمیر یافته بود بنزول اقدس حضرت جهانبانی
رونق پذیرفت و سایر باغات و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت میرزا هندال
چارباغ کرده گذشته فرود آمد و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد و یادگار ناصر میرزا
نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت سلطان محمود بکری که از توابع میرزا شاه حسین بیگ
ارغون بود و ولایت بکر را معمور و بر آن باستحکام والا نموده و شیتهارا ازین طرف
آب بدر زیر قلعه لنگر کرد و این شاه حسن بیک ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد
و تمامی آن ناحیه را در تصرف خویش آورد و چون موکب همایون بقصبه لهری نزول کرد
و منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید و قلعه را بملازمان
درگاه بسپارد او معروض داشت که نوکر آقا شاه حسینم مادام که او ملازمت ننماید آمدن
من در آیین نمک خوردن پسندیده نیست و بی رخصت سپردن قلعه هم سزاوار امثال
این ضعیف نی آنحضرت معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر که از ملازمان معتمد بودند پیش
میرزا شاه حسن به تته فرستادند و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند و میرزا شاه حسن
فرستادها را بآداب دیده و شیخ میرک را که از نبایره شیخ پوران بود و جماعت از قدیم شیخ
مذکور را ارادت و اعتقاد داشتند برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدر
گاه معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که ولایت بکر کم محصول است و ولایت جاجکان از
معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است مناسب دولت آنست که

عنان

عنان عزیمت بآنصوب معطوف سازند و آنرا در تصرف آرند که هم سایه دولت را وسعت
خواهد بود و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد دولت و سعادت همنشین من آمده که آنحضرت
بآنحدود نزول اجلال ارزانی داشته و بمرور و تدریج دغدغهای از خاطر زایل کرده بسعادت
رکاب بوس سرافراز خواهم شد معروض داشت که چون نوبت بساطبوس مستعد گردم
باندک توجه حضرت ملک گجرات را در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد آمد و بعد از
انتظام مهام بنده هندوستان بدست خواهد افتاد آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدل
ساخته در مکر و تزویر در آمده بنخان دروغ راست نما را جلوه میداد و آنحضرت میرزا
هندال را بآنجانب بآن حدود تعیین فرمودند تا پنج ششماه خود در نزهتگاه لهری بسر بردند
که شاید حاکم تته راه سعادت پیش گیرد و درین اثنا بجهت سرافرازی میرزا هندال بیورت
او بحدود پاتر تشریف ارزانی داشتند و بمقدم دولت افزا پایه سعادت و سربلندی گردانیدند
و چون زمان ظهور نیر اقبال طلوع نجم اجلال که زینت بخش جمال صورت و معنی و حسن
صورت افزای کمال دینی و عقبی است نزدیک رسید حصول این دولت عظمی و آثار وجود
این عطیه کبری زمان زمان آماده تر میگشت که بفیض قدوم این نور پرور دارد دیده
انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد و امید زمانه از پرتو نور مقدم
آن ذره اکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد آن بود که درین یورش خوشترین آنی
و شریفترین زمانی در نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را که فروغ
عفت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید و آیین پادشاهی
در دوش بزرگی در حباله عقد آوردند و جشن اقبال آراسته و از گنجینه انعام نقد بارزاق
روزگار بخشیدند لهارا بنعم و دولت آمر و معمور ساختند خواجه هجری جامی در این سعادت
پیرا کمال خدمت و عبودیت بجای آورد و از آنجا همعنان دولت و اقبال متوجه اردوی معلی شد
و حدود بکر که مخیم موکب معلی بود رفته رفته ازبد ولتی زمین داران گرانی غله و ویرانی ولایت
روی داده بود و خلاص یافت و پیوسته در خواطر میرزایان که هم رکاب و همعنان بودند
اندیشهای پیچ پیچ و فکرهای نادرست که در مشرب منافقان گوارا و طبع مطبوع تواند بود

بیمکذشت تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادکار ناصر میرزا که بوسیله در بواطن جانبی مخالفت
بود تنجبک قراجه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت برخاسته تعبیها رفت
دکس پیش یادکار ناصر میرزا فرستاد و از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید و چون این خبر
بمسامع قدسی آنحضرت رسید روز سه شنبه بیستم جمادی الاول نهصد و چهل و هفت بمنزل
میر ابو البقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و باعزاز تمام خدمت میرزا پیش یادکار ناصر
میرزا برسم رسالت فرستادند که میرزا را بسخنان سعادت آموز و مقدمات نصیحت آمیز از راه
مخالفت باز آورده بشاهراه موافقت رهنمون گردانند و بدین عقیدت آیین حقیقت خوانده
اندیشها را نادرست انداشته مقرر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراک ملازمت
نماید و بعد ازین در پیشگاه خدمتگاری و جانسپاری ثابت قدم باشند مشروط آنکه چون
هندوستان فتح شود از سه حصه یکحصه از و باشد و چون بکابل نزول اجلال واقع شود
غزنی و چرخ و مواضع لوهکهر که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا انعام فرموده
بودند باو تعلق گیرد روز چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود
مردم قلعه بکر از رفتن میر واقف شده جمعی را بر سر کشتی فرستادند و بر میر تیرباران کرده
زخمی چند کاری بمیر رسیده روز دیگر ازین عالم بملک بقا پیوست حضرت جهانبانی را ازین خبر
غم اندوز رقت تمام دست داد و تاسف عظیم خوردند و بزبان حقایق ترجمان آنحضرت
رگذشت که از مخالفتها و سرکشیها برادران وحق ناشناسی نمک پروردها و بیوه دی
یاران و دوستان که ملک هندوستان از دست بیرون رفت و چندین کلفتها که روی
نمود همه یکطرف و واقعه میر یکطرف بلکه هنوز آن حوادث طرف این نمی تواند شد
والحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند لیکن چون در ذات مقدس
جهانبانی خرد دوربین عقل حق شناس ودیعت نهاده دست قدرت بود در چنین مواقع
که لغزشگاه بزرگان دین و دولتست قوت عقل کل بوده برضا و تسلیم گرایندند و هر آینه در
امثال این سوانح دانش ربای که بسیار مردم را پای صبر از جای میرود هوشمند خدا پرست با
عقل خداداد مشورت فرموده برضا گراید و اگر بواسطه هجوم عوام و استیلای طبیعت باین

زنهگاه

زنهگاه شوانند رسید جزع و فزع که شیوه دلبستگان عالم صورتست گذاشته بشکیبائی پای
در سازد للّه الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اول حال قدری مغلوب احزان و هموم
شدند لیکن برهنمونی عقل کامل که باغ نظران خداشناس در گلستان رضا و تسلیم گلدسته
بند و میوه چین باشند و بسوانح گوناگون خورسند گشته بهبود خود را در تقدیر ایزدی دانستند و بدیده
حقایق بین بعلا تماشاگران حدایق شدند و بعد از پنج شش روز ازین سانحه عبرت بخش یادکار ناصر
میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانبانی دریافت آنحضرت او را بروابط مهربانی نوید
روحانی دادند درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالی فرستادند
که آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند و الی
تته حرفا آن در میان داشت چون سخن او از چراغ صدق بی فروغ بود پرتو وقوع نیافت تا
آنکه حضرت جهانبانی بکر را گذاشته یادکار ناصر میرزا را گرفت فرموده غره جمادی الاخری نهصد و چهل و هفت
بصوبه تته نهضت فرمودند و آنچنین ولایت را از آنکه بیمامن عدالت پادشاهی و آبادانی نهاد
ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلا رسیده بود بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند نزدیک
قلعه سهوان فضل بیک برادر منعم خان و ترش بیکی برادر بزرگ شاهم خان و جمعی دیگر بامیت نفر
بر کشتی سوار میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد ایلغار نمودند ایشان باتفاق از کشتی برآمده بجانب
مخالف تاخته مخالفان دیگر روی بگریز نهادند و بقلعه درآمدند و چندی ازین بهادران مردانگی
نیز بقلعه درآمدند چون در کومک ناامید بودند مراجعت نموده باردوی عالی پیوستند و در مقدم
رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعه سهوان را محاصره فرمودند و پیشتر از آنکه
موکب همایون بگرد قلعه نزول فرماید محافظان حصار حدایق و عمارت و حوالی قلعه را ویران
ساخته بودند در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر
قرین رسد از امتداد محاصره و کم رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایهای بیحقیقت راه گریز پیش
گرفته تا آنکه مردم کلان را که کان حقیقت با نهاد بوده بیشه پای صبر از جای لغزید چنانچه میر طاهر
صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکم تته رفتند و میر برکه
و میرزا حسن و ظفر علی ولد فقر علی بیک و خواجه محب علی بخشی نزد یادکار ناصر میرزا شتافتند و

درین اثنا بمسامع جلال رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را
برکناره کشند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده آنها بود مقید ساختند سخن باین
سر بند داشته بشرح شمه از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود چون آنحضرت او را ببکر گذاشتند
او لهری را جای اقامت خود ساخت دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند و خواهی
نخواهی از جانب میرزا مردانگیها (?) نموده درین جنگ آثار شجاعت علاوه بظهور آمد محمد علی قابوچی
و شیردل که هر دو بمیرزا قرابتی داشتند مردانه شربت خوشگوار شهادت درکشیدند
بار سوم دلیرانه از کشتی برآمده در ریگ زمین جنگ صف کردند و درین مرتبه مردم میرزا بجان
دستبردی نمودند که قریب سیصد چهارصد کس مخالف بقتل رسیده و آن ریگ تفسیده بخون
فاسد این خون گرفتها سیراب شد و ایشانرا ترس فرو گرفت که دیگر اراده پیش دستی نکردند
و میرزا شاه حسین بیشتر از پیشتر داعیه فریب بخود راه داده میرزا را از راه راست بیرون برد
و بابا قلی مهردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم صبیه خود را بتو نسبت
میدهم و خزاین بتو میگذارم و روزی چند که از حیات مستعار من باقیست رایگان از دست
نمیدهم و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد الغرض آن ساده لوح را بمواعید کاذبه غیر قبول
فریفته و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد اگر ذره از مروت
و شمه از فتوت در جبلت او بقیه میبود در تقدیر صدق مواعید هرگز قدم در دایره بیوفائی ننهادی
و بر سخنان غرض آمیز غدر اندیشان گوش هوش نداشته بخفیف وزری خود را سر بلند میداشت
و چون حضرت جهانبانی عسرت لشکر دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بر سر حاکم تته که
سر راه گرفته زودی رساند تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق معاش بوسعت گراید میرزا اگرچه از دل
برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر نموده پیش خانه خود بیرون فرستاده در روان شدن بر بهانهای
خیال خام تعلل و اهمال مینمود درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را که از مشایخ ترکستان بود و حضرت
او را یکی از پیر بالان خود ساخته بود فرستادند که اهتمام نموده میرزا را زودی بیارد این بیسعادت
چنانچه گفته اند کاین ره که تو میروی بترکستانست بجودی کرده برعکس هرچندان
سخنان ناشایسته خاطرنشان میرزا کوتاه کرده در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت

پیش

پیش خانه را که بیرون فرستاده بود برگردانیده و عذرهای موجه گفته فرستاد و چون معلوم حضرت
جهانبانی شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و تنگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف
در حوالی قلعه مناسب وقت ندیدند بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لهری توجه فرمودند و در خلال
این احوال یکی از اعمال ناملایم یادگار ناصر میرزا آن بود که با غوری حاکم تته گندم و غله که از
زمین داران دو لنجواه بود گرفته پیش حاکم تته فرستاد تا آن حق ناشناس آنها را بجرم
توقف بخدمت بقتل ساخته و آنحضرت این عمل ناشایسته با وجود مثل آن نادیده گذرانده و همواره
در مقام مدارا بودند که شاید بر صفحه احوال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک در آید چون رایات
عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بعقصدار (?) اردوی معلی متوجه گشت و آنحضرت از
شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال سوار شدند هاشم بیگ که از معتمدان خیراندیش میرزا
بود از پیچ کج اندیشی آگاهی یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید و جلو میرزا را بعنف گرفته تاب داده
انواع سرزنش و نکوهش کرد و تلخ و ترش گفت که دیگر راه و رسم مروت و شرم و آداب ادب
آزرم از عالم برافتاده چنین سبکسری کردن و با ولی نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت
و کدام قانون عقل و حکمت روا است بیت نکو مثلی زد آن سپهدار ؛ کاندازه کار خود نگهدار
بر پایه قدر خویش نه پای ؛ تا بر سر آسمان کنی جای ؛ هر مرد که شغل خویش بشناخت ؛ برخورد ز هرچه
در جهان کاشت ؛ امثال این سخنان سودش (?) افتاده میرزا را به بندر لهری باز آورده و درین اثنا
جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان و ... بتحقیقی پیشکی ... از آنحضرت جدا شده و بجانب یادگار ناصر
میرزا آمدند و چون باقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین
اسباب مراد سرانجام میدهد در دیار سند نقش مراد نشست و عیار جوهر نامردمی مردم گرفته
آمد و بی اخلاصی لشکر و بیمردی برادران و بیخردی اقربا و ناساعدی روزگار مشاهده افتاد
خواستند که در لباس تجرد و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا زنند و حلقه کعبه مراد در
سر رشته مقصود بدست آرند با آنکه کنج غربتی گزینند و زاویه فراغی از دیوان خوان تمام اختیار
کنند و ازین جهان پر نشیب و جهانیان پر فریب بر کنار باشند جمعی از همراهان خیراندیش که در
شدت و رخا ملازم رکاب دولت و همراه بودند رفاقت نموده بالحاح و زاری درخواست

ترک این آرزو و اراده نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت آنست که در ظل سایه همای دولت
برسر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بار ها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی
زده است و لشکر و سامان او ظاهر است که وقت را غنیمت شمارد در رکاب دولت بوده
مصدر خدمات پسندیده گردد و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهانست صورت وقوع
یابد حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاه داشته بالصوب توجه فرمودند و منشور عنایت
متضمن نصایح مصحوب ابراهیم ایشک آقاسی بیادگار ناصر میرزا فرستادند که شاید از افعال
شنیعه خود واقف گشته مسلک ندامت پیموده باشد و از آیین شقاوت باز آمده اختیار
سعادت موافقت نماید و در ان زمان خط وفت نشان این بیت تمر زده کلک بیان و عنایت
شده بود بیت ای زخسار چو مه چشم و چراغ دگران : سوختم چند شوی محرم و داغ دگران
میرزای غنوده غفلت چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد و بهمان خام طمعی
طریق بیوفایی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم نهصد و چهل و نه
بجانب اچه نهضت فرمودند و از انجا بیستم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف
دادند و در چهاردهم این ماه بقلعه دلاور اول نزول اقبال فرمودند و در بیستم ساحت اصل پور
مضرب سرادق رفعت اعتصام شده بهفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد
در اثنا راه در میان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشمند بوده سخنان که لایق آداب خوم باشد
بموقف عرض رسانیدند و پیوسته از مضمون احتیاط که عنوان منشور دولتست آگاهی میدادند
تا آنکه میر سمند که از هوشمندان سرآمد بود بحکم عالی پیش مالدیو شتافت و بر مکنونات و منویات
خاطر او اطلاع یافته معاودت نمود و بعرض مقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهید
میدهد اما ظاهر آنست که بر توصدق ندا شته باشد چون رایات اقبال نزدیک بولایت او
رسید سنگای نام کوری گر از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده
الماس گرانبها را در مقام جستجوی خریداری در آمد چنانچه از اوضاع او بوی خبر استشمام
نمیشد حضرت جهانبانی فرمودند که با آن مسرعی خاطرشان کنید که امثال این جواهر گرانبها
بخریدن بهم نمیرسد یا بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای با آن انضمام یافته باشد

یا بغایات

یا بعنایات پادشاهان والا گهر شود بالجمله از آمدن این مرد اندیشمند تر شدند و برد ریافت
سمند تحسین نمودند و باز از روی حزم و احتیاط که در اب مردم فرمان روایانست علی الخصوص
در هنگام فترت و تنگدستی رایمل سونی را فرستادند که بمسارعت خود را بانجا رساند و آنچه
بفروغ فراست دریابد بعرضه داشت نماید اگر مجال نوشتن نباشد باشاره معهود اعلام نماید اشاره
وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد و علامت خلاف آنکه انگشت
خنصر تنها بگیرد و موکب عالی از قصبه پهلودی که در سی کروهی جودهپور که موطن مالدیو است
دو سه منزل گذشته بکنار جولی نزول اقبال فرموده بودند که قاصد رایمل سونی رسیده
انگشت خنصر را گرفته ازین اشارت کشف حقیقت شد و عاقبت بتدریج بیز انجامید که آن
تیره بخت تیره روزگار مکر و غدر است و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده خیالات
باطل در سر دارد آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی منعطف گردانیدند اگرچه
گروهی از مردم برهمه که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتکاری بود آخر بواسطه
اطلاع بر بی سامانی سپاه و قلت لشکر از نیت اصلی گشته یا بواسطه مواعید خدع آمیز شیرخان
و ملاحظه استیلای او با نشیب تحیر را واز امانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت
از دست داده ورق اخلاص گردانید و جمعی اتفاق دارند که از مبدا تا مختتم اظهار بندگی
نمودن و عرایض عبودیت فرستادن بالکل مبنی بر نفاق و شقاق بود القصه چون
در ان هنگام جهان آرایان نگارخانه تقدیر در آرایش کار دیگر بودند هر کاری که پیش
گرفته میشد انتظام نمی انجامید و از هر جا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می
آمد چون از اندوری این سپاه نامرد بمحک تجربه رسید و غدر مالدیو در پیشگاه خاطر
مقدس ظهور یافت تردی بیک خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را
حکم شد که پیشتر رفته سر راه بد اندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلی پای جرات نهاده دست
اجرا در رسانند و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند و اگر قابو باشد دستبردی نمایند و آنحضرت با
معدودی از جان سپاران حقیقت کردار و مخدرات سرادق عصمت روان شدند و از سپاهیان
ظفر پیکر و شیخ علی بیگ و تردی بیک والد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان

تا به پت نو میکشند و دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیشها و فاکیش و از طبقه اهل سعادت
ملا تاج الدین و مولانا حامد منجم در رکاب حضرت قباب حاضر بودند و چون موکب عالی از بهلودی
گذشته سا بلمیر رسید و فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرائی که بدفع این مردم تعین شده
بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات ظفر آیات واقع شد
آنحضرت که شکوه جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار در آورده با غفل جدادی
و خود ماد زرا در جوع فرموده و اکثر خلایف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده
فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند و قلیج علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران جهنیف باس
پیشتر شده بر فوج مخالف که در تنگنای تمکی در آمده بودند تاختند تاختن همان بود و برداشتن
همان جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند حضرت
جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیلمیر شدند غره جمیدی الاول جیلمیر مورد
موکب عالی شده در منزل امرا که راه گم کرده بودند و از اراجیف مجروح خاطر شده بسعادت
ملازمت دریافته گرد موکب والا را توتیای چشم اقبال خود ساختند رای جیلمیر که رای لونکرن نام
داشت از بیدولتی در مقام بدمددی شد و کولاب را محافظت کرده تا موکب پادشاهی
که محنت چول کشیده و از بادیه سرابی نیم حله خواب رسیده بود از بی آبی در آزار باشد
شیران بیشه حقیقت آمده دستبردی نمودند و آن گروه پشکوه را شکست دادند از آنجا
نهضت فرموده متوجه حصار فیض الحصار امرکوت گشتند دهم جمیدی الاول بعد از عسرت
معیشت و تنگی آب و نان حصن حصین که مطلع نیر جلال و مخزن گوهر اقبال است شرف نزول
ارزانی داشتند حاکم قلعه که بارسا نام داشت قدوم عالی را پیرایه افتخار خود دانسته
خدمات پسندیده بتقدیم رسانید و از برکات وجود مقدس حضرت شاهنشاهی که حیرت افزای
دیده زمانه گشت آنست که درین هنگام سعادت بخش که حضرت مریم مکانی آن یگانه
کارخانه تکوین حامله بودند روزی که در حوالی در آمده گرم رفتن بودند میل قدس با نار شد
دران صحرای بی آب و دانه که نشان غله بدشواری بهم رسید متفحصان بارگاه مقدس
حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند ناگاه درمیان آن طرف تا رکلان تیراب پدید آمد

و مو

و موجب عشرت و انبساط شد و جهانی در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند و روزی چند
دران سرزمین دلکش توقف افتاد درینجا زردی بیگ خان و جمعی دیگر که مال و منال و اسباب
داشتند را که همه بدولت بدقرین بهم رسانده بودند در حین عسرت و شدت از آنحضرت با
وجود اظهار طلب دریغ میداشتند باتفاق رای امرکوت بگرانند و آنحضرت از کمال مروة
و فتوت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهة مدد خرج ملازمان کاب حضرت
اعتصام برداشته قسمت فرمودند و اکثر را بهمان سبب فترات (؟) تنگی صله باز دادند سبحان الله از
یمن برکات ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ظل اللهی گردن بنای زمانه و رقبه اهل روزگار در
قید کمند ارادت و اخلاص آمده است دران روزگار امرای عظام و امنای کبار با دنی درجه
اخلاص مشرف نبودند و در حالی که از برکات عنایت صاحب بهم رسانده بودند در چنین وقت
احتیاج چنین نمودند و امروز مهتران و دورنشینان درگاه عبودیت را در صفت جان
سپاری شوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند
فکیف که خاصان درگاه و مقربان پایه اورنگ والا ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده
ازلی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان بر مسند خلافت و سریر خلافت سربلند دارد
و چون حضرت جهانبانی را داعیه پیش رفتن در ضمیر صائب متمکن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان
نزدیک رسیده بود بملاحظه اختیار ساعت سعادت آثار غره رجب نهصد و چهل و نه بهودج عفت
و محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانسپاران دران حصار سعادت اساس بجهاندار
جهان آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند درین هنگام که چشم امید بیدار نشینان
شب انتظار بار بود و در ناامیدی بر روی روزگار فراز شرف ولادت حضرت شاهنشاهی ظل
اللهی روی نمود و در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه آن نور پروردگاری چنانچه سمت
گزارش یافت از بطن کمون بعالم ظهور آمد تا همه غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد
و دل حضرت جهانبانی که از آمد زده کلفت بود مرهم آسایش پذیرد و آنچنانکه صورت نظام گیرد
و توقع از معنی جمعیت گراید نظارگیان قوت از تماشای فعل کامروا شوند منتظران ملک
صورت و معنی کامیاب گردند خرد را صاحب پدید آمد انصاف را پدر مهربان شود و تمیز را دست

دانا گردد عدالت را پادشاه راستین باشد عطوفت را جوهرشناس خرده‌بین ظهور کند قدردانی را
بازار رواج گیرد صلح کل را میانجی دانش‌نواز پیدا شود ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردد والمنة
لله که بر حسب امید شب دیجور تفرقه را صبح جمعیت ساطع شد و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود
و آز روی سمائیان بر آمد آبروی زمینیان پیدا گشت و چون این بارقه ظلمت‌سوز و لمعه گیتی
افروز آسمان تقدس در آن گل زمین پرده‌گشائی نمود مژده‌رسانان تیزرو رسانیدن این نوید سعادت
شتافتند و در اثنای راه که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لایحه غیبی نگران بود از این مژده
جان‌بخش یکدل هزار دل شده بسجدات شکر پروردگار که در خارستان نامرادی گل مراد شگفانند
و در تهی‌دستی ناکامی هزاران کام در کنار نهاده بجای آوردند درون و بیرون از جشن شادی
زینت داده بساط پرداختند و وضیع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان
و پای عشرت کوبان در آن جشن اقبال بکامیابی الطاف بیکران سرافتخار یافتند و شرح جشن عالی که بعد
آسمان و نور روز روزگار بود وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والای حضرت جهانبانی و
بعضی سوانح دیگر که لیاقت طغرای این منشور سعادت و عنوان این مثال اقبال داشته ابتدای
این کتاب عالی خطاب اندراج یافته حضرت شاهنشاهی شطامحی یابد از ابتدای شرف ولادت
اقدس و آنچه نگاشته قلم نیاز گردد تقریبی است و سرانی سخن پیوند معنی بران باعث والمنة لله
که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا این دم بطن بعد بطن بطریق اجمال گذارش
می‌یابد و تا پرده نقاب از چهره تفصیل می‌گشاید القصه از آنجا که عنصر مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی
محض مروت و فتوت بود در رای خاطر اصحاب اخلاص ارادت بجرد را موقوف داشته انتظام
عالم را تعلق را که وجود سلاطین مخصوص اینمعنی است در نظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو
شدند مال حال بود و مال آد دبیرت قدردانی دولت بیدار که بخواب نتوان دید نشناخته الخان
ناشایسته پیش آمد ناگزیر باز بالتماس جان‌سپاران بارگاه سلطنت متوجه سند شدند که شاید
حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند هر چند رای جهان‌آرای این
بود بهر حال حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد و چون موکب عالی نزدیک بالجدود
رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون آمده شده‌اند و اراده مقاربه و محاربه دارند

حضرت

حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلایر را که با عنچه بجان‌سپاری و اخلاص موروثی از زمان
ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحبقرانی علم امتیاز می‌افراشت با جمعی از دلیران دلاور
پیش فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند و چون شیخ علی بیگ بموکب
منصور قوی بود در روی معرکه نبرد شیرمردانه نهاد و با اندک کسی داد جلادت داده در کم فرصتی
هنگامه انجماعت را متفرق و منهزم ساخت تباشیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بدمید و خورشید
اقبال ظلمت‌سوز آن عرصه عزت شده و ساحت قصبه چون مخیم عالی گشت و درین قصبه رفیع
عتبه ورود هودج عزت مریم مکانی و مهد عظمت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت که مولد شریف
بود بسعادت و اقبال اتفاق افتاد و چنانچه تفصیل این طراز از عنوان کلام معلوم باشد و چون
این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و ثمار در بلاد
هند و سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندگاه در ظاهر قصبه جون
انبوه در میان بساتین و طرح اقامت اتفاق افتاده در اطراف و جوانب پیوسته ارغونیان
جنگ میکردند و انجماعت شکستها درست می‌یافتند و شیخ تاج‌الدین لاری که از منظوران جهانبانی
بود درین ایام بدرجه شهادت رسید بر روی که شیخ علی جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بهادران
و تاراج ناجیتی نامزد شده بودند سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریخته و تردی بیگ
خان در جنگ مساهله نمود و شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده در آن عرصه رزم که بساط بزم
شیرمردان بود به شگفته‌روئی شربت شهادت آشامید و خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه
چنین مخلصی نهایت مجروح شد و بعضی امور دیگر در میان آمد لاجرم دل از جون و بکر سرد ساخته اراده
توجه بجانب قندهار مصمم ساختند و در خلال این احوال هفتم محرم نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود
گجرات تنها خود را بپایه سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاده موجب
انس و الفت گشت و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بجنگ
گاه افتاده پیش از آنکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ
ساخته مردانه کارزار کرد چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است
و چون ظاهر شد که بیرام خانست غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست و باعث

مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت و باین تقریب دران کل زمین توقف روی نمود و مجملی از احوال
بیرام خان آنکه در قصبهٔ امرضیه قنوج جانسپاری کرده به سنبل رویه افتاده و راجه مرستین که از
بحر زمین داران معتبر آن سرزمین بود در قصبه لکهنو التجا برد و مدتی در حمایت او بود چون این خبر
به شیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد و در راه
مالوه باو رسید در اول مجلس شیرخان برخاسته برخاسته دیده در جلب خاطرش سخنان فریبنده
گفت و در میان سخنان گفت اظهار کرد که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند بیرامخان در جواب
گفت چنین است هر کس اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و در نزدیک برهانپور بهار گونه پیتوار اتفاق
ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شده در راه ایلچی شیرخان که از
گجرات می آمد آگاه گشته کس فرستاد و ابوالقاسم را که بصورت وجثه نمودی داشت
گرفت بیرامخان از رنگ ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرامخانم ابوالقاسم مردی
بجای آورده گفت این ملازم من است که فدای من میخواهد شد زنهار دست از این بر
دار بدو همان معامله که غ مرا بگذار و دست یار من بگیر ؛ در میان من بود باین طریق بیرامخان
یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت و ابوالقاسم را که پیش شیرخان بردند از ناشناسی آن معدن
مروت را بشهادت رسانیده و بارها شیرخان میگفته که خان زمان که بیرامخان دران مجلس گفت
که هر گاه اخلاص دارد خطا نمیکند فهمیده بودم که با ما نمیسازد و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن
کرد بیرامخان قبول ننموده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از انجا بولایت مرد وار
شتافت و از انجا زیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبه جون رسیده سربلند
گشت **ظهور خارق عادات آنحضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات دیباچه مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت** بر صحیفه علم ایزدی که لوح محفوظ ازل و ابد است چنان ثبت افتاده
که چون جهان آرایی را از افراد کاینات در جلوه گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش
بنهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل الشان بوارق حالات و خوارق عادات
از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد هر لمحه از آن منهی غیب باشد بیانگ بلند فطنه علوم واج
قدرش بگوش هوش زمانیان رساند و باظهار این معنی سعادت افزای جهانیان

بجانب

گردد از بدایع مصداق این حال آنست که هنگام تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی که بسته
دید دولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند امری بدیع از آنحضرت روی نمود شامگاهی که پرتو
تباشیر صبح دولت داشت عفت قباب جیجی انگه آن نوباوه باغ قدسی را شیر میداد و از مخالفت
عصمت مآب ماهم انگه و جمعی دیگر از ردگی خاطر داشت و ازین که بعوض حضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسانیده بودند که کوچ میرغزنوی سحر میکند که حضرت شاهزاده عالیان بغیر از شیر دیگری میل نمی
فرماید بغایت دلتنگ بود درین اثنا وقتی که کس انجا حاضر نبود و آنحضرت در خلوت دیده
متکلم شده و زبان کرامت بیان خود تسلی خاطر جیجی انگه تسبیح وار لب گشوده فرمودند که خاطر
خوش دار که نیر آسمان خلافت در کنار تو خواهد قرار گرفت و شب نموده ترا نور شادمانی خواهد
بخشید و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی و این اسرار قدرت ایزدی بوقت شهرت ندهی
چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرجست جیجی انگه گفت مرا این نور جان بخش
عظیم در شگفت آورده عقده اندوه مرا یکبار از دل من گشوده و ازین بگذر که کفالت چنان قرار
پروردی و حضانت چنان فیض گستری بمشارکت و منازعت دیگری از درگاه صمدیت حواله
بمن شد انشراح خاطر یکی به صد و صد بهزار انجامید و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر
روی روزگار من گشاده میگشت و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت
متوجه شدم نعمت دولت دو جهانی بمن روی آورد و این راز سر بمهر نهان میداشتم تا آنکه
آن نونهال دولت سر برآرای ملک کشورستانی گشته روزی در عرصه دهلی بشکار حوالی پالم
قصبه تشریف برده بودند در انجا ماری بغایت سهمناک و مهیب در سر راه پیدا شد که از رعب
تهور را دل از جای رفته بود آنحضرت از غیر تبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بی اندیشه که بخاطر رسانید
ید بیضا نموده متوجه مار شدند و بشارت غیبی دلیرانه مار بدست اقدس گرفته زبون ساخته
یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی
تعجب بمن آمده نقل کرد در آن وقت آن راز سربسته و سرپوشیده که دیده و شنیده
بود هنوز نداز چند خود در میان آوردم و او گفت هر گاه که آنحضرت در صغر سن آن
اعجوبه نموده باشد اگر در کبر سن این کرامات نماید بدیع نیست و چه هر فعلی او قیمت د

هر قوتی را محلی این راز سربسته که تا غایت بزبان نیاورده بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور
نمیکرد بلکه مدعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند و چاشنی این سخن در کام مرام تلخ مینمود
و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود اکنون ای فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب
بافشای این راز گشودم که آن نشا خرد سالی بود و این نمونه کلان سالی است فرزند گرامی ان
منظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست جامع این شگرفنامه ابوالفضل این دو قضیه را
اگرچه از مردم شنیده بود اما از زبان غفران مآب پور اسطر نیز استماع اینمقوله نموده و آنچه راقم از کلمات
قدسی و خوارق عادات این نور پرورد الهی بچشم خود سنجیده از اندازه بشری و حوصله انسانی
بیرونست الحق آنچه از والده ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شد حیرت بخش اصحاب ظاهر است و آنچه
این نیکو مشاهده نموده عبرت فزای ارباب باطن ذکر توجه حضرت جهانبانی جنت آشیانی تقدماً (?)
و از آنجا دو سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کردن اراده ازلی و مشیت لم یزلی برین رفته که
بادشاهی که خلعت والای دولتش را بطراز جلوه و لمعا مطرز سازند و قوایم سریر عظمت و سلطنتش
را بقواعد ارکان استعلا مشید و مستقر گردانند بعضی طوارق انقلابها و سوانح انصراف اتمام
پیش راه او می آرند فی الحقیقه آن نمودیست بی بود و عقده ایست عاقبت محمود که کوته نظران
از آن اسباب منقصت دانسته در حیز اعتبار رمی در آرند و بلند بینان خال رخسار دولت داشته
نشان دفع عین الکمال میشمارند و دولتمند را آنچه ناملایم طبعش راه می آید آنرا از مقدمات کمالات
میشمارد و بد دولت خسران دین و دنیا خود دانسته بگریبان اندوه فرو میرود و در رجعت
کواکب که سیر را آبادان منفعت اقلیم و افلاک نمودار بست (?) از ینحال و تمثالیست ازین نقش
هر چند آفتاب عالمتاب را نان ره غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پرده پیش بینی (?)
که بر چشم جهانیان فرو هشته میشود منقصتی بآن بارگاه عالی نمیرسد اما چون ظاهر بیب
خفا میشود تند باد سطوت الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشانند
و نیز طلوع و غروب نیر اعظم را هر بیت مشعله در دست چه همان نسبت و حالتی که آن
گنج انوار را در مشرق همان نسبت و حالت در تتق مغرب حاصل اوست همان حالتی که
در حین سمت الراس و زوال نصف النهار است بی نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل

ابو الفضل بن مبارک
مؤلف کتاب

تیمقن

تیمقن و این تفاوت بر آشیان خاکی نژاد و ساکنان نشیمن کل محلست و الا ذروه جلال او
از آن مقدس تر است که اندیشها تنقص پیرامون آن تواند گشت بنابرین مقدمات هر که
بصاحبدولتان تاجدار و تاجداران صاحب اقبال بد اندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال
خویش گرفتار آید و در اضافت وجود خود سبب اعظم باشد و مرآت اینحال واقعه عبرت افزای حضرت
جهانبانی جنت آشیانیست که در اندک فرصتی از من اقبال آنحضرت که غبار آلود حوادث بود
بر چشمه افضال شیبت و شو یافت جمیع کافر نعمتان بسزای نتایج اعمال خود رسیدند و خرمن
نمرود دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته شد و نشان هستی این بد دولتان از صفحه روزگار سترده
گشت چنانچه مصاعب و متاعب غمرد موارد و مطالع یسر و مواثیق تربیت نهانی و تنسیق
بمکانی گذارش مییابد و بالجمله چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدسی مظاهر
از طرز دنیائیها بیدار افسرده گشته بود از ولایت سند توجه عالی بر خاسته بخاطر اقدس
رسید که حاکم تته صلحگونه واقع شده تقدماً بنهضت داینند و چون موکب و الا آنجا نه (?)
حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و
تفرید نهند و بارتقا مصاعد شوق و شعف هما و از اوج عشق را زیر پر و بال توکل کرده و خانه
بطواف آل اشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بکعبه گل نیز برده صورت بمعنی متحد سازند
و همچنانکه نگارین خانه باطن سرانجام یافته صورتکده ظاهر را نیز آرایش دهند تا اینمعنی باعث
تالیف قلوب شده و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت پرست گردد و درین
اندیشه بودند که حاکم تته اینمعنی را دریافته سعادت خود دانسته و عرضه داشت صلح و فرستاد
چون آنحضرت را شاهباز بلند پرواز همت بصید عنقا پر گشاده بود نظر دوربین از صیدها
مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بعرض قبول افتاد ارغونیان که کار
بر ایشان تنگ شده بود از مژده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند و اینمعنی را نهایت مطلب
دانسته و نعمت غیر مترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند و انواع معذرت خواستند
آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الاول کوچ از قصبه جون بصوب قندهار از راه سیوی
توجه فرمودند میرزا عسکری خبر توجه موکب بادشاهی شنیده بفرموده میرزا کامران بعهدی (?)

خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد که به پای مردی شقاوت زینه
دستگیری کند درین اثنا امیر الله دوست که از فضلای عصر بود و چندگاه وکالت میرزا
کامران باو تفویض داشت و شیخ عبد الوهاب ابن الاله داد شیخ پوران از جانب میرزا کامران
بجهة خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفتند و چون خبر موکب عالی شنیده در قلعه
سیوی متحصن شدند حضرت جهانبانی میر الله دوست را امثال عالی فرستاده طلب فرمودند
و از بی سعادتی و حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذرها آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند چون
اهل موکب عالی بحدود شال که از قندهار رو تیبه و سخت نزدیک است نزول اجلال فرمود جلال الدین
بیگ از اعیان میرزا کامران بود جهانگیری در آن حدود داشت با لشکری کسان که داشته بود
دو کس از ملازمان جناب شاهی را که پیشتر بر چشمه رسیدند دستگیر کرده بردند یکی از آن دو کس
فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده از حقیقت آن بد اندیشان که از قراین احوال یافته
و از زبان ایشان شنیده بود آمده بعرض قدس رسانید که حضرت جهانبانی کافر نعمتی
آن گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت فتح قندهار را بر طرف ساختند و بجانب مستنگ
عنان عزیمت منعطف فرمودند پاینده محمد ولیسی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد مصحوب او
منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت کردند که برادر کم مهربان
ارادت معلوم نماید نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند اما گوش حق شنو و دل
دانای درست فهم آن نصیحتهای را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام شقاوت شده
قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا را از رفتن منع
کردند که مبادا در بنصورت معاوضه شده از خطر ضرورت بجانب عراق توجه نماید و حوادث
عظیم روی دهد ابو الفرح جمعی از اشرار بعضی از سخنان خوش آمد خانه برانداز که بظاهر صورتی
دارد و باطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند صبح آنروز که شام
ادبار او بود بخیال فاسد متوجه مستنگ شده یکدو گروه راه یافته از ملازمان خود پرسید که
آن راه که دیده است حتی بهادر اوزبک که نوکر قاسم حسین سلطان بود و درین ایام
نوکری میرزا را اختیار کرده بود گفت من این راه را بواجبی واقفی میدانم و مکرر آمده و شده

کرده ام میرزا جواب گفت راست میگوید و جا بگیر دار انجدودید و است را فرمودند که پیشتر میرفته
باش و راه سرکن او اظهار کرد که یابوی من زبون است میرزا بجانب سون برلاس که یکی از ملازمان
او بود اشاره فرمود که اسپ خود را باو بده او بعد از تعلل کار خود بدرشتی رسانیده است
و او و حتی بهادر که سابقا در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک بود بر همون سعادت
از آنجا پاره راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بجا در بیرام خان رسانیده پرده کشای حقیقت حال شد
بیرام خان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه
ساخت آنحضرت کسان پیش دی بیگ خان و بعضی از ملازمان دیگر فرستادند که اسپی چند
فرستند آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند آنحضرت
خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند و سزای کردار شان در کنار نهند بیرام خان
بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف بر نمیدارد کافر نعمتان را بقهر ایزدی
حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند التماس او مسموع آمده آنحضرت با معدودی
از مخلصان جان سپار راه دشت پیش گرفته و اراده قندهار و کابل از خاطر قدس برآورده
باهنگ حجاز متوجه عراق شدند و بیابان نورد راه عراق گشتند و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش
و میرزا عزیز و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت
و حراست الطاف الهی است غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد بهر طوری که باشد حوج
نوبت حضرت مریم مکانی بموکب عالی رسانند این سعادتمندان کرم شتافته خدمت پسندیده
بجای آوردند و قدری راه طی شده بود که شبی تیره تر از دل کافر نعمتان حق ناشناس جی
نمود بیرام خان بموقف عرض رسانید که جمعیت زر و اسباب که میرزا عسکری دارد بر ضمیر انور
لایحست که در ینوقت میرزا بخاطر جمع باد و سر نوشته خود در خیمه گذاشته تفصیل اموال و
اشیای اردوی معلی را می بیند لایق دولت آنست که بیک بر عنایت الهی کرده خود را ناگهانی
بر سر چشمه رسانیم و کار او سازیم هرگاه میرزا از حیات ملازمان او همه بکی پرورده
این درگاه اند ناگزیر آمده ملازمت اختیار میکنند آنحضرت از روی حسابدانی این کنگاش
را تحسین نمودند اما از پاک طینتی و خیراندیشی بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون که براه

نوبت نهاده ایم و رای را از پیش گرفته فتح آن بیکنیم مجدد حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت
ذو الجلال که دافع آفات و رافع مخافات است سپرده و هدایت ازلی را بدرقه راه ساخته
عنایت ابدی ایزدی را رفیق گاه و بیگاه کرده بر توجه سمت این دولت بستند و پای توجه
در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند و میرزا عسکری که باندیشه تباه نزدیک بستنگ
رسیده میر ابو الحسن صدر را پیشتر روانه ساخت که رفته حضرت جهانبانی را اگر داعیه رفتن
باشد بحرف و حکایت نگاه دارد و در وقت سواری حضرت جهانبانی میر مذکور رسید
و میخواهد که از جانب میرزا پیغامی ساخته بگذارد و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم الهی
سخنان او را اصلا متوجه نا شده گرم رفتن میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابو الخیر
و جمعی از مردم خود را فرستاده که اردو را محافظت نمایند و نگذارد که کسی از اردو بجایی رود
و حقیقت خبر گردن جی بهادر و روانه شدن حضرت جهانبانی از میر ابو الحسن صدر بتفصیل معلوم
کردند و تردی بیگ خان و سایر ملازمان بی حقیقت آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمردم
معتمد خود سپرد و کوته اندیشی که از روز بد و عاقبت وخیم نمیاندیشیده راه نامرادی در پی از می
پیش میگیرند و در معنی تیشه بر پای خود میزنند و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میکرده اند
چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست که میر غزنوی چون آمده میرزا
عسکری را ملازمت نمود میرزا گفته که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول
پیش گرفته باز پرسیدند که میرزا کجا اند یعنی حضرت شاهنشاهی میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا
گفته که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بجهت میرزا ببرید من هم می آیم و شب در خیمه خود بایکدو
نویسنده بعضی اسباب که از سرکار پادشاهی آورده بودند میدید و می نوشت و صورت
حال بعینه همچنان بود که میرزا محمد ان بتونس صاحب دریافته مورد خدمت گشته بود و فردای آن روز
جا نشستگاه بلند میرزا نقاره نواخت از منزل خود باردوی معلی آمد و بر در دولتخانه حضرت
جهانبانی نزول نمود و جمیع مردم را یکیک از خرد و بزرگ گیرند تردی بیگ خان را شاه ولد و پسر
و هر کدام از مردم و ملازمان سوفارا مردم خود حواله کرد و بقید تار بر دوجهی کثیر را بتعیین شکنجه
بهلاک ساخت و مبلغی کلی از تردی بیگ خان گرفت و در اندک فرصتی بپاداش عمل خود

رسید

رسید حاشا حاشا آنجنان گناه را این پادرش نام نهند هنوز گنجایش ندارد بیت
اگر بد کنش هم بروزگار نکو گردد از پند آموزگار سرانجام راز آشکارا کند همان گوهر خویش پیدا کند
بر باریک بینان رموز تقدیر پیداست که چون دست قبالی کی از برگزیدگان ازلی اگه نگین
سلطنت برآرایند و تارک دولت او را بتاج خلافت سربلندی بخشند لوامع آثار و سواطع
انوار آن همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند و از خواب مبشرات غیبی و تفالات آسمانی که درین ولا
نسبت بحضرت شاهنشاهی کرده آن بود که از ابر دوش غرب و کنار ربانیت گرفته پیش میرزا
آوردند میرزا هر چند روی توجه بجانب آنحضرت کرد در مقام شگفتگی و زهرخند آمد آنحضرت
اصلا شگفته نشدند و قبض خاطر از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود میرزا طرق شده گفت
که میدانم فرزند کیست با ما چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشتری میرزا را که در گردن
او بود دست بجانب علاقه برده خواستند بگیرند میرزا در ساعت از گردن برآورد
مهر دولت نگین سلطنت بنام نامی آنحضرت شود و از چشمه سار افضال الهی آب رفته بجوی
آید و از آنحضرت شاهنشاهی امور بتایید الهی برفاقت میرزا عسکری متوجه قندهار شدند در
قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطع بزرگی و فرمان روایی از پیشگاه اوضاع آنحضرت میدرخشید
و انوار خداشناسی از لایحه اطوار روانان رهویدا بود و در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از
معتبران میرزا عسکری بود نزدیک کجاوه حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را
بمن دهید بحضرت پادشاه میرسانم میر مذکور جواب داد که چون حضرت پادشاه خود بنزد شما
همانا در گذاشتن مصلحت بود و نیز بحکم عالی این دلیری از من نمی آید بهادر گفت من خوش
ملازمت آنحضرت کرده ام که در چنین ایام تنهایی لوازم خدمتکاری بجای آرم میخواستم که این
خدمت نیز بتقدیم رسانم اکنون که مرا این سعادت میسر نیست از من بشارت بدید نشانی از حضرت
شاهنشاهی بدهید که بحضرت گذرانم میر غزنوی طاقیه آنحضرت که اکلیل سعادت بود
بهادر داده او را باین دولت سربلند ساخت و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را در
نهم رمضان نهصد و پنجاه ۹۵۰ بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر
ساخت ماهم آغا و جیجی آنگه و اتکه خان بدوام خدمت سعادت ابدی بودند و استفاضه

انوار قدسی میکردند و میرزا آن نونهال اقبال را که در ظل حمایت ایزدی نشو و نمامی یافت سلطان
بیگم کوچ خود سپرد و آن عفت‌مآب از وفور عقل و لوازم مهربانی و مراسم خدمات اهتمام
می‌نمود بظاهر نگهبانی میکرد و باطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیرد و در بروز
فر بزرگی از جبین نورانی آن جهان سعادت پیشتر میدید و هرگاه تائید الهی پرورش نماید
و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد ما اندیشه را در حق او جز نیکی در خیال نگذرد و از مخالفت
جز خدمت موافقت بظهور نیاید چنانچه مشیت ازلی درین هنگام که عطوفت پدری
رافته‌ها دری ماند که کفیل مهمات نماید و بدست دشمنان عالی پرورش میدادند و در
پنهان ملک دانائی را اراده محکمتر شود و کوته‌اندیشان ساده‌لوح را جراع هدایت بهت
افتد و حقیقت نگاهبانی ربانی بر دوست و دشمن ظاهر گردد و از زبان اقدس حضرت
شاهنشاهی شنیده‌ام که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص درآن هنگام که حضرت جهانبانی متوجه
عراق شدند و مرا بقندهار آوردند یکسال و سه ماه بودم نیک بخاطر دارم که روزی ماهم انگه
والده ادهم خان بمیرزا عسکری معروض داشت که رسم بزرگان است که چون فرزند رفتار
روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسی که در عرف بجای آن تواند شد دستار
خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن بران فرزند گرامی میزنند چنانچه آن نخل امید بر زمین
می‌آید اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند مناسب است که این شگون که بمنزله سپند چشم
زخم است تمام بجای آرید میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت و فراز پای
درآمدم میفرمودند که آن زدن و آن افتادن بشخصه مرا در خاطر است نیز در همان ایام
برای تبرک و تیمن بجهة گرفتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند آن رفتن و آن موی سر
گرفتن بعینه در پیش نظر است کسی‌اکه در نزهت‌سرای دل چراغستان فروخته باشند صد
قبل انیها در باده ازان چه دور نماید چون سررشته بدینجا کشید برای سرای سخن از بقیه
سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر بکشمیر و حال کامران میرزا که بکابل رفت و میرزا هندال
که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر مخالفت کرده باید ما گزیرست تا جویای آگاهی
مد برای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاری دلی و نیک عملی بسر کند پوشیده

نماند

نماند که شیرخان از آب سیاه گذشته با تشنگی قدم پیش نهاد و با چندین اسباب نبرد ملاحظه
تمام میبود و هراس عظیم داشت که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان
کارزار نهاده داد انتقام دهند و دغل‌بازیهای تزویرنمای او را یکبار هیچ برآرند جمعی کثیر را
پیشتر روانه ساخته بود در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت بعد از چند روز که بی
اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست بلاهور آمده و از انجا
تا خوشاب رفت و در بهره و الخد و در روزی چند بوده کس بطلب سارنگ گکر و سلطان آدم که زمیندار آن
معبر الخد و دند فرستاد و چون نعمت پرورده حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی بودند از
دولت این دودمان عالی عمری کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنودند و شیرخان
از انجا بهانه که از محال منسوب بگکرست شتافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد دلگران داد
مردی و مردانگی داده لشکر افغانان را شکست دادند و افغان فراوان در بند ایشان افتاده
بنوختافت شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود دولتخواهان خود مشورت کرده
همه صلاح در ان دیدند که کار این گروه که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند بتدریج و تدبیر
باید ساخت و مناسب آنست که در سرحد لشکری گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور
شده باشد و هم در حدود ولایت گکران بوده دست تاخت و تاراج کند و قلعه مستحکم
بجهة انتظام این دو کار عالی باید اساس نهاد تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود به تنگ
آمده سر گردن‌کشی فرود آرند و خود باز گشته سامان و سرانجام مملکت وسیع هندوستان باید
پرداخت بنابرین مصلحت دیده قلعه رهتاس را بنیاد نهاد و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت
و باگره آمده و از انجا بقلعه گوالیار رفت که میرزا ابو القاسم انجا متحصن بود میر بیچاره از بی آذوقگی
امده دید که شیرخان در مقام ضبط و ربط شد و تمام هندوستان را سوی بنگاله بجهل و هفت
اقطاع قسمت کرده و داغ اسپان در میان آورد و اندکی از تدابیر سلطان علاء الدین را که
در تاریخ فیروزشاهی ضیای برنی رفت و بعهد و پیمان نادرست ماجه را از قلعه برآورد
و بسعی بعضی فقیهان گمراه و سفیهان تیره روزگار امان داده خویش را از هم گذرانیده از انجا
باگره آمده و بطرز حکام بنگاله سراها در طرق و ممالک بمفاصله یک کروه بنا کرده بعد از بیماری

از درد مظلومان

جایگاه که در اگره بروی طاری شد بر سر مالدیو حاکم اجمیر و ناگور و بیاری از محال و امصار بود لشکر
کشید و کار را تنگ ساخته و مالدیو به فوج خود تاب مقاومت نیاورده بنواحی جیتور شتافت و از آنجا نیز تنگ آمده رها نمود
تا آنکه مهابانان آن قلاع کلیدها را فرستادند و از آنجا جمعی گذاشته در میان ولایت مندیره
در آمدند و از آنجا روی بقلعه کالنجر آورده آنرا محاصره کرده ساباط برده شرف ساخت
و نقبها را در دهم محرم نهصد و پنجاه و دو ۹۵۲ بشعلهٔ آتشی که خود افروخته بود بسوخت و تاریخ سوختن
او از آتش مرد یافته بودند اگرچه در گرفتن این حصن حصین جانش از حصار دیوار عنصر بر آمد اما
قلعه بدست افتاد و پنجسال و دو ماه و سیزده روز بر تخت ... حکومت هندوستان
کرد و بعد از و جلال خان خود را ... جانشین پدر شد و اسلام خان نام خود نهاده
اسم شاهی بر خود بست ... در ناشایستگی عمال پدر خود گذرانده بود و چون تسلط این دو
فتنه سرشت خراب منش در جنب شعشعه مهر جهان افروز رایات ابدی مآثر ... فروغ
گرمکان بحساب حکم نمودی بود داشت حکمت نامتناهی ایزدی بجهت مصلحتی چند که در مکامن
علم او مطوی بود روزی چند جلوه داده تماشای ادبار را بر ساخت و روزگار را از تنگ
وجود این معاندان ستیزه کار وارسته صورت حال میرزا حیدر آنکه چون بتأیید ایزدی
حضرت جهانبانی متوجه کشمیر شد چنانچه سمت گزارش یافت و چون بنوشهر در آمد امرای
مذکور که اسامی آنها پیشتر گذشت مخلصانه آمده دیدند و راه و روش آمدن کشمیر و گرفتن
آنرا مجدداً خاطرنشان نمودند میرزا اتکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر ...
عقبات کشمیر قدم پیش نهاده و دریں اثنا ... در معسکر پادشاهی چنانچه مذکور شد راه یافت
خواجه کلان بیگ بیل خود با سعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد
و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید غیر از چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر
که حضرت جهانبانی کومک نامزد فرموده بودند همراه نشدند اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال
عظیم بود و هرج و مرج بحد بیشتر رسیده بود گرمی میر غیاث و کشمیریان در بیست و دوم رجب
۹۴۷ نهصد و چهل و هفت از عقبه مودج در آمده و بی جنگ و جدال تسخیر کشمیر نمود چه دران ایام
مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرای آن ملک را بتغلب و تصرف

خود داشتند و هر یکی از معارفان حکومت آن دیار باسم ریاست اطلاق کرده خود سری ملک رانی
میکردند و درین زمان نازک شاه نام شخصی باسم مسماة حکومت اشتهار داشت و با این حالت
هرگاه در میان یکدیگر نفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هر آینه کار ملک باین سرحد کشد موسم
جلد دی بود و باران باشتداد می بارید گاهی جنگ چون رقم استقلال از جبههٔ میرزا حیدر
خواند بمقتضاء و زیب خداع که کشمیری از آن گزیر ندارد از کشمیر بر آمده پیش شیرخان رفت
چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن
گرفت دست از ین باز داشته و در اندیشه دیگر شده طرح دیگر خیال کرد و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه
را بشیرخان داد و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل خان و حسین خان شروانی و جمعی دیگر را با
مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد و درین اثنا ابدال ماگری که استظهار او بود بعلت استسقا
درگذشت و میرزا اهل و عیال خود را در اندرون کول که استحکام تمام دارد گذاشته متحصن شد
که اهل کشمیر همه جدا شده و پیش میرزا کم آمدند و تا سه ماه شعاب جبل ببر میبرد تا آنکه در روز دوشنبه
بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت ۹۴۸ جنگ دست داد و بتأیید یزدانی فتح کرد و هر چند مخالفان
جدا از افغانان کومکی جدا از کشمیریان بتحقیق زیاده از پنجهزار سوار بود و چون کار ایشان بر بیوفائی
و دوام ... مبنی بود کاری از پیش نرفته شکست یافتند و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و
گردی دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف میرزا در آمد و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین
محمد یوسف لفظ فتح کرر تاریخ این فتح اگرچه درین فتح میرزا صورت داد اما میرزا خود
اشارتی در تاریخ خود می نماید انست که یکباری میرزا با فرستاده سعید خان حاکم کاشغر
از راه درد ل بکشمیر در آمده و از چهارم شعبان نهصد و سی و نه در تصرف آورده بود و در سلخ شوال
سال مذکور با امراء کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت بنام او بود صلح نموده دختر شاه محمد را برای اسکندر
سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت کرد و چون درین نوبت فتح دست داده ملک
کشمیر مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نموده و آن عرصه دلپذیر را که حکم خزانه
داشت لباس ... پوشانیده و اقسام محترفه و ارباب صناعات از هر جا طلبداشته در تعمیر و رونق و رواج
آن ملک شد علی الخصوص موسیقی را بازار گرم شد و انواع ساز در میان آورد مجمل صورة ظاهری آن

مملکت که نشو و نمای اوست معنی پیدا کرد اما بواسطه تعصبهای خشک بی‌نمک میرزا که منشأ آن پارسائی
یادخوئی رسیده کیفیت متاع معنی کشمیر که علم یکرنگی و دین داری است کساد یافته تا مرد زبون تعصب
از کشمیریان می‌آمد که صحبت را تا بغرض عظیم است سیما در اطوار زمان و ایام روی که اثری باشد
امید که بیمن توجه و اشارت حقیقت حقایق حضرت شاهنشاهی صورت معنی کشمیر انحاد پذیرد
و متاع حق پرستی و خداشناسی بی شایبه تکلف تعصب رواج گیرد و از سهوهای عظیم که
میرزا را روی داد و همیشه درشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازکشاه کشمیر
امرای کشمیر ساخت با آنکه حق نمک حضرت جهانبانی بجای آورده وجوه دراهم و دنانیر و رؤس
منابر را بنام قدسی حضرت جهانبانی اشرف ساخته همانا که باز آنها را یاد میکرد نه بی اخلاصی
رواج میداد و لهذا در آن ایام که فتح کابل شد خطبه بنام مقدس حضرت جهانبانی ساخته سربلند
شده و در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت هجری در شبیخونی که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک
نیستی شدند و مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آیین عدالت که نگاهبان دولتست عدول نموده
بمقتضای هوا و هوس خود زیست میکرد و هشیاری و بردباری که دو بازوی جهانداری است
از دست داده و غدار کشمیریان که بندبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود باز برپا شده و پیمان
کرده خواب باطن نفاق زشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستی کار دشمنی ساختن
گرفتند و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیله از وجدا کرده و مردم کار آمدنی را متفرق ساخته
طایفه را بجانب و رجی را بصوب تکی و جمعی را بطرف راجوری فرستادند و عیدی رینه و حسین
ماکری و ابدال ماکری و خواجه حاجی تغال که سرکرده مهمات میرزا بود از راه برده و بجود متفق ساختند
و جمعی کثیر را با خود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند غازیخان و ملک دولتچک نیز آمده ملحق شدند
و قریب خانپور که میان سرپور و سری نگر که اصل کشمیر و حاکم نشین است بر سر میرزا شبیخون آوردند
میرزا از دیگ خانه خواجه حاجی رفته بود که قرا بهادر که در بند بود غلام سازد ناگاه بدست کمال تیری
حیات را بسر آورد و بعضی میگویند که تیری از ملازمان او نادانسته رسید و مجملی از حال میرزا حیدر
گزارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران گزارش مییابد در آن ایام نامساعد که میرزا کامران
از حضرت جهانبانی جدایی اختیار کرده بصوب کابل روان شد چون بجهود و جوشاب رسید سری و

سر و بر را رنجه داشته و زمانه لعبت باز را بکام خود پنداشته خطبه و سکه بنام خود ساخت هرکه
خرد دوربین و مصاحب مصلحت آموز و همنشین دلسوز نداشته باشد هرآینه چنین کارهای ناشایسته ازو
بظهور آید حق محبت نشناسد و نه طریق مروت داند بهوای دیگران نیکی خود انکار کند و تخم بدی از زمین
نیکان افشاند ظاهرست که از آن کشت و کار چه بدرود و درخت امیدش کدام میوه بار آرد
روزگاری عاقبت اندیش انتقامی نه و دولت بزور بجود بسته را پیوندی نه و سربلندی کاخ
بی‌بنیاد را چه اساس که چون مناره برفی زود از هم پاشد و هلال شاول را چه ثبات که چون برق خاطف
تا چشم بر هم زدن فرونشیند سلطنتش چون طراوت گل زود زوال و دولتش چون نسیم بهار
سریع الانتقال و بالجمله از راه و تکوت بکنار آب سند رسید در آنجا محمد سلطان و الغ میرزا که بعد از
ملتان خود را کشیده بودند و در آنجا خود را شوانسته کرف برخاسته بکنار دریا میرزا کامران را
دیدند و میرزا مدتی در آنجا توقف نموده چون حرکت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشته
از آنجا بکابل آمده ابواب کامرانی بر روی روزگار خود گشاده بمقتضای هوا و هوس
روزگاری بسر میبرد و مثلی که از جمشید مرویست که تا شیر از بیشه نزد چراگاه برآهو فراخ
نشود و تا باز در آشیان کز نکند دراج را پریدن آسان نگردد درین هوا قضیه بظهور آمد غرض
در آنجا دو دارا بعسکری میرزا داده و خواجه خاوند محمود را برسالت پیش میرزا سلیمان بدخشان
فرستاده خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبه در بدخشان باشد میرزا
سلیمان فرستاده را بی حصول مقصود برگردانید و میرزا کامران از بیغیرتی در تاب شده
لشکر بدخشان برده در نواحی موضع بازی میان فریقین جنگ در پیوست میرزا سلیمان چون
آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نموده بود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه
بنام او ساخت و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان را نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم
خود داد و مقصود در داشته مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که هندال میرزا آمده قندهار را
متصرف شد میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد و تا
شش ماه محاصره قلعه نمود و از بی آذوقگی میرزا هندال تنگ آمده امان طلبیده دید و قلعه را سپرد و
میرزا کامران ازین معنی در تماشه قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود و میرزا هندال

رابهمراهی آورده وروزی چند درمحنت گذشته بامقتضای برادری نفاق درلباس اتفاق معموره
جوی شاهی که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی رفعه جلال آباد مشهوراست بمیرزا
داده وحاکم سند اطاعت نموده روزگار اسباب غفلت را آماده میکرد تا انکه میرزا سلیمان
برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شده نقض عهد نمود میرزا کامران باز دوم
لشکر بانصوب برده درحدود اندراب جنگ پیوست میرزا سلیمان شکست یافته بقلعه ظفر
متحصن شد میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد واز آمد شد آذوق راهها مسدود
ساخت اکثری از اهل بدخشان آمده میرزا کامرانرا دیدند میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود
کم چشم داشت وفا نبود ناامید شده ونیز از بی آذوقگی قلعه کار بدشواری کشید بی اختیار آمده دید
میرزا کامران قاسم برلاس ومیرزا عبدالله وجمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری بران سر کور
بدخشان گذاشته خود مراجعت نموده خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه راجوی شعر هم
ماه جادی الثانی یافته ومیرزا سلیمان با ولد میرزا ابراهیم در قید نگاه داشت وچون بکابل رسید
تا یکماه شهر را آیین بست وروزگار را بغفلت میگذرانید یا دمعبود میکرد و نه داد
مظلوم میداد تا انکه کوکب اقبال فلک صعود حضرت جهانبانی ارتفاع یافت وبدولت
وسعادت لایقه سزای اورا درکنار او نهادند چنانچه گزارش یابد با هرکه بولی نعمت خود طریق
بحقیقتی سپرد ومسلک بی اخلاصی شتافت هرآینه درهمین نشاء پاداش اعمال خود دیده وهم
برینمو الست احوال میرزا هندال که چون درخیان وقتی باچنین فتنه وفساد از ملازمت
حضرت جهانبانی راه بیوفایی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراجه خان که از جانب
میرزا کامران حاکم قندهار بود آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمده باحترام دریافت وآن
ملک را بمیرزا سپرد وروزی چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده بتصرف خود در
آورده میرزا را مقید ساخته تادیب نمود چنانچه مجملی مذکور شد ومقررست که انجام حال بیوفایان
چون آغاز کار ایشان مردود لهاست هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار گرفته انتظار
جزای این حق ناشناسان می باشند تا بزا یافتن که اقتضای عدالت حقیقی است شکرگزار و
مسرت پذیر شوند که هم سرمایه عشرت جهانیان میشود وهم دست آویز ندامت بیسعادتان

بسکر دد ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا که بفریب وفسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده
در لهری توقف نموده وبعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه درانحدود بود آخر بروظاهر
شد که حرف وحکایت حاکم تته از صدق وصفا فروغی ندارد وهمه آن مقدمات حیله بود منتهی
بر کذب وسفاهت ناچار از ان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد هرچند هاشم بیگ که
از دولتخواهان راست کو وهواپرستان رضاجوی او بوده گفت که رفتن بجانب میرزا کامران
وگذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پسندیده نیست ودنیا جای مکافات اندیشه آن
باید کرد که از انجا امری بدیهی که هرکرا روز ادبار پیش آید غفلت او تیره گردد وبازار ولی
نعمتان جرات نماید ونصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش درنیاورد وسخنان سخند
داستوران افسانه وافسون پندارد وبنابران یادگار ناصر میرزا ازبی توفیقی متوجه قندهار
شد ودر زمانی که میرزا کامران قلعه قندهار را در محاصره تنگ آورده بود آمده میرزا را دید
وبهمراهی میرزا بکابل آمده میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهربانو
بیگم وولد او میرزا سنجر که از یادگار ناصر میرزا جدا شده درحدود بکر مانده بودند بلوازم آداب روانه
سازد وحاکم تته ایشان را باجمعی کثیر که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی اختیار کرده درانحدود
بودند بآیین لایق روان ساخت وخطائی بانحوی که واقع شد آن بود که اینمردم را از
راه بیابان بی آب وعلف فرستاد وجمعی کثیر تلف شدند وچون بموضع شال رسیدند دیگر مردم
بتی آمدند وحضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند واز ده هزار آدمی که درین قافله سرگردان
بودند معدودی جان بسلامت برده خودرا بقندهار رسانیدند **نهضت موکب مقدس حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر خراسان وعراق وآنچه درین سفر روی نمود** چون جواد قلم سوانح
پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن رابسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از امیرود وجملی از
احوال نصرت انجام سفر خراسان وعراق که حضرت جهانبانی را روی نموده بود رقم زد قطع
بیابانی وطی صحاری وبراری فرموده گفته اید وآن چنانست که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم
در وادی توکل نهاده راه جول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان کابیعاقه را بخطاب جولی شرف
ساخته واز فضل پادشاهی الهی درین جول پرهول مکث تانی بلوچ که قافله سالار رهزنان بود نمین

ضابت

نوبت شرف اختصاص یافت و آنحضرت را بمنزل خود برده لوازم خدمتکاری بجا آورده و از آن
تاریخ بمولانا راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد و میرعبدالعلی که کلانتر آن ولایت بود بملا
درست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهمانداری و آداب خدمات گزا
اهتمام بجای آورد و در اثنا خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل
آن ولایت آمده بود و آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستاده هر چه از نقد و جنس
با خود داشت همه را نثار موکب سعادت کرده حضرت جهانبانی او را نوازش کرده
میرسامان سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند و روزی چند در آن سرزمین
دولتخواهان که در آن یورش دولت ملازم رکاب معلا بودند نصایح دلپذیر و مواعظ
میفرمودند و بیوفایی دنیا و بی اعتباری سلسله ظاهر را بجنبین لایل خاطر ایشان فرمو
خواطر اصحاب تعلق را از تکاپوی باز داشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی که ارباب
را سزاوار تواند بود میساختند و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب
تجرد و مواد توحید روز بروز در تزاید است گوشه خمول گزیده و ظاهر و باطن را از
داشته بیکتای بیهمتا پردازند لیکن مروت و مردمی نمیگذاشت که دلهای ملازمان
دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند و این گروه وفاکیش را که از رهگذر
خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل را که شایان خلیفگی حقیقت و در انتظام امور
ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون متکثر بیکبارگی دست از جهان
دارد و سلسله سلطنت ابد قرین را منقطع سازد و بکلی خواهش انقطاع [illegible] آنکه با
حق ظاهرا با خلق بوده بمقتضای نشأ جامعیت کار فرماید والحمدلله که گوهر یکتای
دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این مرتبه بر وجه کمال حاصل است که با وجود
پرداختن بکثرت داد و در عالم ملک و شهادت استغراق در بحر مواج عالم جبروت و لاهوت
مستوفی میسر و قدم همتش بر صعود مدارج علیا متوفر و مسلم القصه بمقتضای اراده ازلی
فتوت فطری گوشش [illegible] طراز نوحان وای ایران مغان عزیمت بصوب
منعطف داشتن در ضمیر الهام مورد تصمیم یافت که اگر حاکم ایران حقوق موروثی

داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رسانند هرآینه بیکبار دیگر بسلسله ظاهر پرداخته دل این گروه
حقیقت اندیش بدست آورده شود والا در اختیار ما نزد ابشرت مروت بی اختیار
باشد بنابرین روز پنجشنبه غره شوال نهصد و پنجاه مکتوبی مصحوب حولی بهادر فرستاد
باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت
نهاده اند این وسیله آمد که ملاقات گرامی میسر آید و مجملی از سوانح احوال اظهار فرموده
این بیت در ضمن آن رقم ساخته بودند   که گذشت از سر ما آنچه گذشت
چه بدریا چه بکهسار و چه دشت   آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر
توقف فرمایند و میرعبدالعلی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چندین خبرها استماع
می افتد که میرزا عسکری را فرستاده است مبادا بایلغار در رسند و کار از علاج بگذرد اگر بالکا
سیستان و آنچه دیگر بحکام ایران تعلق دارد توجه فرمایند هرآینه از اندیشه این گروه بسعادت
موکب عالی محفوظ خواهد بود و آنحضرت قلت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف
و شقاق منظور داشتند و توقف در آن ولایت از طریقه حزم که راه خود بر دو بان
دور داشته سیستان نهضت فرمودند و از آب هیلمند عبور کرده بکنار کولی که این آب
بآن در می آید نزول سعادت فرمودند احمد سلطان شاملو حاکم سیستان بود
مقدم گرامی او را دولت ناگهانی شمرده بآیین نیکبختان ملازمت کرده بوظایف
خدمتکاری و آداب میزبانی اقدام نمود روزی چند در آن سرزمین عبرت فزا که
جولانگاه شهسوار اقبال بود بشکار قمرغه اشتغال نمودند و برای تسلی خاطر یاران و
همراهان وفااندیش خود را باشغال ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدایع قدرت
و تقدیر ایزدی بودند و آنجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند احمد
سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی که درین یورش هودج اقبال
و محمل ایشان همراه بود فرستاده و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نموده آنحضرت
اندکی از آن بجهة انشراح خاطر او قبول فرموده تتمه را بر گردانیدند و درین منزل حسین
قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد بدیدن والده خود و برادر آمده بود دولت خدمت

انه ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد و شرف بساط بوس مشرف شد آنحضرت از وی در باب
وحشت سخنان پرسیدند بموقف عرض رسانید که مدتیست که در معتقدات شیعه
و سنی غور کرده میشود و در کتب فریقین بظهور و مطالعه رسیده آنچه شیعه اعتقاد دارد
آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثوابست و معتقد سنی آنکه اصحاب را
بلعن و طعن یاد کردن گناهست بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان کوتاه
کافر نمیتوان شد آنحضرت را بسیار خوش آمده و از فرط توجه مشمول عنایت و استمالت ساخته
تکلیف ملازمت نمودند او چون عزم در پیش داشت و اسباب سفر سامان نموده
بود از آن خطه اتفاقاً در آنجا حاجی محمد با ثقه و حسن کوکه از میرزا عسکری
جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب
زمین داور منعطف شود که امیر بیک حاکم آنجا بملازمت میرسد و حکمه بیک حاکم قلعه
بست احراز سعادت خدمت مینماید و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده و
بملازمت خواهند رسید و قندهار و الکه در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد
و چون احمد سلطان شنود که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می‌آیند
بملازمت اقدس آمده در مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق
بر ذمت همت علیا لازمست این گروه که از سفر مانع می‌آیند بغیر از غدر و خدیعت
غرضی ندارند و چون احمد سلطان بعنوان عقیده و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی
جای کرده بود سخن او بعرض قبول پیوست و برین کنکاش عمل نموده متوجه عراق
شدند و باین تقریب روزی چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود و احمد سلطان ملازم
رکاب معلی بود و میخواست که از راه طبس گیلکی بدرقه باشد آنحضرت را چون [illegible]
مهری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعه ارک متوجه النفوس شدند و چون مکتوب
مودت منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تخت آرای ممالک ایران
شاه طهماسب رسید مقدم سعادت التزام او را نعمت غیر مترقب شناخته خوشوقت
شده خواست که سایه فرهمای سعادت همایونی ارزوق دولت خود جای داده

ادراک

ادراک این سعادت را عنوان کارنامه افتخار خاندان خود سازد و بشکرانه این نعمت جشن مهیا
نموده تا سه روز در قزوین نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب مشتمل بر کمال
توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه با الوف محامد و اثنیه و صنوف
تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشت این بیت بر عنوان مکتوب بنمود
بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ٭ و فرستاده را
رعایتی شایسته کرده روانه ساخت و اظهار انواع شکرگزاری و حق‌شناسی و تدارک محبت قدیمی
نموده جلایل تعظیم و اکرام بجای آورده بحکام ولایات و بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهر که
موکب همایونی نزول فرمایند شرف روزگار این خاندان عالی دانسته تمام حکام و اهالی آنجا
علی الفور باستقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه شرف گردند و از اسباب و
اشیاء لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه تازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند
و منشوری که به محمد خان حاکم هرات نوشته بودند بجنس در سلک تحریر درآورد تا دستور العمل
اهل درایت گردد و آگاه دلان راه و رسم مردمی نظر بران داشته مروت داشته در تعظیم و
تبجیل حادثه پیمایان مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقه از آداب فتوت
فروگذاشت **فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان انار الله برهانه بحاکم خراسان و توابع**
فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون ایالت پناه شوکت دستگاه شمسا للایالة و الاقبال
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هراة و میر دیوان با انواع
اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که در ضمن مصحوب
کمال الدین شاه قلی بیک برادر امارت پناه قزاق سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود در تاریخ
دوازدهم شهر ذی الحجه رسید مضامین فرخنده آیین از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در
باب نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحه
چمن آرای فرمانروایی و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرافراز جویبار سعادت
و اقبال نتیجه طبقه گلشن شوکت و عظمت ثمره شجره خلافت و نصفت پادشاه برین و بحرین
نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوه و قبله سلاطین عدالت

فرمان شاه طهماسب صفوی
بمحمد خان والی هرات راجع
به پذیرایی از همایون شاه هندی
که به دربار ایران پناهنده شده بود
و این فرمان [illegible] در کتاب [illegible]
در ایران و در آن زمان نشان داده
و برای تاریخ ایران اهمیت بسزا دارد
[illegible]

آیین مهر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی تخت سروری پادشاه والاحسب ملک عدل گستری
خاقان سکندر نشان جمجاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب هدایت یقین جهانیان همای
تاج و تخت صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین و زنگار تاج فرق خواقین ابوالمظفر المؤید من
عند الله نصیر الدین همایون پادشاه خلد الله تعالی ظله حسب الامال الی یوم المآل نوشته بودند
چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود بیت فرده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست
خبرت رهبت بود ای همه عالم دوست باشد آن روز که در بزم وصالش گویم بنشینم مراد دل
خود همه دم دوست اقدام بیلاغ توجه آن پادشاه فرشته خرام از غنیمت عظما دانسته بدانند که
متعلق آن خبر خجسته اثر ولایت سیستان را از ابتدای حمل توشقان ئیل بدان عالیجاه مرحمت
فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای
سال حال تصرف نمودگی با گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و به برف و یخ سرد کرده بکشند
و بعد از شربت مرباها و سیب مکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید به دستوری
که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه به تمامی در نظر آن سلطنت پناه درآید و گلاب و عنبر
اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان اشربه مقرر دارند که میکشیده باشند و
ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با سه هزار کس بعد از
سه روز که آن پانصد کس رفته باشد باستقبال فرستند و در آن سه روز امرا و لشکر پای گور
مازنگ نظر درآورند و اسپان توبجاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که
هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست و سروپای آن سه هزار کس پاکیزه
ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت و عزت
را بلب ادب بوسیده یکیک خدمت نمایند که در سر سواری و غیره ناگاه میانه ملازمان و
امرا و ملازمان آنحضرت گفتگوی واقع نشود و بهیچ وجه آزردگی نوکران پادشاه نرسد
و در وقت سواری و کوچ لشکریان و امرا از دور دور فوج فوج خدمت کنند و نوبت
کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیها محلی که فرود آمده باشند نمایند و کشک
خدمت در دست بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نمایند خدمت کنند و انچه نهایت

ملاحظه

ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آرند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده
مقرر دارند که آن امیر خدمات نماید و مهمانی بدستور مذکور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و
اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد و خدمت ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد معلی
فرکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرا مذکور بملازمت برسند هر روز یکهزار و دویست طبق
طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از
امرای مذکور در روز مهمانی خود نه اسپ پیشکش نمایند که سه اسپ خاصگی باشد و دوی دیگر با میر
معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر برای مخصوص هر کس که لایق باشد بدهند و نه
اسب تمامی بنظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدامین اسپ از نواب کامیاب است
و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشند که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که این حکایت بهر جهت
بدنماست لایق خواهد بود و بهر دستوری که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را
مسرور دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنحضرت را که از گردش
روزگار ناهموار بقدر غباری دارد به دلداری و غمخوارگی که درین وقت لایق و خوش نماست
مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند و بعد از آن آنچه لایق
از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام ششصد قاب حلاوه و پالوده که از قند و نبات
طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد
بمجلس برند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا دار السلطنه
همراه که رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقایق خدمات نامرعی نگذارد و چون به دوازده
دنجی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند
ارشد سعادتمند بازگذارد که از شهر ولایت و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر
از شهر و لشکر جدا از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار کس که بشمار درست صحیح رسد از ملازمان
کوکی آن ایالت پناه را همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری
از شتر و استر قطار همراه ببرد و خیالچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید
و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد بیش از جمیع حکایات از جانب ما دعای بسیار رسانیده

و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد به تزوک و قاعده لشکروار دو نزول نمایند و آن ایالت پناه
بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل مقام کند روز اول جمیع لشکریان
ایشان را خلعت فاخر که اطلس و کمخای یزدی و دارائیهای مشهدی و جامی باشد مخلع سازند
و مجموع را بالاپوش مخمل بدهند و بهر نفری از ملازمان و لشکریان دو تومان تبریزی بوم خرج
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سر براه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند
که زبانها به تحسین آن گویا باشد و آفرینها گوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده
روانه درگاه عالی نماید و مبلغ نقد که دو هزار و پانصد تومان تبریزی باشد از تحویلات سرکار
خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت
بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورند و در منزل مذکور تا شهر بچار روز بنا بر
هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند
چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت و خدمت بعمل آورند و شکرانه
آنکه این نوع پادشاه که بهدایت الهی آبای ایشان مهمان ما شده در ملازمت و خدمت آنچه
نهایت تردد باشد بجای آرند و تقصیر ننمایند که هرچند انواع جانسپاری و خونگرمی با
آنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهد رسید مقرر دارند
که امروز در دولتخانه باغ عیدگاه بر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی و بالا
مثقالی اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بودند ترتیب دهند و ملاحظه نمایند
که هر جا خاطر عاطر آنحضرت خواهد و در هر گل زمین که در آب و هوا و لطافت فرح افزا بهشت آسا برافراشته
باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رو دو عرض
نماید که اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه و سر کوچ مدام
خاطر اشرف را بمهربانی و همزبانی که در کمال استحکام باشد خوشوقت سازد و خود از منزل
مذکور که فردا بشهر خواهد آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند ارشد گردد و صباح
آن فرزند را بعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده سر و پایی که نو بوزیار سال بهان
فرزند ارسال داشته بودیم پوشانند و یکی از سفیدریشان واو و یماق الکلو که پسندیده و معتمد

آن

آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکوره گذاشته فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه
بشهر ایالت پناه قورق سلطان را در خدمت نواب اعلی داده و چادر و شتر و اسب گذارند که بشهر
و مهرداده چون فردا نواب بشهر داخل شوند اردو دیگر کوچ کند و ایالت پناه مشار الیه با ایشان باشد و چون فرزند مذکور
از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند و چون
نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان و میانه ایشان یک تیر پرتاب
بوده باشد و آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرو نیاید اگر قبول
کنند در ساعت باز گردد و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته بتعجیل روان گشته رکاب
آن پادشاه سلیمان بارگاه را بوسیده قواعد خدمت و عزت و رفعت آنچه میسر و مقدور
باشد بظهور آورد و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را
از اسب فرود آورند و خدمت کنند و بعد از آن آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را
بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار کرده اند و متوجه دولت سرای
خود دو منزل و مقام مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت
پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند
بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتوانند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض
نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون جاشتگاه
نزول نمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق احضر مجلس بهشت آیین آورند
و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بطبقهای لنگری مشهور بمحمد خانی و دیگر
اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوشهای طلا و نقره بر روی آن خوانها نهاده بمجلس
آورند و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلوه و پالوده بکشند و پس هفت
راس اسب لایق رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده و جلهای مخمل و اطلس
پوشانیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سیفه بر جل مخمل سرخ
و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاقی و مولانا قاسم قانونی
و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خوافی و استاد یوسف مودود و دیگر

گوینده‌ها و سازنده‌های مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بی
توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هرکس که قابل آن مجلس تواند
بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته
ساعات ایشان را بهر نوع که تواند شگفته داشته باشد و دیگر شنقار و باز و باشه و چرغ و شاهین
و بحری و آنچه در سرکار نوزنداران ایالت پناه و اولاد او بوده باشد پیشکش نماینده و ملازمان
ایشان را تمام خلعتهای ارشیمی از هر جنس هر رنگ علیحده علیحده فراخور رنگ ابلق الوان مخمل
و خارا و تکمه کلابتون و طلا باف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان منظر خجسته
اثر فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که از میراث آبا و اجداد دست ایشان معاش
نموده بهر یک از ایشان جدا جدا اسرو پا و اسپ فراخور هر یک بدهد انعام زیاده از سه تومان
نباشد و پارچه از ده تقوز ارشیمی از مخمل و اطلس و کیمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره
که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند و بلشکری
بهر نوکر سه تومان که ششصد شاهی بوده بدهند و سه روز در هر خیابان و کارزارگاه سیر منقوش
باشند و درین سه روز در چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ
عیدگاه است نمایند که مخرفه اصناف چهار طاق بندی و آیین شیرین بندند و هر صنعتگری
یکی از امرای مذکور را شریک سازند تا بتعصب یکدیگر هر صنعت شیرین کاری که ممکن و لایق دانند بعمل آورند
انسب آنست که چون پادشاه مرز و بوم را بقدوم و خنده مشرف ساخته اول شهری که آن نور
چشم عالمیان است بوجود خود آن را مشرف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش
طبع شیرین گو که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سیوم که ازین چهار طاق
خیابان و شهر و صفا دادن چارباغ فراغ خاطر روی دهد جارچیان را در شهر و محلات و حدود
و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان
حاضر گردند و در هر دکان و بازاری که آیین بسته قالی و پلاس و فرش انداخته باشند
عورات و بیکها جمعیت نمایند چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آینده و رونده در تماشای شیرین
کاری و شیرین گویی در آیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون آمده باشند که در بلاد

۱۱۱۱ وازده تقوز پارچه‌های

عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بنوبت دوم که بنند
که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن
اسپ ایشان پیش باشد براه روند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک
میرفته باشند که اگر از عمارات و منازل و باتین و هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض
نمایند و چون بسعادت در شهر در آیند چارباغ را سر فرمایند و در باغچه که در هنگام سکنی نواب
همایون ما در آن بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق خواندن تعمیر یافته بود و الحال
مشهور است بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه
بسازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد روز اول
فرزند بطعام دادن و مهمانی کنند که مذکور خواهد شد و چون ایشان بشهر در آیند عمارت و زر خوشه‌ها
نمایند و روانه درگاه معلی گردانند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنه هرات مردی خوش
نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روزی که آن پانصد کس استقبال نمایند تا
روزی که بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته بثبت و مهر آن ایالت پناه رسانده و جمیع حکایات
و روایات بد و نیک که در محل گذرد قلم گرفته بدست معتمدی داده روانه درگاه معلی گردانند
که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام
و حلاوه و اشربه و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سر براه
نمایند اول پنجاه چادر و پیت سایبان و چادر بزرگ لانه که جهة خاصه ترتیب داده تحف کرد
با دوازده زوج قالی و دوازده ذرعی و هفت زوج قالی پنجه ذرعی و نه قطار مایه و دو بیت و
پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها با تمامی سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته
باشد و قطار اشتر و دو تقوز پارچه در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید و امرای
مذکور را امر نمایند که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده و یکهزار و پانصد طبق
بکشند و سه اسپ و یک قطار اشتر که آن ایالت پناه اول او را دیده و دانسته و پسندیده
باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم
باخرز در جام مهمانی نمایند انتهی کلامه چون موکب عالیحضرت جهانبانی جنت آشیانی در

و حکایات بد و نیک را قلم گرفته خواسته که ای ... که مذکور و اوراق ... مهمانی کند ح

بلی

دیگر تحف ... ح

و معافی ... از نو ده ...
... لد ...

نواحی هراة رسیده ایلچی شاهی باو فرستاده حضرت جهانبانی آمده حقیقت مغتنم داشتن مقدم گرامی و مسرور
شدن او بوضوح پیوست آنحضرت را که صاحب معدلت و مروت بودند از رفتن عراق و دل بجا نهادن
حقیقت گزین بدست آوردن چاره نمایند تا گزیر پای عزیمت در رکاب اقبال آورده بعزم جزم
متوجه هرات شدند و در هر منزلی از منازل که نزول اجلال میفرمودند یکی از مشاهیر و اکابر خراسان باستقبال
بیرون می آمدند و بسعادت عالی مقربان بساط اقدس ملازمت میکردند و صیت موکب پادشاهی
ابواب شادمانی بر روی متوطنان آن دیار گشوده خلایق از اکثر قصبات مانند جام و تربت و
زرخش و اسفزاین بهراة آمده انتظار مقدم عالی می بردند و چون قاصدان تاتار سلطان و
اعیان خراسان که باستقبال رفته بودند به محمد خان اعلام نمودند که موکب عالی نزدیک بارنگاه
نزدیک است محمد خان با اعیان امرا مثل ویس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر و فضلا مثل میر مرتضی
و میر حسین کربلائی و سایر اعزه و اهالی بادراک سعادت استقبال شتافتند و بر سر پل مالان که بر گاه
مشهور هرات است بدولت رکاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانیدند و تحف
شوق شاهی و آداب تواضع که جوهر بزرگیست اظهار نموده آداب خدمت بتقدیم رسانیدند و مقرر
شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا را بمهارا جاروب نمایند آب زده دارند و بزرگان و
ظرفای شهر از هر دو طرف شهر هر روزه آمده منتظر باشند و چون رایات پادشاهی بمنزل
در فرا رسید سلطان محمود میرزا بسعادت استقبال شتافته و آداب اخلاص و احترام بظهور رسانیده
و آیینی که مامور بودند شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا بسعادت و دیگر امرای عالیمقدار
بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و از زیارتگاه
تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافت است تمام دشت و کوه را
مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند و اجتماع خلایق شادمانی بر نهجی بود که مگر در
ایام عید و نوروز بوده باشد غره ذی قعده نهصد و پنجاه بهراة در باغ جهان آرا نزول فیض
ورود فرمودند محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در
آورده و در مجلس اول حافظ صابر قاق که در خوانندگی یگانه خراسان و عراق بود در
مقام سه گاه غزل امیر شاهی را خواندند که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد الحق بسیار

وصول

مناسب

مناسب و به تاثیر خواند مطلعش اینست بیت مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد و چون باین بیت رسید که بیت ز رنج و
راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم که آیین جهان گاهی چنین گاهی چنین باشد حضرت جهانبانی
را رقت شده بغایت متاثر گشتند و انعامها در دامن امید او ریختند و چون هوای دیار گلبهار
او بغایت خوش آمده بود جشن نوروزی نزدیک رسیده روزی چند آنجا اتفاق افتاد و هر گاه
سیر و سواری آنحضرت را میل میشد محمد خان در ملازمت بوده ادای نیکو کاری بجای می آورد و از
هر دو جانب آنحضرت زر نثار میکرده هر روز در مقامی مشهور سیرگاهی بوده هر وقتی محل تازه
عشرتگاه میگشت و ترتیب انعقاد بر نظم معهود مقرر بود و گاه عشرت افزای گازرگاه نشاط پیرای ضمیر اقدس
میشد و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده
در هر گل صحبتها و زنگین محفلها داشتند و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصا پیر هراة خواجه عبدالله
انصاری قدس سره نعت و نیاز فرمودند بخردمندان خدا اندیش از بزرگان کامل استعداد
و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش فهمان روزگار و فضلای نامدار از صحبت فیض موهبت مستفید شدند
و بعد از فراغ مراسم جشن نوروزی و تماشای گلگشت انجمن عشرت افزای اهتمام در توجه مقدس فرمودند
و از راه جام خرم خیر انجام فرمودند در بین وزراء احمد سلطان حاکم سیستان که در دوام خدمت و
حسن عقیدت ممتاز بود مشمول توجه و التفات پادشاهی شده رخصت ولایت خود یافت
و پنجم ذی الحجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت شیخ الاسلام احمد جام قدس سره
فرمودند و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو که ایالت آن حدود داشت
با اکابر و سادات دولت استقبال مشرف شد و آداب خدمت بجای آورد و یازدهم محرم نهصد
پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علیه و علی آبائه الف التحیة فایز گشتند
و چند روزی در حواشی آن بقعه شریفه اقامت نمودند و از آنجا بدولت متوجه نیشابور شدند
و شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو متعلق بود با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت
و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانیدند و آنحضرت سیر کان فیروزه که در آن حدود بود فرمودند
و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رسیده و از آنجا به چشمه ایست قدیم که از زمان پیش

تربت

طلسمی دران تعبیه کرده اند که هرگاه چیزی پلیدی دران چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از
شورش باد و خاک زمین تاریک میگردد و این را بچشم امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و
صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیا نه چندانست که بخیال ادراکات فهام و اوهام احاطهٔ آن
توان نمود آنگاه از دامغان به بسطام توجه ارزانی داشتند و روضهٔ مقدسه قطب الاقطاب شیخ بایزید
بسطامی قدس سره در سر راه بود خان موکب منصرف گردانیده زیارت فرمودند و از آنجا
بسمنان شتافته بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره نزول فرمودند و آنجا
وحضر طریق اتیق آنحضرت الجمان بود که پیوسته بزیارت خدا پرستان توسل میجستند و بظاهر
و باطن از طوایف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجایی در
خدمت کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسایل شوق و جلایل هدایا از جانب
شاه والا جاه می آمد چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه عالم پناه بعزم ییلاق از
قزوین که دران نزدیکی پای تخت شده بود نزول فرموده اکابر و اهالی آنجا شرف استقبال
سعادت پذیر شده و از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشته دو روزی در آنجا بسر مواطن شریفه
و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند و در خانهٔ خواجه عبد الغنی که کلانتر اهل آن دیار بود
و در او ایل شاه آنجامی بودند فرود آمده و از آنجا بیرام خان را پیش فرستادند و موکب
شاهی نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ رسالت نموده از همان منزل تقدیم مراسم
معاودت نمود و از آنجا توجه سلطانه واقع شد و مخیم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود و
چون موکب عالی بانجا نزدیک رسید اول اکابر را طبقه طبقه آمده سلام کرده ملازمت
نمودند در جمادی الاول نهصد و پنجاه یک شاه خود استقبال فرموده بامراعات قواعد
اعزاز و اکرام و تقدیم آداب اجلال احترام ملاقات فرمودند و شرایط توقیر و تعظیم و ضوابط
تبجیل و تفخیم در دیدن به تقدیم رسانیدند و در محل عالی که در مدت مدید بترتیب آن نقاشان
باریک بین در بدایع صنعت نقاشتی ید بیضا نموده اند اول پادشاهانه مجلس آرائی آن
نگارخانهٔ خاطر فریب باتفاق حضرت جهانبانی چهره نما گشت و محفل پادشاهانه انعقاد
یافت و بقانون بزرگی و لوازم پرسشهای گرامی همدم و همزبان گشتند و ابواب اخلاص

ملاقات همایون با شاه طهماسب ۹۵۱

اختصاص

و اختصاص مفتوح داشته ابواب مسرت و صحبت انبساط گشودند و تنوعات سخنان بمیان
در میان آوردند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی که در احوال شاه انتظام داده بود
در باب ملاقات این دو شهریار کامکار چنین گفته **بیت** دو صاحب قران در یکی بزمگاه
قران کرده با هم چو خورشید و ماه ÷ دو نور بصر چشم اقبال را ÷ دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب کز ایشان فلک راست زین ÷ بهم در یکی عرصه چون فرقدین ÷ دو چشم جهانی بهم همعنان
بهم چون دو ابرو تواضع کنان ÷ دو سعد فلک را یکی برج جای ÷ دو والا گهر را یکی درج جای ÷
شاه فرمودند که فتح هندوستان که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی را میسر شد حضرت جهان
آفرین جهانبخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانهٔ کشورستانی گردانید و هر قصور و فتوری که
در مملکت داری جهانبانان در تنول پیش آمد از ناسازگاری و بی اتفاقی برادران بی اخلاص
بود و شما را دران اختیاری نبوده چون در عالم اسباب موافقت برادران امری مستحکم است
کارهای بسته گشاده گردد اکنون ما را برادر خود تصور کرده ممد و معین دانید که منت
جان نهاده انچه شرایط امداد و لوازم اعانت و اسعاد بوده باشد بر حسب آرزو بتقدیم
رسانیم و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که در کار باشد سرانجام نمایم و اگر
خود ما را باید رفت بطریق کومک برویم و بسیاری از سخنان حقیقت پیرا که بزرگ منشان
سلطنت را و ایشان بزرگ باشد فرمودند چند روز بزم خسروانه داشتند حضرت شاه زود خود
بکار رسیده مجلس غیر مکرر آراسته شد و زینت فزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز
صداقت و محبت قدیمی می افزودند ترتیب مجلس آرائی که چنان پادشاه بذات خود
باشر شود چگونه بیان توان نمود که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تا چه باف بر
پا میکردند و خرگاههای منقش و خیمهای لعلی چه مقدار نصیب میشد گلیمهای ابریشمی و
قالیهای قیمتی آنقدر که نظر کار میکرد دران سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند
چه شرح دهد که در لوازم گزاردن تحف و هدایا که از بیت ضروری با چه آیین خود توجه
فرمودند و از اسپان تا چه با زینهای مطلا و عباییها و زین پوشهای فاخر و استرهای
بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع پیکر از قسم مایه با پوششهای گرامی و چندین

وافی

شمشیر و کمر خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای گیش و جلغاده سنجاب
و سی جامههای پوشیدنی از اجناس نفت و مخمل و تاجه باف و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی
و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای
طلا و نقره و خرگاهها و فرش و بساطهای اعلی که در کلانی و خوبی نادره روزگار بود سایر آن
پادشاهانه یکیک بنظر اشرف گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس
جدا جدا رعایت فرمودند و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید و حضرت جهانبانی
در روز جشن عالی اسباب لباس کمر انها که خراج ملکها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم
ارمغانی بنظر شاه در آوردند و بی شایبه تکلف از وقت درآمدن حضرت جهانبانی بالکا تا باین
تا زمان برآمدن بهر اسمی و رسمی که از سرکار خاصه و منتسبان خرج شده بود زیاده از آن باضعاف
مضاعفه پاداش شده و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و در آنجا بعیش و عشرت زمهای خسروانه
داشتند در خلال اوقات ساعات قران سعدین باغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطری از
جانبین جا داشته بود و آن کدورت بامتداد نکشید و بزلال صفا مصفا گشت و حضرت شاه همه
روز اسباب مسرت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند از آنجمله بجهت تنشیط و تنویع خاطر
صفاگستر شکار قمرغه طرح فرمودند از ده روزه راه لشکر شاه جانوران صحرایی را رانده در
چشمه که آن را ساوج بلاق گویند که اول ییلاق سلطانیه است شکاری مجتمع شد حضرت جهانبانی و
شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آیین اسب انداختن تازه گردانیدند و بعد از آن
بهرام میرزا و سام میرزا اتکه بیرام خان و حاجی محمد کوکه و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی
را رخصت درآمدن قمرغه شد و از امرای شاه مثل عبدالله استجلو که بداماد شاه والا
شکوه شاه اسمعیل مخصوص بود ابوالقاسم خلفا و [illegible] سلطان قورچی باشی افشار و
بدر خان استجلو و چندی دیگر نیز بموجب حکم درآمدند و بعد از زمانی رخصت عام دادند
و هر کس از شاه و لشکریان بگرفتن و بستن شکار اشتغال نمودند درین اثنا بهرام میرزا که با
خلفا بد بود در میان شکارگاه دانسته تیری بر وزد و او زخم سستی برنشست و بملاحظه
خاطر میرزا کسی این سخن با شاه نگفت و بعد از آن خاکر دولت را رخصت شد که قمرغه نزدیک

تاختن شکار

[illegible] ۹۵۶ [illegible]

چو ص سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند و چون فراهم آمد بآیین بزرگان شکار کردند و درین منزل
اهو کان بازی و قبق اندازی نیز شطری از اوقات گرامی صرف شد و درین روز که بازار
قبق گرم بود بیرام بیگ بخطاب خانی و حاجی محمد کوکه بلقب سلطانی سرافراز شدند و در اوج
آن مجلس طومار دوازده هزار سوار که بهمراهی فرزند ارجمند شاهی میرزا مراد بکومک نامزد شده
بودند و طومار اسباب کارخانها که بهر کابی حضرت جهانبانی قرار یافته بود بنظر در آوردند
اسامی جمله که درین کومک عالی مقرر شدند بدین تفصیل است میرزا مراد بداغ خان قاجار لله
میرزا شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه سنجاب سلطان
شاملو حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان
یعقوب میرزا طغاتی سلطان محمد خدابنده سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان
ادهم میرزا ولد دیو میرزا تهمتن میرزا ولد دیو سلطان حیدر سلطان سیستانی خلیفلی و بهادر پسر استاجلو
الله مقصود میرزا احمد بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهانشاه میرزا مشهور شاه
وردی بیک کچل استجلو علی سلطان جلاتی خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسین
سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو احمد سلطان الاش علی استجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان
خلیفه روملو علی بیک ذوالفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار و سیصد قورچی خاصه با سامان انتسته
نیز تعین یافته و بعد از تمام این مجلس عالی حکم شد که در ان یارت که در آخر منزل ییلاق شریف است
سوم شکار قمرغه در هم آوردند و انواع شادکامی و کامرانی فرموده آداب خاطر جویی بتقدیم رسانیدند
و در عرصه دلگشای میانه که در لطافت هوا مشهور آفاق است شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی
تشریف آوردند و بمتابعت مبادرت جسته با حسن وجوه و ایمن اوقات [illegible] مسعود وداع کرده مراجعت
فرمودند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا بسنت سنیه حضرت صاحبقرانی از
انجا بدولت و اقبال متوجه اردبیل شدند و موج اقبال مریم مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه
راست بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را سرکار لشکر ساخته در خدمت موج
اقبال آن عفت قباب گذاشته و دوازده هزار سوار که ملازم رکاب نصرت قباب موفق
بودند رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روان شدند که چون رایات نصرت آیات حضرت

جهانبانی جنت آشیانی بابت سلطنه سده شاهزاده عالیقدر با لشکر متوجه ادراک ملازمت نمایند و حضرت
جهانبانی اول بجهة تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکام
واکابر تبریز که میرزا ابراهیم شاه از زوجه خانه که از دامن سهند بتبریز می آید باستقبال آمده غرباطوس
دریافتند و حاکم شهر بموجب فرموده شاهی شهر را آیین بسته و در نظر انور آنحضرت جلوه داده لوازم
مهمانی بتقدیم رسانیدند و گرگ دوانی و چوگان پیاده بازی که در تبریز مشهور و معروف بوده در انوقت
از اندیشه شورش ممنوع شده بود بجهة مزید انبساط خاطر اقدس عمارات عالیه آن شهر را که از آثار قدیمه
سلاطین ماضیه است و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند و مجدداً آثار گذشتگان خاک بسر
کشتگان خانه افلاک و گذشتگیهای عالم بی ثبات و شکستگیهای جهان بخاطر حقایق آثار آوردند
و در گرد آوری فضای آفرینه کار سخنان حقیقت بیان بر زبان اقدس راندند و بعضی ابیات سلف
متواجد گشته و این بیت از فرط حالت بلند خواندند بیت افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد
در دست اجل بسی جگرها خون شد ، کس نامد از انجهان که تا پرسم ازو ، کاحوال مسافران عالم چون شد
و ملا قطب الدین قلیچو بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب
معلا بود نادره کار سحر آفرین ملا عبد الصمد شیرین قلم نیز درین مدینه فاضله بخدمت و ملازمت
استعداد یافت آن قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسندیده آمد و از عوایق روزگار دست او
همراهی گزید و از نوادر اتفاقات چسنه در شگون و تفال یک آنکه چون تبریز نزول فرمودند از آنجا
که توجه اقدس باسطرلاب و کره و سایر اسباب رصدی درجه کمال داشت یک محمد اختیه یکی از موده
که درین شهر که محل آثار قدیمه است کره نقش نمایند و آن ساده لوح کره چند باباد بانها آورده الحضره
انبساط فرموده بجهة تفال خریدند و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند و چون
موکب عالی بقصبه شماسی رسید جمیع شیخاوندان که نسبت خویشی شاه عالیقدر داشتند
با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند و بلوازم خدمت پرداختند و یکهفته در اردبیل
تشریف داشتند و از انجا بخلخال و طارم آمدند و از انجا بجزپیل رسیدند و چون هوا و میوه
انجا مطبوع بود علی الخصوص انار بی دانه سه روز توقف فرمودند و در سبزوار باردوی معلا
ملحق شدند و درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه قدسیه متولد شدند و از آغاز مراجعت

که تقلید

که تقلید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند و بهر منزل که تشریف می آوردند حکام و اکابر
انجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشهای لایق میگذرانیدند و مهمانیها میکردند و درین منزل
میر شمس الدین علی سلطان خدمات شایسته بجای آورده و در روز مهمانی پیل نزاران آمده کار پردازیها
کردند چون رایات عالی بمشهد مقدس رسیده حاکم و بزرگان انجا پیشتر از پیشتر در حفظ ادب کوشیده
بخدمات لایقه پسندیده نظر قبول گشته و بجهة انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف
افتاد و ازین نواحی بجهت طلب ساوری که بهرات نوشته بودند عبد الفتاح کرکیراق ایشان فرستادند
و مشار الیه در وقت مراجعت لخت هستی بر بست درین جمع و مولانا نور الدین محمد ترخان
را بجهة طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات
معنوی اشتهار داشتند فرستادند و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند و از
آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشته و مذاکره کتاب درة التاج در میان آوردند
و در مدتی که در مشهد مقدس تشریف داشتند پیوسته با دانشوران و فضلای آنجا که بملازمت
میرسیدند و از صحبت اکسیر منفعت مستفیض میشدند مشغول حاصل میشد مولانا جشید معمایی که مجمع
فضایل بود دیگر بشرف بساطبوس رسید روزی ملا جرتی این غزل خود را بنظر اصلاح در آورد بیت
که دل ز عشق بتان که جگرم میسوزد ، عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ، همچو پروانه شبی سروکار [illegible]
که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ، آنحضرت که خلاق معانی و معیار نکته دانی بودند چه نیکو تصرف
فرمودند ع میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد ، مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت بسجده اخلاص بجای
آورده از مشهد مقدس بکار روانسرای طرق و از انجا براه کارزکاه بسیستان نزول جلال فرمودند
و در نجد و شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند و از انجا بگرمیر رود اقبال روی
داد میر عبد الحی گرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت
و عذر جریمه تقصیر و خجالت سابق که در وقت فتح از دولت ملازمت محروم مانده بود بعوض
رسانید و از انجا که خطاپوشی و عطابخشی شیمه کریمه آنحضرت بود معذرت او بسمع رضا مقبول
گشت و به عنایات لایقه مشمول شد و چون سخن باینجا رسید ناگزیر است از انکه مجملی از
احوال ایشان که درین نوبت ملازم رکاب دولت بودند نوشته آید سر حلقه خدمتگزاران

غزل جرتی
و تصرف همایون شاه هندی
در اصلاح
و فیضی جرتی از [illegible]
آن [illegible]
در سال ۹۶۱ [illegible]
(جمال الحسینی [illegible])

و فاکیش کس چون سعادت همراه و ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بیرام خان
و دیگر خواجه معظم است که بسبب اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از شورش دماغ و کجی مزاج
خود زهره سفاکی و بی باکی و افراط کشید و خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد و دیگر عاقل
سلطان ازبک پسر عادل سلطان که از جانب والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل
حال بوظایف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت و دیگر حاجی محمد کوکه
که او برادر کوکی و از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرد داشت
شاه مکرر میگفت که پادشاهان را اینطور خدمتکاری باید در روز قبق اندازی او قبق زد و از شاه
جلدو گرفت و دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود در باب جواهر
بسیار سپرده بودند در اثنای بعث جواهر خیانتی ظاهر کرد با وجود چند روز در بند بود و بوسیله عفو خلاصی
یافت و دیگر حسن بیگ برادر محرم کوکه است با آنکه کوکلتاش میرزا کامران بود اما بدوام ملازمت
حضرت جهانبانی قیام داشت کریم طبع و خوش خلق بود و همو در کنار جوساغوق رحمت شد
دیگر خواجه معصوم هرویست مردی پاک طینت پاکیزه روزگار بود با امانت و دیانت و صدق
و صیانت اتصاف داشت از ملازمان پسندیده صفات حضرت مریم مکانی بود و علی الدوام در حوالی
هودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت و از دو فرزند سعادتمند ماند که نسبت کوکلتاشی
بحضرت شاهنشاهی دارند یکی سیف خان کوکه و او در سال گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار
شهادت چشید و دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک
و وفور فرزانگی از منظوران نظر عاطفت شاهنشاهی بوده در سلک امرای کبار منسلک گشت و
دیگر خواجه غازی تبریزیست که از دقایق سیاق و حقایق علم حساب وقوف تمام داشت و از
قصص و تواریخ خبردار بود چون موکب عالی از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا
کامران جدا شده بخدمت پیوست و منصب مشرف دیوانی یافت و بعد از آن مدتها از درگاه
عالم پناه محروم گشت و در اواخر عمر که قوی و حواس را اختلالی واقع بود باستسلام عتبه درگاه
والای حضرت شاهنشاهی استسعاد یافت و دیگر خواجه امین الدین محمود هرویست که در فن سیاق
از سیاق فرسان قلم و حساب فرد و خط شکسته را بغایت خوب مینوشت و در کفایت

اموال

اموال و درایت محاسبات موشکافی میکرد حضرت جهانبانی او را چند گاه بخشی حضرت شاهنشاهی کرده
بودند و در عهد سلطنت ابد پیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب جهانبانی سرافراز شد
و دیگر بابا دوست بخشی است و نیز بعلم سیاق ممتاز بود و بحسن کفایت موصوف و پیوسته باشغال
مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می آورد و دیگر درویش مقصود بنگالی است و از زیارتگاه
هرات مردی پیاده صمیم درست جوهر بود او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند
از تمام مردم او بسلامت برآمده براه دراک سعادت ملازمت نمود حضرت جهانبانی جنت
آشیانی با و عنایت خاص داشتند و بعد از آن بمزید التفات شاهنشاهی امتیاز یافت و
عمری دراز در طبقه دعاگویان میزیست دیگر حسن علی بیگ ایشک آقاست به شجاعت و جلادت امتیاز
داشت و خدمت لایقه پسندیده کرده بود بواسطه یعقوب نامی که از منظوران حضرت جهانبانی
بود حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بی باک او را در موضع خرابه نزدیک
تبریز کمین کرده تنها کشتند و چون میان او و حسن علی بیگ گرابی بود چنین اشتهار یافت که مگر
بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد و باین تقریب غرابت همراه موکب عالی بود در عراق
ماند و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد باستان بوس فائز گشت و دیگر علیدوست بارپیکی است
پسر حسن علی ایشک آقا که از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد از اول تا آخر در همراه بخدمتکاری
و جانسپاری اهتمام داشت و دیگر ابراهیم ایشک آقاست از فدائیان درگاه بود و دیگر شیخ
یوسف چولیست که خود را از اولاد شیخ احمد لسوی میگفت مردی وارسته پسندیده اخلاق
بود و دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشایخ ترک میگفت خدمتکاری شایسته بود و دیگر مولانا
نورالدین که از هندسه و هیات و اسطرلاب جزوی داشت همراه قاضی برهان خوافی بشرف
بساطبوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی
بوده حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند دیگر محمد قاسم موجیست در
بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام و اقدام مینمود خویش میر محمد جاله بانست و
در بدخشان خدمت جاله بانی داشت و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین
حضرت شاهنشاهی میر بحر شد و بر کنار آب جون منزلی دلکش داشت و همانجا سفینه عمر

بساحل فنا رسانیدند دیگر حیدر محمد آخته بیگی است از خدمتکاران قدیم این درگاه بود و دیگر سنبل
بیگ است جوان مردانه صاحب قبضه بود و در هراة او تقیق دو دیگر محمد قالی باف هرویست دیگر
او را چند روز امیر عدل ساخته بودند از اهل نشست مجلس عالی بود و دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است
در بکرامده که در لباس فقر ملازمت نموده بیت دانشمند میخواند رفته رفته داخل الحکیمان شده
بود و در عهد دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی اختیار تمام یافت در سهرند باغی مطبوع ساخته که
از دیوان گفت دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره و بلوچ بود ه دیگر ولد او میر حسین
واین هر دو از سعادتمندان خدمت گزین بودند و دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بود از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت و از پرده داران
هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود دیگر عارف توشکچی که در سلک ممالک بود دعوی سیادت
میکرد و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمات عالی ممتاز بود و از بندگان
و خدمتکاران و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بابای کتابدار و مهتر تیمور شربتچی
و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر کیله خوابچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند و دیگر سلطان محمد قراول
بیگی بود و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر چیاپی بهادر دیگر تولک بانش یونس بیگ سعادتمندان
قوی طالع که بلزوم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده در مسلک امتحان و مواقف
ابتلای الهی خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند بیت ندانم رفیقان چرا واپسند ؛
که مردان ز خدمت بجائی رسند **مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق
و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل** چون آوازه سایه گستری حضرت جهانبانی و مواکب دولت و
اقبال گرم شد و در کابل و قندهار و الکه دو اطراف صیت موکب عالی اشتهار یافت از
هبوب نسایم بهار نصرت گلبن غنچه امید امیدواران شکفتن گرفت آب رفته از جوی بیقراران
آمدن بنیاد نهاد بیت فایض ازلی فیض بی اندازه ؛ انداخت ز مقدمش بشهر آوازه ؛
شد کشت امید نا امیدان خرم ؛ شد باغ مراد نامرادان تازه ؛ میرزا کامران را ازین طنطنه
عالی حال دیگرگون گشت درین هنگام که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود از سر آغاز
بد معاملگی کرده بود و خیالات تباه بخود راه داد اول برادر خضر خان هزاره و قومان قراول

بیکی

بیکی که از کابل فرستاده که آن نور پرورده الهی یعنی حضرت شاهنشاهی را از قندهار بکابل
آورند فرستاد تا چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان
کنگاش کرد جمعی که عقل درست داشتند گفتند فرستادن این نونهال مناسب آنست که چون
موکب عالی حضرت جنت آشیانی نزدیک رسید آن نونهال را با عز و احترام پیش ایشان باید فرستاد
و بوسیله چنین این گلدسته چمن سعادت و اقبال استعفای جرایم خود نموده و بعضی دیگر گفتند
لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستند و خاطر میرزا را از دست ندهند و آن
اموری که از تو شما سر زده هست ردی نمانده که حضرت جهانبانی بهیچ وسیله تو زیده دریافت
آخر میرزا برای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان برف و باران روانه کابل
ساخت همشیره قدسیه آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرافراز
بوده و ماهم انگه والده ادهم خان و جیجی انگه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان
و خدمتکاران که در ملازمت اشرف بودند بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام
آن نور پرورد ایزدی را میرک میخواندند و همشیره شریفه را بیچه میگفتند چون بقلاب رسیدند
شب آنجا بهزاره فرود آمدند از بزرگی و شکوه و دولتمندی که از ناصیه اقبال آنحضرت هویدا بود
بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که
شاهزاده ابراهیم اینجا فرود آورده بودند و چون برادر خضر خان این سخن را از صاحب خانه شنید
فی الحال از آنجا روان شد و بسرعت متوجه غزنین شد و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت
و لحظه بلحظه آثار بزرگی و عنفوان خصوصیت شاه مینمودند و اوضاع غریبه از احوال گرامی
آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند از آنجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی که فرود آمده
بودند در آن خانه چراغ گل شد و خانه تاریک گشت آنحضرت که جوهر طبیعت ایشان بنور پیوستگی
دارد از وحشت ظلمت در گریه شدند هر چند اتکها و دایها با قسام مهربانی دل آنحضرت را
خواستند که بدست آرند سود نداشت همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر افروز چراغ
قدسی خاطر آنحضرت آرام پذیرفت و انوار شکفتگی از وجنات احوال و صفحات اطوار او درخشیدن
گرفت و این دلیلی بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی و چون حضرت

شاهنشاهی قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را انجا یافت
نجابت خان زاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد و روز دیگر در باغ شهر
آرا مجلس طوی آراسته آنحضرت را آنجا دید **معاملهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و دمیدن بیداری**
بخت نقارهٔ اقبال نواختن چون میرزا کامران آن سرو در آستین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا
دید و از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت که فروغ دولت و سعادت جاودانی از آن می تافت انبساطی
سعادت درهم شد و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد و اسباب شکستگی خاطر
و برهمزدگی ظاهر و باطن منکران را سرانجام میدهد هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود کرد از اسباب ملال
او شد چنانچه درین روز میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود
اتفاقاً در آنجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزند میرزا کامران بتقریب شب برات که متعارف
و معمول است ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه نقارهٔ دولت جهانگیری
و کشورستانی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری و عالم آرایی بر بام دولتسرای
ایشان بلند آوازه ساختنی است بآن میل فرمودند میرزا از ناحق شناسی خواست که بدیه بتصور آنکه
میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگتر است و بقوت ظاهری پیشتر گرفتن داشت که هرکه غالب آید
نقاره از او باشد آنحضرت که تایید یافتهٔ ایزدی و تقویت دیدهٔ ازلی بودند شکوه میرزا کامران
در نظر نیاورده و کلان سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته اند استماع این شرط که میرزا آنرا
سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بوده خوشحالی مینمود باعث غم افزای میرزا گردیدند و بازوی قدرت
که بقوت سماوی موید و معتضد بود با وجود خردسنی که امثال این امور در آنحالت بدیع نماید بالهام
الهی و تعلیم ربانی همت بر دامن برزده و آستین مالیده شیرمردانه قدم پیش نهاده و بقانون
پند آموزان کشتی گیران استاده در گرفت و گیر در آمده دست بپایان کمر بتمام میرزا ابراهیم زده
چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس بر خاست و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند
شد این اول تفاول نقارهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الهی بود که بر سطح قبهٔ غبرا و زیر قبهٔ
خضرا نواخته شد میرزا کامران که این جنگ و کشتی را جهت امتحان مآل صحبت کار و بار خود با حضرت
جهانبانی درهم گرفته بود از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت و بهواخواهان

و نزدیکان

و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته فالهای نیک خجسته فرا گرفتند و آنحضرت نقاره را بزور
بازو و اقبال گرفته نواختند این صدای دلکش باعث شادمانی اولیای دولت گشت میرزا از پس که
طریق شده بود بفال و رانقش بکعبتین مراد نموده نسبت باین قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای
تباه بخاطر راه داده از آنجمله آنحضرت را که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود فرمود که از شیر باز گرفتند
و ازین غافل که شیرخوار مرضعهٔ عنایت ایزدی و کامیاب حاملهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر
و رست یافته حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر **وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت**
آشیانی بگرمسیر و فتح قلعهٔ تیست اخبار متبصران سوانح که دیده جرأت گشاده سرمهٔ عبرت کشیده اند
پوشیده نماند که چون رایات عالی حضرت جهانبانی بکومک ایران بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با
جمعی از تکلها بجهت قلعهٔ تیست که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است تعیین فرمودند شاهم جلایر
پدر تیمور جلایر و میر خلیج که در آن حدود از جانب میرزا کامران جایگیردار بودند قلعه را استحکام
داده بدفع پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمودند در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان
رسید و قالب تهی ساخت سپاهیان پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانی برداشته در
لوازم خدمت بیش از پیشتر اهتمام نمودند و حقیقت در گذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر
بوالی ایران نوشته فرستادند و بعد از چندگاه در امضای آنچه قرار یافته بود نشان رسیدن
واقع شده رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مددی از جانبی نرسید متحصنان قلعه زنهار
الامان بر آوردند و در تضرع و زاری گشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه
را سپردند چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال
در قلعهٔ مذکور نزول اجلال فرمودند شاهم علی و میر خلیج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس
رسیدند و آنحضرت بموجب رافت ذاتی جرایم ایشان بخشیده در سلک ملازمان درگاه
منسلک ساختند و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانهٔ خود را گرفته میخواهد بجانب
کابل فرار نماید و جمعی از قورباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند و هر چند
حضرت جهانبانی را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیلهٔ خراسانیان
درست نحو متیقن بود و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم

تنجیز

رابر نفاق و رخصت نیافتند اما اینها بی جویی کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستی
نمودند و چون از کمال غفلت بی تورک بقندهار رسیدند خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی را آمده
جنگ کردند و ضرب زنها و توپهارا از بالای سر دادند و جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند
و گروهی زخمی برگشتند خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا قشقه و علیقلی و حیدر سلطان
و شاه قلی تاریخی و جمعی از بهادران جغتای و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند
و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند و چند چیل یک از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که
میرزا عسکری خود فرموده اند که لشکری کم مانده ایم مردم که برداشتیم کار ما آسان خواهد شد میرزا سخن
او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان بکیفیت لشکر ما امیدوارند سپاه آینده منحصر در
همین جماعت نخواهد بود بلکه کومک ایشان در کمین گاه خود را نگاه داشته باشند که کار را بمانند
ما بازی بنخوریم و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را بآمدن میرزا کامران موقوف میداریم چون
عنایت ایزدی همه و معاون لشکر نصرت اقتضا حضرت جهانبانی بود آمدن میرزا صورت
نبست و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روی داد و دوران و از اهل قلعه
بابای سهرندی که از نگهبانان نامی میرزا کامران بود بقتل رسید **رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن** چون بهادران اخلاص کیش موکب معلا را چنین
فتحی روی نمود و حضرت جهانبانی جنت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز از این
قضیه مسرت انتما در روز شنبه ششم محرم نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود که منتخب انظار تقویم بود [illegible]
با کوکبه اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور نزول اجلال فرمودند
و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند و مورچلها تقسیم یافت و صاحب اهتمامان
جابجا تعین شدند و هر روز از جانبین جوانان نبردآزمای برآمده کارزارها میکردند و یکروز
حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم
را برداشته تا خرابات که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود بردند و کارهای نمایان کردند
حیدر سلطان از همه پیش بود و پیش تاخته بود و از غرایب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در آن
ایستاده تیراندازی میکرد و حیدر سلطان خواست که به نیزه کار او تمام کند دست او داشتن

سمان

سمان بود و تیر به بغل او رسیدن سمان و اسمعیل سلطان حاجی که میرزا کامران بکومک فرستاده
بود و تماشای جنگ میکرد و با وجود آن قدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود بعرض رسانید که اینمرد
که از دست او نیزه افتاد عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل از این با عبدالله خان بشهر طوس
رفته بودم و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد و از روش
تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از زمانی که آن نیزه را آوردند اسم او نوشته بود خوانده
بر قیاس او آفرین کردند و اینمعنی شهرت کرد در این نبرد مردم آزمای اکثر مردم زخمی شدند و خواجه
معظم از همه بیشتر زخم خورده بود و بخیر مراجعت نموده مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوکه و
میرزا کامران بجانب زمین داور در پس کوهی که در لب ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره و نکودری
مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا اختیار بیگی ولد زین العابدین تکلو
و جمعی کثیر بر سر ایشان تعین شدند و قدری جنگ در پیوست و باقبال سعادت قرین رفیع کوکه
گرفتار شد و بسیاری از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و دواب بدست
اولیای دولت قاهره درآمده و بعد از عسرتی که در اردوی ظفر قرین شده بود به یسر مبدل گشت و
رفاهیتی در معسکر اقبال پیدا آمد و همچنین همواره دلاوران اخلاص کیش مبارزتها نموده کامیاب
شدند و چون میرزا عسکری از ادبار خود سر رشته از دست داده در مخاصمت اهتمام نموده بمقتضای
رافت عامه و عطوفت ذاتی بخاطر جهان آرای راه یافت که منشور نصایح شاهی را با فرمان
موعظت بیان پیش میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد
پیش گیرد و بوسیله نیکوخدمتی تلافی تقصیرات خود نماید تا بی تقریب کار چندین کس بهلاکت
نکشد و بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف که مکنون ضمیر صواب اندیش است
ظهور یابد بیرام خان را بنابراین داعیه برسم رسالت بکابل فرستادند و چون بکتل روغن
داب ایستاده که مابین قندهار و غزنین است رسید جمعی از هزارها سر راه گرفته آماده
جنگ در پیوستند اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بی دولت را تادیب
نمودند و بسیاری از این بی دولتان راه نیستی پیش گرفتند و چون بیرام خان نزدیک کابل رسید
بابوس جمعی باستقبال آمده بیرام خان را آوردند میرزا کامران در چارباغ مجلس آراسته بیرام خان را

طلبیدند و باندیشه صائب او چنان رسید که این مژده منشور دولت را میرزا اگر نشسته باشد دادن تا
نیست و این که ایستاده میرزا تعظیم بجای آورد بسیار دور بود که آزادانش درست و بختی بلند باید
اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورده میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم از جای ایستاده
درین اثنا این دو مثال اقبال اگذرانید و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام
ساخت و تحف پادشاهی و هدایای شاهی را بآیین ستوده در نظر آورد با میرزا نشسته سخنان
اخلاص آفرین صداقت ابلاغ مذکور ساخت و از مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی
گرفت و اجازه دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا را جمعه
آن ساخت میرزا رخصت داده باوس با منور گردانید که در دیدنها همراه باشد اول از آنجا بیرام خان
به بخت بیدار و باخلاص پایدار متوجه آستان بوس حضرت شاهنشاهی که جانها مقدس او ثنای
او سزد شد آنحضرت در مکتب پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگم همشیره کلان حضرت گیتی
ستانی فردوس مکانی بودند ماهم بیگه که اتکه آنحضرت بود آن نور پرورده الهی را از درون بیرون
آورده پرسید تا باین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از مبادی دیدار
دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط عظیم روی داد و مشاهده
انوار الهی که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود جلا بخش بصر بصیرت ایشان شده شکر پروردگار کارساز
بجای آوردند و از آنجا رخصت یافته میرزا هندال که در منزل لدار بیگم والده ماجده خود می بود دو چشم نگاه
میداشته دریافت و دومان عطوفت و خلعت عنایت و اسپ خاصه که بمیرزا نامزد شده بود رسانید
و بهمین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابرهیم که در خانه قاسم مخلص که درون قلعه سفید
بودند متوجه شد و دران روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از آنجا برآورده در باغ جلال
الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهرآرا است برده بودند و بیرام خان دو بزرگ را درین باغ دریافته و از
عنایات و القاب پادشاهی شاهی آنچه آورده بود بذمه رسانید و خوشوقت ساخت و از آنجا متوجه
شده بکلکه پیاده سنگ که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود رفت و او را بعفو تقصیرات
و محو زلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سایر بزرگان
بآیینی که خردمندان را سزد و لایق خرم بیدار باشد یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالی

گردانند

گردانند آنچه لوازم رسالت از تبلیغ صفوت صفا و تعلیم حقیقت وفا توانند بود بجای آورد و میرزا کامران
بیرام خان را یکماه بیشتر نگاه داشت که نه در خود قوت مقاومت می یافت و نه از بی توفیقی بصوب
خدمت می توانست قدم زد و درین اندیشه متردد خاطر و درمانده بود تا آنکه بعد از بیرام بعد از یکماه
و نیم رخصت داد و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر آنکه میرزا عسکری را
که در گفت من نیست رفته نصیحت فرمایند و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت جهانبانی سپارند
و در باطن آنکه میرزا عسکری که نموده میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در
استحکام قلعه اهتمام می نماید اگر او را ضرورتی پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح
شود آن عفت قباب بجهت استشفاع و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند و چون میرزا عسکری
از جاده انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در سواد اری میرزا کامران بدست
اصحاب بغی و عدوان سپرده در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود و توپ و تفنگ
فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده چه
آن قلعه ایست از کل قلاع و قمع او بغایت مشکل عرض دیوار آن بهشت گز هست بهادران
لشکر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردد نموده داد مردانگی میدادند چنانچه نرگان آن
در مقام تحیر بودند و از راه حیرت بوادی غیرت می آمدند روزی حضرت جهانبانی صحبتی خاص
ترتیب نموده بودند و محرمان حرم خاص از هر طرف در حکایت گشوده و از هر سو سر رشته
روایتی بدست آورده صحبت را بحکایات دلاویز و نقلهای نشاط افزا گرم داشت
و از اگر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عیار می افزود و شکایت یکان مردانگی را سرمایه همتی
بهم میرسید درین اثنا حضرت شاهنشاهی از کمال شوق بیاد آوردند که آیا آن تازه نهال چمن خلافت را
جدا از دوستان در میان آنچه حال باشد و خشنودان بیخرد بداندیشان تیره رای را در گلبن سعادت
چه خیال با دل و بیم و خاطر برامید و بیم بدرگاه کبریا که کامبخش سرگشتگان بیقرارست دست نیاز
گشاده بدعای برخورداری و جان درازی آن نخل تخته سلطنت مشغول شدند و باین مضمون
گرهگشای آینه دل گشته شد بیت خدایا توان گوهری شاهوار ؛ ز آسیب بدگوهران نگهدار
ز دریای دانش باو آب ده ؛ ز خورشید بخشش او تاب ده ؛ بسی دور زد بر فلک آفتاب ؛ که این گوهر

آید برون از نقاب ٭ بسی کرد انجم نظرهای سعد ٭ که این مه ز ظلمت برافکند جعد ٭ بسی چرخ زد
آسمان بلند ٭ که آفاق ازین نور شد بهره مند ٭ فروغ ازل باد منظور او ٭ مبیناد تاریکدل نور او
و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود با آنکه طالع آن بلند بخت خجسته روزگار که در لوح محفوظ از اغنیت
طلبیده بنظر تأمل و تعمق سلامتی ذات و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا
و ناکامی بدخواهان و کج اندیشهای نارستان از آن دیباچه سعادت معلوم فرموده بودند و با نبساط
سر بر آورده بر زبان اقدس رانده اند که الحمد لله که خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد امید که فتح
بدیدار آن نور پرور دالهی خوشوقت شویم و یمن طالع آن سعادت پیوند بر جمیع اعدا مظفر و منصور
گردیم سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و میرزا در مهم قلعه داری کمال

عسکری

ضبط و حفظ مرعی میداشت و مرحلها را سر روز و هر شب تغیر میداد که مبادا جمعی از مرحل خود حرف
یکجهتی در میان انداخته خلاف مبانی و یگانگی بنیانی اندازد و چون محاصره بامتداد کشید و ملازمان
پادشاهی کمی آذوقه ملحق شده اهل قزلباشیه از اهتمام خود باز مانده در راحت دغدغه منشد ندو حضرت
جهانبانی این معنی را از روزنامچه احوال ایشان در گرفتن قلعه سعی بیشتر از بیشتر فرمودند و از انجمله
که مخیم اقبال بود دشتی کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه رفته این مقدار که بسنگ
دستی میرسید و انجارا چهار دره میگویند مورچل مستحکم ساختند صبح آن ترکانان انجمعی خبردار شده
دل در گرفتن قلعه بستند و از اطراف زنهار خواسته پیش آمدند و دایره را تنگ کردند و میرزا عسکری
سراسیمه شده عجز و زاری نموده بزاری اضطرار و بیقراری معروض داشت که چون حضرت عفت
قباب تشریف می آورند تا آمدن ایشان مهلت دهید که بوسیله ایشان خاطر جمع کرده بملازمت
توانم کرد و عرضه داشت خود را مصحوب میر طاهر برادر دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاد
و حضرت جهانبانی که معدن مروت و فتوت بودند ملتمس او را بموقف عرض قبول جای داده چند روز
مهم قلعه را آسان گذاشتند میرزا از شبه رای بظاهر سخن عجز پیش گرفته در باطن باستحکام
قلعه میکوشیدند و چون حضرت عفت قباب باتفاق پیرامحان آمدند باز از سر نو آیین مخالفت
پیش گرفت و هر چند مهد معلی سعی فرمودند که میرزا عسکری را از اندیشه ناصواب باز
داشته به تقبیل عتبه مقدسه مشرف سازند و چون دماغ سعادت او پریشان بود نصایح گرامی

بهیچ

بهیچوجه در نگرفت و بر همان خشونت و سرکشی ایستاده از فرط عداوت حضرت مهد معلی را نگذاشت
که از قلعه بیرون رفته باردوی معلی جهانبانی تشریف آورند در پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی
ازین ناراستی میرزا اندازه شقاوت و مقدار مخالفت و نوعی دیگر ظاهر شد تکیه بر عنایت الهی
که متکفل مهمات ارباب توسل است نموده پیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند و در میان الغ میرزا بن
سلطان محمد میرزا که از بطن دختری سلطان حسین میرزا بود و شیرافکن بیگ بهو و فضیل بیگ برادر
منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات بنی مختار سبزوار بود جمعی
دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند و سبب گریختن آمدن
ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت و از عالم احتیاط هر هفته بیک
کس می سپرد و چون نوبت بشیرافکن رسید او هم از میرزا هراس داشت باتفاق [illegible]
الغ میرزا را گرفته بدر آمد و دولت ملازمت دریافت و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف
بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه
ایشان بر آمده بود راه بیشی را گم کرده در میان هزاره افتاد و بعد از چند روز غارت زده پیاده
و آبله پا رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا
مبتلا شدی و بعد از ده روز یک هزاره با خیل و حشم خود آمده و عرایض اعیان کابل نیز رسید از
رسیدن این جماعت و آمدن عرایض از اکثر امرا و اعیان که در کابل بودند انبساط عظیم در اردوی
معلی پیدا شد و قزلباشیه که متردد خاطر بودند مطمئن شده جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل
در ارکان قلعه داری افتاد و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید و ساکنان قلعه روز بروز
احوال میرزا عسکری را نوشته از سر دیوار قلعه می پرانیدند که کار بر قلعه نشینان دشوار شده
دیگر در خود مردانه باشند و در قلعه گشائی کمر همت محکم ببندید و دست از اهتمام باز ندارید که
اهل قلعه به تنگ آمده اند عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان
خود را از قلعه بیرون می انداختند و تهیجیان و پیادها از بالا می افتادند و اول خضر خواجه خان
نزدیک بمورچلی که مخیم اقبال بود از قلعه خود را انداخت و گریبان عجز بدست انکسار گرفته
در پای مقدس حضرت جهانبانی افتادند و بعد از آن بوید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد

و بشرف زمین بوس سربلند شد و بعد از آن اسمعیل بیگ که از امرای حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی در دلاوری و کنکاش مسلم بود رسید و ابوالحسن بیگ برادرزاده قراجه خان و منوربیگ
پسر نوربیگ همراه او آمدند و شبی خضرخان هزاره از قلعه خود را انداخت و ده سه از هزاره او را بر
پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شد که چون کار قلعه از نظام افتاده بود میرزا عسکری نه رای
بودن قلعه داشت و نه رای آمدن بدرگاه گیتی پناه بنا بر آن خواسته که خود را بزاویه عافیت
کشد و ازین مخاطره برکناره بوده روزی بر پرده صبح آن در اردوی ظفر قرین خبر رسید که
خضرخان هزاره از قلعه بدر آمده راه گریز اختیار کرده است و جمعی تجسس او شتافته و او مقداری
راه رفته بود و در پس سنگی پنهان شده و بعضی از ثقات نقل میکنند که خضرخان هزاره میگفت
که چند مرتبه مردمی که بجهة تفحص من تعیین شده بودند از نزدیک من گذشتند و یکدفعه یکی جانور
خیال کرده مرا گرفت از ترس دم نخود کردم و چون شب درآمد من از زیر سنگ بر
آمده بمامن خود شتافتم و چون دولت روزافزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان
شده و بر متحصنان ظاهر گشت که باقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاه داشت
قلعه ممکن نیست میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب نه پای رفتن و
نه جای ماندن اولا التماس نمود که قندهار را باولیای دولت می سپارم مرا راه دهید که بکابل
روم حضرت جهانبانی بآن راضی نشده خیال خام او صورت نبست بضرورت حضرت
مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد و استعفای گناهان نمودند و بوسیله استدعاء
خلاصه دودمان عصمت رقم عفو بر جریده جرایم او کشیدند بتاریخ روز پنجشنبه جمادی الآخر
سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تضرع و ندامت از قلعه بیرون
آمده حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای صفوف عزت بودند و امرای جغتای
و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشته بیرام خان بموجب حکم
پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد حضرت جهانبانی با وجود
خصومت ذاتی که از میرزا مشاهده شده بود قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت
بمحض عواطف ذاتی و مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب نموده مراسم آداب و

مکارم

مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات
و مصفوف جلایل عنایات ساختند و درین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدان بجای آورده حکم فرمودند
که شمشیر از گردن میرزا دور کردند و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی در نشستن غراچه دار یافت و بعد از آن
محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه سیستان و تولک خان و قورچی باشی بهار
کس سپر و ترکش در گردن کرده بکرنش آوردند و ازین مردم مقیم خان و شاه سیستان را امر نمودند
که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاه دارند و آخر روز تا سپیده دم سحری که هنگام ورود
فیض عالم بالاست صحبت دلگشای داشتند و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند و میر قلندر
و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند و در اثنای این صحبت توشیقه
میرزا عسکری که در حین توجه آنحضرت براه حوالی اختیار عالم غربت باخشام و بلوچان فرستاده بود
بمحفل احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند زندگانی بر میرزا
تلخ شد و عیش منغص گشت او بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و نکرش محافظه نمایند
که چون گناهان او بمقتضای مکارم بخشیده شده چند روزی در بند پند پذیر گردد و روز دیگر که
رایت فتح شب افروز تاریک نشینان الک شد و محمد مراد میرزا و امرای جغتای و قزلباشیه در ملازمت
حضرت جهانبانی بشهر در آمدند و سه شبانه روزی بفرقه دم همایون آن بلده فاخره مورد امن و امان
گشت و روز چهارم بموجب قرارداد خاطر خطیر شهر را بمحمد میرزا عنایت فرمودند و خود بدولت
و اقبال در چهارباغ حضرت فردوس مکانی که در کنار آب ارغنداب واقع است نزول اجلال فرمودند از انجار
لطایف آثار استبداد و استقلال نمودند و در آن منزل الکه تفصیل اموال و اسباب میرزا عسکری
که گرد آورده روزگار آن بود مقصدیان اشغال نوشته بنظر اقدس درآوردند آنحضرت آنرا در
چشم اعتبار نیاورده و بهادران سپاه که رقم تهی دستی بر ناصیه احوال ایشان نشسته مرحمت فرمودند و چون
خبر فتح قندهار و توجه والا حضرت جهانبانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید میرزا متوهم و متفکر
شد و حضرت جهانبانی شاهنشاهی را از خانه عفت قباب خانزاده بیگم بخانه خود آورده بکوچ
کلان خانم سپرد و شمس الدین محمد غزنوی مشهور بانگه خان را مقید ساخته و در جای نالایق
نگاه داشتند و از امرای خود کنکاش طلبیده که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد و ملا عبدالخالق

که میرزا نسبت استادی داشت و بابوس که در امور ملکی دخل میکرد کشته مناسب آنست که میرزا را دلالت
نمایند و بدخشان را باو داد تا در وقت کار بکار آمده از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر
ازین بچند روز میر نظر علی و میر هزاره پشکانی و میرزا علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق نموده قلعه ظفر را
گرفته بودند و قاسم برلاس و اما اعیان دیگر مقید ساخته بمیرزا کامران پیغام کردند که اگر میرزا
سلیمان را می فرستید ولایت بدخشان باو سپرده خواهد شد والا مردم را که گرفته ایم
بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک می سپاریم بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را
رخصت بدخشان دادند میرزایان بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت
میرزا سلیمان پشیمان شده بطلب میرزا فرستاده که بعضی سخنان زبانی مانده بهتر شنوده متوجه شوند
میرزا سلیمان ازین طلب گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک
رخصت یافته ام مراجعت لایق نمیدانم چشم داشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب
یکی از ملازمان معتمد آن بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید و خود بسرعت متوجه
بدخشان شد رسیدن بدخشان همان بود و شکستن همان و در خلال این احوال یادگار ناصر
میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت و چون در کار خواست که میرزا کامران را درین
سرای مکافات تدارک اعمالش نماید روز بروز اسباب آن آماده میگشت از میرزایان بغیر از
میرزا هندال کسی در کردار نمانده بضرورت او را استمالت داده متوهم ساخت که تعاقب یادگار ناصر
میرزا نماید و او را گرفته بیاورد و بوعده موکد قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین من بعد
هرچه در تصرف در آید سوم بخش از آن تو باشد و باین قرار داد میرزا را که بچشم نگاه میداشت
رخصت داد میرزا هندال که از بدسلوکی او تنگ آمده بود بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او را
فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته ببدرقه سعادت متوجه حضرت جهانبانی شد میرزا
کامران از حدوث این واقعه سراسیمگی روی نمود سر رشته صلاح کار خود گم کرده و از ملازمان خاص
مصاحبان و کسی که بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید نبود اکثر مردم او را دیده بصیرت
پوشیده چشم عبرت از ره غفلت خوشیده سبیل داد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی که صلاح حال
دریافته بودند قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند و این از دو رهگذر بود بعضی با یاران خاص

کردن

کردن نبود و بعضی از آن قسم بودند که ملاحظه خاطر میکردند و اظهار حق را صلاح وقت نمیدیدند
چه یقین ایشان بود که از خود رائی صلاح کار اصلا قبول مشرب او نیست بجز اظهار آن آزرده
خواهد شد و آزردگی موجب نقص قدر و منزلت قایل خواهد گشت و حق دولتخواهی و شرط خیراندیشی
آنست که در امثال این امور زمان خویش را منظور نداشته توقف نکند و باهمال و امهال نگذراند
که ضرر آن در مآل حال بهمه عاید شود و خسران این اعمال بروزگار دولت لاحق گردد و نتیجه خیانت
کنکاش که اعظم خیانات و اقبح جنایات است روی دهد و حال چه باشد و خوش آید گوئی که زایل
بیدولتی و بیسعادتیست بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد شایسته آنست که اینطایفه را
اگر در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایمی منافی طبیعت نرسد آنرا سعادت روزگار خود
شناسد و بآن خوشوقت بوده چنین قبض در ناصیه انبساط نیفکند که هرچند بر حسب ظاهر بر ضمیر
شاق آید اما باطن و المآل بتحسین فرماید اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه سپرده
میشود اما در معنی هم ابرا ذمه کرده حق نعمت گزارده میشود و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخربینان
محمود القول و الفعل مینماید القصه میرزا کامران را از انعدام نقل مصلحت آموز و فقدان جلیس همزبان
غلط بر غلط روی میداد **نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل
و فتح الممالک** چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیشنهاد همت والا گشت
لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالاتر از مقام حسن ابدال و گنبد
سعید نزول اجلال فرمودند پیوسته بر ترتیب مقدمات فتح این یورش در پیشگاه ضمیر الهام پذیر می
تافت تا دولتخواهان دوربین و جانسپاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد قزلباشیه اکثری
از امتداد مدت ستوه دلگیر شده بر خاسته بی رخصت رفتند و بعضی بر حسب ابرام جدا شدند مراغ
خان و جمعی دیگر که در ملازمت فرزند شاه بودند از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر
رعایا و احشام میگشادند و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود میکردند و وضیع و شریف شهر داد
کنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند که اگر گوشمال
پیشه ستمکاران نموده آید خاطر شاهی آزرده میشود و اگر بر قانون عمل نشود بیدادگران دست
از زیردستان باز نمیدارند و اینمعنی موجب سخط الهی میگردد لیکن چون وقت مقتضی آن

بود در مقام حیرت در آمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند چون یورش کابل مصمم شد
بجهة اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاه داشت اشیا و اسباب ضروری منازل از
بیرام خان خواستند و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بر شما مقرر داشتیم
اما از جائی که مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب
تردد آوریم گریزی نیست بیرام خان از معامله نافهمی خود ابا و امتناع نموده بر خاطر اهل دانش
بر امتثال حکم سپاهی و امر پادشاهی که اصل کار بود مبادرت نکرد و امرای عظام که در ملازمت
بودند بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم اگر رفتن قندهار گزیر نیست با هر شغلی که
روا آریم فارغبال باشیم و آنحضرت نظر بر خوبیها داشته فرموده خواستند که خاطر مردم پاک از
غبار آلوده نشود دل از جرم حرکات ناپسندیده ایشان را بتمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند
و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را با خود همراه ساخته
تسخیر کابل توجه فرمایند و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت آثار حضرت
شاهنشاهی دریافت جمال باکمال آن نور حدقه خلافت بود که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات
غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند و زمان زمان اهتمام در امضاء
این نیت و استقصای این امنیت بظهور میرسید درین اثنا بیرم شاه ناظر ریاض رحمت وارد
فیاض مغفرت شد مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند
که ایام زمستان نزدیک شده و اهل و عیال و پرتال و اسباب درین کوهستان همراه بردن
محال گونه مینماید بیرم شاه ناظر رحلت نموده قندهار بترکامان واگذاشتن مناسب دولت نیست
خصوصا جمعی خودسر که در تخریب مبانی ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند و با
آنکه مامور شده بودند که نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم رکاب موکب عالی باشند
انحراف ورزیده از شاهراه غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند بلکه از عدول و امر
مطاوعه ظاهر و باطن خود را به مخالفت موافق ساخته نقاب بی آزرمی پیش رو فرو هشته‌اند
لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان از دامن احوال عجزه و مساکین شهر که اولین
عطیه ایزدیست کوتاه سازند و حاشا که درین اندیشه صواب انتما غباری بخاطر شاه رسد

وچون از اینجا تا کابل مسافت بسیار است و احشام هزاره و قبایل افغانان از مور و ملخ بیشتر و سنگ
این راهها شده اند خصوصا با میرزا کامران سخن در میان دارند و بدست آوردن مامنی که خاطر
ها از هر وجهی مجموع گرداند بخشیش کار رست و بالفعل بهتر ازین محلی که باین کار سزاوار باشد غیر از قندهار
نیست بدین موجب عقل و عرف بیرام خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر
نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامه موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت
مشتمل بر وفور صداقت و الفای وفاق بشاه باید نوشت و چون شاه والاگهر معدن دانش و
انصاف است این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان با آنکه متفق
بود حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و تیغ بر آختن و مطلقا متوجه یکطرف
گشتن از سماحت خالی نیست اگر ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند این بی اعتدالی را به بندگان درگاه
تجویز نمیکنیم چه درین صورت مردم بدانجهان ضایع خواهند شد طور این معنی در نظر اول اهل دوربین نمایست
و همان بهتر که بوسیله عقل و اندیشه تدبیری باید اندیشید که بی جنگ و جدال قلعه بدست در آید بنا
برین کس پیش بیرام خان فرستادند که چون تسخیر کابل مردم میرزا عسکری را در قندهار رهینه نگاه
دارند تا خاطر از وجه جمع باشد مشار الیه صلاح کار خود را دانسته قبول این معنی کرد و مقرر شد که دلاوران
کاردیده و بهادران معرکه آزموده بجهة قندهار رفته در کمین باشند و ناگهان وقت یافته
به پای مردی همت و دستیاری جلادت بقلعه در آیند بیرام خان و جمعی دیگر که باطراف دروازه
کنذکان مقرر شده بودند و میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشته و موید بیگ
و جمعی بجد در دروازه ها توجا گرفته و این دلیران بیشه شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار
کمین کردند و وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید
اتفاقا شتری چند علف بار درون قلعه میرفت و خود را در پناه شتران در آورده شیر مردانه
ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت و دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد او جواب داد
که بموجب فرموده بیرام خان میرزا عسکری را آورده ایم که درون قلعه نگاه داریم این حرف
فایده نکرد و در مقام بستن در شد حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرده چندی دیگر از
عقب رسیدند و جمعی از قزلباشان که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش آمدند و بقتل رسیدند

و بیرامخان از دروازه کند کلان خود را درون انداخت و قلعه تصرف اولیای دولت قاهره درآمد
و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند و دیگر روز حضرت جهانبانی خود از دروازه کند کلان
بدولت و اقبال درآمده به برج آبجه مسعودی فرود آمدند و آن شهر سعادت آیین بفر ورود قدوم
عالی مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد از یمن نزول رحمت و شمول سعادت از
نهاد خرد و کلان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد و بیرامخان بوسیله حیدر سلطان
آمده بسجدات خجالت عذر تقصیر بجای آورده و آنحضرت او را مخصوص مکارم خسروانه ساخته رخصت دادند
و شهر را به بیرامخان عنایت فرمودند و مکتوب بشاه نوشتند که چون بداغخان خلاف حکم شاهی نموده
از خدمت متقاعد بود قندهار را از او گرفته بیرام خان سپردیم تعلق بشاه دارد و درین اثنا میرزا
عسکری قدر جانبخشی و عطوفت نشناخت و فرار نموده بعد از چند روزی افغانی آمده خبر کرد که میرزا
در خانه منست کس تعین شود که او را بطریقی که از من نداند گرفته آورد حضرت جهانبانی
سپاه میرزا و خواجه خضر ناظر را تعین فرمودند و ایشان او را در شمان (?) افغانی از زیر پلاس بر
آورده بدرگاه معلی آوردند و آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی که در باب کافه برادران بالخصوص فرموده بودند بنظر عنایت مشمول داشته
از جرایم و زلات او تغافل در گذرانیدند و او را بندیم کوکلتاش که از معتمدان خاص بود سپردند
و ولایت قندهار را باولیای دولت تقسیم نمودند و ولایت تیری بالغ میرزا مقرر شد
و پرگنات لهو در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت و زمین داور باسمعیل بیک و قلات شیر
افکن و شال بحیدر سلطان مکرمت فرموده همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جاگیر کردند و خواجه
جلال الدین محمود را که در شهر زمین میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود بمیر محمد قلی بیک گرانیدند
و چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت از مآثر صوابدید بادشاهی تقدیر
موافق تدبیر افتاد بسعادت و اقبال در ساعت مسعود متوجه حضرت مریم مکانی را در قندهار
گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیشنهاد همت والا فرمودند و از فیوضات نامتناهی و نعم
غیر مترقب آنکه قافله بزرگ از هندوستان آمده بود و سوداگران سودای دلخواه کرده
اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند چون انوار اقبال از وجنات حال همی تافت

کلانتران

کلانتران این قافله آمده التماس نمودند که اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند و بهای
آن را بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند ما رضا داریم و سرمایه سعادت خود میدانیم زهی
دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زمره دولتخواهان عالی معدود سازیم و حضرت جهانبانی
این معنی را از موهبات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند و التماس ایشان را بذروه قبول موصول داشته
حکم فرمودند که قیمت دلخواه فروشند تمسکات اتباع نوشته بدیشان سپارند و خود بدولت و
اقبال بر شه کوهی که نزدیک باحسن ابدالست برآمدند و بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افکن و حیدر محمد
اخته بیگی فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه شریفه اسپان خاصه جدا کنند و بعد از آن برای میرزایان
و امرا و سایر ملازمان ترتیب انتخاب نموده نمایند و دلهای سوداگران و سپاهیان معمور و
مرفه شده و ده یک هزاره چون میخواست که بخدمت عالی و جانی سرافراز گردد بجانب قلعه تیری
که حشم او آنجا بود شب راه سر کرده برد و چون موکب عالی در حوالی رسید کلانتران احشام
اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند و مقصد رضامندی پسندیده گشتند و چون حوالی
الکهای دلگشا داشت چندی روز بجهت ترتیب خاطر و ترطیب دماغ اقامت نمودند و حضرت
مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمده بامتداد کشید و برحمت جاوید پیوستند
و آنحضرت قواعد عزاداری بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر که شان عالی منشان حقایق آگاه
و نشان والا دانشان خیرت سرشت است نموده بجهت ترویج روح آن مکرمه خیرات و مبرات
محذره
چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود بتقدیم رسانیدند و از آنجا بر یمن نی اقبال بلند و طالع
بیدار کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنه کابل شدند و میرزا هندال نزدیک قندهار بآیین عبودیت
و حسن عقیدت سعادت بساطبوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلی بنوازشهای
بیکران اختصاص بخشیدند و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند و در مقدمه آمدن
بسیاری از مردم ایمان جوق جوق از کابل شتافته و بواسطه اختلاف و امتزاج
سوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد و بسیاری مسافر شهرستان
عدم شدند و حیدر سلطان از آنجمله بود و چون مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم
کم میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت

نموده تقید بار توقف فرمایند و اوایل بهار سامان سرانجام لشکر نموده به تسخیر کابل عنان عزیمت
معطوف دارند آنحضرت در مواجهه چیزی نفرمودند و چون مجلس باخر رسید زمانی بوسیله
میر سید برکه گفته فرستادند که با وجود آنکه از آمدن و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار بودیم
توکل بر الطاف الهی نموده بسمت کابل توجه داشتیم اکنون قضیه چنین باشد توقف را سبب چیست
و اگر بجهة محنت و رنج کشی خود اینمعنی بخاطر آورده اند زمین داور را که بشما ارزانی داشتیم
این زمستان را باسایش در انجا بگذرانند و چون عقده کابل مفتوح شود بملازمت خواهند
پیوست میرزا از این پیغام خجل شده عذر تقصیر نمود و آنحضرت بنوعی درست و امیدی
واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند در اثنای راه جمیل بیک برادر بابوس بیک
که میرزا کامران او را اتالیق آق سلطان و داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده باستان
بوس سربلند شد و استعفای جرایم بابوس نموده بمدارج قبول الطاف یافت و چون موکب
عالی در یورت شیخعلی که در نواحی نغمان ارقندی واقع شده نزول اجلال یافت میرزا
کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی بیشتر روانه
ساخت و قاسم مخلص ترتبی را که میر آتش میرزا بود فرمود که توپخانه را بجلگه دوری که نزدیک
خانه بابوس بیک بود ببرده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهتمام نموده
اندرون قلعه برده بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یورت
بابوس بیک نشست و در ترتیب افواج و تنظیم صفوف اهتمام نموده در موضع بکنه حار قاسم برلاس
با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافکن از معسکر اقبال بادشاهی شتافته
دستبردی شایسته نمودند و بتاییدات الهی که طلایه دولت قاهره بود قاسم برلاس تاب
مقاومت نیاورده رو بگریز نهاده و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال حسب
التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی
نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل با جمعیت خود و شاه بردی که گردیز و بنکش و نغر با و
متعلق بود آمده آداب زمین بوس بجای آوردند و مشمول عنایت بیکران شدند و متعاقب
آن مصاحب بیک پسر خواجه کلان بیک با بسیاری از مردم آمده دولت ملازمت دریافت

و بالتفات

و بالتفات خسروانه سرافراز گشت و درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف
نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه می آیند حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار گردیده
سرافراز شدند و درین میان ملیتقلی سفرچی و بهادران و پسران حیدر سلطان را که در تعزیه پدر
بودند بر آورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس در
یافت میرزا کامران از صفحات اوضاع صورت اقبال بادشاهی نقش ادبار خود مطالعه نموده
خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهة استعفای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاده
بعضی ملتمسات خود بوسیله خواجه معروض داشت نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهره
بادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند آنحضرت ملتمسات او را
لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف
نمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخی در مبادرت و محاربت
سپاه بادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب میبرد که شاید شبگیر بلند
کرده خود را بکناری تواند کشید چون حمایت ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای
و ظلمت خاطر دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده بسرعت تمام خود را بارک کابل
رسانیده میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه مهی حصار روانه غزنین
شد و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را با جمعی از معتمدان
بکابل فرستادند که در انجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آزاری رسد و همه را استمالت
عنایت بادشاهی سازند و میرزا هندال را تعیین فرمایند که میرزا را تعاقب فرمایند و خود
بعنانی نصرت و همرکابی اقبال متوجه کابل شدند و در ساعت مسعود کوس شادمان
دولت و کورکه اقبال بلند آوازه کردند کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را بسپهر مکوکب رسانیدند
و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم رمضان نهصد و پنجاه و دو
بتایید آسمانی فتح کابل که مقدمه فتوحات بی اندازه است روی نموده ابواب شادمانی بر جهان
خلایق گشوده شد و دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت ساحت کابل را بمقدم گرامی خود سر
بلند ساخت نویدی تاریخ فتح کابل را گرفت یافته بود و دیگری این مصرع ع بی جنگ گرفت

ملک کابل آزودی ❖ چون بیامن ذات قدسی صفات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت
و اساس دولت تازگی نهاده آمد حضرت جهانبانی را بهزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده
منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند تا آنکه زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی
را که دران زمان بحساب سنین قمری دو سال و دو ماه و هشت روز بودند بدریافت ملازمت
حضرت جهانبانی آوردند و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت افزای آن نور پرور دیدهٔ انبساط
صوری و معنوی یافتند و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن
چراغ دودمان خلافت بجای آوردند و در ازای این تحفهٔ دولت و فدای این فرخنده کرامت ابواب
خیرات و مبرات بر روی روزگار خواص و عوام کشادند و صباح آرزو جهان افروز حضرت
جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه
حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش کردند و طوایف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب شدند و دست
تمنا بدریوزهٔ دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از غنیهٔ کبریا درخواستند
و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان کشوده تمام زمستان بالای ارک کابل
آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای خلایق کوشیدند و از وقایعی که دران نزدیکی سانح
شد رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدرنشینان بارگاه عزت بودند
و درهمین ایام بمسامع علیه رسید که فرار نموده خود را بمیرزا کامران رساند بمعنی بر خاطر اشرف
گران آمده مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر اعتبار و التفات
انداختند **آرایش جشن دولت برای ختنه سور حضرت شاهنشاهی و آراستن بآیین اقبال و ظهور
خارق عادات از آن نوبهار بوستان دولت** بزرگان کامبخش و خدیوان سعادت منش
را همواره وجهه همت آنست که توفیق انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند و مردمی که از چشم
آلودگان وجهه امکان محفوظ باشد عبادات گزیده را که سرآمد آن دلها بدست آوردن است
و دست بردلها ماندن در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا که نسیم اقبال
بتازگی وزیده و گلستان مقصود از سر نو شکفته مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه
نهال نخل مجد و جلال زینت ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند و اول بهار جهان افروز

که روح

که روح نباتی در اهتزاز بود و عندلیب شوق در پرواز بیت بنفشه سر برآورد از لب جوی ❖
زمین بت آزر با چین عنبرین گوی ❖ نسیم صبحگاه از مشکبویی ❖ هزاران نافه در بر داشت گویی
بار باغ که در غایت نزاهت و دلکشایی است نزول دولت فرمودند و بجهت مزید گرد آوری
دلها که در معنی شکرگزاری حضرت مولیست ابواب عیش و عشرت کشودند و آیین کیکاوسی
و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات یکسان بتفاوت طبقات و تناسب درجات
این باغ طرب افزا را آیین بندند و امرا و اعیان شهر چهار باغ را زینت افزایند و جمیع امرا کمر
سعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور
حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان
و گرمی بازار غایت مبالغه مرعی داشتند و در اندک فرصتی چنان آیین بندی شد که وصف آن
از اندازه بیرون باشد و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند
و درخور حالت و رتبت هر یکی بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند و بیشتر از انعقاد این
جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مخلصان درگاه که در آوردن موکب
اقبال حضرت مریم مکانی بعقب مانده رخصت یافته و کامیاب دولت شده بوقت رسیدند قدوم
برکات افزای حضرات مهد علیا معلی موجب انبساط گشت و حضرت جهانبانی را بخاطر رسید
که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را که در خورسن با بهاران لمعان از ناصیهٔ احوال متلالی بود
بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند که در سرادقات عفت جشن خسروانه ترتیب فرمودند
و جمیع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه جاه و اقبال شرف ملازمت
مشرف گشته بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی ابرد وشش گرفته بر مسند سعادت آوردند و بحکم
معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بی تخصص و تعین بحضور اقدس حضرت
شاهنشاهی و اشارت بشارت بخش پادشاهی بر آن رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت والدهٔ
ماجدهٔ خود را از میان چندین گروه عفایف شناسند آنحضرت بنور الهی بی مزاحمت سهو و خطای
و بی کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کنف والدهٔ معظمهٔ
خویش در آغوش آن صدرنشین سر عفاف جا گرفتند از مشاهدهٔ این امر شگرف که حیرت

افزای عقول و اوهام ظاهربینان سکنای عادت بود نوبو از حاضران بساط قرب برآمد شناسای قدر
این بزرگ ازلی پرورد و انجو به کارگاه تقدیر رشته شد و معلوم همگنان شد که این از دریافت
اعمال حواس جسمانی نیست که صوفیان بگذر عمر تفاوت کنند و محض توزیع روحانی و تعلیم ربانیست که
بوسیله این نوباوه چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته بهت آری پیوند ازلی
را حاجت بدین نوع بمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد و چون تامل کند بعد را چه گنجایش که
درین ریعان طلب عمر کمال قرب بمبدا حاصلست انوار افاضه موجود و تکمیل صورت عنصری و
تفصل نشو و ادراک درجه بدرجه صورت پذیر و نهایت مناسبت بعالم تجرد و تقدس که ظلمت
جهل و کثرت غفلت بسبب همون آن راه نیست جلوه داد بر دو رخسار عالم اسرار مخفی نیست که
این صاحب فطرت عالی اگرچه در نشا عنصری و مواد هیولانی مولود نیست اما در بدو فطرت
و اصل مبدا ابای آبا و امهات از آثار تولید اویند و در مسالک معنی و مکامن باطن بوالآبات
و در حضرت جهانبانی که نکته پرداز رموز آسمانی بودند هویدا بود که چمن پیرای هستی آن نونهال
بهارستان وجود را برای دریافت مقادیر مراتب جهانبانان و لاد بجهت گردآوری پراکندگیهای
روزگار تا بنا بوصف ظهور آورده است و بالجمله در لباس رسم ختنه و سور آداب شکرگزاری
نعمت بخش صورت و معنی بتقدیم رسانیدن گرفتند و از اطراف و جوانب بزرگان دین و
دولت رسیده از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت نامتناهی شدند از آنجمله یادگار ناصر میرزا
شرف زمین بوس دریافت و مجملی از احوال آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بجهود قندهار
که از میرزا کامران جدا شده چنانچه نگاشته آمد و به بدخشان رفت و از آنجا کار نساخته متوجه
ملازمت شد وقتی که موکب عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود میرزا بعد از احتمال شداید
روزگار بقندهار رسید بیرامخان در اداب مهمانداری بذل مجهود نموده از آنجا بموجب حکم
عالی دران ایام نشاط افزا باستلام عتبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد و ادراک جشن
خسروانی نموده بسعادت بساطبوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار رعایت
دولت پذیر گشت و درین جشن عشرت آیین که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت بود
داوران پیرایش حدیقه دولت و اقبال در ساعتی که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضه

نور میکردند مجلس نهال پیرای گلستان آلهی یعنی جشن سور حضرت شاهنشاهی بهزاران نشاط و
شادمانی بظهور پیوست اسباب کامرانی طالبان آماده شده و ابواب سعادت و اقبال بر
روزگار آن گشاده گشت خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند و وضیع و
شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند و کلفتهای روزگار بالفت
انجامید و تفرقهای عالم بجمعیت خاطر بدل شد امرا با جهانبانی نظر اشرف که زایند ندوبا نعامات
گرامی سرافراز شدند و در عین آیین بندی آنحضرت بجهت تنشیط خواطر التیام قلوب که رکن اعظم
ملکپستانی و فرمان روائیست متوجه خواجه ریگ روان شدند و شادمانیها فرمودند و حکم
جهان مطاع شرف صدور یافت که امرا بایکدیگر کشتی گیرند و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر
همرا از جدا فرمودند و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا
با هم لوازم کشتی بجای آوردند و بعد از آن پسران غوغارا بخواهند سیاران غسان توجه معطوف
داشته داد خوشدلی دادند و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزای عشرت جوی
بجشن عالی اشتغال نمودند و ملازمان استان رفعت پیوند را فراخور اخلاص و شکرگزاری
و خدمت جاگیرهای مناسب حال هر یک و انعامهای لایق هر کدام خلعتهای موافق بر فریق
شرف امتیاز بخشیدند از آنجمله غزنی و الکه و دیمیرزا هندال عنایت فرموده و چرخی و الکه و داغ میرزا
عنایت فرمودند و جمیع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حالت و رتبت بمواجب و
مواهب کامیاب فرموده سر برآرای ملک صورت و معنی شدند و طوایف انام در سایه
افاضه رافت مرفه الحال شده همنشین اطمینان گشتند و از جمله قضایایی که درین ایام
چهره گشا گشت آمدن ایلچیان شاه والاقدر شاه طهماسب بود بمبارکبادی فتح قندهار
تحف و هدایای لایق و سرکرده آنها ولدبیک بود آنحضرت او را بعواطف خسروانی نوازش
فرمودند دیگر رسیدن شاه قاسم طغائی بود بدرگاه معلی از جانب سلیمان میرزا برسم
رسالت با عرضه داشت و پیشکش و میرزا آنچه در باب آمدن خود معروض داشته بود بدرجه
قبول مقرون شد و حکم قضا جریان برآمدن او صادر گشت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را
در توجه بسعادت ملازمت منحصر دانند و از جمله وقایعی که متصل باقتضای ایام آیین بندی

وقوع یافت آمدن میر سید علی بود که در ولایت افغان و بلوچ زمین دار و در حقیقت در زی ممتاز
بود و نزدیک موضع دوکی از توابع و اعمال هندست اقامت داشت بقدم صدق و فرق
اخلاص سعادت آستان بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شد دوکی باو مکرمت فرمودند
و در همان نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوایف خود بود با برادران آمده زمین بوس نموده
آنحضرت او را نیز فرمود که مورد الطاف سازند و ولایت شال و مستنگ باو عنایت فرمودند
و اراده آن را کامروا ساخته بزودی رخصت مراجعت نمودند که مبادا امزاج وحشت بر طبیعت
آن روستازادان مستولی شود و آب و هوای طول مکث بحال ایشان گوارا نیامد و از جمله
سوانحی که در عقب آن ایام وقوع شد آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیره بختی و نادرستی
درون عنایات سابق و لاحق را در هم پیچیده همه را بر طاق نسیان نهاد و از روی مکابره
بر جاده دورنگی و عناد ایستاد و برگفت سیه بختان که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود گوش داشته
پیوسته خیالات فاسد بخود راه میداد و چون این معنی متواتر بسمع اعلی رسید و از مخبران صادق
بتحقق پیوست علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکتا بهادر معتبر بود و از گزیرت در این گنکاش
که مورد مفاسد بود محرمیت مشارکت داشت بیرون آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق تفصیل
معروض داشت و خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی بر آشفت و مظفر کوکه را گرفته بیاسا
رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراجه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند مخلص
اینکه ما را گمان آن نبود که در هر مرتبه تا بازگی از عطای عظایم جرایم تو که گذشته بعواطف بیکران اختصاص
بخشیده ایم عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی کفران نعمت را هم حدی و اندازه می باشد
بر خجالت پیشانی اخته گاهی بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارفانه میگذرانید آنحضرت بعد از
مخاطبات عتابی و معاتبات پادشاهی ابرسیم ایشک آقا وجعی را فرمودند که او را مقید ساخته
بر بالای ارک کابل جائی که میرزا عسکری در قید بودند نگاه داشتند و از جمله وقایعی که دران
ایام حادث شد فوت چغتای سلطان است که جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن
سیرت و صورت یگانه روزگار و منظور خاص حضرت جهانبانی ملحوظ بود و بحسن التفات منظور
بدرود شدن این جهان را بر خاطر اقدس گران آمد اما نظر فرمان حکم الهی که تقدیر خاصه

ذات واجب و قضا را لازم ذات ممکن گردانیده است بمشورت عقل دوربین اندیش خود بدامن
رضا و تسلیم اقبال فرمودند و میر امانی در تاریخ او گفته بیت سلطان چغتای بود گل گلشن خوبی
ناگه اجلش سوی جنان راهنمون شد ٭ در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ٭ دلها ز غمش غنچه صفت
غرقه بخون شد ٭ تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ٭ در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد نهضت موکب
مقدس جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود
علی سبیل الاجمال چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست و محقق شد که از فرمانبرداری
پیچیده اندیشه سروری در سر میدهد و ازین خیال باطل برنخاسته است حضرت جهانبانی در اوایل
نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند و یکی از اسباب انحراف
مزاج آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود بیکی از ملازمان درگاه مرحمت
فرموده بودند میرزا در تصرف خویش آورده و چون در حساب و معامله بدخشان تمام میرزا را رسید
آنحضرت میخواستند که قندوز را گرفته و تغیر داده بیکی از ملازمان خود جایگیر نمایند و برانچه حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی به پدر میرزا سلیمان داده بودند اکتفا فرمایند و چون محروسه مملکت
وسعت پیدا کند در جایگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهة مراعات احوال او قندوز را بحال
خود گذاشته بودند میرزا از معامله نافهمی از ولی نعمت خود روگردان شده علانیه در مخالفت زد
و خطبه بنام خود ساخت حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره مخالفت میرزا مصمم ساختند و حضرت
شاهنشاهی را در دار السلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپرده در ساعت مختار برآمدند و بدولت و
اقبال در یورت چالاک نزول سعادت فرمودند میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند و در باب
یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمود
رای جهان آرای بران قرار گرفت که چون یادگار ناصر میرزا را از شکنجه هستی خلاص
بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند که فتیله شرارت او نزدیک است که دودمانها
سوزد و محمد علی طغائی که حراست کابل بدو مفوض بود امضای فرمان این مصلحت باو رجوع
شد مشار الیه را از کمال سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من اینهرگز نکنم که بیگناه کشتم
میرزا چون توانم کشت آنحضرت از ساده لوحی او درگذشته این خدمت که محض صلاح

بود به محمد قاسم موجی رجوع فرمودند و او در شب بجله کمان خدنگ اجل رسانید و چون خاطر اقدس
از شر میرزا آسوده گردید بیدرنگ بتوفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشانات شدند و چون کوکبهٔ رایات
نصرت آیات بحدود اندراب رسید و باغ علیقلی اندرابی مخیم اقبال شد میرزا سلیمان از نامساعدی
بخت ناهنجار خود بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران که از مواضع اندراب است فرود
آمده در صف آرائی اهتمام نموده چون این خبر بمسامع علیه رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت
شوند میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کارکرده را پیشتر فرستادند
و در میان فوج پادشاهی و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بودند
و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیراندازان از آن طرف داد مردانگی و کمانداری میداد میرزا
هندال و قراجه خان و حاجی محمد جلدیهای نمایان کردند و خواجه معظم بهادر خان نیز رسیده
پیاده شدند و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ و دوغان بیگ که قورچیان خاصه
شاهی بودند همراه ایلچیان درین یورش در سلک ملازمان بارگاه انسلاک داشتند بواسطه
افتادن اسب برزمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که با جمعی از فدائیان درگاه
و نبرد آزمایان کارآگاه مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قراق و لطفی سهرندی و حسن جلایر و محمد خان
جلایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه
بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند و بپا مردی عنایت ایزدی از خندق گذشته
شمشیرها علم کردند و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند مخالفان تاب مقاومت نیاورده
راه گریز پیش گرفتند و هزیمت را غنیمت دانستند و بهزاران سراسیمگی پریشان گشتند
از هر طرف دلاوران میدان کارزار و هژبران بیشه روزگار قدم بعرصه‌گاه فتح و نصرت آوردند
و حضرت جهانبانی بامجاری جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فیروزی بگوش هوش
رسید و زمانه زبان تهنیت و مبارکبادی گشود و میرزا سلیمان را پای ثبات بر جا نماند
و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شدند و چونک طالقان و میرزا بیگ برلاس
و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان شاه جدا شده بآستان
بوس پیوستند میرزا هندال با جمعی از بهادران را بگرفتن گریختگان نامزد فرموده خود بدولت

واقبال

و اقبال روان شدند و اسب بدخشی فراوان بدست شیردلان موکب افتاد و آنحضرت بآئین بزرگی
از راه کتل شاشان بدره خوست در آمدند میرزا سلیمان شاه با معدودی راه آوارگی پیش گرفته
بصوب کولاب فرار نموده اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده
بعز دولت زمین بوس نمودند آنحضرت هر کدام را فراخور قدر استمالت فرموده بعواطف
خسروانی اختصاص بخشیدند و بتوپ میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته
کام بخش خلایق بودند و شکار مرغابی و کلنگ و ماهی فرموده متوجه درسلک شدند و در الحدود
شکار کلنگ بدامی که مخصوص آنجاست کردند و از آنجا بکلاوکان نزول اقبال اتفاق افتاده
از آنجا کشم مورد موکب دولت شد میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده و از
آب اموی گذشته با جندی در آن حدود سرگردان بود و از سوانحی که در کشم واقع شده آنست
که خضر نامی از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده ملازمت حضرت
جهانبانی آمده ظاهراً از وی وقوف نامناسبی نسبت بشاه سر زده بود دوغان بیگ و جعفر بیگ
و حسن بیگ که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این وقوف در بازار
کشم بخضر رسیده گردنش زدند آنحضرت را این خودسری ناپسندیده آمده آنها را گیر انداختند
و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد
و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آن حدود را
بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر بدخشان بجاگیر ملازمان دولت تقسیم یافت منعم خان
را بتحصیل خوست مقرر فرموده بودند و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای
جهان آرای بران قرار گرفت که بنفس نفیس سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق
در قلعه ظفر واقع شود و باین عزیمت صایب متوجه آن حدود شدند و چون بموضع شاخدان
که پایین کشم و قلعه ظفر است نزول جلال واقع شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال
فی الجمله منحرف شده باین تقریب قریب دو ماه در آن منزل اقامت فرمودند و در
مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در
افواه عوام پراکنده گشت و مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدن گرفته و میرزا هندال

باندیشه ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا سر آب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان
جا بجا سر بر داشتند و قراچه خان باتفاق جمعی از بدخشان آمده بر درگاه عالی خیمه زده نشست
و میرزا عسکری را که احتمال فساد با او بود مقید ساخته در خرگاه خود در آوردند و خود نوش
آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداری اهتمام نمود در حضور اقدس غیر از خواجه
خاوند محمود و خواجه معین کسی نمی رفت روز پنجم که عنوان صحت بود افاقه روی نمود
میر برکه بکورنش درون آمده چون نظر آنحضرت بر او افتاد بمراعات در مقام ساختن خود
و شکرانه صحت بظهور آورد آنحضرت فرمودند که میر خدای ما را بخشید جز بر سم زندگی روزگار
و استقامت قراچه خان شمه بعرض رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب داشته
مرحمتها فرمودند و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه
منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو بن نوبهار اقبال
یعنی حضرت شاهنشاهی قمرده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا خبرهای
ناخوش انحراف موجب ملال خاطر اشراق آثر آن نور پرور الهی شود و سبب شوریدگی
آن مملکت گردد و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه افزای انحراف
مزاج بکابل آمد صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید و از رسانیدن نوید
صحت و مژده عافیت دفع کلفت نموده باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد
و نایره آشوب و شورش میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هر
کس بجایگاه خود معاودت نمود و از سوانحی که در این سال شد کشته شدن خواجه سلطان
محمد رشید است که منصب وزارت داشت و مجمل این سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی
اراذل و اوباشان که دماغ خرد ایشان پریشان بود دشمنان بتعصب نشان مذهب و ملت
پیوند مذهبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه که مغروری در اصل
مقصود ندارند و بمناقشات لفظی پیچیده اند نه مشام جان ایشان از رایحه حقیقت خبری
نه نهال فهم و ادراک ایشان از ازهار معرفت ثمری در میان آورده و بیدینی را بتعصب
دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده و دو

روزه گشودن از آب میسر نه دانی شربت و پسین افطار داد و از قهر پادشاهی که از نمود حیات از
عقوبات الهی اندیشیده راه فرار پیش گرفت و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم
گرفتن آن بی اعتدالان تعیین شدند و فرمان قضا اجرا بمتصدیان مهمات کابل که
متوان آن بر اختران بود صادر شد و محمد علی طغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت
شاهنشاهی بودند در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی
خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت
بر مزاج وهاج حضرت جهانبانی ظاهر شد در محفه محفوفه الطاف الهی نشسته متوجه قلعه ظفر شدند
مولانا بایزید که از طبابت نیز بهره مند بود و بمعالجه حضرت شاهنشاهی مقرر شده و جد او در زمان
سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ میرزا الغ اختصاص داشته از جمله محاسبان رصد بود
درین بیماری خدمات شایسته و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید و چون بقلعه ظفر اتفاق نزول
افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال رسید و از تکمیل صحت جهانبانی سرمایه خوشی و عشرت
بدست آرزوی جهانیان در آمد و حسب الحکم خاندان عمارت یافت و اکثر اوقات در آن
منزل صحت افزا بوده کامروائی و دادبخشی فرمودند و از آنجا شیر افکن ولد قوچ بیگ را کاه مرد
و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت فرمودند و از فرط التفات بر زبان قدس
راندند که چون موکب عالی بکابل نزول اقبال خواهد نمود غوربند اضافه جاگیر تو خواهد شد
و آنحضرت بشکار تشغاول که بزبان بدخشانی شکار نرغه گویند انبساط میفرمودند و از سبب
اقامت آنحضرت ببدخشان تمام تومان زمین خلل پذیرفت و زیکه باجمعهم جمع شدند و
اندیشمند بودند و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی افتاد **پرده کشای اسرار حکمت در گرد فتنه انگیزی
میرزا کامران و تسلط او بر کابل** قانونیست قدیم و عادتیست مستمر که ایزد جهان آرا که چون خواهد
که برگزیده را بر فراز مسند فرمانروائی جهانیان جا دهد و بر سریر ملک آرائی متمکن ساخته
قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارند و بجهة مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی که
بجهة او آماده عالم غیب است در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب
محن و مطرح نوادر اصناف نوائب گرداند تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه

لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاه دارد چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستانی و شناسندگان
داستانهای دیرین روشنست و چون ذات قدسی والا درجات این مجمع بحرین جلال و جمال
الهی یعنی حضرت شاهنشاهی بمقتضای سرنوشت ازلی در نهاد فطری تمام درجات دانائیست و
ایزد جهان آرا او را بیمنت تعلیم فردی از افراد انسانی آشنا و دانا دل و روشن ضمیر در بین
آفریده است ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نقصانیت و
بشریت سوختن بوده بلکه سلسله ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار اسمای متضاده کمال
و اکمال پرده کشائی داشت و لهذا سنوح این وقایع در عنفوان خردسالی بظهور آمد که
در آن وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت ناملایم فراغ داشت و از دگر این سبحان حقیقت
پیوند بر هوشمند عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهربینان را این سوانح از افاضات
تنغیص است و در دیده بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم
و هرگاه که یکی از دورماندگان درگاه احدیت را سرگردان تیه حیرت ساخته تمنای نهانی بکامش
برنده و پیشتر حسن شکوه در ناصیه قبولش انداخته او را مصدر انواع حق شناسی میگرداند و
مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند تا در عذاب مخلد و نکال موبد اندازند و این مثال اهل حال میرزا
کامرانست که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و برگزیده حق و پادشاه وقت
و زمان بهوای خودداری می افتد و حال و مال و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض
تلف می آرد مجملی درین هنگام مسرت انتظام که وسعت آباد خاطرها بانواع خرمی و خوشحالی و
اصناف بیغمی و فارغبالی بستان سرای عشرت بود چشم زخمی رسیده خبر وحشت اثر آمد که
میرزا کامران از راه بی اعتدالی گرد فتنه انگیخته است و ناگهان بر دار السلطنه کابل تاخته
و آنرا در تصرف آورده شیرافکن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است و
خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی و دوم از جهت غمخوارگی
سکنه و رعایا که بدایع ودایع جهان آفرین اند و در نظر عدالت و تربیت اینها کمتر از
تربیت اولاد نباید و سوم از مر طغیان میرزا امور مرتبه بران برهم زده گشت و همت
آسمانی فر تمارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق تقدیم رسانیدند

و راقم این شگرفنامه ابوالفضل بجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف
عنان قلم از سمت امتداد طول کلام نموده بجانب غرض میشتابد بنابرین بطریق جمله معترضه
تحریر مینماید تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند تصویر این حال آنکه چون موکب
اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم از نوید
قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده از میرزا جدائی اختیار نموده فوج فوج
و جوق جوق بدرگاه والا بر تسلیم و انقیاد جبهه نهادند میرزا از طریق هدایت و جاده اطاعت
منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین را پیش گرفت و از
سعادت دریافت ملازمت مشرف شده و فرار نمود میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی
دیگر تعاقب نمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و چون اثری از میرزا پدید نشد
و گردی از راه او بر نخاست متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل
آمدند و میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانیده اهالی و موالی آن دیار
را بجهت یاوری کرده قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهش بروی او بگشودند هرچند میرزا
تزویر کرد بجائی نرسید از آنجا بخانه خضرخان هزاره شتافت و خضرخان آداب و رسوم
مهمانی بجای آورده میرزا را به تیری آورد و از آنجا بزمین داور برد حسام الدین علی ولد میر
خلیفه در زمین داور بود قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و میرزا زنکی قلعه را نگاه داشت
چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین را بمیرزا هندال کرامت نمودند و زمین داور و آنحدود
را بمیرزا الغ بیگ مقرر ساختند و علم و نقاره و تومن و طوغ ضمیمه تفضل ساخته او را بدان صوب
تعیین نمودند و فرمان عاطفت طغرا بنام پیر محمد خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا
که بدولتخواهی آنجا آمده است او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستند
و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع
فتنه میرزا کامران نماید و بوسیله اهتمام این خدمت در مصاعد تلافی تقصیرات گذشته
متصاعد گردد میرزا باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند و چون خبر آمدن عساکر
فیروزمند باردوی میرزا رسید هزارها پراکنده شده دست بدامن صحرا زدند و میرزا کامران

خود را بکناره کشیده بجانب بکرشتا فتند و شاه حسن ارغون التجا برد و میرزا الغ بیک جاگیر خود استوار
گرفت و یادگار ناصر میرزا احرام ملازمت قدسی آن احرام بست و در دار السلطنه کابل ادراک سعادت
ملازمت نموده چنانچه گزارش یافت میرزا کامران در حدود سند سر برده ذفر حاکم تته را که بخبر
نامزد شده بود در انقیاد آورد و روزی چند در آنجا باندیشه فتنه و فساد نشست که خبر شنید ضعف
حضرت جهانبانی که در حدود بدخشان روی داده بود شنود و بعد از آن که خبرهای ناخوش انتشار
یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته اراده رفتن کابل نمود و حاکم تته این را نور عظیم دانسته
جمعی را همراه میرزا کرد بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت و بعد از آن متوجه کابل شدند
و چون قندهار را باهتمام بیرام خان استحکام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بپای
بی باکی شتافت بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر که اسب میبردند رسیده و از بی
اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد و از آنجا بصوب غزنین شتافت ناگهانی بغزنین
رسید و از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید و در آن شب که میرزا
بغزنین آمد زاهد مست طافح بود باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند و قلعه
را بتصرف خود در آوردند زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند و این بدمستان در عین مستی
او را از هستی انداختند میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت و جمعی از مردم بکر بسر کردگی
ملک محمد که یکی از معتبران حاکم تته بود بکومک گذاشته خود بسرعت تمام روانه کابل شد سحری سابقه
بکابل رسید اول بدروازه طاقچه در آن آمده از محمد طغائی که حکومت کابل باو مفوض بود خبر
گرفت که در آب و آتش حمام است سماها که اینجا نیز شام مستی او را بخمیازه غفلت کشیده بلتقلی که یکی از
تورچیان میرزا بود در درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد و میرزا او را باب شمشیر
غسل داد خود متوجه درون قلعه شد بهلوان اشتر که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود
بموجب قرارداد گشود و میرزا بدرون شهر رفت شهر کابل در تصرف میرزا کامران در آمد
و در آن سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد پیش آمده میرزا دید میرزا گفت که چون رفتیم و
آمدیم جواب داد که شام رفتند و صبح باز آمدند میرزا رفته بالای ارگ را نشیمن ساخت شمس الدین
محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآیین بزرگی و بکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد میرزا

بیرون

بیرون آن مظهر کرامات بی اختیار در رفق و ملایمت شده و انواع مهربانی کرده و آنحضرت را که
در کنف حمایت میمنت جان بخش مطمئن حال بودند از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود سپرد و
چون میرزا کامران کابل را در تصرف خود در آورد انواع ظلم و تعدی پیش نهاد همت ساخته در گرفتن
اموال مردم و ریختن خون خلایق دست تطاول کشاده مهتر واصل و مهتر وکیل را که از غلامان
خاص پادشاهی بودند در چشم کشیده و حسام الدین علی ولد میر خلیفه که حضرت بملازمت خود طلبیده
بودند و جا بکمر او بالغ میرزا منتقل شده بود نزدیک بکابل آمده بود با تمام ابن جام زمین فی الفور
اعضای نحبته او را قطع کرد و بنا خوشترین وضعی رخت احیا از وجود ابن بهادر را که محمود و لشوال ان
پسندیده خدمت بود بقتل رسانید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر
از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و وبال صوری و معنوی و بدنامی دینوی و اخروی برای
خود آماده ساخت و پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد از آنجمله بشیر افکن را
بخداع آورد و حسن بیگ کوکه و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت و بحقیقت بغلبه طبع تنگ حوصله
بدکان قاید خاک روزگار را در کاسه طمع خود [illegible] و تحقیقی همیون گرفتند و همانا که عمده
اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و اشتغال بملاهی شد در آن زمان
محمد طغائی از حضرت جهانبانی داروغه شهر بود اما پیوسته راه غفلت می سپرد و شرایط
حزم بجای نمی آورد و فضل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده کار استقلال او
میبرد و با یکدیگر از کوتاهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت بدید آورده تیشه بر پای خود
و چون کابل بتصرف میرزا در آمد پیوسته در جمع سپاهی و سرانجام فتنه اهتمام مینمود و جمعی کثیر در
گرد آوری خود نزد او فراهم آمده بودند روزی بر بالای ارگ نشسته بود و ولد بیگ و ابوالقاسم
و جمعی دیگر از تورچیان که رخصت یافته عازم توقع دیدن میرزا آمدند و خدمت شاهنشاهی
نیز بحضور پر نور خود برده بزم افروز میرزا بود معتمدان و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جستجو
و مردم از طرفی که در معنی یکسان دکانچه حلوائی اندر یکدیگر میرسیدند ابوالقاسم را نیکو خدمتی
بخاطر رسیده بولد بیگ آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که باسی جوان یکدل
عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا را تمام سازیم و این تازه نهال بهارستان دولت و

اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بزرگی بر دایم والد یک کهمرد بنرد بود از این اندیشه تقاعد نموده گفت
با مردم مسافر ما را این فضولی چه کار چون سررشته هر کاری بوقتی خاص بازبسته اند چه
امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد

چون قصه آشوب میرزا کامران بمسامع علیه حضرت جهانبانی
رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب در شتافته
اطفاء نایره فتنه و فساد نماید نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند
و آن حیرت زده تیه ادبار را به اتباع زکی جان و امان کرامت فرمودند و هم در آن محل که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا مرحمت فرموده بودند به بخشش آن میرزا را فرق عزت
برافراخته و قندز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و الخ (?) و بجایگه میرزا هندال متوجه گشت
و بمدرقه توفیقات الهی بمسعودترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند
و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طالقان مقام شد و از آنجا که مراجعت آنحضرت را
غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفته و در تمام توران بهراس
مواکب بعضی روی داد آنحضرت بعد از تخفیف برف و باران از طالقان متوجه شدند و
میرزا هندال لوازم مهمانداری بر ذمت همت گرد آورده خاطر میرزا در نواحی قندز بباغ خسرو
شاه اتفاق اقامت افتاد و بعد از عید قربان از آنجا راه کوتل شبرتو گذشته بکوتل [illegible] عبور فرموده
و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود شیر علی که خود را از معتمدان و پیروان میرزا میگرفت
تنگی آب دره را عظیم محکم کرده بود اما روز را ما روز ظاهر باید باطن چه کار کند و قوت بشری با
تقویت ایزدی چه مقاومت نماید و آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار نمود و
چون مواکب ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگاه (?) دست درازی نمود و
چون موضع جای نگاران مخیم بارگاه اقبال شد از موضع جمعی کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود
و مواثیق مؤکده مجدد منظور نداشته از بخت برگشتگی جدا شدند و پیش میرزا کامران رفتند
و بدرجات ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس
خواهرزاده حضرت گیتی ستانی جنت مکانی آنحضرت را در صدد و زمه توقف فرموده در مجلس خاطر

مستند

مستند بشدند آن معامله نافهم و منزل از خاطر اهل سرمایه حقیقت کوشیدند و به پیمان و عهود خاطر وامانده
ایشان را از جای آورده مجلس کنکاش منعقد ساخته رخصت یافتها سخن بموقف عرض رسانیدند
که چون میرزا کامران شهربند خود کرده متحصن شد لایق آنست که از کابل گذشته بجد و دوری
و خواجه پشته نزول اقبال واقع شود تا آذوقه بعسکر فیروزی اثر میرسیده باشد رای همه بر آن
قرار گرفت و از همه سوار دولت شدند و بقدر راهی که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید
که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند بسیاری بی اختیار
جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه عالی براه قندهار قرار گرفته لایق دولت
آنست که بسمت کاشته شهربند را مستغرق شویم اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر و گرنه هم مردم از
ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگی بقدر پناهی حاصل میشود حاجی محمد خان را طلیعه اشتیاق کوکب
با طوع را با او در میان نهاده و بر این رای صائب آفرین کرده قرار برین اندیشه یافت
که حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه
فتح شهر گشته و میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک روضه بابا ششپر رسیده بود که
شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمده جنگلشهای نمایان از جانبین
واقع شد و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین برجای نمانده میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در
میدان نبرد ایستاده داد مردانگی داد و جانفشانی آغاز نمود و چون این معنی مکشوف خاطر
اقدس شده قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی تارنجی را مثال عالی بنفاذ پیوست
که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند و این جماعت بمقتضای اشاره اقدس متوجه نبرد شدند
و میر برکه از همه پیش تاخت و در این اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از راه تعین شده بودند
بوقت رسیدند و شکست بر مخالفان افتاد و شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت
آوردند آنحضرت که معدن مروت و فتوت بود میخواستند که او را روزی چند در بند و زندان
پندپذیر ساخته در سلک ملازمان درآرند و بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از
دولتخواهان که از کافر نعمتی و بحقیقتی او خونها در جگر داشتند بعفو اقدس سیاست رسید
و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و جوانان بهادر از مواکب پادشاهی تعاقب

گریختها نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند میرزا خضر خان و جمعی رخونیان راه هزارجات
گرفتند و شهربند متصرف اولیای دولت قاهره درآمده آنحضرت آرزو نزد در باغ قراجه خان نزول
اجلال فرمودند و خیلی از معتمدان بسرانجام که در جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند
بیاسا رسیدند شیرعلی سراسیمه بقلعه درآمده و مضطربان قلعه را اطمینان حاصل شد و حضرت جهانبانی
از انجا سیر باغ نموده بکوه عقابین که بر قلعهٔ کابل مشرفست نزول اقبال فرمودند و توپها و
ضربزنها نصب کرده بر میدادند و هر روز مردم میرزا کامران برآمده جنگهای مردانه
میکردند مهدیخان و حلیم بیک خویش او و بابا سعید قپچاق و اسمعیل کور و طالب ادوجی
و تیره بخت چند روز دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جهانبانی
بقراجه خان و حاجی محمد و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ بارک جای دیده اردو
ببینند که انجا نزول اقبال صلاح دولتست و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجه نموده و مورچلها قسمت
کرده بر میرزا عسکر باید گرفت و فرستادها در جستجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس یکبار
از دروازهٔ ارک درآمده بیرون ایستادند حاجی محمد خان از مردم پادشاهی بجانب
اینجماعت تاخت نمایان مقاومت نیاورده بقلعه گریختند و درین اثنا شیرعلی از اندرون
قلعه برآمده بحاجی محمد خان حملهٔ نمایان کرده بدست راست او زخم کاری از دست
شیرعلی رسید درین زد و خورد مردم پادشاهی او را آورده شیرعلی اندرون قلعه گریختند
حاجی محمد خان را از ضعف و ناتوانی برداشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و شهرت
چنان یافت که او ودیعت حیات سپرده است حضرت کس پیش او فرستادند که سوار
شده مورچلها خود را بنماید بموجب اشارهٔ مقدس سوار شده بازار شماتت اعدا کساد
یافت روزی میرزا سنجر برلاس پسر سلطان جنید کوداخ بتحقیقی بر چنین حال خود نهاده
رفته بود از قلعه برآمده تاخت اسپ دشنخ جلو بود او را برداشته تا باغ بنفشه
آورد قوی بازوان حقیقت و رزا او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند آنحضرت
جانبخشی فرمودند و بزندانخانه فرستادند محمد قاسم و محمد حسین که خواهرزادهای بیلون
دوست میر بربودند و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرا انتظام

و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیه شرف اختصاص دارند بدستیاری بخت بیدار
از برجی که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی
استسعاد یافتند و چون عقابین بیمن سعادت جاودانی کامیاب شدند و مشمول عنایت
گشتند و در عین جنگ و جدل قافله از ولایت بخارا بکابل آمده است و اسباب بسیار در آن
قافله بود میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن اسبان را بگیرند
هر چند تردی محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بتصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی
خبردار شوند مردم را فرستاده سر راه را بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود
و هم حال مایهٔ تباهی میکشد میرزا که چشم بر احوال مردم دوخته بود این سخن را بگوش هوش در نیاورد
و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیه رسید و حاجی محمد باین
خدمت مقرر شد که این طایفه را از پی رفته راه باز دارد و حاجی محمد بعرض اشرف رسانید که
این جماعت شتابان رفته اند و کار خود ساخته اگر ما تعاقب کنیم و با ایشان دوچار شویم از دو
مردند اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم تا نتوانند بدرون قلعه
رفت و حضرت جهانبانی جنت آشیانی را این رای موافق آمده خود بدولت و اقبال از کوه
فرود آمده در استحکام مواضع و مداخل اهتمام فرمودند شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و بسیار
مردم که سوداگران رسیدند اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران
تاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند بقلعه درآیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد
تردی محمد و شیرعلی با هم گفتگو درآمدند تردی محمد جنگ جنگ گفت سخن پیش اوست هر چند چپ و
راست نگاه کردند راهی که توانستند بقلعه درآیند نیافتند سرگردان شده خود را بکناری کشیدند
و منتظر فرصتی شده که خود را بحیله در اندرون قلعه اندازند روزی آقی صالح را که از یکه جوانان
مردانهٔ حصاری بود بجد شده میرزا کامران را نزدیک دروازهٔ آهنین آورد و بگزاف گفت یک حمله
شیرعلی را از همین دروازه درون می آرم چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند
مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و چپل بیک حاضر شده داد کارطلبی و مردانگی دادند و
سنبلخان با شصت جفتا و تفنگ و غلام در بند و تفنگ اندازی کارپردازی کرد چپل بیک بشهادت رسید

و باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر زدند و قبل آتش بجز من هستی و اقبال جلال الدین بیگ که از معتبران
میرزا بود زخم کاری رسید و اکثر مردم زخمی شدند و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند و شیر علی
از در آمدن قلعه مایوس شده بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه و قلیچ خان و مصاحب بیگ
و اسمعیل دولدی و جمعی کثیر را از سرداران تعیین فرمودند که بپایمردی همت فتح آن پیوند و تلافی
دستیکه گذشته فرستادها در کوتل سجاوند به شیر علی رسیدند و جنگ در پیوست و لشکر بادشاهی
نصرت یافت و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست ها در جمعی دیگر دستگیر شدند و شیر علی با معدودی
بجانب بهزار جان نقد بخانه خضر خان پناه برد و فرستاده ها مظفر و منصور با غنایم فراوان رسیده
مشمول عواطف نامتناهی گشتند و سوداگران تاراج شده که التجا به درگاه مقدس آورده بودند
حکم شد که هر کس اسب و اسباب خود را شناسد بگیرد اکثر اسباب و اموال و اسپان بصاحبان
مال رسید و این یافت تازگی اقبال شد و یاغیان اسیر را در برابر حلها آورده طعمه تیغ تهاد
کوناکون از هم گذرانیدند تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود میرزا کامران
چون از همه دروازهای تدبیر آمد شد نمود و از هیچ بابی بر کامرانی ظفر نیافت و بجز ناکامی راهی
نکشود همت ناقص خود بر سیاست کودکان معصوم و طفلکان بیگناه و آلودگی پاک
دامنان مصروف داشته زن با بوس را با اهل بازار سپرد و چون سه برادر او را که یکی هفت ساله
و دوم پنجساله و سوم سه ساله بود بر خاک ریخت و از فراز قلعه نزدیک مراجل قراچه بیک و مصاحب
بیک انداخت و سردار بیک پسر خواجه بیک و خدا دوست پسر مصاحب بیک را بکنگرهای قلعه بسته
آویخت و پیغام فرستادها که آمده مرا به پیند فرار راه دهید تا بدر روم یا بادشاه را از محاصره
برخیزانید و گرنه پسران شما را همچو پسران با بوس خواهم کشت قراچه خان در آن زمان
وکیل مطلق بود آواز بلند برداشته گفت حضرت بادشاهی سلامت باشند خان و مان
فرزندان ما که عاقبت در عرصه تلف اند و نابود شدن ایشان ناگزیر چه بهتر ازین که در
راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است ازین
اندیشه نادرست بگذر و از عالم دولتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن که سرمایه نجات
و پیرایه حیات تو همان می تواند بود تا آنچه از خیرخواهی تو از دست ما آید بجان کوشیم و گرنه

ما را گشتن فرزندان چه میسر سانی اگر فرزند ما را امری واقع شود عوض آن تا تمامی میسر است
الحضرت خواجه خضر خان و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفها نمایان خوش وقت ساختند و
بعنایتها تازه نوازش فرمودند میرزا در عوض ناموس مردم دست زده به فرزندان آن
مردم بعنایت ناشایسته پیش آمده زن محمد قاسم موجی را بپستان بسته آویخت و چون میرزا پسر
حسد بود و بهر مخالفتی که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد در معنی ان ستیزه و مخالفت با داد ایجهان
از این پیش گرفته بود و اینچنین ستیزه کار بدکاری که اختیار کند لا محاله هیچوجه رهت نیابد و بسر
در افتد و سرانجام موجب خسران دین و دنیا می شوند **ظهور کرامات علیا از حضرت شاهنشاهی و
فتح کابل** میرزا کامران از بیهوشی و بیخردی برای مخالفت خود آن نوباوه بوستان سلطنت
و باکوره بهارستان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در جان جانی
از قدراندازان لشکر منصور مورد ملخ را عبور دشوار بود نگاه داشت این چه ادمیت و
مردمیست و این کدام دردی و دبوساریست زبان گوینده این گفتار چرا لال نشدی و دست
بریده این کار چرا از کار نرفت که آن دوحه اقبال را باین نیت برگیرد و باین قصد
بنشاند حیثی که حقوق صوری حضرت جهانبانی که برادر بزرگ و بجای پدر بزرگوار و ولی نعمت او
بودند نبیند جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که در نقاب غرت مخفی بود چگونه در صغر سن
و ایام صبا تواند دید که از اندازه چند پامال غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد سواطع
نور الهی که در مظهر بشری مودع بود چون دریابد کسی که راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت
غیر شناسد و چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل
عنایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت نگاه داشته
متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه شده بود آن بدسگالان ستم کردار را
چگونه در ساعت بسزای اعمال و جزای افعال خویش رساند بلکه امهال در مشیت پروردگار
و حق آن حق ناشناس بر نهج مقدر شده بود که در کشاکش روزگار بوده و در خاکستر
نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه درجه و مرتبه مرتبه در گدازش آورد و کردارهای
ناهموار ستم اندیشی را بتدریج در کنار پاداش او نهد تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت عبرت

سایر حق ناشناسان گردد و هر آینه چون بدیده بصیرت نظر نمود درین قسم مجازات و مکافات
که بوایح و مراتب بظهور آمد در القاب و ایلام سخت تر و جانگاه تر است و چون این امر ناپسند
ازان طایفه بی باک بظهور آمد دست قدر اندازان در لرزه شد و تیرها بر راه اعوجاج رفت و فتیلها
تفنگ افسرده گشت و سنبلیان در مزاج آتش حرارت افزاج خود بر دودنی تمام احساس کرد
و با خود سنجید که ازین درجه بگذرد بواند بود که سبحانه انچه بدکاران تبه رای آن را منفعت خیال
کرده در ستیزه میکشایند بوسیله کال [illegible] دست و زراحت میشود چنانچه این حال مصداق آن است
که اول درچنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم خطا و آتش افگنان سیحه پرداز
در حفظ ایزدی بوده سرمایه خجالت بداندیشان سیاه دل پیرایه هدایت مسترشدان آگاه درون
شود تا بنا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید و فتیلها در نگیرد و چون
سنبلیان را نظر بر مسقط تیر افتاد دید بالنظر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از
نهیب انحادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند و جمیع بندوق اندازان قالب تهی کنند
و هر اینمعامله بدیع را سنبلیان دریافت که سرد شدن آتشها را سبب این بوده در ساعت دست
از کار توپخانه باز داشت و توقف بانغه زمانی ارشاد توپخانه عالی نجات کو نه یافته هر جا که حفظ
الهی حارس جان برگزیده او شود محال بشر را چه یارای آنکه با او ستیزه نماید اگرچه سخن این
این نقل را پسندیده بظهور آورده اند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سرای حالت و تبیین معنی
این حقیقت بود که بر عالمیان کشف این کرامت گردد تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود
در کنه آن غور نماید و بمقدار دریافت خود از جزو خرد دریابد و بالجمله بنقصان این عمل او وسیله
تخفیف شدت و سخت گیری که باشان منظور بود گردانیدند و در بینان حقیقت شناس
پوشیده نیست که این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدولتان بیداد گر شمرده در این اثنا
میرزا لعل بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از قلات و خواجه غازی که در بدخشان
تنها مانده بود و شاه قلی سلطان که به برادر خان خویشی داشت از قندهار و جمعی از بدخشان
بملازمت پیوستند آنحضرت مورچل بر دم دروازه نازک عنایت فرمودند و این جماعت
سعادت منش در اداء خدمت کما اهتمام پیشه و بهادران حقیقت اساس چه وجه شیر از

بجزم نموده

پیشه ده سکه کرفته و چون همه اندیشها او نادرست آمد از روباه بازی شیوه چاپلوسی و گربه لاکی زد
و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد و بوسیله قراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته
پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم و بخدمات
پسندیده دل حق گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم اکنون چاره این ندامت وصله این ضراعت و خجالت
میخواهم که جان و مال در حمایت آنحضرت باشد آنحضرت بمقتضای بزرگنهادی و بلند همتی سخنان او را
پایه قبول داشته در مهام اهتمام سخت گیری تجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا هندال و قراچه خان
و مصاحب بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام داشتند بمقدار [illegible]
خود که شعار کهنه علاء آشوب طلبیست نخواستند که میرزا امان یابد از اخلاص و عقیدت بگویم که آن خود
گوهریست بی بها و جوهریست کمیاب که اگر در طور این زمان که دایم انجا نایابست کم باشد چه عجب عقل
معامله فهم که در کرد سود و زیان ظاهری خود زند نگذاشتند که تا پادشاه نیکی میکرد با این کوردلان
در رابو نیکی اسباب بدی سرانجام دادند و از بیخ بون ترانکه بوسیله ارباب مردم آزاری و
خون ریزی احق آماده ساخته باندیشها تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود و روزی فراخ
سرمایه آشوب و فتنه گشته چه عقلها تم آغوش ایشان بوده و چه خیالها نمرا نوشته اگر اذنی مراتب
اخلاص را امید داشتند که چه دولتها در دست هر آینه این نوع زبان بخود نمی پسندیدند اگر از درا
القدس اخلاص چیزی داشتند از آثار معامله دانی چه شد که بدین گروه چیزی نرسید و اگر گوش ایشان
این اشنوده گاشکی و بال آن را دانسته تاحنین تیشه بپای خود نزدندی باری این جماعت
بتفکرهای نادرست میرزا را مانند و گفته فرستادند که باید یاری که در قلعه می باشی و بکدام
امید بدرگاه می آیی روز بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میشود باید که زود تر خود را از قلعه
مورچل بمورچل حسن علی آقا فرستادن دادند که بیرون روی میرزا باشاره انجماعت از دروازه [illegible]
برآمده از مورچل که نشان داده بودند شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار طریق
فرار سپرده متوجه بدخشان شد که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه
کاری تواند ساخت حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و بعضی را بتعاقب میرزا
تعیین فرمودند و خود بتایید ایزدی در دار السلطنه کابل در آوخت سرای بغی و طغیان شده بود

بقدوم گرامی عشرت‌سرای انس گردانیدند و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال را استقبال
فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند و مخدرات عصمت بشرف بساطبوس عالی شرف
اختصاص یافتند و حضرت جهانبانی از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی دیده و دل افروزی و حضوری تازه
روی نمود کدام نعمت ازین تازه‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیرد و کدام
راحت ازان بالاتر که بوصال چنان جگرگوشه دل چنین جاحد (?) بی‌آرام گیرد و در شکر و سلامتی ذات
قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نثار و صدقات اخلاص بتقدیم رسید و بر دلهای افگار خلایق
که از آسیب حوادث زمان مرهمی تازه آمده هر یکی بصد گونه پرسش و نوازش و آرامش و آسایش
یافت پراگندگیهای دردمندان بنوازش مبدل شد و در سریر نصرت مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال خسرو
جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفته حاجی محمد خان را مردم دیگر که بتعاقب کامران میرزا فرستاده بودند
اگرچه باو رسیدند اما بافسون و فسانهٔ کهنه عمده بدولت و رانا دیده انگاشته بازگشتند اگرچه میرزا
ازمیان بدر رفت اما قراچه سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و از روی
عدالت حقیقی بازپرس شده هر یک فراخور جریمه بسزا رسیدند از انجمله سلطان قلی لکه و برمستون (?)
میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو و مولانا مقدم ارباب و جمعی دیگر
که سر فتنه و فساد بودند بیاسا رسیدند میرزا کامران راه فرار اختیار کرده بمردم قرار داد که بکوه
استانف (?) فتنه پناه میگیریم و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانیم و خود با تلبعلی (?)
و ترحی (?) آخر شب از راه سنجد دره پنهان متوجه بدخشان شد و بعد از هزار گونه آنان رازهار جات (?)
با هزاران خواری و رسوائی راه پیش گرفت میرزا بیگ که از معتبران میرزا بود و شیرعلی چندی
در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند و بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود
خواند و او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی که شعار بدگوهران است نمی‌آید میرزا اگر خواست
که از غوری بگذرد یکی از قلقچیان میرزا دشنام داد که همراه این مردک میشوید و اشاره بمیرزا
کرد که نسبت سوت (?) و عرق حمیت حضرت گیتی‌ستانی داشتی هرگز از حاکم غوری بدین زبونی
نگذشتی و او را علف نگذاشتی میرزا از طعن او آزرده شده گفت جوابی حرف میگویی ای حیات (?)
نمیفهمی هنوز از بی سرانجامی شمایان اندیشمند شده باین روش میگذرم اگر در شما سامان جنگ

میبود

میبود کی چنین میگذشتم آن دیوانه بار بخان (?) دست بمیرزا گفت میرزا بازگشته بحاکم غوری جنگ کرده
شکست و از جانب حاکم غوری فتاد و غوری بدست میرزا در آمد و میرزا بافتور سامان بهم رسید
شیرعلی را انجا گذاشته ببدخشان متوجه شد و کس پیش میرزا سلیمان فرستاد و میرزا ابراهیم را
نیز خبر کرد که مرا انها با امداد و اعانت کمر موافقت بربندند ایشان برهنمونی عقل صایب نیکخواهی
پادشاه را از دست نداده و خود را از معاونت میرزا کامران نگاه داشتند میرزا کامران
بدر رفته او هام (?) باطله متوجه بلخ شد که پیر محمد خان التجا برده بکومک او بدخشان متصرف شود
حضرت جهانبانی قراچه خان را ببدخشان تعین ساختند و نمودند که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا
هندال و سایر اولیای دولت ملحق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند
قراچه خان ببدخشان آمد و باتفاق میرزایان متوجه قلعهٔ غوری شد و از انجا شیرعلی و جمعی
از مردم میرزا کامران متحصن شدند و جنگهای مردانه در پیوست و جوانان نیک از طرفین کشته شدند
از انجمله خواجه نور که از بهادران کارزاری میرزا هندال بود که بدست افتاد و ملازم کتابدار که
از منظوران میرزا هندال بود درجه شهادت یافت آخر بدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب
نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت درآمد درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران
و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراچه خان بصوب
کابل روانه شد و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان
معطوف ساختند و چون غوربند مضرب خیام نصرت اعتصام گشت قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین
بوس نموده بجهت آنکه اسباب قراچه خان در آمدن بتاراج اوبماقات (?) رفته بود رخصت
دارالسلطنه کابل گرفت که سامان نموده رود و بموکب عالی پیوندد و آنحضرت بجهت خاطر او
از غوربند کوچ کرده بموضع کلیهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل مشغولی سیر و
شکار داشته باشند و بعد از انکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود آنحضرت بهمان
عزیمت اول راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند و چون شیب اندرابی (?) بایست
یورش رفته بود کوتل بند و کوه را برف سنگ راه شده و شورش عجیبی دران کوتل پدید آمد
که عبور دشوار بود بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند و عزیمت تقسیم یافت که در موسم

بهادر خان توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی و وقایعی دیگر که دران ایام روی نموده است

چون در کتابخانهٔ علم الهی که لوح محفوظ رقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را
در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکبه اکتساب علوم مکتسبه که نتایج افکار و تجارب افهام فراهم
آمده دارند و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک تا ثر عقول فرمایند و در ششم شوال این سال
که از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود بآیین و رسم و عادت
آن آموخته درسگاه الهی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملازاده ملا عصام الدین
ابراهیم را بآیین استعداد باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند اگرچه در نظر ظاهربینان
بآموزش و نشستاندند اما در دیده بارگاه ظهور آنحضرت را پایهٔ والای آموزگاری برد و از غرایب آنکه
حضرت جهانبانی که از علوم آسمانی آگاه بودند و بدقایق نجوم میرسیدند باتفاق ستاره شماران
باریک بین و اصطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح آنحضرت تعیین فرموده بودند که
درا دوار و انظار بهم شوانند (؟) رسید چون ساعت مختار رسید آن مؤدب بادب الهی در لباس بازی در
آمده در پردهٔ احتجاب مختفی شدند تا آن توجه در اهتمام بادشاهی هرچند تکاپوی نمودند پی بآنحضرت
نبردند و آگاه دلان روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافته که مقصود ازین آنست که آن خداوند
خرد والا که مخصوص تعلیم ازلیست بعلوم رسمی و کار مکتوب و منسوب نشود و تا در هنگام ظهور
این خدیو نکته شناس بر زبانیان ظاهر شود که دانشوری این بادشاه دانشوران از قسم موهبتی است
نه از جنس مکتسبی و با وجود اینمعنی بر ضمیر اقدس آنحضرت که نقوش حرفی و علوم رسمی چه از آنچه رقم زده
قلم اهل فنون شده بود و چه از آن نکات و اسرار که از مبدأ فیاض بی توسط تعلم و تعلیم بر باطن انور
فایض گشته جلوه ظهور دارد لهذا ارباب حکمت و اصحاب فطنت و ریاضت و صاحبان علوم
ظاهری و وارثان صنایع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس میرسیدند از شناسای خود سر
خجالت بگریبان تامل فرو برده حیران می ماندند القصه چون چندگاه پیش اسعادت انتساب
بخواندن ربونتر از ناخواندن اشتغال داشتند اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغیر
آن اهتمام نمودند و آن بیچاره را محروم و معزول ساخته خدمت را بمولانا بایزید مقرر ساختند
و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر الهام پذیر آن نوپرور دایزدی محل انعکاس

مبادی و مورد انطباع سواد علوم ظاهری نگردد و بالجمله حضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام
در دار السلطنه کابل انتظام بخش ممالک بوده توجه کشورگشایی بیورش بدخشان و با خبر رسانیدن
کار میرزا کامران مبذول میداشتند میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ناامید
شده بخیالات فاسده متوجه بلخ شد که باستعانت محمد خان بدخشان را بتصرف درآورد
و چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا ایبک پیش آمده نگاه داشت و حقیقت حال بپیر محمد خان
مقدم میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاده میرزا را باحترام تمام بخانه آورد
و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید و خود همراه میرزا شده ببدخشان آمد و میرزایان بعزار داد
خود بجد و دست بدخشان رفته و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد و پیر محمد خان جمعی را
بکومک میرزا گذاشته خود مراجعت نموده میرزا ابراهیم و کشم و طالقان آمد و رفیق کوکه و خالق
بردی را با جمعی از چغتای دادوز (؟) بک بر سر استاق آمده نمود و ازجانب قلعهٔ ظفر و محلکان رسیده با رفیق کوکه
و دیگران نبرد مردانه کردند و بسرنوشت آسمانی شکست خورده بار خود را بجدو کوهستان کشیدند
و حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل که مسرت پیرای باطن نور بودند و قرارداد خاطر اقدس آن بود که بصوب
بدخشان نهضت عالی فرمایند و چون دلها ملازمان را بصفا و اخلاص و حسن عقیدت نیافت
این یورش در پردهٔ تعویق و توقف ماند و درینولا که قراچه خان خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایات
بنهایت شده بود از آنجا که ظرفش تنگ بود از باده فراوان پیمانه حوصله اش لبریز شد و حساب کار و
بار پایه حالت و مرتبهٔ والای خود نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد تا آنکه بمقتضای کم خردی
که لازم طویل قامتان بی عدالت سخنان که مستان و دیوانگان نگویند از نشاء غرور بر زبان آورد
و از آنجمله استدعا نمود که خواجه غازی را که بجایزه نکوخدمتی و کفایت اندیشی منصب دیوان اختصاص
یافته بود دست نوازش خسروانه بذوق تربیت او رسیده پیش من فرستند تا گردنش بزنم
و منصب او بخواجه غیاث تواله عنایت فرمایند چون امثال این امور از حضرت جهانبانی که مصدر
عدل و رافت بودند صورت نمی یافت و از آنجا که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست
از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد بابوس و مصاحب بیگ
و اسمعیل بیگ دولدی و علیقلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری و قربان قراول و قربی

سه هزار سوار کار آمدنی که از قریب ده هزار او بوده اند از راه کوتل خاور بعزم بدخشان بادیه ضلالت پیمودن
گرفتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این
بخت برگشتگان را که از قبله سعادت روگردان شده اند تادیب فرمایند بملاحظه ورود ساعت مختار
خود بدولت توقف فرموده و بحسان هر که از ملازمان بجهت می آید دفعه دفعه روانه میساختند
چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان بی یکدیگر
شتافتند و نزدیک بهر روز که ساعت مسعود در آمد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار
سمند دولت نصرت شدند از یکه جوانان پیش رفته در حوالی قراباغ بچنداولان آن خودسران گریز
پای رسیدند و دستبردی نمایان نمودند و آخرهای روز در سر جوی موری بقراجه خان دست
گریبان شدند و از پل غوربند گذشته در هنگام شب در میان جان این تاریک دلان در آمد در پناه
ظلمت شب گریخته پریشان شدند و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند و جمعی که تعاقب آن
و قه برگشته بخت کرده بودند مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستانبوس استسعاد یافتند و رای
جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی بکابل مراجعت نماید و از انجا سامان
سرانجام یورش ... بر اصل نموده متوجه بدخشان شوند کوته اندیشان فرار نموده تمر علی را که وکیل قراجه
خان بود در پنجهیر گذاشته که در انجا دو با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشند و خود از کوتل
هندوکش گذشته در کشم بمیرزا ملحق شدند و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده ارتاباغ
را بنو قدوم گرامی طراوت تازه بخشیدند و جمعی از شوربختان را که حقوق موائد تربیت پادشاهی نشناخته
بجام نمکی سر برداشتند و لقبهای مناسب نهادند و چنانچه قراجه قرابخت و اسمعیل خرس و مصاحب
منافق و بابوس دیوث و میرزا امبا شر اقبال و میرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند
که استعداد لشکر نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و فرمان شد که حاجی محمد خان از غزنین
خود را زود بعتبه بوسی رساند و درین ایام که استعداد لشکر بدخشان پیشنهاد همت عالی بود همه
وقت بکهن سالان خردمند و زبانان دانشور که جواهر اخلاص از ناصیه حال ایشان می تافت
مشورت میفرمودند و جمعی که نه دل شجاعت قرین و نه خرد دوربین داشتند بر مزین قندهار
ترغیب میکردند تا از انجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند و گروهی

منشور فرزانگی بدست داشتند در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام مینمودند
روزی از محمد سلطان پرسیدند که توجه میکوئی او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن آن حدود تنگ
حوصله شده است ... که در آمدن ایجند و دستی نماید چنان بخاطر میرسد که اگر موکب پادشاهی
پیشتر از کوتل هندوکوه گذرد فتح از جانب اولیای دولت است و اگر نه نعوذ بالله نقش بطور دیگر خواهد
نشست حضرت جهانبانی فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرر مشاهده همگنان شده اگر
او مغرورست ما درگاه الهی پناهیدیم و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند بیت
مباد اکس بزور خویش مغرور ... که مغروری کند از سرکله دور ... و فرمودند توقف باچه صورت دارد
انشاالله تعالی درین زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود **نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی
جنت آشیانی ببدخشان و فتح و فیروزی و رجوع بکابل** چون پیشنهاد همت جهانگشای نهضت موکب
عالی بصوب بدخشان بوده تقدیم این یورش نصرت قرین بر همه امری لازم لاجرم روز دوشنبه
نهم جمادی الاول نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بانصوب با صواب بهمت والا و بخت بیدار متوجه
شدند و اولنگ چالاک مخیم اقبال شد و بعد از دو سه روز از قراباغ نزول جلال فرمودند و تا ده دوازده
روز جهت مصالح ملکی درین منزل اقامت شد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بیوفایی او اشتهار یافته
بود دولتخواهانه بشرف ملازمت رسیده و قاسم حسین سلطانی که در حدود دبنکش(?) بود نیز باستانبوس
شرف امتیاز یافت و بنظر التفات پرتو کامیابی شد و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب
سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت پابوس مشرف گشت و انوار عنایت خاص بر
ناصیه روزگار دولت او تافت و از عجایبی که فرخنده رسان فتوحات بی اندازه تواند شد آن بود که
دران ایام که نهضت عالی بصوب بدخشان رسیده بود آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بود ناگهان
بخاطر قدسی ماثر خطور نمود که اگر این مرغ سفید آن مرغی بود که همواره درین کارخانه بر کتف ما بر آید
و آواز کند نشان فتح و اقبالست بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال پرواز آمده و همواره
بال زنان بر کتف نور و شرف نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت آنحضرت شکرگزاری
فرموده در پای او حلقه نقره انداختند و از سوانحی که مقدمه آن فتح را نشر آوازه باشد بهمایون اقبال
روز افزون بظهور پیوسته آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجهیر رسید تمر شغالی سر راه گرفت

ملک علی نجهری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمود و میرزا ابراهیم با تمر شغالی جنگ مردانه کرده شمشیر
خون آشام کار او تمام ساخت و ملک علی نجهری را بجهت احتیاط همراه گرفت که بملازمت حضرت
جهانبانی آورده این دولتخواه ساده لوح نفاق ناقص زمین دارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف
نموده بعد از مبالغه بجنگ درآمد با آنکه معدودی همراه داشت دستبردی عظیم نموده خویشتن
خود را باستانبوس والا رسانید روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی انفعال و خجالت
معذرت نموده سر تمر شغالی را فرستاد آنحضرت او را بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت
داده منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد و رقم فرمودند که میرزا ترا شناخت که
دولتخواهی موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات نصرت شعاع بانحدود رسید بالطاف
نامتناهی پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار نموده فرزند خواندند و جلایل
اشفاق پادشاهانه را سامان حال او ساخته رخصت پیش فرمودند که رفته میرزا سلیمان را بر جمع و نظام
مهام نیز درآورده منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم سرادقات اجلال خواهد شد چون
موکب اقبال بجد و طالقان رسید باستسلام عتبهٔ عالی مبادرت نمایند و حضرت مهد علیائی
مریم مکانی و حضرت شاهنشاهی نور دیدهٔ سلطنت و گل گلشن خلافت را از موضع کلهار رخصت دار السلطنه
کابل فرمودند و محمد قاسم خان موجی را داروغگی کابل نامزد کرده بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند
که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارند و چون
در نواحی موضع بازارک از تومان بخمر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا قشقه و محمد قاسم حسین سلطان و تردی
بیک و محمد قلی برلاس و علیقلی سلطان امیر لطف و حیدر محمد جولی را برسم منقلای فرستاده بجود اکثر
فرستادها از کوتل هندوکوه گذشته مهدی سلطان و تردی محمد بیک جنگ جنگ و طایفه که در قلعه
اندراب بودند روز دیگر رو بگریز نهادند و بموجب حکم جهانمطاع تردی بیک و محمد قلی بیک برلاس
بخدمت شتافته که اهل و عیال این جماعت تیره روزگار که فرار نموده بودند بجانب بهشت [?]
آورند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور رنجه و قلعهٔ ظفر بود و امرا که فرار نموده بودند در طالقان
هرچند میرزا در حفظ مسالک کابل و سد طرق آن اهتمام مینمودند بجایی نرسید و ملا خرد زرگر
که در النول [?] بمیرزا کامران کمال قرب داشت و همواره باعث شرارت و فتنه بود درین باب هرچند

کوشش

کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد آخر قراجه خان و انجماعت پیش بینی کرده مصاحب بیک را فرستادند
که عیال [?] او را از خوست بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند و متعاقب انجماعت
تردی بیک و محمد قلی برلاس بحوالی خوست رسیده مصاحب بیک عیال آن پردلان [?] آورده بطالقان
بردند ما ناکه این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند و چون ایات عالی نزدیک اندراب رسید میرزا
هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت و شیر علی را مقید در نظر آورده حضرت جهانبانی
میرزا را بتفقدات گوناگون عزت بخشیدند از انجمله حکم شد که سواره با حوزهٔ دولت ملازمت نماید و مجملی
ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین ببدخشان چون کار و بار میرزا کامران
در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار یافته از مستی و غرور پیوسته بمیرزا بی ادبانه سلوک میکرده در باب قندوز
گرفتن و میرزا هندال بیاوردن اهتمام نمود تا آنکه میرزا او را بعنف رقین [?] کرد میرزا هندال با اقبال
پادشاهی او را دستگیر ساخت [?] آنکه کشتی پیاده بسیار از لشکر قندوز خانه او را گرفته او گریخته
خود را در جوی آب انداخت و یکدست از شکست و بکمند کید خود دستگیر شد و چون میرزا هندال
او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر بر اعمال ناشایسته او نینداخته بتقصیرات او رقم
عفو کشیده و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد او فرمودند چه خاطر دوربین را نظر بر جوهر آدمی بر
دریافت اندازه کار آمدن بود و چون در ذات دغی مردانگی و سپاهی یافته بودند از چندین تقصیرات
او که هر کدام مستوجب سیاست بود درگذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند چه در میزان قدرشناسی
اسباب بخشش را از ابواب گرایش افزون یافته بود بعد از انکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهی
معزز شد حکم جهانمطاع بصدور پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برسم منقلا پیش روند و میرزا سر
کردهٔ آنجماعت باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا که هر آینه موید بدولت خواهد بود عدول نمایند و در لوازم
نیکو خدمتی بتقصیر از خود راضی نشوند تا هر یکی فراخور همت و خدمت بار دوی خود بهره مند گردانند
در اواسط جمادی الآخر نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان که از مواضع اندراب است مضرب
خیام سرادقات مجد و جلال گشت و قاضی اندراب توقبای و سابقانچی بلوچ و جمعی از سپاهی
و اویماق بدخشان و نوکران مصاحب بیک بشرف آستانبوس رسیدند و مشمول عنایت
پادشاهی شدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت عالی بطالقان روی نمود و اکثری از امرا که فرار کرده بودند

و میر عبدالله و جمعی از منتسبان میرزا کامران که مختص بودند میرزا هندال و امرایی که همراهیش تعیین
یافته بودند حکم معلی شد که از آب نیلی گذشته دستبردی شایسته نمایند و متعاقب آن انتقال میرزا
کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم العاقبه رسانند و در روز شنبه
یازدهم جمادی الاولی در بلندی که آن را چلسان گویند در میان این مردم جنگ شد و هنوز موکب
پادشاهی از آب نگذشته بود و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود که بمقتضای ازلی
هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت و مخالف دست بغارت و تاراج کشادند و میرزا
کامران با معدودی بر سر آن بلندی ایستاده درین اثنا حضرت جهانبانی بدولت و سعادت بآن
سمت متوجه گشتند و چون نزدیک رسیدند شیخ خواجه خضری را که کلانتر خواجه خضریان بود گرفته
آوردند و جمعی از طولغاران که در سر جلو بودند حکم شد که این حرام نمک کریه پای را از شتر چندان
ولگد زدند که بر نظارگیان تیغ شد که جان تیره اش را تعلق ببدن نماند و آنگاه اسمعیل بیگ دولدی
را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند و آنحضرت جانبخشی فرموده بشفاعت منعم خان جرایم او را
بخشیدند و باو سپردند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بودند شدند و فتح الله بیگ برادر روشن
کوکه راه اول ساخته با جمعی از فدائیان بهادر منش پیشتر شتافتند و جنگ مردانه در پیوست و
فتح الله از اسپ جدا شد و متعاقب آن اقبال کوکبه پادشاهی که مقدمه جهانگشائی و طلیعه کشورستانی
پیدا شد و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورده و فرار نموده خود را بطالقان
رسانیدند و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمودند و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و در
سر اسباب کار قلقچیان نزاع کشید آنحضرت حکم نزل فرمودند یعنی آنچه هرکس را بدست
افتد از و باشد و دیگری طمع در آن ننماید و درین فتح هیچکس سر موی زخم واقع نشد مگر قلیقلی
را که زخمی باو رسیده و اسحق سلطان و نردی بیگ ولد بیگ میرک و بابا چوچک و جمعی کثیر که پای
دلیری در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد خان این
گرفتاران را بدرگاه آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و عدالت فراخور استعداد ذات
مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند و سجده‌های شکر و نیاز بدرگاه کارساز حقیقی
که جوادی منت و مفیض بهشت بتقدیم رسانیدند و روز دیگر بشرایط محاصره پرداخته مرحلها

قسمت

قسمت فرمودند روزی که از مورچل که بمحمد قلی برلاس و حسن قلی مهردار تعلق داشت
و سند و تهاجم و دم قلعه‌ای می انداختند وقتی بمبارز بیک رسید و قالب تهی کرد آنحضرت که معدن
مرحمت بودند تاسف عظیم فرمودند و بر زبان اقدس گذشت که کاش مصاحب
برادر او کشته میشد و آنحضرت بمقتضای شفقت بل بموجب رافت عامه با وجود چندین تقصیرات
میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند و فرمان موعظت نشان که تعویذ بازوی دولت و
اقبال و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود بمیرزا نوشته بودند نوشته شد و بعد از ارقام نصایح بزرگانه
این عبارت مسطور شده بود که ای برادر بدخو و ای عزیز جنگجو از تدبیر این کار که باعث کار
زار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم آمد نمای امروز
این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت بیت بود خون آن قوم در گردنت : بود دست
آن جمع در دامنت : همان به که بر صلح رای آوری : طریق مروت بجای آوری : و مضمون
نصیب رمال این منشور سعادت نپستادند و چون میرزا مست غفلت روی گردانیده
اقبال پشت داده دولت بود بنصایح سعادت لوایح منقاد نشد و در جواب آن طومار
عنایت و دیباچه هدایت این بیت بر زبان راند بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست
که بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد : نصیب رمال حقیقت دیگر بار میرزا را بمسامع علیه رسانیده
حکم بضبط مرچلها شد و درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام باستلام عتبه
علیا اختصاص یافته بعواطف خسروانی امتیاز یافتند و چاکران خان ولد ویس
قپچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت و در مدت یکماه محاصره روز
بروز ابواب فیروزمندی بر روی اولیای دولت گشوده تر میشد و عقده‌های مهمات
میرزا کامران بسته‌تر و کارها بر او تنگتر میگشت تا آنکه از اقدام حیله گری و کید و زرق مأیوس
شد و از کومک پیر محمد خان اوزبک که از کوتاه بینی چشم میداشت مایوس شده بی اختیار
دست بفتراک اطاعت و انقیاد زده بوسیله این حیله خود را درین نوبت از گرداب
خطر بکنار گرفت و کشتی عافیت از موج خیز بلا بساحل نجات رسانید و باین قصد انواع
الحاح و استدعا در پیش آورد و روزی خطی بر تیری بسته در اردوی معلا انداخت مضمون

انکه چون رعایت و عنایت پادشاه را ندانستم دیدم آنچه دیدم اکنون از کرده پشیمانم و میخواهم
بلطوف که منظور رخصت فرمایند تا از معصیت بغی و کدورت کافر نعمتی پاک شده خود را
مستعد خدمت شایسته ملازمت گردانم و امید از عواطف الست که این دولت بوسیله میر
خوب کی متحقق شود و میر از جمله سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت و بکیمیاگری
منسوب بود حضرت جهانبانی جنت آشیانی با و توجه داشتند و درین یورش قرین رکاب
نصرت اعتصام بوده لشکر دعا را از آتش میداد و چون عرضه داشت نقرع بمسامع عز و جلال
رسید میرزا طلب فرموده درین باب سخن گفتند میر گفت جواب این را من نوشته درون
قلعه میفرستم و این عبارت نوشت که اعلموا یا اهل القلعة الخلاص والسلامة التسلیم والسلام
علی من اتبع الهدی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص هست و سلامت در اطاعت و انقیاد
و سلامت بر کسی که راه رهبت را پیروی نماید میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع
یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میفرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود حضرت جهانبانی
از انجا که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود میرزا را رخصت فرمودند
میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق گذاری که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود در
اذواق حسی از عصاره حنظل طعم تلخ تر داشت تقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقه مهمل
نگذاشت از هر باب سرزنش کرد میر گرد چون میرزا از صداع خمار و بدمستیهای خود پشیمان یافته
بود سر تسلیم پیش افکنده تقصیر مکیف و هرچه فرمایند قبول داریم بزبان میراند میر گفت
چاره این کار انست که برخیزید و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت
ملازمت دریابید میرزا از راستی با حیله پردازی روان شد و چون نزدیک در قلعه رسید
میر که مبصر مزاج زمانه بود دید که این اصلی ندارد و همین مقدار در عالم ظاهر کافیست
السا د میرزا گفت چون شما بقوم آستانبوس قدم نهادید از دایره عنا درآمدید و از بغی
نجات یافتید اکنون لایق سعادت و مناسب بندگی انست که امرای فرار کرده
را گردن بسته بدرگاه فرستند و خود خطبه بحضرت بخوانند و غایبانه رخصت گرفته
متوجه حجاز شوند میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود مگر انکه گفت از حضرت التماس

کنند

کنند تا پابوس همراه من بگذارید که او از قدیمیان منست و میخواهم که تلافی آنچه با او کرده ام درین
سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد و حقیقت حال را بموقف عرض رسانید
و استعفا و جرایم میرزا نمود و الحضرت بمقتضا عطوفت فطری تقصیرات او بخشیده و آنچه
مقرر ساخته بودند امضا فرمودند روز جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج درون قلعه کور
مولانا عبد الباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند و الحضرت از انجا سوار شده
بباغی که دران نزدیکی بود نزول اقبال فرمودند و مور جلها برطرف شد و حکم عالی بصدور پیوست
که حاجی محمد و جمعی حاضر باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده بدر رود تا برآمدن از قلعه حافظ
حدود گردند و جلید بهت خان باریکی و عبد الوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کان و لطفی سهرندی
و جمعی با فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند و میرزا را با همراهان
معدود بگذارند بموجب فرار داد که میرزا برآید در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابرهیم است
خود را شناخت که یکی از خدمتکاران میرزا کامران سواره میرفت و این امیرزا ابرهیم گفت میرزا
کسان فرستاده آن اسب را کشیده آوردند و چون بمسامع مقدس حضرت جهانبانی رسید
از نیک سیرتی این معنی را ناپسندیده اعراض فرمودند و میرزا ابرهیم از خجالت و تنگ مزاجی برخاست
برخاسته بجد و دکشم رفت و حاجی محمد نیز متعاقب شد که چون بدانستگی تو این بیحرمتی بمیرزا رسید
فرمان عطوفت که متضمن معذرت باشد با خلعت و اسب مصحوب خواجه جلال الدین محمود
میر بیوتات فرستادند و چون برخی از شب گذشت قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر
ساختند و چون بار شغل رسید حکم عالی شد که شمشیر را از گردن او فرود آوردند و گناه او بخشیده
بزمین بوس منور ساختند و تبرکی گفتند عالم پناها بیگ بیت امثال این خطاها شده آمده است
و در پایان دست چپ تردی بیک خان را آماده حکم شد که بایستد و بعد از آن مصاحب بیگ
را شمشیر و ترکش بگردن بسته آوردند و چون نزدیک بشغل رسید حکم فرمود که ترکش و شمشیر
از گردن او بردارند و همچنین سردار بیگ ولد قراچه خان را آوردند و فرمودند که گناه از
کلانانست خردان چه گناه دارند و همچنین بسیار امرا نوبت بنوبت می آمدند و بخشش
میشنیدند آخر همه فرمان فرا اول که حقوق خدمت داشت بفرط خجالت و سرافکندگی آمده

کورنش کرد حضرت بزرگی فرمودند که تراچه بلا پیش آمد و بچه تقریب رفتی و نیز بزرگی جواب داد که
روی حیمی اگر دست قدرت ایزدی سیاه کرده باشد از انها چه باید رسید و حسنعلی مهردار
که همه وقت راه سخن داشت این بیت دران مجلس خواند   چراغی را که ایزد برفروزد
هر آنکس تف کند ریشش بسوزد   و تمامی امرا بتخصیص قراجه خان که ریش دراز داشت شرمندگی
کشیدند روز دیگر از انجا بدولت کوچ کردند و در کنار آب طالقان که النگی دلکش بود نزول
اجلال واقع شد و روز چهارشنبه هفدهم رجب بیدارقه بدایت ازلی میرزا کامران مراجعت
نموده بدولت بساطبوس مشرف شد و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا
کامران با میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما میبودید چه میکردید گفت از من
گذشتن و گذاشتن نمی آید میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کاری که پاداش آن تواند
شد در دست هست اگر بجا آرید چه شود میرزا گفت آن کدام است گفت امروز بجایی رسیده‌ایم
که دست پادشاهی بما نمیرسد صواب آنست که با معدودی ایلغار کرده بملازمت پادشاه
بشتابیم و سجدات شکر بتقدیم آورده عذر گناهان بخواهیم و خدمات سنجیده بجای آوریم
میرزا کامران قبول این معنی کرده با معدودی روان شد و چون بنواحی اردوی معلی آمد
بابوس بیک بملازمت فرستاده از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا
خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیک و میر منشی و حسن قلی مهردار و
بابوس بیک تواچی بیگی و یار محمد بیک و جمعی بگیرند و بعد از آن قاسم حسین سلطان سیستانی و خضر
خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر استقبال نمایند و سوم مرتبه میرزا
هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند و درین روز میرزا عسکری را که بند از
پای برداشته بودند و صباح آن تقالونی که حکم عالی نفاذ یافته بود و میرزایان و امرا از قبیل
لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای دولت گشته بزرگانه بار عام داده
و میرزا کامران بیوق ادب شتافته بدولت بساطبوس مشرف شده و تسلیمات ضراعت
و سجدات اخلاص بجای آورده حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن تو به
تقدیم رسید و دیگر بنا که برادرانه دریابیم و بعد از آن از روی عطوفت و شفقت

میرزا را در بر گرفته و گریه‌های زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد میرزا بلحوظ اعزاز
مخصوص گشته بموجب اشاره عالی در جوانغار نشست و بزرگی فرمودند که نزدیک بنشیند میرزا
سلیمان را اشاره برانغار شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب رتبه و حالت خویش در انغار نشستند
و جمعی از نزدیکان بساط دولت مثل حسنعلی مهردار و میر منشی و حیدر محمد و مقصود بیک آخته و ردنکل
قرار یافتند و جشنی عظیم انتظام یافت و قاسم جنگی و کوچک نجکی و مخلص نیبری و حافظ سلطان
محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر این گروه جادو نشان نغمه‌ی نغز بنوا نشسته
نغمه پردازی نمودند و از یکها کاکر علی و شاهم بیک جلایر و تولک قوچی و جمعی دیگر عقب قورچای
یافتند و میوه و طعام گوناگون بادآب بادشاهی کشیده شد و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا
کامران پرسید که شنیده‌ام که در حضور شما نمی گویند که پیش بیرمحمد خان میگفته‌اند
که یک تاریخ بغض علی ابن ابی طالب [illegible] ندارد و در اصفهان نمیتوان گفت شما فرموده باشید
که خدای را بنده باشد که برابر هند و انه داشته باشد میرزا ابی درهم شد و گفت پس مردم را
خارجی تصور کرده باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت و حضرت جهانبانی بتواتر کلمات
گوهر افشان بودند تا آخر روز مجلس عشرت منتظم بود و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران
سپرده رخصت منزل فرمودند و چون میرزا برخت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای
میرزا از سرکار بادشاهی نزدیک بدولتخانه آماده شده روز دیگر در باب فتح بلخ با میرزا
و امرا مشورت فرمودند و هر کدام موافق عقل خود حرفی در میان آوردند و حضرت فرمودند
که چون موکب منصور بنواری رسید هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید و بازی موضعیت
از بدخشان که یک راه به بلخ و دیگر راه بکابل رود چهارم ازین منزل فرح بخش کوچ فرموده
شب در میان بر چشمه بندکشا که نزدیک اشکمش است نزول اقبال واقع شد و مجلس انبساط
ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند و دران سر منزل عبرت افزا حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی سابقا رسیده بوده و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان نهاده حضرت
فردوس مکانی در باب نزول اجلال این موضع فرح بخش و آمدن برادران و اطاعت نمودن
ایشان برسم نشان تاریخ آزا بر تخته سنگی نقش کرده‌اند حضرت جهانبانی جنت آشیانی که باین نزهتگاه

رسیدند بر نسخه حضرت گیتی ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجمع شدن
برادران در انجا ثبت فرمودند و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر شبابه
کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار دست فرسود گردون یکدیگر یادگاریست و از انجا بموضع بازی ورود
سعادت نموده بانتظام مهمات ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را که مشهور بکولابست تا سر
قدموک و قراتکین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکرخان امیر الامرای میرزا کامران مقرر
ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند و عسکری میرزا را نیز همراه میرزا ساخته و تکین بجاگیر او اختصاص
دادند اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضی نبود اما بملاحظه اینچنین جانبخشی چندان مضایقه نکرده
و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابرهیم مقرر داشتند و قندز
و غوری و کهمرد و بقلان و اشکمش و نارین بمیرزا هندال مکرمت شد و شیرعلی را همراه میرزا ساختند
و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را مشمول تفقدات پادشاهی گردانیده بعزیمت
رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق که شعار منتظمان سلسله صورت بمیان
آورده هر کدام را بجدایی نظام بخش عالم صغیر و کبیر ساخته رخصت دادند و از روی عطوفت
برادری پیاله شربت طلبداشته اندکی از آن تناول فرموده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند
و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه خود را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند و پیمان یکجهتی
و یکدلی را وثوق بخشند و بموجب امر عالی با وجود تحقیق اخوت بنا عقد صداقت محکم گردانیدند
و هر کدام از میرزایان را علم و نقاره عنایت فرموده برتبه اعتبار و شرف عزت و کرامت
استظهار بخشیدند و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بطوع من توع اختصاص یافته و
میرزایان ازین منزل بجاگیرهای خود رخصت گرفته و موکب عالی متوجه خوست شده و درانجا
که نزهتگاه عشرت بود اقامت نموده از راه پریان متوجه کابل شدند و در پریان قلعه‌ایست
که حضرت صاحبقرانی بعد از تاخت هندوان کفور اساس نهاده بودند آنحضرت نیز بنابرانکی
نظر تعمیر بان انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند و رایات اقبال چون بآن سرزمین رسیده
پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید و اهتمام آنرا تمام را
قسمت کند و ده روز اردوی معسکر دولت بود تا آنکه اهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور

را دروازه

را دروازه و کنگره و پشته انداز صورت اتمام گرفت بیک میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند
و چون خاطر جهان آرای از مهم قلعه جمع شد بر سر کان نقره تشریف بردند و بظهور پیوست که
دخل بخرج وفا نمیکند و از انجا لب آب پنجهیر نزدیک کوتل اشترگرام محل سرادقات دولت اعتصام شد
و اوایل زمستان که زمین از برف بنیاد روسفیدی کرده بود در عرصه حدود دارالملک کابل بقدوم
گرامی حضرت جهانبانی فروغ بها یافت و بجهت احتیاط وقت و انتظار ساعت مسعود روزی چند
در نواحی شهر توقف افتاد حضرت شاهنشاهی که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت
اقبال و ارا استقبال فرمودند انگه خان و جمعی از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند و
آنحضرت بدیدار سعادت پرتو آن قرة العین خلافت و نوباوه جلالت که سعادت کونین
از جبهه ایشان می تافت مبتهج و منبسط گشته ناصیه اقبال را بسجدات شکر جلای جاودانی دادند
و در جمعه دوم رمضان که وقت مختار بود بفتح و نصرت سایه ورود بر شهر انداختند و بر زمین
نیاز جبهه سای گشتند و غرایب بهار کشادی از اولیای دولت رسید و درینولا بهمند را از کشمیر
عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آمده و در عرضه داشت توصیف
و توصیف آب و هوا و بهار و خزان دلگشای مبالغه پرداخته در باب تسخیر هندوستان
سخنان درست معروض داشته تحریص همت جهانگشای نموده بود و آنحضرت از فرط التفات
منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند و توجه باطن
بتسخیر هندوستان در ان دیباچه هوشمندی ایراد فرمودند و در مستقر خلافت همواره بر
تمشیت امور مملکت و تقویت مهام دولت بطرزی که در اغلب اوقات مستدعی بود و مصالح
ملک مقتضی برای صایبت گماشتند از انجمله قراچه خان و مصاحب بیک که گروه منافقان توانند
بود مستوجب انواع سیاست شده بودند ایشان را رخصت سفر حجاز دادند که شاید اوقات غربت
که سوهان زن ناهمواریهای نفس است ایام دولت یاد آورند و قدر آن نیک روزی را شناخته
از کردارهای بد باز آیند و ایشان روان شده در میان هزاره ها توقف نمودند و آخر عاطفت حضرت
جهانبانی عذرهای نامسموع آن گروه ناسپاس را پایه قبول بخشیده در همین ایام تجدید مبانی
مودت و تاکید معانی محبت که لازمه فتوت و مروت فرموده خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت

بانخف و هدایا رخصت خراق فرمودند و از سوانحی که درین ولا روی داد شهادت میرزا الغ بیک است
ولد میرزا سلطان محمد و مجمل این سرگذشت آنکه از زمین داور که جاگیر او بوده به اراده ملازمت
حضرت جهانبانی و عتبه بوسی خاقانی و تعقیب ملازمت همراه میرزا بود و چون از زمین رسید نوخیز موکب
دولت باشان رسید خواجه معظم میرزا را الجد گرده بر سر هزاره برد که تاخت و تاراج این گروه که
همواره به رهزنی و غارتگری اشتغال داشته نماید و از بی تدبیری که منشا آن غرور بیهده و جنون
پندار باشد این پیکار منظور نداشته بجنگ جرات نمودند میرزا از جام شمشیر شربت پسین درکشید
آنحضرت نزدی محمد خان را اعتبار فرموده زمین داور را اقد و دجاگیر او مقرر داشته و بجهة انتظام و
استحکام مبانی الحدود رخصت فرمودند و در همین سال ایلچیان عبد الرشید خان بن سلطان
سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند و بزودی مشمول عنایت شده
رخصت یافتند و در همین ایام سعادت پیرای عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه است بآستان
بوس استسعاد یافته منظور نظر عاطفت و تربیت گشته و سر او را بلند ساخته بعقد قبای
گلچهره بیگم که همشیره خرد آنحضرت بود عقد ازدواج بستند و از وقایعی که دران ایام روی نمود
شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیک است از شتر گرام که در جاگیر او بود عزیمت آستان بوس
داشت و چون بکوتل مینه رسید شاه محمد برادر حاجی محمد با شعام آنکه در هندوستان کوکی
عم حاجی محمد خان را میرزا محمد کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری زد و میرزا دران عقبه بدرجه
شهادت رسید

هرچند تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک از آن کهن بوستان
و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همت جهانگشا از واجبات اقبال فزا افزون بوده سیر ولایت کشمیر به
مرغوب و مکنون آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را که سابقا تصمیم یافته بوده تهیه
آن فرموده بودند قدم دولت در رکاب غنیمت نهاده پیش گرفتند در اوایل سال نهصد و پنجاه
و شش که هوا را باعتدال آورده بود بالتوبیک را که یکی از معتبران درگاه بود پیش میرزا کامران
فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد که بعزیمت بلخ متوجه شده ایم باید که اتفاق یکجهتی را
پیشنهاد همت خود ساخته و اینمعنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته بیکام وصول رایات عالی

بجد و بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گردانند و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا
عسکری و میرزا ابراهیم در ساختگی راه و آمادگی سپاه بزودی خود را رسانیدن شرف اصدار یافته بدولت
و اقبال نهضت رایات عالیات شد و بجهة تمشیت امور و انتظام مهام و آمدن حاجی محمد خان از غزنین
قریب یکماه در یورت چالاک توقف افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند
که میرزا کامران را باردوی معلی رسانند و خواجه قاسم بیوتات که سابقا منصب وزارت داشت و
خواجه میرزا بیک که دیوان حال بود از پیرشدی او خواجه غازی مهمات را بکاردانی خود بدست
گرفته بود و خواجه مقصود قلی که راتق و فاتق مهمات میرزا کامران بوده و چندی دیگر که بوسیله
میر برکه تقرر خواجه غازی و خواجه روح الله کردند و منعم خان و محمد خان برلاس و فریدون خان
و مولانا عبد الباقی صدر بجهة تشخیص معاملات تعین شد و حسین قلی سلطان که از مقربان درگاه
بود متکفل این مهم شد و بعد از تحقیق این معامله خواجه غازی و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندگان
تنقیب را گیرانند و محمد قلی سلطان را بجهة تحقیق احوال خواجه غازی تعین نمودند و خواجه سلطان
علی که از توجهات حضرت صاحبقرانی بخطاب افضلخانی ممتاز شده بود از مشرفی بیوتات بمنصب
دیوانی اختصاص یافت و درین اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستان بوس نموده بعنایات
ممتاز شد و بعد از فراغ خاطر از مهمات غزنویه این یورش موکب عالی باستانه نزول اجلال
نمود درینجا عباس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد و آنحضرت بترتیب وصول میرزایان
آهسته میرفتند و چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزایان بمسامع غزو
جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف داشته اندراب را مخیم سرادقات عزت
گردانیدند و در منزلی که صاحبقرانی درانجا اساس نهاده بودند سه روز برسم تهنیت آنحضرت
کامرانی فرمودند و از انجا بنا بر اتفاق منزل افتاد و از کوتل تاری گذشته بسیر دشت سنبل
برگ بهاران در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد توجه فرمودند و در نواحی آن گل
زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساطبوس دریافتند و مخفوف اصناف
الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بدخشان یافت که در حفظ ولایت
اهتمام نماید و همراه او سپاه آن دیار نیز کند و از نواحی طالقان میرزا هندال و میرزا

سلیمان و حاجی محمد خان و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه فرمودند که ایبک را که از
توابع بلخ است و به معموری و افزونی میوه و آب و هوا امتیاز دارد از اوزبکان مستخلص سازند
در اثنای آن شیر محمد بکنه که یکی از یساولان بود دلیلکی داتیر (؟) زده بملازمت آمد و حسین قلی
مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکر باز دن جنگ را خوب نمیدانستند معروض داشت که چون
مرا بیرم اغلی مقید ساخته پیش کتین قره حاکم بلخ آورد از چلگوی میمنه استعداد رفتن هری مینمود
و شخصی پلنگ زده بجهت همین شکرد در توقف افتاد حضرت گوش باین سخن ننهاده بهمان تسخیر
بلخ مصمم داشتند روز دیگر لشکر شین (؟) خود را بایبک رسانیده پیر محمد حاکم بلخ و خواجه باقی آتالیق
خود را با جمعی از مردم کارآمدنی آیل میرزا و حسین سعدی و محمد قلی میرزا و جوجک میرزا بجهت احتیاط
بایبک فرستاده بود که درانجا در (؟) لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مرحلها قسمت نمودند و در
دو سه روز متحصنان قلعه امان طلبیدند و باستانبوس کامیاب گشتند و ایبک بدست اولیای دولت
قاهره درآمد و حضرت جهانبانی جشن خسروانی ترتیب داده از آتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش
طلبیدند آتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت
فرمودند که آثار راستی در تو پیداست آنچه بخاطر تو رسد بملاحظه بعرض رسان مشارالیه معروض
داشت که مردم کارآمدنی محمد خان بدست شما افتاده اند و اینجماعت را بصحرای (؟)
عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد که ماوراء النهر بیجنگ و جدال در حیطه تصرف و قبضه اقتدار
خواهد آمد آنحضرت نظر بر همت والای خود فرمودند که در آیین فتوت نقض عهد از اهل
کمال ناپسندیده است خصوصا سلاطین عالیمقدار که ازیشان ناپسندیده تر می باشد این
گروه را امان داده ایم دیگر خلاف آن در معدلتسرای ضمیر نه سزاوار گنجایش باشد آتالیق
معروض داشت که اگر این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمی آرند پس همانکه اندیشه مصالحه
فرمایند که از ظلم اینجانب بملازمان درگاه متوجه گردد و هرگاه که یورش هندوستان واقع شود
جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند و چون مشیت ازلی و ارادت
قیومی بر خلاف این دو شق رفته بود نگاشته رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر
نمود و چندان اقامت واقع شد اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقف بود

اما عمده اسباب نا آمدن میرزا کامران شد و خردمندان پیش بین حساب در این روی یقین میکشند
که اگر توقف نمیشد پیر محمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقاتله و مجادله و محاربه نبود
هر آیینه مستاصل میشد یا بر حسب دلخواه صلح میکرد و جهید الوز خان (؟) و دیگر خوانین اوزبکیه بکومک
نمیتوانستند رسید و چون توقف بامتداد کشید الحاعت (؟) فرصت یافته بکومک نخسم (؟) آمدند
و امرای اوزبکیه را که بدست افتاده بودند مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه
بود بکابل فرستادند و آتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند و بعد از دو سه روز
از خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول اجلال فرمودند روز دیگر نزدیک آستانه که سر [illegible] است
مشهور معسکر دولت آراسته گشته قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان پسر
کردکی قاضی سلطان و شاه محمد حصاری برآمده اند آنحضرت چو فها (؟) آراسته قدم در رکاب
ظفر اعتصام نهادند و در میان قراولان اندک جنگی واقع شد و در وقت فرود آمدن موکب
عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه بر سر اردوی معلا تاخت و جوانان کارطلب مثل
کامل خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد بکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهادند
و تردد های مردانه پسندیده کردند چنانچه کامل افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار
نمودند و اودکی اغلان را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند و میان
محمد خان ترکمان و سید محمد بکنه مناقشه شد و هر کدام نسبت این امر بخود کرده حقیقت حال
از او دیگر استفسار فرمودند که ترا که فرود آورده او اشارت به محمد خان کرد که اول این شمشیر
بمن انداخت از هول باد شمشیر این مرد از اسب جدا شدم و چون خود را راست کردم و
ایستادم این مرد دیگر آمد یا سید محمد بکنه گرد شمشیر بر روی من انداخت حضرت سید محمد را عرض
فرمود که او انداخته محمد خانست تو بیهوده (؟) کرده که برصید دیگری شمشیری انداخته جلدو را
به محمد خان عنایت فرموده اند و او دیگر به پیر محمد آنچه سپردند که از احوال او خبردار بود
تیمار او کنند با وجود آنکه فتح و نصرت امرای نفاق پیشه بر پیرشت بی اخلاص اظهار
بیدلی میکردند و همواره خبرها و رهست (؟) مانند از جانب میرزا کامران مذکور میساختند
و در میان خود شهرت میدادند اگرچه بر سبقه که میرزا نسبت کند ازین که ماده قابل بود

راحت مینمودند اما اینجا خلاف واقع نخان بروی میبستند القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم
نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیش دستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان قول
شده بود و پیر محمد خان برانغار و سلطان حصاری جوانغار و آنحضرت نیز لشکر را جابجا
نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رونق بخشیدند و میرزا سلیمان را برانغار و میرزا هندال
را جوانغار تعین فرمودند و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان
و سلطان حسین بیگ جلایر را با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از تعیین و تسویه صفوف
و آراستگی افواج با تمام رسیده و تا شام جنگ عظیم در کار بود و جوانان نبرد آزمای عرصه
همت بمودهٔ دلاوری دادهٔ هراول مخالف را برداشتند و راندند و از جویبارها گذرانده
در کوچه بند بلخ آوردند و حضرت جهانبانی بمقتضاء فطانت متانت آرای خواستند که تعاقب نموده
رایات را از جویبارها گذرانند رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت
را در نظر جلوه دادند و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان بیدولت
کرده رای دشمنان اختیار کردند و نگذاشتند که از جویبار بگذرند و سخنان نادرست کم عمانه
در میان آوردند گاه از کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران
بکابل و اندیشه اسیری اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بی تقریب میرزا کامران
و امثال این خبرها را سبب ساخته مراجعت التحریص مینمودند آخر با هزار مجاهده با نفس این راضی
شدند که بجانب دره گز که از جاهای مستحکم است شتافته روزی چند در آنجا باشند و آن ولایات
بگذرند و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح را سرانجام دهند و درین توقف خبر
میرزا کامران به تشخص خواهد شد و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل ما را باید و کافی نیست
نیست و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراءالنهر بآسانی میسر خواهد شد و تائیدات
آلهی تا امروز همه وقت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال در اقبال پیش می
آمد بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب دره گز متوجه شدند و بلخ را گرفته از بی اتفاقی
ارباب تعلق بهمان که گذاشته شیخ بهلول جهت برگردانیدن هراول که از آب گذشته
و اوزبک را رانده در شهر در آورده بودند فرستادند میرزا سلیمان و جمعی کثیر از بهادران

نامی

نامی را جهت هراول تعیین فرمودند و چون بکمی همت و نیت ناحق شناسان تیره درونی همراه
سپاه بود این مراجعت بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد و اتفاق را و بکابل
داشت معاودت بصوب کابل اشتهار یافت و رفتن میرزا کامران در السنه عوام مشهور
شد مردم روی در پریشانی نهاده متوهم شدند هر چند حضرت جهانبانی حسن قلی را که از مخصوصان
بساط عزت بود و جمعی دیگر را از مقربان بجهت برگردانیدن لخاعت پریشان روزگار تعیین
فرمودند و چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد و الهی ترجم مشیت حکم قدیر را
صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب جفا پیشگان
به محفوظی گراید و مهبط برکات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظل اللهی
گردد چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسیط غبرا در ریاض آمال مخلصان افشانده آمد و خلاصه
سخن آنکه ایزد جهان آرا انجمن نصرت را در لباس چنین حال که موجب ازدیاد عبرت
حیرت هوشمندان گردد بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد هم چه اگر این واقعه
ناملایم بظهور نیامدی در شاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندی و
سرانجام این ممالک که از من متوجهات هفت اقلیم است در حجاب تاخیر افتادی و بالجمله
چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت هم برهم خورده خود را انتظام داده تعاقب
در آمدند و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارز از تماشا شگرف و مجاز تهاجم بزرگ که و شغف کار
نامه روزگار را دریا جلی بخشد بظهور آوردند و در آن بیشه شیران نبرد خرش چیان بیما ازین
قام که تیر انداز این نام داشت و محمد خان حاکم هراه پیش آن گروه و آنحضرت بران سوار
بودند بزخم تیر افتاد و حیدر محمد اخته اسپ خود را پیشکش آن پیشوای دولت و دین نمود
و باین خدمت سربلند گشت و حمایت ایزدی آن صاحب سریر را نگاهبانی فرموده
بمامن رسانیدند و اکثر همراهان از نابدینتی را بچشم خود دیده برفاقت پست فطرت دون
همتی پراکنده شدند تفصیل نمدهای موکب عالی رقم زده کلک بیان میگردد میرزا هندال و میرزا
سلیمان و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و خضر خواجه و سلطان
محمد قلیخان جلایر و اسکندر خان و قاسم خان و بالتو سلطان و مصاحب بیگ و شاه بداغ

خان وشاهم بیک جلایر ومحمد قاسم موجی وشاه قلی تاریخی ولطف الله سهرندی وعبد الوهاب
اوجی وباقی محمد پروانچی خالدین وبعد از سه روز بیرع چهار چشمه اتفاق نزول افتاده ودر منزل
محمد قلی وشیخ کمال که براه راست افتاده بودند موکب معلی یافته ملحق شده ودرین منزل منشور
عطوفت نشان نامی حضرت شاهنشاهی ومخدرات عصمت که در دار الامان کابل بودند
مرقوم خامه عنایت نموده مصحوب بیک محمد اخته بیگی روانه ساخته ورشید خان حاکم کاشغر که پیوسته
سلسله جنبان عقیدت بود مفاوضه عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته
بودند که برادر بد نیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب
محبت [illegible] دولتخواهی را بالکلیه فرو گذاشت وبسیاری از همرا هان زاحمت ها وری نکرده لاجرم این سفر
بخاطر خواه احبای دولت میسر نشد بلکه باعث مزید ملال وکدورت خاطر گردید وشکر سلامتی گرده
نصیحتهای ارجمند که تسلی بخش خواطر محبت اشتما تواند شد دران نامه اقدس سمت اندراج یافته بود
که واز انجا شب درمیان بغور بند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیاران ورود
اقبال فرمودند واز انجا بقرا باغ واز انجا بمعموره ورود سعادت اتفاق افتاد وحضرت شاهنشاهی
کامیاب استقبال شده در همنزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار سعادت شدند
واز انجا باساعت مسعود بجز اقبال پایه گستر دار الملک کابل گشتند ومیرزا سلیمان از راه بدخشان
رفت ومیرزا هندال بقندز شتافت ومیر منعم خان نیز همراهی میرزا بقندز آمده وامرا همه بی
هم بکابل رسیدند وشاه بداغ که داد جلادت فرداکی داده بود در قید غنیم افتاد ومیر شریف
بخشی وخواجه ناصر الدین علی مستوفی ومیر محمد منشی ومیر جان بیگ داروغه عمارت وخواجه
محمد امین گنگ را نیز همین حال پیش آمد وباقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند
وچون اتالیق وجمعی دیگر از اوزبکیه که در اینک بدست افتاده بودند خلاصی یافته بوطن خویش
رفته وانواع عواطف ومراحم پادشاهی بیان کردند پیر محمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهی
که پیش او بودند بسلوک دلجویانه روانه دار الملک کابل ساخت وانحضرت در ستوده خلافت
متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح وقت دانسته در انتظام مهمات
این دولت توجه عالی مبذول داشته اند وخواجه جلال الدین محمود را که برسم رسالت پیش

حاکم ایران فرستاده بودند وخواجه بجهت بعضی سوانح در قندهار توقف نموده بود فرستادن
او از طرف کرده باز پس طلبیدند وخواجه عبد الصمد ومیر سید علی که در فنون تصویر ونقاشی
یگانه آفاق ونادره ادوار بودند مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف
بیکران گشتند وخواجه سلطان علی که بخطاب افضل خان اشتهار داشت از عهده مشرفی خزانه
بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج کردانیدند ودیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت
وحال میرزا کامران آنکه چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت وعطوفت ذاتی تقصیرات
عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند وچاکر بیگ کولابی ولد سلطان
ویس بیک را همراه میرزا ساخته رایات توجه بجانب کابل برافراشتند وقتی گذشته بود
که میرزا بچاکر بیگ بد سلوکی کرده او را از انجا اخراج نمود وانجا بخشیش والا برطاق نسیان
نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصد فرصت بود درینگامی که حضرت جهانبانی در
کابل عدالت پیرای بودند همیشه بوعدهای دروغ اطاعت خود را معروض میداشت
انحضرت از صفای طویت ونیک کانی که شیمه بزرگ نهادانست سخنان نادرست او را
درست انگاشته متوجه بلخ شدند میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل
باز بخاطر غدار مصمم ساخت واندیشه بغی وفتنه که مخمر طینت او بود در دیگ بظهور رسید
وبتحریک سلسله مکر او امرای تنک مایه اخلاص [illegible] اصله اراده دران یورش نموده
چنانچه گذارش یافت انواع نفاق بعمل آوردند وچون انحضرت مراجعت نموده ظل عدالت
بر دار الملک کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال
میرزا سلیمان شدند ومیرزا سلیمان بجنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران
بابوس بیک را طالقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد میرزا سلیمان ومیرزا ابراهیم جنگ
را مصلحت وقت ندیده استحی سلطان را بقلعه ظفر گذاشته خود را به تنگ در بدخشان کشیدند
وبموضع جرم رفته منتظر پادشاهی گشتند ومیرزا کامران از جانب میرزا سلیمان بکوی
فراغ حاصل کرده متوجه قندز شد ومیرزا هندال اول از راه فریب دوستی نماد رآمده و
یکجهتی درمیان آورد ومیرزا هندال سخنان او را گوش نکرده بر ثبات عهد خود ایستاده

میرزا کامران چون کاری نتوانست ساخت باوزبکیه متوسل گشته از ایشان کومک خواست
وجمعی کثیر از اوزبکیه بکومک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اخلال و بازی دادن
مخالفان که در معنی راهنمونی بشاهزاده مقصود داشت تیری پسندیده انگیخت و خطی از جانب
میرزا کامران بجانب خود مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکیه نوشته بر دوش
بخته کاران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمدا خود را بدست اوزبکیه انداخت و بعد از
کاوش واقعه خط چون ظاهر شد از مضمون او بظهور پیوست که ایشان هم اتفاق نموده
اوزبکیه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهد ساخت اوزبکیه از مطالعه آن برهم خورده محاصره
را گذاشته و بولایت خود مراجعت نمودند و کار قلعه ناساخته مقارن اینحال خبر رسید
که چاکر بیک کولاب را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه آمده است و میرزا سلیمان
با سمع سلطان یکی شده قلعه ظفر را در تصرف خود در آورد و سمع سلطان را که یاد مشتق شده بود
مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شده و از کار قندوز نا امید گشته [illegible]
[illegible] بر سر میرزا سلیمان فرستاده خود بجهت دفع بکولاب شتافت چاکر بیک خود را
بکنار کشیده میرزا عسکری بر آمده میرزا کامران را دید و میرزای موما الیه را همراه گرفته
متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک ایستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیه بسرداری
سعید [illegible] آمده بودند که را نهب و غارت [illegible] میرزا افتاد و تمام آن بتاراج رفت و میرزا
کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور
بر حقیقت کار آگاه شده اغروق را باغواز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد
و از اسباب و تاراج یافته معذرت خواست و میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته
متوجه دفع میرزا کامران شدند میرزا بودن خود را در میان هزاره [illegible] و از انجا حال کابل
بواقع دانسته آمدن بکابل را [illegible] امرای نفاق پیشه بحضرت جهانبانی
پیوسته میرزا را بتحریص آمدن کابل میکردند و از فرط فریب و فسون ایلچیان بدرگاه
حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته
عذر خواهم و خدمت آنحضرت را از سر گیرم امید که تقصیرات و جرایم من بالطاف پادشاهی بعفو

مقهور

مقهور گردد بیت: باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم ٭ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ٭
امید که درین مرتبه بوسیله خلوص نیتی از بار گران شرمندگی نجات یافته در سلک چاکران منتظم باشم
آنحضرت از صفای طینت من زبان دو او را بعیار [illegible] فراخ گرفته بصدق مقرون داشتند

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولتخواهان دور بین بموقف
عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک کاری راستی و نهایتی میباشد هرگاه که مکر و تزویر و غدر
و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت موافق حزم آنست که طریق
احتیاط از دست نداده حکم شود که سرا پرده اقبال بیرون زده شد و لوای نصرت بر دفع اهل غدر بر
افرازند و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل نماید هرگاه که اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب
ایمنی خواهد بود اگر فی الواقع میرزا از کردهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد و
بنور باطن و حسن استعداد با بمراتب [illegible] الطاف پادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه
نیز سودای فاسد در دماغ غرور او متمکن است ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد آنحضرت را
ازین کلمات سلطنت غیرت [illegible] جانب [illegible] که راه آمدن میرزا بود مصمم گشته در اواسط
نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایات عزیمت افراخته متوجه آنصوب صواب گشته و آن والا گهر
گرامی محضر یعنی شاهنشاهی را از فرط مهربانی در کابل صدر نشین بخت او رنگ راحت و مسند گزین چار بالش
عافیت ساخته و حل و عقد کابل به محمد خان پر لاس مفوض فرمودند و خواجه خان و مصاحب بیگ
و جمعی دیگر از تیره درونان روشن بیرون که پیوسته انگیختن شورش و فتنه پیشنهاد همت فتنه سرشت
ایشان بود خوشدل شده مقدمات حق شناسی نوشته میرزا کامران را با آمدن کابل تحریک نمودند
که با جمعی کثیر آمده می باشیم و مردم بجهت پادشاهی را با اندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت
و باسانی ملک کابل بدست خواهد آمد بوالعجب کاری که از کمال نا انصافی آنچه ابنا قران
و همسران بجود روا میدارند از عهد شکنی و بداندیشی و نادرستی آنرا همچنان بصاحب دولت عهد
خود جعل می آرند و دیده ناپینائی خود را بر قبح آن نمیکشایند بلکه آن قبایح را از محسنات میشمارند
و از تدبیرات و گریزهای خود حساب میکنند هر چند اخلاص و درست معاملگی را فهمیده اند

و از نوکران خود چشم داشت آن دارند اما مغلوب خوی تباه خود گشته اینچنین نرد دغل بازی با
بی وفائی با چنین صاحبی پاکبازی می بازند عجب و صد هزار عجب این چه تیره دلیست و این چه
خیره رائی انگاشتم که جلایل خوبیها و شرایف بزرگیهای این ذات قدسی را در نمی یابند معلوم
نمی رسمی چه شد که آنچه از ملازمان خود توقع دارند با آن احسان خود ما که مورد چندین الطاف
و عنایات شده یکی از هزار تمام عمر برای حق گزاری کافیست با صاحب و ولی نعمت بر خلاف
آن سلوک میکنند و از بدفکری و بدرائی در برابر چنین پیش می آیند آری کسی که بمخالفت و شرارت
سرشته شد ظهور امثال این امور از وجه بعید و کوردلان را از پرتو خورشید چه حرف چشم اخلاص
این قوم بسبیل نفاق منور شده و سینه مجتای این قوم بورم غرور تنگ گشته حقوق نعمتها و صاحب
را کی توانند شناخت و قدر احسان ولی نعمت را کی توانند ادراک کرد چه جای شکر آن نعما و
نا شناسای توسن نفس اماره این خودکامان نه آنچنان چوده است که بزور بازوی سرزنش
لجام آرا تو انکه شید یا به نیروی سرپنجه نصیحت عنان او را تاب توان داد و بنا بر مقتضای
سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قراباغ محیط موکب مقدس ساخته و از آنجا ریکاران
و از آب کاران نهضت فرمودند اتفاقا در منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسب راندند و
جمعی از ملازمان که در این نواحی بودند از ملاحظه تنگ و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک
خویشتن داری گشته و آنحضرت را این روش ناخوش پسند نیامده بجهة سرزنش و تفرقه این
شرح اخلاص جانبازان فدائی شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع
بگرفتن رومالی زمین انداخته با خاک برابر شدند و بنای نیکنامی و جانسپاری را
بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند بر زبان اقدس راندند و گمان صالح آنحضرت در حق
بندگان خود در آن مرتبه و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه
القصه قراچه و اکثر مصاحب منافق و کوربخت دیگر که شعله افروز شرارت بودند
بواسطه و بی واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در میان است و سعه جبال متعهد و مرزا
با معدودی خواهد بود دولتخواهان جانسپار را براههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا را از
رای او مدد نرود و بیکی خیال آن بداندیشان آنکه سپاه فراهم آورده را پراکنده سازند تا

کار

کار میرزا کامران سرانجام پذیرد و حضرت جهانبانی که از لطافت سیرت و حسن سریرت در
حق مردم بجز حسن ظن در خاطر راه نمیدادند بر این حرام نمکان شوربخت بر صواب بداشته
حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبی
بیگ و محمد جان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی تاریکی را براه شنال
اولنگ تعیین فرمودند و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی کثیر که در ملازمت اقدس
مانده بودند روزنامچه اقبال قرین بادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا می فرستادند و بوسیله
بانیرنگ و فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا در مرتبه خدمتگاری
امری دیگر مصمم نیست و چون از اهل اخلاص در ملازمت کمتر مانده و هنگامه نفاق که در لباس
عقیده حیله پرداز بودند گرم شد میرزا کامران که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت
سرگردان بودند و نه رای ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت از نفاق
این گروه پشکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره
قبچاق که از توابع غوربند است توجه نموده بسر دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول
ساخت و خود قول شد و مجموع مردم خود را دو توب کرده روان شد روزی بود که یکی
از رعایای آنجا بود و از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانید قراچه که سر
فتنه بداندیشان بود بعرض رسانید که بر حرف و حکایت این مردم گوش داشتن و برارا حیف
این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر آینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از
داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست
او بتواتر و توالی رسید سبحان الله هنوز نفاق وته دل این منافقان تاریک درون بر
مرآت باطن پرتو اشراق نیفکنده و در خاطر اقدس گمان نیک امری دیگر خطور نکرده تا آنکه
آمدن مخالف بنوم مخالفت متحقق شد حکم عالی شرف نفاذ یافت که جمعی که همراه اند سوار شوند
خود بدولت پا همت در رکاب جلادت نهادند و در اندک فرصتی موکب قبال گرم شد بر محمد
آنچه که از فدائیان درگاه بود قدم در دایره کیر و دار آورده و چندان در جانسپاری اعدا
تیغ پیکار را آب داد که هم درسر این کار رفت دیگر میرزا قلی نخش رستمی از میدان کارزار

جان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بیدولت برآورده در ازدحام کن کش و هجوم کشاکش
زخمی از اسپ جدا شد و پسر شش دوست محمد از اسپ جدا شده او را بکام دشمن نتوانست دید
و در حیات پدر کار غنیم او را تمام ساخت و آن مقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشی
گشت و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده اندازه سپاه موافق و مخالف میفرمودند تا آنکه از
طرز گشتن ملازمان درگاه و روان شدن توپ بکابک حقیقت کرد و فریب آن سیه
بختان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد شعله شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد
سنان جانستان از سر قهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند و فوج دشمن
از هیبت و شهامت آن پادشاه والا شکوه متفرق شده از گوشه بتری بر اسپ خاصه رسیده
و یک دو پای کوتاه بی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت و آنحضرت برگشته نظر
قهر بر او انداختند و بهمان نگاه بر دست از پا خطا کرده مهتر سکانی که بفوج خان مشهور است
آمده آن بیدولت را گریزانید میرزا انجات اسپ ابلقی که سوار بود بنظر اقدس آورد و آنحضرت
بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا انجات عنایت فرمودند در این
اثنا عبدالوهاب که از یساولان معتمد معتبر بود آمده شرح یورش امرا و میرزا کامران معروض داشته
جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است از ازل تا ازل چنین آمده که گاهی دلو مراد از زلال
آمال لمالامال است و گاهی از گردش چرخ دولابی تهی گشته روز بر شدن دار داری تقدیر
ازلی که منتظم سلسله درویشی و پادشاهی و مرتب دایره سعیدی و شقایی است سکیها را
کلید کشادگیها داشته و سربلندیها را نتیجه افتادگیها پنداشته تا در ظلمت سرای شبهای تاریک
بگذرانند قدر جهان افروزی خورشید عالمتاب نه بینند و تا به تشنه سراب فیافی نگردند شیرینی
چشمه مقصود درنیابند مصداق این حال و منطوق این مقال آنکه واقع است که درین روز سانحه احوال
سلامت مآل حضرت جهانبانی شد و آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای اخلاص سرشت
را در الغوب فرستاده بودند متوجه شدند و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد ایشک آغا و محمد
خان و سید خان و چندی دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند به محمد امین و عبدالوهاب
حکم شد که جنداولی کرده می آمده باشند و بواسطه ضعف و بسیاری تردد اسپ زخم چشیده را

از

از بالای خود برآورده بسید لقمان سپردند و از ساده لوحی جیبه خاصه را انداخت روزی دیگر
بسیاری از ملازمان درگاه آمده بودند بدولت ملازمت استسعاد یافتند روزی شاه بداغ خان
و تولک قوچین و مجنون خان و قاقشال را که مجموع آن ده نفر بودند بجنداولی و خبرگیری کابل روانه
فرستادند بغیر از تولک قوچین سیچک برگشته و در آن روز باز از امتحان مشمول عنایت
گشته بمنصب قوربیکی سرافراز شد و جمعی از معتبران را طلب داشته کنکاش فرمودند و حاجی محمد خان
که درین جا یکه را بود دو نفاق را پخته تر از دیگران در کانون دل میداشت رفتن قندهار صلاح
دید و پایه قبول نیافت و گروهی از درست پیمانان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ابدال
و میرزا ابراهیم گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند و طایفه از بهادران
جانسپاران فراخور بردلی و شجاعت و قوت سخن کردند که امروز میرزا کامران از باده درد
آمیز نفاق کوته اندیشان شکم صلامست و مدهوش غفلت و با سعادت یافتهای بارگاه
جانسپاری و فدائیان نوحه حقیقت گزاری در قدم حضرت بنشینیم دیگر کدام روز بکار می آئیم
لایق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت انتساب متوجه شده دارالملک کابل
شوم امید واثق که در رفتن بدخشان مهم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید و چون فریب و نفاق
جمعی کثیر از تربیت یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود اعتمادی برین رای نفرموده
حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند و
حاجی محمد و شاه محمد برادر خود را با مردم خود درچنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد
آنحضرت بخط مقدس منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته بایشان سپردند که بهر وضع که
توانند رسانند و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند و حکم
فرمودند که زودتر خود را بغزنین رسانند و تا هنگام مراجعت ما که انشاءالله بزودی میسر
خواهد شد در نگاه داشت غزنین مساعی جمیله مبذول نمایند هر چند مخلصان صادق بعرض
رسانیدند که اهل نفاق را از خود درچنین وقتی جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست بی‌تحاشی
سپردن نیست و صلاح بدخواهان مفسد عمل آوردن و همه یکبارگی مورد عرض داشتند
که او برادر خود را پیش میرزا کامران می فرستند و میخواهد که جاسوس در خانه و ذوب

ساده لوحان عقیده شود آنحضرت بر نیمقدمات گوش ننهاده رخصت شاه محمد فرمودند و روز دیگر بجانب
کهمرد غمان نهضت معطوف داشتند که مردم بحقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند و جمعی که نگاهبان
حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت لزوم در
بر میان وفا و زری بستند و درین سفر راه بعد از سیر سه روز کلاشران اویماق تولکچی ساغاجی
که در آن حدود توطن داشتند از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور ایشان بود پیشکش آوردند و در چنین
وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند و شبی نزدیکی یورت کلمردم اتفاق نزول افتاد و
چون صباح بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بر گردگی میر سید علی سبزواری
رسید سوداگران عراق و خراسان اسپ و اسباب فراوان همراه داشتند بلوم ستوهند و ستان
کمر اهتمام بسته بودند آخر بار روز غمهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند و در وجود غیبی
مقدمه فتوحات بیحانی شده سوداگران هوشمند عاقبت بین معاونت و امداد اینچنین وال حضرتی را
سرمایه روزگار خود شناخته اسپان و اسباب پیشکش نمودند و آنحضرت این را از تاییدات الهی دانسته
بعضی از اسباب و اشیا را العقیت ده چهل و پنجاه مقرر فرموده گرفتند و در جمیع ملازمان رکاب دولت
و مقربان بساط قرب قسمت کردند و بخشی که بهر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا نموده بتمه
با یهما نگاهداشت و اگذاشتند که بطور خود بهر کجا خواهند برگشتند و روز دیگر کهمرد مورد موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود قدم گرامی ولی النعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از خستگی
که داشت یا از سامانی که نداشت در اداب ضیافت غرق ترمندگی از چهره عبودیت پاک
نتوانست کرد و از آنجا شب در میان آبتنگی نزول دولت فرمودند و در آن منزل از طرف آب
کسی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما خبر پادشاه نیست و چون این آواز
بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگویید و از و پرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و
در میان شما از پادشاه چه خبر است او جواب داد که فرستاده نظری الکم که بجهت تحقیق خبر پادشاه
فرستاده و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه بدر آمدند و دیگر کسی ایشان را
ندیده مردم میرزا کامران جبه خاصه پادشاهی را که در آن روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا
بودند میرزا از این واقعه خرمیها کرده و بزمها آراسته حضرت او را بطهور اشرف طلبداشته

و نمودند
و نمودند

فرمودند که مراسم حق‌شناسی بعرض رسانند که فرا نزدیک پوشیده نماند که قند برو و به نظری خبر خوش
رسان و بگو که مستعد و آماده باشد که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده
بتقدیم رساند روز دیگر از پایان عبور فرموده در موضع اوبی طغان فرود آمدند و در منزل میرزا
هندال به دولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و از آنجا اندراب مخیم
سرادقات اقبال شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شدند
و لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند و چون سخن باینجا رسید پیشتر از آنکه حضرت جهانبانی
سرانجام لشکر نموده متوجه تسخیر کابل شوند گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای آشوب
و ترتیب جنگ و پیکار تا بر آمدن او از کابل که مقدمه خرابی کار او هست ناگزیر است تا تشنه
لبان بادیه سخن را از منهل این چشمه سرابی حاصل شود و چون کارگران قضا و قدر بجهة تشیید
مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق الخاق فتحی در لباس کستر که
انظور شادی در لباس غم از کمین بطون بموقف ظهور آورند و حضرت جهانبانی جنت آشیانی
باهتمام مخلص جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از سنوح این امر غریب
که در مخیله او نگذشته بود در تعجب ماند و از اهل نفاق که نوبت نوبت آمده میدیدند و آن معامله را فهم
از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوشوقت گشته دست جفا باهل وفا که کال
اعتصام بذروه اخلاص پادشاهی داشتند گشود و در همان محل محاربه بابا سعید و قراجه و بخت
را زخمی پیش میرزا آوردند و میرزا پیک پیش آمده از حقیقت حال و وخامت مآل پرسید جواب
داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده آخر بتفقدات ناپایدار آن بیکار بیوفا ارتسلی
نموده بعد از آن حسین قلی مهردار که از مخلصان فدایی بود بابا دوست یساول جمعی را
گرفته آوردند و آن حق‌ناشناس چنین مخلص درگاه را بدست او آورده خود بشمشیر زد
و فرمود تا در حضور او را پاره پاره کردند و آن سرمایه دار گنج اخلاص در راه ولی نعمت خود
جان رفتنی و حیات شدنی را بنقد وفا مسخ نمود و نماید باین سعادت بزم آرای مخلصان
عقیدت منش گشت و تا حاجی بیک را که از امرای معتبر جغتی در گروه اهل حقیقت معدود
بود آوردند بملاحظه تیر او را بتیغ گذرانید و بعد از آن بیک بابای کولابی آمده حقیقت

زخمی شدن حضرت تیور کرد و میرزا از تنگ دلی شکفته شده بین دولت مقدم کوکه وجمی را
بتعاقب تعین کرد و قاسم حسین سلطان که داد جوام نمکی و کوردلی در آن روز داده بود از
ترس و بیم که منافقان را از امنگیر حضرت پناه بدامنه کوه پرده ایستاد و از سراسیمگی نه روی رفتن
داشت و نه رای گریختن چون جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آوردند و میرزا از خنک گاه
کوچ کرده بچاریکاران فرود آمده درین خانه نجخی چیه خاصه آنحضرت را پیش آورده از بین اندیشها
تباه بی ته را بخاطر راه داده از فرط شوق در خانه نگنجید و از آنجا کوچ کرده کابل را محاصره نموده
قاسم خان برلاس را بملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام
نموده و هر چند میرزا او را بمواعید کاذبه صدق تمام فریب میداده او حبل المتین عقیدت و اخلاص
حضرت جهانبانی را نمی گسیخت تا آنکه اراجیف جانکاه را در میان یکدیگر شهرت داده چیه خاصه
آنحضرت را فرستاده بقصد عهد و پیمان نادرست و حرف حکایت فریب آمیز بازی داده قلعه را
گرفت آن نوباوه چمن کاینات و گلدسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را
که بروایح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطری میبخشید و انوار خلافت ایزدی که مقارن
دولت آنحضرت از ناصیه میمونش چون خورشید ارسم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را
گا از روی معنی در کنف حراست ایزدی بود و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته
پیوسته نگاهبانی میکرد و میرزا کامران در دار الملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و
سرانجام لشکر میبود و میرزا عسکری را جوی شاهی که اکنون سعادت ملقب گرامی حضرت شاهنشاهی
یافته بجلال آباد مشهور است جایگیر کرد این موضعیست دلگشا و برزخیست میان هندوستان
و ولایت مشتمل بر خوبیها هندو میرزا را خوشیها طلبید که ولایت را که منعم خان بنام اقدس
منسوب ساخته معمور و آبادان گردانیده تا غزنین واگذار و دراینجا خواجه خان را دغوربند و آن نواحی
را بدین دولت مقرر ساخت و همچنین مردم خود را جاگیر و علوفه تقسیم نمود و با اولیاء دولت
پادشاهی در مقام گرفت گیر شده خواجه علی سلطان دیوان را مقید ساخت و بهمت تطاول
گشاده بزجر و زور از بن مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود و پیوسته از توجه
موکب پادشاهی اندیشمند بوده روزی بقرار و آرام نگذرانیدند و مدار مهمات بقراچه و قاسم

و میر یوسف مانند و از راه ظلم و تعدی سامانی که سرچیا پانها باشد بهم رسانید غافل از یکی
درم بزور ستانان از زربیت ده بنای عمر کنانند و بام قصر اندای و تب سه ماه بانجاکه زانند
تا آنکه طنطنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان بصوب کابل بلندی گرفت میرزا از
سپاه زمین داور و هزاره و غیر آن جمعی را فراهم آورده با سفید اد تمام روان شد بابا جوجک
و ملا شعانی را در کابل گذاشت و حضرت شاهنشاهی را که آثار سعادت و اقبال از ناصیه دولتش
بمثابه هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام
بودند بجهة خجستگی ذات و میمنت قدم با بهجت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت و
ندانست که ایزد جانبخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را که در ذات اقدس ودیعت شده
برکات آن بدوستان نمایدست نه بر دشمنان کوران راز تو تا چه فروغ و چون کلام طفیلی
بانجام رسید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیه سوانح قدسیه حضرت جهانبانی را بر رشته اجمال کشیدن
ناگزیر است

چون سعادت روز افزون و همت جهانگشا عرصه اندراب مخیم سرادقات اقبال حضرت
شاهنشاهی شد و میرزایان برهنمونی سعادت بین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار
خود دانسته بملازمت شتافتند چنانکه نگارش یافت آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و
سرانجام کارزار نموده با خاطر حق شناس و نیتی نظام بخش از راه کوتل هندوکوه عزم توجه مصمم فرمودند
و چون گردی از منافقان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهة انتظام خاطر و
اطمینان ارباب ظاهر از آسمان فطرت فرود آمده بر زمین طبیعت و نگارش پیشینه سوگندی
که در پیش ظاهر پرستان سلسله صورت معتبرست در میان آورده در مقام آن شدند که
گروهی را بطرزی مخصوص سوگند دهند که در یکدلی و یکجهتی همراهی نمایند و فرمودند که اگرچه نگارنده
صور اشیا قلم صنع الهی است و پدید آورنده اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جاده
صدق و صفا توفیقات ازلی خاطر ملکوت ناظر ما از همه جمعیت و لیکن میخواهیم که دلهای اهل
روزگار که غرض سبب در نظر ندارند حقیقت چهره راستی در آیینه احوال نتایج جمال در سینی
نماید درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که نه عقل درست و اد شناس داشت و نه دل اخلاص گزین

بعرض رسانند که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخوریم لیکن آنحضرت نیز قسم یاد کنند که الحال از ما دولتخواهان
در مقام خیراندیشی صلاح دولت در کار مینیم و بعرض رسانیم گوش توجه داشته بعمل آورند میرزا
هندال که از عالم عقیدت بهره وار ملک معامله فهمی نصیبه داشت گفت حاجی محمد این چه طرز
حکایت گفتن است و کدام قسم حرف زدن هرگز خادمان با مخدومان و بندگان با خداوندان
امثال این سخنان گفته اند آنحضرت که معدن مروت و بحر فتوت بودند فرمودند که همچنین باشد
هر طور که خاطر حاجی محمد خواهد و از عالم دولتخواهی بعرض رسانند انجنان کنیم بعد از تشیید مبانی
عهد و تاکید معانی میثاق بدستور معهود از انجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند
و چون موکب عالی نزدیک بیج اشترگرام رسید میرزا کامران بدان دستور از معامله نافهمی
آماده پیکار گشت و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورده و چون مسافت اندکی
ماند حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میر برکه را که از اجله سادات ترمد بود
پیش میرزا فرستادند و نصایح ارجمند که گوشواره هوش اهل دولت و اقبال تواند شد فرمودند
خلاصه اش آنکه همواره طریق ممانعت و مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن
از فرزانگی دور است حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود حقوق جدید و قدیم را مرعی
داشته طریق مصاحبت بسبیل مخالفت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی
گزین باشد رسیده آداب رسالت را بوجهی وانموده صلح [صلاح را] قرار داد اما بشرط آنکه قندهار
بآنحضرت تعلق دارد و کابل متعلق باشد باین شرط و عهد متوجه تسخیر هندوستان میگردیم و چون
آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبه دوم باتفاق مولانا عبد الباقی
صدر فرستاده پیغام دادند که اگر درستی و راستی را آهنگ مصمم است و میخواهی که راه
بیکجهتی سپری اجابت صبیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی
درآر تا کابل را بانها غایت فرمائیم و ما و تو از روی وفا و وفاق ظلمت زدای سواد
اعظم هندوستان شویم و آن ممالک که محل تردد و آفات شده مقام امن و امان سازیم
هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان میرزا میخواست که پذیرای نصایح هوش
افزا گشته مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد لیکن قراچه قرابخت

کمال

که مدار کار و بار میرزا بر او بود قبول نکرد و گفت سر ما و کابل العهده درین روز چون سکندر بلدوز
مقابل میرزا بود که بتجارب روزگاران اختر شناسی آن جنگ کردن خود را بدست خود شکست
داد نیت میرزا بلطایف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و لشکر فیروزمند خواهان جنگ بود لیکن
حاجی محمد خان میخواست که حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشته شد
و دولتخواهان حضرت آن سمت از فرستنه عرصه آرائی نبرد را ترغیب مینمودند درین اثنا خواجه عبد الصمد
و جمعی دیگر که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند فرصت غنیمت دانسته بشرف ملازمت
پیوسته شدند و تذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند بنیم از روز گذشته بود
که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویه صفوف و ترتیب آداب جنگ از میمنه و میسره
و قلب و مقدمه توجه نموده سامان شایسته فرمودند قول عساکر بوجود مقدس پادشاهی مجد
و جلال یافت و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت و جوانغار بحسن اتفاق میرزا
هندال صورت گرفت و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد و التمش نیز بحاجی
محمد و جمعی دیگر از بهادران کارآزمای استحکام گشت و از انجانب قلب میرزا کامران بود و میمنه
میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هراول قراچه خان افواج طرفین برابر یکدیگر آئین
جنبش آمده نزدیک هم شدند و مهر سبا و جمعی از ملازمان اخلاص انتساب که بضرورت
بعد از قضیه قبچاق همراهی میرزا اختیار نموده بودند جلو ریز گریز رانده داخل لشکر ظفر انتظام
شدند و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نموده بعد از آن
سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند و سپاهیان جانبین از جانبین درآویخته حملهای
مردانه ای سرگرم کارزار شدند و درین اثنا سر قراچه قرابخت بریده پیش رخش جهان
نورد آوردند و کمنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند حکم عالی شد که
سر شوریده این حرام نمک را بدروازه آهنین کابل بیاویزند که موجب عبرت خودسران
نفاق پیشه گردد و آنچه او بزبان خود فال زده بود که سر ماست و کابل آن قول بعمل درآید
و از ثقات چنین مسموع شده که محمد قلی از مخاذیل میرزا این فتنه اندوز را گرفته میخواست
که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد که قنبر علی بیساری که از ملازمان میرزا

همدال بوده در قندهار قراچه برادراو را کشته بود از عقب میرسد و طاقیه او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند و میشکافد و سر او را بریده بملازمت می آورد و در بنخوصه کیره و دار و مصاف دو برادر
اولیای دولت آخرین کار داشته بجانبازی کمر همت بسته بودند میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده
رو بفرار نهاده و از کوتل باریج بجانب افغانستان آواره شد و لشکر نصرت قرین دست تاراج
نهاده اموال و اسباب و از وانی بدست آورده اعدای دولت اسیر کمند سطوه و قتیل قهرمان
گشتند و جمعی نقاب عرق خجالت بر روی و دو دیده و اشک ندامت را شفیع خود ساخته بهزاران
ملامت در زمره اولیاء دولت انسلاک یافتند و میرزا عسکری بدست بها در ان عساکر اقبال افتاد
و فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند شد تا نشد کار ساز از پرده غیب روی نمود
سرمایه بهزار گونه شادمانی شد اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل
تارک تاجداری یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود که بسمع اقدس رسانیده بودند که این
نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوه را همراه آورده است و باطن اقدس از نوع نوع
و تفوق سیحکونه تسلی نمیشد تا آنکه حسن اختر آن کلبن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر
اقدس در آورده مقدم آن نور دیده را مقدم سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول
آمال سجدات شکر بجای آوردند و از غایت شوق آن نور پرور دا لبی را بی اختیار در بر گرفتند
و بعد از ادای شکر گزاری بصدقات و خیرات شکر عطیت اقدام فرمودند و دلهای
غربا و فقرا و ارامل و ایتام را بفیض و احسان بدست آوردند و هر یک از بندهای جانسپار را
جدا نیکو کامیاب دیدار آن قرة العین خلافت و جه بعنوان جلدوی نیکو خدمتی ها بتفقدات
خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند و بزبان حضرت جهانبانی گذشت که بعد از این در هیچ
یورش از این نونهال چمن خلافت جدائی نگزینیم که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت
و میمنت مطویست و درین یورش این فتح ارجمند را از میامن قدوم این گوهر والا نژاد
و معارن انجال صرف طرازد و شتر صندوق بار بی ساربان در جنگ گاه پدید آمد حضرت فرمودند
که هر کس انچه میگردد انجه میبین دو شتر باشد بس خود بدولت سوار شده مهار را گرفته فرمودند
که شتران نشانید و بار بگشایید و ببینید که درین صندوقها چیست اتفاق چنین

الکاب

آنکه کتب خانه پادشاهی که در جنگ قبچاق از دست رفته بود تمام و کمال درین خجه صندوق
بود و دیباچه هزاران شادمانی شد و خواجه قاسم بیوتات که افروزنده آتش فتنه بود در
اشتعال نایره این قتال بآتش اعمال خود سوخت و موجب تسکین سورت شور دیده گردید
و در از روز بفتح و فیروزی در باغ چهار یکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند و چون
بیامن توقیعات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت و شور انگیزان فتنه سراپا فتنه
و روز دیگر بساعت خجسته کابل مهبط برکات قدوم گرامی و مورد سعادات جاودانی شد
اول در ارگ کابل نزول سعادت اتفاق افتاد و مخدرات تتق عصمت سعادت حضور دریافته
شادکامیها بظهور رسانیدند و بعد از آن بطریق معتاد ارته باغ را بقدوم میمنت بخش طراوت
بخشیده در انجا بسر انجام ولایت در رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل بر انداختن
منافقان دو رویه اهتمام فرمودند و دین دار بیک و چند رد دیت و مقبل قانجی و مست علی
قورچی را که بکرات از ایشان ایهام نمکی ظاهر شده بود و صلاح حال ایشان و مردم منظور داشته
بیاسا رسانیدند و همت والا بداد و دهش کاشته معدلت پیرای گشتند و میرزا سلیمان را
مشمول شرایف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند و میرزا ابراهیم را خوانه عنایت
خاص چند روز نگاه داشته بعد از تمهید بساط نشاط پیرایی معدات مواصلت اجتماعی
بخشیده بیدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان شمود آیین شایسته عفت قباب بخشی
بانو بیگم را که صبیه قدسیه خاندان خلافت لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید و غرجهان
آرای بهمیت انتظام مهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان عتبه خلافت را بفنون
مهربانی شرف اختصاص بخشیدند

درینولا که بتاییدات الهی دار الملک کابل مقر اورنگ سلطنت و مهبط انوار خلافت شد
بجهت انبساط خاطر موضع خرج را که از تومن لهوگر است نامزد حضرت شاهنشاهی نموده بآن
نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند کارشناسان آگاه دل ازین عطیه غیبی بفرمان
روائی چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه گردانیدند و وکالت در خانه
که اعظم و اشرف خدمات است بحاجی محمد خان مقرر فرمودند اما از انجا که از نیکو خلقی بدست

شجاعت و مرد را اعتبار شده بود اندیشه‌های نادرست همواره در زندان غم میداشت و پیوسته
ناسپاسی کرده خواستها دور از کار که کار رستانست بظهور می‌آورد و حضرت جهانبانی از علو
همت و فراخی حوصله که جهانی بیکران بود میگذرانیدند چه نیت خیر آن خانواده کامران آن بود
که نهال وجود دانا را که دست پرورد صنع یزدانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است بهر نوش
از پای نشاند و فلکند علی الخصوص کسی که در میان اقران بفزونی عقل و فطانت و فراوانی شجاعت
یا اعتباری دیگر از صفات کامل و صنایع شریفه امتیاز داشته باشد اما آن بدگوهر بد دولت از
تیره بختی و بیخردی این رازبونی انگاشته از اسباب مزید جنون خودی ساخت و آنحضرت همواره
اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند و با جمله دران ایام سعادت فرجام
پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر که سررشته نظام عالم و عالمیان بان مربوط
و منوط است گشاده و جمعیت پراگنده که بهار زمانه بوده بیرار آمادی و ماندی و فرمان برداری بود

تاریخ

میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام بیدترین حالی که از خویشان قیان نشمرد و از ثمرات
کافر نعمتی توان دانست باهشت نوکر آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و
تمرتاش اتکه و قتلق قدم و علی محمد و حوکی خان و ابدال معصوم قورچی باشند از جانب ده بسر
خود را سراسیمه در میان افغانان کشید و میرزا هندال و حاجی محمد خان و جمعی که تعاقب ایشان نموده
بودند استمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت کردند افغانان سر راه میرزا گرفته همه را
تاراج کردند و میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی بشناسد چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد
مندراوری که از ارباب معتبر افغانانست رسانید و او حقوق سابقی میرزا منظور داشته در
مراعات احوال میرزا شد و میرزا از حوادث که هر یکی نزد هوشمندان تازیانه ایست قوی از
بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن اصلا متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت و طایفه
افغانان بیابانی آدم صورت که نه دل حق شناس داشتند و نه چشم حیاء نگرست و همیشه کار
ایشان فتنه سازی و حیله اندوزی بود از راه ادبار گرد میرزا فراهم آمدند و چون این خبر
در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد در چنین
وقتی که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود حاجی محمد خان بی‌رخصت برخاسته بغزنین رفت

حضرت

حضرت جهانبانی بمقتضای زمانه ناسازی و کمال قدردانی این چنین حرکت شنیع را نازخنک انگاشته
التفات ننمودند و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبه عالیه مثل بهادر خان و محمد
قلی برلاس و قلندوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جان سپار را تعیین فرمودند و چون عساکر
اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهای ملکا علیشنگ کشیده امر اتفاق نمودند میرزا
تخت و درا گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد و پریشان روزگاری چند که برگرد او
برآمده بودند باز از هم پاشیدند و افواج قاهره از موضع غرو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود
و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد
عواطف خسروانی نسبی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و غضنفر بی بی فاطمه را بجهت
خواستگاری صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند که چون این نسبت بحضرت جهانبانی
قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام نیازی استحکام یابد
و میرزا عسکری را با او سپردند که بمیرزا سلیمان رسانند و بمیرزا سلیمان حکم شد که میرزا عسکری را از راه بلخ
محمل سوی حجاز نبد و میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذارد
و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روانه ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن
این دیار رخود قرار نتوانست داد و برادر را حله شکیبایی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد
و در سال نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمرش پر شد و مسافت زندگانیش سپری
گشت و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را نا آمدن معتمدات بیگان و رسیدن ارکان
دولت و کلان سال شدن نخبت قباب قرار داده با عریضه مشتمل بر عجز و انکسار آیند مارا بار گردانید
ازانجا که عادت طبیعت را نامادت
خامه گفته‌اند و هر که بعادت بد معتاد شد مثل گژدم در نیش زدن بی اختیار است فکیف که در نهاد
خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشد و در مزاج ایشان عادت طبیعت اتفاق نموده
باشد بنابرین مقدمه حق ناشناس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات
ناخوش خود را وسیله سزای خود گردانید و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفه از اوباش که
یکبار نبودند نتوانستند گرد خود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج در آمد و حضرت جهانبانی که آرام

بخش زمین و زمان بودند فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته نهضت جنود را بر اصل
قرار دادند خواجه اختیار و میر عبدالحی که از مقربان بساط عزت بودند بغزنین فرستادند که منشور
عاطفت رسانند حاجی محمد را از طلب بمانندشی بشور حق‌شناسی هدایت بخشند و تا متوجه شدن
و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از اوباش
پسرو با قلعه را که نزدیک چهار باغ در حوالی جلال آباد است محاصره نموده آنحضرت بآمدن حاجی
مقید نشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند میرزا کامران باستماع این خبر از
روی سراسیمگی فرار نموده باز خود را بسر درهای کوه کشیده از آنجا را پنکش و کردیز شتافت
که شاید خود را بحاجی محمد خان تواند رسانید که آن بخت برگشته با میرزا نحوی یکی داشت و سرگذشت
حاجی محمد آنکه چون در ایام ادبارش ترتیب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از
بیشتر بظهور آمدن گرفت و فرستادهای پادشاهی را بحرف و صوت و حکایات نا راست
و وعده آمدن دروغ رخصت داد قاصدی پیش میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه و دشت
سرگردان باشید زود خود را بغزنین رسانید تا باتفاق کاری ساخته آید قضا را بیرامخان که از
قندهار بعزم ملازمت روان شده بود بغزنین رسید حاجی محمد که با خان مذکور توقان بود
باستقبال رفته بزبانه اظهار محبت نمود که بهانه ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید
و خان متوجه قلعه بود و میر جش که همراه حاجی بود اشارتی بخان کرد که خان از آن اشارت
بر غدر او کید او مطلع شده غدر بپیش آورده فسخ رفتن قلعه نمود و بیرون شهر بر سر چشمه
فرود آمده و حاجی محمد را بلطایف الحیل مطیعان ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشت مشعر بر
آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارسال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند
که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران
بکمرای کابل رسیده رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد شنیده باز سراسیمه خود را
بجانب بنگان کشید روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنین درآید خواجه جلال الدین
محمود که حکومت کابل با و مفوض بود نگذاشت که درون قلعه درآید و سخنان درشت پیغام
داد و آن خیره روی تیره رای اینهم غلبه کرده بهانه شکار و تماشا روان شده و از کوتل

منار

منازل گذشته خود را با باقوچ قادر رسانیده و از دامن کوه بهزادی و لمغانات بطریق یلغار بغزنین شتافت مقارن
حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانبانی که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه میرزا کامران شده بود
در سیاه سنگ نزول اجلال فرمودند و بیرامخان بتو بساطبوس سربلندی یافت حضرت جهانبانی حکم
فرمودند که بشهر کشتن نباید که تعاقب میرزا می‌نمایم تا یکبارگی خلق خدا از تفرقه بهره ورزه نجات یابند
لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده
دنبال میرزا کامران باید شد آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرامخان را بجانب حاجی
محمد تعیین فرمودند و چنان ظاهر ساختند که بطریق مدارا کار ساخته سغودیده از روی کار برگیرد
و بهر رنگی که برآید حاجی را بیاورد و تدبیر خان بتدبیر شایسته او را بخود رام ساخت و بعد از عهد
و سوگند حاجی محمد در موضع کلکار آمده خان خانان را دریافت و خان خانان او را همراه گرفته بملازمت
آن فرمان فرمای جرم بخش عذر خواه آورده استعفای جرایم او فرمود و بعد از آن بچهار پنج روز کار
بنغانات که گریزگاه میرزا بود نهضت عالی اتفاق افتاد و با وجود آنکه بنا بر آنکه چندین تقصیرات
حاجی محمد بخشیده بودند آن قبایح خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه و کام جراءت نهاد
و کار شنیع بظهور آوردن گرفت و خاطر اقدس را آزرده ساخته و آنحضرت بخلق عظیم و فضل
عمیم درگذرانیده و چون رایات اقبال بجلال آباد رسید بتنگنای کتور و نورگل گریخت و هر کدام
از منهزمان رفته اند و بگوشه خزید خان خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا کامران تعیین فرمودند
میرزا کامران بودن در حدود کتور و نورگل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت و خان
خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد و درین وقت نظر بر مصلحت کل و
فراغت عام و حصول امن انداخته کم گرفتن حاجی محمد و برادر فرمودند و این دو برادر حق
ناشناس که در خدمات خود را داعتبار نظر نداشته در حرص آواز بطریق ناسپاسی
سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می‌نمودند
گرفتار را دیار خود آمدند آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان
پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی که کرده باشند در طوماری تعلیم آرند و
یکی از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرایم و گناهان ایشان را در کتابت آورده تا بمیزان عدالت

احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد و نامه اعمال حسنه ایشان نانوشته مانده و از اسباب
الخیه در محفر بخزانه آمده صد و دو گناه بزرگ بود که هر یک از آن باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموسی
کردن میشد سبحان الله یک آدمیت که از نیکو خدمتی سر افکنده و لرزان می باشد که مبادا او را
در راه خدمت لغزش بر کار افتد یا ساده لوحی امنطقه خدمت فروشی بدمستی در حق او استوار
گردد و هر چند شایستگی خدمت افزونتر اندیشه این کار فزاوانتر یک آدمیت که ناکرده را بهبا
کرده میشود شد و بدکرداری را به نیکوکاری آرایش داده و از ابله طرازی چشم احسان
داشته در مقام خود آرایی در آید و چون باین محاسبه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد
که این دو سیه دولت سزاوار بادافراه بد بها خواهند شد و وقت که از خبث وجود ایشان ایام
روزگار پاک شود نفس بهیمی و سبعی را که در بحره هیولانی انسانی ایشان سربان داشت جنبه
کمند از پیکر آدمی انسلاخ داده به محل لایق جای دادند و ایشان را که عالمی را از خبث طبیعت ایشان
خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت و بیشتر جایگیر او بر بعضی ملازمان درگاه قسمت
یافت و اکثر زمستان در آنجا در بیرون شکار اشتغال نموده بزم آرای طرب و
تربیت فزای اهل عقیدت و اخلاص بودند و در اوایل موسم بهار که هنگام اعتدال مزاج عناصر
بود افغانان بی اعتدال که همواره در آنحدود بتمرد بسر برده و فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند
و جمعی بادراک دولت ملازمت و از سعادت آستانبوس سرافراز گشته و گردی که وسیله
عرایض و پیشکشها الایق در زمره اهل طاعت در آمدند گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست
و حضرت جهانبانی از راه بادبخ بود برف و باران عظیم شد و جمعی را آسیب رسید و بعد از استغنای
سیر و شکار دار الملک کابل مستقر دولت شد بیرام خان با انتظام مهمات قندهار رخصت یافت
و خواجه غازی جهة رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام خان مرخص شد
و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و قندوز که
میرزا داشت بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت میرزا هندال بغزنین مرخص شد و میر برکه بقندوز
رخصت گرفت و جوی شاهی و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت و پیشتر از آنکه میر برکه
بآنجا رسد میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفنون وفسانه گرفته بود و میر برکه برگشته

بکابل

بکابل آمده و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را شفیع معامله او ساخته آنمحال را و گذاشتند
و درین ایام بوسیله خواجه عبد الله سمیع شاه ابو المعالی در مجلس معلی پادشاهی راه یافته بخدمت
سرافراز شد و شاه ابو المعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد و حسن صورت او بسیاری از
خیراندیشان را در اشتباه بیگانگی می انداخت و بی باکی در شجاعت او مجهول میشد و لهذا منظور
نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت چنانچه مجملی از بدسیرتیهای او و از سر بدر رفتنهای
او در جای خود گزارش خواهد یافت

میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و کناره بسر میبرد تا آنکه در بهار باز خواطر
آرمیده او از جنون شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد و از صادر و وارد بمسامع علیه رسید که باز از حدود
نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه ازاو باش در حدود جوی شاهی سر فتنه برداشته است
و آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب داشته و جایگیرداران نزدیک را حکم یورش شده
در اندک فرصتی میرزا هندال از غزنین طلب داشته بتوسل طوس سرافراز گشته فدایان
حق شناس و نعمت شناسا شکر برای گشتند و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه
نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجه موکب عالی میرزا کامران خود را گوشه کشیده و در
زمانی که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید حیدر محمد اخته بیگی با اکثری از یکهها و اخلاص که
بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار سیاه آبی که میان سرخاب و
گندمک واقع است فرود آمده بود میرزا کامران که در خود تعاوت جنگ صف نمیدید بر او شبخون
آورد و حیدر محمد از روی هنرپروری خود را از دلاوری و مردانگی داد و کارزار مردانه نموده
رجها نمایان که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد با و رسید و ثبات پای نموده
جای خود را نگذاشت اگرچه بسیاری از اسباب تاراج رفت میرزا کامران کاری نساخته سراسیمه
بازگشت و بعد از چند روز که موضع چهاربار که از تومن نیک بهار است مضرب خیام دولت شد
ازانجا که حزم و احتیاط از لوازم جهانبانی است مرحلها قسمت شده خندقی و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرها
روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه افغانان قصد شبخون دارد حضرت
جهانبانی آیین آگاهی یکجای آورده سر جا مردم تعیین فرمودند شب یکشنبه بیست و نهم ذی قعده

نهصد و پنجاه و هشت یعنی از شب گذشته بود که میرزا کامران با پای از افغانان بر اردوی ظفر
قرین رایات حضرت جهانبانی بر بلندی که در عقب دولتخانه بود سوار دولت شده ایستادند
و غره جبهه عظمت و دره افسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند ملازمان تخته
جمله هر کدام در مرجل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند و پای تمکین
مستقیم داشته دست اهتمام گشادند و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت در اثنای این
غوغا و آشوب عبدالوهاب یساول که در ملچارها گشته اهتمام میکرد ناگاه تیری باو رسیده شهید
گشت و همچنین بازار محاربه گرم بود تا آنکه ماه منیر که آینه دار عالم است از مطلع اقبال سر بر کرده
روی زمین را پرتو شعشعه جهانتاب روشن ساخت و نور فتح و ظفر و نصرت از ناصیه دولت
درخشیدن گرفت و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام پشیمان و پریشان بگوشه و کناری
بدر رفتند و اولیای دولت کامیاب و کامکار گشته لوای جمعیت را فراختند و خواطر همگنان از طغیان
منشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع
عز و جلال رسیده عیش باطن تلخ شد و سرور خاطر بحزن منوط مبدل گشت آری رسم این
جهان فانی همین است که اگر نفسی شادی بر آید زمانی دیگر دود اندوه از سینه غمخواران علم بر آرد
فلک چشم از صبح روشن نکرده
که شام از شفق خون بدامن نکرده
نه شادی را در آن
رخصت اقامتی و نه اندوه را در آن محل مهلتی میرزا اگرچه ازین جهان بی ثبات گذشتنی و ازین
سرای بی بقا گذشتنی درگذشت اما سعادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد و هم در معنی
بلند پایه گشت زهی اندک پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار بخشد آنحضرت
که معدن حق شناسی بودند از فوت چنین برادری ارجمند آن مقدار متحیر و متاثر شدند که بعبارت
و اشارت در نیاید و از آنجا که خردداده و دیده دوربین بودند کار آنحضرت بود از جزع و فزع بصبر
و تحمل گرایند به زنجیرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند شرح این حالت آنکه میرزا هندال
از استماع خبر شبخون اهتمام مرجلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان بر
خاست و در هر مرجلی چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که یکدفعه در بنگیره جمعی کثیر از افغانان
درون مرجل میرزا در می آمدند شب تاریک بود و میرزا ابدع این گروه سیه روزگار اهتمام می‌نمود

مردم سراسیمه بخبرداری سپاهان خود شتافتند درین اثنا میرزا خود روبروی افغانان شده و نورم کوکه و
چندی دیگر شرمنده نامردانگی و خجلزده بدخدمتی گشتند و گاه از تیر و کمان که ماند بنفس نفیس
یکی و لخت و بزور بازوی همت آن از نابودمند را انداخته بادران تیره بخت که بود نام افغانی
از قبیله مهمند میرزا را ما زلک نقوس ساخت و جمعی از همراهان میرزا کامران قتل میکردند که آن
افغانان بر کوه هشت ورزی که خاصه میرزا در آنجا بود گرفته پیش میرزا رفتند نعت که
با که این نرسیده ولیکن باخته است و تعریف این واقعه نمود که میرزا را که نظر برای ایشان افتاده داشت
که قبضه حیات ستا بر زمین زد که میرزا هندال شهادت رسیده است القصه روح میرزا از آن
تاریکی شب ما دلتنگی بعدم آباد شبگیر بلند کرد و همانطور قالبش افتاده بود درین اثنا بعضی از
نوکران میرزا مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی بنظر در آمد که افتاده قلماق سیاه
در بر دارد و چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجه نشد بار دیگر خاطر نشین رسید
که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بودند بر میگردد و ملاحظه میکند و میرزا می‌شناسد و از
روی صبر و آهستگی که شعار خردمندانست میرزا را برداشته بخرگاه ایشان آورد و در آنجا
بدربانان سپرد و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جابجا کوشید تا در چنین شورش و آشوب
اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند و اولیای دولت به آن شکسته خاطر نگردند و اظهار کردند که
میرزا رد بسیار کرده اند و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده کسی را در نواحی شور و غوغا نکند
و خود بر بلندی برآمده از جانب میرزا مبارکبادی فتح میرسانید و بر خاطر اشراق پذیر حضرت
جهانبانی پرتوی از غمگینی تافت القصه تابوت میرزا را که در جوی شاهی بامانت سپرده بودند
بعد از چندگاه بکابل بردند و در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدس حضرت جهانبانی فردوس مکانی
پایان پای آنحضرت مدفون ساختند و ملا خود زرگر که از منتسبان میرزا بود مرثیه گفته مطلعش
اینست **بیت** شبی خون جگر بر مردم چشم شبخون زد ؛ سپاه دیده از اندیشه خون خیمه بیرون
زد ؛ و این تاریخ نیز از وست **تاریخ** هندال محمد شه فرخنده لقب ؛ ناگه ز قضا شهید شد در
دل شب ؛ شبخون شهادتش چو گردید سبب ؛ تاریخ شهادتش ز شبخون مطلب ؛ و میرزا
المانی منجم کرنکه بطریق تعمیه این تاریخ گفته **تاریخ** سروی از بوستان دولت رفت ؛ ولادت میرزا

در نهصد و بیست و چهار بود در باب کتخدائی کوکب برج شهنشاهی بود • تاریخ سال آن

و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا بسعود نزول اقبال فرمودند که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش فتنه سازان فارغ ساخته دار الملک کابل از موکب عالی مهبط امن و امان ساختند

چون آثار بزرگی و دولت

روائی از پیشانی نورانی آن نوباوه شجره سلطنت و اجلال و گلدسته حدیقه خلافت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی از فروغ صبح ربعان حال ظاهر بود درین زمان که عمر ابد پیوند آنحضرت بسال دویم رسیده بود جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جاگیر میرزا از غزنین و غیر آن نام حضرت شاهنشاهی فرمودند تا در بیش فرمان روائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و التیام این مشاغل جزوی استعداد رای کلی یابند و از غرایب قضایا آنکه پیش از این بچند روز در تنگنای ازدحامی که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند دستار آن نور دیده دولت که افسر تارک سعادت کونین تواند شد جای خود گذاشته بود میرزا هندال حاضر شده از کمال غوار تاج بخشاری خود را درآن ازدحام از سر خود برگرفته بر فرق فرقدسای آنحضرت نهاده بود و در پیشان بارگاه جلالت ازین سانحه تفال جسته ایام تاجداری و فرمانروائی شاهنشاهی را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند حق عز و علا از یمن این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجه شهادت که عمر باقی و عیش ابد عبارت از آنست سربلند گردانیده و حضرت شاهنشاهی که نور پروردگاری اند در کرد داوری دلهای مردم جهان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمده بمسرت جاوید کامیاب شدند بیت آنکه تاج جهان را آب و رنگست • فلک را دور و گیتی را درنگست • ممتع دارش از عمر و جوانی • ز بهر خیرش فرزندانی

زندگانی • و جمعی از ملازمان میرزای مغفور که در ملازمت شاهنشاهی در سلک پیش قدمان راه اخلاص منتظم گشتند اسامی گرامی ایشان برین تفصیلست محب علیخان ناصر قلی خواجه ابراهیم مولانا عبد الله دیوانه بقبانی بهائی فرغونکی محمد تقبانی محمود بارکی تیمور تاش و مولانا تانی که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا بابا و

توجه تمام داشتند بیرجان که او نیز از نظر کرده های میرزا بود دیگر خالدین دوست بهادری بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود لیکن چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نیست لهذا نداشتند

او را از خبث طبیعت همراه نساخته اند و محمد طاهرخان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه قندوز را شوانست نگاه داشت مردود نظر حقیقت بین شد و درین نوبت سعادت همراهی یافت و چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جواهر انسانیست این مردم که نیک سیرت و پاک طینت خیر نهاد بودند کارش روز بروز بهتر شده و بمقاصد عالیه رسیده و امید حیات که دران شاید فرخنده عاقبت و نیک سرانجام گردد و هرکه بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت و چون خیمه بسعود مخیم سرادقات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دار الملک کابل رخصت فرمودند که در غزنین ترا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند و خود بدولت و اقبال بجانب بدخشان... در الحمد کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشته شدند و مدت پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود میرزا از بی استطاعتی هر روز مهمان قبیله میشد و هر شب بزمین داری پناه میگرفت و از منقصت فطری در حجاب پندار مانده و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمتی محروم بوده همواره اندیشه های فاسد و خیالات محال بخود راه میداد و در سؤال طایفه ظاهر بینان که در ملازمت و خدمت حضرت جهانبانی کوشش شد آنحضرت با وجود آگاهی و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر زیبا ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصایح و مواعظی که دلها را محض افتاده عاطفت بودند بروجه تنبیه و احتیاط رقمزده کلک عنایت فرمودند تربیت یافته دبستان ایزدی را به نصیحت جهانبانان چه احتیاج و خدا پرور را امثال این پندنامها چه رجوع و دران منشور عاطفت این بیت شیخ نظامی مسطور بود بیت

غافل منشین نه وقت بازیست • وقت هنرست و کارسازیست • اول پیش ملازاده عصام الدین درس میخواندند آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بودند ملازمان عتبه حضرت شاهنشاهی از آخوند شکایت آورده او را معزول فرمودند خدمت تعلیم صوری بمولانا بایزید فرمودند و باین خدمت اهتمام داشت لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرور خاص خود را میخواست که

بعلوم صوری رسمی آلوده گردد خاطر او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نساخت و ظاهر بینان
تقصیر در باب تعلیم همیده ازین طبقه شکایت داشتند و آن مردم چون خیر اندیشان نیک ذات بودند
سخن شکوه بدرجه قبول نرسید تا آنکه درینولا از پرتو اشراقات الهام ربانی چنان بخاطر رسید
که بجهة تعلیم آن آداب امور کتب زبانی قرعه در میان ملا عبد القادر و ملازاده ملا عصام الدین و ملا
بایزید انداختند تا نقش دولت بنام هر که بر آید او را اخوندی مقرر بوده بسعادت این خدمت
سر بلندی یابد قضا را قرعه سعادت بنام مولانا عبد القادر افتاد و فرمان مطاع بر عزل مولانا
بایزید و نصب مولانا عبد القادر بشرف ارتفاع یافت بر خردمندان دقیقه شناس پوشیده
نیست که تعیین معلم درینجا عبارت از ارباب رسوم و عادت است نه از قسم اکتساب کمالات و اگر
نه دانش پرور ایزدی را به تعلیم مخلوق و توجه بسبق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدس
متوجه تعلیم صوری نبوده همه حکم و مصالح عملی آنحضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور
انوار فیوضات غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلندان خدیو زمان امور حکمی و ساختگی
نیست داد آنکه تکاپوی بشر را دران مدخل نبوده و آنحضرت دران زمان به بحث و رسم ظاهری
و فراوانی دولت صوری اختصاص داشته در اظهارات کمالات معنوی خود تجاهل عارف
نموده اکثر اوقات ببازی می پرداختند و در لعب خطا کار هوشمندی میکردند بطوری که دوربینان
روزگار را بران نظر نمی افتد و از انجا که همت بلند ست لعاب کال خود را از امور عظیمه ظاهری
میساختند و دل در کاری می بستند که اگر پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نبود اما اهل معنی ازان
حکمتها می دریافتند از انجمله پیوسته رخلقت شتر عجیب فطرت نظر گماشته تفرج گری عجایب
قدرت میکردند و در شکل و شمایل آن عجوبه شتر که بزرگترین جانوران آن سرزمین است نظارگی
تماشایی میبودند و در اطوار سلوک درویش نهاد آنه او از بارکشی و بردباری و فرط رضا و
تسلیم و کمال اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش در دست کودکی باشد و قناعت بر خار خوردن و
صبر کردن و بر بی آبی اندیشهای معنوی در صورت بازی و پرده مجازی میفرمودند و همچنین خیال
بر عشرت ستلائی که اعظم اسباب ریاست و سرافرازیست مطالعه گماشته و گوی کمالات سر بر دازی
صوری و معنوی بچوگان امداد قدسی و ترتیب امداد ازلی میربودند و گاه از بال کشیها همت

در فضای هوای حق شناسی هوس کبوتربازی بخاطر ملکوت مناظر آورده جهة دلربائی دلهای
رمیده دانه می افشاندند و از شوق و جذبه ظاهری این مشتی بال و پر مواجید ذوقی شهودی
ارباب کمال بی پرده شوق پرواز عالم معنی میبودند و از طیران این طایران اوج علو دل بر بلند
پروازیهای تیز پران همای تقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان می فرمودند و
گاه یک دوانی میل فرموده بکار نفس میپرداختند بصورت سگبازی بود و بمعنی نفس آرائی بظاهر دل
بسته بود و بباطن در اخلاق سگی حاضران بساط را ماهر میگشتند و هرچند در پرده یگانگی تکاپو
میفرمودند و خود را بلباس اهل ظاهر میداشتند اما خوشبوئی و روشنائی ازان نتوان پوشید
پیوسته فر ایزدی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت قیافت و شمایل مشتوای صورت و معنی
از چهره نورانی آن برگزیده حق هویدا بود روزی بدامن کوه سفید سنگ شکار اشتغال داشت
و بدست هر یکی از خدمتکاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که متشاغل باشند
و چند را بالای کوه تعیین فرموده بودند که آهوان را رانده بپایان آرند و چون آهو شتقاولان
رسید جمعی که بیک نفس شوم گرفتار بودند از کوتهی دریافت خوش صوری درپیش نظر
داشته بخوردنی مشغول شدند و سگان از انوقت خود نگهداشتند چون بحقیقت معامله آگاهی واقع
شد سلطنت معنوی در جوش آمده حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته
در تمام لشکر بگردانند و چنان بر سند قهر نشستند که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت
در دهان ماندند و چون این واقعه بسمع اقدس حضرت جهانبانی رسید خاطر اشرف انبساط یافت
و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی رسیده کامیاب دولت جاودانی میشوند شاهم خان جلایر
میگفت که روزی حضرت جهانبانی به بنده حکم فرمودند که رفته خبر بیار که آن نونهال بهارستان
اقبال چه میکند چون رفتم دیدم که بر بستر استراحت آسوده اند روی نورانی آنحضرت بغایت
شگفته است و بظاهر چنان مینماید که بخواب رفته اند و در باطن با مقدسان ملا اعلی در گفت
و شنود اند و دست مبارک ایشان گاه گاه بجنبش می در آمد چنانچه از ارباب شهود در حالت
مواجید بظهور میرسد و گاهی در همان حال از زبان گوهرفشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه
خلاصه معموره عالم را در حیطه تسخیر در آرم و حاجتمندان هفت اقلیم بر آرم خان مذکور

میگفت که چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید فرو رفته حیرت شدم هیبتی عظیم در من کار کرد انجا نتوانستم ایستاد بگوشه رفته متحیر بودم و چند مرتبه بدستور نه گوره فسرانی فرمود و در ان ایام وضع پسندیده انحضرت از کمال دین و بلند فطرتی چنان بود که هرگاه کسی از خوش آمد گویان تیره رای که خیر سود و زیان خود نشناسد بلکه سود خود را در زیان خود داند اظهار کردی که پادشاه هفت اقلیم شوند با فرمان زمان کردند بغایت ناخوش می آمد و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه و انمایند حاشا که از دولتخواه نه دولتخواهی اخری داشته باشند بشعار شدن حضرت جهانبانی نمی اندیشند و سود دنیای مرا زیان دین می اندوزند بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شوراقزائی دارند چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همواره همیشه نیت و خواهش عمالشان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد و درازی عمر گرامیش خواهند که هر کس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه درست خواهد بود خرد وال وطینت ما و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را و بالجمله بزرگی و اختیاری بنظر مانده و بوده نشیت و خاست انحضرت میده خشیده آنچه بزرگان بتجربه آموز بعمی فکر و نظر دریابند و بدست آرند این پرورش یافته نظر ایزدی را با دنی وجهی در بدیهه میسر بود و بر دانشی و حکمتی که آموختگان در رنش کشند کار به شواری فراهم رسد این مظهر غرایب قدرت ربانی را بی تامل و تفکر دست میداد حکمت بالغه این نور باصره سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت و بر استقامت طبع و متانت این نور پرور الهی ثناخوان بوده تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محجوب و مخفی بوده همواره درین حصن معنوی و خزائن الهی از وصمت کمروکید خواهان زینت میکرد

جون در موضع بهبود موسم زمستان بآخر رسید و صولت سرما انتها رسید معلوم شد که میرزا کامران با معدودی در قبایل افغانان بسر میبرد و اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را قوت معاومت و قدرت منازعت نمانده مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کار را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و فوقه از دوریغان نباطو و متعرض داشته اند که چون هوا رو باعتدال نهاده اگر رایات نصرت آیت

ارتفاع

ارتفاع نهضت یابد و قبایل افغانان بتاخت و تاراج روند هرآینه مصلحت وقت خواهد بود و این گروه بداندیش که سرمایه فتنه و فساد ند شبه را اصل یابند و بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال و دولت اقبال دور است هم میرزا کامران که در میان طایفه پنهان میگردد و اسباب تفرقه آماده میسازد بدست می افتد و هم بیخ نفاق افغانان دیگر برکنده میشود و حضرت جهانبانی این رای قوی تر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقه فتح و نصرت سوار شدند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر رایات خلالت لجه غبار ادبار بر مفارق عدو افشاند و جمعی از بهادران مشهور و تیغ گزاران جرار مثل محمد خان جلایر و سلطان محمد قوقی و شیخ بهلول و تاشعلی تاریخی را با تلنقی سلطان حسین میرزا مقرر فرمودند که پیشتر بگردند در آنشب هوا قدر بروتی داشت و راه او و دور بود بجهة آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند و چون قبایل جابجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد اسم علی قبچاق و بابا خوازی که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندر آوری میرفتند و بدست اولیای دولت افتادند از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است اسم علی بابلا نرا در غلط انداخته غیر قبیله را که میرزا در انجا داد بود نشان داد بابا گفت از و ترسیده است و نمیداند که چه میگوید میرزا در قبیله است و من سر کرده میرزا ام در اول صبح صادق پیشروان دولت موکب بنواحی این قبیله رسیده بتاخت و تاراج بر آمده جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند و زن و فرزندان آن قوم فتنه نهاد را بند کردند و در خیمه که میرزا در خواب رفته بود چندی از بهادران در آمدند و شاه علی تاریخی از عیان انیعنی است که در آینده آن خیمه من بودم و دو کس در ان خیمه بوده اند یکی بدست افتاد و دیگری لحد استنام خود را بیرون انداخت و چون پرتو صبح در پرده دری آمد ظاهر شد که بدست افتاده یک ملوکست که میرزا با او نظری بود و میرزا بدر رفته بود و چندی از افغانان اوباش مثل شیخ یوسف کرانی و ملک سنکی و چندی دیگر بجنگ ایستادند و خاک رسوائی بر روز کار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال و مدست اولیای دولت افتاده پیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحی چنین روی نمود و میرزا با خود قرار داده که بودن الحکه و دو نداده

متوجه هندوستان شده چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت
بعنایت ایزدی فتحی غریب که مقدمه فتوحات توانند شد میسر آمد و ازان سرزمین ظفر آیین
دوستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند و چون یقین پیوست که میرزا
بجایی که سزاوار سیاسان توانند بود در آمده متوجه هندوستان شده است حضرت
جهانبانی ازان منزل سعادت کوچ فرموده بباغ صفا که بهار چمن آرایش طراوت فزای جوام صفا
بخش نگارستان بواطن توان گفت بزم افروز جاه و جلال گشتند و چون ایام شکوفه بود و آغاز
کوکبه بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار کشایان ضمایر جمعی از مخصوصان ایشان گردکی
غلیقلی اندرابی بدار الملک کابل فرستادند که آن شکوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی
اقدس
را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادق عفت بحضور آورند تا بوسیله مشاهده
بدایع نوبهار و مطالعه صحایف کلزار بسراپرده نقشبند ازل مجرم گشته اساس شکر تمهید دهند
و در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات بشرف حضور و سرور در سعادت فرمودند و بحضرة
شکر مواهب نامتناهی که مستخلف مزید نعم متحم حقیقت بجای آوردند و بعد از بسط بساط
انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتی بدار الملک کابل
نزول اجلال فرمودند

چون حضرت جهانبانی را روز بروز لایحه رشد و کاردانی از ناصیه اقبال حضرت شاهنشاهی در
فزونی می یافتند در بینولا که زمان آسایش روزگار بود رای جهان آرای بموجب الهام
ربانی این تقاضا فرمود که آن نوباوه چمن خلافت را بظاهر روزی چند از خود جدایی
تجویز فرمایند تا هم عیار این گوهر والا گرفته آید و هم فراخی حوصله سپهر وسعت معلوم همگنان
شود و هم در آداب فرمانروایی ورزش بهم رسد چه در هنگام ضوسن و انکاه دارام
جدایی هرگه هوشمندی رایش روی خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماینده بزرگی
خود را منظور نداشته بخردان و بیکسان طریق نصفت و معدلت سپرده با اتصال معنوی
اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد هر آینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت
تواند بود و چون جلایل صفات مذکور از لوحه پیشانی مظنون بل متیقن بود در اوایل سال

نهصد

نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند و انگه خان
و خواجه جلال الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال در این یورش مسعود ملتزم رکاب
دولت اعتصام بودند سررشته سرانجام جمیع مهمات صوری و معنوی برای رزین خواجه
مفوض بود و مدت یکسال و نیم آنجا بکام دل و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوای صورت و معنی
از ناصیه اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده که در سن بزرگی از
سالخوردان جهان دیده بدید نیاید ازان جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آید و بنونیه
نیت درست از حق پرستی گرد دلهای گشته شد و همواره بگرد آوری پراکنده دلان سلسله
صورت توجه عالی می گماشتند و پیوسته در بهشت فضای طایفه که در شهرستان تجرد بتفرد
عظم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت ارذکم اجتهاد در بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند
و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم یکسو شده معامله خود را با یکتا بیهمتا درست کرده اند
آهنگ میفرمودند در غزنین دران زمان باپلاس از مجذوبان حق شناس متعرف بهر شهود
و دوام محو و استغراق بوده در کنج عزلت و زاویه خمول بسر میبرد مکرر بدیدن او توجه میفرمودند
و آن راست بین کارخانه تقدس پیشوایی صورت و معنی از سواطع پیشانی مطالعه نموده
بیادگار بیهما ظاهر و باطن تهنیتها میفرمودند و بشارتها طول بقا و فردهای علوم ارباب
میدادند و چون خاطر اقدس از سیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشاره
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتشوق جاه و جلال و دولت سعادت و اقبال مراجعت بکا
فرمودند و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند
و اوقات گرامی تقسیم و توزیع نموده لمحه از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نساخته
و با وجود داد بخشی و دلجویی شکسته دلان و سایر کار و بار سلطنت بملاحظه مزید شوق
و انبساط بسیر و شکار نیز توجه داشتند روزی بکده و دره که موضعیست از مواضع دلگشای
کابل برسم شکار رسوا شده بودند بحکم تقدیرات از اسب جدا شدند عنصر مقدس
آنحضرت آزردگی تمام یافت و ازانجا که هوشمندان قرین دولت و ارجمندیت و از
روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عز اصدار فرمودند

و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند عنصر قدسی آنحضرت را کمال صحت و عافیت کرامت شد

در زمستان اواخر سال نهصد و پنجاه و نه

حضرت جهانبانی را عزیمت نیکش و بنگش مصمم گشت که الحمد و المنه نسبت کابل قشلاق است و در ضمن آن تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی آثار مطوی ضمیر جهانگشا بود و بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی ازین یورش دولت افزای رضاجوی اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند و طوایف افغانان متمرد تنبیه شایسته یافتند و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت افتاد و اول قبیله که تاخت و تاراج رفت قبیله افغانان عبد الرحمن و افغانان برمزیدی بود و فتح شاه افغان که از حمق و نادانی کمان دانایی بر خود کرده در اضلال گمراهان بود از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود به ریمرفت به منعم خان و جمعی کثیر که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند دو چار شد و جمیع اموال و اسباب و نقد این دو دولتمند شد و خود زخمی گریخت و در اثنا از دو دیگر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکر که سردار گکران بود عرضه داشت او را آورده بشرف بار رخصت یافت مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان بایجدود آمده است و مرا که هوای دولتخواهی در سرست میخواهم که میرزا را در اوارگی اوقات بسر برد اگر ایجدود دیگم سرا دقات اقبال گردد او را بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهة تدارک گذشته ملازم عتبه دولت گردانم و خود نیز لوازم بندگی بجای آورم پوشیده نماند که گکران طوایف بسیارست و در ما بین آب بهت و سند توطن دارند و در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کذ نام از امرای غزنین که بملک کحاکم کابل نسبتی داشت آمده بزور اینجا را از کشمیریان گرفت و بعد ازو ملک کلان پسر او جانشین پدر شد و بعد ازو پسر او بر نام کلانی الوس خود یافت و بعد ازو تاتار نام قبیله خود شد و او را شیر خان افغان و سلیمان پسرش بنا بر غت عظیم روی داد خود را از منتسبان این دودمان میدانست چه در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند در ملازمت

حضرت بوده آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود علی الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی نموده او را دو پسر بود سلطان سارنگ و سلطان آدم بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید و پسران سارنگ کالخان و سعید خان گکر متابعتی نفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتکاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضه مشتمل بر چرب زبانیهای بی ته گذرانید محرر این مجموعه هوشمندی ابو الفضل که مباشر سوید واقعات این دودمان کرامیست چون همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت برای حضرت شاهنشاهی بسته و از جهة سیرابی تشنه لبان این داستان گرامی از آدم تا این دم که عهد ولی عهد خلافت و از سلسله علیه این دودمان خلافت بطفیل می آرد ذکر ناکامی میرزا کامران و نزول مکافات یافتن او از کردار خود ش ناگزیرست اگرچه این شکر فنامه را پایه ازان بلندترست که امثال این امور دران درج یابد اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرایست بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی که هر یکی ازان واعظ منابر قدسیست پوشیده نماند که چون میرزا کامران دران سحرگاه که در پیش بلاغ شکست یافته بهزاران لت و پوی خود را از دست تیغ گزاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت و دیگر با خود قرار بودن نداد و از تباهی خرد که مبتنی حق شناسی است با وجود چندین ادبارات که ترک هر یکی هادی شاهراه سعادتست تواند بود که خود را بملازمت انجمن خدیو مهربان پاربخش نرسانید و درین هنگام که بایستی گرد ندامت و پشیمانی از چهره احوال شسته و بوسیله عجز و خجالت خود را بآستان بوس مشرف ساخته تدارک تقصرات نمود از بخت واژگون متوجه هندوستان شد که پیش سلیمان پسر شیر خان که بکفران نعمت ذاتی از باده غفلت و غرور سرخوش و آشفته دماغ بود رفته کومک ادبار خود آورد سبحان الله چه غفلتست که دشمن جانی خود رجوع کرده که کار چنین دوست بزرگوار تباه سازد و خوار بهانجود قرار داده پیش او رود و خواهد که بمددکاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید کوتاهی سخن آنکه اندیشها زیادت میرزا را برین آورد که با معدودی راه هندوستان گرفت و از نواحی خسروشاه بدانخان را پیش سلیمان خان فرستاد و او در حوالی قصبه از قصبات پنجاب بود فرستاده میرزا را آنجا

رسید و ادای رسالت نمود سلیمان خان انجاح مرام میرزا را از حوصله خود افزون دانسته
مدارای پیش گرفت و جزوی خرجی مصحوب او روان ساخت و قرار داد که در همان حدود
بوده انتظار برند که کومک از دنبال میفرستیم و خزینه تعیین میکنیم هنوز فرستاده پیش میرزا
نرسیده بود که علی محمد اسب انداز پیش سلیمان خان روانه کرده بعد از درازی سخن لاینفع
و چون میرزا الحاح اکرومی این رسید بر خود آواز خان و مولانا عبد الله سلطان پوری و
جمعی از امرا را باستقبال فرستاده بروشی که لایق دشمنان و سگان درگاه نباشد میرزای
ناعاقبت اندیش با آن وضع سرکرده افغانان را دریافت همراهان میرزا بابا جوجک و ملا
شغالی و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و حاتم شاه و رحمن قلیخان و صالح دیوانه و حاجی محمد و علی محمد آ
و تمر تاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نام ایشان نابرده
به و چون کردار حق ناشناسان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست و عاقبت وخیم دارد
هرچه این گروه را پیش آید نتیجه اعمال ایشان بود و میرزا از بدسلوکی این گروه پیدا انگیش
آزرده بود و همواره در خلوات شاه بداغ را که تحریص و ترغیب در آمدن کرده بود نوازش
کردی و چون سلیمانخان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را که
بچشم نگاه میداشتند و پیوسته اظهار رخصت میکرد و صورت نمی بست بمواعید نادرست
همراه گرفته روان شد و باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصین هندوستان متعهد سازد و میرزا از
کومک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چونست و چیست اندیشه گریختن بخود
قرار داده جوگی جانرا که از معتمدان میرزا بود پیش راجه بکهو که در دروازه کردی پاچواره بود
فرستاده در استخلاص و استعانت زده او فرستاده را شابشکی پیش آمده پناهی بمیرزا او
داد روزی که سلیمانخان از آب ماچواره گذشت و میرزا در خانه خود یوسف اتالیغ را
گذاشته بابا سعید قرار داد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشد تا مردم را [illegible] شد که میرزا در خواب
و تغییر لباس داده برقع بر رو افکنده از طرف سرای دهد بر رفت و بجانبی قرار داده
شتافت و راجه او را باتیس لایق دید و چون خبر آمدن لشکر بتعقب میرزا شنید پیش
راجه کلور که در آن نواحی محکمترین محال بود فرستاده و نیز بواسطه هراس از دشمنان خود

میرزا را بدرقه داده بجانب جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشها زمین دارانه میرزا را
نگذاشت که بولایت او درآید میرزا سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شده و نزدیک
بود که آنجا گرفتار گردد و باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهی افغانی که اسب جلایی داشت بجانب
کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکر را دید که شاید اعانت او نمود متفق
ساخته کارها ساختن از پیش برد و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بلطایف الحیل میرزا
را پیش خود نگاه داشت عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و میرزا نیز چون علامت
نومیدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریز شتافته از راه احتیاط
عرضه داشتی چنانچه گزارش یافت ارسال داشت و هرچند میرزا تدبیرات انگیخت که شاید گکر از
در فتنه اندوزی با خود متفق سازد صورت نبست از بدر رفتن او خاطرش را آسوده بود که متوی بیشت
و نیز از حراست آن قوم و از واماندگیها خویش بدر رفتن را دشوار میدانست ناچار
همت در بدراهی این گروه بسته روزگار میگذرانید و نمیدانست که دولتی را که تایید ایزدی
آرایش دهد و حمایت الهی نگهبانی کند بدخواه تیره رای هر اندیشه تباه که در حق او نماید
خاسر و خایب گشته در نکال ابد فرو ماند و هرچه او را سود خود اندیشد زیان بیند مصداق این حال
احوال میرزا کامرانست چنانچه مجملی گزارش یافت و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال بموقف
عرض رسانید که یورش هندوستان تا ولایت گکران مصمم شد و خواجه جلال الدین محمود در
بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند و حضرت
شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی موکب والا گرفته
و کمر عزیمت برمیان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند و عالم را از شر و شور او خلاص
سازند و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسیده قاضی حامد را که قاضی اردوی ظفر
قرین بود پیش سلطان آدم فرستادند که پایه قدر او را بادراک بساط بوس سربلند گردانند و
بمیرزا نیز نصایح و مواعظ هوشمندانه که زنگ خلاف و شقاق را از آینه دل او بزداید خاطر
نشان سازد و بعد از آنکه رایات اقبال از آب سند عبور نمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد
همانا که اندیشهای زمین دارانه ناصواب پیرامون خاطر او میگشت آنحضرت منعم خان را

پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده بیشتر بملازمت آورد و میرزا از سخنان چند که
راهبر سعادت او بود و مکنونات ضمیر ایشانرا از چهره حال تفرس نموده حقیقت حسنات
سرایر را معروض داشت و منعمی ابن زفه(?) کارنامه دانش خود را بظهور آورد و بعد از قبول فسانه
سلطان آدم همراه خود میرزا را گرفته در نواحی برماله رفت و بدولت زمین بوس شرف
امتیاز یافت و آنحضرت یکشب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند و میرزا کامران با وجود
چندین جرایم که هر یکی مستوجب عقوبت عظمی تواند بود مشمول انواع عاطفت و التفات
شد جمیع امرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رأفت و عطوفت حضرت
جهانبانی و فطرت والا و عاطفت عالی همین تقاضا میکند که گناهان بزرگ در درگاه معلی سلطان(?)
عفو پوشد اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را
جزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهره سلامت عالمیان مرتفع شود و شایسته دور
بینی و دور اندیشی آنست که آسایش ظاهری یکی را که بدخواه باشد بر آسایش چندین خلایق
که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند بگزینند اگرچه خاطر شکسته دلان و انده مال(?)
جراحت سینه ریشان نقش فاسد طالع(?) از نگارخانه عالی محو سازند دیوار معدلت را چه
اختلال خصوصا در ضمن آن صلاح هزاران کلی مندرج باشد هرآینه محو ساختن این صورت
بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود آنقدر کفران نعمت و طغیان
مشاهده شده است که بامید بهبود باز مجال وی داده کرده را ناکرده انگارند کار از اندازه
گذشته است و طاقتها طاق شده لایق مجال وی و خلایق آنست که او را از ملک عدم باید ساخت(?)
تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند و نامه اعمال او سیاه تر نگردد چه مدتی مدید میگذرد که
از آشوب این شریر نفس فتنه سرشت اموال خلایق در معرض نهب و غارت حادثات
آمده و عرض و ناموس عالمیان بباد رفته و جان چندین مردم خاک بها گشت و جوهر اخلاص
که زیور اعناق زمره خواص است در غبار آشوب ناپدید شده الکنون صلاح وقت که
انجمن کسی را از چنگال وبال این عقوبات خلاصی بخشیده خلایق را در ظل معدلت و
آسایش بخشند حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت مسبب الاسباب انداخته درین ام

اقدام

اقدام نمودند که آن مبدع جهان از ایجاد قدرت کامله چنین بشر را اتفاقا نیابد البته مبنی بر
غرضی و مصلحتی است و با این همه باریک بینی انضاج(?) حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی منظور
نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب اینمعنی نمیدادند اما بار از آنجا که انواع خونریزی و فتنه
انگیزی از آن سگ سفاک بی باک دیده بودند مگر در ملتمس خود اهتمام نمودند و درین باب
استفتا کرده سجلات نقیبان مستحل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملت
مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند حضرت جلالت پناهی(?) میرزا کامران فرستادند که این مردم که امروز
بر قتل تو مهر کرده اند هم ایشان مرا باین روز نشانده اند و حضرت را ذوق مهربانی بحرکت آمده
نگذاشت که با هجوم عامه و حصول چندین بواعث و دواعی بر خونریزی او فرمایند و
مدتی مدید سر بگریبان تأمل و تفکر داشتند عاقبت الامر بجهة مصلحت جمهور انام در حق او
حکم خاص واقع شد و او را از نظر انداختند و بجهة این کار علی دوست باربیگی و سید محمد پکنه(?)
و غلام علی شش انگشت مامور شدند اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که به قصد کشتن او
می آیند و در ساعت مشت کشیده دوید علی دوست گفت میرزا آهسته باش که حکم بر قتل
اضطراب از برای چیست بمقتضای عدالت که تمام پیش از این سید علی و جمعی را نابینا ساخته
بود دید بچشم خود آن مکافات را ببیند میرزا که این سخن بشنید حکم آنحضرت را بدیده قبول
کرد و دراز کشید تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند
از بینش معزول ساختند و این مخلصان فرمانبر جهة احتیاط بیشتر نیشتر زدند میرزا شکرانه جانبخشی دم نزد
و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقتها فرموده پیشتر روان شدند و با سخنان بلند مهرافزای
بر زبان حقیقت ترجمان گذرانیدند و این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد
و خواجه مومن فرنخودی(?) تاریخ این قضیه را نیشتر یافته بود و میرزا بهمراز(?) کس پیش
منعمخان فرستادند که میخواهم که بهر زبانی که دانی و بهر روشی که توانی بیک ملول(?) ابرای(?) خدمت
من از حضرت التماس کنی آنحضرت همان لحظه ملتمس میرزا مبذول داشته او را نه خدمت ساخته
و میرزا از کمال توجهی که با او داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینا خود نهاده این بیت
خواند   هر چند که چشم رخت پرده کشیده است   بینایی بخشی که بسی روی تو دیده است

از آپیش

ک

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس بر تنبیه زمره بیراه جانوهه که بسنگر اشه بودند
معروف داشت و آن بی سعادتان گردن کشی کردن اراده را از قلاده اطاعت عاطل
داشته بهادران نصرت پیشه کارزار کرده بویرانه عدم آواره گشتند و از عساکر اقبال خواجه
قاسم مهدی و جندی دیگر بپایه شهادت سربلندی یافتند و چون خاطر از تنبیه و جمع شد یورش
کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود مصمم گشت و امرا مصلحت وقت ندیدند و
بچاه و زندان نسبت دادند و در خدمت او حرف کشمیر میگفت که شاید خاطر اقدس ازین یورش
باز آید که درین وقت که از استماع طنطنه نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان
پدید آمده میرزا سلیمان استعداد فراوان متوجه اینجانب است و ازین طرف استعداد جنگ چنانچه
باید بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن
چه مناسب باشد که شاید کار بدیر کشد و درین صورت اگر افغانان تیره رای سر در ما
استحکام نمایند کاری که می انجامد لایق دولت آنست که از اندیشه این یورش بگذرند
و چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند متوجه دار الملک کابل شده و بر اصل تهیه جنگ نموده
قدم همت برکاب نصرت درآورند به نیروی اقبال و زور افزون باسانی دمار از روزگار
افغانان تیره بخت برآورند و آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش بکنکاش
و مصلحت بینی گزارندگان سخن ننهادند و حضرت شاهنشاهی را بجهة حراست دار الملک
کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند
که نهضت فرمایند بدآموزی اهل سودا که مزاج که غیر منفعت خود نظر نمیداشتند اکثر ملازمان
و سپاهیان امرا دیگر کسی نماند صاحبان خود را گذاشته متوجه کابل شدند و در ملازمت
حضرت غیر از اشخاص امرا کسی دیگر نماند ازین حرکت شنیع که از راه اخلاص و انقیاد بس دور
بود جمعیت آباد خاطر اشرف متشوش گشت و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام
تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج افتد بحکم موقوف ندارند و درین اثنا
تفال بقرآن مجید جسته شد قصه یوسف صدیق بر آمد و بعد از آن زهت یافتها که
در ملازمت بودند هر کدام در تعبیر آن سخن میکردند و تاملی داشتند خواجه حسین مروی بعرض

رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند که چاه و زندان دارد راست بوده است چه قصه یوسف
ازین هر دو مخبر است و روش بی اتفاقی همراهان چون بوضوح پیوست بی اختیار فسخ
عزیمت نموده بصوب کابل توجه عالی مبذول داشتند و چون کنار دریای سند مخیم
اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نموده چون درین وقت خشنودی خاطر میرزا
مطلوب ضمیر جهان آرا بود رخصت داده شبی که رخصت میفرمودند آنجا که بزرگان را بزرگی
زیبند و خوشنماست با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند میرزا بعد از
لوازم تعظیم و مراسم احترام اول این بیت خواند کلاه گوشه درویش بفلک ساید
که سایه همچو تو شاهی فکند بر سر او و بعد از آن این بیت بر زبان میرزا رفت
رجانم از تو هرچه رسد جای منت است گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم اگرچه بیت ثانی جانب
شکر دارد اما سخن شناسان در باب او میدانند که از شکایت لبریز است آنحضرت که جهان مردمی
و مهربانی بودند اینها را منظور نداشته رقمها فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که
عالم الاسرار والخفیات آگاه است که این کار نه باختیار من واقع شده بغایت شرمنده ام
کاشکی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدی میرزا از خواب غفلت بیدار گشته
اندازه گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت و در مقام نیازمندی و شرمندگی
درآمده از حاجی یوسف پرسید که درینجا چه کسان اند و حاضران مجلس عالی را نام برد که
تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و عبدالی و میر عبدالله
و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران همه گواه باشید که اگر بکشتنی خود دانستمی
در چنین وقت شریف که آنحضرت تشریف دارند بحل بکردمی اما یقین است که مرا استحقاق
هلاکت بوده جانبخشی کرده رخصت سفر حجاز می نمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر
بجای آرم که هنوز بقدر بدی و بد عهدی من مکافات نفرموده اند و بعد ازین بنگارش
و زندان خود پرداخت و آنحضرت بگشاده رویی و خوشخویی قبول نمودند و میرزا را
مشمول عنایات پادشاهانه ساخته وداع فرمودند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور
رقت نکند خود را حفظ میکرد درین که حضرت متوجه دولتخانه شدند میرزا بهایهای گریست

و روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه مرقبه باشند منع نیست درین شبهای همرای نمایند
هیچکس اقدام ننمود آنانکه لاف دوستی میزدند ترک آشنایی کردند جلمه کوکه که از کمال حقیقت
و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب عالم یافته بود در ختستی اصرف کار ولی نعمت و صاحب
نالیمان نموده چنانچه شرح آن در محل خود گفته آید ایستاده بود و در انولا سوجی حضرت و منظور
عواطف خسروانی بود حضرت جهانبانی فرمودند که جلمه کوکه همراه میرزا مردی باشد با میاشی
با وجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاهی طریق وفاداری بر لذات صوری
مقدم داشته بعرض رسانید که لایق بحال خود چنان می‌بینم که درین روزهای بینوایی و تیره
شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم آنحضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت سنج بوده
حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند و با وجود آنکه خدمت حضور را پسندیده بود رخصت
دادند و آنچه از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود حواله او فرموده پیش میرزا
فرستادند و یک طوک بان نسبتی که داشت از جند منزلی برگشته بملازمت رسید و بر خاطر
نکته دان بغایت ناپسندیده آمد و با قبول صورتی که داشت از دو نظرها شد و میرزا در راه
دریای سند تته رفته از آنجا بمقصد شتافت و حج دریافت و در یازدهم ماه ذی حجه
در منا سال نهصد و شصت و چار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بر بست
و چون سلسله سخن میرزا کامران در هم نوردیده آمد اکنون بر مقصود گشتافته تحریر می
نماید که چون بکرام که شاور شهرت دارد قلعه را تعمیر نموده جمعی از دولتخواهان را گذاشته
بجانب کابل نهضت فرمایند که سرانجام قلعه مقدمه فتح هندوستانست و امرا که مشتاق
کابل بودند تنجو اسشد که هیچ جا در اینجا توقف واقع شود حضرت جهانبانی توجهات
پادشاهانه برین گماشته در اندک فرصتی آن قلعه سعادت اساس را تعمیر فرمودند بهلوان
دوست میر بحکم عالی هر جلها را مجمع امراقسمت نموده بزودی صورت اتمام پذیرفت
و سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند
و بعد از آن افغانان بهجوم عظیم بران قلعه آوردند و سکندر خان داد مردانگی و قلعه
داری داد و افغانان بی بهره از ایشان برگشتند و چون اوایل شصت و یک کابل بفر قدوم
پادشاهی

پادشاهی رونق تازه یافت و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکباد نهضا
آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است اما فقیه میرزا کامران مبارک ندارد که بدست خود
قصد چشم خود کرده ایم با دلهای دولت مناشر عطوفت شرف صدور یافت و بعد از آن رشید
خان حاکم کاشغر که پیوسته متذکر قرب و قرابت بود در مراسم بیکجهتی اهتمام داشت سوانح
احوال را نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند و درین ایام که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی
اشتغال فرموده بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گرد آوری رضای ایزدی اهتمام
داشته شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاول بعد از گذشتن دو ده گهری بطالع قوس از ستر
معلا ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد آنحضرت او را نام محمد حکیم نهادند و چون بعضی تاریخ
این سال مولود را ابوالمفاخر و بعضی ابوالفضایل یافته بودند بهر دو کنیت آن فرزند مقرر
شد و ابواب شادمانی و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدی بجای آوردند و در همان نزدیکی
از دودمان مقدسه عصمت خاله اش چوجوق میرزا خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او
سلطان ابراهیم نهادند و او بزودی آهنگ عالم قدس نمود   بود بر تن زآسمان کرم
زادن و مردنش بهم نزدیک
درعنفوان زمستان این سال بجهة آنکه فتنه اندوزان از جانب بیرام خان سخنان غیر واقع
بموقف عرض رسانیده بودند و رفتن قندهار را برفتن هندوستان تقدیم داده متوجه قندهار
شدند و حکومت کابل را بتعلیقی خان اندرانی تفویض فرموده و نور پرورد ایزدی و
قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمتابعت تشریف سعادت
ارزانی داشتند و کلای آنحضرت که منتظم مهمات غزنین بودند بلوازم مهمانداری سرگرم
خدمت شدند و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقه
اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش غیرت آباد دولت ساختند بیرام خان
که خلعت سعادتش طراز دولت داشت موکب گرامی پادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته
آداب شکر بجای آورد و با دل مملو از اخلاص از سر ساخته بود و فرسخی قندهار بموضع شورانداز
بشرف زمین بوس سربلندی یافت و یقین آنحضرت شد که آنچه در حق او گفته اند از صدق

پرتوی ملازمت انداخته و در ساعت مسعود قندهار از قدوم موکب عالی رونق گرفت و جشنهای رنگین و
بزمهای دلکش ترتیب یافت و از سایر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی
و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علی خان و میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد اخته بیگی
و جمعی دیگر بودند و از اهل کسی که بخدمت حضور سرافرازی داشت بیرام خان بود که در اداب
خدمتکاری و لوازم نیازپاشی دقیقه فرو نگذاشت و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت
گذشت و درین مدت آنچه بجنس سرکار خاصه پادشاهی درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده منت
بر جان خود میداشت و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فراهم آورده لوازم مهمانی
ایشان بصاحبان منازل تفویض ساخته بود و همیشه حضرت جهانبانی دران جشنگاه در نزهتهای
حسی و عقلی و ترقیات صوری و معنوی بود و النواد میگرفتند و همواره بزم آرای خاطر بعیش و عشرت
بجای مواضع دلکش بود و زاویههای درویشان و کلبههای صفاکیشان را باقدام عقیدت
میپیمودند و از خور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد از انجمله بکرر
بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر که از مجاذبان سرشکن نفس اماره بود میرسیدند و کلمات
قدسیه از طرفین مذکور میشد و اشارات و بشارات بحصول مهمات معاملات عاجله و آجله
وا میگرفتند و خواجه غازی که برسالت ایران رفته بود و پیشتر از قدوم موکب عالی بتحف و
هدایا بقندهار آمده بود بشرف ملازمت سربلند گشت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان
امتیاز یافت و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی مشرف شد و
مهتر قرا که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود بپیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نموده
عریضه عقیدت طراز بنظر اقدس درآورده مشمول جلایل التفات شد و از برای مصلحت ملکی
و نشاط خاطر در نواحی شوراندام طرح شکار قمرغه افکندند و آن شکارگاه اولیای دولت
امره تعال بصید مرادات گرفتند و از قضایای ناملایم که در قندهار سانح شد کشته شدن شیر
علی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکی شیر علی بیگ پدر بیغرا
بیگ میرشکار که برخصت از والی عراق شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود و شاه
ابوالمعالی بدمست باده تقرب و مدهوش جام شجاعت و غرت خود شده بود و پای از

اندازه و دایره اعتدال بیرون نهاده بیتحاشا گردی و از انجاکه بعقب جنگ اهل خروج دماغ عقیدت
او را پریشان ساخته بود مکرر را در مجلس حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رافضیک را
خواهم کشت و آنحضرت از توجهی که داشتند این اضطرابیه نپداشته بآن التفات نمینمودند
تا آنکه شبی آن بدمست بتعقب قصد آن بیگناه کرده خون آن بیگناه را بخاک هلاک ریخت
و آنحضرت را بسیار ناخوش آمد لیکن علاقه خاص مجازی که سایر عیوب آنحضرت را از محاذات آن
پناه کردار متقاعد ساخت و چون اخلاص بیرام خان بوضوح پیوسته در جهانبانی روشن
شد که بجاده اطاعت و نیکو خدمتی و نیکو بندگی ثابت قدمست قندهار را که مکنون ضمیر انتظام
بخش آن بود که بمنعم خان مرحمت شود از آن اندیشه عنان گردانیده به بیرام خان مستقیم داشتند
و زمین داور را از خواجه معظم تغییر فرموده بهادر خان برادر علیقلی خان عنایت فرمودند و
چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات بکلی فراغ یافت و بنیت تسخیر هندوستان دارالملک
کابل نهضت عالی فرمودند و بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزود
ترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولی بیگ و حاجی بیگ سیستانی را که همواره مردم ازین
سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم میآوردند قرین رکاب دولت ساختند و نزدیک
بتوبین حضرت شاهنشاهی نور پرور سپهر آگاهی به دولت و اقبال استقبال فرمودند و مواد
قران السعدین انتظام یافت و محمد قلی برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد
یافتند و در اواخر سال نهصد و شصت و یک فضای دولت افزای کابل بقدوم والای
آن فرمانروای زمان و سعادت بخش زمین فر آسمانی گرفت دران ایام منعم خان باتالیقی
حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند ساختند اگرچه نظر برسم و عادت آن نام بران برنهادند اما در
معنی آن بر را طفل وار بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند منعم خان ادای
شکر این عطیه عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرده پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب
تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد و درین سال الغ بیگ پسر هلهل سلطان از جانب فرمانروای
ایران رسیده بتحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد و آنحضرت پیوسته
بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند در اثنای این اندیشه جهانگشا

یکی از درویشان که بولایت اشتهار داشت جفت موزه بطریق موزه فرستاده بود حضرت
جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفأل گرفته‌ایم چه زبانزد عوام شده که ترکستان
سر و خراسان سر و هندوستان پای است فرمودند که این تفأل مثل آن تفألیست که حضرت
صاحبقرانی فرموده بودند و آن چنین است که دران سال که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه
شده بودند چون موکب منصور باندخود رسید سنگی آتا نام درویشی ازان قصبه بصفا ضمیر
و خرق عادت اشتهار داشت حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش
سینه گوسفند را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است آنحضرت بمقربان بساط
عزت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفأل گرفته‌ایم و خراسان را سینه روی
زمین گفته‌اند و دوم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت استسعاد یافت
و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که با او داشتند مراسم عید رمضان را اعاده فرموده
جشن دلگشا از عید ترتیب نمودند و درین روز بهجت افروز که عیار چابکسواران بادپا و تیراندازان
موشکاف میگرفتند آن شهسوار میدان اقبال و نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت
شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند و شهردستی
و تیراندازی خود را بر ظاهربینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را شاهراه
عقیدت خواستند دفعه اول قبق را که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجزند نشان تیر
نموده ساختند و عقده گوی زرین را بخدنگ موشکاف دو حصه ساختند از وقوع این امر غریب آواز خاصان
بارگاه عزت برآمد امثال این امور در دیده ظاهربین بدیع نماید اما آنرا که بابخت بیدار
دیده معنی تماشای اسرار معنوی این خدیو عالم می‌نمایند از امثال این امور چه تعجب و
آنکه بوالعجبهای معنی باشد از ظهور عجایب صوری چه قدر کار باشد بیرام خان درباب
قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیده مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس
رسانید و این مطلع ازان قصیده است

عقد قبق ربود خدنگ تو از کمک
کرد از هلال صورت پروین شهاب حک

درهمین ایام که اندیشه تسخیر هندوستان در
خاطر اولیای دولت جلوه میداد عرایض ارباب اخلاص هندوستان آمده خبر گذشتن

سلیمان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عز و جلال رسید
چون سررشته کلام باینجا کشید ناگزیر همت وقایع
نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گزارش یابد تا سخن رسان انجمن معنی را حالات
مسطوره در پیش نظر آید مجملی از احوال هندوستان آنکه چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول نهصد و
پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلط حکومت باستقلال
کرده بعدمخانه شتافت پسر خرد او سلیمان بعد از هشت روز باتفاق امرا بجای پدر نشست
و هشت سال و دو ماه و هشت روز بتکاپوی ریاست مینمود و لختی اوقات در جنگ عادلخان
برادر کلان و خواصخان پرداخت و از غلامان شیرخان بوده و بابله طراری و گربزی و
تصرف کردن اموال مردم و آنچه خیرات عالم را بادانی و اسراف دادن در گروه عوام ثبات
خود را مشهور ساخته بود چون مخالفت با آقای خود هرچند باطل باشد میمنت ندارد ارباب
خلاف را کار بجای نرسید و زمانی با طبقه نیازیان که ایالت پنجاب داشتند و سرگروه
آنمردم هیبت خان افغان بود نزد دیگر داشت و اینمردم مغلوب شده در سعادت جبال کشمیر
در کوهها گم و رفتند و شطری از اوقات بنزاع گکران مشغول بوده چون اینطایفه از
ملازمان این طبقه متغلبه نبودند و نیز مردم از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند کاری نساخت و
دستی بر ایشان نیافت و بنای قلعه رهتاس که اساس آن شیرخان نهاده بود باتمام رسانید
و در میان جبال سوالک فال بد بخود زده نامتنی و بنیاهی انگاشته قلعه مانکوت بنا نهاده و
زمانی دراز از آزار و باش افاغنه و بدمعاشی خود متوهم شده در قلعه گوالیار بسر میبرد اگرچه بارعیت
سلوک بهنجار میکرد اما سپاهی را بغایت آزرده میداشت و بتاریخ بیست و دوم ذی قعده
نهصد و شصت بسبب جراحتی که دریکی از اعضای سفلی از انصباب ماده حادث گردیده بود رخت
هستی بربست و جانشین او وصی او فیروزخان بود آن بیگناه را مبارز بعدم فرستاده خود دم
از حکومت زد و نام خود محمد عادل نهاد و پسر نظام خان که برادر شیرخان مذکور بود از غرایب آنکه
این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بحکومت رسید و شوهر آن سه دختر بپایه ایالت رسیده
اعتلا یافتند یکی سلیمان مذکور بود و دیگر سکندر سور و دیگر ابراهیم سور که احوال این دو بسر رقم

اجمالی مذکور خواهد شد و هیمو که از بدسلوکی و بدگویی و بداندیشی و سعایت روسای جهان که
متفحص احوال جهانیان می باشند خوش می آید بمرتبه که آن خوش آمدن عیوب بد نهادی
و شرارت ذاتی را از نظر دوربینان می پوشد از پایه ادنی بمدارج علیا رسیده بود و پیش
از پیش شغل رشی در جهان پدید آمده بود و پیش گرفت سخن بانجا رسیده که داشته به مجملی از احوال
هیموی مذکور پاره شاداب کردن مناسب می نماید این جویای بدایع قدرت الهی نظری دور
انداز و عبرتی از احوال وی برگیرد بظاهر نه حسب داشت و نه نسب نه از صورت بهره و نه از سیرت
نصیبه تا ماکه ایزد بیچون و را بجهت کمال معنوی که از دیده وری بالغ نظران روزگار پوشیده
بود به پایه بلند رسانید یا بواسطه سزا دادن بدکارتری را گماشت با وی آن بدقیافه کوتاه
قد از اندیشه دور بوادی که از قصبات میوات است در زمره بقالان فرومایه منسلک بوده
از روی نسب جاهقه دهوسر که فروترین طایفه بقالان هندوستانست انتظام داشت در
بس کوچه بازاران بی نمکی نمک شور فروختی تا آنکه بلطایف الحیل خود را در سلک بقالان
سرکار سلیمخان که اندکی از احوال او گزارش یافت در آورد و بکارنامهای گزبرت
زفته سلیم خان خود را بدگویی و کاردانی روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت بسوخته
مردم در بلا انداختی و بظاهر وا نمودی که برای صاحب خود دولتخواهی میکنم و بباطن برای خود بازار
اخذ و جر گرم میداشت و خانه خود را از مال مظالم بصورت می آراست حاشا حاشا برای خود
اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه برپای خود میزد اینجا بزرگان دین را بسیار
خطا می افتد اگر این گروه فراوان شغله چون جویای احوال مردم شدند بدذاتان سخن چین را چه
برای دانستن احوال مخفی و چه برای سزای بدکاران دیگر در پیش خود جای میدهند اگر چه
عهدی در باطن خود میکنند که بوسیله سخن اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیشی
و دولتخواه نکنند اما از این طایفه ظاهر آرای خراب باطن اوقات دریافته برای فایده خود بچرب
زبانی قصد دولتخواهان می نمایند و این طبقه علیه احیانا بواسطه افزونی مشاغل ازان عهد
غافل شده بگفت و گوی این بدنهادان بدو دولتخواهان بدگمان گشته در انهدام اساس دولت
خود میکوشند و بالجمله این بدنهاد باندک فرصتی از کمال غلط نمایی در خاطر سلیم خان جای

گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخلی پیدا کرد و چون پیمانه عمر سلیم خان پر شد و نوبت به
کاران هندوستان بمبارزخان کور که پسر عم سلیم خان بود قرار گرفت آن مرد بیخبر
از کار جهان یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید و از
مبارزخان که بعدلی اشتهار دارد جز نامی نمانده نصب و عزل و داد و ستد را در پیش خود
گرفت و از دور بینیهایی که داشت خزاین شیرخانی و سلیمخانی اینها را بدست
آورده در پراکندگی ساختن اندوختهای آنها پیمانها دراز کرده زربندهای پست فطرت
معامله نافهم او را پرستش نموده در رواج کار او سعی میکردند روزی چند بخطاب سنت رانی
سرنخوت را فراخت و لختی اسم راجگی بر خود بسته بهنامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد
و از تهی مغزی و کوته حوصلگی نام بزرگان بر خود بست و از دوراندیشی نام سلطنت بی عدلی
ابقا کرده با مخالفان او محاربات عظیم کرد و از جرات و جسارتی که داشت فیروز جنگ
آمد و کارنامهای شگرف در مراسم پیکار از و بظهور پیوست و بشجاعت و کارسر کردن
زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجایی کشید که روی جرات و جلادت بجانب موکب
عالی حضرت شاهنشاهی آورد و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بدنهادانست
عیار این قلب گرفته آمد و با نوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او فرو نشست چنانچه بجای
خود گزارش خواهد یافت چون از هزار یکی از احوال خسران مآل هیمو گفته آمد اکنون بشرح تتمه احوال
هندوستان می پردازد چون مهمات خلق بمبارزخان مذکور قرار یافت کار هندوستان
از آنچه بود بیشتر مختل شد الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب کار سلیقه موافق داشتند حیف که
در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را بدرود کردند اگر این دو کس ملازمان عتبه علیه اقبال حضرت
شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلی به پدر مفوض شده و اهتمام سرحدها به پسر و نامزد می بود
هرآینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی که بزرگان دانش آن را
حیات شمرند یافتندی انجهان کار که از انجمن کارزو بایستی و ریاست عامه که بچنین حرام نمکی
بدست آمده دانایان کارشناس زیستن چنین را بمراتب کمتر از مردن داشته چنان جهان نفرین
نثار مینمایند و بالجمله چون سلیم خان بعد نمی شناخت مبارزخان بچنین ظهور کرد که کس نکناد

احمد خان که سور بن نه سلیم خان که ریاست پنجاب تمام او بود دعوی فرمان روایی و شد و خویشتن را
سکندر نام نهاد و محمد خان که قرابت قریبه بشیر خان داشت و حاکم بنگاله بود سر ریاست عامه
برافراخت و ابراهیم خان سور او نیز قرابت ایالت هندوستان را در حیطه تسخیر درآورد و شجاعت خان
که در السنه شجاول خان اشتهار داشت در مالوه سر خودسری بلند کرد و اوباش افاغنه باهم
افتاده در شورش و آشوب کشودند سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم آمده قصد دارالخلافه
آگره کرد و مبارز خان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند آخر روباه بازی هیمو مبارز خان
بشرق روی شتافت و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست و ابراهیم شکست
یافته بگوشه بدر رفت و پدر او غازی خان سور که بر ولایت بیانه تسلط داشت بقلعه رفته
متحصن شد و کار سکندر بصورت بلند شد و از سند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد و لشکر
فراوان آورده میخواست که شرقی و به زفته مدعیان حکومت را از میان برداشته
دعوی انفراد نماید و درین هنگام طنطنه توجه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتار خان و حبیب خان و جمعی
کثیر را بحراست پنجاب تعین نموده محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر
مخالفان خود پیش گرفت با مبارز خان و هیمو در حدود جیرکته بعد از چندین سرگذشت
محاربه عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگذشت و خزاین شیر خان و سلیمی خان بدست
هیمو افتاد او در تمتعات جسمانی و مستلذات نفسانی فرو رفت و کارش از روی ظاهر
بالا گرفته در میان او و ابراهیم مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی
داد همه جا ظفر طلب آمده با وجود آنکه سواری اسپ نمیدانست همواره او را بر هودج
و فیل ها کرده می بردند بوسیله جرات و جسارت که داشت زرهای مفت بدست
افتاده و بی تحاشی صرف میکرد و کارهای بزرگ که در اندیشه روزگار نگنجد پیش میبرد
چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت بجانب بهار و بنگاله روان شد خضر خان ولد محمد
خان بجای پدر نشسته نام بزرگی برخود بست و خود را بسلطان جلال الدین ملقب ساخت
و در انتظام بنگاله همت گماشت مبارز خان و هیمو قصد بنگاله داشته نظر از اوقات

. به دفع مخالفان خود کمر بستند اشتغال نمودند و تفاصیل این سوانح گرای گفتن کننده در
نامه نگارانه اجمال که داشته به مقصود اصلی میرود
. بر منتظران بدایع آثار و مستمعان جلایل اخبار پوشیده
نماند که چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب آن مرکز امن و امان اندکی
بر فرد ایما گزارش یافت کمر بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید که یورش
هندوستان که در مکامن ضمیر پیش بین اقلیم یافته بود پیشنهاد همت عالی ساختند جمیع
مخدرات تتق عصمت را در دارالملک کابل بحمایت ایزدی سپرده و شاهزاده والا دل بیگی را
آنکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل را ازای
زین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذی حجة الحرام نهصد و شصت و یک در ساعت مختار
و زمان منتظر که حرکات افلاک بآن افتخار مینمایند و نظرات کواکب بدان مباهات
نموده عنان عزیمت والا بصوب تسخیر ممالک هندوستان معطوف فرمودند و آن نونهال
پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی اکبر عمر ظفر اثر آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای
دوازده سال و شش ماه بود و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطه احصا افزون مقدمات چنین
فتوحات صوری و معنوی ساخته با دیبای اقبال بجولان درآوردند و در روز توجه عالی
بدیوان لسان الغیب تبرک و تفال جستند و چون امری از پرده غیب و جلباب خفا جلوه ظهور
مینماید منادیان بشارت از انفس و آفاق بهزاران زبان بلند آوازه میگردند از الجمله این
شاه بیت قصیده قدسی عبارت بر صفحه اولی که سر نوشت پیشانی دولت تواند شد عنوان منشور
فتح نمود که دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود
اگرچه خردمندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی
بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند اما دوربینان بارگاه دانش مضمون این
نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژده سلطنت عظمی حضرت شاهنشاهی دریافته در انتظار طیران
علوی این طایر قدسی قامت فرمودند و حضرت جهانبانی اعتصام بعروه الوثقی عنایت الهی نموده
و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده باندکی از مردم که به هزار نکشید بمعاضدت بسیار از جنود غیبی

که در شمار محاسبان معقول نگنجد نهضت فرمودند بیرام خان بجهة استحکام بعضی از مهمات پادشاهی
و سامان یراق خود رخصت یافته بدار الاقبال کابل ماند و حضرت جهانبانی از جلال آباد با این عزم
سوار شده از آب گذشتند و در سلخ محرم نهصد و شصت و دو بکرام مقدم خیام اقبال شد سکندر
خان اوزبک که خدمات پسندیده کرده بود مورد عواطف بی غایات گشت و در آن روز بمنصب خانی امتیاز
یافت و پنجم صفر این سال دریای سند که به نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت شد و سه روز
در آن منزل خاطر کن مقام بود و درین مرحله عشرت آرای بیرام خان از کابل آمده سعادت بساط بوس
دریافت و در همان منزل مبشران اقبال نوید دولت آوردند تاتار خان کاشی که با لشکر گران بحراست
قلعه داری و استحکام قلعه بود بشنیدن طنطنه ارتفاع رایت نصرت بعد در پسند پای ثبات
از جای داده فرار اختیار کرده است و آنحضرت نظر به نیکو خدمتیهای قدیم و جدید سلطان آدم گکر
منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند داشت عذر
زمین داران آورده عرضه داشت که با سکندر عهدی شده است و پسر مرا لشکری همراه برده اگر
من دولت زمین بوس دریابم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا هم هلاکت اولیای دولت موقف
عرض رسانیدند که مناسب آن مینماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول کار او کرده پیشتر
نهضت فرمایند که خود سری چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دوراندیشی دور است
آنحضرت که معدن مروت و فتوت بودند فرمودند که از قدیم باز سلسله جبان معتقد این طائفه
بوده است و مجدد خدمتی شایسته چنانچه سابقا گزارش یافت بظهور آورده درین وقت شیوه
لایق دولت روزافزون نمیدانیم خصوصا که در ملایمت معذرت میزنند و چون موکب عالی
سطوت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان که در حدود رهتاس جمع شده بودند پریشان
شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند موکب عالی بتایید اقبال متوجه شده هر روز جای دلکش و سر
زمینی نشاط بخش پیش می آمد و بلاد و قریات بظل عدالت در آمده لذات آرامش و مسرت
آسایش در می یافت و چون سخن باینجا رسید پیشتر از سوانح اسامی بعضی همراهان نصرت اعتصام
که بقرب منزلت و علو مرتبت اتصاف داشتند نوشته میشود بیرام خان و شاه ابوالمعالی
و خضر خواجه و تردی بیک و سکندر خان و خضر خواجه هزاره و عبدالله خان اوزبک و میرزا عبدالله

مصاحب

و مصاحب بیک و علیقلیخان سیستانی و محمد قلیخان برلاس و خواجه معظم و علیقلیخان اندرابی و حیدر
محمد اخته بیکی و بابوس بیگ و اسمعیل بیک دولدی و میرزا حسن خان و میرزا نجات و محمد خان جلایر و
سلطان حسین خان و فنه دتی سلطان و محمد امین دیوانه و شاه قلی تاریکی و تولک خان قچین و کاکر علیخان
و باقی بیک و ماسی بکی و لعل خان بدخشی و محمد بیک اخته بیکی و خواجه پادشاه و مریض کچک و خواجه
عبدالباری و خواجه عبدالله و میر معین و شاه فخرالدین و میر محسن داعی و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی
و میر عبدالله قانونی و جنجو بیگ و عارف بیک و خواجه عبدالصمد و میر سید علی و ملا عبدالقادر و ملا
الیاس اردبیلی و شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا عبدالباقی و افضل خان و خان برجشی و خواجه
عبدالمجید دیوان و اشرف خان میر منشی و قاسم مخلص و خواجه عبدالله دیوان بیوتات و خواجه ابوالقاسم
و شهاب الدین احمد خان و معین خان فرنخودی و خواجه امین الدین محمود و ملک مختار و چون موکب
جهان آرای بعد دو دفعه سعادت پیوند کلانور رسید شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت
خان را بلاهور فرستادند که رونق منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطنان آن
شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرام خان و
تردی بیگ خان و اسکندر خان و خضر خواجه خان هزاره و اسمعیل بیک دولدی و جمعی کثیر را بر
سر نصیب خان پنج بهیه که در قصبه برهانه اقامت داشت رخصت فرمودند و خود بتائید اقبال
متوجه لاهور شدند و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل
و موهبت عظیم برگشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی اختصاص یافتند
و بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث
روزگار نجات ابدی یافته بمقاصدی که عمری بر شاهراه امید آن دیده انتظار داشتند رسیدند
در اواخر ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغان جمعی انبوه از افغانان با خود متفق ساخته
در دیبالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علیقلیخان
سیستانی و علیقلیخان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای کار طلب بان صوب
فرستادند لشکر اقبال با افغانان رسیده معرکه محاربه را گرم ساختند و از طرفین بهادران جان
نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند کار بر سید زاده ابوالمعالی که بدستی و نیا و خود در حسن استعداد

داشت تنگ شده بود که علیقلیخان و بکهای صف شکن تکیه بر اقبال روزافزون نموده در
دلاوری و جان افشانی کارنامها بتقدیم رسانیده گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را
ازان مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند و اولیاء دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده
کامیاب و قرین شدند و سامان سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت
قرین عساکر اقبال که بایلغار بیرام خان تعیین یافته بودند نوشته قلم وقایع نگار گردد و مشخصان
سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنه هریانه رسید نصیب خان افغان
اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست
بهادران نبرد دست افتاده و عیال آنها بالتمام گرفتار شده بیرام خان بواسطه نذری
که از حضرت جهانبانی شنیده بود که چون بتایید الهی فتح هندوستان میسر گردد بنده واقع
نشود و بندهای خدا را بزور در قید اسیری مردم در نیارند خود سوار شده عیال افغانان را
بالتمام جمع کرده مصحوب معتمدان ساخته پیش نصیب خان فرستاد و از حصول این فتح
که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند شد و تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفایس غنایم
را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت جهانبانی فرستاد و شکرانه این
نعمت گوارا بجا آورده از آنجا روانه پیش شد چون بنواحی جالندر رسید افغانان گریختن
را صلاح وقت دانسته و بواسطه منازعتی که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد اسباب
و اموال نفیس خود را با نقد همراه جان بدر بردند و اندکی ازان سرگذشت آنست که تردی
بیگ خان بجهت اینمعنی بالتوخان را پیش بیرام خان فرستادند که بهر نوعی که باشد رخصت
حاصل کند بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیری انداخت که بدست بالتوخان رسید
چون اینخبر بسامع جلیه پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بمیر فضلی
نمودند او رفته شرایف کلمات و نصایح هوش افزای پادشاهی را بامرا رسانیده انجمن صلح
و صلاح فراهم آورده و بیرام خان در جلندر طرح اقامت را پرگنهای نواحی جدا ساخته جا
بجا تعیین نمود اسکندر خان چون بماچیواره نامزد گشت ازانجا رفته و قابو خیال کرده پیشتر
روانه شده و سهرند را بتصرف خود در آورده اموال و اسباب فراوان بدست افتاده

درین

درین اثنا تاتارخان و حبیب خان و مبارکخان و جمعی کثیر از لشکر افغانان از دهلی رسیده
آمدند سکندر خان در سهرند بود از اصلاح حال خود دانسته بجالندر آمد بیرام خان اینمعنی را مناسب
دولت خیال کرده بر آشفت که بایستی پای ثبات و مردانگی محکم ساخته در حراست استحکام می نمود
و ما را خبر میکرد و بعد از گفتگوی بسیار امرای عظام اعتصام بفتراک ابد پیوند پادشاهی نموده
از جالندر پیشتر روان شدند و چون بحدود ماچیواره اتفاق نزول افتاد تردی محمد خان و
اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت
آنست که گذرها را استحکام داده توقف نماییم و چون شدت باران سپری شود و هوا
رو باعتدال نهد از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دوربینان نوخطه اقبال گذشتن را مصلحت
دانسته مقدمات پسندیده ازینجانب گفته و آخر بسعی ملا پیر محمد و محمد قاسم نیشابوری و ولی
بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نموده تردی بیگ خان و سایر امرای ناگزیر از
آب گذشتند و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد قول بشجاعت و اخلاص بیرام خان اساس
یافت و سرداری برانغار بخضر خان هزاره مقرر شد و بزرگی جوانغار تردی بیگ خان قرار
گرفت و سکندر خان با جمعی از زبردستان جان نثار بهراولی معین شدند از آنجا که نیت شهریار
جهان بر آیین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود کار منتسبان درگاه والا قدر روز
بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده
با لشکر فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند نزدیک شام فریقین بهم پیوستند و داد مردی
و مردانگی دادند و جنگ عظیم قایم شد و آتشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجای
خنک را بخود قرار داده پای ثبات استحکام داده بودند و همتهای کارگشا در تیغ مرد آزمای
بکارپردازیها مشغول شدند تا آنکه شب در آمد بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته
تیر میزدند و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد آن بود که دران نواحی دهی واقع بود دهات
بزرگ از شعله تایید ایزدی دران ده که جا بجا بیشتر از خس و خاشاک بود افتاده در مغنی نیران
چراغ در رهگذر دولت افروخته شد و بتحقیق پیوسته که این تایید ایزدی بوسیله این خلاف
شده هرگاه لمعه اقبال افروخته انجا اصحاب تیغ بهبود خود دانسته حمل آورده سرمایه زبان

سی

آن گروه گردد القصه ازین روشنایی که طلیعه نصرت بوددلا وران ظفر پیشه بر احوال مخالفان
بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستان شست کشا بودند و مخالفان از حال
عساکر فیروزی منبه غافل بوده دست تاریکی می انداختند تا آنکه قریب پاسی شب گذشته بود که
لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرده فتح عظیم روی نمود و فیل و اسپان
فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد و نفایس غنایم با عرایض اخلاص دوی بدرگاه والا
نمودند روز دیگر متوجه پیش شدند و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند علیقلی خان
سیستانی را که از عقب آمده ملحق شده بود پیشتر فرستادند و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن
تاتار خان با لشکر گران و استعداد تمام بحدود ما چواره بمسامع جلال رسید با جمعی از معتمدان
خطاب فرمودند که مسافت بسیار است تا رسیدن ما در آن لشکر هر چه اراده ازلی رفته
باشد بظهور می آید پس همان بهتر که پناه بقبه کبریا برده بدریوزه فتح و نصرت از عطاخانه
الهی امداد فرمایم در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیش دوان موکب
همایون شدند و چند روز از ین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید و غنایم فراوان
بدرگاه آوردند چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود سجدات شکر فتاح غنی بجا
آورده دست داد و دهش بجهانیان گشادند و چون سکندر بر سر گذشت آگاه شد بهشتاد
هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت پر امخان از ولوله و شجاعت در سهرند
ثبات پای ورزیده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم رسانیده و عرایض
متوالی بدرگاه والا ارسال داشت و استدعای توجه نمود و چون در آن هنگام حضرت مقدس
آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزرده بود بجای حفظ آن جمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی
را که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت او دست یقین فرمودند و هنوز موکب اقبال آن
خدیو جهان از حوالی لاهور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داده آن حضرت
بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط عنان ظفر و نصرت را در ارادت
شدند و برای صواب اندیش که انتظام بخش زمان و زمین بوده مقرر فرمودند که قرحت
خان شقدار لاهور و بابوس بیک توجدار از بینا و میرزا شاه سلطان و مهتر جوهر خزینه

دار این صوبه باشد و شب پنجم رجب سال نهصد و شصت و دو بود که سواد عرصه سهرند بموکب پادشاهی نور
پذیر شد و امرای اخلاص پیشه سعادت ملازمت اقتخار یافته کوس شادمانی زدند یازده
روز امرای شجاعت پیشه جلادت آئین در مقابله چنین لشکری گران نشسته قلعه داری
میکردند که طلوع رایات جهانبانی بنزدیک سهرند بود سراپرده اقبال زدند و آداب
نزد بروجهی که سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند یکی بنام گرامی
حضرت جهانبانی اختصاص یافت و دیگر باسم والای حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر شد
دیگری را شاه ابوالمعالی و دیگری را به پر امخان معین ساختند و هر کدام از صفوف لشکر اقبال
بیوندگر اجتهاد بمیان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند و بها دران جان نثار جان فشانیها
می نمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت و اپسین میکشیدند و از
جانبین از راه مردی و مردمی چنین معمول شده بود که فداییان جان سپار را با احترام و تعظیم
بمردم ایشان می سپردند گونه پنهان اسباب پس کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی
را دیده باندیشهای ناصواب خدوک دلها ساده میشدند و در پنهان سبب پس نقوش فتح
و ظفر از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث
مزید ثبات پای خلایق میگشتند علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی که جهان تمکین
و اطمینان بودند هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند و جان می بخشیدند
هر چند حضرت شاهنشاهی ضوسن را
نقاب خود داشته در پرده آرائی می بودند اما ایزد جهان آرا چون میخواهد که حال معنوی
این بزرگ زمان معلوم گردد دلی اخیار را مورد آن که هر یک شاهدیست ندان رنگ استعداد
و سمو فطرت بعالم ظهور می شتابد و از جمله خوارق عادات که در آن ایام از حضرت
شاهنشاهی که باطن لطیف هو اطنش مظهر اسرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار
نامتناهی است بظهور آمده آنست که بر بالای بامی از شهر بر آمده نظر اقلیم کشای خود را
بر لشکر مخالف انداخته تماشا می فرمودند لشکری با آن عظمت که شکست آن در
اندیشه کسی نگذرد فرمودند که چند مدتست این مردم لشکر را تاراج خواهد کرد حاشیه

نشینان بساط قرب که به دوربینی و پیش‌بینی امتیاز داشتند بارها از آن نورپرورد الهی
خوارق عادات و بدایع کرامات مشاهده کرده بودند ازین نوید مسرت فزا جام خوشوقت
شده زبان شکر ایزدی برگشادند آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت
بعید می‌نماید اما حق‌پرستان معنی‌بین که سواد پیشانی روزگار روشن دارند ایمعنی و صد
مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی‌انگارند و درین ایام که خواجه عز ناظر که از
خدمتگاران قدیم بود از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دو تمغه
را در خدمت آن نورپرورد ایزدی سپردند پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار
هندوستان بموقف عرض میرسانید و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش میداد
و چون طالع هند درجه سعادت یافته قوت ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج
اقدس خوش می‌آمد اول بار که آنحضرت را بشکار چیته میل شد و چیته شکاری در نظر اقدس
اینجا بود که ولی بیک پدر خان جهان چیته که از جنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود
و فتح باز نام داشت پیشکش آن شیر شکار رسید که او اقبال کرده و چنان کاردان که
نزدیک بساط قرب بودند ازین پیشکش بدیع عجیب فتوحات بی‌اندازه می‌بردند و
نگاهبانان آن چیته ژو ژو نام شخصی بود که از میمنت قدوم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان
مامور شد و امروز که این شکرنامه والا بخامه اخلاص شامه ذره هواخواه ابوالفضل رقم‌پذیر میگردد
فتح خان در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان فراوان خاصه سعادت امتیاز دارد
و آنحضرت که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته‌اند از غیر می‌پوشیدند و جمال شوکت را
در نقابهای گوناگون مختفی میساختند از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود
کرده‌اند اما لوامع خورشیدی و شمائم مشکی را در حجاب نتوان داشت آن روز که مرا بدانش
آموزی و دولتخواهی کشید بسعادت ملازمت برده روشناس کمالات این برگزیده الهی
میساخت چه سجده‌ها و شکرگاهی آوردم و ازین دولت ملازمت چه کیمیا بها داشتم تا
بمراتب صوری و معنوی سربلند گشتم و خلوتسرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم
اکنون که نوبت شکرگزاری رسید میخواهم که فرخنده کیمیای خود را در پای آن آدرم تا تمام شکرگاهی

آورده

آورده باشم و هم چراغ پیش در راه تاریک روان نهاده آید بی‌تکلف ازین که در خدمتم و معامله
داد و ستد در میانست آزرده‌ام کاشکی آشنای صوری نبودمی و در سلک ملازمان منسلک
نگشتمی تا هرچه گفتمی و نوشتمی ظاهربینان کوته باطن این کس را از گروه خوش‌آمدگویان نپنداشتندی
و از محرومی صوری و ظاهری من جهانیان بی‌بهره مقصود برده کامروا گشتندی سبحان الله سپاس
نامه‌های بستانی که در باب ارباب تجرد که عشر عشیر کمالات این خدیو زمانه نداشته بلکه با مردم باشند
که جز ظاهر آراسته چیزی نداشته باشند رقم پذیرفته است جهانیان معامله نافهم بواسطه آنکه
در میان داد و ستدی نیست مدح نامه‌های مذکور را از قسم خوش‌آمد ندانسته اظهار حق
می‌فهمند و امروز که حال مشتوای اهل ظاهر و باطن تعلیم میرود من پی برده مزاج زمانه را بار نافهمندگی
مردم بردوش خاطر باید کشید اما چون دل نظر من بر آن افتاد که اندکی از بسیار شکر لازم بجای
آرم ازین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم و چرا باشم حال آنکه به نیت درست خود کامروا
شده مشعله‌دار شکرگزاران گشته‌ام و جمعی کثیر پذیرای حق شده راه صدق پیش گرفته‌اند
اکنون ازین ماجرا که آخر شدنی نیست باز آمده بر سر سخن که بودم میروم مجملا قریب چهل روز حضرت
جهانبانی بکار رومای محاربه چنانچه آیین اقبال باشد بتقدیم میرسانیدند و لوازم اهتمام بجای آورده
بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتقاد می‌بخشیدند تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال
مذکور که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود خواجه معظم اتکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند
از آن طرف کالا بهادر برادر سکندر برآمده محاربه بجای آورد هرچند در آن روز مقرر نبود که
جنگ بزرگ سرانجام یابد اما چون امری از پرده تقدیر بظهور آمدنی بود رفته رفته نایره نبرد در
اشتعال افزود و آتش پیکار بلندی گرفت افواج نصرت قرین از اطراف در آمده بعد از
شرایط هجوم مردانه ایستادند و نقش مصاف دلخواه نشست   چو کوه آهنین از جای جنبید
زمین گفتی ز سر تا پای جنبید   دو لشکر روبرو خنجر کشیدند   جناح و قلب را صف برکشیدند
تراک تیر و چاکاچاک شمشیر   دریده هول از زهره شیر   و یمن اقبال ابدی اتصال حضرت
شاهنشاهی فتحی عظیم روی داد و دلهای فراوان بدست اولیای دولت قاهره در آمد و جمعی
کثیر از مخالفان بدآیین بعالم نیستی رفته سکندر خود را بدامنه کوه پنجاب کشید کلی زد دلاوران

خواجه مسافری خود را در انگای راه بسکندر رسانیده او چون دید که شخصی قصد او دارد برگشت و
هر چند دست بشمشیر کرده بدست نیفتاد و بعد از سعی بسیار او را از خود دور کرده از آن مهلکه جان
بیرون برد آری کار بدستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد و حضرت جهانبانی در عین
کامیابی دنیا که باده مرد افکنست هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بوده با طبقات زمانه
از کمال دانش و بینش سلوک مینمودند اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد فرمانبرداری سلطان
خرد کار بر مراد می سازد و اول نیت درست هم میرسد ثانیا کوشش قرین او میشود ثالثا با
وجود ظهور کارها شایسته نسبت آن را بخود روا نمیدارد و کارگر را خود دارا دگر نمیشناسد و
خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و اجرا از مراتب سپاس
بر شکر معنوی اکتفا نکرده بساط ظاهری نپرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند اگرچه
در مراتب گذشته که فتح هندوستان شد و فتح حضرت گیتی ستانی کارنامه بود چنانچه سابقا
گزارش یافت اما هوشمندان دانند که مثل این نادره کار نبود فی الواقع از اینگونه فتح که باندک
کسی چنین غنیمتی بخششی بود و الا از درگاه کبریای الهی در زمان باستانی کمتر چنان نشان داده اند
مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد و از نتیجه که باعث هلاکت گروهی از ستم
پیشها و کافرنعمت بود از مقدمات اقبال و لیای دولت توان دریافت و از آیات ادبار
ارباب خلاف توان دانست اما از آنجهت که تعاقب این فرار نمود و امرا مانع آمد تا
بهزاران جان کندن خود را از آن مهلکه نجات داشتند و او از قسم اهمال اهمال آن
گروه بخت برگشته توان شمرد چون بتایید ایزدی چنین موهبتی کبری بظهور آمد آنحضرت بر
مسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان
جان نثار اختیار فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزه خدمت فروشان
سخن در میان آورده که این فتحنامه بنام که نوشته شود حکم شد که هر که مبلغ دریافت
خود را بموقف عرض مقدس رساند شاه ابوالمعالی که سرمست باده غفلت بود از زبی
فکری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود و بیرام خان که آنچنان
سعی خود میدانست تا زمان فتح بر خلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای

جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد چه خارخار این آرزو داشت
که فتحنامه باسم او طراز یابد و در بینان کار آگاه معنی که فتح را از میمنت و اقبال حضرت
شاهنشاه نور پرور دانستند آگهی میدانستند گوش هوش و چشم انتظار باز داشته تماشای سخندان
میکردند و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را در روز نوبت منسوبان آن
نورحدیقه خلافت لمعه ظهور بخشیدند نیز از سخن سرایی مردم حیرت افزوده بودند تا آنکه حضرت
جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ بنام نامی
حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرت پیرای مخلصان دور و نزدیک شدند و از وقایع
نخجسته که در آن ایام سعادت فرجام سانح شد گرفتن خواجه اغلم است مجملی از این سرگذشت آنکه
نوشته چند بخط خواجه برآمد که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار
دولتخواهی کرده بود آنحضرت را بغایت بعید نمود از خواجه استکشاف فرمودند و چون دلیل انکار
نداشت گفت من از این دولتخواهی پادشاهی اندیشیده بودم و العیاذ بالله گردم که این
نوشتها بنظر اقدس درآید تا بمن بیشتر التفات مبذول داشته مرا سر براه خدمت شایسته
گردانند حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند و بعد از سامان سرانجام مهمات پنهند
از راه سامانه بدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت آیات بسامانه رسید
شاه ابوالمعالی را با جمعی از ملازمان درگاه مثل محمد قلی خان برلاس و اسمعیل بیگ دولدی
و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر از بهادران تعیین فرمودند که اگر سکندر
از کوهستان برآمده در میان ولایت دست اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده
آید و سرانجام مهام نجات بخش را به تفویض یافت و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران
بخاطر اشرف رسید که روزی چند در آن سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا
خبر داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانه بدار السلطنه دهلی درآمده و
مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند مصلحت آنست که زودی پایه تخت
هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد باستماع این نوید از سامانه نهضت
عالی فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور بسلیمگره که بر شمالی دهلی بر کنار آب جون

واقع شده نزول اجلال فرمودند در چهارم این ماه در درون شهر نه مستقر اورنگ خلافت شد
ودرین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور پرور اقبال فروغ باجره خلافت بلند
کاویرا شمشیر زده شکار فرمودند چنانچه حیرت افزای اهل شکار شده واصحاب یافت زنگار
مقصود اعلی‌شان یافته کامیاب مسرت گشتند و حضرت جهانبانی که از ابتدای این
سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی نموده بتوجهات
روحانی استفتاح مینمودند امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله
گاو پاره خشک کرده نگاه دارند که چون بعد از رمضان حیوانی میل فرمائیم اول این
گوشت تناول خواهیم نمود و سجده‌های شکر بجای آوردند و جمیع ملازمان نخبه خلافت
بمناصب عالی و جاگیرها لایق شرف افتخار یافتند سرکار حصار رو آن نواحی جاگیر
حضرت شاهنشاهی مقرر شد و تفال گیران کار آگاه این احصار حوادث روزگار دانسته
مجدد ابد دولت روزافزون آنحضرت فال گرفته بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر
پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردی بیک خان را بمیوات فرستادند و اسکندر خان را
باگره و علیقلی را بسنبل و حیدر خان اخته بیگی را بجانب بیانه که نزدیک بدار الخلافه آگره
واقعست تعیین فرمودند بیمن قدوم بادشاهی و برکات آن خدیو صورت و معنی
هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت و طبقات عالیان و طوایف خلایق
کامیاب اقبال گشتند و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته در ریاضات الهی بسر میبردند
و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش آب میدادند و همواره فرمان دار خالق کامروائی
مخلوق پیشنهاد همت والا ساخته سریرآرای خلافت بودند از سوانحی که دران ایام
موجب مزید سرور باطن اقدس شد آمدن شاه ولی انکه بود از دار الخلافه کابل که
خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورده خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت
و مژده مسرت بخش رسانید که از مطلع مطهر ماه جوجک بیگم اختر هستی بخش فرزند گرامی کرامت
فرموده است آنحضرت ازین بشارت دلگشا و ازین نوید روح پرور شکر ایزدی بجای آورده
جشن شادمانی ترتیب دادند و نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را

مسوده

فرخ

فرخ فال نهادند و شاه ولی را بثمرگانی این عطیه غیبی خطاب سلطانی کرامت فرموده با تحف
و هدایا روانه کابل ساختند و بمناشیر توجه و التفات سعادت اختصاص دادند و از وقایعی
که دران ایام روی نمود آمدن ارسلان خان بود که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت
و مجملی ازین قضیه آنست که چون اتکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند
روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و نهم رمضان در دو کروهی حصار
نزول سعادت نمودند رستم خان و تاتار خان و احمد خان و پیر محمد رهنگی و بجلی خان و شهاب
خان و تاج خان و ادم خان و قیام خان با جمعی از افغانان از حصار برآمده معرکه پیکار آراستند
و با وجود آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و با اولیای دولت قریب چهارصد کس
جنگ عظیم در پیوست و بتایید الهی فتح روی داد تا هشتاد کس از مخالفان در میدان بقتل رسید
و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط گردانید و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن
پرداختند چون کار برو دشوار شد قول طلبیده رستم خان را با نام بردهای قریب هفتصد کس
مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند او با جمعی کثیر آمده بدولت
آستانبوس سربلند شد و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را بجاگیر مناسب تعیین
نمایند اما بشرط آنکه فرزند خود را در گرام نگاه دارد تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد و هم راه
حزم و احتیاط از دست نرفته آن ساده مرد کوته اندیش ازین شرط دولت آرا که سرمایه استحکام
سلسله عبودیت بود ابا نموده در مقام گریختن شد و چون انجمنی بپیشگاه خاطر مقدس پادشاهی
پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیک محمد ایشک آقاسی سپردند از وقایعی که دران نزدیکی بظهور آمد
قضیه قنبر دیوانه است اندکی از گفتگوی بسیار او آنست که او از احاد الناس بلکه از مجاهیل
اردوی اقبال بود وقتی که رایات نصرت بعد از فتح سهرند بجانب دهلی نهضت فرمود این قنبر جمعی
از اوباش را گرد خود فراهم آورده دست تاخت و تاراج درازکرد و پیوسته غنایم بدست
آوردی و بمردم دادی و از روی گزیرت پیوسته عرایض نیاز بدرگاه نوشتی و از نواحی
سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرف آورده خود در سنبل نشست و پسر خوانده خود را که
عارف الله نام نهاده بود به بداون فرستاده در آنجا و چنین جلوانی که از اعاظم امرای افغانان

بود جنگ ویران شده و قبر خود را بکلات کول رسانده و آن نواحی را نهب و غارت کرده در الحدود
یارکن خان که از روسای افغانان بود جنگ بی توزکانه کرده شکست یافته از آنجا ببداون
آمده و هر چند این دیوانه غافل پیوسته عرایض فرستادی و اظهار نیکو بندگی و نیکو خدمتی کردی
اما قول و فعل او موافقتی نداشت پای از اندازه گلیم خود دراز کرده مردم را منصب خانی و سلطانی
دادی و علم و نقاره بخشیدی تنها مستی دیوانه نشت سودای جنون نیز ضمیمه حالات او شده
بود بارها از دیوانگی با دیوانه ساختگی و از ابله طراری خانه خود را بتاراج داده بود و همواره از و
حرکات نامنتظم که شرکت بمجانین داشته باشد بظهور آمدی چون مکرر این معنی بمسامع عز و جلال
رسید فرمان قضا جریان بعلیقلی خان سیستانی صادر شد که او را بدرگاه معلی فرستد و اگر
سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید و درین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون
آمده بود علیقلی خان از مهمات مرتبه فارغ شده بسنبل رفت و بعد از فراغ مهمات آنجا
ببداون آمد هر چند علیقلی خان بطلب او کس فرستاد پیش او نرفت و گفت چنانچه تو بنده
پادشاهی من نیز از غاشیه داران این موکبم و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام اخر الامر علیقلی
خان بجنگ پیش آمد و چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بداون متحصن شد
و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد و چون احوال بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم
مخلص را فرستادند که او را باستمالت عنایت پادشاهی ساخته باستانبوس سرافراز سازد پیش از آنکه قاسم
ببداون آید و این مژده بگوش رساند علیقلی خان او را کشته بود و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون
قلعه را مستحکم کرد و محاصره امتداد یافت کاری نمیگشود علیقلی خان و محمدی بیگ ترکمان و عطا
غیاث الدین را پیش او فرستاد او این فرستادها را مقید ساخت ایشان جمعی کثیر را با خود
متفق ساخته بنقب و فنون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند علیقلی
خان سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع اینواقعه بر باطن عدالت مآثر پادشاهی گران آمد فرمان
عتاب آمیز بعلیقلیخان صادر شد که چون او اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید چرا کار
را بجنگ رسانیده اید بعد از آنکه بدست افتاد چرا حکم کشتن او کردید آنحضرت مکرر بمقربان بساط
عزت میفرمودند که خاطر میخواست که اینمرد را به بینیم اگر از سواد پیشانی او نشان حقیقت دوستی

خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرماییم و از سوانحی که درینولا بظهور آمد یکی
میرزا سلیمانست و شرح این بطریق اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه
شد تردی بیگ خان که از اندراب و اشکمش در جایگیر او بود بحکم عالی سعادت همراهی یافت و منعم خان
از جانب او برای انتظام جایگیر آمد میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال که جایگیر
تردی بیگ خان بود نمود و اولا از راه کرزرت درآمد که به نیرنگ پردازی منعم خان را بخود کشد
چون صورت و بیانات میرزا پرده آزرم برداشته بمحاصره اندراب قیام نمود منعم خان نا
گزیر اهل و عیال خود را از مهلکه برآورده همراه گرفته برآمده جنگ کنان بکابل آمد و از وقایعی که
دران ایام پدید آمد کشتن حیدر محمد آخته بیگی بود غازیخان پدر ابراهیم را که سروری بنجاریه بود
ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به بیانه فرستادند غازیخان که حاکم الحدود بود تاب
مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شده بعهود و ایمانی که از حیدر محمد ظهور یافت
اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد و حیدر محمد چشم بر اسباب و اموال او دوخته نقض عهد نمود
و بشمشیر بی اعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانبانی رسید
منحرف خاطر عدالت پیوند شده و چون دور دست بود و اوایل درآمد هندوستان سیاست
ظاهری او را موقوف ساختند فرمودند که او دیگر بکار نخواهد کرد و کمر نخواهد بست و الهی تا بسر شدن
او این جهان را همانطور که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود بظهور آمد و شهاب الدین احمد
خان که بر مهمات بود بجهة تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود دید و دولت
اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بود و اوقات گرامی را
صرف مرضیات الهی میفرمودند

پرتو انداختن شعاع تقدس بر مرآت باطن جهانبانی و صاف شدن بآن عالم

درین اثنا که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی را داعیه نظام آرایی ممالک سند و هندوستان
بود خبرهای ناخوش از شاه ابو المعالی رسیدن گرفت که از باده ناگوار دنیا بدمستی کرده
دراز آزار خلق میکوشید و بر مسالک خلاف حکم پادشاهی سلوک مینماید و چون خاطر جهانبانی را با او
توجهی خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و اعدای ناتوان
بینان فرو می آوردند تا آنکه خبر برآمدن اسکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت و نیز نقض پیوست

که این سیدزاده بدست زنخت خان نام حاکم لاهور را بی حکم تغیر داده کس خود بجای او مقرر ساخته ا
ودر خزینه پادشاهی دست درازی میکند بخاطر اقدس حضرت جهانبانی که آینه صورت نمای ملک و
ملکوت بالهام ربانی خیال مصمم شد که پنجاب که از اعاظم صوبهای هندوستان است بیامن
عواطف و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات انصاف و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق
پذیرد و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و الحدود مرحمت شود و نیز چون درین نزدیکی
مخدرات تتق عصمت را از کابل طلب فرمایم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی
بودن مناسب دولت هرچند لشکر اقبال بمقدار بود که دفع سکندر نماید لیکن بجهت مصالح ملکی
و طبیعی نام کومک مذکور ساخته اوایل سال نهصد و شصت در ساعت مسعود که جلوس اورنگ
جمعیت اقلیم را زیبد و سلطنت ابد پیوند را آن افتخار نماید حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد
الهی را بآیین سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند و بیرام خان را بصورت اتالیق آنحضرت
ساخته و بعضی تربیت آن عضد دولت بیامن توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد و جمعی کثیر
از ارباب جمعیت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند چون
موکب قدسی آن نور پرورد الهی بپهنور رسید ملازمان عتبه اقبال که در حصار فیروزه بودند
سعادت ملازمت دریافته بند مسرت برای خاطر شدند و در ان منزل سعادت ورود استاد
غور بیستانی که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت تشرف اختصاص یافته بود و در فنون
آتشبازی و بندوق اندازی قرینه نداشت دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت
و آغاز بندوق اندازی آنحضرت ازینجا شد و در اندک فرصتی چنانچه در هر فن و هر صنف
استاد گفته اند استاد این فن بدیع نیز گشتند و کارنامهای غریب دفترهای جهان
متضمن بیان آن شوائب شد و درین روش چون سایر پیشها از ان مظهر کمالات بظهور
آید و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که شایبه هر تحقیقی که در هر فن
از فنون اقسام دانشوری چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنایع پردازان صاحب
هنر چه در امور کلی و چه در اشیای جزوی که سالها پیش استادان دانا ورزش آن روش
کرده باشد چون بشرف ملازمت آن دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را در

بخطاب مسیحانی

افزونی

افزونی دانش او کم کرده در مقام حیرت می آید و بخاطرش میگذرد که همانا که اوقات آنحضرت
بغیر ازین کار صرف نشده است و باز میگوید که چنین مهارتی بخاطر کسی نمی تواند بود بلکه موهبتی است
خداداد و از بدایع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک بیج و یک مجلس میفرمایند که بر طبع
جهان جهان آرای دشوار نمی آید حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا می کند که
بغیر از روش خود زمانی صحبت دارند این دریافت بلند آن حوصله فراخ در قوت بشری
نگنجد بلکه طاقت ملکی برنتابد ایزد تعالی این کوه وقار را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه بدارادو **ذکر**
شمه احوال جنت آشیانی و شرح بعضی از جلایل مخترعات آنحضرت چون انتظام مهمات پنجاب
بنهضت موکب جهانگشا حضرت شاهنشاهی صورت پذیر یافت حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک
دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده در تنظیم مهام ملکی اشتغال میفرمودند و در تعمیر ممالک و استیصال
اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالیه شد مکرر را میفرمودند که چند جا را پای تخت ساخته در نظام
ولایت هندوستان کوشش می فرمایم دهلی و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنوج و
بعضی محال دیگر که صلاح افتد و هر جا که لشکری بسرداری یکی از هوشمندان دین رعیت پرور
عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحی محتاج بکومک لشکر دیگر نباشد و زیاده از ده هزار سوار
در رکاب معلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیها مرصع از طلا و نقره میفرمایم که بسازند
که در بار عام شاهزادها و کامکار و مردمی که در بساط قرب بمزید عنایت سرافرازند بموجب
حکم عالی نشسته شرف امتیاز یابند که غالب چنانست که دلهای بزرگان عالیفطرت دنیا که
بدولتسرای خلاقیش رسیده در بازار سوداگری درمانده سود و زیانند بدادن مال شاید معتقد نشود
تا در اعتبار جاه ایشان نیفزایند و تسخیر دلها بطبقه صورت تسکین نپذیرد و خاطر فیض مآثر آنحضرت
از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقایق منیعه توجه داشتی از انجمله در اوقات
که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را جهة تمشیت
مهمات در کابل گذاشته بودند روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و فرخ میکردند
و در اثنای راه مولانا روح الله که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت مخاطب ساخته فرمودند
که در خاطر خیالی پرتو می اندازد که از سه کس که درین راه پیش آیند نامهای ایشان فال گیریم

وبنای اساس دولت بران نهیم مولانا بعرض رسانیدند که بنام یککس هم اکتفا میتوان کرد فرمودند
که ملهم غیبی در دل چنین القا می کند بعد از طی اندک مسافت مردی در سن کهولت پیدا شد از وی پرسیدند
که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه و متعاقب آن دیگری که بر دراز گوش هیزم بار کرده بطرفی
میبرد پیش آمد چون از اسمش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که
اگر نام شخصی دیگر که پیش آید سعادت خواجه باشد از غرایب اتفاقات حسنه باشد و کوکب مراد از افق
سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردی که گاوی چند میچرانید در نظر آمد چون پرسیدند که نام
تو چیست گفت سعادت خواجه ملازمان رکاب سعادت از ان کرامت علیا در عجب و تحیر افتادند
و نزد همگنان بتحقیق انجامید که آن صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت توفیق ازلی بمراتب ارجمند
کامیاب دولت خواهد شد و چون این قره غیبی از قوت بفعل آمد و گلشن امید از جویبار معدلت
سرسبز و تازه گشت اساس انتظام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت نهادند و جمیع ملازمان عتبه اقبال
بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساختند اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافه سپاهیان
اهل دولت گفتند چه پیداست که بمساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر است
و حکما و علما و صدور و سادات و مشایخ و قضات و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و
اهالی را اهل سعادت خواندند زیرا که اکرام این سعادتمندان و مصاحبت این فرقه شریف سبب
استسعاد بسعادت ابدیست و ارباب بیوتات و اصحاب حسن صوری و اهل نغمه و ساز را اهل
مراد نام نهادند و این مراد جمهور خلایق است و همچنین بقسمت ایام پرداخته یکی از اهالی دولت و سعادت
منسوب ساختند بر این موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت و درین دو روز توجه عنان
بانا طان علم و عبادات متعلق گشت و وجه اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوب
بزحل است و زحل مربی مشایخ و خاندانهای قدیم است و پنجشنبه متعلق بمشتری و آن کوکب
علما و سایر اشراف است و روز یکشنبه و سه شنبه باهل دولت و سرانجام مهام پادشاهی و انتظام
امور جهانبانی اختصاص گرفت و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق بنیر اعظم
دارد که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت اوست و سه شنبه تعلق بمریخ دارد و او مربی
سپاهیست و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گفتند و دران دو روز بعضی از ندما و خواص

وجمعی

وجمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص شدندی و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دوشنبه
تعلق بقمر دارد و چهارشنبه بعطارد و هر دو با امور بیوتات مناسبتی خاص است روز جمعه
بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکور گشته طبقات انام از فیض عام پادشاه بهره ور میگشتند و از
مخترعاتیکه در روزهای مخصوص بود یکی آنکه چون سریر خلافت مصیر سلطنت میشد و آنحضرت سریرآرای
زمانه گشته بزم دیوانی می آراستند و باواز نقاره طوایف مردم را آگاهی می بخشیدند و
هر گاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلایق را آگاه میکردانیدند و دران روز
کرکیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدره زر نزدیک بارگاه می آوردند تا در بخشش و کامروائی
خلق تاخیری نرود و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در برافکنده مسلح نزدیک بارگاه
می ایستادندی و دیگر از مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا که کنایت از سهم السعادة و سهم الدولة
و سهم المراد ساخته شده بود که بهر یکی از ارکان دولت دیگر آن تعلق میگرفت مهمات آن سه
کار بحسن اهتمام او سرانجام می پذیرفت مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک ازان سهم در تمشیت
اموری که متعلق بآن سهم است بوجهی کوشش نماید که مستلزم رضای الهی و مستوجب
دولتخواهی باشد منظور نظر عنایت بوده بر مسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هر گاه کسی از صواب
جاوید بت شده جاده اعتدال گذارد یا بواسطه مرضی نظر از دولتخواهی او پوشیده همت بر جمع
مال مقصور سازد و تیر تدبیر او بهدف مراد نرسیده رقم عزل بر صفحه حال او کشیده بجای
لایق رسانیده و امیر خوند مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادة
من سهم حیثیت الاستقلال بعمده اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی را تعلق گرفته بود و حل و عقد و
قبض و بسط مهمات سادات و مشایخ و علما و قضات و ارباب درس و علم و تحقیق و استحقاق ارباب
عمایم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظایف و سیورغالات بجانب او همت اختصاص
پذیرفته بود و سهم الدوله بعمدة السلطنة امیر هندو بیک تعلق داشت و رتق و فتق و بست و کشاد
مهام اعاظم امرا و اکابر و وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی
و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه باو مفوض بود و سهم المراد و امور بیوتات
بامیر ویسی استقرار داشت و او چنانچه باید بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و

حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت بپرداخت و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیرست بر دوازده
قسم و هر کدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن و اندازه مراتب طوایف خلایق بظهور
آوردن بدین تفصیل تیر دوازدهم که موافق نهایت عیار طلاست مخصوص بکش اقبال
پادشاهی بوده تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمره از سلاطین نژادان که ملازم [illegible] دولت
بودند تیر دهم متعلق بسادات و مشایخ و علما تیر نهم متعلق بامرای عظام تیر هشتم بزمره مقربان
و ایلچیان صاحب منصب تیر هفتم سایر ایلچیان تیر ششم متعلق بسرخیل قبایل تیر پنجم بیکه جوانان
بهادر تیر چهارم بتحویلداران تیر سوم بجوانان جرگه تیر دوم بنام شاگرد پیشگان تیر اول بزربانان
و پاسبانان و امثال ایشان و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت بعدد عناصر اربعه
چهار بخش ساخته بودند آتشی و هوائی و آبی و خاکی و تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار
وزیری متوجه بوده بودند مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و بسایر اموری که افروختن
آتش دران دخل باشد سرکار آتش تعلق داشته و بوزارت آن خواجه عبد الملک وا رسیده بود و مهمات
رکیب خانه [illegible] و چینی خانه و اصطبل و سرانجام ضروریات اشترخانه و استرخانه را سرکار هوائی می نامیدند
و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند و سامان شربتخانه و سوخته خانه و جویهای انهار را
آبی و مهماتی که بآن منسوب باشد سرکار آبی میخواندند و وزارت آن سرکار بخواجه حسین تعلق گرفته
بود و مهمات زراعت و عمارت و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکی موسوم گردانیده
بودند و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منسوب بود و در هر یکی از کارهای مذکوره
یکی از کلانتران امرای را دخل داده بودند مثلا میر ناصر قلی میر سرکار آتش بود و همواره جامه سرخ
پوشیدی و از جمله اختراعاتی که دران زمان صنع یافت پلی آن بود که استادان نجار
کشتی بزرگ در میان آب چون مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه
در غایت خوبی مرتفع گردانیدند و آن کشتیها را بنوعی بایکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها
در محاذی یکدیگر وقوع یافت و در میان هر دو کشتی از آن چهار کشتی طاقهای دیگر از چوب
قوت بفعل آمد و چنانچه در میان آن کشتیها حوض مثمن نمودار شد و از اختراعات شریفه
ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود که حیرت افزای نادره کاران بود و در سال

نهصد و سی و نه

نهصد و سی و نه که حضرت اعلی متوجه فیروزآباد دهلی بالکثر امرا و ارکان دولت و تمامی ایلچیان
و اعیان در کشتیها نشسته از دریا متوجه دار الخلافه آگره گشتند و همچنین بازاری بر روی آب
چون روان بود و هر کس متاعی که میخواست دران بازاری یافت و برنهج باغهای پادشاهی
بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسری روان بود
و از جمله بدایع مخترعات آنحضرت قصر روانست و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب
تراشیده بودند و استادان نجار اجزای آنرا بروجهی بریکدیگر وصل کرده بودند که هر کرا چشم
بران می افتاد می پنداشت که تمامی آن یکپاره است و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم
میکشادند و بهر کشوری که میخواستند نقل میکردند و نردبان طبقه طبقه اعلی آنرا بنوعی تراشیده
بودند که هرگاه قبضه میکردند منبسط میشد و هرگاه اراده مینمودند منقبض میگشت و از جمله مخترعات
عالیه آن قدسی فطرت تاجی بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال گویا کلی بود بر تارک
حاشیه که برگرد تاج میگرداند مشتمل بود بر دو فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه رقم
دو هفت هفتاد و هفت است موافق لفظ عز که آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند و آن در
بدخشان اختراع یافته بود و چون بدار الخلافه آگره نزول فرمودند و بنظر اقدس حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی در آوردند آنحضرت بغایت پسندیدند و از جمله مخترعات شریفه
آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بود و هر برجی مشتمل بر پنجرها
که انوار کواکب دولت از ثقبهای آن نمایان بود و خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک که محیط ثوابت
جمیع جوانب خرگاه را احاطه نموده بود چنانچه فلک اطلس از نقوش مبراست این خرگاه نیز از پنجره مبرا
بود و از مخترعات نصرت افزای آنحضرت بساط نشاط بود و آن بساطیست مشتمل بر دوایر افلاک
و کرات عناصر دایره اول منسوب بود بفلک اطلس سفید رنگ واقع شده بود و دوم کبود و سیوم
بمناسبت زحل سیاه و چهارم که محل برجیس است صندلی و پنجم که متعلق بهرام است لعلی و ششم
که خانه نیر اعظم است زرین و هفتم که منزل ناهید است سبز روشن هشتم که جای عطارد است
سوسنی زیراکه مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را باگلگون امتزاج دهند سوسنی
گردد و سبب اختیار سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ کبود را باگلگون عطارد [illegible]

کفته اند و رنگ سوسنی از دیگر الوان مخترعه کمالی تر دیکرست و دایره نهم که منزل قمرست بغداد ات
و بعد از دایره قمر کره نار و هوا به ترتیب مرتب گشته پس کره آب و خاک انتظام گرفته و تقسیم
ربع مسکون با قالیم سبعه وقوع یافته بود چون به نفس نفیس دایره را ازین اختیار فرموده درای
بر برآرای خلافت میشدند و بر طایفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره که بازای
آن وضع کرده بنشستن آن حکم میفرمودند مثل امرا و هنود در دایره زحل و سادات و علما
در دایره مشتری و مردمی که در دوایر می نشستند بانداختن قرعه که در هر جانبش صورت مشخص بر
وضعی که غیر مکرر مصور بود مامور میگشتند و از دست هرکس هر صورت که برمی آید بهمان صورت
دران دایره متمثل میگشت مثلا اگر صورت شخصی ایستاده برمی آمدی می ایستاد و اگر نشسته می
آمد می نشست و اگر مضطجع برمی آمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد و از شرایف اختراعات
آنحضرت پوشیدن لباس هر روزه بود موافق رنگی که منسوب بکواکب آن روز است که مربی اوست
چنانچه روز یکشنبه خلعت زردی میپوشیدند که منسوب به نیر اعظم است و روز دوشنبه لباس سبز
که منسوب بقمرست و برین قیاس از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی
میشد یکنوبت چوب طبل میزد و اگر تظلم او از عدم وصول علوفه می بود دو نوبت آن کار
میکرد و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بودی و یا دزد برده سه نوبت طبل انتقام
آوردی و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل بلند گردانیدی آثار طبع
مخترع این خدیو قدسی نشان بدایع آفرین بسیارست و هوشمندان آگاه دل را بجهت
دریافت جوهر گرانمایه آنحضرت همین قدر که ذکر شده بسنده است اکنون بهتر که سخن کوتاه
ساخته در شرح مقصود درآید پرتو انداختن شکوه عالم قدس بمرآت باطن جهانبانی و ساز شدن
بآن عالم در ضمایر حقایق گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی که حضرت شاهنشاهی نونهال
چمن آگاهی بجانب پنجاب نهضت یافته اکثر اوقات بر زبان حضرت جهانبانی جنت آشیانی
ذکر شکوه ملک مقدس میگذشت و برخلاف عادت پسندیده خویش این معنی را که منافی عالم انتظام است
کرده داشتند که در مجلس عالی نمیشد در سلوک لاند کر آن خوشوقت میگشتند چنانکه در تکیه گاه
باطن غیب دان نقش این پرتو انداخته بود از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت

انجام

انجام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی مینمودند که حضرت فردوس مکانی در محفل خود ذکر میساختند که
فلان ملازم من میگفت که هرگاه جوانستان کورستان غزنین بنظر می درآید میل مردن میشود
و در طی آن میفرمودند که ما چون در دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد می آید که خوش
میگفت و درهمان نزدیکی که متوجه ملک تعالی میشوند به بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند
که امروز بعد از فراغ که از عبادات غیبی دست داده بود ملهم غیبی بر زبان داد شعر یارب بکمال لطف
خاصم گردان ؛ واقف بحقایق خواصم گردان ؛ از عقل جفاکار دل افگار شدیم ؛ دیوانه خود
خوان و خلاصم گردان ؛ و در هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت و تغیر تمام در بشاشی
آنحضرت مشاهده میشد و دران نزدیکی که دهلی مخیم سرادقات اجلال بود و آن فروغ افزای چشم
خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی بخواب دیدند که شخصی کاکل مقدس ایشان را می پردازد و چون بیدار
میشوند واقعه را بماهم انگه والده ادهم خان در میان می آرند و جمعی از معبران کاردان را
طلب داشته تعبیر میپرسانند و چون از حضرت جهانبانی میپرسید جواب میدهند که بلایی از سر ایشان
دور خواهد شد و بعد از ان با آهستگی از قضیه ناگزیر خود خبر داده تسلی میدهند و همواره دران
ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی که همه با گذاشتنی است بمشام دوربینان
آستانه عزت میرسید و جان مخلصان ازین کشرده شرحه میگشت از انجمله در طاق رواقی که آنحضرت
میبودند بخط خویش مطلع شیخ آذری را نوشته بودند که بیت شنیده ام که برین طارم زر اندود
خطی که عاقبت کار جمله محمود است ؛ و در ترک اشتغال افیون کم میکردند تا آنکه جمعی از محرمان
درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا چند روز دیگر چنان شود که بدو حب رسد خوراک هفت
روز جدا می نمودند و در کاغذی پیچیده به بنده های خاص خود خاطرنشان میکردند و بر زبان
اقدس میگذشت که افیون خوردن ما همین است و درهمین روزی که اول منزل سفر
ملک تقدس و تجرد بود چهار حب مانده بود که طلب داشته بگلاب میل فرمودند آخر روز
جمعه ربیع الاول نهصد و شصت و سه شاه بداغ و علمشاه و بیک ملوک و جمعی دیگر از سفر حجاز
آمده بودند و جمعی خان و بعضی از مردم گجرات بخدمت رسیده عرض گذشت میکردند
پهلوان دوست میر بر و مولانا اسد با عرایض منعم خان از کابل رسیده بودند آخرهای

روز بر بام کتابخانه که درین نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که در مسجد جامع مجتمع بودند سعادت
کورنش مشرف ساخته و مدتی دور و دراز احوال مکه معظمه و گجرات و کابل پرسیده و بعد از آن
از ریاضی دانان جمعی را طلب فرموده انتظار طلوع زهره بود منجمان گفتند که ملاحظه
فرمایند و نیت حق طویت آن بود که چون زهره طالع شود در ساعت مسعود ذکر در مجلس
عالی داشته جمعی را بمناصب جلیله امتیاز بخشند اول شام آن روز خواستند که فرود آیند و چون
بزینه دوم رسیدند مؤذن مسکین نام اذان بی‌هنگام بنیاد کرده حضرت بمقتضای ادب
تعظیم اذان کرده در همانجا اراده نشستن فرموده‌اند چون درجات زینه تیز بود و سنگها
لغزنده داشت در حین نشستن پای در دامن پوستین پیچیده و عصای اشرف لغزیده از
پایه درآمده بر درآمدند و شقیقه یمنی آزردگی تمام یافت چنانچه قطره چند خون از گوش
راست فرو چکیده و از آنجا که ضمیر غیب دان داشتند بجهت تسلی و نظام عالم در ساعت
منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولی پیش آن نوبر روضه
اقبال فرستادند و از غرایب اتفاقات آنکه در اواسط همین روز بعضی از ارباب فقها و
دولت حضور معروض نموده‌اند که درین نوبت یکی از بزرگان زمان آسیبی رسد و همانا ازین
جهان درگذرد و دولتخواهان که در حضور اقدس بودند در اخفای این واقعه هایله کوشیدند
و در فرستادن خبر بجانشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام که باطراف ممالک محروسه
رخصت یافته بودند سعی نمودند و تا هفده روز بوفور عقل این واقعه جانگداز را از عوام پوشیده
داشتند حاضران درگاه و مدبران عتبه خلافت خضر خواجه خان و تلقلی خان و میر لطف و میرزا
خضر خان هزاره و توقوق خان و قنبر علی بیگ و اشرف خان و افضل خان که در سلک امرای کفایه
پیشه انتظام داشت خواجه حسین هروی و میر عبدالحی و پیش رو خان و بعد از چند روز تردی
بیگ خان که امرالامرا بر لوح خاطر می‌کاشت و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و ششم شهر مذکور
خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خواندند روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند
و عالم و عالمیان پیغام بهجت رسانیدند هم کارفرمایان عالم قدس که در انتظار این کار بودند
کامروا شدند و هم کارگزاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند و میر عبدالحی صدر این بیت خواندند شعر

اگر نور ز عالم رخت بر تابد ⁂ گل صد برگ سوری را بقا باد ⁂ و بعضی این بیت نقش بسته بودند و شهرت
یافته بود در نقل مجلسها گفته و از غرایب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصرع ثانی را تاریخ جلوس
این خدیو زمان یافته بود و لیکن اگر گلی پیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمی‌نماید
و در ایام اخفای این جانکاه یکبار ملا بیکسی را لباس آن غفران قباب پوشانیده بر بالای ایوانی
که نشیمن آنحضرت بود برآورده بجانب دریا بمردم نمودند و طوایف انام کورنش کرده از اضطراب
و قلقی که داشتند بقدری اطمینان یافتند و چون این معامله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی
قوی که لازمه این هنگامه هست برخاست اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت
اساس در تسکین خاطر و اطمینان بواطن کوششی بر میان همت بستند و آنچه در توقف تفرقه افزای
بدوست و دشمن بایست کرد کردند و در جبران انکسار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت
بود بجا آوردند و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالی چون انتظام و التیام یابد که فروغ
جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق سلطنت و شرافت سریر خلافت
عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله چنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال که هم نظام بخش
صورت و هم کامیاب معنی بود کی در دایره وهم و فهم دوربین می‌گنجد که چنین وجود ازین جهان
گذران سفر اختیار فرماید اما چون وقت آن رسد که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت
بخشد و عالمیان را جان تازگی ترتیب دهد که در بسیاری از قرون سالفه نبوده باشد لازم
عقد اظهار کامل عیاری بزرگ نهادی که اکمل افراد جهان باشد نماید و لهذا وقوع این قضیه نا
گزیر اگرچه در چشم ظاهر بینان دست‌آویز سوگواری و ماتم داریست اما در نظر بالغ نظران کارشناس
که گنجینه سور و سرور تواند بود چه از وجود با وجود این گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن
رونق پذیرفت و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت و چون عقل فعال این
خدیو زمان بنقطه کمال رسید و اسباب فرمان روائی این بزرگ منش سرانجام یافت قرعه دولت
عظمی بنام نامی این خداوند جهان آمد با وجود ابوالآبای معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر
فرمان روای زمان بواسطه درست بینی و نیک طویتی در قید حیات صوری و معنوی داشتند
بواسطه بیعت اشرف که در آیین خردمندی لازم است هر آینه بزرگی زمان را بیعت این

نوپرورد فرض عین بودی و چون خلعت پدری طلعت گرامی زا ازدیجون که تابعیت اثار را شایسته نیست و برخورداری فرزندان خرد بندگی آبا و فرمان برداری ایشان سرنوشت قلم تحریر نشده و ناچار مقدمه این جشن اقبال آن بود که فرمان ده گیتی این جهان را بدرود نماید و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیاء دولت که در دار السلطنه دهلی مجتمع شده بودند بجهت جمعیت دلهای پریشان متفرق شده هر کدام بجای و منزل خود شتافتند تردی بیک خان که باتفاق این مردم بجهة سرانجام مهام این بلاد در دهلی اقامت داشت و اسباب و ادوات سلطنت و دارائی مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی از ملازمان اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت عبودیت کرد و میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران را نیز روانه ملازمت ساخت

جلوس مقدس

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهی سکام توجه بصوب پنجاب تا وقت مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان نهضت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایات اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتکه خان و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار فیروزآباد شرف رکاب بوس دریافتند چنانکه ایمائی بدان رفت و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان بادشاهی که بکومک شاه ابو المعالی تعیین شده بودند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیک و خواجه جلال الدین محمود و وجهت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد و مهتر تیمور شربتچی چون از صحبت بد ستانه ناهموار این جوان بی اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بحضرت رسانیدند و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایات گشتند و پیش از نزول عساکر منصور سکندر که از کوه برآمده بود از شکوه آرای موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید و میر دست از لاهور بجهة دفع او برآمده بود مراجعت نموده بلاهور شتافت و چون بتحقیق پیوست که این ولایت شاهنشاهی عنایت شده و آنحضرت متوجه این ممالک اند بی اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور رسیده ادراک ملازمت نمود آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس عالی خود اشاره بنشستن فرمودند و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت و از انجا که میر تنگ شراب جرعه دنیا شده بود دیگر از آنکه حضرت

یافته بمنزل خود رفت پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنانست علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرغه جوی شاهی بحضرت جهانبانی در یکی طرف خوردنی خوردم و شما حاضر بودید شما الوش دادند پس نظر باین نسبت چون بخانه شما آمدم تکیه نهد چرا برای من انداختید و دستارخوان علیحده برای من ترتیب داده شد آنحضرت که معدن دانش و مروت بودند به خواجه اویس شتم فرموده بحاجی محمد سیستانی که پیغام آورده بود فرمودند که بگو توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر آن نسبتی که حضرت جهانبانی را با شما بود مراهست عجب که در میان این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده اید میر انفعال عظیم کشید و آنحضرت متوجه کوه شدند تا استقبال سکندر که در ماهکوت التجا آورده بود نمایند چون بنواحی سرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدی تیز رو رسید و بیرام خان از قضیه افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد بیرامخان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت که روزی چند در ان خطه دلگشا اقامت واقع شود در نزدیکی کلانور نظر شیخ جولی رسیدند و فرمان عالی آوردند و متعاقب اینحال خبر قضیه ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیه جانگاه گریه و زاری که لازم عالم محبت و دوستداریست از آنحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگی خاطر و برهمزدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطه خیال بشری بیرون باشد و بیرامخان و اتکه خان و ماهم انگه بتقدیمات دلاویز تسلی میدادند و چون از فرط محبت بود آنچه او را سرمایه تسلی میدادند باعث مزید اندوه میشد و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد و از فوت هر کسی که رایحه در اخلاص و عقیدت و مهربانی او دریابد چگونه متاسف و متالم نشود جای آنست که درین باب که زمان سالف موجب خورسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد بر ذات مقدس چنین حالت رو دهد اهل عالم که نظر ایشان بر محسوس باشد بر حقیقت زندگی این بزرگ جهان اعتراف نماید و این اعتراف بوسیله اهتدای جمهور انام شود و این اهتدا ذریعه شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد و اگر نه انمعنی در وسعت آباد دانش و خداشناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتی که در تعاقد برایزدی چنین بکایت در آروی عبودیت بهم رساندی و چرا نباشد که عقل دوراندیش خود بما من صبر خوابیده در نصایح

وتیرغات که بمسافران عالم بقا سود مند آید اهتمام فرمودند اصحاب نظم وارباب فهم مرثیها و
تاریخها گفتند ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندی در مرثیه آن خاقان قباب تربیت
داده واین چند بیت ازانست ومیرعبدالحی این تاریخ یافت ع ای وای پادشاه من از بام
افتاد ؛ مولانا مسعود حصاری این را در سلک نظم آورده ع واصل حق شد جان پادشاه
اما رسم خطی که نام اقدس بی الف نویسند ومولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشته نظم کشیده
تاریخ همایون پادشاه از بام افتاد ؛ این تاریخ یکسال کم است وتفاوت یکسال و دو سال
در عبارات تجویز توان کرد نه در واقعات جمعی این مصرع تاریخ یافتند تاریخ وارث
ملک جلال الدین باد ؛ کمالات صوری ومعنوی آثر عقل و دانش آن یگانه روزگار
بیش ازانست که بتحریر آید ازاقسام علوم عقلی ونقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در
علوم ریاضی آنحضرت را پایه بلند بود وهمواره با ارباب حکمت صحبت میداشتند وهمتازان
علم ریاضی در پایه سریر والا کامیاب سعادت بودند وآنحضرت را اراده بستن رصد مصمم بود
وبسیاری از الات رصدی ترتیب داده بودند وچند جا محل رصد خیال فرموده بودند
توجه عالی بشعرا وشعر بسیار داشتند وازانجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیمست در
خلال اوقات واردات قدسی چه از حقیقت وچه از مجاز در سلک نظم میکشیدند ودیوان
شعر آنحضرت در کتابخانه عالی موجود است واین چند رباعی ازان دیباجه کرامت موسوم میگردد شعر
ای دل بکن اضطراب در پیش رقیب ؛ حال دل خود مگوی با هیچ طبیب ؛ کاریکه ترا با آن جفا کار افتاد
بس قصه مشکلست بس امر عجیب ؛ ای دل حضور یار فیروزی کن ؛ در خدمت او بصدق
دلسوزی کن ؛ هردم بخیال دوست خرم بنشین ؛ هر روز بوصل یار نوروزی کن ع
ای آنکه خطای تو بعالم علم است ؛ روزی که ستم نه بینم از تو ستم است ؛ هر غم که رسد از ستم
چرخ بدل ؛ مارا چو غم عشق تو باشد چه غم است ؛ الحمد لله که ذکر این سلسله رفیعه که چون سلسله
سموات تایید الهی واعتصام قدسی دارد یک سر این سلسله بصبح ایجاد آدم صفی وسر دیگر
بطلوع نیر وجود شاهنشاهی بآیین شگفت وطرز اختصار بعبارات تازه که خامه آلود سبحان
آشنا نشده انتظام یافت وبنگارش این فهرست فتح عنوان دولت دنه هوا

ام النت

سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد وپاره‌ای از رموز ونکات حکمت جا بجا بمقتضا ترتیب
اندراج یافت که اگر آن حقایق واسرار حقیقت از اصل سوانح متمیز سازند کتابی گردد از نمودارش
اشجابی شعر جام می ساختم از خون خویش ؛ نه خم سر که کند سینه ریش ؛ هست بهر نکته
دقایق بسی ؛ تا ش نسنجد نشناسد کسی ؛ اگرچه نظر بر مخاطبان رسمی کرده آنچه تا حال از رسم
گذشت بزرگان گزارش یافت طفیلی وامانده سخن سرا بودم اما حقیقت شناسان انجمن
تقدس نیک دانند که درین مجموعه نامه ایزدی از آغاز تا انجام که هرگز بدم ساده یک حرف
بطفیل نیاورده ام پایان پرده چند که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند گرده در هر پرده پردگی دیگر
وجه همت بوده است حاشا کدام پرده وکدام پردگی یک حسنت که چندین تنوع دارد و باطن همت
یکتا در گرد آن حسن جهان افروز روشنی پذیرست بیت دانند ازانجا که سخن رانیست ؛ کاین حرف
نمودار سخن رانیست ؛ مرا دل یکی در گروهست یکی خاطر بکونین گر آید تا بتالیف تاریخ چه رسد
چنانچه دو شمشیر در یک نیام نه در آید ود ومقصود در یکدل نگنجد پراگنده خاطران هرجایی را قیاس
کن که این میدان خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را سزد لیکن من بسبب این از فراخی
حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نمودند واین رمیدها از فلک اسباب را
بکمند ارادت در آوردند واز ژرف نگاهی و دولت منشی میدهان قضا که ابواب سعادت را
از زنگ ذاتان نیکس سرانجام میدادند جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این سلسله عالیه
نمودار گردانیدند تا عشق حقیقی این یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت
وهم هنگامه سخنوری گرم شد وهم گلشن نکته سرایی شاداب گشت وهم فتوری در یکتادلی
این بادیه پیمای حقیقت نرفت هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت وهم مدارج
فنون عشق کمال عروج یافت اکنون آنچه آن مجازیان رسمی استرداد میداشتند
سپری شد ونوبت سخن بانچه هر دو طایفه معقود حقیقی شناسند در رسید امید که درین کار شگرف
کامیاب آرزو گردم بیت کلکم که سرش زبان غیب است ؛ گنجینه گشای کان غیب است
زانکس که نکته کند بتحقیق ؛ انصاف طلب کنم بتحسین ؛ این نامه سرای آن فرماید ؛ انشاءالله که اینچنین باد
جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی اورنگ فرماندهی وجهان پناهی سلسله انتظام کارگاه آفرینش

ظهور

که مظاهر حقیقت‌نمای شهود و شواهد قدرت واجب‌الوجود هست البته فرمان روائی کرد
نهاده باید که بار عالم و عالمیان را بازوی تائید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و
جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال
او تابد و بارقهٔ ابهت از لوحهٔ احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت ببازوی ثبات
او استقامت یابد و آیین چارسوی سلطنت بدستیاری فکرت او رونق و بها پذیرد
و زرهای ناب که نقد خزانهٔ آسمانست بسکه عدل او کامل عیار برآید و گوهر شب‌چراغ که صیقل زده
مهرهٔ انجم است بتاج دولت او سربلندی یابد چارچمن خلافت از جویبار شمشیر او آب
خورد و شش جهت فلک از ماهچهٔ لوای او تاب گیرد طنطنهٔ کوس نهیبش غریو حوادث
روزگار ستیزه‌انگیز را پستی برد و صدمهٔ کوکبهٔ شکوه او عرصهٔ گردآلود جهان تاریک را مشعل بخشد
گرد فتنه باب تیغ جهانگشای نشاند و برق جاذبه را بسجاف چتر گردون‌سای منطقه یارد
انتطاق درگاهش قطب‌نمای گردان آرزو گردد و بارگاه آستانش قبلگاه زمین‌بوس
گردنکشان بیگاه نخوت شود همتش بآبادانی دلها مقصور بود و طبیعتش بجمعیت شهرستان
جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در نهانخانهٔ خاص و عام وطن سازد و دعایش بر زبان برنا
و پیر آرام گیرد بلکه صنوف نبات که جلوه‌نمایان مقام ثباتند از چشمه‌سار افضال او سرسبز و سیراب
گردند و از نسیم بهارستان فاضهٔ او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان
مقام ایستادند از آثار عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ فراوان
بردارند شعر همین نه جانور از دین و داد او جوران ؛ یابد عیش گر آید زیب و فر گردد
بنو بهار عدالت ده رشک گیاه ؛ گیاه نخل شود نخل بارور گردد ؛ چون ذات مقدس
آن نونهال اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق این منصب عالی داشت
و تباشیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادتش متضاعف و روایح مشکبار جهان‌آرا
از عنفوان صغر سن بمشام ادراک عارفان انفس و آفاق می‌رسید و شکوه جهانبانی از
لوحهٔ پیشانی او مانند خورشید و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می‌شتافت آثار
تخت‌نشینی از طرز نشست و نهاد او و رقوم خاتم فرمانروائی از خطوط دست او خوانده

می‌شد

می‌شد و زمانی که افلاک در چندین دوار انتظار آن می‌بردند رسید و دوری که انجم در چندین قرانات
فرصت این بهجت ظهور یافت انتظام‌بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند
و نوید رسانان سکنهٔ زمین و آسمان پیام امن و امان بزبان حال برکشادند بیت
کای گهر بخت بکام ترا ؛ دور شهنشاهی عالم ترا ؛ گوش فلک بارنی گوش تست ؛ تخت هوا
خواره قدمبوس تست ؛ بر سر دل تاج شرافت تراست ؛ خطبه خود خوان که خلافت تراست
و در هنگامی که سلطان چارپالش گردون ببرج سعادت حوت رسید و نظر عالی بر
بیت‌الشرف انداخته بود که تخت چارپایهٔ حمل را بجلوس سعادت منور سازد و غبارآلودگان
خطهٔ خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند و بر تختگاه چمن پاپانها و اشجار سایه‌فکن شوند و خسرو
گل با تاج صدبرگ مرصع بلعل و یاقوت بر سریر زمردین جلوس فرماید و مرغان خوش
آواز چون خطیبان جلوس پادشاهی طیلسان بر دوش و پوستین قاقم در آغوش بر منبر صد
پایهٔ چوبین خطبهٔ شوق بلند کنند سرو و صنوبر که ایستادگان پیشگاه اویند سر بتعظیم فرود
آورند و شمشاد و ترغر که کهن پیران ارجمندند بر نوای جوانی رسند بزرگان شقایق
و ریاحین خلعتهای رنگارنگ در پوشند و خردان لاله و نسرین از شکفتگی در پیرهن نگنجند
آوازهٔ کوس رعد بر تارک فیلان ابر غلغله در هفت اقلیم اندازند و صیت گوهرافشانی نوبهار
صلای عام بچهار رکن عالم در دهند نسایم فتوحات از مهب عنایات آغاز وزیدن نهاد
و حدایق از ثمار خلافت تبارک شکفتن گرفت ماه جبههٔ نیاز بسجدهٔ شکر می‌سود و بکف الخضیب نور
می‌چید قطب دو دیدهٔ فرقدان را میل زرین شعاع سرمهٔ سعید می‌کشید و مهندسان رصد
بند و مجسطی‌کشایان فلک پیوند که باسطرلاب دانش راصد کواکب دولت بودند اختراع
زایچهٔ جهانبانی از صحایف زیج آسمانی نمودند لاجرم بتائید الطاف ذوالجلال و اتفاق
جنود دولت و اقبال شعر باغی که بر آسمان سجود کند ؛ در چنین گاه خطهٔ دلکش کلانور
که باد قبلهٔ اقبال دهر در دهر دور ؛ جشنی عالی و مجلسی والا که غیرت‌افزای انجمن افلاک تواند
بود ترتیب دادند بیت دل‌فروز جشنی شد آراسته ؛ درون و برون هر دو پیراسته ؛
نمودند در پیش این سبز کاخ ؛ بساطی چو میدان همت فراخ ؛ سراپردهای مکلل کلاه ؛

کشیدند بر دور چشمگاه ؞ کران تا کران وش آن سرزمین ؞ ز رنگ خطا بود و دیبای چین ؞
ز بس جا بجا نهاده زرینه تار ؞ هوا بود چون پرده زرنگار ؞ فلک گرفته در زر ناب ؞ که خورشید
درخشنده بلی قباب ؞ ز بس نکهت نرم بر رفت دور ؞ فلک نافه مشک بود از بخور ؞ بزرگان که
برخاستند ؞ بدو سیانه بختی برار آستند ؞ که دوشیزه سلطنت را بنقد ؞ بشاه جوانبخت بندند عقد
دو همتا یکی فراهم کنند ؞ به پیوند جاوید محکم کنند ؞ زمان میدهد پرده در پرده ساز ؞
که ای تخت تا تخت دولت نباز ؞ شهی میکند بر سر تخت جای ؞ که خواهد شدن تخت او زیر پای
کسی میکند بر سر تخت پای ؞ که خواهد شدن تخت زو دیرپای ؞ کسی می نشیند بر اورنگ جاه ؞
که خواهد باو تخت بردن پناه ؞ انگاه در ساعت فیض اشاعت یعنی قرب نصف النهار جمعه
بروبیت نه دم با مراوسط سوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سوم قمری دهم اسفندارماه
جلالی سال چهارصد و هشتاد و هفتم یازدهم تیر ماه قدیم یزدجردی سال نهصد و بیست و پنج
چهاردهم شباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و هفتم اسکندری آن والا دودمان عالی
خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ
خلافت نشست و آواز مبارکبادی از شش جهت برخاست منبر آسمان منظر بخطبه اقبال
سربلندی گرفت و درجات رفعت بمدد معالی ارجمندی یافت شعر ازو کنون
بفرق خدیو جهان نهاد ؞ باری که پیش از این بر آسمان نهاد ؞ اگر در نهاد بود قوتی چنین ؞
بار دو کون بر سر او میتوان نهاد ؞ شاه جهان که بار جهان بر سرش رسید ؞ نهاد بار بر سر و
منت بجان نهاد ؞ هرچند خطیب بصورت پایه پایه فرود می آمد اما در معنی مرتبه مرتبه بلندی شد
و چون زبان خطیب بالقاب اقدس سامعه افروز شد و بنام اشرف اعلی گوهر زر برگشت
کلبانگ دعا از جیب و رهست بر رهست و نوای تسلیم و رضا از کاسب بر آمد پیرایه
بندان کارخانه سلطنت خلعت زرین بر دوش خطیب انداخته خطیب را در زر گرفته
و گنجه داران بارگاه خلافت از سیم و بیار گوهر افشانی و زرپاشی گردند بیت
ز یکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت ؞ گهر طبق طبق و زر سیم بر سر میریخت ؞ همانروز طغرای
فرمان روانی بالقاب حضرت شاهنشاهی زینت یافت و منشور کشورستانی بخاتم دولت

آن

ان خدیو صورت و معنی زینت گرفت و تمام آن روز جهان افروز که فی الحقیقه نوروز
بهار دین و دولت بود سکه سلطنت در دار الضرب اقبال بنام اشرف مسکوک شده و تمام
نقود بمعیار عدل او کمال یافت شعر چون سکه بنام شاه پیراسته شد ؞ در خیمه ستاره قدر
برکاسته شد ؞ دینار برخ روی افروخته گشت ؞ درهم بسفید روئی آراسته شد ؞ زمان زمان
خوانهای زر و سیم در دامن روزگار ریختند و نقش نقش گنجها انعام در دامن کنار
آرزوی عالم افشاندند و صدای نفیر شوق و سرور تازه شد و کوس عیش و شادمانی بلند
آوازه گشت سلطنت طرح اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت رسید تخت
مربع نشین انجمن رفعت شد تاج سربلندی جاوید سرافرازی یافت نگین بطغرای جلال
رسید چتر سایه دولت بر آفاق گسترد لوا طراز نور علی نور یافت کوکبه راکوی مراد در
خم چوگان آمد تیغ در خلوتگاه نیام آرام گرفت و خنجر از تردد آسوده کمان از کشاکش و کار
نجات دید تیر از جگر دوزی اعدا فارغ نشست نخل بلند مقام که بسیر بلندی از آسمان
گذشته بخطیب منبر سلطنت گفت شعر دارم خطاب خطبه سزاوار حشمتش ؞ پست بلند
ساخته اندیشه میبرم ؞ شایسته بی بها گهرم گنج شاه را ؞ لیکن نه گوهری که بکمند در رزم ؞
جهان که آهوی دام جسته بشر شکاران این پیش است صید دولت او شده نقش افتخار
بر آورد شعر طالع مرا چو بست بفتراک دولتش ؞ کس چون کمان برد که شکار مجرم ؞ اقبال که بیهاک
قهرمان سلطنت بود شکر گویان تعداد نمود شعر گز خاک برگرفته خاقان اعظم ؞ بر آسمان کشیده دارای اکرم
در حضرتش بظاهر و باطن مکرم ؞ در دولتش بصورت و معنی معظم ؞ از فیض اوست این همه سیراب گلشنم
در بزم اوست این همه لبریز ساغرم ؞ دولت که رنگ آمیز صورتخانه گیتی است بر بزرگی آمده زبان برگشاد
رخسار من زخال و زنگی منزه است ؞ الماس ابیضم من و یاقوت احمرم ؞ باغ فریب چشم فلک نقش نوخوشم
عطر دماغ روح قدس دود مجمرم ؞ نامست گوشوار زرش ؞ زیب سرای تخت و دعاگوی افسرم
گوهر بخشم
آسمان منطقه مرصع نجوم بر میان بسته رقصکنان آواز برداشت که شعر دارم نطاق چاکری و طوق
بندگی ؞ در خدمتش مباد جز این زیب و زیورم ؞ مشحت بر خود مخالف صفدر اد ؞ گر خیل بندگان خدیو مظفرم
بسعادت که هواخواه دولتخانه سلطانی است عرض حال کرد که بیت هر بامداد قبله من آستان او

گر نشوی آفتاب بشرف بخادرم ٭ آمد مگر کلید عنایت بجیب من ٭ بر آستانه سلسله برپای جون درم
جمیع سرداران و سپه کشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر
بآن والا دودمان بیعت کردند و پیمان هواخواهی موکد بایمان الهی ساختند اقتضاء دولت قاهره
بر انجمان خان خانان بالتفات اشرف وکیل السلطنه شد و حل و عقد امور خلافه و رتق و فتق جنود
نصرت پیرای وافی و کف کافی کفایت او تفویض یافت و دیگر امرای مملکت آرای و بیار زرکان
سلسله جغتای جه آنان جماعت که بشرف بساطبوس حضور استعداد داشتند و جه آنان پیرکشان
که در اطراف و اکناف بضبط ولایت و فتح ممالک تعیین بودند هر یک بیش از فراخور ذات و
استعداد بعنایات پادشاهی خاص شده به ترتیب خاص اختصاص یافتند **تصویر زایجه طالع**
جلوس حضرت شاهنشاهی صورة زایجه طالع اقدس نقش پذیر کار رصد و رقم آرا
خانه سواد ساختن از نو آدم وقت آنست تا بینا دلان رهستوجب مزید روشنائی چشم گردد
و کوتاه بینان را چشم دوربین بدست افتد بلکه مرده درونان را جان بخشد و جان داران را
جان جهان بخش کرامت کند **شعر** زایچه طالع شاهی است این ٭ جدول اسرار الهی است این
زایجه دولت و لوح مراد ٭ جدولکه دانش و فهرست داد ٭ کوکبه کوکب فرخ و علامت ٭
کون و مکان را بسعادت صلات ٭ دیده برین لوح ازل باز کن ٭ بر دو جهان تا باید ناز کن

و در اختیار این طالع سعادت مطالع بلطایف الحیل ملحوظ شده اول آنکه در وتد عاشر که بیت السلطنه است

نیر اعظم افاضه نور مینماید و اصل در اختیار ساعت جلوس بر سریر سلطنت صلاح خانه عاشر است
و الکاه چنین صلاحی که بقدوم آن نگارنده گیتی شده باشد و امام ابو الملی غزنوی که از اکابر
نجمست فرموده که روایت که برای این کار طالع عقرب اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه
نیر اعظم است و الحمد لله که اینجا نیر اعظم خود در بیت عاشر با شرا انوار سعادت و اقبال آمده **شعر**
شاهی که مراد بخش امید بود ٭ در حسن دلش بنور جاوید بود ٭ جون پرتو آن جهان نسازد روشن
آن را که مربی جو خورشید بود ٭ خانه دوم خانه مالست سرطان اتفاق افتاده و نیر اصغر اضوء که صاحب
خانه است در خانه یازدهم که خانه امید است فوق الارض وقوع یافته دلالت کند بر آنکه
متعالیه خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست گنجور اقبال او در آید و خانه سوم که تعلق
بخویش و پیوند دارد دلو است و صاحب او نیر اعظم در وتد عاشر جمیع اقربا مامور احکام
سلطانی و محکوم اوامر شاهنشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که از فوق وتد الارض
خوانند و منسوبست بعواقب امور و املاک و صاحب او نهم که در بیت اخوت دلیل شده
بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه پنجم است که خانه فرزند و فرحت [illegible] است
و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بر آنکه فرزندان سعادتمندان
بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند و در سایه دولت و کنف عنایت او تربیت یافته
اقداح افراح انجمن بزلال افضال لبالب باشد و قوافل هدایا از جهار رکن عالم بر آستان
دولت او بار گشایند خانه ششم عقرب که خانه عبید و خدم و امراضست صاحب او مریخ
در خانه سلطنت واقع شده علامت بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بسیاری غلامان
وفادار و خدمتکاران جانسپار مشتری اگر چه در قوس است اما بحسب تسویه البیوت بخانه
ششم هبوط نثار سعادت جاوید میکند خانه هفتم قوس است و تد غاربست نظر طالع و
آن خانه اعداست جون بحسب تسویه البیوت از کواکب بعد خالیست بر مقهوری اعدا
دولت ابد قرین دلیلست قوی خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه
در یازدهم دلیلست بر آنکه سعادة موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو
بعلم دین و سنن منسوبست و عطارد که صاحب طالع است آنجاست و بنظر تثلیث

طالع

ناظر آمده افاضهٔ انوار درخشش میکند و مخبرست از صدق نظر در امور دینی دولت و اصابت تدبیر
در باب سفر موافقت آن بتقویت دولت بیت شاهی که بعقل ذوفنون خوانیمش ۞ در راه
خدای رهنمون خوانیمش ۞ هرچند که سایهٔ خداوند شهان ۞ او نور خداست سایه چون خوانیمش
خانه دهم حوت که از اوتاد عاشر خوانند خانهٔ سلطنت بعیش و راحت بگذرد و اسباب شوکت و
وابهت صاحب طالع روزافزون باشد و امهات غالبه رجات بدولت او بمراد رسند
خانه یازدهم حمل منتسب با رجا و امید فات بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر و
زاید النورست هر امید که بخاطر اقدس رسد بزودی و بهبودی بر آید و دوستان بوسیله
این دولت عظمی کامروا شوند خانهٔ دوازدهم ثورست و آن خانه اعداست و از کواکب خالی
افتاده و مریخ از دیم دارد ناظر دشمنان دین و دولت بصمصام بهرامی خون آشام شوند نیر اعظم
در حمل که خانه شرف نیر اعظم است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زایچه جلوس اختیار کرده بواسطه
افاضهٔ انوارست از اجرام علوی بر اجسام سفلی در حمل باید و این بس معتبر افتاده و نیر اعظم
بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در هشتم وقوع یافته و خانهٔ طالع هوائیست و این نهاد دلالت
بر ساختگی عساکر نصرت قرین در خرید عظمت و شوکت پادشاهی میکند و سهم السعاده قوی حالت
چه در اسد که خانه نیر اعظم است تحقق دارد و صاحب او در عاشر آمده و مشتری که دلیل صدق نیت
و در ششم بخانه خود کمال سعادت دارد خداوند عاشر صاعدست روز بروز مدار ملکی و مالی و
مهمات سلطنت در ترقی و تزاید و بعضی بیت الطالع خانه قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر
نظر دوستی دارد و این همه دلالت ساطع است بر گشایش کار بطریق بهبود و افزایش دولت
بنیل مقصود و شرح لطایف این زایچه بدیعه از حیطه تحریر و احاطه تقریر بیرونست فلک شناسان
جداول آسمانی و درجات دانان صفایح اسطرلاب دانی زیج فکرت و تقویم فطنت می
دانند که از زمانی که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت که لب لباب
آفرینش است باهتمام اجرام تعلق گرفته چنین طالعی بزرگ بزرگی بخش که چندین سعادت
ابدی در ضمن آن مطوی است معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منتسبان سلسله نظم در تاریخ
جلوس اشرف گفته شعر از خطهٔ شاه رفعت بنیاد شد ۞ در سکه بعدل کارها چون زر شد

نشست

بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه ۞ تاریخ جلوس نصرتش اکبر شد ۞ و مصرع جلوس خداوند عالم
پناه نیز بزرگترین سال سعادت نظام است و بعبارت کام بخش نیز تاریخ این سال سعادت
توامانست که مولانا بدرالدین ترخان نگاشته خامهٔ ظرافت نموده بود ۞ ذکر وضع تاریخ
جدید الهی از مبداء جلوس حضرت شاهنشاهی بر ضمایر صافی درونان انصاف
پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسله عالم بحفظ وقت و
تعین تاریخ صورت نه بندد و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهور تحقیق و تشخیص
یابد و سنت ازلی چنان جریان یافته که بعد از چند گاه امر عظیم را مبدا تاریخ سازند و احکام
و معاملات دینی و دنیوی بران مبتنی گردانند و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی
و افزونی و خجستگی سزاوار آن بود که غرهٔ وجهه مرادات بغایت و مقدم سعادت نا
متناهی است گردد و بالهام ربانی که در ضمیر مقدس شاهنشاهی پرتو انداخته بود و بموافقت
رای اصابت پیرای حکمت پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بود
این سر دفتر سنین و شهور را مبدا تاریخ جدید ساخته نور افزای آسمانی داشتود کرد چون
نوروز جهان افروز مقارن و متقارب جلوس اشرف بود از جلایل نظرات ترجیب نیر
اعظم این کسی را که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشاست عنوان ایام نوروزی و دیباچه
فرخی و فیروزی دانسته مبدا تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند و مدار حساب بر
سال و ماه شمسی حقیقی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بانی این تاریخ گرامی
را بتاریخ الهی موسوم ساختند و دبیران سعادت ارقام در طغرای منشور و دفاتر ثبت و مرقوم
گردانیدند و اسامی ماههای ایشان درین تاریخ همان اسامی مشهوره فارسی را معتبر داشتند
و ملقب بالهی تبدیل گردانیدند چون فروردین ماه الهی و اردیبهشت ماه الهی و نامهای ایام
همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند برین ترتیب اورمزد و بهمن و اردیبهشت و شهریور
و سفندارمذ و خرداد و مرداد و دی بآذر و آذر و آبان و خور و ماه و تیر و گوش و دیبمهر و سروش و فروردین و بهرام
رام و باد و دیبدین و ارد و اشتاد و آسمان و زامیاد و مارسفند و انیران و چون ماهها بعضی در روز از سی
زیاده بود آنرا روز و شب نام زد کردند و بمیامن توجه شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که در

تخصیص

سنوات این تاریخ مقدس تیر دوازده باشد لاجرم هر سال مسمی باسم ماهی از ماههای الهی ساخته
چنانچه سال اول فروردین ماه الهی و سال دوم اردیبهشت الهی و همه مهندسان این تاریخ
قدسی علامه الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی الملقب بعضد الدوله بوده که
در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد اگرچه اساس این تاریخ در سال نود و دو
اتفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس مبارک دولت اقبال این سلسله ابد پیوند از شعشعه
الهی است فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد و امتداد
سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار فلک نگذرد و نقل فرمان
جهانمطاع که از تحریرات راقم این دیباچه سعادت ابوالفضل است و بعد از تاسیس این
تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود اینست **فرمان جلال الدین
اکبر پادشاه غازی** درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای که یک
قران از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز انبساط حدیقه اقبالست فرمان
گیتی مطاع برتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت
درجات و مناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی متفنن و مستظهر بوده بدانند
که چون تمامی همت والا مصروف آنست که کافه انام از خواص و عوام که بدایع ودایع
غیبی اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفه الحال بوده اوقات گرامی که مفقود البدل
و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و رقبه عقیده خود را از قلاده
تقلید که ارباب ملل و اصحاب نحل کلهم اجمعین دست رد بران زده اند و در جمیع ادیان ابر قباحت
و وقاحت آن بابلغ وجوه ادا می نمایند باز داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند
و در مسالک و مطالب کلیه و جزئیه بی بدرقه دلیل قدم ننهند و در مشارع مقاصد خود
نقیرا و قطمیرا بی اشارت حجت شروع ننمایند و ضمیر اصابت پذیر را باستکمال و تکمیل علوم
در حقایق علمی و دقایق حکمی نظر می اندازند و بغایت و بدایت بعضی از مبادی عالیه بوسیله
الهامات و واردات مستفیض و مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن
سریرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند درینولا چون عبور تقاویم متعلقه اهل

ایده که چون

از مخالفان را به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت پایه سریر اعلی معاودت نمود و بندهای
ذوالمنن از این عطیه کبری اداب سپاس داری بجای آورده هر کدام از مبارزان عساکر
منصوره را بعواطف بیکران شاهنشاهی اختصاص بخشید و در اثنای آنکه هر یکی از بهادران
نیکو خدمت بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلیخان محرم
همهوی را بسته بدرگاه خلایق پناه آورد هر چند سخن از و پرسیدند از خجالت سخن نیامد یا
توانائی سخن سرایی نداشت یا مغلوب خجالت بود سخن را برخود بسته بیرام خان خانخانان
از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را بدست مقدس خود بگذرانند
و بوسیله غزا احراز مدارج ثواب و جزا نمایند آن خدیو جهان و خداوند خردمندان
که صفوس را نقاب دانش خداداد داشته در پرده یکانگی بود از شورش انکار منکران
و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند رای هدایت ارباب استعداد در زبان حقایق ترجمان
گذرانیدند که بکشتن گرفتار اسیری همت بلند اعلی حضرت بمند بد تمنا که در بارگاه معدلت حضرت
احدیت بر چنین کارها ثوابی مترتب نباشد هر چند دولتخواهان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر
نمودند توجه شاهنشاهی که بظهور آمد نبازم این دریافت بلند را که در بطون اوراق و ازمان آفاق
اثری از ان نیست اما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانند که این جز در نورآباد خاطر
مقدس ذات پاکی که بی وسایط بشری و وسایل ملکی از حضرت دادار دانش آفرین دانا نواز
نورپذیر موهبت حقیقی شده باشد پدید نیاید چنانچه از صفحه پیشانی این نخست نقش صورت
و معنی وش است و نیز بر معامله فهمان ظاهر بین پیداست که هر گاه بزرگ نهاد خداشناسی
در پایه محبوبی ایزدی رسیده باشد و دانا داند که خلاف رضای او گزیدن خود را
بر تیغ زدنست چه بی سعی بشری قهرمان مبدع کل او را بخاک مذلت و مغاک هلاکت می
اندازد چنانچه بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود
او را کی فرصت آنست که متوجه معنوی باطنی در خاکساری دلهای ارباب خلاف پردازد
و بر تقدیر فرصت زمان و رخصت خود همت والا کی تجویز آن میکند که دامان اقدس
باطن او بچنین غباری آلوده شود و هر گاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون اینچنان

خون گرفته ناپاک گاو آن شخص مقدس گی و ملتمسات اهل ورنگار در چه پایه آخر بیرام خان
خان خانان چون دانست که آنحضرت متوجه ایمعنی نمیشوند خود را از آن باز داشته بمقتضاء
عقیدت موروثی که از راه پدران و استادان در آدمی جای کرده سرایت میکند خود در
تحصیل آن ثواب موسوم شده و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت
از پرده برآمده توجه فرمودی تا صاحب حوصله دوربینی در آن درگاه بودی تا او را در بند
خانه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال ساختی الحق بس نوکری شایسته بود همتی بلند داشت
و هرگاه اینچنین بزرگی باقی چه کارها که از وی بظهور نیامدی و برای ظهور سطوت شاهنشاهی
و آگاهی ظاهر بینان سر او را بکابل فرستادند و تنه او را بدار الملک دهلی بردند و بردار
عبرت کردند عالم از شور و شغب ارمیده و جهانیان از آسودگی و خورسندی پدید آمد و از
غرایب بدایات و بدایع کرامات حضرت شاهنشاهی که درین سالی از کمین بطون بمنصه ظهور جلوه
گری فرموده آنست که در دار السلطنه دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بعد از فتح اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند در تصویرخانه بموجب اشاره عالی مشق تصویر
میفرمودند نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم که
از بیبدلان این فن اند در ملازمت بودند و ماه و روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی
در کتابخانه حضرت جهانبانی آن نسخه جامعه آلهی بجهت تشحید خاطر بتصویر توجه نموده صورت آدمی
نگاشته قلم الهامی رقم ساختند بطریقیکه عضو عضو آن تمثال از هم جدا شده افتاده بود یکی از
دولت یافتهاء حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان گذشت که
اینصورت همو است و حال آنکه در آن وقت نام و نشانی از همو پدید نبود مستمعان حقیقت
کار در نیافته از استکشاف آن باز ماندند در آن روز که بیرام خان التماس مینمود و کوشش
میکرد که همو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانید بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغرور
در آن روز ساخته ام و بند از بند جدا کرده و اشاره بهنگام آن تصویر فرموده اند مستمعان
در آن مجلس درجه وقت و چه طرز بر زبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا
داده بودند آری امروز و فردا در حاضر و غایب پیش اخشیجان ظاهر باشد اما پیش نظر

پرور

پروردان ایزدی که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل و مظهر نور الهی مطلع خورشید
حقیقت گذشته چون آینده در خدمت حالست و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی
که خدا حاضر داند دانستن غایب چه کار حاشا حاشا آنجا غایب نباشد سالک شاهراه ارادت
ابو الفضل که راقم این دیباجه افضالست روزی صورت این واقعه کرامت پناه را از آنحضرت
پرسید فرمودند که ملهم غیبی خبری بر زبان ما داده بود سر این کار بهتر دانند خرشیدان حقیقت
الحان بهبود پرده گزیدن اینچنین قوی حوصله بالفطرت که با چندین خمخانها اقسام باده
هوش ربا که پهلوان راه را انمی از آن بیدستی برساند یکی می آغاز جوانی دوم باده دولت
صوری سیوم شراب سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهر پنجم مدام لطف باطنی بهوش
والا بوده خود را اندیده دیدبانی الهی نماید مقصود او را عاشق گردانند و دولت را ملازم
آستان او سازند من معتکف شبانه روزی این عتبه اقبالم یاد ندارم که بر کسی نگاه لطف
انداخته باشد یا از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرموده باشد که بدست نشست و در
و خاست و گفت و شنید بار کشیده او تغیر روش نمایند نابغ نظران خرد پرور نیکو
دانند که اندازه حوصله که چندین باده مرد افکن بکار برد و هوشمندی او روز بروز
افزون گردد که تواند شناخت لیکن سعادت پیوند آگاه دل اینقدر دانند که نگاهبان او
تربیت حق باشد و چنین فتوحات عظمی او را با سهل وجوه دست دهد و چنین موهبتی بزرگ
و کار شگرف و همی بدیع در روزگار کمتر روی نماید و یکی از غرایب کرامات آنکه درین اثنا
که از قصبه جلندر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال همو نهضت عالی واقع شد روزی
بمراتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرت خاطر و تماشائی مردم اقسام آتشبازی از کاغذ
نمایند و در آن میان صورت همو ساخته بدار و برکرده در آتش اندازند کارپردازان
کارآگاه اقبال در اندک فرصتی گلزار آتش سرانجام داده بودند و درین آتش صورت
همو را نیز آورده سوخته در ظاهر بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی او خواه
سوختن آری کسی را در لباس نشاط و بازی چنین کارهای والا سرانجام دهد او را زیبد
که با چنین مردم در پرده در آمده جمال معنوی خود را نماید و در کار خود بصواب بی پروائی

باشد و بی شایبه تکلف درین مراتب که والا نژادان عالی همت تسخیر هندوستان کرده
کارزار فرموده اند هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه بر دانندهٔ داستانهای باستانی
باندک تاملی ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سالفه که فرمانروایان دادگر قصد
هندوستان کردند هیچ یک از والیان هند باین شجاعت و داعیه ترتیب ننموده
بلکه در سرانجام ملک خود در مانده بودند بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دوردست
را اندیشمند بوده سرانجام یورشهای عظیم کمون خاطر میداشت الحق همواره بخت
مساعدت کرده بود فرمانفرمایان هندوستان را درین اوقات میسر نبود از هجوم
سپاهیان کارطلب و فراوانی مبارزان کارزار و افزونی اسباب توپخانه که جز در ممالک
روم از آن نشان نتوان یافت و بسیاری فیلان زبردست که بجای برهم زدگی لشکری کفایت
کند و مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و در مبارزت نامه حضرت صاحبقرانی که در
هند بظهور آمد شرح ملاحظات بهادران آن لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان
میکند و بتفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیل جنگی در جنگ عظیم بتصرف اولیای در
آمده و بر تاریخ دانان هشیار مغول و والی ایران روشن است که نسبت همو کدام پایه را
داشت و درین کارنامه عبرت افزا اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد
فیل بدست فرمان پذیران بارگاه والا در آمد و سایر معاملات را ازین قیاس
میتوان کرد و کمیت خزاین و سایر اسباب و آلات فرمانروائی کجا شماره در
آید و این فتح میدان و نصرت نمایان میمنت کثرت که حضرت گیتی ستانی فردوس
مکانی بسلطان ابراهیم نبرد فرموده رایات فتح بر افراشته بودند چنانچه مجملی از آن
در جای خود رقم پذیر خواهد شد و درهمین روز بهجت افزا که بتایید الهی چنین فتحی بزرگ
روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست
دارالملک دهلی از آسیب اوباش تعیین فرمودند و او مسارعت نموده جمعی
از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندگانی خلاص ساخت و ناظم
پراگندگیها ممالک شد و غنایم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب

اقبال

اقبال از آنجا نهضت فرموده بساعتی که اختر شناسان کاردان گزیده بودند
پرتو وصول بر ساحت قدس مساحت دارالملک دهلی انداخت و بنور معدلت
و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر و اشراف
و هنرمندان هر فن و نادره پردازان هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال
دریافته زبان شکر بمبارکبادی گشادند مجنون خان قاقشال حسن اقبال اخلاص راجه بهارامل را
که در محاصره مشاهده نموده بود بموقف مقدس رسانید و بمقتضاء رافت ذاتی فرمان
طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت
نمود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخر بخشیده برای رخصت
بارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند و فیل از
شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم یکسو میشد و نوبتی این فیل مست بطرف راجپوتان
دوید این طبقه را چون اختصاص کامل به اخلاص خود بود ایستاده ماندند و این ایستادن منظر بلند
بین حضرت شاهنشاهی پسندیده در آمده و استکشاف احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان
گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته آید شکر ایزد جهان آرا که
هندوستان را بلکه جهانیان را سروری بدید آمد که بزرگی او را صد دفتر بسند نیاید و دانش او را
کفایت نکند و بمیامن عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتی خاص یافت
و حق پرست دادار را اعتقادی قوی بدست افتاد و شکرانه این موهبت کبری
جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجینهای انعام در دامن روزگار افشانده شد عاطفت
شاهنشاهی گروهی را که در پیشگاه جانسپاری جولان همت نموده اند باضافه نوازش
سرافراز گردانید شریف و وضیع و خرد و بزرگ بنوال عطایا کامیاب گشته از آنجمله علیقلی
شیبانی را بخطاب خان زمانی سرافراز گردانیدند سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میان
دوآب بجاگیر او مقرر ساختند بجهة انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند و عبدالله خان
اوزبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته سرکار کالپی اختصاص بخشیدند و اسکندر خان را
خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب ساخته در رکاب

نصرت اعتصام داشته و قیا خان با نظام ممالک دار الخلافه اگره و آنحدود نامزد شده رای
ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهر باجتی فرستاده نظام بخش
و آرام ده عرصه دلکشای هندوستان شد درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی خان غلام
شیرخان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر سر کردن امتیاز تمام داشت در الور
و آنحدود بوده دم خودسری میزند و نیز بدروزن هیمو سیه بخت و نابکار اسباب و اموال
او در ان سرکار است ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و معتمدان کارآگاه
باین خدمت تعیین فرمودند حاجی خان از صدمات افواج قاهره بهراسیده پیش از وصول
عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمام سرکار میوات بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمده از انجا که والد و دقیقه دیوالی ماجاری که بنه و بار هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش
ناصر الملک آوردند و مشار الیه را بسوی دین خود راهبری نمود آن پیر کهن سال جواب داد
که هشتاد سالست که درین کیش ایزد خود را پرستارم درین وقت ترک دین خود چگونه
گزینم و به مجرد بیم جان نافهمیده چگونه در طریق شما در آیم مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده
انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از انجا فتح نموده با غنایم فراوان و پنجاه فیل استلام
عتبه اقبال نموده مورد نوازش خسروانی گشت و حاجی خان از قصبه الور بر آمده بجانب
اجمیر و آنحدود روان شد که مانعی برای عیال خود خیال کرده و ساپانها آماده کرده متوجه
جنگ و ستیز گردد رانا که زمیندار بزرگ بود و دیگران رانا که با حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی انطور که مذکور شد بیکار نموده شکست یافته بود از وی خرها طلبیده و تکلیفات
مالایطاق نموده تا کار میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روی داد و از حاجی خان
مذکور و مظفر خان شروانی که وکیل او بود درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد تا آخر
کار چون رانا مغرور کثرت لشکر بود شکست یافته بهر و حاجی خان آمده اجمیر و الور و آنحدود
را بتصرف خود در آورده چون استیلای حاجی خان بمسامع علیه رسید محمد قاسم خان
نیشابوری و سید محمد بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خرم سلطان و جمعی دیگر
را بجهة دفع او تعیین فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و میان دوآب از خس و

خاشاک

خاشاک معانده و مخالف رفت و روب یافت رای جهانگشای چنان تقاضا فرمود که پرتو
التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع که مرغزار دولت
و اقبالست از غبار ارباب فتنه شست و شو یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که
خضر خان را با سکندر خان سور در نواحی لاهور جنگ شده خضر خواجه خان تاب ایستادن
نیاورده بلاهور در آمده است و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحایف
اجمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصه جلندر بجهة استیصال هیمو بدعمل روی
نهضت نمود بمدافعه سکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود و اسمعیل بیگ دولدی و علی
قلیخان امیر لطف و شاه قلی تاریخی و خالق بردی بیگ و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند
امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند درچنین وقت که غوغای هیمو سرمایه آشوب
روزگار شد و برامرا چنین شکستی در حدود دهلی روی نمود ملا عبدالله سلطان پوری
که از گربزیت و روباه بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از حضرت جهانبانی
جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود از فتنه اندوزی که در سر داشت و
آب دو رویی که در نهاد او بود بظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین وا نموده در باطن
با افغانان سری داشت بسکندر مقدمات نوشته داو را اغوای بدر آمدن از کوه کرد
سکندر با جمعی از اوباشان افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود
فراهم آورده از کوه بر آمد و در پنجاب توجه مال کرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست
حاجی محمد خان گذاشته بدفع او بر آمد و چون حاجی محمد شیبانی را از افعال ناشایست ملا
عبدالله یقین شد او را بعقوبت شکنجه پاداش نموده نیمه تن او را بزمین کرده بعضی
از زرهای او که گور کرده دست بخل بود از زمین بر آورد و چون حضرت خضر خواجه
خواجه خان بقصبه حاری رسید و فاصله میان دو گروه ماند ده هزار کس گزیده
خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان
رو برو شده جنگ عظیم در گرفت و آن مردم را بر داشت خضر خواجه خان ایستادن
را صلاح وقت ندانسته عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر خان را بخان عالمی

امتیاز بخشیده بودند سیالکوت و آنحدود را جایگیر کرده باستقلال تمام روانه ساختند که بقصاد
خضر خواجه خان باشد **توجه موکب مقدس شاهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع سکندر**
و تعاقب او محاصره قلعه مانکوت چون از صادر و وارد چنین معلوم شد که باز سکندر لشکر فراهم آورده بالکه موکب
اقبال پادشاهی عنان عزیمت به آن صوب منعطف نفرماید عقده این کار مشکل آسانی گشوده
نخواهد شد لاجرم عزیمت ممالک شرقیه هندوستان را موقوف داشته اراده یورش
پنجاب مصمم همت عالی شد و از تفألات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان با فطرت از دیوان
لسان الغیب تفأل نمودند اتفاقا این بیت برآمد **بیت** سکندر را نمی‌بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار **ش** دل معنی دوست مخلصان دوربین را اعتضادی تازه روی
داده و خاطر ظاهرآرایان را ازین بشارت ثبات پایی بهم رسید آری چون ایزد جهان
آرا اقبال افزای این دولت ابد قرین است دوربینان انجمن معنی نظر فروغ جلال و جمال
آن برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشها رسمی روزگار فارغبال میگردانند و گروهی
را که در دولت بالع نظری نصیب روزگار نشده در چنین اوقات که خواطر باضطراب میگراید
بامثال این تفألات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان می‌بخشید لاجرم فرمان
مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوینان عظام و سایر بهادران اخلاص آیین
و دلیران عقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمانی قباب
باشند و چون سامان این یورش عالی بر وجه دلخواه سرانجام یافت خاطر نکته دان
از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده تا آنکه لشکر سرحدها کمال طغیان داشت بتاریخ بیست و
ششم آذرماه الهی موافق دوشنبه چهارم صفر مهدی قاسمخان را بحراست دهلی گذاشته
برهنمونی طلیعه اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند و منزل بمنزل شکارکنان آهسته
آهسته این یورش انتظام بخش می‌فرمودند هم مراسم داد و دهش تقدیم می‌رسید
و هم لوازم مسرت و شادمانی که ناگزیر نشأ تعلق است سرانجام می‌یافت و عالمیان از
اقطار عالم بصیت آثار مکرمت و انوار معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را
پای بند اقبال بیمنتهای می‌ساختند علی الخصوص کابل و بدخشان و قندهار روزی نبود که

جمعی

جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی میساختند
و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیرام خان خانان از کوچ سعادت سرشت
که از نژاد خانان میوات بود بتاریخ ششم دیماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی
متولد شد و نام او عبدالرحیم نهادند و مجملی از مقدمه احوال آنکه در آن ایام که حضرت
جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم میمنت آرای زیب و زینت بخشیدند و برای تسلی زمین
داران اولیای دولت بفرزندان این طبقه نسبت میکردند از انجمله جمال خان عمزاده حسن خان
میواتی که از زمین داران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس سربلندی یافتند
داور او دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان او را در حباله عقد خود درآورده او را بانعام
و مباهات فراامتیاز بخشیده و همشیره خرد او را در عقد بیرام خان خانان درآوردند
و درینولا که رایات شاهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خان خانان مردم خود را بلاهور فرستاده
بود و درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید و شگون
گرفته عشرت افزا گشتند بیرام خان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد
و اختر شناسان بزرگی و شایستگی او را از دلایل زایچه طالع استفاده نموده ابلاغ کردند
که عنقریب بتربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی
بتقدیم رسانند و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسد و سوادخوانان صحایف پیشانی
سطور عقیدت از خطوط ناصیه احوال او خوانده بمژدهای گرامی مسرت پیرای دلهای خاص
سرشته اند الحق بتوجه حضرت شاهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت است همانطور
بظهور آمده چنانچه روز بروز فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشود
و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشته قلم تفصیل خواهد شد و چون حدود جالندهر
مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که در آن ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود
خود را بکوهستان سوالک که متمم معهود مستقر او بود کشید که روزی چند در آن
جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت باشد و موکب ظفرنشان بایلغار تعاقب تا که یکبارگی
فساد او را از کیهان برداشته شود دفع او را پیشنهاد همت جهانگشا ساخت و دشواری

راه وصعوبت جاده همگاه فطرت عالی نموده بعزمی درست وقصدی خرم از دنبال سکندر بجانب
کوهستان سوالک که غالبیت دیگر خود سران وگردنکشان ممالک هندوستان توجه نمود
بوصه قصبه دیسویه نزول جلال فرمودند از انجا فضا رقصبه دمهری بورود موکب معلی گلشن
دولت وبهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس اعلی ته پیوند شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت

اندورا اول

دران منزل فیض محل سرمایه رونق هستی جهان وجهانیان وپیرایه آرایش زمان وزمین
نیر اعظم وعطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش برکز اعتدال رسیده زمین وزمان و
کون ومکان را نفحات نسیمی طراوتی نو ونضارتی تازه رسانید همانا که حمل بابیت الشرف
آرای آن میکویند که درین هنکام که خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت
داده جهانی تازگی بخشید والا پایه شرف بخش انجمن هستی داده آید وبالجمله آن نیر گیتی
آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت وچهل دقیقه شب چهارشنبه نهم
بیست وششم ربیع الثانی سال نهصد وشصت وچهار هجری از خیمه سیار حوت بنزهتگاه
حمل آمد ونوروز جهان افروز زمان عالم آرای کشت آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد شعر

شکر انصاف برزبان بهار ÷ کفت بلبل چو مردم هشیار ÷ عنبرین کشت از نسیم صبا در
مسام زمین مشام هوا ÷ دشتها پر لحاف بی بالین ÷ باغها پر عروس بی کابین ÷ زاغ زنجها
سقلاطون ÷ باغ بر فرشها بوقلمون ÷ مرغ نالان فراز کلبن کل ÷ مست بی مطربان بی ساغر
مل ÷ همانا که وقوع چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی لیلیست واضح بر حصول مقصد و
مژده ایست بغایت روشن که کار پیش کرفته سعادت انجام وانجام سعادت یابد چنانچه
بنقد وقوع این یورش وادبار اسکندر در معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که باندک
فرصتی فرار اختیار نموده بقلعه مانکوت در آمده حضرت شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده
بدولت واقبال تسخیر آن قلعه نمودند تفصیل این اجمال آنکه دران هنکام که اسکندر
از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش کرفته بکوهستان سوالک در آمده بود وقصبه
دمهری مخیم سرادقات اقبال کشته پیوسته خبر می آمد که مطلب آن مدبر آنست که عساکر
اقبال را کشیده در جاهای تنک در آورده دران تنکناهای قلب کرا تمام بستیزه نبرد حضرت

شاهنشاهی کوش بر سخنان ننهاده بآیین شایسته بیشتر توجه فرمودند وناصر الملک را با جمعی از
بهادران کار طلب تاخت وتاراج زمین داران آن کوه فرستادند مبارزان نصرت
قرین در اندک فرصتی به نیروی تایید الهی بسیاری از راجهای آن کوه را تادیب نموده

وتنبیه لایق نموده

اسباب واموال را از غنیمتهای وقت شمرده وکوهستانیان به کوهی که باندیشهای
نادرست باسکندر جمع شده بودند جدا شدند وسکندر توقف در جمعیت آن جمع ندیده
افتاده بی جنگ فرار اختیار کرد حکم معلی از پیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران
جانکدست بتعاقب آن کم کشتکان بادیه ادبار شتابند وبه نیروی بازوی اقبال
سر این مدبران را بدست آورند وجمعی از دلیران لشکر ایلغار کرده بعضی از اردوی
او رسیدند واسکندر ازین تعاقب خبردار شده خود را از اضطراب واضطرار بقلعه
مانکوت که سابقا برای روز بد خود آماده داشت انداخت پیش دستان سپاه
منصور شتافته اردوی او را غارت کردند واز تحصن این مدبر تشویش کشته موکب بارگاه
اقبال را شتاب شد وقلعه مانکوت قلعه ایست مشتمل بر چهار قلعه استوار که سلیم خان در هنکامی
که بقصد استیصال کرده گکران رسیده خایب وخاسر برکشته بود این قلعها را بطرز
غریب بر فراز کوهچهای که مقارن هم بودند بر سر هر کوهچه قلعه سنک وساروج ساخته بود
وتمامی آن قلاع در نظر بیننده یک حصن زیاده در نمی آمد اصل آن جای که اساس
این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود جایست که بغایت محکم لنکرهای آن وصول
مشکل وبر تقدیر وصول دست رسا کنان آن انداختن دشوار آبهای کوارای فراوان
دارد واز ذوق چندانکه خواهند تکلف در چنین مکانی که قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد
قلاع حصینه بران اساس نهاده ومقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون
نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود برای لشکر
پنجاب مقوی وماهنی باشد وبخراب آباد باطل او میکذشت که لاهور را ویران ساخته
آنجا را آبادان سازد ولشکری انبوه را آنجا کذارد تا دران مامن بسر برده محافظت انجدود
نمایند وباعث بر خرابی لاهور آنکه چون آن شهریت بغایت بزرگ ومشکل اتمام

تجار و اصناف مردم که باندک توجهی لشکرهای عظیم را آنجا توان سرانجام داد و یراق و جهاد باغی
از ان مهیا توان کرد مبادا عساکر اقبال این دودمان ابد قرین بآنجا رسیده استعداد
فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد و پیش از آنکه این اندیشه بعمل آید بهمان نیت ناپایدار
از شکنای هستی برآمده بود و بآنچه فرار نمودن او سکنه و متحصن شدن او بمسامع اقبال
رسید از آنجا که عزیمت سلطانی تو احکام یزدانیست حضرت شاهنشاهی با نوعی درست و
رای روشن و نیتی خوب پسندیده بخود را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجهه همت
جهانگشا گردانیده متوجه محاصره آن قلعه شدند تا شرار آن فتنه انگیز را از سر کافه انام دور
ساخته دولت آرای باشند و یرلیغ مطاع از کمین سطوت ارتفاع یافت که لشکرکشان لشکرآرای
بآیین شایسته مورچلها بر عساکر اقبال تقسیم نمودند افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکزوار
در میان گرفته دایره محاصره بر دور آن کشیدند همواره آداب قلعه‌گیری و مراسم تردد
و شجاعت گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند ادهم خان که در بساط قرب حضرت
شاهنشاهی اختر بلند داشت روز اول در پای قلعه رفته دستبرد شگرف بر روی کار
آورد که کارنامه شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه چون عساکر نصرت قرین بپای
قلعه رسیدند گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که سنخی شجاعت برکاخ بهرامی افراختند
و کان دعوی بر چقماق استکبار نهاده از حصار برآمدند و شمشیرهای خونچکان علم کرده بر
ساحت دروازه جولان غرور نمودند ادهم خان یکه تازی نموده شیرمردانه تنها میان
آن گروه درآمد و بقوت دست همت و زور بازوی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود
آورده بخاک و خون غلطان ساخته و همچنان پیاده پای جلادت بازگشت و بصدای
آفرین و احسنت سربلندی یافت و همچنین هر روز سران جنگ دوست و زبردستان
کارطلب از مورچلهای خود پیش دستی کرده دستبردی نمایان میکردند و لشکر مخالف
پاس قلعه و آیین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هیچ تنفسی را پیرامن قلعه
گذاشتن نمیگذاشت و دران تنگنای ادبار آنچه از دست و بازوی این دشت تیره روزگار
می‌آمد بجای می‌آوردند تا بمصاحبان اقبال مؤید ستیزه چه حاصل و بوالیان دولت طالع

و به چه فایده *بیت* ما تیغ برهنه ایم در دست قضا ** شد کشته کسی که خویش را بر ما زد
و از سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی نمود آنست که بهادرخان برادر خان زمان که در
زمین داور گرد فتنه و فساد انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته شرمنده و سر
افکنده از زمین داور آمده بود بزمین بوس سرافراز گشت و بوسیله سرافرازی سفارش
بیرام خان خانخانان از جزای اعمال ناشایسته او درگذشتند خان خانان اگرچه
مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نخوت و بدکاری مهیا کرده که
دیگری پیرامون بدی نگردد و مجملی از این قضیه آنکه چون رایات نصرت پیرایه حضرت
جهانبانی جنت آشیانی متوجه هندوستان نهضت نمود قندهار که بجاگیر بیرام خان
مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود آرایش داشت و
زمین داور به بهادرخان تفویض یافته بود چون هندوستان مهبط امن و امان
شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادرخان را بدنهادی ذاتی بجوش آمده خیال گرفتن
قندهار در سرش افتاد اول خواست که از راه مکر و فریب کافر نعمتی کرده قندهار را بتصرف
درآورد و از آنجا که حرام نمکی خسران دین و دنیا می‌آرد از این اندیشه تباه کاری نگشود و شرح این
سرگذشت آنکه بهادرخان این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم بهزاره که مصاحب او بود
در میان نهاده و بتدریج چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانه او پنهان ساخت
و در روز معهود قرار چنان یافت که این کمین کردها برآمده کار نگهبانان دروازه بانجام
رسانند و بهادرخان نیز از دروازه ماشور آید و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر
قندهار متصرف شود و روز موعد که این پنهان شدها سر پوشیدن سلاح بودند بعضی
از آگاه خاطران جاسوس مشرب از این غدر خبردار شده بکارسازان قلعه رسانیدند و در ساعت
مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند پیش از آنکه بر سر این گروه بداندیش رسند خبردار شده
سراسیمه بدروازه ماشور شتافتند و دروازه مقفل بود چون دلها از پای داده بودند
اقتدار بر شکستن در قلعه نیافته حرکت مذبوح کرده بخندق پستی شتافتند و فرو رفتند
و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر دار آمدند و جمعی گریخته در خانها پنهان شدند

دو روی مختفی شدند و باندک فرصتی شاه محمد تکاپوی نموده همه را پامال رسانید بهادرخان تیره
رای چون درین جمله اندوزی کاری نساخت و در هزیمت بزمین خوار آمده سرانجام لشکر
نموده او باش وار قصد طلب را با خود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده
آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان را ورود خیال میکرد استحکام
قلعه داده ملتجی بفرمان روای ایران شده نوشت که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
چنان قرار داده بودند که بعد از فتح قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب
آنست که جمعی را فرستید که هم تدارک طغیان این کافر نعمتان شود و هم قندهار را بایشان
سپرده آید انتظام بخش ایران سه هزار ترکان از جاگیرداران سیستان و فره و گرمسیر
بسرداری علی یار بیگی افشار فرستادند و بهادرخان ازین لشکر خبری نداشت ناگهان
بسرا در رسیدند و جنگ سخت در پیوست دو باره این بخت برگشته از پا افتاده آخر کاری نساخته
رو بگریز نهاد و شوانست که رو بگریز آورده بزمین داور رو آورد و بسر رد شاه محمد کومک خود را
تواضع نموده غدرها در نادادن قندهار در میان آورده خالی باز فرستاد بهادرخان خائب
و خاسر شده ناگریز شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون این درگاه بیت ظل عتبه کبریا
اندک پذیر بسیار بخش الذت عفو را درین درگاه روز بازار است بمحض کرم گناه چنین نابکار
بخشیده و ملتان بجاگیر او مقرر شد و جاگیردار سابق ملتان که محمد قلیخان برلاس
بود ناگور را الکه خود یافت و بهادرخان را از روی مراحم خسروانی سردار یکی از مورچلها
فرمودند و کارهای گرامی پشت گرمی این دودمان عالی ارکان از و بظهور آمد
القصه هرچند متحصنان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میکردند بهادران نصرت قرین
در اسباب گرفتن کوشش نموده روز بروز بجد تر می شدند و در برآوردن سرکوبها و
ساباطها و سایر اسباب قلعه کشائی اهتمام عظیم می نمودند و درین هنگام نوید قدوم
برکات انتظام حضرات عطایف قدسی شرایف سرادق جلال از خطه دلگشای دار الاقبال
کابل بارگاه عرض رسید که با قوافل شوق و دواعی شغف بنواحی لاهور رسیده انتظار استانبوسی
میبرند ورود مهد قدس مریم مکانی و دیگر حضرات سیادات کابل و توجه شاهنشاهی پیش از آنکه خبر شورش

رسم استقبال

میرزا سلیمان و رسیدن او بجبال کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فرمان شوق پرتو
اشارت حضرت شاهنشاهی بران تافته بود که مهد معلی عزت مرکز حضرت مریم مکانی
و دیگر پرده نشینان حرم مقدس ببوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند
چنانچه بیشتر ایمائی بران رفته بود و لیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرت عطایف
روی در پرده توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت یافته
نفاذ یافته بود که بعد از تسکین فتنه میرزا سلیمان پردگیان حرم احترام را محفوف ظلال محفه
مقدسه حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد و بعد از آن که گرد ستیز و غبار
آشوب میرزا سلیمان بسحاب تایید ایزدی فرو نشست و ضمایر دولت پیوندان ازین مهم
مطمین شد چنانکه سمت گزارش یافت حضرت سرادق عفت بمقتضای ایفای نذری که از
حضرات شرف نفاذ یافته بود و بموجب اشارت شاهنشاهی توجه والا نموده سامان عزم هندو
ستان فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان جانسپار که در موکب ظفر اعتصام بودند
و در سایه محفه محفوف الکرامة آنحضرت فراهم آمده مهیا این برکات شده بودند چون فتنه
همموی سیه بخت در الکه دو دو نبازد و واقعه طلبان بود این عزم قدسی از فعل بقوت
نمی آمد تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی فتنه اندوزان نهاد و سر هیمو را آورده در دار الملک کابل
آویخته نقاره شادمانی بلند آوازه گردید و بعد از ادای شکر و لوازم نشاط باعث مسعود
متوجه این صوب با صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بنصفت او اهتمام و انتظام
داشت نیز برافزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت
حضرات قدسی سمات و انه هندوستان شد تا هم در راه مرتبه ای قابل فله معلی شود و هم دریابد دبستان
خدمات شایسته بتقدیم رساند و رونق افزای کار خود گردد و کابل را بکاردانی و سرپاسی محمد قلیخان
برلاس که بطریق کومک از درگاه معلی آمده بود سپردند و میرزا محمد حکیم با بشارت حضرت
شاهنشاهی در دار النشاط کابل ماندند و بخواجه جلال الدین محمود حکومت غزنین قرار یافت
چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزی چند
توقف افتاد و درین اثنا منهیان درگاه قضیه استیلای بیرام خان و کشتن تردی بیگ

خان تفصیل رسانیدند باران منعم خان فتح خربیت هندوستان لایق حال خود دیده حضرت
رابدرقه شده از کوتل بارهٔ گذرانیدند و از آنجا رخصت گرفته بکابل آمد و شمس الدین محمد خان اتکه
و برادر گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنکالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت
حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلیخان را رخصت هندوستان داد
و بعد از آن امرا و سایر جانسپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام
راحله عزم و قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی در آن راه بموجب
تقدیر ازلی روی نمود آنست که دو همشیرهٔ اعیانی حضرت شاهنشاهی یکی در حوالی جلال آباد
و دیگری در حوالی و نواحی نیلاب در کنف ستارهٔ این جهان چه گذرانیده بدرود کردند و حضرت
مریم مکانی و سایر حضرات بیکمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزی چند بسوگواری
پرداخته رضا بقضاء الهی دادند و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان
شد و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شد و چون قدوم حضرات
سرادقات عصمت در حواشی حصار مانکوت مژده بمسامع والا رسید حضرت شاهنشاهی
ازین نوید دلکش و بشارت جانفزا سلسله جنبان عزت و انبساط گشته عصمت قباب
نام اتکه ما دراد هم را که بفزونی عقل و درستی اخلاص نسبت قومی بحضرت شاهنشاهی داشت
و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی
بفوق منت می سپرد باستقبال محفهٔ مقدسه حضرت مریم مکانی و دیگر عفایف سرادق
عصمت فرستادند و آن عفت قباب در دار الملک لاهور بسعادت ملازمت قدسیه
مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستیصال فرموده
خان خانان را بخدمت محاصره گذاشتند و در یکمنزلی سعادت قران سعدین میسر شد و
حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی که نور افزای بصر بصیرت
ارباب بینش و دانش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع پیوست
و صباح آن روز بنهاد کامیابی و کامبخشی حضرت مریم مکانی و حضرات حاجی بیگم و گلبدن
بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی و متعلقان

عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و ارد وی مقدس شاهنشاهی را که از
امتداد محاصره دلتنگ بود از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیاری از پیامیان اخلاصمند
انبساط عظیم روی داد و مقدم گرامی را وسیلهٔ فتح و فتوح دانسته تازگی در اهتمام فزودند
و از سوانحی که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت آن بود که خانزمان را که
بحدود سنبل رفته بود بوسیلهٔ اقتضاء این دولت ابد قرین و انبساط او بدین درگاه سعادت
قرین فتوحات عظیمه روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافته بود و حاشا
حاشا از وتا اخلاص هزاران فرسنگ راه است و مضمون نوکری و آقائی ندانسته بلکه
رسوم و عادات سوداگرمنشان کارخانهٔ دنیا که هزناداری را از آن گزیر نیست ادراک نکرده
چنانچه مجملی ازین شکر فامه احوال و خیم العاقبه او در جای خود رقمزده قلم وقایع نگار خواهد شد و انچه
در نیولا ببرکت انتساب صوری و معنوی او را مورد خدمات لایقه گردانید یکی جنگ رکن خان
نوحانیست که از امرای بزرگ مبارز خان بود و دست برد از نمایان نموده او را شکست داد و اکثر
متمردان حدود سنبل که ذکمشان آن نواحی را تا لکهنو را داخل گردانید و همچنین از کارهای
شگرف که در آن ایام از و بوجود آمد واقعه حسن خان بچگوتیست و مجملی ازین سرگذشت بدیع آنکه
او از زمینداران مشهور هندوستان هم از روی کثرت برادران و نوکران اعتبار داشت و هم از
راه اعتبار زمان فرمایان هندوستان در جای محکم بوده پیوسته اندیشهای تباه بخود راه میداد
و درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی به محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت مشغول بود این کوته اندیش
مغرور وقت فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار
سنبل و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان افغان بود با خود همراه ساخت چون اندیشه
تباه او معلوم خانزمان شد با امرای پادشاهی که در آن حدود تا خرد بودند اتفاق نموده در
ظاهر لکهنو بکار رسیده پیش آمد و بهادران این لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور آورده مظفر و
منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده
نبود بتایید دولت خداداد با وجود آن حال نهٔ یکی از اطوار سرداران آنجا نوشته آمد به محض
میامن انتساب این دودمان ابد قرین ظفر یافته کامروا شده غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس

دست او افتاده فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست آورده بودند سبدلیا
و دلشکار بود که با صورت و سیرت سرآمد و هم در صف شکنی بیعدیل بودند و هم در گرم ردی
صفت یکتایی داشتند و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند
چون سرانجام کار خان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بدذاتی او بظهور پیوست و از
سر آن کرده بی اخلاص و برگشت کارهای او را خاطر اخلاص گرای خصت بیند به تفصیل
نوشته آید عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی است و از سوانح اقبال که
در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قیاخانست و مجملی ازین
داستان سرانجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهور هندوستانست و در استحکام
نظر خود کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او سهیل خان نام غلامی از غلامان
سلیم خان شیر خان بحکومت آن قلعه کلج مینهاد و راجه رام شاه که در زمان سابق اجداد
او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار بگرد آن آمده محاصره تنگ آورده بود و قیا خان
از آگره متوجه گوالیار شد و رام شاه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورده دولت و رسها بتقدیم
رسانیدند قیاخان داد ثبات پای داده جنقلشهای مردآزمای نموده و نصرت آسمانی همت جهانگشای
شاهنشاهی جسته غنیم را بر داشته بسیار را روانه عدم آباد گردانید و به محاصره گوالیار اهتمام
نمود و از سوانح بهجت انتما که در اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست آن بود که دختر
نیک اختر میرزا عبدالله مغل که باصالت موصوف بود در حباله عقد آن گوهر یکتای خلافت
در آید بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود و او را
از کامرانیه میدانست درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف
در امثال این امور بغایت ناخوش است و نوروغ خرد خود اهتمام مینمود این کار خیر بانجام
رسانید و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت کوشش نموده
جشن پادشاهانه ترتیب دادند این داستان را باینجا گذاشته بسر مقصود میشتابد و تتمه سرگذشت
محصوران قلعه مانکوت می نویسد **فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور و دیگر**
سوانح اقبال از جلایل تاییدات ازلی و میامن توجهات شاهنشاهی که کلید جمیع معلقات

صوری و معنویست کشایش کار روی داد و هر گاه ایزد جهان آرا بمقتضا رنیت علیا که متکفل
مهمات منسوبان این خدیو صورت و معنی شده در کاری که بنفس مقدس متوجه باشند جبال باید گرد
که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح
چنین قلعه ایست که بند سکندر پهلو نمیزند صورت کشایش آن در اندیشه دانایان نمیگذشت
والقصه لوازم محاصره که بخیال کس نمیرسید برده احسن سرانجام یافت و مورچلها از هر جا
پیش رفته در چند جا سرکوبهای قلعه فرسا بر آوردند آنان مورچلی که باهتمام کاردانی ناصر
الملک بود کار از همه مورچلها پیشتر رفته و راه در آمد و بر آمد زندانیان قلعه بسته شده سد
سکندر بر استحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال پراکنده دل گشت و با وجود پراکندگی
دلی چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارز خان عدلی را که مجملی از احوالات او بعلم
اختصار گذارش یافته است میطلبیدند که شاید سر بر داشته از ممالک شرقیه هندوستان
دهلی روی به متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت فتنه شورش مملکت آسوده بدست
آید دل از قلعه بر نمیداشت لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نمیرود
مبارز خانرا پیمانه زندگانی پر شد و نمونه این سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله
خضر خان نام لقب جلال الدین بر خود بسته دعوی بزرگی نموده بقصد انتقام پدر خود که
مبارز خان در جنگ او بر خاک نیستی افتاده بود متوجه شده جنگ عظیم کرده نصرت یافت
و مبارز خان عدلی در ان جنگ او را بر خاک نیستی انداخته متوجه شده در جنگ گاه مبارز خان عدلی
کشته شد و چهار سال و چیزی ایام حکومت او بود نبازم چه دولتیست عظمی و عنایت کبری
که اولیای دولت یکطرف از اسباب بر هم زدن مخالف میشوند و مخالفان در یکدیگر آویخته
قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاوید مینمایند چون این خبر به متحصنان قلعه رسید
یکبارگی پریشان خاطر و پراکنده باطن گشتند سکندر چون اعلای اعلام روز افزون دیده
سنگ بر سنگ خود را چون منتصرانه کار را کانه نوید ناامیدی بر نام بد بروز داد و از
بی اختیار در سلک نهاربان در آمده دست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردانان را استاده
التماس نمود که حضرت شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول قلعه روانه

سازد که خاطر بقرار مرا تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی اثر گردانند و آنحضرت که معدن
مروت و مردمی اند از روی مراحم بیدریغ آنکه خانزاکه بنوکر کاردانی و اعتماد از پیش قدمان
بساط قرب بود باین کار فرستادند سکندر را از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت
اندیش بر داشته ام و طریق کوتاه بینی سپرده ام دیگر مرا انخالت نمانده که بسجده درگاه روی
خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه بیامن الطاف پادشاهی چند گاه از ملازمت حضور
معاف باشم لایق حال منست اکنون پسر خود را به بندگی می فرستم و امیدوارم که مرا
جائی نامزد شود که روزی چند آنجا بوده خود را آماده سعادت آستانبوس گردانم و بخدای جهان
آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم و طوق این احسان
در گردن جان انداخته زیور عنایت خود سازم و خاطر فرستاده را بخوبی ملایمت و رسوم
خدمت رضامند ساخته بناصر الملک نیز که وکالت خان خانان داشت بلکه وکیل السلطنه
بود بعد از ارسال نقد و جنس مشار الیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر متوجه شده و خلاصه
التماس او را بوساطت خان خانان معروض بساط شاهنشاهی شتافت و آنحضرت که لذت
عفو بیشتر از انتقام میدانستند ملتمس خان خانان را بنعز قبول مقرون داشته بموجب قرار
داد خاطر الحاد در انجاگیر در بهادر متور ساخته و او پسر خود عبدالرحمن نام را مصحوب غازیخان
تنور که از امرای معتمد او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت شایسته اینها باعث
مزید توجه شاهنشاهی نسبت باو شود بموجب خواهش پادشاهانه قرار داد از قوت بفعل آمده پیشکشها
گرامی با چند فیل گزین که شایسته بارگاه عالی توانند بود ارسال داشته بتاریخ پانزدهم مرداد
ماه آلهی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان ماه رمضان کلید قلعه را باولیای دولت
قاهره سپرده صحایف اعمال را الاغماض عین فرموده او را راه دادند که از زندان حصار
بیرون رفت و در هزار بیم و ترس خود را بجریده بهار رسانده و بعد از دو سال بعد محابه شتافت
و چون فتح قلعه مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر را از نهاریان
مهرمان سلطنت شده سری بسلامت بر در خواست آن بابوالقاسم برادر محمد قاسم
خان موجی قرار گرفت و باستصواب مشیر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت بتاریخ شانزدهم

امرداد ماه

امرداد ماه آلهی موافق دوم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسری از دامن کوه سوالک
بعرصه دلگشای لاهور نهضت فرمود تا ممالک پنجاب را سرانجام شایسته نموده بدار الخلافه
آگره نزول اجلال فرمایند در اثنای راه از نافهمیدگی و بعقد نعمت نارسیدگی خاطر بیرام
خان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست که در اواخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در
طبیعت خان خانان راه یافته بود دملی چند پیدا شده که سواری اسپ نتوانستی کرد در ان
ایام حضرت شاهنشاهی بجهة نشاط خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مواطن توجه عالی بجنگ
فیل میداشتند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمن است روی التفات
می آوردند روزی در میان دو فیل پادشاهی که فتوحا و لکهنا نام داشتند جنگ بامتداد
کشید اتفاقا آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خان خانان رسیدند هجوم خلایق و ازدحام
تماشاییان و غوغای عوام باعث توهم و توحش خان خانان شده و اهمه پیش آن
داشت که با شارت عالی شده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز برین ضمیمه پریشان
خاطر شده خان خانان یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه پیغام فرستاد که درین آستان
سپهر مطاف بخود گمان تقصیری ندارد و بغیر از اسباب دولتخواهی امری بظهور نمی آید
فتنه سازان چگونه گناهی بمن اسناد کرده باشند که موجب این همه بیعنایتی شده باشد
که فیلان را بجا در من سر میدهند ماهم انکه بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر شورش یافته
او نمود درین ولا ازین خیانت جهان که خود را در لباس یگانگی داشته در اخفای احوال
توجه مینمود چنانچه سر این را در حوز دریافت خود بیشتر ازین دل بکاغذ سپرده امر بدیع
بظهور آمد که موجب حق شناسی طایفه از نیکنهادان گشت تفصیل این سانحه ها اینکه
آنست که روزی شاهنشاه جهان را از دیده کوته بینان نمک آمده در جوش شد و قوه
غضبی که از طینت ذاتی باعتدال ودیعت نهاده دست قدرت است خصت چشم نمودن
یافت و از ملازمان عتبه اقبال که پیوسته در رکاب نصرت اعتصام میبودند دل گران فرموده
جدا شدند و حکم مقدس شد که هیچ احدی در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه جلودار
و امثال این مردم که وجه نگاه طوفت از کثرت اقسام این مردم غبار آلود نمیگردد باز

داشته یگانه وتنها باطن باخدای بی نیاز وبظاهر از مردم خشم آلود از معسکر اقبال بیرون آمد
از اسپان خاصه حضرت شاهنشاهی طرق اسپی عراقی جوام نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود
در تندی وتیزی مثال نداشت در بدخویی نیز نظیر خود نبود هرگاه وا شدی کس برو آن
آن شوانستی گشت وبدشواری بدست آمد آن جهان پهلوان الهی باقتضای قوت عظمت
فطری پیوسته برو سوار گشتی درین شهار دی بران رخش سعادت پیوند سوار بودند از
کثرت صوری یکسو شده در نور حضور ایزدی روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند وچون پاره
راه طی شد ناگهان بحال رخش اقبال متوجه ناشده بکاری فرود آمدند وبوضوی خاص با خدا
خود هم راز گشتند آن نگاه آتش خوی باد پیما برسم وعادت خود تند بها کرده گرم دویدن
گشت تا آنکه از نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت چون باز بخاطر اقدس میل سواری نمود
نه در ملازمت کسی ونه در خدمت اسپی لختی در اندیشه این کار شدند ناگاه دیدند که همان
اسپ از دور دویده می آمد تا آنکه دویده دویده با آرامش سنجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد
ایستاده آنحضرت در شگفت غریب مانده بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسپی که عادت او باشد
که باسانی سواری ندهد ودر وا شدن آن باشد که بدشواری بدست افتد وانگاه چنین صحرائی
شده باشد واز نظر غایب گردد محض توجه شاهنشاهی خود آمده با آرامش تمام سواری دهد
که هرگز با آن باسانی میسر نشده از عجایب تصرفات آن سرآرای دولت تواند بود داری
کسی را که ایزد بیچون در نوازش باشد ومتکفل این کارها شود در وسعت آباد خاطر او از
شهاب چه اندیشه باشد اگر ذات مقدس وجنین تاج بخشید چه دور اگرچه بظاهر خبان میماید
که دادار جهان آفرین جمال عالم آرای آن پادشاه صورت ومعنی را برخود درخشان میسازد
لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصر چراغی در شاهراه هدایت
می نهد تا چنانکه او را خدا ونه صورت وپادشاه ظاهر میدانند بهتر وبیشتر از آن فرمانفرما
معنی دانسته رضامندی او را رضاجویی حق پنداشته بگلشن سرای سعادت جاوید رسند
خوشا روزگاری که حالش چنین وزهی دولتمندی که او را چنین آگاه سازند وچه کور باطن حق نا
شناسی که باچندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در غلاب نادانی فرو رود

وجه باطل پیداولتی که باوجود یافت این پایه ارجمند بجاهه نفاق وخلاف رفته با خدای جهان
آفرین ستیزه نماید سخن کوتاه که گفتار شگرف نهایتی نیست وگیتی خدیو بواسطه ظهور این علم رفه
غیبی والهام ربانی دانسته فسخ عزیمت تنهاروی فرمودند باز بدل گرمی ونوازش تو میان
اخلاص پیوند که در اردوی معلی بودند توجه فرمودند وسایه التفات بران حدود انداخته
وجهانیانرا فراغی وفروغی حاصل آمد وموکب معلا بتاریخ بیست وپنجم امرداد الهی موافق
پانزدهم شوال پیشتر از رسیدن اردوی ظفرقرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده
سلطنت آرا گشتند وپیوسته بانبساط شکار اشتغال مینمودند بعد از چند روز اردوی
معلی بتمام وکمال رسید خان خانان از فسون فرمان برداری سلطان واهمه باز برسر حکایه
رفته نسبت بشمس الدین محمد خان اتکه کلمه چند شده اظهار نمود که بیخانکه چهره اخلاص خود به
من درین ده دامان خالی از غبار ریب وریا مصفا ساخت نظر مرحمت والتفات آنحضرت
نسبت بخود بروجه اکمل دانم دانسته کان فتور در ارکان آن نمی بینم اما چون کارکاه
حضرت بی التفات یابم از نتیجه سعایت وسعی وعیب تبلد میدانم ازجه واقع شده که کمر بعداوت
من بسته اند وتشنه خون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید وکار بجایی میرسانید
که قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطر شده جمعی را بخود متفق ساخته
باخویش ویبونیز خود پیش خان خانان رفت وعهود ومواثیق درمیان آورده سوگندان
غلاظ وشداد یاد کرد که هرگز زبان بعیب تبلد نکشاده ام ونخواهم کشود خان خانان را دل بجای
آمد وشورش او قدری فرونشست واز سوانح آنکه بهادر خان را بمولتان رخصت
فرمودند که جاگیر خود را که نو یافته بود چنانچه سابقا ایمائی بدان رفته سرانجام دهم وهم ملوخان
آنجا ودر اکه سر تمرد برداشته بودند تنبیه نماید بهادر خان در ان ولایت دلگشا رسیده
لوازم مردانگی بجای آورد وجمعی انبوه از سوار وپیاده در برابر آمده زیاده از اندازه ها.
دتوان خود کوشش مینمودند ناهده یکماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید وچون
سایه اقبال این خدیو پرتو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود بیمامن توفیقات ایزدی
فیروز مند گشت وچون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود که از نعات

استغنا برآمده خود ناظم گردند کمها علما شوند بیرام خان که پیوسته لاف عقیدت زدی بود
از روی کار برداشتن گشت و او را بمسالک بیراهه رفتن و اکثری از مردم هوشمندی دریافتند
آن بود که فیلان پادشاهی را خواهی نخواهی بامرای اختیار کرده خود تقسیم نمود و با آنکه خیلی از
فیلان پادشاهی را که پرده عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بودند گرفته بهانه آنکه مردم بسیار
و از آنحضرت جدا ساخته آن خدیو جهان میخواست که این حکم را قبول ننماید لیکن چون کارها
موقوف بوقت است و هنوز آن زمان نرسیده اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد سبحان الله
این چه وسعت حوصله و اندازه مدارا است و آنگاه در عنفوان شباب که موسم
طغیان طبیعت و مبدا اغلبان قوای غضبی است آری بزرگی را که جهان آفرین برکف حمایت
خود پرورد اینها از وجه بدیع باشد و درین هنگام که خطه لاهور بفروغ قدوم عدالت آرای
حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکر بزمین بوس رسیده بنوازش پادشاهی
اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتح
هندوستان شرف ملازمت در نیافته بود توهمی بخاطر داشت لیکن چون خدمات
شایسته کرده مثل میرزا کامران را که سرمایه چندین شورش و آشوب بود گرفته سپرده چشم
فراوان داشت و پیوسته عواطف و بدرگاه معلی می آمد درینولا که عالم بنوا و رنگ حضرت
شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و اقبال بکار خود در آمد که هر جا سری و سرداری باشد
موی کشان بسجود آستان عالی آورده سربلند سعادت جاودانی سازد آن دولتمند را
نیز داعیه آستانبوس گریبانگیر شده و از وحشی طبیعی خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز
شوم همراه موکب والا بهندوستان نبرند و بتماشای الطاف خلایق نواز از جای و مقام
خود جلای وطن نشود یکی از معتمدان پایه سریر والا همراه گرفته بدرگاه معلی برد عواطف
شاهنشاهی بپاداش خدمت شایسته سرافراز فرموده جمیع ملتمسات او را بدرجه قبول ارتفاع
داد و تیمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافته او را مقرون استمالت آورده
بسجده درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصله خواهش او بود در مراحم شاهنشاهی
ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف عالی غیرت بخش ارباب تمرد شد بیاسا رسیدن

تحمل زمین دار موست و مجملی ازین قضیه آنکه این زمیندار از شورپختی که داشت سلطان سکندر
همراه شد موجب ضلالت او گشته ازانجا که رسم شریری از زمینداران هندوستان
آنست که راه یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی میکنند و با هر که غالب و شورافزا باشد
با او همراهی مینمایند درهنگام شورش ذرکار قضیه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی
زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت که سکندر سور سر نیاز در پیش داشته و آن
گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامه او شد و درین هنگام رایات نصرت آیات محاصره
مانکوت نمود و این کار و بار بر متحصنان قلعه باضطرار کشید تا بوسیله حیلها زمیندارانه
آمده ضمیمه لشکر گشت بیرام خان چون برحقیقت فساد او آگاهی گشت او را بسیاست
رسانند و بجای او برادر او تحمل را که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود مقرر ساخت
ازانجا که همت والای شاهنشاهی مقتضی مروت و فتوت سرشته است تجویز آزار آن
طبقه نمیفرمایند ظهور این قضیه ناملایم طبع اشرف اقدس نیاید اما چون نقاب از جمال جهان
آرای برنداشته بودند و بظاهر چندان توجهی نفرمودند و چون خاطر جهانگشای از مهمات
پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهارده روز که دارالسلطنه لاهور از نزول سپاه منصور
نصرت افزای سپهر والای بود شرایف اوقات نثار غبالی و نشاط رای معروف
بود بظاهر در لباس بی پروائی بیکاری اشتغال داشته در معنی در غایت روا بوده
عیار ارباب اخلاص گرفته می شد چون کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات
فارغ شدند حکومت لاهور بحسین خان خواهرزاده مهدی قاسمخان تفویض فرموده در ساعتی
میمنت بخش بیست و پنجم اذرماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت
و پنج نهضت اعلام نصرت اعتصام بجانب دارالملک دهلی اتفاق افتاد و از جمله سوانحی
که در عرصه جالندر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع پیوست قضیه انعقاد خان خانان
بیرام خان بعصمت قباب سلیمه سلطان بیگم بود و تفصیل این سنوح آنکه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی در عهد جهان آرائی خود آن عفت قباب را که خواهرزاده آنحضرت
و صبیه میرزا نورالدین محمد بود نامزد بیرامخان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن

آنست که خود آینده ها را اگرچه از روی
اضطرار باشند از صدمات قهر محفوظ
باشد و فطرت بلند که بهزاران

دردانه یکتای فطرت را که باصالت نسب و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات
معادن عفت ممتاز بود بیرام خان سپارند و مرهون وقت مانده بود تا درین هنگام که
عرصه جالندر از ورود مواکب عالی مهبط انوار شد خان خانان خاطر بر سر انجام این داعیه گماشته
از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعای استخراج این شغل نمود حضرت شاهنشاهی چون در کمال
بی پروائی درآمده راه مدارا میسپردند بامضای آن التماس اشاره فرمودند و به آن عذر
معلی از دواج روی داد و تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا بیگه ماهم انکه درین
انعقاد سعی موفور بخیر ظهور رسانیدند چنانچه عقد زفاف در یکهفته صورت گرفت میرزا نور الدین
محمد پسر میرزا علاء الدین محمد ست و او پسر خواجه حسین عطار اند و ایشان بواسطه پسر خواجه علاء
الدین اند که خلیفه اول خواجه نقشبندیه اند و پوشیده نماند که خواجه زاده جغتایان نسبت
دامادی سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشتند و پیشتر بیگم
دختر علی بیگی جد سیوم بیرام خان که در عقد سلطان محمود میرزا بود دیگر دختر او را که از میرزا
شده بود بخواجه زاده عقد بسته حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظه پیشتها
ند که میرزا نور الدین محمد را که لمعات آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند
مکرمت فرموده گلبرگ بیگم را که جبهه قدسیه آنحضرت انتساب فرموده اند و سلیمه سلطان
بیگم که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتیاز داشت ازان قدسیه بظهور آمد
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله
چه عالم تقلید ست از یکه سلطان محمود دارد با خواجه زاده جغتای سهوی رفته باشد
که با غیر کفو نسبت کرده باشد رای حضرت فردوس مکانی بر روی آن نموده نسبت بمیرزا
نور الدین محمد کشید و بچه سبب اکنون تبعیت گذشتها این نسبت صورت بندد آغاز
سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی یعنی سال [illegible] از دور اول الحمد لله که بتکمیل
سال دوم از تاریخ الهی بجواهر خرمی و خوشدلی آویزه گوش ذرکار و آرایش کردن ماه
و سال گردید و گوئیه بهار سال دوم از تاریخ الهی بسواطع دولت و اقبال بلندی گرفت
و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاول سال نهصد و

شصت

سر

شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم و ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحویل نمود عالم
صورت را چون جهان معنی طراوت تازه بخشید و زمین پژمرده را چون آسمان [illegible]
نضارتی بی اندازه داد دلبستگان عشرت بظهور شعشعه انسال این نشاط از سر گرفتند
و آرزومندان شوق از نسیم نوروزی بروح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند

بیت

دماغ عالم از بوی بهاری ❊ هوا را سوخته عود قماری ❊ ز رشک افشانی بادی طربناک
عبیرآمیز گشته نافه خاک ❊ زمین را مشک بیمودن بخروار ❊ هوا را غالیه سودن بصد فار
نیاورده زرمی تاب مهتاب ❊ ز لاله خون چکیده و زسمن آب ❊ بنفشه هر خشم به مکحل
کشیده بر بناگوش چمن نیل ❊ پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشجار
سعادت آثار حدایق الهی و رایات شاهنشاهی نجوم سایه گستری دار الملک دهلی از
قصبه لودیانه که بر ساحل آن واقعست عبور موکب عالی اتفاق افتاد مهم خان کار آگاه
خبر آوردند که حاجی خان که اندکی از احوال و سابقا گزارش یافت با فوج قاهره که بدفع او
نامزد شده اند دم مساوات و مسامحت میزند بنابران توجه جهانگشا بران قرار یافت
که موکب اقبال احضار رفته نظام کار بنده های مذکور نماید و اگر جمعی دیگر برای استظهار
انجماعت باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای از الخدود بالکل جمع نموده آید بنابرین
اندیشه صواب اشتمال جمیع اردوی معلی بهر گردکی ناصر الملک بحصار رو به روان شد و حضرت
شاهنشاهی بجهت احیای مراسم شکار و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند
که حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند
چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه نعش مقدس
آنحضرت را برداشته بسهرند آورده بودند تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار
غفران ساخته آنجا بودیعت گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز این امنیت بحصار رفته
روشنی افزای اردوی معلی گشتند و پیر محمد خان خان خانان نیز بموجب التماس درین خدمت
همراه بودند در سولی که رایات اقبال در حصار بود میان ناصر الملک و شیخ گدائی تغاری
بهم رسید و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ گدائی بسیار مینمود جانب او گرفت

سعادت

نام الملک وزی چند خاطر غبار آلود ساخته بدر خانه نیامده در اندک زمانی جمعی از تنگ دامان
در میان آمده صلح دادند چون طنطنه عساکر بکاچیخان و آلمزدم رسید بجنگ از هم متفرق
گشته هر کدام بجای پدر رفت و کاچیخان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم
خان نیشابوری با جمعی زهیه متکفل انتظام آنجا و دشت و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم
و جمعی را بتسخیر ختیاران فرستادند بهادران نصرت قرین بزور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر را
از راجپوتان گردنکش بتیغ عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند و عرصه آنجا را
از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرد پاک شد نهضت موکب گیتی ستانی شاهنشاهی بدار الملک
دهلی و وصول بآن شهر کرامت پیوند چون خاطر جهانگشای از مهمات انجا فراغ یافت
موکب عالی از راه بیابانه متوجه صوب دهلی شد و منزل بمنزل دادن و عشرت کنان
راه سپردند و بتاریخ اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الآخر لوای گیتی آرای
سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت بزرگان شهر بآداب استقبال
مبادرت نموده غبار موکب جهان نورد را برای ایزدی سعادت خود ساخته انوار نصفت
و عدالت و لمعات باف عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خاص و عام تافت و
بدستیاری مد اقبال کار سپاهی و رعیت تازگی انتظام گرفت در انوقت خانخانان
با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته دو روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت
و مهمات و معاملات ملکی و مالی که در ان بارگاه دولت قرار می یافت بعرض اقدس
حضرت شاهنشاهی میرسید و بدانچه فرمان گیتی مطاع می شد بطغرای نفاذ می پیوست
و از بدایع وقایع که سپهر خیالباز از پرده بوالعجبی برآورده داستان عشق و عاشقی علیقلی
خان با ساربان پسری بود و بوسیله جوهر بدگوهری او کشش گشت نفرین جهانیان را
مورد اثر آمده تفصیلش بطرز اجمال آنکه در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیک
نام پسر ساربانی که بکمال حسن صورتی جمال ظاهری آراسته بود در سلک قورچیان خاصه انتظام داشت
و خان زمان با آن ساربان پسر بمقتضا خباثت ذاتی و خباثت فطری نظر شهوانی بردوخته
و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگاری بسر میبرد

و بعد از

و بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیک از نیز داخل قورچیان بود در جالندر بآستانبوس
حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در سلک قورچیان میبود درین خان زمان از بیدولتی
و تیره رائی کسان فرستاده اغوای او نمود و آن بیجوهر معنی که معزز حسن بیدار صورت
بود این نقش مراد منصوبه بخت دانسته گریخت چه درین درگاه که بازار حسن معنوی است
و برکت حسن معنوی لطف صورت راجای نیست مثال بیمردم بیمعنی ظاهر آرا کی میرسد
و کی بنظر التفات شاهنشاهی میرسد و بالجمله آن بیدولت بخیال فاسد از دولتخانه اقبال گریخته
خود را پیش خان زمان رسانید و بازار حسن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را
که بدمستی و دلاوری ضمیمه بدنهادی او شده بود از شورش طبیعت کار برسوائی کشید
چنانچه خباثت ماوراءالنهر از تیرگی دل عظمت سلطنت و شکوه دولت را منظور نداشته
بزنا باد زادگان آلوده دامن رسم بزرگی رانده پادشاهم پادشاهم میگویند آن بیدولت نیز
گفتی و کورنش و تسلیم بجای آوردی و از فرزونی مستیهای گوناگون که اندکی غنوده آمد راه
سعادت گذاشته بیراهه ادبار رفتی و بلای عظیمتر فراهم آمدن خوش آمدگویان نادان بود
که نظر کجبان جز بر منفعت خود شان نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمع بدنهادی او را توجیه نیک
کرده در افزایش کار خود میبودند و هر گاه بدذاتی در پایه بلند باشد و بدمستی چنین روی نماید
و ارباب صحبت از کرده خوش آمدگویان خانه برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیا انکس
خراب گردد و حال و مآل او بخسران انجامد چنانچه مصداق این احوال فی خاتمت مآل
علیقلی است و چون بی آزرمی و بیحیائی این بخت برگشته بمسامع اقبال رسید و
یرلیغ موعظت و منشور حکومت حکمت فرستاده هست و بنصایح والا لوازم بزرگی بجای
آوردند و حکم عالی شد که درگاه ما دریای عفو و احسانست آدمی زاد از فرمان برداری آن
و صحبت بدذاتان خوش آمدگوی مغلوب شهوت و غضب بوده مورد انواع ذمایم میشود
اکنون از مردمی و حقیقت و نمکشناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته میشود سر رشته
حساب را که سرمایه نجات عموم مردم است بدست داشته از کرده پشیمان شده بنیکو
خدمتی تدارک ناشایسته خودنمای و آن ساربان پسر را بدرگاه فرستاده تا کرده را ناکرده

انگاشته بعواطف شاهنشاهی سربلند کردانیم واگر از پنج دی وبی شرمی پذیرای احکام پادشاهی
نشوی سزای تو در کنار تو نهاده آید که باعث بصیرت کوته اندیشان زمست گردد درین
اثنا که بدمستی وبدگوهری علیقلی خان پیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت رای جهان آرا
اقتضا کرده که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیکی او جایگیر کرده شود تا از انفراد و
استقلال جا آمده پرده ناموس او دریده نگردد و از آنجمله قصبه سندیله را سلطان حسین
خان جلایر جاگیر فرمودند و آن بدگوهر این قصبه را از پیش خود باسمعیل خان برادر ابراهیم
خان اوزبک که با وی قرابت نزدیک داشت داده بود هرگاه سر جماعت بدعملی و
حرام نمکی موصوف باشد پیروان او ناگزیر از سعادت بی بهره میگردند ولهذا اسمعیل
خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعت برخاست سلطان حسین مذکور بنسبت گرمی خدیو
از و بزور گرفت و او پناه بعلیقلی خان برده لشکر بسیار بر سر او آورد و سلطان حسین خان
با همین مردم خود بدافعه آنها برآمده و چون از منسوبان پاینده دولت جاوید اقبال بود با
وجود کثرت مخالف فیروزمندی یافت و جمعی کثیر بیدترین مردمها که در حرام نمکی جان
داد دلسته بخاک نیستی برشد و شاه بداغ بدنامی که از خویشان نزدیک علیقلی خان بشمار
نامی بود بهاویه عدم شتافت علیقلی خان بمقتضای شرارت ذاتی و بدنهادی جبلی خواست
که آمده بسلطان حسین خان برو شود و یکبارگی از پرده آزرم برآمده روسیاه ازل و ابد
گردد جمعی از خیرخواهان دوربین او را از آن اندیشه نادرست باز داشته در تدارک
وتلافی حرکات ناشایسته او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش
نمود لیکن چون دولتمندی نداشت آن سارابان پسر را از جدا نمیکرد و از سایر امور بی
دولتی دست باز نمیداشت بباطن راه اندیشه تباه و بظاهر شروع در ملایمت نموده ناصر
الملک پیوسته بکوشش احوال خبران مال و کردی و دروستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن
او اهتمام نمودی و پیرامخان خاطر علیقلی خان نگاهداشته از بزرگ منشی خود کارهای
ناهنجار او را ناکرده می انگاشت دوستان درخانه او را فضیحتهای گرانمایه کردند
و آن نکوهیده اعمال چون از کرده خود باز نتوانست آمد خود را بالحیله و مکر زد و برج علی

تمام

نام نوکری از معتمدان خود در خانه فرستاد که شاید کاری تواند ساخت و شورش
در خانه او را علاجی تواند انگیخت در آن ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مالی و
ملکی برای و رویت رزین او منوط بود و او از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجای آورده
ملاحظه بیرام خان نکردی روزی برجعلی که از همدوشان مجلس علیقلی خان بود پیش
ناصر الملک رفته سخنان که از اندازه او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق شناس
ناصر الملک بغضب درآمده بفرمود که برجعلی را خوابانیده چوب زدند و از برج قلعه فیروز
آباد دهلی او را بزیر انداختند و در خندق نیستی فرستادند مکافات که این مرد اکنون مظهر
اسم خویش گشت و بیرام خان از بیتمیزی بغایت آزرده شد و کینه در دل گرفت و انتقام
او را بوقت دیگر انداخت و از سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی درین ایام روی
نموده بپایمال رسانیدن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ است که بسعی اخلاص سرشت
ناصر الملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت اینحال بر سبیل اجمال
آنست که پیوسته بر نخل او آگنده نفاق بود و شرارت او بخبث و خباثت آماده چه در
زمان حضرت جهانبانی وجه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات
ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب منافقی می فرمودند
چنانچه سابقا گزارش یافت و در بتول سطری از او وقایع پریشان را در صحبت شاه
ابو المعالی گذرانیده در تبه رایی می بود و ملحی از اوقات را بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان
مجلس خباثت گشت و پسر خود را مهردار ساخت و چون پیمانه عمر او پر شد از نزدیک رسید
بود باندیشه تباه از آنجا برآمده یعنی در دهلی آمده و درین اثنا بیرامخان او را مقید ساخته
مصحوب معتمدان روانه سنوچهار ساخت و از قدمگاه او برآمده متوجه تبت بود
که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت و باعث برین ناصر الملک بود و با تمام
تمام بیرامخان را ایران داشت که در قطعه و قرطاس بریکی اسم قتل و بر دیگری نقش
نجات نوشته انداخته شود تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید و برد اقتدا نمایند و مو
الهی دانسته کار بتقدیم رسد و همچنانکه اندیشیده بود تقدیر موافق تدبیر آمده در ساعت

کسان فرستاده او را بنزار رسانیدند و از وقایع ثالثه که درین سال بظهور آمد کشته
شدن خواجه جلال الدین محمود بیوقت و سرگذشت این مجمل آنست که او پادشاه قلی بود و
تواضع بی تقریب نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته همه را چاپلوس آن گاه
خود میدانستند بنابران اکثر برگشته اند از این دولت علیا او را دوست نمیداشتند و با
این حالت عیب هزل و مزاح که بدترین عیب بزرگان تواند بود داشت و با یاران
زمانه مطایبه میکرد و بجز فهای و راز کار در لباس ظرفگی و ظرافت که نادانان آن را
خوش طبعی نام نهاده اند بسر میبرد و هیچکس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در
پهلو نداشت درین هنگام که غزنین باستصواب محمد قلیخان برلاس باو مفوض شد
ارباب غرض فرصت غنیمت داشته هم خاطر منعم خان را شورانیدند و اندیشه انتقام
دیرینه او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث برهم زدگی خاطر بیرامخان شده
او را درگشتن بجد ساختند آن دوربینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب
را منظور داشته بندهای کار آمدنی خود را بجهة اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام
نسازند و زبان خود را از ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب استعداد نشوند خواجه چون
فتح عزیمت هندوستان نمودن منعم خان در مقام کینه کشی در آمدن او شنود در
اندیشه دراز فرو رفت نه روی آمدن هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی
پروایی و بیرامخان در نهایت استیلا هرگاه در از زمان حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بجهة حرفی ناملایم که از و زاییده بود او فرصت یافته در حمام او را تنبیهات
آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظه از حضرت جهانبانی
نکرد امروز که حال بانجا رسیده باشد و خدیو زمان در نقاب بی توجهی چگونه پیش
آید و ستم پیشهای تیره درون چه سعایتها که نمایند و نه ته منعم خان که برای العین
ملحوظ او میگشت بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد و بیوفایی که نکوهیده
ترین عارهاست پیش او بود و بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابد قرین قافله بتحقیقی
دیگر رود منعم خان جمعی را بتسلی پیش او فرستاد و بعهد و پیمان او را مقید ساخت

بعد ازان

وبعد ازان باشاره او نیشتر در چشم او زدند چون تقدیر نرفته بود دو روشنایی چشم اخلاص
بین تباه نشد و پس از چندگاه که او را کور دانسته دست از و باز داشته بودند از بنگش
رو به بسر گردکی یکی از بنگشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را
بآستانه دولت رساند و بیرام ناگزیر که از دشمنان روی دهد باری در پای قدم
صاحب باشد منعم خان آگاه شده چندی از تیز روان عرصه تفحص را فرستاد و او را
با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت و در فکر
و اندیشه آن بود که چگونه دفع کند از بشی جمعی را سر آنها فرستاده خون آن دولتخواه را برای
غرض شوم خود ریخت و بیرام خان نیز فرمان درست کرده بکشتن او فرستاده بود حضرت شناسایی
که برای عیار ارباب ثروت چنین مصلحت دیگر در نقاب بی توجهی بودند از استماع این قصه
خروش باطنی فرموده مکافات آنرا بایزد دستی بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصله که
داشتند کم بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر بردباری را برای انتظام صورت و معنی
دیر زمان بدارد   خاطر دوربین پرده گزین حضرت
شاهنشاهی که پیوسته در لباس بی توجهی بود مهمات مالی و ملکی بعاشقان آن واگذاشته هر روز
پرده تازه بر روی دولت ابد قرین خود انداختی و دنیا دوستان خود آرای را باین طرز
بدیع عیار گرفتی و در این هنگام که در کابل نقاب آرایی میفرمودند بسواری شتر و جنگ آن متوجه
بودند که دلاحد دو جان داری کلانتر از و بود که برای آستجمد نظر جهان آرای بسواری آن
و شکار اشتغال داشتندی در سنوات که ممالک هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق
گرفت بفیل توجه فرمودند که در صورت دیگر از جانوران بدیعت اگر از روی کلانی بکوه تشبیه
کرده شود کوهی که دیده باشند شناسایی بچشم کاری ساخته باشم آن حسن صورت کوه آن رفتار
کجا و اگر سرعت و تندروی او را با ذبیت دهم آن خشکی در وقت بر هم زدن نبرد چون
گفته آید در دوربینی در یافت و فراست اگر با سب مانند گردانم بیان واقع نشده باشد
شرح بدمستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل با کتابی باید علیحده که مردانان تکلفات انشا
فراهم آورده فصاحت و ملاحت شها درین کار زیب که از قرار واقع گفته آید کفایت

ثابت قدمان عرصه

میکند با خرد راست و عمری دراز و صحبت با تجربه کاران ادب آموز باین غوری بدیع منظر عظیم
شکل بلند دریافت کوه اشکن هوا افکن پای فوج برهم زن باید که پذیرای شناخت بدایع
این خلقت غریب بصیرت افزای گهر و تحیر بخش باشد و با این همه خود از شنیده بدیده آمده
برای العین لطف و قهر او را بیند و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی از
بسیار او توان نوشت که حیرتی در دل او از کوتاهی سال نماند مرا که این شرایط بواقعی دست
نداده باشد عبارت آرائی سخن چرا دراز کنم و از مقصودی که درین شکرفنامه دارم چون باز
مانم همان بهتر که بهمین قدر ازین عجایب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای کار خود باشم
چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی بدین مهیب پیکر بدیع هیکل افتاد سزاوار توجه داشته
پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند و درین معنی ایزد جهان آرا آغاز جمال آرائی این
یگانه عتبه کبریای خود فرموده و بنقد از اسباب ترین (?) بیم ظاهربینان خلق پرستش داشتند
تا باین خدیو صورت و معنی پیشه عنان و پریشان اندیشه بوده پا از اندازه خود بیرون
ننهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت اینچنین زبردستی را رام خود نتوانستند
ساخت این پهلوان الهی باین دلیری و دلاوری زبون خود سازد و همانا که از دو
ملاحظه باید کرد ارباب معنی خداپرست را نیز عنوان دیده وری و دریافت عجایب
این برگزیده ایزدی شده چه این کارها که در کالبد گفت درنیاید و ترازوی قیاس
ظاهرسنج از این اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و آن سوارهای فیلان مست
آدم کش فیلبانان بدخوی که آیین جگران این فن را از تصور آن زهره میگداخت
از ذات مقدس ترا دیدن گرفت و در آن هنگام فیل مست بدخوی فیلبان خود را
کشته چندین کرده آشوب شهر گشته باشد این تاییدیافته الهی در حمایت ایزدی
درآمده خانجه (?) در میان انجمن و صحن خانه خرامیده پای عظمت آرای بر دندان فیل
نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی می آورد و در
حین جنگ انداختن فیلان مست فیلبان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می درآید
آن شیر الهی از آن فیل برجسته بر فیل دیگر سوار میشود این گروه حق پرست را سرمه

روشنی

روشنی افزای از دیدن این حالات بدست می افتد چه رسیدن بنزدیک این عفریت
پیکر جز بحمایت ایزدی میسر نشود فکیف سوار شدن بر آن و باز آنرا به تندخوئی داشتن
و با فیل دیگر که مثل او باشد جنگ انداختن از ظهور عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در
مقام حلقه بگوشی درآمدن گرفتند بخاطر گیتی آرای رسید که فیل را ازین میکنند و چون در سیان (?)
آلت چند تعبیه می نمایند تا سوار میشود دو ریسمانی در گردن و حلقه طور که باعث زیب و
زینت او باشد می بندند و نزدیک بگردن او نشسته پا را بآن ریسمان اعتماد می بخشند
من بگویم سخن همانست که اول گفتم بیان حالات از من نمی آید اگرچه در واقعه نویس
ظاهربین داند که از درازی شاهراه مقصود یکسو شده بیها میروم اما کارشناس این
معنی گزین دریابد که یکقدم از راه بیرون ننهاده ازینکه فرصتی تا گفته می شتابم از جمله
حمایت ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطری
را در تعجب و لختی را در حیرت نایافت ایام گذشته آورد و طبقه را در آفرین گری دانش
خود بوده هوش افزای گشت آنست که درین هنگام که دارالملک دهلی مسرت پیرای
خاطر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند روزی
بر فیل لکهنه نام که مظهر فرمان جلالی بود در عین بدمستی و بدخوئی و آدم کشی او بدولت
و اقبال سوار شده بفیلی همتای او بجنگ انداختند که کار آگهان را حیرت افزوده فیل
لکهنه که آنحضرت بر آن سوار بودند غالب آمد و حریف را شکست داد و مدهوشانه
از پی او میدوید ناگهان پای او که ستون عظیم را ماند در گوی تنگ و مغاکی عمیق فرو
رفت و در زمان عربده و بدمستی که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود حملهای عظیم و
حرکتهای عنیف بنیاد کرده و درین اثنا پهلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است
که بیرون ازین کوه پیکران یکی از شیردلان کاردان سوار میشود و او را بزبان
هندی پهلولی گویند تاب جنبشهای آسمانی نیاورده بزمین افتاد و درین وقت که غریو از
کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب اخلاص یکدا زیر رفت ذات مقدس نیز
از خود جدا شده پای آسمانفرسای حضرت بر ریسمان گردن فیل که بزبان هندی کلاوه
خوانند

محکم شده آنحضرت بدستی که کمند همت بر فلک می انداخت و پنجه که تایید الله در اصابع
رجحان آن بود ریسمان را مضبوط گرفته و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروه وثقی ازلی
واثق داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و در آن جوش و خروش زلزله در زمین و غلغله
در آسمان انداخته بود فیل از غایت قوت و صلابت پای از آن مغاک میکشید و کوششهای خوب
نموده از هر طرف پهلو بر زمین میرسانید از یکطرف غریو عالمیان و از یکجانب کششهای فیل در برابر
شخصی قدسی نژاد آنحضرت را در چنین وقت که خاطر روزگار آشفته بود و جمعی از فوج حوصلهای درست
اخلاص تیز هوش آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل پژمرده عالم آسوده و جان از جای رفته
دوران قرار گرفت نمیدانم که این جمال آرای در صورت قهر بواسطه ارادت این کرنده خود
بظهور می آرد تا در ازاندیشهای تباه روزگار را بدیدن چنین نگهبانی کوتاه دست سازد و بان
خدیو ظاهر و باطن و پادشاه صورت و معنی نماید فرده غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته
چنین جلوه میکند تا کوری ناتوان بینان خلاف آیین و نور افزای مخلصان ارادت گزین
از یک کار شگرف از کمین بطون بمامن ظهور شتابد و باندک وقتی که آنحضرت خود را
فراهم آوردند فیل باهتمام خود از مغاک پای برآورد و شروع در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان
گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز برهمان فیل مست سوار دولت شده محفوف حفظ و حمایت
حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خانان از شنیدن صورت
اینحال که جانهای آرمیده عاکفان عالم قدس را در کشاکش بی آرامی اندازد باستلام
پایه سریر والا رسیده شکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق
روزگار افشاند کروبیان ملاء اعلا و مخلصان انجمن قدس دست دعا بر داشته خلود دولت
تازه ظهور رنگین جهانیان بوسیله تربیت این بزرگ آفاق از ایزد جان بخش مسئلت نمودند
بر مستبصران آگاه پوشیده نماند که اول فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران
سوار شده بود سربلندی بخت و سعادت داده اند لشکار نام داشته که بیرام خان
خان خانان را با دیگر فیلان از جمله غنایم ماچواره بدرگاه گیتی پناه حضرت جهانبانی
جنت آشیانی ارسال داشته بود حضرت جنت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور

بحضرت

بحضرت شاهنشاهی شفقت فرمودند و چون فیل سواری آنحضرت با آن سرحد بود که تنها بر
فیلان والا شکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت سوار میشدند و فیلی که
در مرتبه اول بدستیاری فیلان بران سوار شده اند فوج بهادر نام داشت و آن فیلی
بود که از امیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی التفات فرموده بودند روزی که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی از ماچواره بسهرند نزول اجلال میفرمودند حضرت شاهنشاهی
بران فیل والا شکوه تا بسهرند سوار بودند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران
سوار شده اند دو مورد نام داشت که حضرت آنرا به بیرام خان بخشیده بودند و چون
بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلی سر قلعه سلیمگده که بر کنار دریای جون
واقع شده میرفتند آن فیل را میان راه در سایه درختی بسته بودند از بس که جوهر اصالت
داشت در عین بدمستی فیلبانان دانه بجهت تیخز او بدست گرفته بدهن او می نهادند بندگان
حضرت را خوشخوئی آن فیل خوش آمده با او توجه فرمودند بر ماده فیلی که پهلوی او بسته بود سوار
شده بر گردن او در آمده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی با فیل مست دیگر بجنگ انداخته
بود جبیله نام داشت و آن در ایام محاصره قلعه مانکوت بود و بعد از آن جنگ در میان آن
دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود و منصوبه شطرنج هر دو قایم داشته از یکدیگر جدا ساختند
و در این هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بچهار ده سال رسیده بود و بعد از ین
زبر دستی آنحضرت در سواری فیلان مست بجای رسیده بود که بر فیل بدمست که فیلبانان
کار کرده در سواری فیلان پشت دست بر زمین عجز می نهادند آن موید مظفر
بی تحاشی سوار میشد و بجنگ فیلان مست میگماشت و بی تکلف از صد مرتبه زیاده
بر فیلان مست فیلان کش مردم ربای که سرکوب شهری و آشوب لشکری را شاید
باشد سوار شده بجنگ انداخته باشند ایزد تعالی این پاینده پایه ازلی را در قرون
و دهور در اورنگ کامرانی کامبخش جهانبانی دارد و از سوانح دولت افزا آنست
که خواجه عبدالله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد و رشاد از
ناصیه او پیدا بود با سایر خواجهای بزرگ منش که در قصبه تلونه جاگیر داشتند و مرزا

حسن تردی و توابهادر کاشونی برسر راجه کیور چند که در قلعه جمو متحصن شده بود تعیین شدند
و این گروه نیکو خدمت بآیین شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند
و با اعدای دولت قاهره جنگ عظیم کردند و بپایمردی سعادت سرنوشت همت خدا
داد فتح بزرگ روی نموده غنایم فراوان بدست افتاد و هر نیکو خدمتی دخی گزار را
عیار گرفته آمد **نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اکره و دیگر سوانح
اقبال** چون عرصه دلکشای دار الملک دهلی بیامن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی
تا مدت شش ماه مامن عدل و رافت بوده مهمات الحمد بر وجهی که ملهم دولت تلقین
فرمود انتظام یافت رای عالم آرای که پرتویست از شعشعه فروغ مهر عالم آرای ذو نور
مقتبس از سرچشمه انوار الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی نهضت بدار الخلافه
اکره که از رشک آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجلت نشسته
و باید و خاطر دریا نشاط به نشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود صاحب اهتمامان
مهمات دریا چندین کشتی و زورق را زیب و رونق دادند و نشیمنهای چوبین بآیینه کاشیها
فاخر رنگین بیرون و درون گرفتند روز شنبه بیست و ششم ذی الحجه این شهنشاه دریا دل
دریای محیط بی ساحل بکشتی نشست و محقر آبی را قدر دریای محیط بخشید و دیگر امرای
عالیمقدار و مقربان سریر والا و سایر بزرگان دولت که سامان سفر دریا کرده بودند
بآیینی که کارنامه داد و دوران ایام تواند بود بکشتی نشستند گویا دریا را آیین بسته بودند یا لاله
و نسرین سر از آب برآورده بود و بهزاران عیش و عشرت روی عزیمت بدار الخلافه
اکره آورده کشتیها را دریاپی ساختند و در آن راه دلکشا روی بنشاط شکار ماهی
و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریاییست از جواهر معانی لبالب بجنبش کشتی
باده موج خیز ذوق و نشاط بود تا آنکه هفدهم ماه موافق یکشنبه هفدهم محرم سال
نهصد و شصت و شش مهچه رایات صبح تابش شاهنشاهی از مطالع آفاق شهر اکره
طلوع نمود و آن مصر جامع دولت را مرکز دایره تخت و مطلع نیر بخت ساخت و حضرت
شاهنشاهی ارک شهر را که ببادلکده اشتهار داشت نزول خاص پایه آسمانی بخشیدند و

ارکان

بزرگان دولت و سایر ارکان سعادت را جابجا منازل تعیین یافت و در آن ساحت رحمت
منزل گرفتند و بسعادت در آن کل زمین طرح اقامت انداخت باندک فرصتی ببرکات توجه
عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد شهری در گرمی و سردی معتدل آب
و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواکه خراسان و عراق موافق دریای جون
که آبش در سبکی و گوارائی کم نظیر است از میانه شهر روان از دو جانب طرازمان نخبه اقبال
منازل دلکش و باتین دلکش ترتیب دادند که تعالی گفت در نیابد و از کمال اشرافت
و کمالش بازکی دار الخلافه و مرکز السلطنه شد و چون کواکب سعد نظرات سعادة بطالع
مسعود حضرت شاهنشاهی طرح ظهور نمایند از بموجب اقتضای آن لازم هر آینه فتوحات
مقدره غیبی در پرده کشای مخدرات مقصود بتدریج و ترتیب هرکدام از آنها هر وقتی که
تعلق یافته لامحاله بهمان وقت صورت گرفتنیست و هر امید که بواسطه سعی و کدیابی واسطه
جد و جهد موعود وجود گشته باسلوب مقرر بحصول پیوستنی و ازین قبیلست سانحه دولت
اثر که بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه اکره پرتو ظهور یافته و فتح قلعه گوالیار نمانی
روی نمود و شرح این رسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیاخان و فوجی
از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند لیکن چون آن قلعه متین که در استواری
و محکمی کارنامه ایست از زمان دهان زمان بیش از بیست برج از کار آگاهان قدیم که گرفتن
آن به نیروی بازوی صورت بندد و چون بعون اقبال روزافزون چنین حصن جهان صاحب
اقبال کار بسته آن گشایش با وجود سعی مبارزان جهانگشا کاری از پیش نرفته بود درینولا که
دار الخلافه اکره مستقر رایات فتح آیات گشت حبیب علیخان و مقصود علی سلطان با جمعی
کثیر بکومک قیاخان تعیین فرمودند سهیل خان در ادای قلعه داری دقیقه نامرعی نگذاشت
جمعی از راه نمایان دولتمندی که با دولت نسبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند در میان آوردند
که هرچند قلعه مستحکم و ادوات و اسباب قلعه داری مهیاست اما بی تایید الهی و اقبال
آسمانی چه کار کرده آید خصوصا وقتی که پناهی نمانده باشد که به پشت گرمی آن کاری توان
کرد و دست و پایی توان زد و چون سخن نجابت درست بود و پایه راستی بلند داشت

یفصحت پذیر گشت ودر بهمنماه آلهی موافق ربیع الاول حاجی محمد خان سیستانی بموجب التماس قلعه
نشینان رفته خاطر تفرقه یافته را استمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی آورد وآن
سعادت منش کلید قلعه را باولیای دولت سپردن مفتاح مقاصد خود دانسته است وآن
حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال درآمده آنحضرت تفقدات گرامی اختصاص بخشیده بانعام
وخلعت جاگیر سرافراز گردانیدند والحق بایفای وعده الطاف چندین کار بزرگ را سامان پذیر
آمده دربرستی ودرستی آن معدن بزرگی عموم خلایق را عقیده دیگر پیدا شده وسرگردانان بادیه
حیرت را اعتقادی تازه بهم رسید وبرهمگنان منتقش شد که هرچه درین درگاه عالمپناه قرار یابد بی تبدیل
فتور وغایله تغیر سمت ظهور خواهد یافت وهیچ تنگ حوصله کوته اندیشی را راه بدکرداری
نخواهد بود وخیال پایان ناخجسته را پشت قوی شده راهبری هرسرددی موانست کردند
ودانستند که این درگاهیست که جنس وغیر جنس را در برکشیدن وبرگزیدن منظور نمیدارند
هرپیمان درست که بدل اخلاص گزین وخاطر نمک شناس وباطنی معامله دان
قدر تربیت داند از گزارش قهرمان سیاست نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز می
یابد واز مآثر اقبال روزافزون که درین سال فرخنده فال چهره گشا شد کارزار نمودن کالنجان
لگر وظفر یافتن اوست وشرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دار الخلافه
آگره مخیم شادروان سلطنت شد بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که آنرا میانه گویند
در حدود سرونج که در صوبه مالوه داخلست سرفساد برداشته آهنگ شورش وآشوب
دارند آنحضرت کالنجان لگر را که آثار جرأت وشجاعت از پیشانی او لایح بود ولیاقت
این خدمت داشت باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند وبجمعیتی لایق رخصت
نبرد آزمایی نمودند مظفر ومنصور باستلام عتبه علیه مشرف شده باضافه عاطفت خسروانی
خلعت امتیاز یافت وقصبه گره ونیچور ومنو وبعضی محال دیگر بجاگیر او مکرمت شده
از سوانح آنست که ادهم خان وجمعی را برسر هنکانت فرستادند وشرح این اجمال آنست
که هنکانت در نزدیکی دار الخلافه از مستحکم جاییست وزمینداران آنجا طایفه
بهدریه وغیر آن بسیاری ومردانگی امتیاز دارند وهمواره با سلاطین هند سرکشی میکردند

بیرام خان چون همیشه از ادهم خان متوهم بود اندیشید که آن محال بجاگیر او مقرر شود تا
باین وسیله از درخانه دور گردد وسیم تمردان آن نواحی سزا یابند وپیک خیال دکار
شگرف بتقدیم آید بنابرین اندیشه آنرا بجاگیر او مقرر داشته رخصت دادند وبهادر
خان وخان جهان وسید محمود بارهه وشاه قلیخان محرم واسمعیل قلیخان وخرم خان
وجمعی از بهادران را درین لشکر نوشتند وبتایید الهی آن ملک بعمل آمد وارباب تمرد
سزای لایق یافتند واز وقایع آنکه شاه محمد قلاتی که حکومت قندهار از جانب بیرام خان
مفوض باو بود آمده بسعادت آستانبوس سربلندی یافت سابقا نقل وقایع گزارش
یافت که چون بهادر خان زمان شاه محمد قلاتی به پیمان بستن با والی ایران
فرستاده بود ولشکر آوردن ومکتوب ساختن بر پیمان وعهد خود نایستادن وبنابران
حاکم ایران برادرزاده خود را که سلطان حسین میرزا وبهرام میرزا وحسن بیک لگ اغلی
استجلو لله میرزا وولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین نمود شاه محمد بپشت گرمی اقبال
شاهنشاهی در لوازم قلعه داری اهتمام نمود ومحاصره قلعه بامتداد کشید تا آنکه شبی از
دروازه لوچندی از مبارزان رستم آیین برآمده برمورچال ولی خلیفه شاملو ریختند واورا
زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قلعه بر
خاست وحاکم ایران برآشفته میرزای مذکور وعلی سلطان حاکم شیراز وولی خلیفه شاملو
را با جمعی کثیر فرستاد تا بهر نوعی که باشد قلعه قندهار را بتصرف درآرند علی سلطان که
لاف این کار میزد آمده کوششها سخت در گرفتن قلعه کرد وبه نیروی بندوق ساز ملک
عدم گشت وتفرقه در لشکر ایران افتاد وهرچند کومک ظاهری از خدیو زمان نرسید
اما زمان زمان تایید ایزدی دستگیری میکرد وچون لشکرها برهم میزدند سلطان حسین
میرزا را که نه روی بازگشتن بود ونه رای بودن بهرحال سراسیمه در گرد قلعه نشسته
روزگار میگذرانید درین میان شاه محمد قلاتی عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده
ایستادگان پایه سریر والا را بر حقیقت کار آگاه ساخت ویرلیغ مطاع در جواب او
صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی می فرمودند که چون فتح هندوستان فرایم

قندهار را شاه جمجاه خوب واقع نشده است که او با این مردم جنگ کرده و کار باین حد
رسانده مناسب نیست که قلعه را بکسان شاه سپرده عذر خواسته متوجه ملازمت
گردد بنا بر لازم مروت و مردمی را که سلوک از آنجانب درجه بدرجه پایه دیباداش خوی نگاه داشت
نسبت ازینجانب درجه درجه و مرتبه بنا برحکم عالی شاه را لیه قندهار به سلطان حسین میرزا سپرده
متوجه درگاه عالمپناه شده و درین سال استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف
شاهنشاهی آمده و از بدایع سوانح بتجرد گزیدن و جوکی شدن شاه قلیخان محرم است
چه قبولخان نام پسری که فنون رقص دانستی پیوسته با او می بود علاقه خاطری داشت
حضرت شاهنشاهی چون اینطرز را از امرا و ملازمان خود و از هیچکس نمی پسندید بهر چند
پاکبازی باشد چون متضمن ناخوشی چند است که اهل هوش بهتر دانند رای جهان آرای مطلعا
تجویز امثال این امور نمی فرماید آن مغلوب طبیعت ازان کار باز نماند آن پسر را جدا از دو
نموده با سپاهیان سپردند شاه قلیخان از غواشی بشریت تنگی حوصله خود راه داده بخان و
مان آتش در زده و لباس جوکیان پوشیده گوشه گرفت بیرام خان در دلاسای او و خوئی
گفته در تلافی و تدارک او سعی کرد تا بتوجه شاهنشاهی بکال خود آمده از کرده خجالتمند شد
و ملحوظ الطاف بیکران شد و از عجایب میامن ذات قدسی در زمان عزت افزا
آنست که خدیو مقدس بحدود مندهاکر در شکار گرویی دار الخلافه آگره است بنشاط
شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرد و او را بدهن گرفته روان شد مادر آن آهو
بره از مهر و محبت فطری بی تابانه خود را بران دشمن قوی زد چیته که غرور صید افکنی در
سر داشت و میخواست بعد مه آن ماده آهو نیز پردازد بتوجه عاطفت سرشت شاهنشاهی
بنشاط آن چیته بجای تباه بخاک مذلت افتاد و آن غزاله از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی
مادر صحرانورد گشت اگرچه خاطر اقدس پرده آرای میخواست اما حکمت الهی در اظهار
جمال جهان آرای حضرت بود و درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه
آگره همواره در لباس بی توجهی بوده غبار اهل روزگار میگرفتند و پیوسته شکار چیته و آهو
و جنگ فیل و سایر اشتغال صوری که مردم ظاهربین آنرا از اسباب بی پروائی دانند و

خبرهای او در هر مرتبه گذرانده مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره
بر جاگیرهای خود متصرف شده سرانجام و سامان خود نمایند و هم ممد و معاون خلیقلیخان باشند
و اگر آن بدمست شوریده بخت قدر این عنایت نداند سزا دادن و دفع او نمودن
سرمایه اسباب نظام جهان و پیرایه عبادت جهان آفرین دانسته شود بنابرین اندیشه
قیاخان گنگ و سلطان حسینخان جلایر و حاجی محمدخان سیستانی و جمعه خان و کمالخان
گکر و جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکهنو
و سایر محال را بملازمان عتبه اقبال سپرده متوجه پیش شوند و عبدالله خان اوزبک که سرکار
کالپی باو مقرر بود بمنشور عاطفت سرافراز گشت که در امر مذکور شریک بوده لوازم دولتخواهی
بتقدیم رساند و چون آن مستور پرده بی آزرمی خلیقلیخان یکبارگی دریده نشده بود روز چند دیگر
بایستی که پرده از کار او برداشته شود چون شنیده لکهنو را گذاشته به رابجلایران و سایر لشکر
فیروزی اثر سپرده خود کمر همت بتسخیر جونپور و ولایت بهش بست و ابراهیم که ایمانی ازو رفته
درین هنگام مبارزخان فرو رفت و بیمونا بود شد اوجرکه الله یوحی نموده در جونپور می بود
شاه را لیه بجنگ از جونپور گرفت و ملک وسیع بیامن اقبال شاهنشاهی بدست درآمد و او
در انجذود مبارزات و محاربات روی داد و کاری که بصورت شایستگی ازو بظهور آمد آنکه شاهم
را از پیش خود راند اگر این کار از صمیم خاطرش میبود بایستی بدرگاه معلی میفرستاد و از
سوانح هدایت تماشاگه که راهنمای سرگردانان بادیه انکار تواند بود و درین سال بظهور
آمد گشته شدن ساربان پسره کورست چون ایزد جهان آفرین متکفل نظام سلطنت این
خدیو آفاق است هرچند که مسندآرای خلافت خود در پرده بی توجهی بر میر دکار فرمایان
ابواغ درکار خود نموده مخالفان دولت بدقرین بالکلیه بخاک هلاک برده هرکسی را برکنی
خاص سزا میدهد گاه اولیای دولت قوت و اقبال می بخشد و این گروه عالی شکوه را از
اسباب آن میگرداند چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوت و غیر آن معلوم میشود و گاه
اعدا را مخذول بصحرای آوارگی میرسانید چنانچه از جانب کشتن میرزا سلیمان معلوم میشود
و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازد تا یکدیگر را قصد کرده نفاخانه

او بار میرسانید چنانچه قضیه این ساربان پسر است و تفصیل فرزنی و نجاک نیستی که بهین مضمون
بساط اقبال آمده بود آنست که چون علیقلیخان صورت اطاعتی نموده به تلبیس او را از
پیش خود دور داشت آن سفله تهی مغز پیوسته دران نواحی بدمستی کرد زاندی تا انکه
روزی در قصبه سرهرپور رفت که جاگیر عبد الرحمن بیک پسر موید بیک دولدی بود که در سلک
مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و این ساربان پسر از آغاز بدمستی
با عبد الرحمن بیک مذکور علاقه معشوقی داشت و بروش خباثت ماوراء النهر نه سوزی و
نه گدازی و نه مهری و نه محبتی را و بیحیائی و بی آزرمی بسر برده با هم نرد دوستی باختندی این
سبب بخانه او آمده یاد آرام جان کرد خواست که آرام جان را بازگردانیده بگیرد قصه آرام
جان آنست که او از لولیان بود و علیقلیخان را شوقی تمام که سرچشمه آن طغیان شهوت
آن کوچه گرد را که هم آغوش هزار کس بود دل هرزه گرد بعضی را با او پیوسته عقد بست
و در عقد زنان خود انتظام داد و از بی باکی و بی آزرمی در مجالس خاص خود که با شاهم بیک
خود داشتی در بزم شراب آن زن را نیز حاضر ساختی تا گویندگی و نغمه سرائی کردی و سرمایه
فساد و افساد گشتی تا آنکه رفته رفته شاهم بیک را با او تعلق خاطری حاصل شد رابطه نفسانی شهوانی
بهم رسید و چون علیقلیخان مغلوب هوا و هوس بود نوکرانه با او سلوک کردی تا آنکه دولت
وسیع خود را سه حصه بخش کردی و یک حصه را در بابت خود صرف کردی و دو حصه را
با آن روستائی پسر واگذاشته خدمت کردی شبی آن سفله بدمست خواهش خود را
در میان آورد علیقلیخان بی حمیت آن نکاحی خود را با او واگذاشته بخشید و شاهم
بیک مدتی شهوت رانی نموده دل برداشته از روی مستی و بیخودی آن فاحشه طبع
بی آزرم را که زنی برداشته بود بر نهجی که خود گرفته بود بعبد الرحمن بیک بخشید و او
آنرا از آن خود ساخته در پرده ستر و احتجاب میداشت در بنولا که شاهم بیک میهمان او
شد در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بی آرامی نمود و قیاس حال
عبد الرحمن را بر حال علیقلیخان نموده توقع آن داشت که آرام جان را باو باز
دهند عبد الرحمن بیک بواسطه حمیتی که داشت از قبول این معنی سر باز زده در مقام تمنع

آمد شاهم بیک که بدرگی باره او را آشفته دماغ داشت و بتحکم و سرکشی معتاد بود در غضب آمد
و حقوق آشنائی و دوستی یکبارگی فراموش کرده رابطه که بنای آن بر هوا و هوس
باشد همین قدر ثبات دارد القصه شاهم بیک بشورش آمده عبد الرحمن بیک را بربست و لولی
را از خانه بدر آورده در باغی که نزدیک خانه او بود مجلس شراب و نغمه گرم کرده درین اثنا
موید بیک برادر عبد الرحمن ازین سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده بدر باغی که آن سفله
بدمست بود رسید مردم او در مقام مدافعه شدند و با هم جنگ در پیوستند ناگاه دران زد و
گیر و دار دو سه تیر بآن سفله خون گرفته رسید و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد
عبد الرحمن بیک از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و باستعجال تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید
و آن کار ناشایسته را که کیف ما اتفق از و بظهور آمد بعنوان خدمتی لایق برفروخت و از
همین قدر که سبب اینمعنی شده است نوازش یافته میان امثال و اقران ممتاز گشت و
علیقلیخان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری
ریخت و بی اختیار تعاقب عبد الرحمن بیک نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر
شد او تیز گذشته است ناامید برگشت و لاشه آن ساربان پسر را بجونپور برده در
کنار کولاب دفن کرده و در سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد و بی سعی فرمان پذیران
اخلاص منشی چنین و دشیت اری هر که با بزرگ کرده الهی و آنگاه چنین فرمان روائی
که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او نگاه دارند آهنگ سرکشی نماید و دم
مخالفت زند بدست خود دشنه هلاک بر سینه خود زده باشد و همان کردار ناهنجار
او برای دفع او کافیست تا وقوع این سرمایه فیروزی بخت بیداران سعادت خوی
شود چنانچه از احوال عاقبت اشتمال این خدیو جهان بظهور می شتابد و در جای خود اندکی
از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انتما که درین سال بظهور یافت کدخدا ساختن
ادهمخانست و شرح این رسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال اغلب
ماهم انکه و فرزندان او بود متوجه کدخدائی ادهمخان که پسر خرد ماهم انکه است شد و
بتفحص و تامل دختر باقی خان قاقشال که از قدیم تا حال پروانچی میرزا هندال بود نامزد او ساختند

و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآیین خجسته این انعقاد والا دست بهم داد و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابرار مرحمت تقریب طلبست این چنین جشن دلکش را واسطه بهاران مکارم گردانید

بنیاد ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را

چون سرای بنا خبرت بخش جهان بیره و ران دوربین است هرچه بظهور آید بهاران حکمت و معدلت در ان ودیعت نهاده دست قدرتست دیده باید که بیند و در دار العداله داور حقیقی در چارسوی پرشر و شور هیچ دولتی بسر نمیشود و هیچکس را از آستان عزت بر زمین مذلت نمی اندازد تا دام که او خوی نیک خود را نگذاشته سالک شاهراه انحراف نمیگردد و لهذا درین هنگام که بیرامخان را پیمانه دولت نزدیک پر شدن رسیده بود فتوری در خوی او رفت تا آنکه بوسیله فتنه اندوزان ناتوان بین و حیله پیشهای بیسعادت که در معنی قضاء ذلتک و با خدا در جنگ اند از کوته خردی بشادی دیگران اندوهگین میشوند و بغمگینی و اندوه مردم دیگر شادمان میشوند خاطر بیرامخان از ملا پیر محمد منحرف شد او از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم دولتخواهی و کارکشائی بوده سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتمادی بر درستی و راستی خود داشته بچین پیشانی دل و گره ابروی عنصری خدمت گزاردی و چون ناگزیر این چنین کسی بپوست مرجع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان می باشد و از تیمغی دل بیچو صلها حسد آلود خون میگردد و از تیره رائی مصدر افترا و بهتان گشته کارشکنی می نمایند و خاطر بزرگان بواسطه افزونی شغله و عدم فرصت تفحص بگفت و گوی کم طبعتان برهم میخورد بیرامخان نیز ملاذ و معاد جهانیان شده و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن بازی و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند و بیرامخان که روز انحطاط او نزدیک بود سررشته تدبیر که میر سامان او میتواند بود از دست داد و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالیهمتانه او در هم شدنی امری که مستوجب تزلزل شد باغوای حسد پیشهای ناتوان بین بحرف و حکایت نادرستان نو خشکوی مخلص اعتبار داده خود را از پای در انداخت و تقریب این اقدام درین مرحله آنکه در آن هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترک که دربان بود از روی دلتنگی

کمی

هوشمند دوربین آن ز انقاب جمال جهان آرا شناسند اشتغال میفرمودند و از دیگر چون روز بروز بتدریج شایسته باقبال آن برگزیده خود را آسمان ظهور لا متعرم میساخت و آنکه آنحضرت از نقاب جمال جهان آرای خود اندیشیده بودند جمال آرای ابداع اندر اسباب ظهور رفته جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان رو در افزایش داشت و همواره شکوه و سطوت پادشاهی و دور باش صوری پرده کشای بود و شرح خصوصیات خوبیات امور را دفاتر و اقلام متکفل تواند بود ذره خاک نشین ابو الفضل که براه استعجال افتاده مجملات وقایع این خدیو زمان را قطعه قطعه و پاره پاره از کار آگهان پرسیده فراهم آورده در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابد قرین فرو میرود که اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جلایل احوال نخواب سوانح خود را نمی نویساند این کاردانان قدرشناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح خجسته این دولت خدا داد را باهتمام لایق فراهم نیاورده اند و مع هذا من شوریده خاطر را که سر و برگ تنها ظاهر ندارم مامور انواع احکام بادشاهی بوده خدمت گزاری را موضع مستی عبارت شایسته خود دانسته در مهمات مختلفه الاوضاع بسر میبرم کجا فرصت و کو وقت که بتفصیل آن پردازم آری اگر ایزد عمری شایسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل ادا کرده درین لباس پرستاری ایزد خود باشم و بالجمله با آنکه فرمان روای زمان در نقاب بی توجهی بسر میبرد روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت و ارباب استعداد از جانبازان اخلاص گزین و بهادران عقیدت کیش و دانایان و اولو دانش و سایر صنعتگران هنر آفرین گروه گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاه ظل درگاه الهی شده هر طایفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمه لشکر اقبال می شدند و باغستان دلها و جهانیان زنگار زنگ شکفته خرمی و شادمانی حاصل گشته در افزایش بود

شکر فیاض بیهمال

و مفضل بی اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و فرخندگی سپری شده نوبت باغاز سال چهارم رسید روز یکشنبه دوم جمیدی الاول نهصد و شصت و شش بود اکبر دبیر اعظم به بیت الشرف

رفت و ادمنوبست که سجاولخان را بدست آورده او پناه براجه دهکر پور برده و بیلیخان از مالوه
کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورده تمام سرکار مالوه را بمردم عیاری خود
سپرده جاگیر کرده سجاولخان را همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت باو داده بود و بعد از آنکه نوبت
حکومت محمد خان عدلی رسید او تمامی حکومت مالوه بسجاولخان داد تا آخر عمر خود حاکم مالوه
بود و بعد از وی پسرش باز بهادر بجای پدر حاکم شد درینولا که خاطر جهانگشا در فراهم آوردن
پراکندگیهای روزگار بود و بانتظام ممالک مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت
که باز بهادر اگر سعادت داشته باشد او از دولت آستانبوس که اکسیر حصول مقاصد است
خواهد نمود و الا استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان بیدادگر لازم دین پروریست
باین اندیشه جهان آرای بهادر خان را با جمعی از سرداران نامور و دلاوران ملک گشا
فرستادند که این امنیت سعادت شوند از قوت بفعل آید و غمخواری و غمگساری زیردستان
ستمدیده که بر ذمت سلطنت واجبست بتقدیم رسد بهادر خان روی تسخیر باین ولایت
نهاد چون وقفه سپهر مورد لشکر فیروزی اثر گشت بر هم خوردگی کار بیرامخان که بتفصیل
رقم پذیر خواهد گشت روی داد و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادر خان
و آن لشکر را باز گردانیدند و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر افتاد چنانکه در محل خود رقم پذیر گردد

آغاز سال پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول

باز بهار دلگشا با هزاران جهان آرایی آمد و سال پنجم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی که سال
امرداد است بمجد و جلال آغاز شد و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه غرهٔ بعد از چهار
ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات ببرج
حمل انداخته برای ابنه خواران سماط عنصری صلای نوروزی در داد گلهای اقبال تازه
بتازه شگفتن گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدایق سلطنت در آمد
نورسان سرابستان جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد و سودای فراجان وادی
جنون را چو هر دماغ روی بشورش نهاد بیت بساط از گل و سبزه گلشن شده : چراغ
گل از باد روشن شده : بنفشه سر زلف را خم زده : گره در دل غنچه محکم زده ::

پرتو سعادت انداخت و عالم صورت را چون ملک معنی نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی
اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در چشم جهانیان جلوه داده آمد گوئی که سلطان
بهار جهانتاب عالمگیر شد طنطنهٔ موکب خسرو گلپوش زمین و زمان باز کرده فیض نوروزی
بروح نباتی باجساد توالف خاکیان در دمید و نفس ریحی روایح فوایح مغز پرور بافلاک و
افلاکیان تحفه فرستاد نسیم بهاری نونهالان چمن را کبک و خرام تذرو آموخت هوای
عالم افسردگان خاک را انتعاش آتش و اهتزاز آب بخشید نطع بسیط غبرا بفرش اطلس گون
بی تار و پود سبزه و گل بدل شد گلوی مرغان چمن برنای آتش نفس خورده گرفت و منقار
عنادل گوشمال موسیقار داد لاله بر منقار طوطی سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه
سرمه بینش در چشم نظارگیان کشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز ماند شکوفه و
سنبل پرده دار سفیدی و سیاهی شدند شقایق و ریاحین نکته گذار حقایق کونی و الهی
گشتند بیت بلاله ز فردوس جام آمده : ز رضوان بگلشن سلام آمده : شده جلوه گر
نازنینان باغ : رخ آراسته هر یکی چون چراغ : شده مشکبو غنچه در زیر پوست : چو تعوید
مشکین ببازوی دوست : برون کرده سوسن زبان خموش : همی کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سر سبزه میریخت سیم : فراغه همی کرد بر گل نسیم : بهر چشمه منقار بط اگر : چو مقراض زرین
بقطع حریر : بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته : بهر نغمه گلبن سر انداخته : ز الحانی بلبل صبح خیز
تمنای میخوارگان گرده تیز : شهنشه در آرایش روزگار : فزوده بهار دگر بر بهار : درین خجسته
سال که عنوان صحیفهٔ اقبال است همت جهانگشا اقتضای آن فرمود که لشکر شایسته ببلاد
شرقیه تعیین فرموده لکهنو و محال متعلقهٔ ظلیقلیخان را از و گرفته او را از خواب غفلت
آگاه ساخته شود اگر روش سعادت پیشهای اخلاصمند سلوک پیش گیرد و محل تقیدات
بمقصد روانه سازد و مطاوعت و متابعت عالم و عالمیان را سرمایه دولت خود گرداند
هر آینه مشمول عاطفت شاهنشاهی شود و بجنود اقبال این دودمان عالی بجونپور و الکه دو
رفته تادیب افغانان که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید و برای
خود جای پیدا کند درینصورت هم خدمات شایسته سابق را منظور داشته دیم دیوانه

ختم نهاد

کشاده گل لعل جلباب نور؛ نظاره کنان چشم نرگس مخمور؛ زآواز دراج و رقص تذرو
سبک گشته در کاستن پای سرو؛ شده فرش گل مفرش بوستان؛ بصحرا بردن آمده دوستان

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بکناره و پرده از روی کار بیرامخان برداشتن درین سال فرخنده

که عنوان جمال آرایی و عنوان پرده اندازی آن مجموعه نقشبندان ازل ابدار باغ عقل کل
گرد و غنچه تدبیر شگفت جهان منتظر را امال آغاز برآمد کام شده و آسمان گردنده امروز فردا
تاج نگاپوی خود یافته آرام پیش گرفت آسمان نیاز مراد در کنار نهادن شروع شد ز منیبار از
کل مقصود از جیب امید برآمدن بنیاد کرد از انجمله بیرامخان که خود را مردانگی و معامله دانی
و عقیده و اخلاص یگانه روزگار میدانست و از هجوم خوش آمدگویان او را با خود این اعتقاد
بود که بوجود او انتظام مهمات هند وستان صورت ندارد از تیره رایی همصحبتان کوتاه
بین بیراهه رفته جملگی ده اعمال که از دنیاپرستی سر زد گشت رسمیت ناستانی که هرگاه
دادار بدایع آرا الحکمتها که او داند یا مصلحتهایی که اندکی با آن دانا نیز پی برد یکی را درانده
در انداز دخیستی و را مصدر امری چند کرداند که فروغ رضامندی الهی نداشته باشد پس
آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد خود را که مهین ترین عطیه از لیت بهره نداشته
پیروی از آن سرمایه استرضای الهی داند و اول چیزی که مردم فراوان شغله را اهتمام باید
نمود آنست که در صحبت خود خوش آمدگویان را راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی بوضع روزگار
دشوار باشد ناگزیر از روی بصیرت بعبارت یکرویی را از ملازمان و آشنایان برگزیند تا
در خلوات کلام حق را که بس تلخ می باشد و در امزجه و طبایع اکثری ناگوار می آید میرسانده باشند
که خوش آمدگویان باده از حد و افزون مشغله را دهشت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر
و باده کامروائی هوش ربا از صد هزاران کامروایی می باشد که بفراخ حوصلگی پایه هوش
برجا دارد جا بجا این عطیه عظمی و مایده کبری نعمت خداوند پرور زمان مسعود ماست که هر چند
کامروائی بیشتر و جهانگیری افزونتر پایه آگاهی برتر و رکاب تمکین گرانتر و خوش آمدگویان
اگرچه درین درگاه والا بکام خویش میرسند اما شهریار دانش پژوه سررشته تمیز را محکم
گرفته بهشیار دلی میگذرانند تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمی شود و هم خوش آمد

گفت که خبر کنم خان خانان از بیمغزی متغیر شده ملا پیر محمد از نبوا قوه واقف شده از خانه بیرون آمد
و بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاد با وجود این خان خانان که بدرون
خانه در آمد همراهان با وی کم توانستند رفت خان خانان ز بانی بود و چینی ابرو بیرون
آمده در فکر ناصر الملک شد و خرخشه گویان ناتوان بین و اقو طلب فرصت یافته سخنان گفتند
و همه آنها همراهان که بدر مانده بودند و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر
عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام
داد که تو کسوت طالب علمی فقر داشتی که در قندهار رسیدی و چون در آداب اخلاص
خود را صادق میساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمناصب و مراتب
بزرگ سربلند گردانده از پایه ملائی بمعارج سپه آرایی آوردیم و چون تنگ حوصله بود
از تنگ شرابی بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که
علاج آن بدشواری توان نمود بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در
گوشه نشینی و علم و نظاره و دیگر اسباب جاه و جلال از مواد تکبر و ترفع خود را بیارمی باصلاح
مزاج خود که صلاح دولت و هم مصلحت روزگار پردازی تا بعد ازین بر هر چه رای مصلحت
اقتضا نماید در باره تو قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد به مجرد شنیدن این اشاره
چون آزاد مرد نو دیگشادپیشانی اسباب امارت سپرده بشگفتگی خاطر از و اختیار نمود و
بعد از چند روزی تبعی بد اندیشان رای بیرام خان بران قرار گرفت که او را مقید ساخته
بقلعه فرستند و برین اندیشه جمعی همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد و از انجا بوسیله مردم
متوسط الاحوال در شرارت و خبریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شده و چون
مشار الیه بدان سرحد پور فتح خان او را چندگاه نگاه میدارد و در احترام او میکوشد
و درین اثنا نوشته میرزا شرف الدین حسین خان و ادهم خان میرسد که بهر جا رسیده
باشند توقف نمایند و انتظار ساعه غیبی برند مشار الیه از انجا معاودت نموده از
ممرز بوره جهای آمده اقامت گیرند و آن شکی را مضبوط ساخت چون این معنی
معلوم بیرامخان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان و جمعی را فرستاده که او را دستگیر

گردانید و چون این فوج نزدیک رسید در میان بهادران طرفین بقدر جنگی در پیوست
و چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان با معدودی بدر رفت و اسباب و اشیای
او بدست این دسته داد آمد القصه پیرامخان بواسطهٔ بی پروائی خود باغوای
حسد پیشهای کوته اندیش اچنین مخلص کاردانی را از میان برکنار کرد و بدست خود تیشه
بر پای خود زد و حضرت شاهنشاهی چون کار و بار و دار و گیر کارخانهٔ سلطنت پیرامخان
سپرده از خلوتسرای خاطر مقدس غبار رجهانبانی میگرفتند و شرح این قضیه که مبنی بر اغراض
فاسده بود ناپسندیده مکافات آنرا بایزد کارساز گذاشتند و بافزونی خرد و کار
دانی و فراوانی حوصله هیچ ظاهر بین نمود و نظارگی تماشاگاه عالم بودند و بعد از پیرامخان
منصب وکالت بحاجی محمد سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت اگر چه این اسم
بر او اطلاق شد اما شیخ گدائی که بصدارت امتیاز داشت وکیل معنوی بود و جمیع مهمات ملی
و ملکی را پیرامخان بی استصواب و تمکین او هم از باده مرد افکنی دنیا از جای رفته باحوال
مساکین و ضعفا نمی پرداخت و بکبر که بنیاد افکن قدیم دولتهاست تا نبود و لیکن دولتیان جرعه
پیش گرفته اسباب نکال خود و مربی خود سرانجام نمود و باندک وقتی آثار آن بظهور
رسید چنانچه نگاشته قلم وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علیخان به
تسخیر قلعهٔ رنتهنبور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است
در ایام تغلب و استیلای افغانان سلیم خان این قلعه را بحکومت جهار نام غلامی
اختصاص داده بودند چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه شد این غلام سیه
بخت بیدولت نگاهداشت قلعه را از اندازهٔ قدرت خود دور دیده باین اندیشه
نادرست که بدست اولیای دولت قاهره سعد دست رای سورجن که از ملازمان
رانا او دی سنگ بود و در آن نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن در آن قلعه
خانه اساس نهاده پای ثبات محکم کرد و مواضع و قریات اطراف را بتسلط و تحکم از
مردم گرفت در ینولا خاطر اقدس بتسخیر آن توجه فرمود و حبیب علیخان با دیگر سر
داران کاردان و بهادران جنگجوی فرستادند این لشکر اقبال رفته کمر همت بتسخیر آن

بسته

بسته و بآیین شایسته محاصره کردند و همواره آتش پیکار در اشتعال بود و زهرهٔ مخالفان از
بیم سطوت اقبال آب میشد و چون ایزد تعالی فتح این قلعه بمیامن توجه اقدس شاهنشاهی
بوقت دیگر بازبسته بود در قرب اینحال تفرقه پیرامخان بظهور آمد و کارآگهان دولت
مهمات ضروری بهتر از آن دانسته بآن پرداختند و از سوانح آنست که شهریار پرده آرای سپهر
گوالیار تشریف بردند از آنجا که همت والای حضرت شاهنشاهی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوب
در خلال این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار چیته میل می فرمودی و از اقتناص جهان
آرای خود گردانیدی درین ایام عزیمت جنوب رایات بقصد شکار منعطف داشته عرصه گوالیار
را از قدوم موکب خاص سعادت جلال دادند و در اثنای شکار بعضی مو بانان و مقربان بساط شکار
بعرض اقدس رسانیدند همراه شیخ محمد که از شیخان مشهور هند بود از گجرات گاوان بی بدل که
لایق کارگاه پادشاهی باشد آورده بنابران حکم مقدس نفاذ پیوست که سوداگرانرا بهاء دلخواه
داده گاوان مذکور را باید گرفت و درین اثنا معروض بساط حضرت گشت که شیخ محمد خویشان
او بهتر ازین گاوان دارند اگر در وقت مراجعت از منزل او عبور فرمایند هر آینه شیخ برای افتخار روزگار
خود گاوان را پیشکش خواهد کرد بنابران بظاهر اندیشه این حیوانات باطن غبار گرفتن جوهر انسانیت
شیخ نصب منزل و عبور فرمودند شیخ گرد موکب عالی را با سایر تحف و هدایا و نوادر
گجرات پیشکش کرد و اقسام حلویات و عطریات حاضر ساخته در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی برسید
که دست ارادت بکسی داده اید یا نه حضرت که دست توثق بید الله داده گنجور گنجینه اسرار صوری
و معنوی بوده و در اخفای حالات و واردات خود کوشیده دست رد از تهی دستان
باز داشته تماشای رنگ آمیزی عالم بودند برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی شیخ دست خود را
دراز کرده دست مقدس آنحضرت را گرفت و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی
از فرط مروت و حیا چیزی بجای آن نداده تبسم کنان برخاستند کان حضرت شاهنشاهی
مکرر در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بمجمع اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سر
گرم نشاء نشاط بودیم و بر طریق گرفتن گاوان و طرز درازدستی شیخ خنده ها داشتیم بیت
بزیر دلق طمع کنند ها دارند : درازدستی این کوته آستینان بین : سبحان الله این همه سادهٔ

خود آرای دران مایه و قدردانی و مردمی حضرت شاهنشاهی درانمرتبه که با وجود انکه مکرر
از عوام الناس بمسامع علیه رسیده که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل ناشایسته خود پشیمان شده
باین پیر دوشی مباهات میکند گوش نفرموده در تدارک آن توجه نمودند و این شیخ برادر خورد شیخ
بهلول است که سابقا مذکور شد که میرزا هندال و را بقتل رسانید و این دو برادر اگرچه از فضایل
و کمالات علمی عاری بودند اما بعضی اوقات در زوایای خیال نشسته بدعوات اسما اشتغال می
نمودند و از دست آویز جاه و اعتبار خود می ساختند و بصحبت سلاطین و امرا بوسیله ساده
لوحان زود نزدیک رسیده متاع ولایت میفروختند و بلطایف الحیل مواضع و قریات میگرفتند
و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود
چون آنحضرت را توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را باد عای او عقیده غریب پیدا شد و شیخ نیز
در خلوات خود با ساده لوحی چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیده و گاه رابطه
ارادت انتساب داده تفاخر نمودی و در هنگام فتنه شیر خان چون برادر کلان او در دولتخواهی
حضرت جهانبانی عمر خود را سپری کرده بود اهل روزگار این خاندان را از منسوبان این دولت
ابد قرین میدانستند شیخ از توهم آسیب افغانان بگجرات رفته بود و چون سواد اعظم
هندوستان از شعشعه نیر اقبال شاهنشاهی روشنائی گرفته دایره امن و امان شد با اولاد و احفاد
خود در دار الخلافه آگره بمجلس قدس مشرف شده و اعزاز و رعایت یافت شیخ گدائی که با او عداوت
قدیمی داشت بتازگی کمر دشمنی بسته رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت
داده بد نمودها، غریب جذب خاطر ساده لوحان طلب را سرانجام میداد بخان خانان رسانده
خاطر او را برو متغیر گردانید و او بوسیله بعضی مردم از سبب خان خانان نجات یافته
بگوالیار منزوی شد تا آنکه در سیوم اردیبهشت ماه آلهی سال هشتم موافق دوشنبه رمضان
نهصد و هفتاد راهی ملک هستی شد و از قضایایی که درین سال بظهور آمد فرستادن بهادر خان
برادر خلیقلیخان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتیست خوش هوا و بسیار
چشمه و پر حاصل حکومت شجاعخان که بر زبان عوام اهل هند سجاولخان مشهور است استحکام داشت و بعد از
پسر او باز بهادر آن ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیمخان نوبتی سجاولخان بدرخانه سلیمخان

دن

کوی را اثری پدید نمی آید هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بی توجهی فرمانروایان خوش
آمدگویان چه خانها و چه خاندانها که خراب ساختند و خوانشنده آری بموجب حکم ازلی در کار
خانه انتظام از خوش آمد ناگزیر است لیکن همان قدر که پیش خود مستحسن باشد و آن منحصر
در آنست که در اصول معاملات فرو گذاشتی نرود و عقل گرهکشا را که سلطان ملک بدن
و فرمان روای عالم آسایش است یکبارگی از دست ننهند تا خورش و غضب را که فرمانبران
اویند از بی پروائی فرمانروا نشوند بیت جاه بهت و راه و دیده بینا و آفتاب ÷ تا آدمی
نگاه کند پیش پای خویش ÷ چندین چراغ دارد و بیراهه میرود ÷ بگذار تا بیفتد و بیند سزای
خویش ÷ دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد ÷ با نفس خود کند بمراد و هوای خویش ÷ و از
امور نالایق که بماثر بد مصاحبی از پیرامخان بظهور آمد کشتن فیلبان خاصه شاهنشاهی بود
و مجملی ازین قضیه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده یکی
از فیلان پیرامخان متوجه شد و آنچنان زد که رودهای فیل پیرامخان برآمد پیرامخان
مغلوب غضب شده آن فیلبان را بیاسا رسانید و درچنین کار که بیرون از حساب و اداب
بود خود را مورد نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدتر آنکه یکی از فیل خاصه شاهنشاهی
بمستی کرده خود را در دریای جون انداخت پیرامخان بر کشتی سوار بوده سیر میکرد
و این فیل از اطاعت فیلبان بدر آمده بود روی بجانب کشتی پیرامخان آورد و حالت غریبی
خان خانان گذشت عاقبت فیلبان بر فیل غالب آمد و پیرامخان از آسیب آن حیوان
بی اعتدال مصون ماند چون اینمعنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بیگناهی
فیلبان برای دلجوئی و دلدهی فیلبان را بسته پیش پیرامخان فرستادند خان که ایام ادبارش
نزدیک رسیده بود او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبله دین و دولت
او است و باز آنحضرت از روی مردمی بسته پیش او فرستاده اند و قطع نظر ازین توجه سعادت
افزا اندانت که برمست چه گرفت خصوصا بر حیوان مست و آنگاه بر چنین حیوان عظیم
که پیشتری در حالت بدمستی سر از فرمان پیچد حضرت شاهنشاهی که معدن مردمی آگاهی اند
امثال این امور ناشایسته که اندکی از بسیار نوشته آمد بهمان دستور در نقاب بی پروائی

بر برده بخاطر اقدس نمی آوردند و بهمگی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم غافل انصاف
بدست گرفته اگر براه اخلاص توانسته قدمی نهاده سالک راه معامله دانی شوند و این گروه
بدست سری و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته بودند و روز بروز بدتر می شدند
تا زمانی که بدبختی آن ستم اندیشان طغیان داشت از یکی بعثت صوری که ملک خدا را
از و باز داشته بخوش آمد گویان خود بخشش کرده بودند و امثال آن بخاطر میرسید و چون حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بیرامخان را هم انا بعضی برده بودند بارها بر زبان مبارک آنحضرت خاقان
رحمت گذشتی که الان گو زمان دولتمند بابا گویند جان بابا میگذشت آن جهال ترکی پس
این معنی داشته امور ناشایست در ایمک [illegible] راندند و بسیر و شکار سرگرم بوده و سر تسلیم
بر زمین رضا داشته از بیجون خود را می پرستیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق
شور بختان خوش آمد گوی معامله نافهم مثل ولی بیک ذو القدر و شیخ گدائی کنبو اندیشهاء
تباه بجای آورده خیالات خام پختن گرفتند و چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی خدایع
این گروه و کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه گمراه بدکردار خیال فاسد خود را
ظاهر سازند راز سربسته خود را در میان اخلاص پیشهای یکجهت مثل ماهم انکه که بعقل و تدبیر
اخلاص آیتی بوده ادهم خان و خوش آمد گویان مجلس او را و میرزا شرف الدین و جمعی
دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خود داستان نمایند که بعنایتی
چند از جهال جهان آرا برداشته فکر اورنگ آرائی نمائیم و بیرامخان و خوش آمد گویان
مجلس او را بسزای لایقی در کنار رسانیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانی در کار در
حیرت کار خود باشند سبحان الله بان استیلای بیرامخان و افزونی لشکر و تغلب
و تسلط ارباب خلاف کی بخاطر هر کسی مثل این اندیشها راه می یافت اما چون ایزد
جهان آرا میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود یک دولی برداشته
پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد و او را بر سریر فرماندهی و فرمانروائی و
اورنگ کشورکشائی و عالم آرائی استقلال بر کمال مکرمت فرماید ناگزیر در چنین هنگام
امثال این اشارات قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست

حقیقت

حقیقت این آگاه یابد دفعه این لگکاش دولت افزا در بیانه که برسم شکار تشریف فرموده
بودند اتفاق افتاد ملازمان عتبه اقبال چهارده ی ضیق بعثت ظاهر که از شتر بگی بیرامخان
کار این پادشاه قلیان چون حال پادشاه زمان بعبرت میگذشت و چه بفروغ اندک
اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم بی اخلاصی اندک آن بسیار مینمود در اندیشه صواب بوده
اهتمام نمودند و ماهم انکه این راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود
و برای و تدبیر و حق شناسی حقیقت و رزی ممتاز در میان آورد تا آنکه بتاریخ هشتم
فروردینماه الهی موافق دوشنبه بیستم جمادی الاخری نهصد و شصت و هفت بعزم
این شغل که مستلزم نظام جهان امن و امانست از دار الخلافه آگره نهضت فرموده
و شکار کول و الخند و ذ ظاهر ساخته از آب جون عبور موکب مقدس اتفاق افتاده در آن
شب جون بیگاه شده بود در منزل حکیم زنبل مسرت آرای خاطر اقدس بوده اند و چون پیوسته
بیرامخان اظهار تعلق خاطر و توجه باطنی بمیرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران می نمود و همواره
بد اندیشان آن مجلس او را در پیش نظر داشتند بموجب استشاره عقل درین میرزا را
ارانی روی آب طلب داشته درین شکار که صید مقصود بدست آید همراه گرفتند تا عصای
کور باطنان مرحله عدوان و عناد در دست او نگردد کوتاه بادیه فتنه و فساد نشود
والحق تدبیری شایسته بود تا بانطور که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند بعمل در آمد و
صباح آن بیدرقه اقبال روز افزون بقصبه پلول نزول اجلال فرمودند و از آنجا بقصبه
سکندره نهضت واقع شد محمد باقی ترخانی خسر ادهم خان آنجا بود ماهم انکه او را طلب
داشته محرم راز گردانید آن فرومایه بسعادت از دولت اتفاق چهار جت و
بان هم اکتفا نکرده این خبر را بیرامخان فرستاد و چون قفس شیری بود استیلای
بیرامخان نزدیک بوده بدان کار آگاه اقبال شاهنشاهی قشنگ داین منصوبه آلهی
بودند بیرامخان این سخن مثل سخنان دایم بی عمق دانسته اندیشه با آن راه نداد و آنجا
عالی از آنجا شکار کنان و نخچیر افکنان بر ساحت کول ظل اقبال انداخته و چون حضرت
مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از آنجا رسیدن ایشان را که بقدر تکسری
طاری شده بود مزاج اقدس ایشان بود دستاویز ساخته متوجه پیش شدند و در میان

وقت خرجه شده برای تکمیل ورود سعادت ارزانی داشته و در بین منزل شهاب الدین احمد
خان بر سایر برادران و خویشان تقدم جسته آمده دولت استقبال دریافت و مورد
التفات شاهنشاهی شد و از آنجا تعاقب دولت ابدی رساعت مسعود بتاریخ شانزدهم
دوردینماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم
شاهنشاهی فرا سمانی یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا
رسانیدند آنحضرت بفروغ خرد خدا داد برهمونی مخلصان درگاه نموده بکارهای سیاسیه
داشتند و بمخصوصان عتبه اقبال و قدیمیان این دودمان عالی مثال مشیر مطاع شرف صدور
یافت که چون بیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف مینمود او را از نظر انداخته
بدهلی نزول اقبال نمودیم هر که بحضرت ما روی اخلاص آرد و با معامله تهمت و نجات خود
میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد برسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه
گردد که هر کدام را بمراتب والا و مناصب سامی سرافراز فرماییم که آغاز ظهور دولت ابد قرین
ماست خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون اتصال بخشد از انجمله شمس الدین
محمد خان اتکه که در بهره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان
اطلاع یابد آمده شهر لاهور را متصرف شود و شهر را بمحمد خان کلان سپرده بزودی متوجه
بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم خان را بملازمت آورد که صورت حال نصرت قرین
برنیموالت او برهمونی اخلاص کامل انچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شتافت
و همچنین فرمان عنایت عنوان در باب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت اولیاء
دولت از اطراف و اکناف حوام این کعبه اقبال بستند چون شمس الدین خان اتکه شرف
ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی پایه رفعت او از مدارج امید گذشته در خور
اخلاص والا بمراتب علیه که در ساحت وهم نگنجد رسید و علم و نقاره و تمن و توغ بیرامخان را
باو عنایت فرمودند و حکومت و حواست پنجاب برای رزین او مشرف گشت تو نیاران
درست نیت و کهن سالان است عقیده و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک
جوق جوق روی بدرگاه معلی آوردند و کامیاب دولت می شدند شهاب الدین محمد خان
بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره نموده

تدبیر

تدبیر مهمات ملکی و مالی را پیش خود گرفت و در اندک زمانی تغیر مزاج بیرامخان بگوش نزدیک و
دور رسید و در هنگامه او فتور راه یافت و مردم از و جدا شدن گرفتند و اول کسی که
از خان خانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورده از پیش قدمان شاهراه سعادت
گردید قیاخان گنگ بود که در امرای قدیم و جانسپاران کاردان انتظام داشت و بعد از و
مردم یکیک و دو دو متواتر و متوالی بآستان معلی میرسیدند هم آنکه باتفاق شهاب الدین
احمد خان مهمات را بوصل قدس سایند متکفل کفالت بود و هر کس روی اخلاص بعتبه سعادت
اختصاص می آورد باستصواب اینها بمناصب و القاب و جاگیرهای لایق و رعایتهای مناسب
سربلندی می شد بیدار شدن بیرامخان از خواب غفلت و چاره کار خود اندیشیدن و راه صلح
کم کردن از آن هنگام سعادت پیوند که رایات عالی از دار الخلافه آگره بنگار اقبال ارتفاع
یافت تا نزول جلال در دار الملک دهلی بیرامخان با آن همه دانش و فطانت غافل از ین که
قرینه اش بملک مهراز گشته و منصوبه روزگار بطرز دیگر بر آمده همچنان با دلی فارغ و خاطری
آسوده کوس استقلال میزد و از کال نشاء غرور اگر سخنی ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور
نمیکرد و اگر صدق این معنی بر خاطرش پرتوی می انداخت چون پندار در سر داشت از او فتی
نمی نهاد تا از ماتکه مبالشیر استمالت از درگاه معلی باو رسیدن گرفت و غلغله تغیر مزاج
اشرف بگاخ ضماخ نزدیک و دور بلند یافت و یقین او شد که نگار حضرت شاهنشاهی این
بار بطرز دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه
سلطنت شده اند رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شده خبر از میرزا ابو القاسم
گرفت و امری بغیر از جرئت و ندامت بدست نیاید نا گزیر دست بحیله زده ترسون محمد
خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که بخدمت از درگاه شاهنشاهی
بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم فروتنی بانواع تضرع
و معذرت پیغام داد که با فسون چرب زبانی کاری تواند ساخت و نمیدانست که کار
فرمای ابداع در ابلاغ اظهار این خدیو زمانست تا از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس
نظام عالم و عالمیان بظهور آرد و منتظران ملا اعلی بتماشای قدرت بوده در آفرینش

اهتمام نمایند و زمینیان امیدوار کامروائی صورت و معنی گردند و هرگاه معامله چنین باشد افسون
و افسانه چه نتیجه دهد و جز خسرانی دین و دنیا چه بار آرد سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلی
رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزای شرمنده و سرافکنده گشتند چنانچه مصلحت
خود از جواب بیرون میدانستند رخصت هم از درگاه عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته
اینها و از متوقف شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شده سررشته تدبیر از دست او گسیخته
گشت گاه بران میشد که منشور هجوم عام نشده بسرعت خود را برسانم و علاج واقعه
نمایم باز چون تامل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود پیش
راه او میگرفت و نقش رفتن بلباس دولتخواهی نیکو می نشست که دیگر امثال این امور را
گنجایش نمانده بود عاقبت بهمین معنی قرار داد که طیلسان هواخواهی بدوش افکنده گریبان
و دامان بسوز و گداز خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال بمسرعان
هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند جمعی رای خان دادند که بیرامخان بهر وضعی که بیاید خدمت
غریبی بدان حسن مطوبت بیشتر از آنکه بیاید بجانب لاهور نهضت باید فرمود و قرار ملاقات
نداده جنگ ظاهر را اسباب فراهم نباید و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد اگر
بیرامخان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمعی آماده جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را
بجانبی صلاح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیار آن شیر بیشه دولت و اقبال و آن خدیو عالم
صورت و معنی پای وقار استحکام داده قرار بر دو کار زار دادند و ترسون محمد خان و
میرحبیب الله را فرستادند که بیرامخان را از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند که بلباس
دوستی پیش آید که درین مرتبه او را نخواهیم دید بیرامخان چون این راه که پیش گرفته بود
مسدود یافت در اندیشه دراز فرو رفت که بطرز بیکار رفتن منافی و مخالف داعیه
دائمی نیست اگرچه ولی بیک و شیخ گدائی که سرپیه و لتان بودند کوشش درین کار تباه
میکردند و برین میداشتند که زود تر باید رفت و پیش از آنکه هجوم عام شود کار را بدلخواه
خود باید ساخت لیکن بهمان ملاحظه و بموجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نمیداد و معنی
همه از دور باش اقبال و زرافزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر او راه نمی یافت

که

که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار از پیش رود بس الان بهتر که در لباس دوستی
کار دشمنی کرده آید تا یکبارگی رقم بدنامی قیاد دانی بر صفحه احوال خود نکشد جمال جهان
آرای معنوی حضرت را نمیدید و حاشیه گرد این بساط عزت را رونق افزای سواد
هندوستان نمیدانست نیاران پرده از کار خود برنمیداشت بلکه از چهره مردم هم
دریافته در مقام رخصت می شد و دام رنگین خیال کرده که دنخاطر این رساندی که چون
بهادرخان را تسخیر ولایت مالوه فرستادیم و هنوز آن ولایت در نیامده من جمعی
از ملازمان خود را به بهادرخان رسانیده آن ولایت فتح کرده آنجا آرام گرفته فرصت
کار میطلبم و بعضی اوقات اندیشه را خیال جولان میداد که دار الخلافه آگره را گذاشته
از راه سنبل تلقینی ان را بخود متفق ساخته و بولایت افغانان درآمده روزی چند
در آنحدود اسباب جمعیت سرانجام دهد و گاه اسم تجرد بخود انتساب کرده میگفت که
همه وقت داعیه ترک و تجرید گریبانگیر من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات عالیه بسر
برم در ینولا که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ملک شده باشند کدام
توفیق از آن بالاتر که نیت صمیمی خود را از قوت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعا رخصت
نمایم و همگی مقصود آنکه شاید در ینصورت بر حال من بخشیده مرا بر گردانند آخر مصلحت خود را
برهمین عزیمت قرار داد و بهادرخان را که متوجه مالوه شده بود برگردانید و او را بعز
زمین بوس درگاه والا داد و در رخصت هردم این همه اندیشه میکرد که اگر و مهمت من
خواهند بود بس حال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسبت و اگر سرجدا شدن دارند
این قسم مردم بکار نمی آیند در رخصت این قسم مردم شرط نیکنامی سرانجام کردن مسلک تجرد
خود را اظهار نمودن ممکن نیست بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر بهیج را
گرفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اول پیر اسکندر افغان را با غازیخان تنور رخصت
داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بجد
اولو شتافت اراده خیال گرفته بجانب پنجاب برود و اگر کار از تدبیر بگذرد ناگزیر بجهت
رفاهیت سامانی شایسته وقت منازعت ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست بعرض
اقدس رسید از آنجا که شیمه کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است

رسوائی بیرامخان را پسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمی در مقام مهربانی روانه ساختند و دران
پندنامه هوش افزا که بجنس بنظر آمد از جمله عبارات این بود که شما بجمعی که سبب این رنجش و
آزار شده اند مشورت نموده مآل حال خود ملاحظه ناکرده باغوا و اضلال آنها بیرون آمده
باعث برهم خوردگی ولایتها شده اید و بعد ازان اسکندر و خانزمان را رخصت کرده اید که
رفته در ناحیتی شورش نمایند و بمهدی قاسمخان مکتوب نوشته مصحوب مبارک دیوان او
فرستاده اید که متوجه لاهور میشویم قلعه را نگاه داشته بکسی دیگر ندهی و بتاریخ بیبه پیغام
نموده اید و باطراف جواب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند و خود متوجه لاهور
شده اید که ازانجا بلاهور روید اگرچه یقین ماست که ازانجا که کمال اخلاص شماست بخودی خود
مطلقا هیچ یک ازین امور را ضمیمه دماغ یادی نشده اید و جمعی باعث غوایت و ضلالت شده
مهمات را بانجار رسانیده اید اما شما خود گویید که چه صورت دارد که بعد از چهل سال خدمت با
آن همه اخلاص و ارادت و دریافت انواع رعایت و عنایت و رسیدن بمنتهای عزت
و دولت نامی را که بواسطه اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معموره عالم
بکمال صدق و اخلاص شعار و اشتهار یافته درین آخر عمر ببیغی برانند و از خدای خود درین
معامله شرم ندارید و چون ما باوجود این رنجش و آزار و امور نامناسب هموار هنوز خاطر
شما را عزیز میدانیم و خیریت شما میخواهیم مناسب چنان می بینیم که چون حال معاملات
ملاقات ما و شما در عقده تأخیر و توقف است اگر شما درین حدود سرحدی ولایتی از ارزانی
داریم که انجا رویدار باب غرض با شما سخنان خواهند رسانید که سبب زیادتی آزار
خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده طلب رخصت طواف حرمین
شریفین نموده اید و بدین نیت عازم جازم گشته متوجه شوید و کسان فرستید که
وجوه نذری که در سهرند و لاهور گذاشته اند بار کرده باشان رسانند بعد ازانکه بسعادت
توفیق بانی این سعادت دریافته باشند و باحرام ملازمت متوجه شوید دران صورت
بروجه احسن ملاقات نموده بدانچه خاطر شما خواهد و اراده نماید مضایقه نخواهیم نمود
و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطرجوئی خواهیم نمود چون شامت
انجامعت مهم باین حد رسید که نام نیک شما در میان خلق ببدی کشید و ما باین راضی

نیستیم که شما بدنام شوید زنهار که قدم در راه نهاده از طریق صواب سخن ارباب غرض
منحرف نشوید و چون بدولت ما بنهایت مقاصد دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت
اخروی نیز بهره ور گردید بیرامخان که با ساده لوحی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد ازحد
بیش داشت و از باده کامروائی هوش ربای و فریب خورده خوش آمدگویان بود
باین منشور بزرگانه که تعوید بازوی هوشمندان و تتمه کردن دولتمندان تواند بود
راه نیافت چون کوکب ازلی او به روی تیره گشت و ماهم انگه که با فزونی اخلاص و فراوانی
عقل انتظام مهمات را پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود گردانیده
در دل آشنای اینها همگی دلدهی جمهور خلایق اهتمام می نمود و روز بروز از اطراف مملکت
امرا و یکه جوانان ضمیمه موکب معلی میشدند و از جمله سوانحی که روی داد آنست که ماهم انگه
بجهت مصلحت ملکی و انتظام ظاهر رسان معامله نافهم بهادرخان برادر علیقلیخان را
منصب بزرگ وکالت اندیشیده از درگاه بادشاهی التماس نموده آنحضرت مقتضای
وقت را پاس داشته این خلعت فاخره را که بر هر قد راست نیاید بعاریتی باو پوشانید
اگرچه فهم پیشهای معامله دان برگنه کار نارسیده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب
آنها بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه تام و دیانت وافر و حوصله
فراخ و کد و فراوان در کار است و با این صفات کمال آزادگی باید و از سود و زیان
خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد گذشته پدر خود را که بکار
ولی نعمت می آمده باشد بد اندیش نموده در رواج کار او کوشد و با این همه حالت که
عطیه ایست عظمی با جهانیان صلح داشته باشد چه بادشاهان زمان را که ایزد جهان آرا
از میان هزاران هزار آدمی بر آورده چندین عالمیان را باو می سپارد و تربیت چندین طوایف
متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین او مفوض میگرداند اگر وکیل آن خدیو عالم را این
چنین نباشد نظام عالم چگونه صورت یابد و مذاهب مختلفه و ادیان متنوعه را که حکمت
بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته کجا رفاهیت حال دست دهد لیکن دریغ
امد سخن این مردم از نافهمیدگی بود چه این امری بود مستعار برای مصلحت ظاهر بنیان قطع

نظر ازان نوع شورشی مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیاخان گنگ و سلطان حسین جلایر
و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال ایشان مردم
شده بودند رای جهان آرای برای طغیانی پرده آشوب این فتنه اندوز او را بمنصب وکالت سر
افرازی بخشید و قیاخان را بواسطه خدمات مستحق قدیم او بهراه دالخد وداده رخصت فرمود
و سلطان حسین خان و جمعی دیگر را روزی چند مقید ساخته سزای عملهای ایشان داده گذاشتند
و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگامه بداندیشان
افتاد بهادر خان را ناوه جاگیر کرده رخصت نمودند و درین ایام هم که اسم وکالت بهادر خان
اطلاق یافته بود جمعی در معنی خدمت وکالت ماهم انگه میکرد و این صورت پرست بظاهر
چه می بینی درین کار سگرف خرد باید و حوصله و اتحی این دو صفت ماهم انگه را بر وجه کمال بود
ای بسا زن که نهد کام خردمندانه **نهضت اقبال شاهنشاهی بدهلی بر نوع فتنه بیرامخان**
و دیگر سوانح دولت افزا دادار جهان آرا چون میخواهد که خدیو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب
برآورده جمال آرائی فرماید هر آینه نقلا و زمان را در مسالک مخالفت اینچنین والا شکوهی ابدی تیره
و بخت تیره گردد لهذا بیرامخان با هجوم خرد شهاهر کاری که اندیشید صورت نبست ناچار
تاریخ روز رام بیران سی ام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دار الخلافه
اگره برآمده متوجه الور شده و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه
که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند بندها از ایشان برداشته رهائی داد اگر
چه بظاهر گفت که تا بدرگاه معلی روید اما مقصود از رهائی دادن امثال این شورانگیزان
آن نموده که سر دادن فتنه امری نمود و چون خبر بیرون رفتن بیرامخان از دار الخلافه اگره
بسمع اقبال رسید خان نمودند که اراده آن دارد که ازان راه غلط انداز متوجه پنجاب
شود رای جهان آرای جهان اقتضا فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک دهلی
نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور را نواحی را مخیم بارگاه اقبال نماید تا
بیرامخان پای ثبات در آن حدود دشوار اند فشرد و اگر داعیه آمدن ممالک پنجاب داشته
باشد سر راه بر دگرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم

اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشائی از دار الملک نهضت اقبال
فرموده ازانجا که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاهی والا شکوه است احوال بیرامخان
که سابقا ایراد یافت آشکارا نمونموده در منزل اول میر عبد اللطیف قزوینی که بدانش و عقیدت
ممتاز بود فرستادند تا بیرامخان را بحقایق مواعظ هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمات
و حقایق عقیدت شما درین دودمان عالیقدر معلوم عالمیانست چون باقتضای حداثت
سن توجه اقدس به سیر و شکار بود در توالتفات بمهمات ملکی و مالی نمی انداختیم و جمیع
مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درینولا که بنفس
اقدس خود بکار و بار جهانبانی و معدلت گستری متوجه شده ایم لایق آنکه آن خردمند
هواخواه که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد این معنی از عطیات الهی دانسته شکر بی اندازه
بجای آورده چند وقتی که امی از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج که همیشه ادراک آن دولت را
طالب بوده و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق با حراز این سعادت مینمود متوجه گردد و از ولایت
هندوستان هر جا هر قدر که خواهد باو متوفر نمائیم که گماشتگان و حاصل آن را افضل بقبل
و سال بسال بسرکار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الهی سنه مذکور موافق سه شنبه
بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبه جهجهر نزول اقبال فرمود درین اثنا شاه
ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با بندبشها تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون
بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری بسازد لیکن هر که
با برگزیده خدای اندیشه تباه کند خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز خرابتر شود و برای
سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابو المعالی از بنده پهلوان گل گز کوتوال لاهور چنانچه خبر
مذکور شد تا حال برسم اجمال نوشته می شود که شاه ابو المعالی بریو و رنگ و مکر و تزویر خود و بی پروائی
یا بدبختی و گرسنه چشمی نگاهبانان در سال اول الهی از لاهور گریخت بوسیله میر یوسف کشمیری
که در ملازمت بود خود را بولایت گگران رسانید کاتی خان زمیندار آنجا او را مقید ساخت از
حیله پروری که داشت گریخته بنوشهره که قصبه ایست در میان بهنبر و راجوری رفت و کشمیریان
که از غازی خان حاکم کشمیر شوریده بودند آنجا آمده گرفتند و بعضی از مغلان او باش شده حقیقت

که در ایام کارشان واقف طلبی و کافر نعمتیست با سیصد نفر جمع شده و کشمیریان هم با هفتصد هشتصد نفر
گرد او فراهم آمده سرمایهٔ نخوت و پندار او شدند شمس ملک چادوره و خواجه حاجی که پیشتر در ملازمت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز بود رسیده همگامیان بداندیش اگرم ساختند و دولت چک
حاکم کشمیر که غازیخان منظور او را کور ساخته بود با جمعی از سرداران کشمیر مثل فتح چک و میسو تهود
موسو تپور از زادهای دولت چک نه کور و لوهر الگزن خواهرزاده دولت چک و یوسف
چک که غازیخان منظور او را نیز کور کرده بود لیکن شده بر کشمیریان سلامت مانده بود و
محمد خان ماگری پدر علیشیر که الحال در ملازمت گرد او مجتمع شدند و از راه پنج براه کهاوه
بروهای مخفی که آن را بزبان کشمیر اکودبو گویند بار هموله رفت و از انجا بسوی پور شتافت
و از پیش گذشته در بلندی موضع پتن بغازیخان هنگو رجنگ شد و چون از قبله اقبال
شکست داده آمده بود باو روی آورده کار نساخته با حال تباه از راهی که آمده بود برگشت و
بهندوستان آمد و نزدیک بود که بدست کشمیریان در آید که یکی از بهادران جغتای که
همراه او بود از اسپ فرود آمده سرنگی گرفت و تیراندازی میکرد تا زمانی که ترکش او از تیر
خالی شد کشمیریان رسیده او را از هم گذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته خلاص شد و دامن
کوه گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت و شورش
را طلب کار می بود تا آنکه به دیپالپور که در انوقت جاگیر بهادرخان برادر علیقلیخان مهور
بود آمد و تولک نام از نوکران بهادرخان که سابق آشنائی با او داشت پناه برد
و مدتی بخانه او پنهان بود و اسباب فتنه گری سرانجام میداد تا آنکه زن تولک از
دل بری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان رفت و گفت که شوهر من شاه ابوالمعالی
را در خانه خود پنهان داشته داعیه کشتن تو دارد بهادرخان در ساعت سوار شده
بمنزل او آمد و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالی را بدست آورده و تولک را همانجا
بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته پیش بیرامخان برده بیرامخان او را بولی
بیک سپرد که از راه بکر بگجرات فرستد ولی بیک او را از راه بگجرات فرستاد که از انجا
بسفر حجاز رود و شاه ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت دیوانگی که در

سرش بود حرکت ناشایسته را مصدر شده و خونی کرد که از انجا گریخته در پای شیر قیه گذار کرده
بعلیقلیخان پیوست که شاید که بوسیلهٔ آن بدان درون فتنه اندوزکاری کند و چون خان
کافرنعمت در خود کمال سرخی سروری پیر دشاه ابوالمعالی جای نداد و او را پیش بیرامخان
فرستاده در زمان مذبذب حال بیرامخان رسید بیرامخان برای اظهار دولتخواهی خود
او را مقید ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه در نولا طالع واژگون کانب الوری رفت او را
از قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد و چنانچه گذارش یافت و رایت فتح آیت شاهنشاهی
بجهجهر رسیده بود که آن بدمست بادهٔ انانیت دولتی سواره آمده کورنش کرد انحضرت آن
دیوانه چیز را زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازند
و اینچنین فتنه اندوزی را در نیم تبه آن خدیو صورت و معنی بکنگشهای کهنه عمله روزکار برای
مراعات وقت خلاص فرمودند بایستی که جان معطل او را از زندان عنصری خلاصی میدادند
حاشا حاشا آن مذکور نکوهیده ذات را از بار گران نجات بخشیدند برای آنکه بدخبیث نفس
خبیث را علاقه جسمانی امتداد کشد از و اعمال ناشایسته بسیار بظهور آمده و موجب
کمال بدی بیشتر گردد و دیگر از این گفت و گو باز آمده بسر مقصود میرود و بر هوشمندان
عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرامخان را روز بد پیش آمده دولت از و روی گردانیده
بود موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول میکرد اما باطن نعل واژگون میزد و درین
روز که عرصه جهجهر مخیم سرادقات اقبال شد ناصرالملک پیر محمد شروانی آمده خاک آستان
اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشارالیه هنوز بگجرات نرسیده بود
که برهمزدگی دولت بیرامخان بشنید چون هواخواه این درگاه بود برسم استعجال
روان شده احراز زمین بوس نموده انحضرت بنوازش خسروانی امتیاز فرموده
بخطاب خانی تشریف علم و نقاره و رایات عزت بخشیدند و بمقتضای حسن نیت که
مجبول او بود کامیاب صورت و معنی ساختند **مراجعت موکب معلی شاهنشاهی از قصبهٔ
جهجهر و فرستادن عساکر اقبال بسر راه بیرامخان** چون از رهگذر بیرامخان خاطر
اولیای دولت انتظام نداشت بجهت این کار امهاض موکب عالی نمات ظل شاهنشاهی

بود رای جهان آرای اقتضاء آن کرد که ادهمخان و شرف الدین حسین میرزا و پیر محمد خان
و شاه بداغ خان و محمود خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور دوانیدند که اگر واقع چنین باشد
که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد که باوازه این سفر غفلت داده خود را بپنجاب که معدن
مواد اسبابست رسانده سرمایه شورش گردد هر آینه آن مبارزان اخلاص نطاق
همت بسته سر راه او در کنار راه نهند و اگر اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند بهتر
ناگور را الحق وده بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام بآیین شایسته متوجه
این خدمت سعادت انجام شدند و محمد صادق خان ابجمته دفع این فتنه سکندر و
غازیخان تنور که بیرامخان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این بیدولتان
باتفاق میر شیخ در صوبه سنبل فتنه انگیز شده بودند فرستادند و او بقدوم استمام شتافته
باعث ادب آن گروه گشت و عساکر فیروزی مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش
فتن رخصت دادند و موکب عالی بدولت و اقبال مراجعت نموده بیست و هشتم اردی
بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی را بفروغ مایچه رایات
آسمانی ارتفاع نورانی ساختند و ابواب معدلت و مکرمت بر روزگار گشاده و رنگ
آرای سعادت و اقبال گشتند بیرامخان در سرکار میوات که خبر آمدن افواج قاهره
در لشکر او انتشار یافت یکباره رونق هنگامه او فرو نشست مردم از و جدا شدند
بغیر از ولی بیگ با دو پسر او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که خویشی بیرامخان داشتند و شاه
قلیخان محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی نایستاد و جمیع سپاه جدا شده فوج
فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند چون لشکر اقبال پیوند کوچ بکوچ متوجه آن صوب
شد بیرامخان را یقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد و دل را از
ریاست واپرداخته عرضه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی
فرستاد و دردمندی جدائی ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین
نمود و چند فیل و تمن و توغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین
قلی بیگ که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد

تاشاید

تا شاید از راه نیازمندی کاری تواند ساخت و بامرائی که بکارسازی او نامزد شده
بودند نوشته فرستاد که برای چه تصدیع خود میدهید من خود از دنیا و کار و بار
آن دلسرد شده ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا فریب خورده
بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و بر جهانیان کالظهور
یافت که بیرامخان بسفر حجاز روانه گشت و در همین ایام شیخ گدائی فتنه اندوز رجا
و خاسر برگشته بدرگاه عالمپناه آمد هر چند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش
آمدند و در میان بساط عزت گوش بر آواز داشتند که مبادا فریبی شد و از نیک ناحیتی
سر بازکشد که تدارک آن مشکل باشد درین میان ناگاه آوازه انحراف او بصوب
پنجاب در افواه افتاد و گرد شورشی برخاست و واقعه طلبان بدنیت قدری
خوش وقت شدند یا رب هرگز این گمراهان بمقصود خود نرسند **بغی صریح ورزیدن**
بیرامخان و پرده از روی کار خود برداشتن و روی بپنجاب آوردن خان خانان بواسطه
رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه برآمدند و به بیکانیر رفت و رای
کلیان مل که کلانتران سرزمین ده سرای رایسنگ که امروز در سلک فدایان درگاه
انتظام دارد و در چه امرای کلانست آمده بیرامخان را دیدند بیرامخان که جای
توقف نداشت مقامی دلپذیر یافته چند روز در آن کلزمین گذرانیدند و در کمین
فرصت بود که شاید از جای فتنه سر کند چون باقبال بادشاهی بر تدبیری که اندوخته
بود در خلاف آن ظاهر شد بایستی که آبله پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیه
و اماکن شریفه رفته روی تحلب بر زمین عذر می نهاد لیکن چون در نفس امر
ساده مرد بود و فریب خورده بندو و لیان شد و مغلوب غم و غصه گشت و باد
غرور پندار در سر افزوده باتفاق شورچشمان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد
و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود
بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بودم لیکن چون معلوم شد که تغیر
مزاج اشرف از جمعیت که بنخان گفته مرا آواره کرده اند علی الخصوص ماهم انگه که

دم استقلال میزنند و برآوردن مراکو منسوب میکردانند اکنون همگی آنست که بکمند و آمده
سزای بدکرداران داده تیار کی رخصت گرفته باین مهم مبارک متوجه شوم امثال این
مقدمات و همین نوشته مردم را طلب داشت خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهی
بخطاب مظفر خانی اختصاص یافت پیش درویش بیک اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود
تربیت کرده او فرستاد که او را بامیدواری تمام آورده چون اخبار بمسامع اقبال
رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرامخان فرستادند که اگر
بخت برورد دولتمند خواهد بود بر این نصایح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد
کوشید بجهة مزید آگاهی و پندپذیری حال و آینده نقل منشور دولت را بجنس می نویسد
فرمان جلال الدین اکبر پادشاه غازی خانخانان بداند که چون او پرورده نعمت و
تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشانست و حقوق خدمات شایسته
او درین درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت آشیان طیب الله ثراه بواسطه صدق
نیت و اخلاص که مشاهده نموده بودند او را بمنتهای عنایت و تربیت رسانیده
امر عظیم القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان
فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص و دولتخواهی
کمر صداقت و جانسپاری در میان بسته متعهد مهمات و کالت شد ما نیز بملاحظه سبقت
آن خدمت و نیک اندیشها که بظهور میرسانید زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را بقبضه
اختیار او گذاشته بودیم که فریدی بران متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هرچه
خواست و اراده کرد بعمل آورد تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایست از و بظهور رسید
که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آن همه بزرگی و دانائی
از میان این همه مردم فاضل قابل با حسب و نسب و را بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب
نموده با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود و در طینت منکر مهر میکرد او را از تسلیم
معاف داشته بود و بکمال جهل و نادانی در محافل حضرت مماثل او را بر جمیع سادات
صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که بنابر ملاحظه شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای

آوردیم

آوردیم تعظیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان چنین و طاهرین میزدند ذلت
و خواری این فرقه شریفه را مدام تجویز مینمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و مطرود نظرها
بودند طایفه که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچگونه
شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده بما مصافحه مسلمانی مینمود
نوکران خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره
و جاگیرهای معمور و ولایتهای برحاصل امتیاز داده خویشان و سلاطین را و معتمدان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی اگرچه اصالت و حالت و استحقاق ایشان بهمه کس روشنست
از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود و قصد خون و ناموس آنها داشت و ملازمان
و خدمتکاران قدیمی که سالها بامیدواری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده
بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه وجه معاشی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در
ملازمت میگشتند و خود را بهزار محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هرچند روز تشنیعها
ساخته بخون آنها تشنه بود و انواع بی اعتدالی و بی اندامی مینمود و اگر از نوکران خود صد گناه
مثل خون و دزدی و راهزنی و انواع فسق و فجور بظهور می آمد بواسطه میل و مداهنه همه را میگذرانید
و اگر از ملازمان که والا اندک چیزی واقع میشد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان
تاخیر نمی نمود و تا خبر شدن انواع جفا و بی آبروئی میرسانید و بعضی کال فرمانات و لیاقت
خود را بخدمت قرار داده بودند خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و لنگ
ساربان و او از سادگی آن طایفه را ارجمند داشته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد
چنانچه شاه قلی نارنجی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد طاهر آن نوع جواب درشت
داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنید و تغافل کرد و لنگ ساربان
در پیش جمعی بحضور او چنان لفظ درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست شده بود و ولی
بیک را خود میداند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بی شایبه خدمتی
و اصالتی بهمین نسبت که داماد دوست از جمیع امرای عظام گذرانیده حتی برسید علی میرزا
که بعلو نسب و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی را که تا غایت بمرغی بچه
نزده در برابر اسکندر خان و عبدالله خان رعایت نموده جاگیرهای آبادان داده

خواهش نظام را بجا کرهای ویران خورسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس و چندین
امور سر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر ما می شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود
او را دولتخواه و بیغش این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه
اعمال و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته
بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن همین جماعت باغیه قصد
دارد که معدودی چند که با ما همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد و بملاحظه دفع این شرارت
از دار الخلافه اگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان
بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات ملازمت تواند نمود
اگرچه از او آزار بسیار یافته ایم اما او را هنوز بهمان دستور خان خانان میدانیم و میگوییم و بجهت
خاطر او سوگندهای مغلظه یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس او نداریم و چون
بتمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده مدعیانی
که داشته باشد غصه داشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم چون در بعضی اوقات
بمهمات سلطنت و دولت و سعادت پردازیم تصور جان بود که بشنودن آن خبر خیر اثر مرد
گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و جان بموقف عرض رسید که
کمال میل و توجه برین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما که
چهل سالست که در ذمت او ثابت و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش
کرده گوش بسخن این جماعت مفسده منعتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را
بدرجه اهل بغی در آرند درین آخر عمر از سعادت ابدی محروم گردانند و بشقاوت
ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خودپسندی که دارند معقول او
ساخته او را از اندازه برده اند و بولد سکندر پیغام کرده که بمانعت و منازعت پیش
آمده و تا بار جان لنج پهیه کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست
اندازی کرده از الحدود در آید و خود خیال لاهور کرده که مباد فتنه و فساد در الحدود
نموده طریق مخالفت سپرده در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت
این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت است بدم سرد منطفی سازد

همانا که

همانا که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیدانند که چراغی را که ایزد برفروزد
هر آنکس تف کند ریشش بسوزد چون نظر با آن همه اخلاص و اعتقادی که از چهره
احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر شرور از او در مینمود و مینماید و
باور نمی آید چرا که پرورده نعمت این دودمان عظیم الشأنست و اطاعت حکم ما بر او
واجبست و لازم بر سبیل حجت فرمودیم که خود را از این افعال و اعمال قبیحه گذرانیده
اینجماعت مخذول العاقبه را که باعث نقص دولت و نوبت او شده بجهه اغراض خود
در پی بغی و عدوان او شده مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین بحال ملاحظه خاطر
او کرده بهیچ خبر مناقشه ننموده ایم و هرچه عرض کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صوابدید
او بدر نرفته ایم او هم این حکم ما را استماع و اطاعت انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه باین حکم
عمل نماید خاطر اشرف را بر او صاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکل عفو فرماییم و هرگاه
میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود
و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور نست با آنکه بهزار برابر آن خدمات رعایت یافته
میخواهیم که سالها با خلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده بغی و عناد و
افسانه مشهور نشود و در آخر عمر در زمره قرابت و اولجت محشور نگردد و بنابر حقوق عبودیت او را
آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگر نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از
راه رود و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآرد بدولت و
اقبال عساکر نصرت اعتصام بعزیمت دفع و رفع او متوجه شده بعنایت الهی
دمار از روزگار او برون خواهیم آورد امیدست که درینحالت که عنفوان اقبال خلافت
ما و انتهای اوست فتح عظیمی دست دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و
گرفتار گردد بیدولتی را از یمن استدلال بنماید که او درین بحال مردم خود را چگونه
رعایتها کرده که بروز واقعه بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیداند که دولت وابسته
بعنایت الهیست هرگاه آن عنایت نباشد نوکر بیدولت بکار نمی آید چنانچه برای العین
دیده می شود آنها را که فرزند و برادر میگفت و هرگز با ایشان گمان جدایی نداشت بسعی نمی
سعادت اکثری از او جدا شدند و آنانکه مانده اند یک یک جدا شده بدرگاه معلی می آیند و

نام او

نقد رفته او را تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا جویی فایده ندارد **بیت** سر نیاز
باید نهاد و گردن طوع : که هر چه حاکم عادل کند همه داد است : خان خانان که روز ادبار
نزدیک رسیده بود بگفته درست یک دبار بسر میزد و ازین کلمات موعظت که دستور العمل
سعادت تواند بود پند پذیر نشد چون گویم که باعث مزید سورش او گشت لیکن چرا دا زند
که سعی خود در مهلکهٔ بی ناموسی شتافت و بالجمله از پرگنه بنگا نیز متوجه پنجاب گردید چون
در الکه دو قلعه تیرند که بجا یکمرشیر محمد دیوانه بود رسید عبد الرحیم پسر خود را با اهل و عیال و
احمال و اثقال در آن قلعه بر دشیر محمد که از مخصوصان او بود گذاشته از انجا بکدست و شیر
محمد حق ولی نعمت خود را بنهر دانسته از و فرار نمود و تمام اسباب و اشیا را که در نیزده
گذاشته بود متصرف شد و اهل و عیال را بملازمت آورد و درویش محمد ازبک مظفر علی را که
بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و خود نیز کمر همت بدولتخواهی نفس الامری
بست و میامن توفیقات صاحب حقیقی خود را فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد
چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبد الله مغل تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شد
ولی یک بتهاره آمده شکست یافت اری شمع افروخته الهی را هر کس خواهد که فرو نشاند
خرمن دولت و کامرانی خود را آتش در زند و چون هنگام ادبار بیرامخان بود در هر چه
سود خود می اندیشید زیان میدید و چون غرض پرده دیده مصلحت بین است صلاح کار
خود دانسته اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندر روان شد **بیت**
چون غرض آمد هنر پوشیده شد : صد حجاب از دل بسوی دیده شد **فرستادن خان اعظم
شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع بیرامخان و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی
بهمان سمت و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال و بیرامخان و فتح اولیای دولت
قاهره بمحض عنایات ملک منان** در هنگام سعادت انتظام که دار الملک دهلی نشیمن دولت
معسکر جنود اقبال بود عزیمت بیرامخان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستادگان
بساط جلال گشت خواتیم پادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدرت بر آن قرار گرفت
که لشکری شایسته فرستاده سر راه بیرامخان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند
انگیخت جمعی از کوته اندیشان برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شده آمادهٔ

جنگ

جنگ او شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال یقین بس باید کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت
قبول هر دو رای فرموده قرار دادند که افواج قاهره پیشتر روند و بعد از ان آنحضرت نیز متوجه
شوند و بعد از درازی سخن باهم آنکه شفقت مادری منظور داشته ادهم نزا آنگاه داشت
و شمس الدین اتکه و برادرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان نیشابوری و خلیلعلیخان
میر لطف و حسن خان خویش شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خان
خانان را مانع آمده نگذارند که بپنجاب در آید و شمس الدین محمد خان با این امرای عظام تکیه بر اقبال
روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای
مملکت گشای خود بنفس نفیس بجهة مزید احتیاط سامان یورش پنجاب فرمودند چون ان
کامل و رینی داعیه یورش نصرت پیوند که مکنون ضمیر الهام اندیش بود وجهه همت علیا شد
و بجهة انتظام ممالک خواجه عبد المجید را که بشرف دیوانی سرکار عالی سر بلند بود پایه اعتبار
افزوده بخطاب آصفخانی سرافراز ساخته و حکومت دار الملک دهلی را ضمیمهٔ منصب وزارت
فرموده گوش هوش خواجه را بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک تواند بود
باز کردند و فرمودند که مغرور خرد و جاه خود نشوی و پاس نعمت بسندگی ایوسته داشته سر
بلندی خود را در فروتنی منحصر دانی و مردم خدمت را عنایت و تربیت نشسته چشم و دل و زبان را
از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح ارجمند شده پیشانی سعادت خود را بسجده
آستان عالی نورانی ساخت و دل در خدمت بست و با آیین اخلاص و عقیدت سر
گرم کار شد و چون شورش نفی بیرامخان در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا
بگرفتن حسین قلی بیگ صادر شده چند روزی او را با دهمخان سپردند و از کمال رحمت
باطنی که بحال او مخصوص بود با دهمخان فرمودند که اگر گزندی بحسین قلی بیگ خواهد رسید
باز خواست از تو خواهد بود تاریخ بیست و یکم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه هشتم ذی قعده
خاطر مقدس از مهمات ضروری جمع فرموده از دار الملک دهلی متوجه دفع این فتنه شدند
و چون بمقتضای نیت حق شناس مجرد توجهی کارکاهی شکرف که در اندیشه روزگار نگذرد
تمشیت می یابد هر گاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود و مصداق

مهمات

اتفاق تاوکی اتکه و ستادهای اخلاصمند که رخصت یافته متوجه خدمت شده بودند بهیچ امر
دیگر که لوازم واقعه طلبان کهنه عمله باشند نپرداختند و تا پرگنه و کدار که از نواحی پرگنه جالندر
که میان دریای ستلج و بیاه است با بی همت در رکاب داشته عنان عزیمت باز کشیدند
و در ظاهر کوناچور که از متعلقات دکدار است سر راه بیرامخان بستند بیرامخان در گرفتن
جالندر را اهتمام تمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت
اتکه خان را در نظر نیاورده گرم پیکار شد و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته
ولی بیگ و شاه قلی خان محرم و برادران ولی بیگ اسمعیل قلی خان و حسین قلیخان و یعقوب
سلطان و بنر بلوچ و کردی از مقهوران را مقدمه ساخت و فوجی دیگر را بسر کردگی خود بترتیب داده
قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت ازینجانب شمس الدین محمد خان بپشت گرمی اقبال
روزافزون شاهنشاهی صفوف نبرد ابرد ان کار و بهادران کارزار بیاراست و دلاوران
جنگجو و پردلان پرخاشجوی خود را دلداری داده روانه شد قول با خلاص و استمام او رونق
گرفت و برانغار بشجاعت محمد قاسمخان نیشابوری استحکام یافت و جوانغار بشهامت
مهدی قاسمخان انتظام پذیرفت و خلیلقلیخان اندرانی و قیاخان صاحب حسن و
بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هراول شده صف آرای این معرکه سترگ گشتند
و نوح خان با برخی از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش
با فوجی از مبارزان میان قول و التمش ایستاد چون اتکه خان از مردم همراه خاطر جمع
نداشت سوگند و پیمان درمیان آورده پیشتر از شروع نحوی دلجمع بهم رسانده بود بیرامخان
اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر برین
لشکر پادشاهی نبود که اکثری از بدنهادی و بددلی و دوزبانی نوشتها می‌فرستادند چون
این دو لشکر در موضع کوناچور نکودر در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل ذی حجه
بهم نزدیک رسیده کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست اگرچه در اول کارزار
فوجی پیش غنیم جبان روی بتهور بجنگ آوردند که اکثر فوجهای لشکر اقبال را از پیش
گرفت اتکه خان جانسپاری کرده با بسیاری از فوج خود یوسف محمد خان با معدودی
درمیان نبرد ایستاده از نفاق و بددلی مردم را برداشته تعاقب نموده اند و بیرامخان

با فوج

با فوج خود بخیال نصرت تبخترکنان می‌آمد فوج اتکه خان که در پناه پشته ایستاده بود ناپیدا می‌شود
ناگاه اقبال پادشاهی را تائید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد کشود میان این دو فوج شاهی
پایه بود فیلان مذکور دران هجمه می‌درآمدند و بجد و در میدان تند و مبارزان لشکر نصرت قرین
بیرزدن فیلبانان متوجه میشوند بمحض امداد غیبی تیری بر فیلبان سرکرده فیلان میرسد
و او از گردن فیل ویران میشود چون بیرامخان می‌بیند که حال فیلان که اعتضاد او
بودند چنین شد اراده میکند که از عقب فیلان برآمده شاهی پایه را دست راست داده
از جانب حسلی پایه بتازد اتکه خان از دوربینی و پردلی داعیه بیرامخان دانسته در مقام
آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاک
بی‌ناموسی بر فرق روزگار خود بیخته رفته اند چه وقت تاختن است اتکه خان جواب داد که اگر
چه مردم کم اند اما اقبال روزافزون شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما را رای گریز نیست
امروز روز جانفشانیست با جانستانی یوسف محمد خان با جمعی از بهادران یکتا دل
پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بجهت آماده نبرد شده در زمانی که بیرامخان منحرف
شده بود که آن خواهش کور را بعمل درآرد این ناموس طلبان نبرد دوست تیغ انتقام
از نیام همت آخته بر فوج بیرامخان تاختند مردمی که همراه بیرامخان بودند این انحراف را فرار
اندیشیده برهم خوردند بیرامخان ناچار برگشت و خلیده ادبار شده بتایید ایزدی وجود
عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل پای دادن خانان چنین نصرتی که طراز فتوحات
تواند شد روی داد و هر کدام از مخالفان تیره بخت چه آنکه متعاقب لشکر بودند و چه غیر آن
نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخت و گروهی را زخمی و نیم کشته بخاک و خون
یکسان کردند و گروه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخذول نموده اسمعیل قلیخان را
زنده گرفته آوردند و مقارن آن خبر رسید که ولی بیگ و حسین و نشکر زاری مخنث
و او را نیز دستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان زخم تیر کور شد و یعقوب همراه
و احمد بیگ و بسی از نیان مخالف گرفتار گشته مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست
اولیای قاهره افتاد و اتکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از پس منهزمان شتافت و

بمحض تایید غیبی اینچنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از کمین اقبال بظهور رسید حضرت
شاهنشاهی بنوعی درست رائی راسخ و خاطر حق‌پسند متوسل بدرگاه ایزدی بوده بباطن با
خدا و بظاهر صیدکنان شکار افکنان نهضت میفرمودند در نواحی سهرند منهیان اقبال
بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع علیه رسانیدند و جهان بر هم خورده بتازگی
آرام یافت لوازم شکر و سپاس بر وقوع رسید مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهام
سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلها را فراخی مشربی پیش آمد ساده دلان هیچ مدان از سر رشته
دانش بدست افتاد دولت از دست مغروران خلاص شد پادشاه وقت از ستم شیر کی ناحق
شناسان نجات یافت بیمن زمان نضارت نو گرفت کور باطنان حد نشیب در مغاک
خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پیر جوان شد انصاف نژاد
معدلت آشکارا گشت یک پرده که از جمال جهان آرای خدیو زمان دور انداخت بری ای
دل که چه سان شهنشاه عالی ارکان جهان در پایه بزرگی در چه مرتبه رسید از این قیاس باید کرد که اگر
پرده چند لطیفتر از این از چهره مقصود بر دارد و جلوه چند خاص نماید چه کارها که نشود و چه
اسرار که بظهور نیاید اما تا که رخصت اظهار ندارد با نظارگی در نظر دور بین او در نمی
آید عمرها بدولت و اقبال بماناد که جهان از چنین خدیو کم تند دست افتاده است محرر این دیباچه
اقبال ابوالفضل نقش مقصود بر آورده معروض میدارد که اگر تعلقی نبودمی و لباس نوکری
نداشتمی حرفی چند از دریافت خود گفتمی لیکن چون این ریسمان مخلوطم از آنکه کوته باطنان نا
توان بین این حرف را از قسم خوشامد دانسته بیشتر از این حرف سرائی نمیکنم و این اندیشه در فطرتخانه
من نیست چه انکار ریسمان نموده راه نمی‌بندد از طبیعت میگویم نه از فطرت کی گذارد که
رنگ دوشنیت با گویم آنچه فرض گفتنیست چون عرصه سهرند مخیم سرادقات اقبال شد منهی
که بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستانبوس بود بادیگر امرا مثل منعم خان خویش بردی بیک
خان و قاسمخان میر بر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه
ریف مولانا عبدالباقی صدر و ملا خردزر کرد پاینده محمد و شکون و فریدون طغائی میرزا
محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیک و میر محمد نیشابوری با جمعیت فراوان و اسپابی بسیار بتاریخ

بعد

بیست و ششم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه سیوم ذیحجه بشرف بساط بوس سرافراز شده و مشمول
تربیت شاهنشاهی گردیده بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خان خانانی خلعت
افتخار در بر کرد و باقی امرا و سرداران هر یک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند
گشتند و در همین منزل دلگشا شمس الدین محمد خان اتکه و سایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح و ظفر
مراجعت نموده بودند بزمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی شرف امتیاز
یافتند و جامه دار و جامه های پیراهنی را با اتکه خان مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خانی
شرف امتیاز بخشیدند و چند روزی چند که در عرصه پنجاب بدستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون
ولی بیک و پیرش اسمعیل قلی و حسن خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را زنجیر در پای و غل در گردن
با غنایم فراوان بنظر اشرف در آوردند و علمی که برای روضه رضویه مشهد مقدس مکلل بجواهر ترتیب
داده توفیق فرستادن یافته بود از آنجمله بود و ورود آن علم سعادت از نوایح تفالات
شاهنشاهی شمردند و محمد قاسمخان نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی
دیگر را پیشتر از خبر طغیان بیرامخان رخصت ملتان کرده بودند و ملتان از محمد قلیخان
برلاس تغییر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده بود درین ایام که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه سلام
گشته عالی شد بموجب قرارداد انگاه غت بملتان روانه ساخت و از گرفتاران روز هیجا
ولی بیک که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد و سر او را جهت عبرت خلایق
بجانب ممالک شرقیه فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسایل مقربان
بساط عزت نجات یافته دیگرباره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی اضعاف نمودند
چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت سبحان الله هر که بد خواه و فتنه‌بود
و فتنه انگیزتر بود تا دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی الخصوص ولی بیک
سرمایه فتنه و فساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی عقیده راست پنهان درست
کرداری شد بهادرخان از بخت برگشتگی انجه سرمایه هدایت و سعادت بوده موجب مزید
غوایت و گمراهی او شد و چون سر بیغم ولی بیک را بنواحی پرگنه اتاوه که جاگیر او بود
رسانیدند فساد درونی و بیدولتی باطنی آنکافر نعمت بظاهر آمده آن نواحی را بشهادت
رسانید و از آن بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد روزی چند همراهان مهر کرن

او را بدیوانگی بهتون شدند حاشا حاشا دیوانگی اصلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت بلکه ما
او را از دیوانگی بهوشیاری آورده چاره کار او ساختند و اولیای دولت که بی شایبه مداهنه
و مساهله نمودند این چنین معامله حق شناسانه را پوشانیدند اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این
امور را از قسم دولتخواهی می اندیشیدند اما در دیده تحقیق اینقسم اعمال از نادولتخواهی عظیمست
چنانچه با اندک تاملی معامله فهمان نتیجه مخلصانه سر این کار بظهور پیوندد **ورود موکب مقدس شاهنشاهی**
بلاهور و دیگر سوانح اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و اسر قبال بیرامخان متیقن شد
و اتکه خان بشرف بساط بوس استسعاد یافت رای جهان آرا اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته
برسم شکار متوجه لاهور شوند که هم مراسم شکار صورت می یابد و هم شهر لاهور مجددا بمقدم گرامی
آنحضرت رونق و بهائی پذیرد بنابرین اندیشه صواب اعلی عساکر فیروزی مآثر را ببرکردگی منعم
خان در الکه دو گذاشته نهضت عالی فرمودند و بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق پنجشنبه بیست
ششم ذی الحجه نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان
بشرایف ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای
عواطف خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه
پنجاب باو و برادران مرحمت شد و درین ایام که خطه لاهور مخیم اقبال بود خان اعظم را عارضه
روی داد بنا بر عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت و گیتی خدیو بتایید اقبال متوجه لشکری
که ببرکردگی خان کلان گذاشته بودند شد **نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب سوالک و انجام کار**
بیرامخان چون تحقیق پیوست که بیرامخان پیش راجه گنیش در تلواره که در میان کوه سوالک جای
مستحکمیست پناه جسته در آن جبال متحصن شد بنابران خدیو صورت و معنی هیجدهم مهر ماه الهی
موافق سه شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی بتایید توفیق ایزدی متوجه آنصوب
شدند که بمداخله مکر و تزویر ارباب غرض مهم بانجام رسد و جهان بتمامی دولت ابد پیوند
آسودگی پذیرد اردوی معلی در ماچیواره انتظار موکب عالی میبرد که گیتی خدیو با خرمی حق
اساس کوچ بر کوچ سایه عاطفت بر الکه دو انداخت منعم خان و سایر بزرگان لشکر اقبال
مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از آنجا بتایید توفیق ایزدی
متوجه انجام مقصود شدند و در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در قضیه تردی بیگ خان

فرار

فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف آستان بوس استسعاد یافتند و چون حوالی سوالک
مضرب رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قرین چون اجل پیش دستی نموده
بی تحاشی تنگنای کوهستان درآمده داد دستبرد دادند و بسیاری از جنود هنود و
روسای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه برافراختند میان ایشان و عساکر
ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان
جلایر از لشکر منصور شهادت یافت و بتایید الهی شکست بر راجها افتاده بقدم ادبار راه
فرار پیش گرفتند و بسیاری از این سیه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال
گشتند و چون خبر ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید عاقبت
اندیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت و ندامت برده جمال خان نام غلام معتمد خود را
بالتماس عفو تقصیرات خود فرستاده بزبان عذرخواهی درآمد که از وقوع بعضی امور که
بطریق اضطرار نه بر سبیل استکبار بوقوع انجامید عرق انفعال بر جبین و روی ندامت
بر زمین آرم اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتاده عجز را از خاک بردارند
تارک نیاز بر منت و خاک آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عریضه
او را گذرانیده و بزبانی خلاصه مقصد را معروض داشت حضرت شاهنشاهی بمقتضای اشفاق
تمام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی عظیم عذر نامسموع او را اصغا فرمودند
و از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر بر تمامی جرایم
او رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطانپوری را با جمعی از مقربان
بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرامخان را بنوید عفو و مژده التفات
مطمین ساخته بعتبه بوسی آورند فرستادها شرایط موعظت بجای آوردند لیکن تسلی خاطر
بیرامخان نشد و گفت من از کرده خود خجل و سرافکنده و مستوجب هرگونه سیاست
گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف خدیو زمان خاطر جمعست اما از بزرگان
جغتای و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان
و عهد موکد درمیان آرد بوسیله او میتوانم از عصیان و بغی برآمده سجده آستان اقبال
نمایم و رخصت حاصل نموده بقیه عمر در امکنه شریفه گذرانم و بدست آویز تضرع و تخشع در

تدارک وتلافی جرایم وآثام خود بکوشم چون بحر احسان در جوش بود این ملتمس او نیز بقبول موصول
شد رایات اقبال در حدود قصبهٔ حاجی پور که نزدیک دامنهٔ کوه مذکور در میان آب ستلج و
بیاه است نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی
را فرستادند که خاطر بیرم خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمین ساخته بملازمت
عالی آورند فرستادهها با جمعی در ان تنگنای وحشت که پناه برده بود رفتند هجوم زمین
داران شده بود بجمعیتی که در میان زمین داران هندوستان متعارف گشته شدنرا
قرار داده ایستاده بودند فرستادهها مضایقی راطی کرده در قلعه که بیرم خان بود رفتند چون
نظر بیرم خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد و دانست که آنچه از زبان حضرت شاهنشاهی
میرسانند بیان واقع بوده است از روی امیدواری پیش آمده دریافت و از فرط خجالت رقت
نمود منعم خان بلوازم و اغیان استمالت نموده بیرم خان را متوجه عتبهٔ اقبال ساخت با زنبور
و شاه قلی محرم دست در دامن بیرم خان آویخته بنیاد گریه و زاری کردند که غدر است زنهار شما
نروید منعم خان و سایر فرستادهها هر چند دلاسا نمودند سودمند نشان نیامد و نمانا که ایشانرا
اندیشه از خود بوده و لهذا چون منعم خان گفت که شما امشب درین جا بوده منتظر خبر باشید
بعد از آنکه خاطر شما جمع گردد متوجه ملازمت خواهید شد ان هرستندها بیرم خانرا گذاشته و از
همراهی تخلف نموده ماندند و بیرم خان متوجه عتبهٔ اقبال شد لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد
بودند انتظار میبردند و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این غره پیدا شد ناگاه غریو از لشکر
پادشاهی برآمد و خوشحالی روی نمود و فتنه اندوزان را روزبازار بآمده روسیاه گشتند
و از آنجا روی بدرگاه معلی آورده در ماه آلهی موافق محرم نهصد و شصت و هشت رد
پاک در گردن انداخته بسجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورده سر خاکساری در پای
فلک بیمای حضرت شاهنشاهی نهاده چه از سر درد و چه از شرم گنه و چه از شوق عفو بهاهای
بگریست حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر بیرم خانرا از زمین عجز
برداشته در آغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد
خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقانونی که
در ایام وکالت جای بیرم خان بر دست راست معین بود بهمان قانون در نشستن

بجانب راست اشاره فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرم خان حکم فرمودند و دیگر امرا
و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازهٔ قدر و منزلت منزل گرفتند و بزبان مکرمت و
مرحمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحهٔ پیشانی او بکلی
زایل گشت اما تمام سخن بیت   که گر گناه ببخشند شرمساری هست   آنگاه از بارگاه
مقدس برخاسته خلعت خاص که در بر کرامت بود داشتند به بیرم خان التفات فرمودند
و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد
حزم و دوراندیشی که اساس سرکار خاصه مدار دار الملک است ترسون محمد خان و حاجی محمد
خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از ان مهالک مخوفه
بسلامت بگذرانند ترسون محمد و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور مراجعت نمودند
در یکی از روزها بیرم خان زبان طعن گشوده بحاجی محمد سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت
و بیوفائی هیچکس گرفت نکرد الا که از تو که این همه حقوق قدیم را فراموش کردی حاجی محمد
در جواب گفت که شما با وجود آن همه دعوی اخلاص و فزونی تربیت حضرت جنت آشیانی
و آن همه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی بغی نموده شمشیر کشیدید و روی داد آنچه روی داد
مرا اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد و چه کرده باشم بیرم خان شرمنده هیچ
نگفت و از ثقات شنیدم که بیرم خان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری
اظهار درد مندی کردی الحمد لله که جوهر بزرگی نهادی و لطف ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر
نشان جمهور عالمیان گشت و این باده مرد مغرور ریشی عت و کامرانی از خواب غفلت
بیدار گشته از گرداب بغی برآمد هم کار ارباب اخلاص اعتلا یافت و هم بازار فتنه اندوزان
کساد گرفت هم زمانه را رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرت روی داد عریضهٔ از خان
اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر از بعضی سوانح میداد مجملی از او را درین اقبالنامه
در آورد تا سرمهٔ دیدهٔ بصیرت اهل هوش شود عرضه داشت کمترین بندگان دولت
خواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بعز و عرض میرساند که چون این دولتخواه
در دهلی بشرف آستانبوس رسید و بندگان عنایات و التفات بیدریغ پادشاهی در
بارهٔ این دولتخواه مبذول داشته بعلم و نقاره و طومان و توغ بیرم خان امرا فرازی

داده حکومت و جاگیر سرکار پنجاب عنایت فرمودند و احتیاط کرد این دولتخواه نیز فراخور آن
عنایت سرافرازی خدمت بتقدیم رساند که هیچ یک از دولتخواهان در رعایت بنده سخنی نباشد
و خبر رسید که حرام خواران فتنه جویان بخط و خبر پیرامخان در نواحی فیروزپور را آورده حکم شد
که ارکان دولت جمع شده آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داده بعرض رسانند
دران مجلس کتابت پیرامخان که روبش محمد خان فرستاده بود رسید در کتابت
مذکور بود که من غلام و بنده آنحضرتم اما میخواهم که انتقام خود را از وکلای آنحضرت بکشم هر یک از
دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهت دفع پیرامخان میگفتند چون دران دو روز اسباب
حشمت خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده بود نخود قرار دادم که مصدر خدمتی
لایق گردد و در مجلس بحضور ارکان دولت که خرد و کلان حاضر بودند دراز نفسی
فضولی کرده التماس و طلبید که مهم پیرامخان بعون عنایت الهی و یمن توجه پادشاهی
پادشاهی بعنقریب رسید که هر جا در خورد یار و برد شود اگر یابی کم آید از کنیزان نوازش
کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع پیرامخان مهم کلی است مادام که بندگان
حضرت خود متوجه نشوند صورت گرفتن آن محال است چون ارکان دولت چنین
مصلحت دیدند بنده زیاده بران دراز نفسی نکرده و بمخادیم عرض نمود که محمد قاسم خان
و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب ملتان و لاهور متوجه اند میشنوانند بود
که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق هراولی پیشتر رود و هر جا که ظهور یابد روز بروز عرضه
داشت نماید الغرض التماس این دولتخواه درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرا
عظام متوجه سرانجام شوند و نیز حکم شد که هزار کس کومک نویسند از ملازمت رخصت
یافته چهار پنج روز در نواحی رهتک و پرگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون
کیفیت را بمخادیم عرضه داشت نمود از جمله هزار کس کومک پانزده کس فرستادند
چون اکثری از کهنه سواران در میان بودند از انجا که خیالات سپاهیگری است هر یک
را اندیشه نیز بخاطر میرسید چون آب ولایت و موسم باران نیز در میان بود
چند روز در رفتن توقف شد و مردم والده را واسطه ساخته صد هزار حکایت
بعرض رسانیدند که اکه هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او

کاری

کاری نمی آید جاگیر و علوفه او را تغییر می باید داد و والده سخن مردم غلط نموده ملاحظه خاطر
و حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفت بعرض رسانیدند چنانچه آنحضرت
و اصحت فرزند عزیز محمد کتابه سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت که ای داده بمخادیم
مردم ما را هلاک کرده هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد بهر حال تعجیل متوجه مهم
پیرامخان شد اکنون که مهم پیرامخان بدولت آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانرا
که همراه او بود بقتل رسانیده و اقربای او را تمام دستگیر کرده بدرگاه آورده عیاذا
بالله اگر مهمات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا می انجامید و حقیقت این مهم پیرامخان
خود نیز بعرض رسانیده باشد و بعد از فتح پیرامخان هر یک از دولتخواهان که دران معارک
بوده خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت و التفات پادشاهی سر
افرازی یافتند دولتخواهان که در جنگ بودند یک کس را پرسیده نشد که جان محمد سلطان
بهسودی را که دو روز در قلعه جالندر بود سفارش نموده خطاب خانی گرفتند و نیز او همه ده
چند از تردد خود سرافرازی یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت
باین دولتخواه فرزند یوسف محمد که درچنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده اند
آن بود که روز اول جنگ کردند که نام اکه را در فرمان بنویسند غالبا این دولتخواه از
یک چشم داشت مادری دارد غیبت میکند خدا روا دارد که این دولتخواه که برد دولتخواهی آنحضرت
جان بر کف دست نهاده فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر پیرامخان و ده
بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان او درآمده شمشیر زند و هیچ یک از امرای عظام
از پرگنه خود بکومک نیایند و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را پیرامخان
خوض کرده باشد احسن سلوک باین هر غلام کنند و جماعه قورچیان پیرامخان که بجاسوسی
بملازمت حضرت گذاشته بود بدولت آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه
یابند و یوسف محمد خان در برابر پیرامخان و جان سلطان او درآمده شمشیر رساند و
آنحضرت خطاب عالی عنایت کردند مخادیم علوفه او را یک کرور پروانه برآورده نداده اند او را هم
بن نموده و بنده را که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساختند یک کرور جلدو عنایت کردند
مخادیم را از انجمله چهل لک فیروزپور را دادند غالبا همه مردم این دولتخواه فرست که با برادران

و فرزندان امیدواری خدمت میکنند و الحال دولت آنحضرت هر یک بخطاب خانی و سلطانی سر
افراز شده اند چون علم و نقاره و طومان و طوغ پیرامخان را باین کمینه عنایت فرمودند
و بعد از فتح پیرامخان جامه وار و خلعت خاصگی و اسباب حشمت را عنایت فرموده مرتبه
دادند امیدوارست که منصب او نیز تعلق ببنده داشته باشد

نهضت موکب شاهنشاهی از حدود پنجاب بدار الخلافه اگره و حل اقبال بدهلی انداختن و از انجا راه دریا بمستقر خلافت نزول فرمودن

اقبال

چون حضرت شاهنشاهی بنیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک آرای یک پرده از روی کار
خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیشنهاد همت والای خود ساخته کوته اندیشان
تیره خاطر را کار برهم زده آمد هر یک شرمنده و سرافکنده بگوشه رفته و ناپدید آسمانی
خاطر مقدس از این مهم فارغ شد دولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافه اگره منعطف فرمود
که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده آید و قوانین چند
قرار داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد چون رایات اقبال بسهرند
نزول اجلال فرمود حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه رهتک بسمت دهلی
روانه سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر
رایات فیروزی بازگشت جانگردان نخچیر شکار بعرض اقدس رسانیدند که در ان نواحی
چیتهای یوزیست که آنرا بزبان هندی چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده
بهترین فنون شکارست بنابرین ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است
متوجه تماشاگری بساط نشاط شد و حکم گیتی مطاع از نشاطگاه باطن بترتیب این کار شرف
اصدار یافت و نامبران خدمت اندک فرصتی الات و ادوات آن سرانجام داده گوی
چند که آنرا بزبان هندی ازدی گویند بطرز خاص کندند و چند قلاده چیته اینجا شکار کرده
موکب اقبال بجانب دهلی منصرف ساختند اگرچه در سرکار عالی پیش ازین چیته بسیار
جمع آمده بود اما انکه چیته را بحضور اقدس صید فرمودند در مرتبه روز یازدهم از ماه
الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت بهالی دار الملک دهلی مستقر
رایات دولت گشت و اردوی بزرگ پیشتر بان ساحت دلگشا نزول سعادت
فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده بود و از سوانحی که درین ولا بظهور پیوست

فرستادن جمعیت بسرکردگی ابو الفتح برادر منعم خان بصوب کابل شرح این رسم اجمال
آنست که در آن هنگام که بمقتضای اذن شاهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد
کابل را بغنی خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرده در تقویت و تمشیت مهمات
او حیدر محمد اخته بیگی را انجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات انجا در انتظام
دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین ناسازگاری پدید آمد در حینی که موکب
عالی بدهلی نزول اجلال فرموده بود غنی خان بدرگاه گیتی پناه آمد و ناراضی
حیدر محمد اخته بیگی بظهور پیوست بنابران باستصواب منعم خان حیدر محمد اخته بیگی را منشور
طلب صادر شد بجهت کومک غنی خان و اعانت او شکون پسر قراجه و درویش محمد و خواجه
دوست خواجگی میر حسین برادر محمد قاسم خان و جمعی کثیر را بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده
منعم خان بکابل روان ساختند فرستادها رفته روزی چند در معاونت و موافقت
کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطه دلگشای دهلی
افاضه عدل فرموده روز اذر نهم دیماه الهی موافق جمعه دوم ربیع الثانی تصمیم عزیمت
بدار الخلافه اگره نمودند و از راه دریا بر کشتی دولت سوار شده توجه فرمودند اعیان سلطنت
و ارکان دولت بمقدار گنجایش کشتیها و زورقها سامان داده متوجه گشتند و اردوی
بزرگ از راه خشکی متوجه آن سمت گشت و روز فروردین نوزدهم دیماه الهی موافق
دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه اگره مستقر رایات اقبال شد و نهال امانی
ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم شایسته پدید
آمد روز بازار عدالت گرم شد راستی از تخت در کنار گرفت مستعد از اوقات خوش
شد نهال دولت در بالیدن آمد غنچه آمال شگفتن آغاز کرد و رای عالم آرای شاهنشاهی
در تربیت ملک صوری و معنوی در نقاب بیتوجهی توجه فرمود درون بقعه که بهترین
منازل آن شهرست اقامت فرمود و بتازگی طرح منازل دلکش صورت بست
عمارات عالی اساس یافت و خانهای بیرامخان بمنعم خان خانان عنایت شد
و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت و منظوران تخته خلافت و سایر ملازمان
درگاه بزرگ بر کنار آب جون دو طرفه عمارات دلکشا اساس نهاده زینت آرای

شهر شدند در خلال این حال منعم خان خان خانان جشنی شاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات
ورود آنحضرت نمود و ملتمس منعم خان بدرجه قبول افتاده وثاق او از پرتو قدوم حضرت شاهنشاهی
پایه آسمانی یافت خان خانان در مقام خدمت نقد جان بر کف ایستاده و شرایف و
نفایس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس آرای شد و از سوانح عبرت
افزای که درین ایام سمت ظهور یافت و سعادت نشان لمحه رود را سرمه دیده دری
کشید شکسته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا بردن او بدرگاه جهان پناهست
ازانجا که نیت حق اساس شاهنشاهی همه نطاق ذروه اقبال است پیوسته هر که دم منازعت
و مخالفت زند تا آنکه آنحضرت بمدارا گذرانند بظاهر در فکر آن نشوند کارفرمایان ابداع
سزای او در کنار او نهاده او را محتاج این درگاه سازند که پیشه سر شورش برداشتن و علم
بکبر افراختن است که او را سزای لایق داده در مذلت آباد احتیاج آورند تا از خواب غفلت
بیدار شده بتکاپوی خدمت نماید و مصداق این مقال حال میرزا سلیمان است چون از
مبادی سلطنت آنحضرت روکشی تا ایام بظهور آورد که پیشتر گذارش یافت جهان آرا جزای
او در کنار نهاد تا اینچنین شکستی عظیم پیش آورد و آرزومند این درگاه ساخت و عرضه داشتی
مصحوب یکی از معتمدان خود که بمزید کاردانی امتیاز داشت فرستاد و درین اثنا ایلچی که
بدار الخلافه رسیده منتظر گزارش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان التماس او بار
یافته بشرف زمین بوس سربلند شده عرضه داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق
بنظر اقدس درآورد خلاصه مضمون عرضه داشت شرح خجالت و ندامت تقصیرات
سابق و سرگذشت شکسته شدن میرزا ابراهیم و التماس امداد و اعانت در انتقام خواهی
بود و کیفیت این ماجرا برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان
این دولت ابدقرین بیراهه رفته تخم ادبار خود کاشتند اگرچه اقبالشان در محاربات اوزبکیه
چند مرتبه غلبه روی داد که باعث مزید غرور ایشان شد از آنجمله دست افتادن پیر عباس
سلطان که پیوسته از حصار از جانب تمرخان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت
نمودی تا آنکه پیش ازین سانحه که شرح داده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه بیرونی را
متصرف شدند و تمرخان در ارک متحصن شده روزگار بحیل میگذرانید و انتظار کومک

اوزبک

اوزبکیه که از اطراف و جوانب طلبداشته بود میبرد میرزایان آمدن کومک را فریب دانسته
از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند و در سال پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت
قمری میرزایان لشکری از نوکر و اویماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند کارآگهان دور
بینش باین کار راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرونست چه لشکر بلخ از لشکر
بدخشان زیاده و سرداراشان بیش از سرداران مبارزان کارشناس لشکر اندک را با لشکر
بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و سرکار بدخشان از دو
کس بیش نیست یکی میرزا سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم پیر محمد خان چندین
سلاطین نژادان دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود و هر چند حساب دانان
سخنان موجه گفتند چون مدهوش باده پندار بودند گوش هوش در نرفت بلکه
مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله آنست که کارپردازان
ابداع میخواستند که سزای اعمال ناشایسته اینها که نسبت حضرت شاهنشاهی بظهور
آورده بودند بدهند تا آنکه بدمست غفلت گشته بدست خود خود را در گو هلاکت انداختند
و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت هم کس بطلب کومک
خود روان کرد و هم ایلچی معامله دان پیش میرزایان فرستاده در مصالحت زد و مقرر
ساخت که خلم و ایبک را پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا بیک برلاس را
که از معتبران قدیم بود برسم رسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک را پیر محمد خان بدهد
و اساس صلح را اصل نهد قطع خصومت نموده آید و خود بیرون از ولایت بدخشان بر
آمده قرار دادند که رفتن بر سر بلخ بر دو جهت مناسب نیست یکی آنکه ایلچی او فرستاده ام
دیگر آنکه اویماق انجا بلغار که بالا رویه اند بجانب خوانات رفته تا خود همراه سازیم و بدست
خود درآوریم از زمان کار بلخ با آسانی قرار گیرد و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط
ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد و آخر باین دامنه کوه که قبه بلخ را پیش گرفته
و بسوی چین طاهر خراسان رو براه رفته اویماق صحرانشینان الحدود را بدست آورند
درین اثنا خبر رسید که میرزا بیک کشته شده و پیر محمد خان لشکر فراهم آورده راه دهره بدست
و شرح این قصه آنست که میرزایان خراسان رو به قرب بچول زدند که بیابان جارک موسوم

از چشمه کازران گذشته پیش قبه بودند و هنوز غنیمت پیشها نشسته که خبر رسید که میرزا بیک از منزل
پیر محمد خان مهمازی کوته کرده برآمده بود که باشاره پیر محمد خان خسرو بیگ سر کشیده کردن ولی میفرمند
که باجه زبونی داریم که ولایت خود میداده باشیم و نگی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت
روزگذراندن و جمعیت خود فراهم آوردن بود و اکنون که کمک رسید چنین سر راهها رفته سر راه
میرزایان گرفته چون میرزایان این خبر میشنوند کنکاش در میان می‌آید مردم کاردیده میگویند
مناسب آنست که ارپ ستره با الغار برباط میرزه دار فرود آییم اوزبک خفت میماند اگر جنگ
شود هم خوبست و بر ورفتن مناسب نمینماید و میرزایان قبول این رای کرده روی برد
آمده زند اوزبک باستعداد تمام کنار چشمه کازران فرود آمده پیش خود را خندقها بریده
دیوارها کشیده بند و قمی و تیرانداز مستحکم کرده آماده جنگ میشوند میرزایان بسرعت فوج آرا
کرده غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از پایان رویه و میرزا ابراهیم از بالا رویه نزدیک
سر چشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده کاری نمیسازد و چون جای کار نمیداند
بر میگردد و ملاحظه میکند که پیش حاکم ولایت خویشان رفتن باین نمط و گرفتاری چه نتیجه
دهد باز برگشته باهتمام تمام از جوها برآمده از ارقه غنیم گذشته بجانب جول که بدخشان
رویه است روانه میشود و مردم بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک بخیمه رسیده
میتازد اما کاری نمیتواند ساخت عنان گرفته می‌ایستد و بتیر و تفنگ بسیاری از مردم
او هم ضایع میشوند محمد قلی شغال تاخته میرسد که چه وقت ایستادنست پدر شما آمده
رفت میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از همراهان میگویند که برآمدن
دشوارست مناسب آنست که همین جا جنگ بکنیم تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی میکند
و میگوید که متور سپاهیانست که هرگاه سپاهی از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست آمدن
او دشوارست برای چه میرزا را در هلاک می‌اندازد بعد از گفتگوی بسیار میرزا از انجا بر
آمده مراجعت مینمایند و در ولایت غنیم می‌افتد مردم را از خود جدا میسازد و سر در پیش
انداخته بامعدودی راه پیش میگیرد که شاید بدین طریق تواند بدر رفت چون قدری
راه میروند و اسپان از راه میمانند پیاده شده دور و دیگر قطع مسافت مینمایند و باز
یابوی هم رسانیده بموضعی میرسند که فکر خوردنی کنند درین اثنا برادر کلکاو میرزا را میشناسد

وباتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان میبرند و چند روز مقید میدارد و سخن آنکه
خلاص میسازم خیانت ماوراء النهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می‌آید پیر محمد خان
متوهم شده در کشتن استعجال مینماید تاریخ این قضیه کوراک کشت یافته‌اند کوراک نام
جلادی بود و میرزا سلیمان که نخل امید بریافته و پیش ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم
قصیده گفته بود که مطلعش اینست رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل
آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل واز غرایب آنکه پیش ازین شعر میرزا ابراهیم
بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته مترصد گزندی بوده در امید و بیم می‌بود و صورت
اینواقعه آنست که میرزا میگفت که شبی بملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن فرا بردی
شدم گاهی آرزوی آن صورت بخاطر میرسید شبی در نام خیال که تابع نام خیالست
دیدم خود را با آن صورت یافته شگفتگی میکنم چون دست بر روی و محاسن خود میبردم همه را
بوسیده می‌یابم که از هم میریخت تا آنکه در اندک مدتی همه محاسنم بر دو قره ریخت درین غم
بیدار شدم و اندوه آن از خاطر نمیرود و بیم آنکه گزندی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان خود
ازین جوها میگذرد براه وحش و بیابان محمود متوجه بدخشان میشود و بهانه اختتام هزار کار.
بامعدودی افتاده ترددهای نمایان کرده داد شجاعت داده کشته میتازد
دو مرتبه میرزا را گرفته‌اند و خود ساخته نجات خود را جسته است و چون به بدخشان
رسید مصیبت میرزا شنید و ابواب اندوه بر روی روزگار او گشاده گشت علی الخصوص
خرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق والده میرزا بود در ماتم دراز افتاد و جامه‌های
کبود پوشید و تا بود با آن لباس گذرانید و یکی از فضلا این رباعی گفته بود
ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی از سایه خورشید درخشان رفتی در دهر چو خاتم
سلیمان بودی افسوس که از دست سلیمان رفتی آری هر که قدر صاحب زمان
نشناسد و از باد ناگوار دنیا چنین بدمست شود او را چنین روز پیش می‌آید این
اولین نزلست که پیش او آورده‌اند گوش بمن دار که درین مواضع وقایع میرزا

سلیمان خواهم نگاشت تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه در آن روز
منعمی ان خان خانان بزم نشاط آراسته بود ایلچیان از نظر گذرانیده چون الحاح و
زاری و عذر و تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی که دریای
کرمست معذرت پذیر گشته آنها را بعطوفت رسیده در برآمد کار میرزا جهتها نمودند
و نخان بلند بظهور آمد و تمام آن روز بهجت افروز نشاط صوری و معنوی گذشت و درین

گذشت

سال خجسته صحت دارد و دهش خدیو زمان شنیده جمعی کثیر از مستعدان ترک اوطان
نموده روی توجه باستلام عتبه اقبال نهادند و بمقاصد کامروا گشته ثنای حضرت
شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند از آنجمله قدوم برکت لزوم معارف
ارباب حقایق نصاب خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه
اشتهار دارد و ایشان پسر خواجه ناصرالدین عبیدالله اند که بخواجه احرار مشهورند
خواجه عبد الشهید را با آراستگی ظاهر آرایش باطن در اکسیر خیت حق شناس بود
شرف وصول مجلس اعلی که اکسیر سعادت صوری و معنویست دریافتند
و حضرت شاهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درس امور گنجخانه الهیست باحترام
پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سردفتر موالی
ماوراءالنهر که عمری در صحبت مولانا محمد جند استفاده نموده بود از اکابر علمای آن
دیار بود نیز با دراک صحبت علیای شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز
بهرمند بود اگرچه در دقایق حکمت الهی و اسرار طبیعی چندان خوض ننموده بود اما
علومی که در ماوراءالنهر متعارفست بپایه اعلی آن رسیده علم را وسیله شور و
شغب نگردانیده بود و درین ایام خجسته که زمام حل و عقد امور ملکی و عنان قبض
و بسط مهمات سلطنت پرتو التفات حضرت شاهنشاهی اضاءت یافته در قبضه
اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود اقسام طبقات انام و هنر
پیشهای هر دیار آمده کامروای صورت و معنوی گشتند و بیامن توجهات ظل
اللهی که کار و بار سلطنت علیا بالا گرفت و کاربرداز از آبانا رایج گشت دین

اساس بلند نهاده آمد و بهار دنیا آراسته شد ارباب ملل با اعتضاد بهم رسیده و اصحاب
نحل پاک از برخاست خلق پرستار از چشم بنیاد بست اتحاد وحدت پرستان را
صبح سعادت در مسند عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و
از سوانح قصه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از
نقوش ظاهر سرایر باطن دریابد پیوسته گردی را بزید خدمت و ازدیاد معتقدت
بنظر اقدس می‌ربایند و بزرگی ظاهری ضمیمه علو جب معنوی میشود بفنون مراحم
خسروانی امتیاز بخشیده و پایه اعتبار بلند میسازند و بدوام حضور مشرف گردانیده
مطالعه مستبصرانه احوال میفرمایند چه نیت حق اساس شاهنشاهی آنست که مبادا
فروری لباس پرستان پوشیده در صف خاصان درآید و بتبه رای دل در ارکان
سلطنت قصور و فتور رود و بدان منظور که رسم کاروانان باستانیست که از هر کس
خواهند پرده تکلف از دل کردند باده عقل ربا در کام هوش او ریخته مست گردانند
تا آن تنگ حوصله از مستی هرچه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد
مردان بباده تجربه کردند مرد را   چون اندیشه حقانی باشد چنین باده دادن بهوشی
دانش اندوزان درین محض ثواب و چنین عقل مزور را از پای انداخته عیار او
گرفتن لازم دین جهان آرائیست این طور دیدن و این آیین شهنشاه جهان
آرا آنست که چون میخواهد که مدارج احوال و اخلاق کسی بداند باده دنیای مرد افکن
سرشار داده او را دیوانه دنیای ستمکاره میسازد و به دیده بصیرت مطالعه صحایف
احوال وی نماید کوته نظران که مقصود نظرشان بر معقود نیفتاده در گول آباد
غفلت سرگردان شدند زبان طعن دراز میسازند که بی تجربه چندین اعتبار دادن
برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند این معنی را مرآت احوال دانسته
شاکر این عیار گرفته اند از آنجمله میرزا شرف الدین حسین که حسب صوری از اشراف
کبار بود و آنحضرت بنظر ترقی بخش دیده بلند مرتبه ساخته بودند تا اعتضاد سلطنت
گردد از آنجا که فرط توجه و اعتبار میرزا مشاهده عالمیان بود بعضی از اولیای دولت

ظاهره که نظر شان جز بر علو مراتب ظاهر نیفتد از درون و بیرون صلاح داشته تفقد قباب
دولت پرده نشین عصمت ثمره قدسیه سلطنت بخشی بانو بیگم را که همشیره قدسیه حضرت شاهنشاهی
بود بآیین بزرگان در حباله ازدواج میرزا آورده بودند و بآن نسبت علیا پایه اعتبار میرزا
زیاده از اندازه افزوده بودند در آن نزدیکی او را رخصت سرکار ناگور والکه داده بجاگیر او نامزد
شده بود فرموده بودند و از وقایعی که درین سال سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرا
بهادر خالت که برادر میرزا حیدر گورکان بود بتسخیر کشمیر چون در آیین معدلت گستری
و قانون کشورکشائی مرتبت لازم که هرگاه والی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت
خود مشغول گردد و بکامروائی نفس و هوا اوقات گرامی مصروف سازد و برعیت پروری
و غمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد خدیو زمان را که ایزد توانا
قدرت تصرف داده کارفرمای جهان و جهانیان گردانیده است لازم است که بجهت
اساس داری در استیصال آن متسلط و متغلب کوشیده حق ساکنان آن مرز و بوم را
بداد منشان خود پرده سپارد و آنرا دیباچه عبادات گزیده تصور نماید بنابرین
مقدمه حق اساس درین سال فرخنده چون شور و شغب کشمیریان شورانگیز آشوب شیوه
و بیدادی غازیخان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسر
کردگی میرزا قرا بهادر خویش میرزا حیدر که عارف الحق و دست لشکر آراسته متوجه
تسخیر کشمیر گردد و جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین ایام غازیخان پسر کاجی چک فرمانروای
کشمیر بود که بعد از پدر بریاست کشمیر باو رسید و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر
کاجی چک است چون پیمانه عمر حسن چک پر شد کاجی چک از طغیان آز و فرط هوا
و هوس یا از جهت انتظام دنیا زن حامله او را بعقد خود در آورد بعد از دو سه ماه
از انعقاد غازیخان متولد شد القصه قرا بهادر چون کاردان و کارطلب بود پس از
تگ و پوی طویل متوجه این خدمت شده در شدت گرما براجوری رسید و نصرت خان
و فتح چک برادرزاده دولت چک و لوهر دانگری و بخی زینا برادر عیدی زینا و یوسف
چک پسر [illegible] چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را منتظم ندیدند

نصرت

نصرت خان و فتح چک و لوهر دانگری بصوب کشمیر گریخته و سه ماه بجهت آمدن کومک در
موضع لالی کوکهر نزدیک بهنر توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمل بودند تیز تر رسیدند
در آمدن بکشمیر ازین قسم نیست که باین آهستگی و گرانپائی میسر شود مسالک آن ملک
از آن قبیل است که اگر چند روز پیشتر از در آمدن بیگانه والی آنجا واقف شده تنگنهاء راه
بگیرد اگر چه لشکری از سرداران رستم آراسته باشد گذشتن از آن مشکل بلکه محال خواهد بود
غازیخان که آمدن لشکر شنید چند ماه بران بگذشت انجبان طریق و مضایق استحکام
داد که فرودی بران متصور نبود و نباشد و پیادهای خود را از گریوهای مستحکم پیشتر فرستاد
و میرزا قرا بهادر در نزدیکی راجوری بعد از مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت
شهامت استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد موسم لرزه و آغاز باران و نارسیدگی
کومک عمده اسباب این شکست شد و درین روز جنگ غریب در پیوست از یکطرف
بند و مجال و از دیگر طرف تیراندازان دست برد مینمودند و مردم پادشاهی اگر چه کم بودند اما
بجنود تایید آسمانی پیشی کرده داد مردانگی دادند کوچک بهادر نام رستم ولی زنجاب ترددهاء
نمایان که کارنامه دلاوری تواند بود بتقدیم رسانید آخر چون امری مقدور نبود کارفرمایان
کارگاه اقبال فتح این ملک دلگشا موقوف بزمان دیگر داشتند که انتظام مهمات را
بی شرکت ارباب بغضت و عناد نماید درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید
فراهم بیاید و قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعه در آمدند و نزدیک راجوری
در آمده و کوچک بهادر را تیری رسیده او را زخمی گرفته پیش غازیخان بردند چون از رستمی او مشاهده
کشمیریان شده بود غازیخان او را استمالت ساخته بارباب علاج سپرده علاج سودمند نیامده
بعلاج ربانی راه نیستی پیش گرفت و روز دیگر قرا بهادر از آنجا برآمده بشهر رسیده و درین ایام دولت
افزای حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت و از انجملا فواکره در لباس بیتوجهی از شغل
سلطنت مشغول سپاس حلائل نعم الهی بودند که روز بروز آثار اقبال و میامن دولت بظهور
میرسید چه بهر طرف کشایش ملک میشد و نوید فتوحات می آمد و از اطراف و جوانب ایلچیان
فوج فوج بهم میرسیدند و دولت در افزایش و بخت در آرایش و فضل در دو زمینی و مردم در عقیده گزینی
استماع امثال این امور که قرا بهادر را چنین روی نماید در آن بزم مقدس چه پایه داشته باشد

ودران حرم معلی چه غبار کدر انگیزد و از سوانح است که خبر در گذشتن بیرامخان بمسامع اقبال رسید
چون ذات مقدس منبع فتوت و مروت است باوجود آنکه سرگذشتها که اندکی از بسیار
آن گذارش یافت از ظهور این سانحه حسرت افزا تاسف فرمود که نمیدانم که اینواقعه یاداش
اعمال کم گشته اوست یا هنوز باطن او غبار آلود اندیشهاء تباه بود و یا دعای او باجابت
پیوست الحمد که آن نیکمرد از غایت نردی از بار گران خجالت خلاص ساخت و الحق بیرامخان
در اصل نیک ذات و خجسته صفات بود بواسطه بد مصاحبی که بدترین آفات دنیا است
اول حسنات او بنظر افتاد و از افزونی خوش آمد مستی افزود چه هر کس نظر بر نیکیها و هنرها
خود دارد در پیشگاه خاطر او بازار خوش آمد گویان گرم گردد و هر خوش آمدی که باو رسد انرا
بیان واقع اندیشیده خودپرست و خودآرای شود و لهذا چون بیرامخان را این روش
آمد حسن معنوی خدیو زمان که در پرده صغر سن و عدم اشتغال مهمات ملکی پوشیده
نماند که و از جستجوی عیب دیگران بمطالعه عیوب نفسانی بپرداخت و از خوش آمد گویان
خانه او اینقدر خواهش شد که از گرد آن معامله نافهم که دوستان کوته عقل او بودند باری بعد
از درازی سخن چون [illegible] اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود دولت روزی دولتمندی کارش
در بغی و طغیان سپری نشد و در همین [illegible] نی او پشیمانی حاصل گشت و در سعادت ملازمت
بدولت بخشش و بخشایش استسعاد یافت و پادشاه جهان از و راضی و خشنود گشت
و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و چون
بشهر پتن که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین نهرواله موسوم بود رسید چندروز در ان
ساحت دلکش بجهت آسایش رحل انداخت و محل اقامت گشاده در ان ایام حکومت
شهر بموسیخان فولادی بطریق استقلال تعلق داشت و از طوایف لوهانی افغان بسیار
فراهم آمده شورافزای دیار بودند از انجمله مبارک خان نوحانی که پدر او در جنگ ماچیواره بسر
کودک بیرامخان بقتل رسیده بود آن دیوانه افغان را در انوقت انتقامی بخاطر رسید
و قصد بیرامخان نمود و نیز زن کشمیری سلیمشاهی بر سر شیرخان با دختری که از و بود درین قافله
همراه بیرامخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرامخان آن دختر را بپسر خود دهد
و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرامخان درین ایام که در پتن بار اقامت

کشوده

گشوده بود همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت روزی بسر کول آبی بزرگ که سیرگاه
دلکش آن شهرست و نشیمنی در میان دارد که بکشتی بانجا میروند رفته بود و در هنگامی که
از کشتی برآمده سوار می شد آن جاهل ناحق شناس با سی چهل افغان بیدولت بقصد بیرامخان
بر کنار کول آب آمده خیال نمود که بدیدن آمده و بیرامخان بمجاملت طلبید چون آن بیسعادت
پیش رفت بیمحابا خنجر از میان برآورده انچنان بر پشت بیرامخان زد که از سینه اش
برآمد و بیدولتی دیگر شمشیری بر سر انداخته کار را تمام کرد درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن
عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن
میبود و دعاهای سحری میخواست و از اهل الله استدعا می نمود فایز شد روزی در عین ایام
حکومت او یکی از ساده لوحان در مجلس او برخاسته گفته بود که بنیت شهادت ثواب فاتحه
بخوانیم بیرامخان تبسم نموده گفت میران چه اضطراب و چه غمخواریست ما شهادت میخواهیم اما
نه باین زودی القصه همراهان از وقوع اینواقعه ناپسند متحیر و متوحش شده هر کدام بجانبی شتافتند
و بیرامخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته
در حوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و در روز [illegible] دوم
بهمنماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی نهصد و شصت و شش این قضیه روی داده
قاسم ارسلان در تاریخ اینواقعه گفته بیرام بطوف کعبه چون بست احرام در راه شد از
شهادتش کار تمام در واقعه هاتفی پی تاریخش گفتا که شهید شد محمد بیرام و بعد از ان
بسعی حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت و در ان حادثه غریب اوباشان
پتن دست بتاراج بار و بنه بیرامخان دراز کرده در تقارد ل خیزی
فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوبی عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد و محمد
امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم که خلف صدق بیرامخانست و در ان هنگام
چهار ساله بود با والده و بعضی از خدمتکاران ازان حادثه گاه بر کنار برده باحمدآباد
روان شدند و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافته و منصب زدکان تمام
آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند مدة چهار ماه در احمدآباد توقف نموده محمد امین دیوانه
و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلایق پناه روان

شدند و پیش از آنکه بآستانبوس رسند خبر حادثه میرزا خان بعرض مقدس حضرت شاهنشاهی رسیده
فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از کمین اغاز غوره دریافته بود که در هنگام بینوایی و
ماتمزدگی و بیکسی و حدو دهابو رفرمان مرحمت غمگساری نموده گستاخ امید انرا چاره گرآمد
و حاصل منشور عاطفت آنکه آرزوی امیدواری بدرگاه معلی بیاید که بتربیت شاهنشاهی شرف
اختصاص خواهد یافت و چندی از حقیقت کیشان چون بابای زنبور و یادگار حسین ان
نوباوه اخلاص نادرا اواسط سال سی و ششم الهی موافق اوایل نهصد و شصت و نه در دار الخلافه
اکره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده بزمین بوس والا سربلند ساخته و حضرت شاهنشاهی
آن طفل روشن پیشانی را که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود با هجوم بدگویان
و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پرورده گرفته و باندک فرصتی بخطاب
میرزاخانی اختصاص بخشیدند و روز بروز از ادب ورزی و بزرگ منشی از نشست
و برخاست او بظهور آمدن گرفت و بمرتبه بمدارج عالی رسید و بپایه سپهسالاری خان
خانانی اعتلا یافت چنانچه در محل گذارش یابد و در اواخر سال دولت آغاز عشرت انجام
نصفت قباب اهم آنکه کمال انبساط صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت درین
ایام بیرکات توجه عالی انجام حل و عقد جمیع مهام ملکی و مالی بدانش و بینش او مفوض بود
تربیت که خدای پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یکدختر باقی خان بقلاتی را
بادمخان نسبت کرده بود خواست که دختر دیگر را به پسر کلان خود منسوب گرداند و بزمی
دلکش بجهت قدوم اشرف ترتیب دهد بدین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرد و
بانتظام این جشن بهرت آرا بود اخت و چنانچه این بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان این
طوی داده و هنرمندان جابکدست آیین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزیین مجالس
جابکدستی سرنمایی بجای آوردند و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت
شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا بخشیدند
و لوازم مراسم این جشن دلفروز بهره و ز بطرزی خاص مرعی گشته و مواد بهجت و خرمی
بخاص و عام مهیا میگشت و از سوانح غم افزا آنست که درین ایام بثره چند از جدری
طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی

آبله خاطر گشتند بر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکم قدیر که تندرستی و بیماری
مآثر مشیت اوست و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویت او بمقتضای مصالح حکم او
بنده را که خواهد بپایه والای بزرگی رسانده بگلشن سرای سرور جاودانی کامروای صورت
و معنی گرداند پیشتر از آن بالجمله آگاهی با جهت دفع چشم بد او را مورد امری ناملایم طبیعت
سازد تا بپاداش آن تصاعد بر مدارج آمال نموده بمسرت ابدی فایز گردد بنابرین مقدمه
خرد پسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج
مقدس از مرکز اعتدال میل نمود و اهل اخلاص را چه گویم که چون لعل خون شد و جگرها گداخت
سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چندروز آبله
چند که سپند گزند را ماند بر سطح جلد بر آمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته
خود چنانچه باید فرموده در اندک وقتی جوشش فرونشست و آن نقاط گزند محو شد
و صحت کامل روی داد و عالم بیمار تندرستی یافت و خواطر افسرده نیک ذاتان جهان را
طراوت پیدا آمد بجهت سپاس داری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید
احتیاج از ملک درویشان برخاست آرزو از دلهای نیازمندان فرونشست اولیاء
دولت ابد پیوند بقدر حالت خود عقیدت نثار روا نثار کرده بساط بخشش عالمیان شدند
فتح ولایت مالوه بشمشیر جهانگیر اقبال هر طبقه از افراد بنی نوع آدم را عبادتی لازم و طاعتی
واجبست و عبادتی که بر ذمت گرامی خانواده سلطنت لازم رفت و سکری که فرمان
روایان داد گر را بآن مامور ندانند آنست که پیوسته در اندیشه آسودگی رعایا بوده
بکی همت خسروانی را صرف فتح حال زیردستان و شکسته پایان سازند و بار
گران سایه ستمکاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردارند و لا تبدیر امارت
لایقه تعیین منهیان درست گفتار نیک اندیش نمودن و اگر چنین کرده دیر بهم
رسند افراد مختلف رای تعارف یکدیگر میزدی خود درین موقر داشتن و باین
طریق اینق احوال خرد و بزرگ جهانیان دانستن و تا بنا نظر بعوض را که فروغ
الهی دارد بکار بردن و در لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن و تا نشار روشنی که خرد
والا شان فرماید بیزدی نظر دور بین و حوصله فراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را

که از شرب عذب اخلاص بهره مند باشند قوت و قدرت داده پایه اعتبارشان افزودن
و پاسبانی اعتبار خود کردن و در هنگام بزرگی و حشم خودی ندیدن و با گروه بی اخلاص
در خور حوصله حالت هر کدام پیش آمدن و ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب برداشته
بمقتضای هوا و هوس خود افساد را اصلاح دانند بعد از نصیحت تادیب مناسب وقت
نمودن و ماندهان والا جاهان اینچنین عالی اساس همت در معموری الکای خود مصروف
دارند همانطور در مملکت دیگر همت معدلت بر دکارند و بنای تسخیر ملک و جهانگشایی را
برین بساط الکای اساس نهند تا روز بروز از نتایج این ملکات والا قدر در عمر و
دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی بدید آید و چون این صفات جهان آرای در
ذات مقدس شاهنشاهی فطری است نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج روی
داده در ابتهاج بر عالمیان گشود قدری روی سلطنت آورده بودند و بداد و دید عالم
بزه را روشنی بخشیدن گرفتند و چون حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه و
بیداد گریهای باز بهادر که حقیقت احوال و بیشتر گذارش یافت بموقف مقدس رسید
معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدمست حقیقت
ناشناس فرستاده شود و طبقات خلایق آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند
از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید بمتوکلان اشغال سلطنت یرلیغ
مطاع نفاذ یافت که لشکری از امرای ارادت کیش شجاعت پیوند باین خدمت
علیا کمر همت بر بندد و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه صواب نمای اساس کارپردازان
سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در اواخر سال پنجم الهی مبادی نهصد و شصت
و هشت پیر محمد خان و قیا خان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادلخان ارش
و صادق خان و حبیب علی خان و حیدر قلیخان و محمد علی توقبای و قیا خان صاحب
حسن و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کعکه و مهر علی سلدوز
و مردم ارغون و شاه فنائی و دیگر بهادران اخلاص منش و یکجهای عقیدت گزین
را بسرکردگی ادهمخان تعین فرمودند که بجانب جنوب یورش نموده افاضه داد و
دهش نمایند و مرهم جراحات ستم رسیدگان مالوه شوند و اگر والی آنجا از

خواب

توجه بانتظام کارگاه

خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود او را
امیدوار مراحم خسروانی ساخته باستانبوس عالی سربلند سازند تا بدانچه لایق حال و بایسته
مخصوص گردد اگر بالغ باده بیخبری او نگذارد که شاه راه اطاعت و خدمت شناسد نظری
او را در کنار او نهاده عمل او را سرمایه عبرت گردنکشان خود سر گردانند عساکر منصوره
نطاق همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و با پنج شاه بسته قدم
درین شاهراه ماندند نه چنان تیز برفتند که از دو بازاری شوانند رسید و چنان که شست
هم نمیکردند که کسی را در حق این طایفه گمان خویشتن داری بخاطر رسد بیت
ره رو آن نیست گه که تند و گه آهسته رود ؛ رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور الهی از دور اول درین ایام
دولت انسجام که کوکبه موکب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد و نظم صبح نو
بهاری آینه نمای چهره دولت و اقبال گشت و بعد از یکساعت و پنجاه و نه دقیقه از سه
شنبه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخری نهصد و شصت و هشت قمری نیر اعظم و
منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزایی شاهنشاهی درآمد
و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد عساکر ریاحین جلوه
انبساط نمود و شمایم بساتین در دماغ عشرت پیچید بیت باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار
ابر نوروزی علم افراخت باز از کوهسار ؛ این چو چوگان بشارت بر شتابان در هوا ؛
آن چو فیلان جواهر کش خرامان قطار ؛ در جهان بویی که عطارش نباشد در میان ؛
چند نقشی که نقاشش نباشد آشکار ؛ اجرام علوی کون و مکان را بامتداد ظلال
سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند و اوراسمای زمین و زمان از بفتح
ممالک جدید نوید اقبال ارزانی رسانیدند عساکر منصوره که تسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام
بسته بودند چون نزدیک بآن ولایت رسیدند دم هوشی و بدمستی باز بهادر که تغلب
و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود بتحقیق پیوست بترتیب صفوف نبرد و تزیین
افواج و غار بنمط لایق قرار یافت ادهمخان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند
برانغار بمردانگی عبدالله خان اوزبک و جمعی دیگر آراسته شد جوانغار بشهامت قیا خان

کنگ دیگر بهادران کار کرده رونق گرفت پراول شاه محمد قندهاری استحکام پذیرفت
این باز بهادر از بیخودی ذاتی و بیجوهری فطری بمهمات ملکی و مالی نپرداختی و باده را که
حکمای باستان قدری معین و زمانی مشخص قرار داده بملاحظه تربیت ترکیب عنصری
نسبت ببعضی طبایع و امزجه تجویز فرموده اند از ان مستوق لذات بهیمی از اسباب
غفلت ساخته شب از روز و روز از شب نشناخته پیوسته بان اشتغال نمودی و همه
اسباب غفلت طرب دانش در ان و در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که
از فرط مشغولی بکار و بار خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال
توجه نموده اند ان مفسد هر برا نرا از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات
گرامی که بدل ندارد بآن گذراندی و نخوت مستی و تکبر مستانه اسباب بیسعادتی سرانجام
بیمدادی غافل از آنکه گفته اند   درین محفل خان کن برده سازی   که نا یدبخته در
شمشیر بازی   و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت سرای این بدمست بود رسید
از ان مان از خواب گران مدهوشی قدری بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه رویی از
سارنگپور بر آمده سه کروه پیشتر منزل کرده لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت
را بسن ناحره وجود خود زانده و ساخت سلیمان خان خاصه خیل که حاکم راجه سین حیدری
بود کارفرمایی دست راست بادمقور کرده آدم را سردار دست چپ گردانیده تا خیل خان
خاصه خیل و صوفی را که دود شور در دماغ داشتند هراول کرده لشکرها از طرفین بفاصله
دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده از جانبین براه نوازم
نبرد بجای می آوردند و مراسم احتیاط بر ذمت خود کاردان لازم ساخته آداب
مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران کارشناس باهتمام یکی از طرزدانان
اخلاصمند که بفزونی عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت باطراف لشکر رفته راه تردد
علی الخصوص نقل غله که بزبان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند بستی و کار بر ایشان
تنگ ساختی روزی نوبت شاه محمد قندهاری و صادقخان و پاینده محمد خان مغل و شاه
فنانی و مهر علی سلدوز و سبانی خان و خواجه عسکر بود پاسی از شب گذشته متوجه
این کار بودند راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک مخالفان افتاد بالضرورة

جنگ در پیوست و چپقلش عظیم دست داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان
و قیاخان گنگ و جمعی کثیر جلو ریز رسیده شریک جنگ شدند اگر چه اول بار آدم بر آمده
جنگ رستمانه کرده لشکر منصور را برداشت اما صادقخان و جمعی بمقتضای کاردانی
و فراخ حوصلگی جری را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت پی هم رسیده هنگامه
مخالفان را برهم زدند و میان قیاخان و سلیمان خان چپقلش شد قیاخان مظفر و منصور برگشت
و صادقخان بقیاخان ملحق گشته باز بهادر را که رو بروی خود برداشته صف آرایی میکرد
برداشتند یکپاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت و غنچه
نصرت از گلشن امید شکفتن آغاز نهاد و باقبال بادشاهی و حسن نیت خدیو زمان چنین
فتحی شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد و باز بهادر را آن دولت
روی بجانب خاندیس آورده بطرف برهانپور شتافت و جمیع اسباب و احوال و
حرمخانه او با اکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست مردان
کارزار افتاد آن بیدولت در حین گرم مقابله عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست
چندکس از معتمدی خود را بر سر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده که خبر شکست من
شمار الحقیق شود تمام زنان و پاتران را تیغ بیدریغ گذرانید تا بدست بیگانها اسیر
نشوند چون صورت هزیمت باز بهادر در آئینه مراد نمودار گشت آن دو تراداران بموجب
قرار داد نقش چندی از آن لعبتان پری پیکر را بآب تیغ از صفحه هستی پاک شستند و
رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بگزلک بیداد محو ساختند و چندی زخمی شده
رمقی از حیات برده بودند و جمعی را نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید
و آن تیره بختان را العذر فرصت نشد که بر آن بیگناهان دست توانستند یافت و
سردفتر آن زنان روپمتی نام نازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بود و باز
بهادر با و علاقه غریب داشت و اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دلی خالی
کردی و بیدادگری که بروپمتی رسیده بود تیغ بیداد علم کرده بر سر آن جمیله آمد
و زخم چندی کاری بر و زده در انوقت عساکر اقبال در آمده آن طاوس نیم بسمل
نیمجانی بدر برده و بعد از فرار نمودن باز بهادر او را بهمخان بقصد دفاین و خزاین و کارخانه

وپاتران ولولی زنان که نغمه حسن نغمایشان در آفاق اشتهار داشت و داستانهای ناز
وکرشمه این دلربایان ترانه بستان ایمکنفد خود را سراسیمه وشتابان بشهر سارنگپور رسانیده
و بر تمامی اموال و اسباب خانه بهادر و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شده کسان
بجستجوی روپ بستی فرستاد و چون این نغمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمده پیاله
زهر هلاهل ناکامی بازبهادر مردانه درکشید و ناموس او را بنهانخانه عدم همراه برد و
ادهمخان چون به اقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشاء هستی ذاتی او افزوده از باده غرور که
کم نشاء آن نادانی و بیخردیست کلاه نخوت او کج شده دماغ او رو بپریشانی آورد پیر محمد
خان که در اختلاط با نزد او بود هر چند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود در یاداش
اینچنین فتحی بزرگ در مقام سپاس داری درآمده و لوازم شکرگذاری باندازه قدرت بتقدیم
آوردن گرفت و بجهة نشاط خواطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای
همت خود بجمیع ملازمان عتبه اقبال که همراه بودند بخششها کرد و الکاء جمیع آن ولایت مفتوح
شده قسمت یافت سارنگپور با چندین پرگنه گزین با دهمخان که سرداری صوری داشت
اختصاص یافت و مندو و چندین پرگنه بپیر محمد خان که سردار معنوی بود مقرر شد و سرکار چندیریه
بعاخان مفوض گشت مندسور را بکرد و بیهاری خان نامزد کردند و عبدالله خان
نکالی که جایگیر او بود مراجعت کرد ادهمخان جمیع شرایف و نفایس اشیا و ذخایر و دفاین
آن ولایت را که گرد آمده روزگاران بود و چندین پاتران ولولیان مشهور که در زنکینه کردن
آوازه خوبی و صیت قاصی آن پری طلعت پیچیده بود و چنین بازنده و نوازنده نادره کار را
پیش خود نگاهداشته بعیش و عشرت مشغول گشت و صد زنجیر فیل از غنایم اقبال جدا
کرده با خوایف فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد و از جلایل فتوحات که درین سال شرف
ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانانست اگرچه علیقلی خان
زمان از مشرب عذب اخلاص بی نصیب بود و که از معامله دانی رسمی و فهمیدن سود و زیان
ظاهری آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بود و از
کرم روان گروه پراهی بود و لیکن چون پرده از کار او برداشته بودند خود را از منسوبان
این دولت ابد قرین ظاهر میساخت بیامن اقبال روزافزون بهر ناحیتی که عزیمت مصمم

میداشت

میداشت کامروا می شد و درین ولا که بیرامخان از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش
فرصت خیال کرده بسر مبارز خان که بعدلی اشتهار داشت بسری و سرداری برداشته
شیرخان نام نهادند و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان
بردارند خان زمان اراده مخالفان وخیم العاقبه را دانسته در سرانجام استحکام قلعه
جانپور شد و امرای اکثر را از حقیقت کار آگاهی بخشید میرزا سکندر خان اوزبک و
جمیع امرای آن ناحیت را فراهم آورد چون غنیم بسیار زوربود و قریب بیست هزار سوار و
پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند
افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکری گران و استعدادی تمام بر سر جانپور
آمده بر کنار دریای گومتی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفتند روز سیوم مدهوش
باده غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند و شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب
مسجد سلاطین سلطان حسین شرقی روان شدند و دست راست خود یعقوب خان و فتو و
سید سلیمان و سلیمان کهدار و جوهر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازه لعل
فرستادند و حسن خان بچکوتی و ادم بر فتح خان را با بسیاری از اوباشان پیاده بسر بیت
چپ جانب شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان زمان تورک و با سامانی لشکر منصور پرداخته
آماده پیکار شده و بآیینی شایسته هنگامه رزم آراسته کرد جوانان دل بر کف جان بناموس داده
از هر طرف برآمده حملهها مردانه بجای آوردن گرفتند بهادران والا شکوه پیش دستی
نموده بر سر حسن خان بچکوتی رسیدند و از صدمات تیراندازان موشکاف غازیان کار او
بر خود پسندیده درین اثنا شیرخان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبردی مردانه
نموده این گروه نصرت یافته را برداشته تا کوچهای شهر در آورد و افغانان تیره رای
از فتح شمرده متوجه طرف دیگر شدند که درین زمان خان زمان جمعی از یکجهتان کارزار آرای
گرفته کار از دست شده را پیش برد و از عقب غنیم تیر زده تیر زده درآمده هنگامه بطلان
افغانان پریشان ساخت و تاییدات الهی که موید این دولت ابد قرین است در اندک
فرصتی فتحی بزرگ روی داد و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت ابدآیت
هرگاه منسوبان دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست نیتی شرف پیوستند بحفظ کتاب

چون لوای فیروزی مرتفع گرداند اندازه فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شناسند
تا بچه درجه خواهد بود

الغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط و رجوع بمستقر خلافت

ایزد جهان آرا دولتی را که تائید
آسمانی استحکام دهد بداندیشان او را بهر طریق از پای درآورد نخستین کند م نمای جو فروش
را با عدای ظاهر و باطن در اندازد تا قاعده الاهم و فالاهم مرعی گردد اول جیاد تان
صورت معنی را پایمال ظلم که مذلت ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند تا پید و تان معنوی که
از رو باه بازی در لباس دولتیان اخلاصمند درآمده کار دشمنی سرانجام دهند در غبارستان مغاک
مغاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتحی روزی گرد
طفیلیان امر ما به بدمستی افزوده غنایم آن فتح آسمانی را که هدیه الهی بود بدرگاه
معلی نفرستاد خاطر جهانگشای شاهنشاهی متوجه است که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید
تا مستی و بدهوای کم گشت لیکن اصلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد داشت
اهم دانسته یورش ان ممالک و انتظام آن دیار که از مواهب جلیله ایزدی بود بخاطر مقدس
مصمم شد و حسن تدبیر پادشاهانه که در مبادی حال نظر بر خواتیم هر کار میدارد و نظر در
بین که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می‌اندیشد اقتضای آن فرمود
که نخستین کران عزیمت بسمت مالوه جولان دهد تا کار آن تیره رای از چاره نگذرد دولتی
درین اندیشه صواب نمای بودند که صادقان خود را بعتبه دولت پناه رسانیده از حقیقت
کار آگاهی بخشیدند عزم مسعود مصمم تر گشت و منقلان اشغال سرانجام این یورش
اقبال مامور شدند و خاطر جهان آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه
فرموده و تماشای آن ملک دلگشا و انتظام مهمات الحدود دلنشین ان بخت بلند دور
بین گشت منعم خان خانان و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافه آگره گذاشته بی آنکه بامرا
کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس
روز سر دلش عزم ارد بهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهصد و شصت
و هشت قمری از نشیمن اجلال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشای
نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد همت علیا ساختند چون نزدیک قلعه تنهپور که

برای سرحد حاکم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد نظر جهانگشای بتسخیر آن منید حشمه
سر نهضت فرمودند رای سرحد قرب موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب
مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد چون ساحت حوالی قلعه کاکرون
که از قلاع حصینه ملک مالوه است محل ورود موکب عالی شد بظهور پیوست که بازبهادر
از ابلهی آن خود سپرده و عساکر اقبال هنوز دست بتسخیر آن نکرده اند و چنان بعرض
مقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دارد روزی که موکب سعادت محیط آن
قلعه شد و بهادران ملک گشای فرمان بذیر گشته آن کمین متانت را حلقه شدند چون حاکم
قلعه دانست که رایات شاهنشاهی اقبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از آنجا
کاردان دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامت حال خود
ساخته بزمین بوس عالی سربلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت
خالدین با آن راست ان حصن حصین که اشته در اوج ... نزد و زمنوجه پیش شدند و شب همه
شب قطع فرموده صبحگاه که هنگام گشایش دلها و افزایش جانهاست بنواحی
سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه دور و دراز را با چندین نشیب و فراز بالشکر
اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه
بیست و هفتم شعبان همین سال ایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از
غرایب آنکه در همین سال ادهم خان بعزیمت قلعه کاکرون از سارنگپور برآمده دو سه کروهی راه
قطع کرده بود و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر چند ما هم آنکه قاصدان تیزرو فرستاده
بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی خبردار ساخته آماده خدمات شایسته گردانند
اما الغار آنحضرت بنحوی نبود که سرعان خیال تمسک آن توانند گشت تا قاصدان جلو
رفتار چه رسد او همچنان فوج آراسته بخاطر جمع کاکرون و به می آمد که از دو رکوکبه جهانتاب
موکب عالی نمایان شد تا آنکه معدودی از عساکر اقبال نشان رکاب نصرت انتقام رسیده
بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و
سواران ملک تقدس چندان جمعیت و انبوهی روداده بود که در نظر همگنان از انداز
و شماره بیرون می‌نمود و چندی از لشکریان ادهم خان که پیش پیش او می آمدند ناگاه

بموکب والا نزدیک رسیده چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار خود را از اسپ
انداخته روی ادب بر زمین خاکبوس نهادند ادهمخان که مردم خود را جان دشمن
با کم کرده دیده دید سراسیمه خود را از اسپ افکند حیران شده که یارب چندین اعزاز
و اکرام ملازمان او یکبارگی درین بعجب برتر راندند تا قدری و تیشه و نظرش در شعشعه
جمال عالم افروز شاهنشاهی افتاد خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین
ادب فرود آمده روی بندگی بر خاک نیاز نهاده بر کاب بوس عالی سربلند شد و
از انجا که آیین بنده نوازی و پرده پوشی مجبول حضرت اقدس است او را بنوازشهای گرامی
اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا هم او استمالت تمام یابد
و هم دیگر مقربان بساط اقدس که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس
دریابند و از انجا بر خنگ اقبال سوار شده روی توجه بسارنگپور آوردند و در ان
مصر سرور منزل ادهمخان را بسعادت ورود اقدس غیرت پیشطاق سپهر ساختند ادهمخان
بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفایس لطیفه بنظر اقدس می در آورد لیکن قدر تربیت
و عنایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون برده بود باطن نور که جام جهان نمای
الهیست با ادهمخان شگفت آیین اخلاص انست که در زمان غیبت صوری حاضر
معنوی روحانی بوده در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش
خود را در رضای ولی نعمت محو سازد من چه گویم اخلاص گوهریست بی بها بهر سر
نباشد و بر سر دل نسپارند حباب دانی کجا رفت طرسو داگری چه شد در برابر خدیو
تربیت و عاطفت دکانچه تزویر و تلبیس آراستن آیین کدام معامله گزار نیست
هر که از بندرانی نرد دغا در بساط پاکبازان باخت هر آینه خاک ادبار در کاسه سر
عرض و ناموس خود کرد چون ادهمخان تملقات مرایانه میکرد خاطر نکته دان
شاهنشاهی انبساطی نمی یافت و هر کاری که میکرد پسندیده خاطر اقدس نمی بود از انجمله
لباسها حاضر ساخته بود که انحضرت چون از گرد راه رسیده اند لباس تازه بپوشند
و چون اندک غباری بر دامن مقدس مصفی از رهگذر او نشسته بود در لباس تلبیس
او پرتو توجه نمی افتاد ادهمخان ازین هم در دام اضطراب می طپید و از فرط بیقراری

بهیک

بهیک از منظوران بساط قربت توسل جسته تضرع و تبتل مینمود آخر کار انحضرت که
معدن آزرم اند بر پریشانی حال او بخشوده و بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی
لباسهای تازه که آورده بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون دراز و زرده
کیان سرادق عقب مانده و زن موکب اقدس رسیده بودند انحضرت در انشب
بر پشت بام خانه ادهمخان تکیه فرمودند و آن سعادت به نیت رنگین بوده منتظر
فرصت میبود که شاید که ان قدسی نظر را نظری بر حرمخانه او افتد و آن مه براینمعنی
را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس انحضرت که گلشن سرای معنیست ازین خیال
خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر استراحت ممتد فرمودند و آن حرمخانه پرور
عفت سرشت را چیزی که راه بخاطر نمی یافت حرمخانه شوم او بود چون حراست و حمایت
ایزدی همواره نگاهبان آن فرخنده صورت و معنیست آن برگشته بخت تیره رای قدرت
و فرصت نیافت و دورباش سلطنت صوری و معنوی دران تنهایی محافظت فرمود دو روز
دیگر ماهم انکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت جشنی رنگانه
ترتیب داده ادهمخان همون کدبانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شده و قدم خدیو جهان از شرف
روزگار دانسته در اداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نموده مجموع انچه از سرکار باز بهادر بدست
آورده بود از صامت و ناطق با تمام حرمها و پاتران بنظر اشرف گذرانید و انحضرت
بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی باو عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور
توقف نموده روز خرداد ماه ششم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه دوم رمضان ولی بنده
مراجعت آورده عزم نهضت بجانب دار الخلافه آگره را فرختند و در منزل اول که ظاهر
سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود دو پتیاکور موسوم بود ادهمخان اندیشه ناصواب
بخود راه داده مجلز ده ازل و ابد گشت و چون خاطر ماهم انکه پیش آن قدردان محبت
وجوهرشناس عقیده غریبو بود اغماض عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و
تفصیل این اجمال آنست که از انجا که نا ذاتی و کور باطنی ادهمخان مقرر بود با جمعی از
خدمتکاران والده خود در ساخته وقت کوچ دو جمیله را ره از حرمهای باز بهادر که تازه
بنظر اقدس رسانیده بود از سراپرده تباهکاریهای گریزانیده چنین نقش آب زد که در چنین

وقتی که هر کس دارد کوچ کرمت سیج یکی بی بر رشته این کار نخواهد برد و از ان خیال بجز دانه
جین حال خیاشی بر ناصیه دولت خود پسندیده و از داغ لعنت ابدی سر منده جاودانی
کشت و چون این خبر کث شنیع بمسامع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته
چابک سواران جستجوی کشته کان شتابند طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند
و بتر ردان خدمت دست نکاپوی ثلبسته نموده هر دو را کرفته آوردند با هم انکه بملاحظه
انکه هر کاه آن دو عورت الخدمت بنده کان ساتندرده از روی کار او بر داشته خواهد شد
و نقاب برسش از پرده بیرون خواهد افتاد نفرموده که آن دو بیکناه را کشتند که سرهای بریده
آواز کنند و خدیو زمان که نقاب از روی جهان فروز خود هنوز بر نداشته از انظور جریمه
عظیمه تغافل نموده کرده را ناکرده انکاشت نه آرم حوصله آن دریا آشام را که بموجب
فراوانی عطوفت و بسیاری دانش حس خطاهای فاحش را ناکرده انکارد و از انوقت
نوید نزول موکب عالی بامرای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی از محل خود روی اخلاص باستان
سلاطین مطاف آورده در بیع زکه خرصه بیرون سارنکپور مضرب خیام اقبال بود بیر محمد
خان و قیا خان و حبیب علیخان و دیکر امرا و سرداران سپاه بسعادت زمین بوس
سر بلندی یافتند حضرت شاهنشاهی همه را بسرانف مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده
پایه سعادت انها را بلندی دادند و عبد الرحمان و بیر محمد خان با سایر امرای مالوه بزمین بوس
رخصت سرافراز کشته بجاکیرهای خود متوجه شدند و موکب شاهنشاهی بدولت و اقبال
بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نموده و کیتی خدیو کوچ بکوچ صید کنان و شکار
افکنان برسم ایلغار نهضت عالی فرمودند و چون ماهچه رایات عالیات پرتو جلال بساحت
حوالی قلعه نرور انداخته اثنای راه بری که پلنک کردن از مهابت ان در هراس تواند
بود با پنج شش بچه از بیشه خود برآمده سر راه بر راه نوردان موکب والا کرفت حضرت
شاهنشاهی که توسن اقبال الهی در بازه و در غ حراست یانی در بر دارند بتنهایی بی تحاشی شتافته
بآن سبع اهرمن موی آتشین خوی متقابل شدند و از مشاهده این حال موی از تن نظارکیان
برخاسته بود و عرق از مسام بیندکان روان شده و آنحضرت بیکپایی و سبکدستی بر
سر او رفته بیک حمله شیر شکار اند بشر آن بد کار را و تمام ساختند شعر کسی که ایزد کند یاوری

بجا

کباره

که یارد که با وی کند داوری • اگر حمله بر شیر و دد آورد • بنا بیش پوست بر تن درد •
سبعی بآن شدت و صولت و درنده بآن عظمت و هیبت بقوت ید الهی نیروی بازوی
بخاک و خون افتاد و غریو از چار طرف برخاست و آن اول سباع بود که آنحضرت بنفس
نفیس بجنک آن توجه فرمودند و بجای آن بیراجی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب
عالی بودند مع و سرا هم کذرانیدند و از جمله سوانح اقبال شاهنشاهی که دران راه بظهور پیوست
آن بود که محمد اصغر دبیر منشی را الخطاب اشرف خان پایه قدر افزودند القصه جهان آرای
دادکر بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دیبادین مسیح سیوم خرداد ماه الهی موافق
شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و هشت کامیاب دولت و اقبال دار الخلافه آگره را بورود
موکب سعادت عشرت سرای مراد ساخت و ابواب کامبخشی بر روی روزکار کشادند و
این یورش ظلم لی در یکماه و هفت روز بانجام پیوست شانزده در رفتن و چهار روز در سارنکپور
توقف فرمودن و هفده روز در بازکشتن بتختگاه درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت
بجای آمد و هم مدارج عقل بظهور رسید هم لوازم مهربانی و مردمی اظهار فرمودند هم فراخ
حوصلکی و بزرک منشی ظاهر ساختند **شرح وقعه بدیع و سانحه منیع که بحضرت شاهنشاهی روی نمود**
چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که فرمان روایان اگر هر قدر که قدرت بشری
وفا کند بمداخله ریا و اغراض نفسانی خود متکفل مهمات شده بدیکری نکذارند چه خودده
بین بجد برهانت و وکیل در مهمات خلایق جابی مینوماید که بآن کار خود نتواند رسید بیشتری
از بزرکان معامله فهم نظر بمحض تحریر نیابت فرموده خود نیش دست کشته کار و بار جهانیانرا
بدیکران کذاشته اند حضرت شاهنشاهی از وفور دانایی و عموم عاطفت و شمول مهربانی
زیاده از انچه در حوصله بشری کنجد بسی دانسته خورسندی خویش را در آسایش عالمیان
دانسته در اکثر معاملات خود بذات مقدس میرسید و چون یکی از عمده مهمات سلطنت
خبرداری و آگاهی از احوال خلایقست و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درینصورت
فساد بیشتر ظهور دارد چه آن شغل کثری بارازل وادانی که بیشتری بخیانت و طمع و کذب
سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز از بزرکان زمانه کمتر بهم میرسند
خود توجه مینمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس فرمان روایان

جهان آرای در حصار آیین بوده ناظم معاملات باشند خدیو زمان تکیه بر حفظ الهی کرده
و همت از بحر دکر بیان خدا پرست خواسته بساط اوقات بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی
که کس نداند برآمده سیر میفرمایند و برجاپای احوال آگاهی یافته در انتظام مهام عالمیان اهتمام
دارند و بتوجه خداشناسان صحرانورد که نشان حمایت الهیست از خطرهای این راه چون
سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند حمایت را کمین دامان درویش زده تند
سکندر ولیس پیش و چون بمقدمه تمهید یافت کنون بخاطر ناغبار آلود اغراض کوش
بمن دار که در قصبه بهرایچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهدای حسا کرغزنویه است واقع
شده بسمت در هندوستان که خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته
باندور و اوان بآن موطن میرسند و بهمان طلق کثیر از دارالخلافه آگره در اکبره دبرآمده نزد
آن شب میکنند و ازدحام عظیم میشود و مردم صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت   شهر احیای جد
ابوالفضل روزی از زبان حضرت پادشاهی شنید شنی که در نواحی دارالخلافه آگره این
هنگامه گرم بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت چون من بدین معنی
مطلع شدم بی شائبه تکلف و مانی چشم خود را کرداینده کاج نما ساختم و تغیر روی بوضعی
کردم که وبطرزی که اهانفهمند تماشایی بوده نظاره گی فنون تقادیر بودم چون الزدم نیک
بمن نگاه کرد ندیده آن بعضی مرا شناخته بایکدیگر گفتند که این چشم و روی پادشاه را
نیست و من باهستگی از آن معرکه برآمده بمحل مقدس آمدم و این طرز در حین نقل این
حکایت غریب نقل بالعلاج نموده تعجب افزای شدند و الحق کاری شگرف نهایت
بدیع بود و از برکات خدیو مغلی آنکه در این ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند
ناگاه شغالی غزالی را قصد کرد و نزدیک بود که قوی بضعیف آسیب رساند ما درآهو بره بر
حقیقت کار آگاهی یافته در شکار اضطراب درآمد و همت گماشته بجانب او دیده و مکرات
حملهای شیرانه برد و آن شغال را از هزیمه شده و خود را در کولابی انداخته آب را
حصار نجات خود ساخت چون پرتو توجه مقدس بر آن ماجرا بود غزال از حاضران
بارگاه حضور برآمد و در نبولا که رایات اقبال شاهنشاهی بدارالخلافه آگره نزول
اجلال فرمود اگرچه باقسام شکار حضور شکار چینه که از بدایع الهیست میل فرمودی

دانا پرده جمال خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برآوردن و بلند ساختن
مستعدان اخلاص منش و براندختن بدگویان نفاق پیشه و عیار بهرگی گرفتن و افزودن
و کاستن قدر مردم فراخور حال همت گماشتی و دقیقه از دقایق کلیات معامله فرو نگذاشتی
تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت شکار آن دیار منعطف داشته
توجه بالحذر و صلاح دولت نمود **یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و زمین بوس
نمودن خان زمان و مراجعت بدارالخلافه** بردیده وران دوربین که نبض زمانه دریافته   مسلول
و شناسایی روزگار شده تماشای این بزم دلکش مبلغ بینند پوشیده نیست که کامروایی
و نصرت بر مخالفان و قوام آمدن معاندان و جمع شدن اسباب دنیی او روایی که
باصالت معنوی اتصاف دارد به نیک ذاتی و خیراندیشی موصوف بوده بپیوسته
روزنامچه احوال خود مطالعه نماید باعث فزونی نیازمندی می شود و سرمایه مزید آگاهی گشته
در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متممات شکر دانسته
در مراسم یکجهتی می افزاید هم با خالق منتظر عذر میکردد و هم با خلایق متواضع تر میشود و هم با صاحب
در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکر از روی قدردانی حسن سلوک بیشتر مینماید انحصی
که از آدمیت جز صورت بهره ندارد و از اصالت جز اسم نصیبه او نیست خلاف این
پیشه پیدا بوده بماندک اعتبار رو برآید کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش خود را
باهستی بخش خود فراموش میکند و دوم با ولی نعمت و صاحب خود که جدای مجازیست
طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشها را تباه بخاطر میگذراند و سیوم با همراهان و همنشینان
خود راه تعظیم پیش گرفته مستانه میخرامد و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عنف
سلوک میکند آخر سید ولت بزعم باطل خود را تربیت میدهد و دانا داند که برای ادبار و
هلاک خود معرکه می آراید و مصداق این معنی مجدد احال علیقلیخانست که بخطاب خان
زمان اشتهار دارد جه شجاعت صوری که مزار بحر د دمان شریک غالبند آنرا سرمایه
ترفع و استکبار خود کردانیده نخوت افزای سد استیلای خود را که پرتوی از اقبال
خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت چنانچه سابقا
ایمانی از بدمستیهای او رفته است درینولا پسر عدل را که جمعی کثیر از اوباش افغان

برو گرد آمده بودند جنگ کرده شکست داد و چون آن بدگوهر افزوده نزدیک شد که پرده از روی
کار او یکبارگی برداشته اند عقل کامل پادشاهی مقتضی آن شد که بر سر سکار متوجه بالجنود
توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت در آن مدبر سرشت مانده باشد
و از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده
مراحمت فرماییم که نهال نیست که ما کاشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر
پذیرفتن است و گناه بخشیدن که او بنزاده محجوبیت از مستی هشیاری ابر شسته
و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احراز دولت ملازمت نماید پیش از آنکه مرض
فرمن بخود و معالجه او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم را از دست
ستمکاری چند خلاص کرده شود بنابرین اندیشه نظام بخش روز شهریور چهارم مرداد ماه
الهی موافق پنجشنبه چهاردهم ذی قعده نهصد و شصت و هشت قمری بیدرقه جنود تاییدات
الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافه آگره بمعین الدین احمد خان
فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانان و خواجه جهان و اکثری از ملازمان عتبه
اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت بمیان همت بسته بودند و آنحضرت بظاهر
نگار و بباطن یادگار افاضه انوار معدلت فرموده بآیین شایسته منزل بمنزل
نشاط افزا بودند چون حدود کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک
بوسیله مقربان بساط اقبال التماس نمود که سرفرازان صورت و معنی پرتو التفات
بحال فرو ماندگان انداخته کلبه این طایفه را بفر قدوم عالی عزت دایمی و فخر ابدی کرامت
فرموده اند اگر آنحضرت مرا این سرافرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد
آن جهان مردمی ملتمس او را بذروه قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنائی
سپهر برین بخشیدند و اداب عبودیت تعظیم آورده تمام از روز آنحضرت در منازل
او که بر کنار دریای جون واقع شده بود جشن های بزمی و خوشدلی گذرانیدند و از الخانان
توجه بصوب شهر کره که کنار آب گنگ است منعطف ساختند و چون ساحت سر دوان آن
مخیم سرادقات نصرت گشت بنگاه را آن نواحی توجه فرمودند و روزی چند در آن مکان میمن
طرح اقامت انداختند اتفاقا در آن دو خان زمان و برادرش بهادر خان چون مور زنان پرده دری

ایشان رسیده بود از خواب غفلت بیدار شده متوجه استلام عتبه خورشید ارتفاع شدند و
در آن منزل بدولت آستان بوس سربلند گشته نفایس الجند و درابطریق پیشکش بنظر اقدس
در آورده و فیلان مست نامور مثل بالسنکار و پلته و دلیل و سیدلیا و جلکوبن که هر یک از آنها
آسمانی بود در عالم خود از ضمایم پیشکش ساختند ندامت کشیده و خجلت زده خاک آستانه
اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس
اعمال ناشایسته گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایت خاص تدارک فرمودند
و بر زبان حقایق ترجمان گذشت که نخوه بدیع انسانی نهال جود منهاریست که انداختن
درختی که ثمره خواهد داد تمام فراغت و خجالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عنان
بخشش بجوش آوردند و هم در منزل عبدالمجید آصفخان را با بسیاری از مبارزان نصرت
پیشه بر سر راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت یاوری نماید و خاتمه تو بر وجهی از ادبار
یا قلعها را که بالجند در رفته اند گرفته در گاه والا فرستند و خود نطاق خدمت و نیکوبندگی
بند و او را استمالت ساخته معاودت نمایند چون رسالت میان آمد راجه در مقام عجز
ایستاد و مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند و بعد از آنکه بهست و نذر گره مقدمات
آرای بودند خاطر اشرف نشاط بخش از مهمات الجند جمع شده طنطنه رجوع بر بارگاه طاقت
بلند گردانیدند و آن سردو را در ماته منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود بوده
مشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود با سرعت
ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شانزدهم شهریور ماه الهی موافق
جمعه سیزدهم ذیحجه نهصد و شصت قمری بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و در یکماه
و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز
و آمدن ده روز و چون سایه چتر والای پادشاهی بر عرصه دار الخلافه مبسوط گشت
عالی همان عنان طلب بقوم اظهار عقیده و استفاضه انوار معدلت رسانیدند و هر
کدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت نه الت را روزبازاری دیگر پیدا شد
جهان را بهاری تازه روی داد و زمانه را ناز انشاطی خاص در سر افتاد و اولیای دولت را در
اکناف و اقطار مملکت سر خدمت گزاری بلند شد و از هر طرف اجرام جرم خدمت

بسته متوجه استلام آستانه اقبال شدند در اواخر ماه الهی این سال موافق اوایل
ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی
شرف اختصاص یافته بود از جانب آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات
قضا شده را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و شرایف پیشکش باندازه
اخلاص خود گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی و
ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبه اقبال شد و
ماهم انگه که بجنس خدمات و فزونی خرد و فراوانی معدلت خود را وکیل السلطنه
باستقلال می دید هشتاتنین معنی آزرده خاطر گشت و در منعم خان خانان که
بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود نیز برهمزدگی باطن راه یافت آن انصاف
و فارغی خاطر و تاجسپانی شاغل دنیوی کجاست که وجود انجس شخصی که بار شاغل
کسی خود را برداشته بر سر خود نهد و متکفل اشغال مهام گردد از اعظم عطیات دانسته
سکرهای آرد تا درین هنگام که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی را
پیش گرفت منعم خان و ماهم انگه این را از امداد غیبی دانسته از صمیم دل دا شکر
بجای می آوردند نه چنین افکار درون و آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه انصاف
حقیقت کار آنست که خود را معتقد کار صورت داشتن تا تمان درجه پسندیده
و گزیده دانشوران حق پرورست که دیگری ناظم این کار تواند شد بظهور رسانیده
باشد و رضای ولی نعمت در سرای مهمات زبان حال بزبان قال مفوض
باشد چون بلسان معنوی در یابد که این خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت
گذاری سرکن کارها بهم رسید دیگر آزرده بودن بیراهه رفتن و خود را مغلوب
خواهش داشتن است بلکه خویشتن را از پای انداختن و از سوانح ارتقای اعلام
دولت شاهنشاهی که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت کشید
آنست که جناده که حصن حصین بتصرف اولیای دولت در آمد و الحق ما زمان
گیتی آرای را بزور لشکر و فزونی سرکم بدست افتد چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام
دست بدان نرسد و درونیان را از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود

وجهی

وجهی ازین سانحه دولت اوااف که چون پسر عدلی آوازه بادیه ادبار شد قلعه
جناده که مسکن و ماوای او بود بدست فتو نامی از خاصه خیلان او در آمده و او آن حصار
منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن کوشید در شوال که رایات اقبال از قصبه
کره مراجعت فرموده بدار الخلافه آگره نزول اجلال نمودند خواجه عبد المجید اصفهان تسخیر
آن نامزد شد فتو چون از سعادت بهره داشت و فتری بحساب معامله میرسید دانست
که روز ادبار افغان رسیده است ناگزیر رجعی او فرستاده اظهار رغبت و انکسار نمود
و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد
دوست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند مراینه بدل جمعی قلعه را باولیای
دولت سپرده خود را بسته فتراک قدسی اعتصام دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمس
او بموقف قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستیاری اکرام
خسروانی بملازمت آورد و پیشانی سعادت او را بسجده درگاه گیتی پناه
روشنانی بخشید الحمد [illegible] او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت
فرمودند و بحراست آن قلعه حسن خان [illegible] بلخان ترکمان مقرر شد و از سوانح که درین ولا
بظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهیست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او دادار جهان بخش
جهان آرا روز بروز بروشنی نو و طرز تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین
میفرماید و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانه بارگاه احدیت را خاطر نشان ظاهر
بینان کوتاه نظر می سازد و خدیو زمان بشکرانه معنوی اکتفا ننموده پرده آرای
صوری بکار می برند چون مشیت ایزدی پرده از جمال جهان آرای برداشته
میشود و بفروغ تدبیر دور اندیش خود پرده چند لطیفه و مدعا برخ میدهد هم تماشای
فنون تقادیر ایزدی میفرماید و هم انتظام جهان بخوبتر آیینی میدهد باطن عیار اخلاص
و فراخی حوصله در معامله دانی جهانیان میگیرد و در ظاهر جنگ فیل که نادان از قسم بی
توجهی بامور سلطنت انگارد و دانا ترا زبده حکمت عملی شناسد متوجه می باشند در همان
تا غلط انداز ظاهر بینان مصدر امری چند میشود که عادنیان صورت پرست را
بی اختیار بشاهراه خمیده آورده سالک مسالک دریافت حقایق معنوی میگرداند

نگارد

ازانجمله قصه بدیعه مذکوره است و شرح این واقعه حیرت بخش گوش هوش کشا آنست که هوائی نام
فیلی والاشکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت در تیزگردی و تندروی و بدمستی و بد
خوئی سرور کار همپای بود و فیلبانان زبردست تجربه کار که در سواری این فیلان عمر دراز
گذرانیده اند بدشواری سوار شدندی تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصه
دلیری و شیرشکار بیشه دلاوری در میدان جولان که بیرون قلعه دارالخلافه آگره بود
برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بران فیل مهیب پیکر در عین طغیان مستی و غلیان
آشوب بی محابا بنیروی قدرت معنوی سوار شده کارپردازیهای حیرت بخش بظهور آوردند
و بعد ازان فیل رن باگه که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود بجنگ انداختند و بر
مخلصان و معتقدان آنزمان حالتی گذشت که بر هیچکس نگذرد و چون ناظران بارگاه
حضور از امتداد اینحالت جانکاه مضطرب شده مجال عرض نداشتندی تا بازآنرا [?] ز
روی حیرت زدگی خاطر چاره کار در ان دانستند که اتکه خان را که صدرنشین بارگاه اقبالست
آورده بالتماس وا داشتند جای او حضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره شیر
دلان آب میشود بگذرانید اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سر
رشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت و چون دادخواهان ستمرسیده
زاری و الحاح میکرد و خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی
ذات مقدس را که سرمایه امن و امان عالمیانست از جهان آفرین میخواستند و
چون نظر اقدس شاهنشاهی براضطراب اتکه خان افتاد فرمودند که این همه تنگدلی نباید
کرد اگر ازین طرز باز نمی آئی خود را از بالای فیل می اندازیم اتکه خان کمال توجه شاهنشاهی
درین امر دیده در ساعت فرمان پذیرفت و از روی ملاحظه باطن شورش زده را
بظاهر آرمیده فراهم آورد و شاهنشاه شیردل همگی دولت مان کار عبرت افزا اشتغال
داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب
آمده رن باگه حبل المتین تماسک را از دست داده رو بگریز نهاد هوائی پس و پیش
را در نظر نیاورده و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته با دا سایر [?]
وان کوه وقار برهمان ثبات نشسته تماشا کنان بسبب ایزدی بود او فیل گور [?]

راه دراز قطع نموده بشورش بکنار دریای جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری
بکشتی سرانجام یافته بود و رن باگه از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت و فیل هوائی که
آن شیر بیشه اقبال بر و سوار بود در پی او بران جسر بر آمده دید کشتیهای جسر از گران
سنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرو میرفت و گاه بالا می شد و از دو جانب جسر
ملازمان عتبه اقبال خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن
جسر را گذشته از روی آب رسیدند درین زمان که این امر غریب ظاهر بینان
تماشا کردند در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را که باتش تحوی [?] و باد تهمتک [?] بود
نگاه داشته و فیل رن باگه جان خود را بیک باد بدر برد و عالمی را جان نو بتن در آمد و
خاطرهای پریشان تازگی جمع شده دلها از پژمردگی اطمینان یافت بعضی کوته اندیشان
کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای مبین و رمانرا [?] که نشاء درست و این کار از نتایج آن
تواند بود در ساعت ازین خیال دور از کار بر آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع نگاران
حضرتست که نمونه از انجه به نهانیهای کارخانه باطن بظهور آورده پیرایه روان تیره نادانی
را شاهراه دانائی میخوانند تا بینایان را چشم می بخشد و دیده وران را جواهر در چشم میکشند بارها در
خلوه انس که این راقم سعادت بار یافته بدولت استماع دارشاد زبان مقدس شنیده است
که اینکه دیده و دانسته بر فیلان مست خونخوار سوار میشویم با اینکه پیش ازان بباغیی فیلبانان
خود را بپایان آورده باعث خرابی بنابنای ایشان شده اند وجه نست و قبله همت آنست
که اگر در بار رضامندی ایزدی صرناداشته [?] قدمی نهاده باشیم باید اشکی نفسی دراکجه مرضی او
نباشد بر آورده آن فیل کار ما تمام سازد که در زیر بار زندگانی بارنشسته نمی توانیم برداشت
سبحان الله این چه دید و دست و محاسبه که با خود میرود باری در جمیع اوقات هنگام
خلوات و چه در زمان مشاغل کثرات چه در زمان رزم و چه در وقت بزم پیوسته نگاهبان
سررشته معنوی بوده بظاهر با خلق و باطن با خالق در یکزمان ناظم اشتات صورت و معنی
گشته پیشوای این دو گروه والا میفرمایند و عشرت گزین این دو نشاء گوارا شده اورنگ
آرای عالم ظاهر و باطن میگردند و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین بوس درگاه
معلی درین هنگام که دارالخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود

خطاب

در آیینه‌ای جهان آرای چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه با پیر محمد خان شروانی باستقلال
باشد و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد یابد منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت
کاد هم خان بامتثال امر پادشاهی ترجمان حکم الهیست نموده ممالک مالوه را به پیر محمد خان سپرده
روی عزیمت بآستان بوس آورده در اندک زمانی برسم استعجال رسیده استلام عتبه علیه نمود
محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انگه که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود
فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از شرکت شریکی خلاص شده کامیاب آمد گشت و هم
جمهور رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند و هم ادهم خان را از
اسباب بیخودی باز داشته او را از جنون وبال نگاهبانی فرمودند و تا بیا غوم صلاح حال او
خاطر مقدس گشت و در بنولا خدیو عالم بمقتضای شیمه کریمه خود پیوسته بظاهر بکار پردازی
و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرمودی و اساسهای عالی در کار نهادی و آیینهای نیکو در
ملک و دولت پیدا دی و با وجود عنفوان شباب که بیشتری از بزرگان ایام در این سن
پیروی طبیعت کرده و جهت مجالس احوال النفس خلیفه اند آنحضرت خلاف همه زمان شباب را
از اسباب خداشناسی گردانیده لحظه از آن ذاهل نبودی و کامروایی و سرآرایی
و دوست نوازی و دشمن گدازی که هر یکی در بزرگان گذشته مساغ هوش ربایی بل چرغه
بدمستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد خردمندی و
افزونی هشیاری و فراوانی حاضر دلی میشود و بجهة مصالح الهی و حکم ناشناسای ایزدی چون
بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دور بین خود پوشیده
میدارد چنانچه بارها که در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود که
منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بود و زاویه انزوا اختیار نموده بسر بردی
شنیده ام و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب
فطرتست خود نیز دریافتم و بجهة اینمعنی که حسن جهان افروز معنوی آن خدیو زمان پوشیده
بود و آنچه از خودش بایستی جست و بکار اهل عالم برده بدایت بر اسیمه گردانیده ضلالت
گرد خود از دیگران طلب فرمودی پیوسته در طلب الهی که صحبت کامل علمان تواند
بود پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد

نشاط

ت طاعت اسباب در طلب ساخته شهار راه شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را
از گردآلودگان صحرای بی تمیزی که بیشتر ازین بزرگان معنوی درین لباس تماشایی اند
جستی با اهل زنده پوشی از جوگی و سناسی و قلندر و سایر منفردان حالنشین و تجرد گزینان
بی تعین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار و ناصیه کلمات و منو معامله حال و در یافتی بما نظور از
اصحاب عمامه و ارباب تقدم که پای بندان سلسله علم و جاه و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاهند
طلبکار حق بودی و با آنکه ناسرگی و قلبی مزوران این طبقات دانستی از بحوصله فراخ خود پیری
و پیس این امیدها را فاکیوش کرده آبروی این منتسبان حق را نیرو دی و با وجود این امور
سرگردانی و فتوری در طلب این شهر یار جهان ترقی بلکه در تکاپوی افزوده درجت وجوی طالبان
نفوس که راه نمایان طریق یافت معقود ندیقرار تر شدی سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد اگر شرح این باب کرده آید کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه
من از ابتدای ملازمت دریافته ام نگارش یابد بس همان بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال
آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد شکار از دار الخلافه آگره عزیمت فتحپور داشت
نزدیک مندا کر که دهیست در میان راه آگره و فتحپور عبور را شرف اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان
هندی اشعار دلفریب در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر
آسوده اند بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن
گرفته الحضرت که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب بان فراوان ملک تقدس توسل جستی و
استمداد همت نمودی بشوق زیارت مرقد خواجه در باطن اقدس جوش زده جاذبه توجه گریبانگیر
شد خواجه از سیستان است و او را سنجری نویسند که موکب سکریست پانزده سالگی پدر بزرگوار
که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب
قندوزی را گذر بر او افتاد و از میامن نظر او در طلب دامنگیر همت خواجه شد قطع تعلقات
صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال نمود و از آنجا بخراسان رفت و نشو و نما
در آنجا یافت و در هارون که از توابع نیشابورست ادراک صحبت شیخ عثمان هارونی نموده دست
ارادت داد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاقه کشید و سفرها در خدمتش کرد و بسیاری
از بزرگان وقت امثال شیخ نجم الدین کبری دریافت و بالجمله از اکابر سلسله چشتیه است بود

واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بهشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیش از آمدن
سلطان معز الدین سام غوری بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمده در اجمیر که جای پتهورا
فرمانروای هندوستان بود اقامت داشت منزل گرفت خواجه از ارباب ریاضت و
مجاهده بوده و با نفس خویش از مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان
بسیار منقولست اما کدام خارق عادت بیشتر از مخالفت خواهش این نفس بوالفضول
تواند بود و خواجه قطب الدین اوشی الدخانی در بغداد در ماه رجب سال پانصد و بیست و دوم
رجب در مسجد ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدی کرمانی
و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج که در پتن آسوده مرید
خواجه قطب الدین مذکور و شیخ نظام اولیا که بر سریر خسروت و دهلی آسوده است ارادت بشیخ فرید
داده اند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند
قدس اسرارهم و بالجمله چون باطن قدسی شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان و طلبکار
مدارج حقیقت اساسان در این شکارگاه عزیمت صید معنوی مصمم شد و هر چند معتمدان
رکاب اقبال در تار فتن بعد راه و ناایمنی حدود بعید و فراوانی ارباب تمرد و کوهی ساختند
چون شوق قاید راه بود گوش قبول بران چندان ننهاده بیشتر توجه عالی در غره داشتند از شهریور
چهاردهم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه جمادی الاولی با معدودی از مقربان بساط حضور
که در شکار رمغان (?) بودند متوجه اجمیر شدند و حکم مقدس نفاذ یافت که سرادقات عفت را
از راه میوات ماهم انکه سرکرده با جمعی آرد بموجب فرمان معلی ماهم انکه بطرز مامور بجانب
اجمیر شتافت چون موضع کلاولی مخیم موکب اقبال شد چغتی خانی که در بساط قرب راه سخن
داشت حقیقت دولتخواهی راجه بارمل که در الوس کچواهه که گروهی عظیم از راجپوتان اند بیت
داشت بعرض اقدس رسانیدند که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و پیوسته
در اداب دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است و درین ولا
ادراک استانبوس نموده خود را از بستگان فتراک علو اعتصام میداند و در بیت
که از بدسلوکی اشرف الدین حسین میرزا متوهم شده بشعاب جبال متحصن است اگر
پرتو التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد او را از خاک برداشته ارشند اندوزگار

نجات بخشند خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادت است پسندیده آید و مجملی از قصه ستمزدگی
او آنکه چون میوات و الکه و جاگیر میرزا اشرف الدین حسین مقرر شده میرزا قصبه آنبیر را که در
ولایت بار وار که جای بودن بزرگان راجه بارمل است از شرارت ذاتی و طلب بایست خود میرزا
را دیده مقدمات شورانگیز در میان آورد و میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و چون وقت مقتضی
آن نبود و جمعیت چندانی نداشت صلحگونه کرده مبلغی بر سر ایشان مقرر ساخته پسر راجه بارمل
جکنات و راج سنگ پسر اسکرن و کنگار پسر جکمال برادرزادها راجه را گرو گرفته که بزبان
هند اول گویند از آنجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و دریں حال مصمم گشت که لشکرها فراهم
آورده استیصال این جماعت نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص بموقف
عرض مقدس رسید عاطفت علیای شاهنشاهی حضرت اوردن راجه داده و چون موکب
اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمودند که ما بجز رافت و عنایت نسبت بجمهور عالمیان
امر دیگر منظور نیست باعث ویرانی این گروه چه تواند بود همانا که این صحرانشینان وادی
توحش را آزاری از میرزا اشرف الدین حسین رسیده بودند بر آن قیاس نموده هراسان
شده اند خواهای روپ چند برادر راجه بارمل که کلانتر این سرزمین است آمده بوسیله
مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این
قصبه سعادت ملازمت در میابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست باید که روی
مقدم گرامی ما را غنیمت عظمی الهی دانسته خود او استلام عتبه عالیه نماید ناچار روپسی
خود آمده خاک استان اقبال را توتیای چشم سعادت گردانید و بنوازش پادشاهی اختصاص
یافت و روز دیگر چون قصبه سانگانیر مضرب خیام جلال شد چغتی خان راجه بارمل را با
اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بکونت و اسی پسر بزرگ راجه که بر سر غیال گذاشته
بود آورده بساط بوس عالی سرافراز گردانید و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص
از چهره احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر شناس مشاهده فرموده بلطایف الطاف
صید خاطر او کرده پایه قدر او فزودند راجه از درست خردی و سر بلندی بخت جوان
اندیشید که خود را از زمین داران بر آورده از مخصوصان این درگاه سازد برای تمهید
این معنی نسبتی خاص بخاطر آورد که صبیه بزرگ خود را که فروغ عفت و دانش از ناصیه

او میدر خشید بوسیله محرمان عتبه خلافت داخل پرستاران سرادق اجلال ساز دو ازانجا
که غریب نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی است ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت
او را از همان منزل با حقی خان رخصت فرمودند که رفته سرانجام این نسبت که سرمایه
مباهات جاودانی خاندان اوست نموده زود بملازمت آرد و از سوانح دولت افزا
و آثار معدلت طرازی روز افزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور متوطنان
آن دیار شد سزا دادن چیته بانست و شرح آن برسم اجمال آنکه چون حضرت شاهنشاهی
شکار چیته را یکی از تماشاهای جهان آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساخته‌اند اگر بنشاط
شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان و از نادانی مغرور شده پای فراتر کشیده کجرو بود
و ساخت افساد میکرد اتفاقا او از نکوهش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور
یافت آن دادگر بیداد که از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را گرفته آوردند
و حکم بریدن پای و نفاذ یافت و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و دهشت نهادان
صحرای غفلت را سرمایه هوش و بیداری افتاد و این معنی در آن دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را
گریختن و آواره شدن بخاطر رسید و آسایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد و چون قصبه
سانبهر مستور رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیشکشهای
لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی حکایات راجه سنک و لنکار که میرزا اکثر نگاه داشته
بود طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بارمل از دغدغه برآید میرزا قبول این معنی نمود اما وقت
را بهانه میگذرانید و حضرت را است بنداشته مترصد آمدن انها بودند و هم درین منزل
ادهم خان از عقب آمده باردوی معلی ملحق شد و از انجا موکب عالی بسرعت هر چه تمامتر
متوجه اجمیر گشت و ساعت مسعود در ان شهر فیض بخش نزول رحمت فرموده زیارت
روضه منور حضرت خواجه بتقدیم آمد و منسوبان شهر مقدس کامیاب دولت گشته‌اند و هم که
محل اقدس را با این لایق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمات کرامت توفیق یافت
و رای جهان آرا تقاضای آن فرمود که باستقبال معاودت واقع شود شرف الدین حسین میرزا
که خدمت تسخیر میرته با و مفوض شده بود برای انصرام مهم مذکور نامزد استدعا نمود
که حضرت لشکر انجذ و نهضت فرمایند و چون ماثر کی این اندیشه خاطر نشان او شد درین

خیال

خیال افتاد که روزی چند در عرصه اجمیر مخیم سرادقات اجلال شد و چون خاطر قدسی میل رجوع
بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا که در الحد و جایگیر داشتند متوجه دار الخلافه آگره شده‌اند
و حکم عالی باتمام تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین گرد گرفتهای مذکور را حاضر سازد چون
رایات اقبال بعرصه سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا چکتای راجه سنک لنکار را بملازمت
اقدس آورد و راجه بارمل بصدق نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج نکوترین اجی
سامان نموده آن صبیه سعادت سرشت را محفوف سرادقات محمه عفاف درین منزل
گرامی بدولتسرای عالی بعقد افتخار روزگار خود با آیین بزرگانه رسانیدند و بجهت اتمام مراسم
جشن دلکشی کمر وزر در سانبهر توقف موکب عالی اتفاق افتاد و همانجا میرزا شرف الدین را از شرف
رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال باد پای سبک خرام کرانقدر سوار شده ایلغار فرمودند
چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رنتهور افتاد راجه بارمل با جمیع فرزندان و خویشان
بسعادت زمین بوس سربلند شده مانسنک پسر راجه بهکونت داس خلف راجه بارمل در مرتبه
پرتو نظر سعادت اثر سرفرازی یافته بشرف خدمت دایمی ممتاز شد راجه بارمل از روی
ان داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس سرداری بخشد تا سرمایه مزید افتخار خاندان
او سرانجام یابد و چون آنحضرت وصول بدار الخلافه مصمم داشتند و کمال سرعت پیش دید خاطر
اقدس بود افاضه این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایات
ساخته رخصت دادند و راجه بهکونت داس و مانسنک و جمعی کثیر از غره اقربای او را قرین
رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بتایید اقبال آن راه دور و
دراز را کمتر از سه روز قطع فرموده منزد در روز اسفندارمذ بهمن اسفندارمذ ماه الهی موافق
روز جمعه ششم جمادی الاولی بدار الخلافه نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بمقدم عالی ارتفاع
آسمانی گرفت و دیده‌های نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال فروغ انجم یافت و اردوی معلی
بآیین شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب
عالی نموده سپاس گزاری الهی بجای آوردند و خدیو زمان برسند فرمانروایی نشسته
دقایق ملک آرایی بظهور آوردن گرفت عالم را فراخی دیگر پدید آمد و از آنجا که اقبال روز
افزون و رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نو میشود دولتی خاص روی میدهد و

نظامی بدیع بدید می آید چون نیت و همای زمان نیک اندیشی است پایه آن غایه روزگار
سعادت پذیرش می شود هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کلیات استعداد
میکردند **آغاز سال هشتم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال مهر از قرن اول** درین اثنا که آغاز
بهار ملک معنیست ابتدای ربیع شد و چهار صورت چون مغنی بزم افروز بزم شادمانی گشت
و تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و
چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه نهم رجب سال نهصد و شصت و نه اتفاق افتاد و چون نامه در
اسرار آمده در فیض بر عالمیان تازگی یافته موکب خسرو گل از گرد راه رسیده بر جلوه‌گاه چمن
جلوه نمود و مرغان باغ و راغ نوای باربدی و سرود نکیسایی بلند ساختند ابر بهاری نو
رسیدگان عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد **نظم** شکر عدل بهار بس که ؛ دل گل داد
بر زبان گیاه ؛ و زپی لعبهای جان اویز ؛ اختران نقش بند و رنگ آمیز ؛ شاخ مانند عقد
پر لولو ؛ غنچه مانند نافه آهو ؛ و ازین تحویل بهجت افزا و نزول سعادت بخش عالم عنصر را
چون جون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر همرنگ باطن گشت عنفوان دانش و آگاهی
انتظام یافت و سال مهر که سال هشتم الهیست آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال
پرده برانداز گشت امید راست چنان کارخانه ایجاد است که ایزد متعال ذات قدسی
سمات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای صورت و معنی گرداند و سال ها بال سرمایه افزونی
عمر و دولت سرانجام دهد تا عالم از شارع و تخالف ایشان منتظم و روزگار مصون ماند
و بعدل و داد این یگانه آفاق و شایسته خلافت کل امارت و افادت و حقیقت
انتظام اسباب سلسله کونی و الهی بظهور آمد و عبادت کبری که کرات ربع مسکون
در رشته وحدت کشیده تقدیم رسد هم ملک بالد و هم معرفت افزاید نخستین روی
دهد اخلاص رواج گیرد گرد آلودگان صحرای بی تمیزی که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند
بظهور آمده عرصه بمنزه سرور خرامند مستعدان روز بازار گرم شود مستعدان متاع بینش
و نقد مقصود بدست آرند و از جلایل عواطف شاهنشاهی که درین سال سعادت پیوند لمعه
ظهور دارد و منع شدن بود عساکر اقبال که در وسعت آباد هندوستان در آمده بودند
و از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند و نوفخت

ولقرف

ولقرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی کمال یزدان شناسی و یزدان پرستی و از فرط دور
بینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یک از مبارزان عساکر فیروزمندی
پیرامون این معنی نگردد هر چند جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمه کوفت خود
ساخته بجنگ پیش می آیند و بمقتضای اقبال روز افزون شکست می یابند اهل و عیال آن گروه از
صدمات افواج گیتی گشای محفوظ باشند و هیچکدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند و بگذارند
که انها بفراغ خاطر بخانه خویشان و اقربای خود در روند و از جمله بواعث این معدلت آنکه خرد پژوه
سرارای فرماندهی درین معامله امعان نظر فرموده نگاه ژرف انداخت که هر چند کشتن و
بستن و ردن مستکبران تخوتمند و منه و تادیب گردنکشان نافرمان بمشوره از لوازم داروگیر
ملک و سلطنت و حکمای انصاف گزین و صاحبان هوش دران اتفاق دارند لیکن تعذیب
زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از قانون معدلت
اگر شوهران راه شقاوت گرفته زنان را چه تقصیر و اگر پدران طریق مخالفت گزیدند فرزندان
چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب بیکار نشده و ضمیمه
این اندیشه حق نهاد حقیقت اساس آنکه بامر صمندان کوردل بخل نخیل و اهی بمجرد افترای او دنیی
یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم اهل نموده دست تاراج میگشایند و در هنگام
بازپرس بسا بهانه ساخته در مقام اهمال و تعطیل می شوند پس کار حکم علی الاطلاق بزرگ این
عمل نفاذ یابد و دیگر ابلی بکمال سرکشی پایمال ستم بد ذاتان نمی شود چون نیت والای شاهنشاهی
محض حقانیت و معدلت بود بیامن و برکات آن جمیع وحشیان و متمردان اقصای
هندوستان حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیدند از جمله اسباب نظام عالم گشته هم کار
دین منتظم شد که خلاصه معدلت آرائیست و هم مهم دنیا انتظام یافت که و عده آن منقاد
شدن جهانیانست و از سرآغاز فتح قلعه میرته است بهر دو عساکر اقبال لله الحمد والمنه که
اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان آرا آینی کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد
و در معیار قیاس نیاید و دولتمندی که نسبت معنوی اگه عبارت از اخلاص درست است
تقویت بخشد هر کاری که پیشنهاد همت عقیدت گزین خود سازد بخوبترین وجهی انجام یابد
و کاریکه زمان دهان روزگار را بد سواری دست دهد او را باسانی میسر گردد می بینی که

منسوبان ظاهری که از دولتسرای اقبال بهره ندارند چون بکاری قدم بر میدارند ایزد توانا مخالفت
نسبت صوری آن برگزیده خود فرموده ایشانرا ناکام و ابتر میگرداند و مصداق این حال فتح
شرف الدین حسین میرزاست قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست صورت
واقعه دلکش آنکه سابقا رقم زده خامه وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از
بلده مقدسه اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تسخیر آن ولایت فرستادند و جمعی از
امرای عظام را بکومک او همراه ساختند دران هنگام قلعه میرته در تصرف مالدیو بود که از رایان
و راجهای نامور و رسم هندوستان بمزید اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت و او این قلعه
را بجکمال نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده بود و دیوداس نام راجپوتی را که در جرات و
همت پیش دست این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکومک جکمال گذاشته بود که
پاس این خدمت بیدار داشت چون رایات عالی از دار البرکه اجمیر مراجعت نموده بر ساحت
دار الخلافه آگره سایه نزول جلال انداخت میرزا شرف الدین حسین که مجددا در الحذود
بشرف رکاب بوسی سعادت اندوز گشته و پشت همت او باقبال ابد پیوند شاهنشاهی گرم
شده با امرای دیگر بان سمت لشکر کشید و تسخیر آن ولایت پیشنهاد همت خود ساخت افواج قاهره
و چون بآن قصبه رسیده بهمان گرد راه برجیس ماد پایان در آب و آتش غرق سلاح تردد
پوشیده و علم تهور برافراخته تهیا با بپای قلعه در حصار هم خزیده مجال سر براه بیرون نداشتند
درین میان از دلیران کارطلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت پای جرات پیش نهاده
تیری چند بر در دروازه قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمه تیر بیدار شده بر دیوار
حصار برآمدند و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار خشت و سنگ و تفنگ انداختند
و روغن جوشان از بالا ریختند از آن میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند
و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا صلاح در آهستگی دیده
بشهر میرته مقام نمودند و جابجا منازل گرفته و بتدبیر و تامل در مقام استعداد شدند
و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچلها بآیین شایسته تقسیم نمودند
و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامه پیکار
گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت پای جلادت از دروازه بیرون می نهادند

و بقدر همت دستبردی نموده باز خود را اندرون می انداختند تا آنکه نقبی تا ته برج رفته بود از
داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد و رخنه عظیم در حصار افتاد
بهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند راجپوتان ستیزه خوی دست
از جان شسته گرم قتال گشتند و مصادمه عظیم و مقاتله قوی اتفاق افتاد تمام آن روز
بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان غازی گروهی
شهادت چشیده حیات ابد یافتند و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونابه ممات چشیده مست
جام فنا گشتند و چون پرده شب در میان آمد هر کس بمورچل خود باز گشت مخالفان
شبا شب آن رخنه را محکم ساختند اما حصاری را که بنیروی دولت گشاده باشند
بحیله مدبران نتوان بست در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و بر ایشان زندان گشت
هر چند جمعی بامان آمده و از روی عجز زنهار جو گشتند و راه بیرون شد مسدود شد میرزا شرف الدین حسین
راضی نمی شد و بعد از آمد شد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند که اسباب و اشیای
خود گذاشته سلامت بیرون روند چون قبول عجز از زنهاریان از آداب ملکگیری است بموجب قرار
داد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز دیگر جکمال بجانبی گرفته در رفت دیوداس
از سیه بختی و تیره رایی دل بمردن نهاده از روی عناد ضمیمی اسباب خود را سوخته و چون مار
در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد و متهورانه با چهارصد پانصد سوار از پیش
عساکر قاهره گذشته جمعی از راجپوتان مثل جیل و لونکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه
نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب
خود را سوخته اند و قرارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند چون زمان امان باقی
نمانده این طایفه بدروغ تیره جانرا بسلامت گذاشتن در چنین وقتی مغلوب شده باشند
از روی دور اندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین صفها راست کرده در قول خود ایستاد و جوانغار
بتاه بدانجان متوجه شد و برانغار بجلال و لونکرن و سوجه و دیگر راجپوتان معین ساخت و از عقب
دیوداس درآمدند دیوداس چون برسیدن عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده
خود را بر قول زده جنگی بهم در پیوست که از داستان رستم نشان بر روی کار آورد بلکه آن کهنه
اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد و پایان کار از اسب خطا شده بر زمین افتاد

جکمال

وگروه انبوه بر سر او ریخته واو را پاره پاره ساخته وعساکر منصوره بفتح وفیروزی مراجعت نمودند
و بعد از دوازده سال از بنواقعه بعضی بلباس جوکیان ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را
قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات بوده در بعضی از جواد کشته شد و قلعه میرته
با تمامی ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده داخل ممالک محروسه شد بیت
جشم فلک ندید و نه بیند بخواب خویش ÷ این فتحها که شاه جهان را میسرست ÷ هر فتح کاسمان نهدش
منتهای کار ÷ جون بنگری مقدمه فتح دیگرست جنگ برده که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود
فرمودند دادار دادگر سرای هر کرداری بمقتضای حکمت بالغه خود بوقتی خاص وبوقتی مخصوص
موقوف ساخته دانادل دوربین بر این معنی قدری دارسیده در افزایش دانایی می باشد و نادان تیره
خاطر در سورستان صحرای ضلالت افتاده وبخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد
جنانچه حال و زجهان افروزست که چشم صحیح المزاج را موجب مزید بینایی گشته اولا بانواع نعم
ایزدی شناسایی می بخشد و ما نام اسم شکرگزاری شیفته گردیده بوینده و تر دو جوینده تر میگرداند
وبوم نهادان شوم راکه بیمار دیده اند باعث مزید نابینایی گشته تمام جمول دانی و نابینایی
می سازد و شب که نقیض روز ست معین دیده وری بست فطرتان کوتاه همت بوم
صفت بر ده کم بینی میگردد و کوته سخن سکنه قریات قصبه سکنته که از دار الخلافه اگره قریب
سی کروه باشد در تمرد و ناسپاسی عدیل ندارند علی الخصوص ... موضع آن پرگنه که مشهور
بامهکینه اند در سرکشی و دزدی و آدم کشی و بیباکی و بی اعتدالی جشم روزگار مثل ایشان ندیده
که سر خود قلبند و سر محال و مسکن طلب دارند و بنهور کوته که نادان انجام دانی شمار زیست
بمکنه همواره حکام و عمال بخده و را از بیدادی در فریاد داشته تا آنکه در نزول رایات جهانگشا
شاهنشاهی برسم شکار متوجه سمت آن قصبه شده و در این هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم
بدخشی مقرر بود دمانه نام برهمنی بوسیله قراولان بار یافته شرح متمردان بعرض مقدس رسانید
که بیگناه بسیار کشته اسباب و اموال بغارت برده اند پادشاه صورت و معنی که شکار را برای
دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده باستماع ناله مظلوم قهرمان جلال در جوش
آمده از فرط عدالت فرمودند که صباح بتادیب این گروه متمرد متوجه میشویم سحرگاه بهمین
مردم معدود شکار رتوجه فرمودند و جمعی ایشتر روانه ساختند وقت دمیدن صبح اقبال

موکب

موکب عالی بحوالی آن قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه شده بودند آمده بعرض مقدس رسانیدند که
متمردان حرآمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت معدلت برافروخته تر
شده حکم مقدس عز نفاذ پیوست که جانسپاران تعاقب نموده بهر مکانی که متمردان پناه برند
دست از دامن ایشان باز نکشند که ما نیز سوی موی نزدیک رسیدیم و آنحضرت نیز
بی اهمال کرفته رخش توجه بجولان درآوردند در اثنای این راه یراق بر شکار رسید که من از
پی ایشان رسیدم یکی که بیکار من ایستاد تیغ ابدار بخاک نشست و دیگران از ابقراک
دولت پادشاهی معید ساخته آورده ام جون مرا حکم نبود که پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم
حضرت از آنجا کرم رخش سعادت راندند یک و نیم پاس روز گذشته بحوالی موضعی دیگر
که پرونگه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم آن موضع فرار نموده پناه باین موضع
آورده اند آنحضرت جون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی از آن مردم آمده ملازمت نموده
آمدن آن متمردان را انکار کرد حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند
که این گروه تیره رای را براه راست رهنمونی نماید جون پیمانه عمر این بدمستان جام خودسری
پر شده بود در مکافات اعمال جندین ساله در رسید موضع خود را محکم ساخته بجنگ
... ایستادند مقررست که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در شکار بیشتر از هزار
کس نمی باشد و امشب که حکم بتعاقب کریختها شرف صدور یافته بود بهادران جانسپار
بر هر طرفی رفته متفرق شده بودند و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور
داشتند و تا دویست فیل هم متعاقب رسیده آمد و جمعیت متمردان از چهار هزار کس
بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشاره فرمودند که مبارزان دولت داد جانستانی و افغانی
داده کامیاب صورت و معنی گردند معرکه زد و خورد گرم شد لیکن جون مخالفان بسیار
بودند و مخلصان حقیقی در رکاب آنحضرت کمتر سعادت حضور داشتند کار پیش نرفت
ناگاه بنظر اقدس درآمد که از شده هوا و آتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از
سپاهیان رکاب اقبال پایه درخشان برده طلبکار رکوسه غافستد قهرمان پادشاهی
بجوش آمد جایی که آن گروه در شده بایستی نمود بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض
نظر فرموده خود را توقف که بدولت واقبال بر فیل لشکار سوار دولت بودند متوجه

شدند چون پیش موضع اش بسیار بود در آمد فیل دشوار از عقب بموضع فیل کوه شکوه را زدند
از زبان مقدس پادشاهی سامعه افروز گشتم که نقل این سر گذشت میفرمودند چون فیل در
شکنای ده رانده بنظر در آمد که چیره رزدی بالای بام برآمده چون دستی آن هم تا منظور چیره
داشت بخاطر اقدس خان گذشت که همراه او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را بآن بام
رسانم درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می بارید حمایت ایزدی که جوشن معارک
شاهنشاهیست و همواره نگهبانی مینماید بیشتر توجه فرمود چون نزدیک رسید ظاهر شد که آن
چیره پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از گردنکشان کشتی میگرفت و میخواست که او را از بام بر زمین
اندازد جمعی از بی اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند درین اثنا حضرت
شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند و هر دم هم آواز دادند که بالا در شوید عبده
علی توریکی منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد و این بیدولتان را از هم گذرانید
و بیچگی کار غنیم تمام کرد درینوقت فیل پادشاهی بگاه غله فرو رفت چنانچه جهار خان فوجدار
که عقب حضرت بر فیل سوار بود آمده بر بالای حضرت افتاد و آنحضرت بزور بازوی ید اللهی فیل
را از آن مغاک برآورده سعی داشتند که خود را بآن حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند درین
اثنا سیبکی از ملازمان در رکاب حضرت بودند بود غیر از راجه بهگونت داس و ایچه که در هنگام
استیلای تشنگی راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه که حضرت
شاهنشاهی متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشیده انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان فیل
با بجه نمود د استحکام می نوشانند رسیده و از اصطکاک شمشیر و آهن شراره جست فیل از روی
خشمگینی شمشیر انداز را در هم کشید و پایمال ساخت درین اثنا از بالای بامی پسر یازده ساله
خود را بر فیل پادشاهی انداخت جهار خان مذکور متوجه است که از هم گذرانند حضرت بعطوفت ذاتی
او را نگاه داشتند و چون نزدیک بحویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه در الحد و در رسیده
از بسیاری کار متحیر ایستاده اند از آنجا نهضت فرموده بقصد دیواری فیل انداندند راجپوتی تیر
اندازی میکرد دو جهت تیر بر سپر خاصه پادشاهی رسید منو فرمودند که پنج تیر از سپر گذشت
و دو تیر در سپر بند شد و نگذشت و حمایت ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد و غاد جان
فوجدار حضرت السامعه آزده و در توقیف کمان فریاد میزد که تو کیستی که بجای تیر پیش حضرت

نزدیک

بیکم

بیکم حضرت روی خود را از نقاب برآورده ما و را نمودند و آن سعادتمند را شکرگزار ادات بیک گی
ساختند مقارن اینحال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاهم درین تیرباران کی میروند جهار خان باو
اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است آنحضرت شاهنشاهی بهمان فیل دیوار
دیوار را انداخته درون حویلی رآمدند سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند و جمعی کثیر از آن
سرکشان بیباک بقتل رسیدند و بسیاری در خانه مضبوط شدند بموجب حکم قضا نفاذ سقف
خانه را شکافته آتش در زدند و دود از دماغ آن تیره بختان برآوردند و نزدیک هزار کس
بفروغ شعله آتش قهر الهی بعد محاسبه تشاف دیکپاس و زنمانده بود که ازین عبادت کبری فراغ
دست داده و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیده عبرت باز گشت **تعین نمودن عبد الله خان
اوزبک بانتظام ولایت مالوه** دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم آرای یکی از
برگزیده های خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب روز افزون دولت مهیا دهد و هم فیض
رحمت عامه شده کافه خلایق را که نه عقل در اندیش دارند و نه دیده دوربین براه راست آورد در بعضی
ناحیه ها ممالک محروسه تفرقه گونه پیدا گردد و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد تا جوم
جهانیان از آن اثر رسم عادت اتفاق محمول ساخته بر بدایع عقل و اندیش اعتراف نمایند و مصداق
اینمعنی مجدد اتفاق شدن پیر محمد خان سبب استیلا یافتن باز بهادر در منتظم ساختن مالوه است بار دیگر و شرح
این سانحه اقبال انست که چون دشمنان بموجب [illegible] شاهنشاهی روی توجه بدار الخلافه آگره آوردند
پیر خان قتال خبر آوردند که باز بهادر در حدود [illegible] آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که
نشان تهور داشت و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی آراسته روی توجه انجا آورد
باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد و بکار در گرفت و باندک دو کر شکست یافت
و غنایم و اوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان از آنجا متوجه تسخیر قلعه بیجاگده شد در انجا اعتماد
خان نامی از ملازمان باز بهادر بود همت در استحکام قلعه گماشت و چون آن قلعه در حد داشت
رفعت و متانت عظمت محاصره آن بامتداد کشید جوانان کارطلب مثل حبیبی دیوانه و یار علی
توجی و امام کلنکش و مولانا محتشم و ملک محمد و میرزا آقا [illegible] بهتور را میوزریدند و خود را بدروازه
رسانیده داد جلادت دادند و زنی محمد میر کاتب هم جهت و جا [illegible] موجب تحسین بیگانگان
گشت تا انکه سحر خسروشاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه کرد بر قلعه فراشد

و دولت جوان دیگر بتاریخ تا طلوع صبح صادق آمده متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست
خواب غفلت بودند غافل دیدند صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده رو بکمک آوردند و صحبت
نبرد در میان آمد و جوانان نبرد آزمای او نیزها را پسندیده بقلیم رسانیدند چون کار بر اهل
قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان مذکور با یککس دیگر
امان گویان می آمد که خود را بپیر محمد خان رساند سری باو رسیده و بعدم شتافت همراه او چون حال
اعتماد خان را چنین دید سرگشته تا توانست جانبازی کرده مردانه فرو رفت و جمعی کثیر تلف
تیغ شدند و بقیة السیف امان یافته از راه جانگداز بدر آمدند و غنایم فراوان بدست اولیای
دولت در آمد و پیر محمد خان وزیر خان که سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی توجه
آورده بود که جنگی را داخل ممالک محروسه ساخته از انجا معاودت نموده باز بقلعه بیجاگده آمده و
دران قلعه خبر یافت که باز بهادر در خاندیس بمیران مبارکشاه پناه برده است و میران لشکر
خود را با او همراه میسازد پیر محمد خان و ادیشکر خود را در قلعه مضبوط ساخته تا هزار جوان کار طلب
همراه گرفته ایلغار نمود که ناگهان باسیر و برهانپور رفته کار انجاخت را باتمام رساند از آب
نربده گذشته چهل کروه یکشب رانده در دو کروهی اسیر قلعه بود در انجا فیل مستی بسته بودند قلعه
را در ساعت بدست آورده فیل را انضمام غنایم گردانید میران از قلعه اسیر جمعی را بجهة محافظت
قلعه فرستاده بود در وقتی که پیر محمد خان قلعه را فتح کرده متوجه برهانپور بود در خاندیس که جای
نشین حکومت ناگاه لشکر غنیم از دور پیدا گردید پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از
خود جدا ساخته بدفع آنها مأمور فرستاد نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراکنده ساخته و بسیاری
را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند صبح آن روز پیر محمد برهانپور در آمده دران شهر عظیم نهب و تاراج
کردند و نقد و جنس فراوان بدست هر کس افتاد و میران در قلعه اسیر محکم بود پیر محمد خان
موجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که باز بهادر با لشکر
خاندیس نزدیک رسید چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد بیجاگده رفته بود چون
در انجا رسید خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی سرکشی نموده مسخر اسیر و برهانپور
رفته است در اندیشه دراز مانده متوجه انصوب شد و در حینی وقتی که غنایم موفور بدست
آورده معاودت نموده بودند جمعی متفرق شده و خبر قرب باز بهادر شایع گشت پیر محمد

خان

خان ارباب جرئت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند درینوقت جنگ
صلاح نیست چه فتح عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و همه کس را بار غنیمت شده است
مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم و بمندو رفته نفسی
راحت کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون العذر رسیده بود پیر محمد خان
سخنان صدق آیین ارباب جرئت را گوش نکرده دل در جنگ بست همراهان لوازم همراهی
بجای نیاوردند و ماند جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند یار علی بلوچ جلو پیر محمد خان را گرفته
از جنگ بر آورد که دیگر جای توقف چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود هر چند همراهان
گفتند که غنیم در پشت است شب اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود هم عنان اجل تکاور ساخته
او را بران داشتند که از آب نربده پایاب نشناخته گذر کرده بگذرد مردم او را افغان نیز همراه از دست رفت و هم
سحر جانی خیر اندیشان بگوش هوش او جایگیر نشد مجنون لیلی اسپکی خود را بر روده در آب نربده انداخت
اتفاقا در میان آب قطار اشتری میگذشت نزدیک رسیده با اسب او پهلو زد و اسب نیز چون
ثقل او از جای رفت پیر محمد خان از اسب جدا شده در آب افتاد جمعی که باو نزدیک رسیده بودند
ارند درونی در بدر آوردن او ازان ورطه هلاک دست و پایی زدند بمی ازان ستمهای که درین یورش
کرده بود دیا بمکافات اعمال که در محاربه روی بیک خان بظهور آورده بود دیا بواسطه جری دیگر که هم
غیب دان داند غریق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوانمردی عالی
همتی را این واقعه پیش آمد بیت بجایی که تقدیر زور آورست ؛ توانا تری ناتوانا ترست
جو روا آورد روز در تیرگی ؛ دو چشم جهان بین کند خیرگی ؛ و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت
پیرا هم تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاک افتاد و خان کنک و شاه محمد قلاتی و حبیب
علیخان و جمعی از امرا دران صوبه جایگیر داشتند دل از دست داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند
و هر کدام جدا جدا او خور تقصیر خود سزا یافت و باز بهادر بر مالوه دست تصرف دراز کرده اقبال
جهانکشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از امرای عالیقدر که با وجود وفور شجاعت حسن
تدبیر و باکمال شهامت شمول عدالت داشته باشد بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند بنابران
عبد الله خان اوزبک که در سلک جانسپاران بزرگ منش انسلاک داشت و بیشتر بهمانجا
رفته بود و بطرز انجا آشنا شده تسخیر مالوه مامور شده بحکم عدالت برای قرار یافت که امور

ریاست و دار دیگر برای و مفوض باشد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی که برشد و کاردانی وزرای
دیوان بیوتات ممتاز بود بخطاب خانی سرافراز نموده بهمراه ساختند که نسق و نظام الولایت
و تشخیص جاگیرداران و تعیین محال خالصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه ساخته باین خدمت والا
رخصت فرمودند و حکم عالی شد که بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلکشای آن ولایت را از خس و
خاشاک اغیار پاک سازند عبد الله خان همانجا بوده در ملک گشایی کوشند و معین خان و رعایا
و دهاقین و سایر ساکنان ملک را از وضیع و شریف باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته
و بلا فی التفرقه که از مواکب جهان نورد یافته باشند پرداخته با امرا و سایر ملازمان بادشاهی
که باین خدمت تعین یافته اند باتی که صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ
این کارها باستسلام عتبه علیه متوجه شود بموجب حکم معلی عبد الله خان اوزبک با امرای عظام
با سامان شایسته در اوایل این سال داعیه عزیمت تسخیر مالوه نهاد و باز بهادر از نهضت
عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داده تاب معاودت از حوصله همت خود
بیرون یافت بیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان بران بلاد اندازد دولت
مالوه را بالجمله بحسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت رعب صولت دولت شاهنشاهی و مهابت
موکب عساکر اقبال و تهامت موکب ظفر نشان بلند آوازه [illegible] که از نهیب آن سلاطین
عظمت آیین در هراس آمده بیقرار نگردند از بی ثباتی امثال این احکام چه عجب بی التکین تیغ خاقانی
زیر بلا گرد و تیرباران فتنه بار لشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمده جمعی از جوانان کارطلب
از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکر او را بقتل آوردند و باز بهادر
خود را در پناه بیشه های پردرخت انداخته عمری بی برگی بسر برده چند گاه [illegible] تا او سنگی ده
روزگار میگذرانید چون طنطنه غریب پروری و صیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت
شاهنشاهی در اکناف ممالک اشتهار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه سرای
سرگشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه در محل خود
معروض مستمعان این روزنامچه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه تازه در قبضه تصرف
و حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبد الله خان اوزبک بموجب حکم اقدس
شهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود رسیده بر وساده حکومت بطریق استقلال

ممکن

ممکن گشت و بلاد و قصبات و قریات ممالک فراخور رتبه و حالت با مرا تقسیم یافت و اولیای
دولت ما حبس و سارنگپور و دیگر محال جاگیر رفته رحل آرام گشودند و معین خان بعد از سرانجام
ولایت و جاگیر روی توجه باستانبوس عالی آورده و باشاره ادا دشتافته بادراک مکارمت

انعام

کامیاب سعادت شد و مورد مزید قدرت و علو حال گشت و از سوانح آنکه راجه گنش زمین
دار نندون که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است بر سر
جان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه دران نواحی بود از تیره رائی آمد و چون در اصل نهاد بود
توفیق نیکوکرداری یافت بلکه مال و ناموس خود درین کار برباد داد و اسباب و اشیای او تاراج
رفت و زن او که بحسن اشتهار داشت بدست آنقوم در آمد و چون حلی و حلل داشت اثری از و
نیامد غالبا تنگ چشمان سعادت بطمع مال او را بنهانخانه عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد بیچون
نزلی جهت مکافات اعمال بده فرستاده است چون امرای پنجاب اینخبر رسید حاکم کلان
و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر برسر او رفته تنبیه لایق نمودند و آواره شده بوسیله راجه بارمل
بدار الخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در نیکو خدمتی کارش بپیری شد و از سوانح
آمدن ایلچی دولتخواهی ایران شاه طهماسب صفوی است چون رسمیت قدیم که بزرگان دولت
منش برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبالمند
بحسب [illegible] جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بخت طالع خداداد
انتسابی تحقق درتشیید قواعد آن انتساب میکوشند و سرمایه نظام دولت خود را باین
طرز بدیع سرانجام میدهند ولهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران بمیامن معدلت او
دل فردوسیت بموجب ارتباط صمیمی که از زمان سابق در میان این دو دودمان علوی مکان
و آن طبقه قدسی نژاد سعادت وثوق داشت بر غم خود سید بیک ابن معصوم بیک را
که در بارگاه [illegible] منصب وکالت اعتبار بود بجهة پرسش واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت
آشیانی و مبارکباد جلوس شرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف
و هدایا از اقمشه نفیسه و نادران عربی و باد پیمایان عراقی و رومی و نفایس امتعه و بدایع اشیا مصحوب
او ساخته بودند چون ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید حکم مقدس صادر شد که از امرای عالیشان
باستقبال رفته او را بانواع اعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار ده لک دام

نقد که موازی ... تومان عراقی باشد با دیگر اجناس رسم اقامت فرستادند و بعد از چند روز که
از ماندگی راه برآسوده رخصت و شرف کورنش یافته به بوس بساط منور و محرم شد آنگاه دعای
شاه رسانیده مکتوبی از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش یافته بود بدو دست
ادب پیش آورده بر گوشه تخت نهاد و تحفه‌ها را بترتیب لایق در نظر اقدس گذرانید حضرت
شاهنشاهی کمال مسرت و انبساط بزبان لطف و ترحم احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را
بنوازشهای بی‌اندازه مخصوص ساختند سیاست ادهم خان بعدالت شاهنشاهی ایزد جهان‌آرا
چون خواهد که یکی از یگانهای بساط قدرت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشد و بمنصب والای سلطنت
علیا رساند نخستین او را عقل دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح بی‌غرض او باشد
آنگاه حوصله فراخ که تاب برداشت چندین بار ایام روزگار داشته باشد کرامت میکند
تا بمعاونت فراخ حوصلگی سررشته تدبیر از دست ندهد پس گوهر بی‌بهای عدالت می
بخشد تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بکرشمه انباری اغراض نفسانی معاملات
کارخانه ایجاد در یافته باطن مقدس دار العلم سازد و بسا دانایان در عیار دانش
حضوری نداشته‌اند در هنگام حوادث از کوته حوصلگی بیدل شده عنان فکرت از دست
داده‌اند و در جولانگاه تمیز از پای افتاده و چون شناخت و برداشت با وجه لایق صورت
بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرت است بی تفکر و تامل
بظهور آمدن میگیرد الحمد لله که این جلایل نعوت و شرایف صفات فطری جبلی شاهنشاهی است
که بی آلایش معلم ظاهری و آرایش استفاده بشری از دم نشینانه افاضه الهی فایض شده لیکن
آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حکم خود در نقاب اختفا داشته بلباس متغیری است
می‌نماید و بچندین نقاب اکتفا ننموده همواره در سرانجام پرده چند دیگر است که دیده‌وران
دوربین پی بآن نتوانند برد امّا مشیت الهی غالب است چون خدای میخواهد که عالمیان از حسن معنوی
آگاهی بخشد نقاب‌آرائی چه سود کند هر آینه چهره‌گشای اعمال عالم‌آرا گردانند تا درماندگان
قربگاه سعادت دولتسرای ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند و تمثال این معنی
اظهار ضلالت را افاضه عدالت حضرت شاهنشاهی است که بآیین عقل کامل و صلاح ملک و دولت
در دار الخلافه آگره بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان ببر خود عنف شتاب

ما بر آنکه نه تحمل در دست داشت و نه بخت سعادتمند همت سوانی و مدهوش دولت شده همواره بر
شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز ازین بیماری درد مندی عظیم
داشت پیوسته مقدمات دور بطوری که کس کمتر پی برد در میان آوردی و ادهم خان را
بر فتنه و عذر تحریک کردی تا آنکه روز اسفندارمذ نهم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان
که سوز اعتدال ریخت در بسیط زمین سریان داشت غریب امری از اعتدال دور سر بر زد
روز دیوان در دولتخانه بادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر
نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدال نه با جمعی از دون اعتدال تر
ناگهان در بارگاه دولت در رسیده حاضران مجلس بتعظیم برخاستند اتکه خان نیز نیم برخاسته
بود در رسیدن بیما با دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد و بخوشم اوزبک که از ملازمان او بود
و دیگر بیباکان که باین خیال بکر بخدمت فتنه جست بسته بودند خشم‌آلود اشاره کرد که چه
ایستاده‌اید خوشم بی‌دولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدرنشین بساط سعادت رسانید
اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازه دولتسرای بادشاهی شتافت و متصل
آن خدا ایردی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت صحن دولتخانه بدرجه شهادت
رسید و ازین غایله نایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشتی غریب در آن فضای
آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته با وجود چنین بیباکی گستاخانه باندیشه تباه
که بدستان زایان آن راه کدر نباشد متوجه حرمسرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت
اساس بدولت بیدار خواب نموده بودند آن سیه‌بخت تیره‌رای از دولتخانه ببالای صفه که
از بیرون فقرا از چهار طرف بارتفاع یک‌نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست برآمده قصد
درون نمود نعمت خواجه‌سرا که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن
متهور در راکی و مستعمل حرکی هرچند با خواجه‌سرا درشتی نمود که در بکشاید صورت نبست
و ایستادگان حواشی تخته سلطنت را توفیق آن نشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبه اول که با
اتکه خان آن معامله کرد شیرازه کار در کنار نهند و باز از بیهوشی و بددلی حاضران آن شاه
چگویم درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سراپرده اقبال داد چرا خوش
نمیزنند و بخاک مذلت برابر نمی‌سازند و اگر آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم عام نموده

نمیگیرند این خود چون گمان برم که در حاضران درگاه والا از ارباب عقیدت کسی نبوده باشد که همانا که
حکمت دیگری توفیقی این کرده است که کمال شجاعت و عدالت حضرت پادشاهی خاطرنشان خرد
و بزرگ دانا و نادان شود بالجمله آنحضرت از این غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند چون
شیخ یکی از پردگیان سراپرده دولت اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده کیفیت
احوال نمودند رفیق جهار منصب که از قدیمیان درگاه والا بود حقیقت ماجرا معروض داشت
حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز رسیده اند رفیق اشارت تعالت چون
آن دیوانه محروم نموده باز همان حرف مکرر ساخته بهت حضرت پادشاهی صورت جلال مشاهده
نموده بتهرمان جلال برافروخته اند و از الهامات ربانی آنکه از جانب دروازه که آن بخت بر
گشته ایستاده خیالات فاسد نموده راه میداد برنیامده از راه دیگر برآمده اند و در هنگام
بیرون شدن بی آنکه طلب فرمایند یکی از خدمتکاران شمشیر برهنه شمشیر کشیده خاصه را بدست اقدس
داد آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفه سیر فرموده رو بطرفی دیگر آوردند
آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد بر زبان اقدس گذشت که ای بچه لاده زنکه مرا چرا گشتی ان
گستاخ بیدولت استعجال نموده بهر دو دست شرف آنحضرت را گرفت و گفت بغض کن سید و غوری
و میاید دانه کی طاش شد ناظران خوارف دریافته راه بکوشش کنم که هیچ بکوشش خور نشان نیست
آخر حضرت پادشاهی دست از شمشیر خود باز داشته و دست های جنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز
فرمودند درین آن مردود ازل وابد دست از آنحضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد حضرت دست
از شمشیر باز داشته مشتی بر روی زدند که آن عادی مغضوب پیکر معلق زنان افتاد و از هوش رفت
درین وقت فرصت خان و سنگرام هوسناک در اینجا سعادت حضور رسانیدند داشتند حضرت از
روی غضب فرمودند که چرا ایستاده تماشا میکنید این دیوانه سر را به بندید آن دو کس و جمعی
دیگر فرمان پذیر گشته او را بستند حکم عدالت این شرف اجرا یافت که آن پا را از اندازه خود بیرون
نهاده را از بالای صفه سرنگون ساخته چند ار زندان مردم از کوته اندیشی و بی خطه که همانا خطکی از آن هزار
بار بهتر چنانچه لایق باشد چندان حشمت که هنوز رمقی باقی بود باز حکم عالی شد که آن سرگشته بخت بر
گشته را باز بالا آوردند در مرتبه چون مو کشان آوردند باز بموجب امر نافذ باهتمام تمام
سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خود شکست و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد و باین

طرز آن سفاک بیباک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت مشت آن جهان پهلوان الهی نگهبان
رسیده بود که از این آگاه نبودند که بزخم گرز شکسته اند و داشتند منعم خان خانان و شهاب الدین
احمد خان که در انجا بودند از صولت غضب پادشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند و یوسف
محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته با آنکه جمل مسلح سر راه دشمنان دایم آنکه
گرفته از این غافل که حفظ صورت معنی حراد معدلت داده و نیست تا هم آنکه را منظور داشته آن خون
گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بکار رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای حضرت پادشاهی
که برتر از شان بشری بود خاطر نشان عالمیان شد جهانیان را اعتقادی عظیم بهم رسید ستم پیشهاد شبستان
خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روز بازار خوشی بمیان آمد تا دانان بادیه ضلالت را چراغ
دانائی پیش راه نهادند تا بزرگی صوری و معنوی صاحب عالم و عالمیان اعتراف کرده
شاهراه اخلاص مهتدی شدند و آنکه خیل هنوز نسبت با همخان و قرابت با هم آنکه در برابر
داشت این سخن را از اچحف نیند اشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبان افتاده بود
بوسیله مقربان بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی
دین و دنیی را بمحنان مرده بما نمایند تا خاطر بشری از دغدغه برآمده مرهم پذیر گردد و آن دانای
رموز اندیش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته
بچشم عبرت بین دیده و شورش خواطر این طبقه دلخواه و سلسله سعادت منش فرو نشست
و بهر امان بهزار سپاس داری و شکرگذاری بجای آوردند و عالمیان یکبارگی از شور شرارت
انگیزان کوردل باطن نجات یافته در امن آسودگی و راحت رحل اقامت افکندند الحق برای این
معدلت عظمی آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان پیوند داده که از حقوق آن اداء باید والا
ذرات خانواده انسانی را کی توانائی که شکر این عدالت عظمی توانند هم سیاست کبری است
که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت
آباد دلها منور از دست شعشعه اخلاص نورانی میگردد هم کور باطنان میل سیده راد ارادی بنیاست
و هم تیره بینشان را سرمه پذیرفته را سرمه نور هم انکار نرخه عقیدت دلهای طلبت و هم سست قدمان
راه ارادت را عصای همت هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنین است و هم جانداران را شکیبائی
پاسبان بیدار و بالجمله حضرت پادشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند

بجراحت

ماهم انکه که در منزل خود در بستر بیماری افتاده بود می‌شنود که ادهم خان این چنین بی‌اندامی کرده است و حضرت
او را مقید فرموده مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد
آنحضرت ماهم انکه را که دیدند فرمودند که ادهم خان انکه ما را کشت ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقله
روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انکه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد
دران حال بی‌بی بخته بیگم که در دستی [illegible] از خانه ادهم خان بر آمده صورت واقعه را بماهم انکه گفت ماهم انکه
پرسید که چه طریق کشته شد گفت نشان زخم گرزی بر روی او بود است دیگر ندیده‌ام و آن آنحضرت
شاهنشاهی بود که بقوت ماننده غیبی در مرتبه اولی بر روی او رسیده بود ماهم انکه را چون بتحقیق پیوست
که پسرش بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع
و فزع نکرد اما درون او بهزاران زخم جانستان مجروح شده رنگ از رخش رفت خواست که بر
سر فرزند رود حضرت شاهنشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده بسخنان دلاویز تسلی‌بخش قهری
تسکین نموده اجازه رفتن نفرمودند تا فرزندی اعتدال خود را بان نمط ندیدند و بموجب حکم عالی
همان روز آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در کردار آوری خاطر آن عجوز
دانش سرشت نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه‌اش فرمودند عاقله
ماتم رسیده به تسلیم و رضا گونه ظاهر ساخته تن بمقتضای ایزدی در داده بخانه خود آمده بسوگواری
نشست و ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت روی در تزاید آورد ارکان حیات
در تزلزل آمد بعد ازین واقعه بچهل روز در تیره ماه الهی موافق شهر شوال المقدس سرای هستی
شناخت و خاطر مهرپرور مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیه آن عفت قباب غایت اندوهگین
شده عظیم رقت فرمودند و آیین اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت
خود هم قدمی چند برفت تمام مشایعت آن نعش فرمودند و تمامی اعیان سلطنت و بزرگان این
دودمان عالی بلوازم [illegible] و آداب مصیبت پرداختند و بموجب اشارهٔ اقدس عمارات
عالی اساس بر سر مزار ماهم انکه و ادهم خان بنا نهادند و همچنین در ماتم داری خان اعظم اتکه خان و تسکین
خواطر فرزندان سعادتمند او و برادران گرامی و التیام جراحات طبقات تمامی قبیله
و ترحمات این قبیله عقیدت طراز و ارتقای مدارج این سلسله اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند
بیت اگر زیان خوار داری کسی را ... بمردن میل خواهد شد بسی را ... و روز دیگر از شنوع واقعه

خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسیده بندگان حضرت
شاهنشاهی حمل بر سبکرایی و کوته اندیشی ایشان فرموده اشرف خان را با مثال عاطفت و منشور
استمالت فرستادند تا این مغلوبان سلطان اوهام را مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی سر
بلند سازند و بافاضه عنایت شاهنشاهی عرق خجالت ایشان بآبروی کونین بدل شد **تربیت نمودن
اعتماد خان و انتظام ممالک خالصات باو و تفویض نمودن** حضرت شاهنشاهی از آن هنگام
که سنوح این سانحه ناگوار که بحسب اقتضای حکمت ایزدی روی نموده موجب صباحت طبیعت
زمان و دریافت فراخ زمانیان بانتظام ممالک ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج دیگر بخشیدند
اگرچه پیش آمدهای بخود منوّر روز بازار کساد دیدا شد اما مستعدان اخلاص‌مند که از بی‌انصافی
بزرگان دنیا در کنج خمول [illegible] بفروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفته از آنجمله اعتبار یافتن
اعتماد خان خواجه سراست و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصدیان اشغال سلطنت از بیوقوفی
یا بدمستی یا بدبینی در معموری خانه خود کوشش نموده کنها برای خود سامان می‌نمودند و در تحصیل
خزانه معموره شاهنشاهی بتعمیر و تکثیر آن چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی چه بواسطه آنکه در
پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب بدستی افتاد از معقوله حرفی نمی‌فرمودند ازان
باب قانونی انتظام نمی‌یافت و با وجود آنکه منسوبان بیوتات عالی را منقصتها و شدتها
میرسید که بکشایش این کارها بوقت دیگر حواله نموده با پیشانی گشاده و خاطری شگفته تماشای
فنون نقادیر مینمودند در بنولا که سنگی برشیشه اعتبار بزرگان آمد و بعضی از انجماعه درایت
و اصحاب خدمت آمدند و خواجه بهلول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیمان بن شیر خان
بجوهر رشدی که داشت باسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر از نوا قوه در سلک ملازمان عتبه اقبال
منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بتقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت
شاهنشاهی بحال او افتاده و فراح اقدس شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب
تحصیل خزانه و تکثیر آن بمقدمات معقول معروض داشت آنحضرت مایه شناخت او را دریافته
کلمات هوش افزای فرموده و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات
شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود و بردی مسلم داشتند چنانکه رای جهان آرای شاهنشاهی
در بهم رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بود اعتماد خان بحسن تدبیر و لطف کفایت بکجای آورده

و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور آمد مقرر با بایان نادرست کوتاه کردند و تیره رایان خود
خواه کناره گرفته پای در دامن کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه
که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی سیاست بر وجهی که لایق دولت ابد پیوند باشد
انتظام یافت چه مراتب قوانین و ضوابط احکام که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالم و عالمیان باشد
روز بروز از آن خدیو زمان بظهور می آمد انگیز از بسیار که در رواج و رونق خزینه غایبه بخاطر
اقدس گذشته بود اعتماد خان بعمل آورد چه کارهای شگرف که بظهور رسید و چگونه این مهم انجام پذیر
رود اگر همچنین فرمان پذیران عتبه خلافت مقاصد علیای شاهنشاهی دریافته در عمل آن بکوشند
دانند که فسحت ساحت این ربع مسکون که عبارت از معموره عالمست بتصرف اولیای دولت می
درآید لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی حبابیست محقر شایسته کمال توجه نداشته
همواره دل در رضای الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را که بزم حضور دریافت
شاهنشاهی بوده ایم این کار مختصر که در پیش طلب همتان را خاطر آسوده است باندک توجه صورت
دلخواه بستی و همانا حکمت الهی را درین کار نظرهاست و از سوانح گریختن منعم خان است
و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی آدمی زاد را دوام غرور در نهاد است اول طبقه
که تمیز دارد دو چشم دوم نعل در بین کارشناس و بیشتر آدمی از بی پروائی گرفتار اندیشه تباه
شده خود را که کارفرمای صلاح اندیشی است معزول ساخته فرمانبرداری طبیعت میکند و
کاری که دشمن بصد تکاپوی از دیر نتواند سامان داد به یک بدفکری رای خود بهم میرساند و تمثال
این حال تباه رای خان خانان منعم خانست که با وجود جلایل عنایات شاهنشاهی که پایه افزای منزلت
او بود از انجمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خان خانانی و دیگر الطاف
عالی منصب وکالت و حکومت کل قدر این نعمتهای گرامی نشناخته از همه قطع نموده بکنار رفتن
این بیم که در واقعه خان اعظم و ادهم خان او را بشعله فروزی این آتش متهم میداشتند با خود
قرار بودن ندانست چنانچه در آن روز هم فرار نموده بود اگرچه عمده آن بود که بعد ازین در فه
از معامله نافهمی بر خود این معنی را بسته بود که حل و عقد این دودمان عالی و رتق و فتق جمیع مهمات کارگاه
ملکی و مالی بی شرکت احدی بحیطه اختیار و اقتدار او باشد و این معنی صورت نمی بست لاجرم همواره
سودای خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم می ساخت که از درگاه گیتی پناه که [illegible]

بهفت

هفت اقلیمست گریخته خود را بعشرت آباد کابل که پسرش غنی خان در آنجا حاکم بود رسانده در آن بهارستان
عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در مردادماه الهی این نیت در سینه داشته از انجا فرار
نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان میر بحر همراه او بود چون این قصه بمسامع علیه رسید
از روی فهم تنها ده فرمودند که منعم خان جائی نمیرود زود خواهد آمد و هر چند ساعیان فرصتجوی وقت
یافته در ضبط اسباب و اموال و بایار و تفریق عرضه داشت نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی
و قدردانی خدیو جهان خواهش این جماعت صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر بفرض
منعم خان بکابل رود آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه تنگدلی او را برین داشته نه مادر نخواهی
اگر باید اسباب و اموال او را از عقب او خواهیم ساخت باید که هیچکس پیرامون خانه
او نگردند و بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالی پرگنه سروت که در
جایگیر میر محمد منشی بود اتفاق عبور ایشان افتاد قاسم علی سیستانی نوکر میر محمد که شقدار آن پرگنه
بود خبر یافت که دو کس از امرای پادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیه ایشان پیداست
باتفاق بعضی از قصبه سر راه گرفت ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه
که از سابق خدمات پسندیده در جرگه امرای عظام انتظام داشت و از بزرگان باطاعت بود در آن
نواحی جایگیر داشت ازین قضیه آگاهی یافته آمد و منعم خان را نه خود برده و وقت را غنیمت دانسته
در ادب مردمی و خیراندیشی کوشیده با اعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت
شاهنشاهی آورد آنحضرت بر خلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و بنقیض خواهش بداندیشان که
هرگز زمانه از آن خلل تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران اختصاص بخشیدند
و بهمان نمط منصب والای وکالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشهای بی اندازه
فرمودند دل برهم خورده او را اطمینان حاصل شد و فتنه اندوزان بداندیش کناره گرفته حالیا
از آمدن دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود که ترتیب کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان بود و تاج
ریاست نهاده اند از سوانح آمدن [illegible] بدرگاه مقدس شاهنشاهی چون ادراک معنی
شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی است چنانچه در
استحکام سخن معامله صاحبان هر فن را کمال آن میشود که ذات مقدس غیر آن فن امر
دیگر توجه نفرموده و همگی فطرت عالی صرف این کار نکرده آنحضرت دقایق موسیقی

چون سایر فنون دانش اجزا از اقسام نغمات و شعب فارس و حازا اضافه سرود هندوستان از
روی علم و عمل کماینبغی ادوار نمود و چون صیت نغمه پردازی تانسین که از کلانوتان گوالیار در صورت و
عمل منفرد زمان بود بمسامع علیه میرسید و همواره محفل اقدس میشد که او را وسیله آسایش خیال که در
سلک رامچند راجه بته سر میبرد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عشرت سرای اقبال باشد
جلال خان قورچی را که از معتمدان بساط قرب بود بجهة آوردن تانسین با منشور استمالت پیش
راجه فرستادند راجه بالتفات شاهنشاهی سر افتخار باوج عزت ساییده با مقدم فرستاده را
پیرایه سعادت دانسته و مصحوب او پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه
روانه ساخت و آیین پسندیده تانسین را سامان لایق نموده خاطر خجسته را خوش خیال نموده
بود درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوش وقت شده نقود
انعام در دامن امید او ریختند و کلاه عزت از همگنان برافراختند و چون فطرت مستقیم و جوهر قابل
داشت بدولت ملازمت حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافت و در نغمه سرایی و مضامین
بستن ترقیات عظیم او را روی داد آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از
دور اول درینولا که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دستداران این حزب را
انبساط طبع بود نغمه مقدم نوروزی بدلگشایی و جان افروزی بلند آوازه شد و خروش بلبلان حال
ترانه زن انتقال گشت رباعی وقتست که بوستان دم از نوشی زند ∴ صد نغمه ز بهار بر گوش زند
آتش گل که باد صبح افروزد ∴ خون در دل غنچه جوش زند ∴ طبایع مرکبات بفیض جان پرور
نشاط در اسرار نشو و نما آمده و سرود مرغان چمن در گوش گلها بهار بجهة ساقیان صفت جرعه شوق
بنازکی در کام روزگار ریختند عندلیبان سرمست بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند بیت
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ∴ بهر نغمه گلبن برافراخته ∴ از آن نغمه کو غارت هوش کرد ∴ مغنی ترنم
فراموش کرد ∴ نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای نه ساعت سی و شش دقیقه از
روز یکشنبه یازدهم رجب بمهد سعادت برج شرف تحویل نمود و آغاز سال آبان الهی که سال
ششم از مبدا تاریخ جلوس شاهنشاهیست بسعادت و اقبال تعالی فاد و عالم و عالمیان را طراوتی
تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمد و در مطلع این سال فرخنده تایید ایزد جهان آفرین که چراغ
افروز دولت ابد قرینست خواجه عبدالمجید اصفهان را در جنگ راجه رامچند و غازیخان تنور نصرت

روی نمود

روی نمود و ملک بته بدست یاتنده یافته او مفتوح گشت و شرح این قصه دلکشا آنست که خواجه عبدالمجید
دیوان را که از وفور کاردانی بخطاب آصفخانی و خلعت امتیاز یافته بود و از قلم بسیف انتقال نموده
در سلک عالی معالی سیف و قلم و صاحبان جلیل علم انتظام داشت سرکار کره که ولایتیست وسیع
جایگیر فرموده بودند او بمقتضای کاردانی کار طلبی خود در مقام آن شد که ملک بته را که مملکتیست
بسر خود بتصرف در آورد نخستین رامچند که از راجهای نامور ممالک هندوستانست پدر بر پدر فرمان
روایی آن ملک کرده اند بنصایح ارجمند پیغام داد که کلاه خودسری را از تارک نخوت نهاده
حلقه عبودیت را در گوش اطاعت افکنده در سلک خراج گزاران ممالک محروسه درآمده کامیاب
امن و امان گردد و غازیخان تنور را که برهنمونی ادبار مسلک بغی پیموده و پناه باو برده است
بدرگاه گیتی پناه که مامن عالمیانست فرستد راجه چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیه بخت او
نتافته بود نصایح اصفهان را که گوشوار گوش دولت و شایستگی داشت پنبه غفلت ساخته
و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از بخت برگشتگی آماده جنگ
اصفهان که پایه یافته سطوت ... این دولت بود شد با سامان شایسته بر سر او رفت و
باتفاق غازیخان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد و دلیران و بهادران
جانبین دست از جان شسته دل از ناموس بسته هنگامه کارزار گرم کردند بیت دلیران بتیر
و کمان تاختند ∴ همه نیزه و تیغ انداختند ∴ جهان گشت پر ابر الماس ریز ∴ شد از خاک و خون
باد شنگرف بیز ∴ و بعد از ترددی و گیر و داری اندازه اصفهان غالب آمد و غازیخان تنور با بسیاری
از سرداران بزد خوره بسیر خون آشام ساخت و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکم ترین
قلعه آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی پایان بدست اولیای دولت آمد و درین اثنا بوسیله
استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایه قبول داشتند
فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت که راجه رامچند حلقه بندگی در گوش کرده قرار بدر ریاست
زمین بوس داده است او را از زمره بندگان عتبه مقدس شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب
منشور اقبال از آنجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمدند ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل و
سوانحی که روی نمود چون باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجه اقدس بانتظام کابل
داشت و دوام استخبار سوانح آن داشت درینولا بمسامع علیه رسید که فضیل بیگ با دو منعم خان

باتفاق امیر ابوس و شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و سونج و سیدی علی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر
عفت قباب ماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در بر
آوردن او از خم تسرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآوردند و منعم خان اتالیق میرزا محمد حکیم ساحه
رخصت کابل فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه جبش از منش بهره نداشت
اما در گریز و شراب همه تن چشم بود و از حکومت برادرزاده خود پوست تسبیح و تاب در
و غنی خان ولد منعم خان در اصل از موشمندی و سعادت منشی بی نصیب بود و با آن سرمستی باب
او را از پایه اعتدالی انداخته بود و بد مصاحبی که بدترین آفات او میراد است بکمند ادبار او را از فراز
سعادت بنشیب شقاوت میکشید از انجمله میرامانی و کلیم با هرزه گوئی و شراز خالی سنگ راه
سعادت او بودند تا آنکه انگاعت مهد علیا بیگم را با خود متفق ساخته در راه ابل شهر بورالکی کال
هفتم غنی خان بسیر قالیز بجانب رمه رفته بود شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند
و ادبیل ارآسته برابر دروازه دهلی آمده بریسته سیاه سنگ ابنا و کاری شوانست کرد بهلوان
عبدی کوتوال را برسم رسالت فرستاد که شاید بگردد و تزویر کاری بسازد نام برده جواب داد
که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بحکومت اینجا معین بودی مردم از ستمکاری و بی اعتدالی
تو تنگ آمده بودند اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی و اگر میخواهی بریاست
این ولایت برسی بدرگاه جهان پناه رفته غبار خود را درست کن و منشور والا از دیوان
خلافت گرفته بیا تا موجب آن عمل نموده آید درین گفت و گوی که مردم از وجدا شدن گرفتند
چون ایستادن او بامتداد کشید دانست که درون شهر صورت نمی بندد و نزدیک بگرفتار
شود ناچار روز بهمونی تیره نوبت و میر مغیث الدین نیشابوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب
اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان بر بام سرگذشت تولک خان است
قوچین بود و شرح این مقدمه برسم اجمال آنکه غنی که مستی جوانی و اعتبار او را ضمیمه شقاوت ذاتی
شده بود سود خود را در زیان دیگران دانستی و ستیزه کاری و هرزه درائی سر بردی او بپایه
قدر مردم ندانستی و بدبستانه سلوک کردی از انجمله تولک قوچین را که از دلاوران نامور بود
بی سببی گرفته با جمعی از خویشان در بند کرد بیت بد با تو نکرد هرکه بد کرد ⁂ آن بد بحقیقت بجای
خود کرد ⁂ تا آنکه بعضی از ارباب صلاح آمده خلاص کردند تولک خان ازین بی آب

روی داده بموضع ماخاتون که جایگیر او مقرر بود رفته پای جرأت در دامن صبر کشیده فرصت
انتقام میجست در خلال این حال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان خبر قافله بجاریگاران شنیده
با معدودی باستقبال قافله و انتخاب اسباب سیر خوابه بسیار از انبار سر گلنت خاطر ترتیب
بهانه ساخته از شهر بیرون رفت و انجا نزم بدمستی ترتیب داده ترانه خودپرستی ساز کرد
چون تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود از برآمدن او آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته
با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافت نیم شبی بر سر غنی خان که خود شراب در تن بخواب
داده بود رسید بخت بکام و صید بدام یافت او را و بر خواجه خان او را دستگیر کرده در بند
کشید و سر آتش زبانی دل شوریده خود را که از آشوب غم و غصه پر بود خالی ساخت و بکمان
آنکه چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر را تواند گرفت از انجا عنان تاب شده داخل
کابل را با خود متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابلست فرود آمد فضیل
بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند و تولک خان دریافت که
قصد بجائی نمی کشد و دست او بشهر نمیرسد بحصه قانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت
در میان آورد و فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص ابا زاده خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را
فرستاد و از معمورهای خبار تا مه فغاک و ماماسان که قرب نخل کابلست باو مسلم داشت
و اطفای نایره آشوب کرده غنی خان را از چنگ او خلاص کرد
دراندیش ای حکیم از کار ایام
که پاداش عمل را بی سرانجام
سلامت باید تکس را میانار
اذیب در عوض نزهت بازار
غنی خان بکابل جای گرم ناکرده در عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاد و بجمعیت تمام بر سر او
روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه عالم
پناه آورده شاهراه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران تعاقب نموده تولک
خان پای ستیز نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب بموضع ناله که از گذرهای آب غوربند است
لشکر کابل بدو رسیده جنگ در پیوست آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسفندیار
و معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر رانده با بابای قوچین و چندی دیگر
از ملازمان او بقتل رسیدند و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و بساط تحکم و زرع
مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرده بخود رائی پرداخت تا آنکه

سکون

حیف سامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای آن نکرد که مردم میرزا و سایر اهل کابل
ازین امر متکدر شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش جلیل بیگ ابوالفتح بیگ کمر همت بر قتل او بستند
اتفاقا در همان روز در قریه معموریه فالیزها بکمال رسیده بود هوای سیر فالیز از خاطر او سر بر زد
غافل ازینکه گفته اند   تو خربزه خور ترا بفالیز چه کار   چون هنگام ادبار او رسیده بود
بسر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابوالفتح بیگ و دیگر ناموران شهر فرصت یافته
میرزا محمد حکیم را ببالای دروازه آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند غلغله عظیم از وضیع و
شریف برخاست غنی خان از استماع این خبر سراسیمه شده با معدودی که همراه بودند بجانب
شهر شتافت چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طور دیگر گشته ابواب شهر را
مسدود ساخته اهل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد اگر نزدیکتر آید تحمل کرد همراهان
که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذاشته روند بلکه دستگیر کرده برند حیران و مضطر گشته
سیاه سنگ شامیانه زده ایستاده اهل قلعه توپی بجانب او انداختند بحسب تقدیر تیر آن
بشامیانه رسید غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصد داغ و حسرت و حرمان از آن
دروازه آرزو و ارمان دل از خان و مان برداشته و دل از حکومت کابل بر کنده روی بجانب
هندوستان آورد بعد از رفتن غنی خان عنقا مهد علیا ماه چوچک بیگم مهمات
کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا محمد حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند چون نظرش از سرمه
بینائی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش بنیابت پدر مهمات و معاملات را فیصل میداد و او را
هم چون شایستگی بزرگی نبود و عقل و دانش معامله دانی نداشت در تقسیم جاگیر و قطع
معاملات عدالت منظور نداشته پنجزدانه سر میبرد و از همه بهتر جاگیرها می چیده برای
خود و موافقان خود مقرر ساخت و جاهای زبون برای سرکار میرزا نامزد کرده بمظالم
غریب برای خود سامان نمود از آنجمله غزنین را میرزا خضر خان که از سرداران هزاره بهت
داد پابوس بیگ را معتمد ساخته باو سپرده او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را
گرفته بناکامی گذشت و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ آن در مسالک اعمال
رود و نه دیده بینا که از دید احوال دیگران عبرت گیرد گزین شود و نه مصاحب خیر اندیش
دوربین که بسخن او اقتدا نماید هر آینه درین سرای مکافات سزای ناسزای خود در کنار او

نهاده

نهاده آید و لهذا چون دو ماه ازین معامله گذشت والده ماجده میرزا و ملازمان قدیم تاب
این ستم بیشرمی و ستیزه کاری نیاورده مکرر بدو بر آشفتند و جماعتی از آن مردم در قصد پسر
فضیل بیگ شده مترصد فرصت نشستند تا شبی بهمین داعیه برخانه طلبیده در خرگاهی
که در صحن دیوانخانه چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را
بگردش در آوردند از شام تا نیمشب بانگ نوشانوش در گرفت درین اثنا چند نوبت ابوالفتح بیگ اجازت
بیرون رفتن کرد اهل مجلس تملق کنان از مجلس برآمدن نگذاشتند و آن بدبخت خون
گرفته بیخبر از سنگ اندازی دوران چون وقت مردی شب گذشته کیفیت شراب زور
آورده فرو رفتگی خواب با دمستی هم آغوش شد جمعی که خونریزی او بخود مقرر کرده بودند شمشیرها کشیده
بخرگاه در آمدند و بضرب تیغ جانستان کار او را تمام ساختند مردم بهادر چون شاهولی اتکه سر
او را بریده بر سر نیزه علم کرده جسدش را از بالای حصار بپایان انداختند و غلغله عظیم در کابل
افتاد چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود را
بود میرزا سنجر بسر خان هزاره که پسران سنجر سکندر نام با و نسبت دامادی داشت بار کرده
خواست که خود را بالوس هزاره رساند بآن اندیشه برآمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار
شنیده از دنبال شتافته دستگیر کرده بقلعه آوردند و آواره صحرای عدم ساختند
و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخودی عادل
خان خطاب کرد و حیدر قاسم کوه بر را منصب خان خانانی و خواجه خاص ملک خواجه
سرا را اخلاص خان لقب کرد و از خودسری و بیخودی لقبهائی که پادشاهان به بندهای خود
مرحمت نمایند دادن گرفت و سعی خویش در رفتهای خود اهتمام نمود و در اندک
فرصتی بیگم بقصد غدری او را فهمیده بعدم آباد فرستاد و برای زین خود مهمات کابل
پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند وکیل میرزا
اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت سیرابی سخن بدراز کشیده و بالجمله
چون شرح برآوردن غنی خان و کیفیت بیسروسامانی کابل معروض بارگاه معلی شد
بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منتهی آن بودن کابل البته

میخواهد مناسب آنست که او را اتالیق میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم از و انتقام پسر خود را
بکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی را بهتر ازین
دریابد بنابرین اندیشه صواب اتمام منعم خان را که بسر راجه مذکور تعیین نموده بودند از آنجا دو بر
گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندی از امرا و یکه جوانان تعیین شدند منعم خان
چون از بنه رائی قدر دولت حضور نشناخت و پایه عنایت پادشاهی نیک در نیافت
و از کابلیان اعتباری نمیگرفت این تقصیر او را نوع عظیم دانسته بمجرد رخصت بسرعت
تمام متوجه کابل شد و بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کمک تمامی باو ملحق شوند
و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از و پیدا نبود بیگم بسماع این
باغیان کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل از سپاهی و ایماق فراهم آورده میرزا را همراه
گرفته متوجه شویم که در ملغامات جنگ صورت بندد اگر در مصاف غالب شدیم از آن چه بهتر
و اگر نه گریخته خود را بقبایل مهمند و خلیل برسانیم و از آنجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی
می آوریم و خود را بحمایت درگاه والا میسپاریم اگر نه خان خانان بسیاستهای گوناگون انتقام
برادر و پسر و برادرزاده خود خواهد کشید چون منعم خان به نغلامان رسیده خبر آمد که عبدی از سر
کلان آمده در استحکام آنجا میکوشد و خواجه کلان و جمعی دیگر را بر سر عبدی فرستادند عبدی قلعه
را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خان خانان متوجه محاصره جلال آباد شد درین اثنا خبر رسیدن
میرزا محمد حکیم و لشکر کابل رسید چهار پهر یک که در زمره نامداران حضرت فردوس مکانی انسلاک
داشت و در کیش خود تمری میکند بیدو درین نوع همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید جنگ
هم صورت بندد اگر صورت نبندد قرار داده که جنگ روز دیگر باشد که ستاره روبروست تیمور بیگ
از فوج هراول جدا شده آمد که غنیم آنکه بنفود انیدا زند که شاید غنیم شب بجانبی بدر رود
و کار دشوار شود خان خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان که بر دو عاشق کامل
و منظور شجاعت بودند راه جنگ پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود
کشته شد میرزا حسن که در جوانغار بود از جای خود بجنبید و قاقشالان و جمعی در برانغار
بودند نیز توفیق خدمت نیافتند و ابوالمعالی توکی که کابلیان او را خطاب پیر منخانی داده بودند
در گرداب خود تیغه آتشبازی کرده بود تیری از آن بکله حصاری رسید و از هم گذشت و

چون از کشته شدن خواجه کلان دل پای داده بودند در مرتبه غنیم از دست داده پای
ثبات در رکاب نماندند و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهة
مجازات و مکافات ناداشتن قدر جان نعمت ما دا فراه و غرور که نکوهیده ترین خصلت
انسانیت شکست بر منعم خان افتاده و جمعی بحقیقی بوده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب
منعم خان بتاراج رفت و بایزید بیک که یکی از معتمدان منعم خانست تقریر میکرد که مقدار سی لک
سکه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج مشغول نمی شدند منعم خان
هم گرفتار می شد منعم خان بال و پر ریخته بگرام آمده چند روز در آنجا بود و صلاح کار خود در صحبت آخرباری
نواحی باشی را با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن بعتبه علیه
ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را در آن ارض مقدس پاک ساخته ثانیا
آستانبوس کردم و چون از بطالگی قدر عنایت پادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم اگر از بنده
پروری رخصت نشود امید دارم که چون از من سپاهانی زاه یافته چند گاه در پنجاب قدری
جایگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین بوس دریافت و چون عرضه داشت
روانه درگاه ساخت در بگرام نتوانست بود از آنجا بکنار سند رسید و از اندیشناکی غنیم از
سند عبور کرده در حدود ولایت گکران آمده نفس راست کرد و روز چند در آنجا توقف
نموده سلطان آدم لوازم آدمیگری بجای آورد خان خانان در مقام حیرت در آمده نه روی
رفتن و نه روی بودن داشت سراسیمه روزگار میگذرانید خبر پادشاهی را چون پرتو اطلاع
بر حقیقت احوال او تافت برخلاف خیالهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح
گرامی و مراحم گرانمایه او را از کلفت برآوردند در جواب عرضه داشت او در باب پنجاب حکم مقدس
نفاذ پیوست که از روی عواطف پادشاهی جایگیرهای سابق که اکثر از جایگیر پنجاب است از سرکار حصار
فیروزه و سرکار اتاوه و خیرآباد و شاهپور و کلانور و جلندر و اندری و غیره را بغیر بدهایم و
اگر معامله یورش گکران در میان نمی بود در لاهور هم هیچ مضایقه نمی رفت اکنون بمجرد رسیدن
فرمان متوجه ملازمت گردد منعم خان بعنایات پادشاهی اختصاص یافته متوجه استلام درگاه معلی
شد چنانچه در اواسط سال هشتم و اوایل نهصد و هفتاد قمری بشرف بساطبوس استسعاد یافت
و عاطفت شاهنشاهی او را مغمور بحر مرحمت و معمور بستان عنایت ساخت و از چهره حالش گرد خجالت

وغبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشیدند مخلصان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی
نشده اندیشه خوانده رفتن کابل از سویدای دل برآورده یکدل و یکرو گشته عزیمت والای
شاهنشاهی بسته خاطر مقدس بر انتشای بودن منعمی را منحوست و از حق‌شناسی و ناسپاسی انهاد
اینجا می‌شتافتند خویش را به صلاح خود دریافته نصرت نیازمندی تعلف عنقا اقبال شد و سعادت کوکب
بخشش روز افزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح آنست که خاطر عزت
پیرای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب منهره شد باجمعی از خاصان با لصوب صعب صنعت فرمودند
وفنون شکار ادا نموده شد از آنجمله روزی نهضت شیر شکاران شیر شکار شده تا او را بنیروی تفنگ
بخاک و خون برابر ساختند یکی از آن قنجاره داد و آن بدست خویش گرفت و باعث حیران
تعجب گشت و دیگر را بعضی از بهادران بر دل اتفاق نموده بدست آوردند در همین شکار عباد
را با عزت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیر باز
که در هندوستان رسم شده که از طبقات که در معابد بجهت اقسام عبادات و نوبات
می‌آیند حکام آن سرزمین باندازه حالت و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند و کرمی مانند تیغ کاف
وسکون را شاهنشاه به خرد پژوه از فراخ حوصلگی و دور بینی و حق‌اندیشی تمام آن نقود را
که کرورها می‌شد بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته منع آن بر لیغ مقدس
بممالک محروسه اصدار نمودند در زمان باستانی از نارسائی بعضی و حرص اندوزی طایفه
بخش عقیده از داد از پرستان چنین خواهش بیجامی نمودند و بارها بر زبان اقدس گذشت که
هر چند بطلان کردی محقق گردد چون پیرایه رفتن بدان جماعت مشخص نیست در هر جا از وجه توجه
ساخته بعز کبریای احدیت ساخته پرستش یزدان آفرین مینمایند جز خواستن بسنگ شوقی انداختن
ناستوده خرد خرده دانست که بهر آینه نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود چون خاطر اقدس
از شکار واپرداخت نهضت آن کان سجده کرده مسافت پیاده شتافته در یکروز خود را به دار الخلافه
اگره رسانید آن حضرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاده یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا
کوکه و سیف خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص همراه گرفته از این راه نورد ان یافته کرین بجز از میر علی
اکبر و مطلب خان و حکیم الملک و سالی ان کسی دیگر همپایی نتوانست کرد

فتح ولایت ککران بنیروی همت کشا گر اقبال

چون عالم عنصری متعلق منتظم بصلاح عالم قدسی علویست و نمونه ازین
بوالعجب کارانست که انتظام مهمات ملکی و مالی پادشاهان والا شکوه به نیت درست و غرض راست
که نمونه عالم علویست منوط و مربوط می‌باشد مراقبال پنایی که از شوکت ظاهری و عظمت صوری از جای
نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید و همت را بر رفاهیت خرد و بزرگ گمارد و همواره از روی نیازمندی
ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت عمل آورده خود را به سپاس جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را بر آورده
خبر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از
دوستان خود آزار کشیده باقسام نکبت و انواع بلیت گرفتار گشته سر در کتم عدم فرو برند و
هرگاه شهرستان باطن که نمونه ملک سماویست باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد هر آینه
بخلاف آن نتیجه بخشد چراغ او چون شعله خس یک لمحه و نهال او چون سایه درخت زود زوال شود
اگر چه هوشمندان دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج بشرح نیست
لیکن چون مقصود ازین مجمرت نامه الهی رهنمونی عامه است بجهت ترتیب سرمه بینائی غبار
آلوده چشمان کوتاه‌بین که همیشه بجهت مصالح گوناگون که عالم از ایشان بر باشد بجای دور و زمان گذشته
بمرده و واقعات قدسیه خدیو زمان خود را از نمرده کلک بتمثیل میگردانند و مجملا آنچه درین
سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران گشت تسخیر
ملک ککرانست که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال واطلال اغوار واقعست چه
در زمان پیش سلاطین هند با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این
امنیت نموده اند ما نتهاشان کشوده نشده چنانچه ایمائی بدین پیش رقم رفته است و اکنون که عالم
بحسن نیت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته از وجود جهان آرای افلاکیان مقدس
و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی آمدند این کار بزرگ که از زمان فرمانروایان پیش پیش
نرفته بود بوسیله تمام اقبال شاهنشاهی بر وجه دلخواه صورت گرفت و آن ملک بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمده و شرح این خطه کبری آنست که چون الوس گکر پیوسته لاف
دولتخواهی و یکجهتی میزدند آن معدن مروت و فتوت بچشم التفات بر آن ملک نمی انداخت
هر چند در اداء خدمت انسب آنست که بزرگان دیار پیوسته اگر در ملازمت نباشند
گسسته گشته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند سلطان آدم وکلانتران آن ملک که مشمول
مراحم شاهنشاهی شده بودند اصلا لوازم خدمت بجای نمی آوردند لیکن آنحضرت پاس اندک

خدمتی که در وقتی که از سلطان آدم بظهور آمده بود داشته چندین تقصیرات ازین طوایف میگذرانید
و از آن باز که اورنگ جهانبانی بفر ذات حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمال خان بمقتضای
سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین بوس والا مجد تاسیس داده
دوام اعتصام رکاب حضرت قرین نمود و پرتو عنایت برو تافته جاگیرهای لایق یافت و هنگام
محاربه جان زمان که با پسر عدلی روی داد در سرکار لکهنو پرگنه هنوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر
او بود و نیز بموجب حکم معلی جمعیت شایسته همراه برده شریک خدمت شد و در آن جنگ
مردانگیها از و بکار آمد چون بلاهور آمد و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست گردید و
بعرض اقدس رسید موجب مزید توجه نمایی و باعث مضاعف اعتبار او گشت چنانچه از
فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود بجای آورد اکنون وقت عاطفت است
بهر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهد شد درینوقت سعادت پرتو کو سایل افغان
نشاط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در بارهٔ من زیاده از حالت
من بظهور آمده است اکنون از عوارف پادشاهی بمقتضای حب وطن امید ولایت
دارم که ناقضیهٔ ناکامی مرا در پیش آمده در بند سلیمان افتادم ملک موروثی مرا عم من آدم
متصرف شد و ازین غم هزاران غم در دل دارم و شرح این قضیه مجمل آنست که سلطان سارنگ
با شیرخان جنگهای مردانه کرد و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان
بدست افتادند سارنگ را بقتل رسانیدند و کمال خان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت و با وجود
چنین فرصت ملک اینها را بدست شوکت آورده حکومت الوس گکران سلطان آدم برادر
سارنگ داشت چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلیمخان رسید او نیز سعیهای بلیغ
در گرفتن این ملک نمود سودمند نیامد و از غرایب آنکه نوبتی سلیمخان زندانیان قلعهٔ گوالیار را
حکم سیاست عام کرد زندانخانه را کاواک کرده و بر دار و روی تفنگ ساخته آتش دادند
قوت آتش باروت چنان زور آورد که خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برده خرد
خرد و عضو عضو پراکنده ساخت کمال خان در آن میان بود قادر بر کمال او را از آن آسیب
محفوظ داشته در گوشهٔ خانه که او بود دودی از آن آتش نرسید و چون سلیمخان برین کرامت
ایزدی آگاه شد عهده گرفته او را خلاص ساخت و از آن وقت سلطان آدم عم او استیلای

مطلق

مطلق در ولایت خود یافته او را در رکاب ناکامی میگذرانید تا در اوایل اورنگ آرایی حضرت
شاهنشاهی خود را بسته فتراک دولت ابد پیوند ساخت و عمری کمر اخلاص بسته توجه جانسپاری
نمود چون شرح ناکامی معروض داشت التماس وطن قدیم نمود حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت
پرتو صدور یافت که ولایت گکران آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون
سلطان آدم دارد دو بخش کرده یک حصه با و مسلم دارد و بر دیگری کمال خان متصرف گردد و باین
مضمون بنام شیر سعادت بخان کلان میر محمد خان و مهدی قاسم خان که جاگیر در پنجاب داشتند
شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر
آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار آن تیره دولت نهند تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشی
سرشت گردد و کمال خان بنیل متمنای آمال از عتبهٔ علیا به پنجاب آمده ادای نظام بر طبق فرمان
اقدس سلطان گذارش حکم عالی نمودند و آدم و پسرش لشکری نام که حل و عقد کار و بار بدو بود
سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهای بدتر از گناه در میان آوردند و راضی نشدند که ازین
تسلط مستعار اندکی فرود آیند و کمال خان نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد امرا از فرط احتیاط
صورت حال بدرگاه گیتی پناه معروض داشتند محمد دامنشور عدالت معنون بطغرای جلال و جمال
رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اول از ربط عبودیت گسسته عدم انقیاد نموده بود با وجود آنکه از انجا
که شمول عنایت پادشاهیست اگر نیمی از ولایت را ببرادرزادهٔ خود گذارد و نیمهٔ دیگر را با او گذارند
و اگر همچنین بر نافرمانی ثابت قدم باشد تادیب نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند
چون سرکشی بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت گکران در آمدند آدم
بهمان بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد و در حوالی قصبهٔ هیلان جنگ عظیم
در پیوست و بمحض آنکه جرات و جلادت سرشت طبقهٔ گکران مرکوزست قتال و جدال
دست داد اما از آنجا که همواره تایید ازلی قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است نسیم
فتح و دولت زنگ زدای موکب ظلام گشت و آن وحشی نژادان کلک سیاه منش صحرای هزیمت
طی کردند و اقبال شاهنشاهی را فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روی داد سلطان آدم
بدست بهادران عساکر والا دستگیر شد و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و جنگاه
از خیل لگدشکنان در اندک فرصتی او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران که

هیچیک از فرمانروایان هندوستان تسخیر نموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره
مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بتازگی رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکر از کمال خان
داده او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند
و کمال خان از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود بدولتی که
در خیال او نمیگذشت کامیاب شد لشکری از بجای آن که قدم بار پس آمدن نهادند سلطان آدم را
مقید نگاه میداشت تا حیات طبیعی سپری شد اگر حکم بادشاهی را که هر آینه از واردات سماویست
گردن می نهاد باین روز بد گرفتار نمیگشت و اگر ببعضی از ولایت قناعت میکردند ببلای
حرمان کلی مبتلا نمی شدند از شامت نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی که مرات حکم الهیست
اساس زندگانی خود و خان و مان بر باد دادند و از سوانح آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند از
کاشغر آمده بساط بوس سلطنت عالی استسعاد یافت المنه لله که بیمامن اقبال روز افزون سال بهمای
سال سال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز جا بجا افزونی دولت و گشادن ملکها و معموری
ولایتها و ایمنی راهها و ارزانی نرخها بظهور آمد طبقات طوایف از ترک و تاجیک و سپاهی
سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام انام از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده
کامروای صورت و معنی میگردند از آنجمله درینولا از حدود کاشغر سلالة اصفیا خواجه معین الدین ره
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه
عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و پسر بواسطه حضرت ناصرالدین عبیدالله خواجه
خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود و در ایام شباب
بعد از تحصیل علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای همت سیر خراسان نموده تبریز
رفت و بعد از استفاضه علوم حکمت در حوزه درس علامه زمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بهره مند
معاودت نموده در شهرهای ماوراءالنهر بجانب ترکستان و مغولستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال
حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طرفان بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست
آنحضرت بدارالخلافه آگره رسیده و بتوقیر و تعظیم بادشاهی صدرنشین محافل قدس گشت
و در ایام تفرقه هندوستان بکابل آمده اقامت نمود خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه
قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز

و موقر بود نزد عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان و در خدمت سنگپشت که بسنگ بشتم مشهورست
بخواجه تکلف نموده بودند و خواجه چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون
شنیده درین سال عزیمت حج را وسیله زیارت کعبه آستان مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان
شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور که از جمله جاگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه معلی
متوجه گشت و چون بحوالی دارالخلافه آگره رسید بموجب اشاره والای اکابر امرا باستقبال خواجه
رفتند و چون بشهر نزدیک رسید حضرت شاهنشاهی نیز بنفس نفیس بقصد پیشواز برآمدند و خواجه را از
اجلال و اکرام کامیاب سر و پایه ساختند و نوبت تمام بدارالخلافه آورده بورود منازل احترام
فرمودند و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید خواجه نفایس امتعه ختا
و کاشغر بنظر اقدس در آورده بود تا هدیه پدر و پسر مشمول عاطفت قرب کامروا بودند و از سوانح
عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدین حسین است از درگاه گیتی پناه فایده ایست قدیم که
بزرگان الهی دنیا فرمانروایان دیده در دل درویشان و درویش نژادان را بانواع تفقدات
بدست آورده اند این قسم سلوک را که هم بیهوشی دارد و هم مردافکنست و هم نوشدار وی
اهلیت گاه بملاحظه انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت خود شان
نسبت باین طایفه ظاهر ساخته اند و اگر بدیده انصاف نظارگی شوند بر همه هوشمندان آگاه دل هویدا
گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی که بنسبت این پدر و پسر بظهور آمده همه دام دام و گور منظور نظر دور
بین بوده است و لهذا در اندک وقتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین
حسین برداشتند و حقیقت تحقیقی و جوهری بر عالمیان بظهور پیوست چون ایزد جهان پرور
میخواهد که ساحت این دولت ابد قرین را از تیره درونان بد نیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیده
آرایش دهد نقشی که بهزاران تدبیر نگاشته لوح وجود نشود خود بآسانی صورت می بندد و اصحاب
نفاق بپای کوشش از عتبه اقبال فته دادبار میرسند از آنجمله حال خسران مال میرزا شرف الدین حسین است
که از باده مرد افکن دنیا ثبات پای نورزیده از هوای تف و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا
در سرش افتاده بتاریخ بیست و سیوم مهرماه الهی توهم محض و اقتضای خبث باطن که طینتش بدان
مجبول بود از فتنه که در نواحی بزرگان [illegible] گریخته بجانب اجمیر و ناگور که جاگیر او بود
شتافت بعضی تاریخ این سانحه را شش صفر یافته اند بودند و چون این حرکت شنیع معروض

بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند و هرچند منشاء این توحش و رعب آنه همه ما همنشینان
او استکشاف فرمودند غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از پرده بیرون نیامد مگر از زبان
حقیقت گزار گذشت که ما اراده تربیت او بیش ازین داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت
آن نیاورد و زود از سر رفت غبار جوهر حقیقت او گرفته اند الحال که صلاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت
شاهنشاهی چنین قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سر کار او تعیین فرمایند که مبادا
خواجه زاده مذمت بجوهر هجوم خوش گویان خانه را انداز رفته در آن ملک برپا کند و غبار انگیز
تفرقه خواطر شکسته سکنه آن ولایت گردد چون پایه قدر مخلصان فزونی اخلاص دولت بلند ساختن است
در انداختن سلسله کافر نعمتان فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن
بلکه آن سینه درونان تیره رای را بسمع هدایت در شاهراه گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسینقلی
بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را که در پیشگاه بساط قرب معزز بودند به دقایق مزاج ذاتی و
آداب خدمتگاری ممتاز داشت بار اعتبار را فزوده بمنصب خانی معتبر ساختند و حاکم
میرزا شرف الدین حسین را با مکرمت فرموده و جمعی از مخلصان صفا کیش مثل اسمعیل قلیخان
و برادرش محمد صادق خان و محمد قلی توقبای و میرک بهادر و جندی دیگر از بهادران جانسپار را
بکومک او نامزد ساختند و حکم معلی شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشاء بشریت اگر میرزا
از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلزده باشد او را باستمالت الطاف شاهنشاهی نواخته
بدرگاه مقدس آورند و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتانه داشته در سر خیال فساد داشته باشد سزای
او را در کنار او نهند تا بمعنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد حسین قلیخان اهل و عیال
خود را بقلعه حاجی پور فرستاده آماده این خدمت عالی شد و بآیینی شایسته متوجه ناگور
گشت چون لشکر مؤید باقبال رسیده آمد میرزای ادبار رسیده را فرصت سرانجام فتنه انگیزی نرسیده
بود بدست بیغاد ناگزیر قلعه اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او سپرده بجانب جالور که
در تصرف خود آورده بود در رفت اشخاص فرصت بیعت جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده
قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشتر متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بعهد
و قول داخل عساکر منصور شد حسین قلیخان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد
شرف الدین حسین میرزا که دین و دنیای را پشت داده بود روبروی ایستادن را بخود قرار نداده

٦١

از ممالک محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد و قلعه میرتا که محکمترین قلاع آنجاست
و حیل باستصواب دانائی نامی بود ذینر بدست حسین قلیخان افتاد بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه
بکمال سپرد چون خاطر اولیای دولت ابد پیوند بکلی از کار میرزا شرف الدین حسین جمع بود همت در
تسخیر قلعه جوده پور که مستحکم ترین قلاع آن مملکت است بسته پوشیده نماند که رای مالدیو از اعاظم راجهای
هند جاه و افزونی نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بوده جای نشست او این قلعه بوده و بعد از
انتقال او از حصار هستی چندر سین پسر خرد جانشین او شده این قلعه را داشت امرا رفته بمحاصره
او پرداختند و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبه
عالیه که بوسگاه سرافرازان آفاق است سربلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و
مظفر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکومک حسین قلیخان فرستادند تا بعد از اندک فرصتی
آن قلعه مفتوح شد و از سوانح آنست که پایه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی
و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه چون میامن معدلت شهنشاهی
دولت افزای سعادت مقرون حسن توجه درایت رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند
سلطنت انتظام گرفت و خلاصی امور جهانبانی و نفاذ مهام جهانگشائی سامان و سرانجام یافت با
وجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیت مراتب کونی و الهی عدم ملال در اشتغال بمهمات صوری
و معنوی و نا احتیاجی بوزیر و وکیل بجهت نقاب گزینی و اختیار رسم پیشینیان که سرچشمه
نوامیس است و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهانگشای ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند
والای دیوان بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت دوست معامله دان مزین گردد تا ذات مقدس
همچنان در نقاب متوجهی بوده مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی از سیاق حق و حسابی
صواب فیض لابده ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقمش طراوت پذیرد
توجه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی تربتی
برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد شد خواجه برجوع این خدمت سربلندی یافت و مسند والای
دیوان بوجود او آرایش گرفت و مظفر خانی نیز پیرایه این منصب والا گشت و او شکر نعمت
جلیل اندر خور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپرداز
آورده در ترویج معموره آباد خزانه که رئیس المال سلطنت است و رفاه حال رعیت و انتظام سپاهی

کمنون ضمیر قدسی بود انمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم وزارت برتبه امارت کشید و
بنور دولت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد خواجه ملازم بیرم خان بود در هنگام تفرقه او درویش
اوزبک خواجه را معتقد ساخته بپایه سریر اعلی فرستاد هر چند کوته بینان روزگار در نابود ساختن خواجه
بدلایل و براهین اهتمام داشتند اما انحضرت که گوهرشناس نقود انسانیند در خواجه استعداد
کار دریافته جانبخشی فرمودند و چندگاه عملداری پرگنه پرسرور باو مفوض شد و از حسن کفایت برتبه
دیوان بیوتات رسیده و از انجا باین رتبه عالی استعداد یافت بنازم جوهرشناسی قدردوربین را
که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آورد و انرا پیرایه بخت و دولت میسازد **آمدن شاه**
ابوالمعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن چون ایزد جهان آرا
میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمانرا خاطرنشان خرد و بزرگ گرداند و پایه غلای
اعلام دولت او افزودن او را ارتفاع آسمانی بخشد تا هم نشان ظاهر سرانجام دلپذیر یابد و هم
گمراهان بادیه ضلالت امتداد شاهراه سعادت مانند لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت
را بکوهستان نشیب زبونی در آورد و چون افسرارای سلطنت معدن مروت و مردمی اند
از استمداد عفو جرایم خوش وقت دارند اگر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خداداد
باهتمام خود شان در گرداب هلاک و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سر بدیع که چ
دنا با آن بی بهره حال خسران مال شاه ابوالمعالیست که نه حد مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو
پادشاهی میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش
یافت که این بدبخت تیره رای گمراه مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی
شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عاطفت گشت و بجهت اصلاح حال او و ارامش
خلایق او را بمکه معظمه فرستادند در بیوت از اماکن شریفه که بایستی حسنات تحصیل کردی
شراره شرارت را در خرمن اعمال اندوخته و مورد سیاست گشته باز با اندیشها نادرست
بممالک محروسه که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی
و فساد طرازی در گجرات توقف نا کرده بسمت اگره و دهلی روانه گشت و چون بجالور رسید
بمیرزا شرف الدین حسین که ادبار یافته دین و دولت بود در یافته در رفاقت خود تیز شد و در
تخیل باطل بهری و سرکشی بیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین میرزا با او بعهد و پیمان گشته

باسیصد

باسیصد کس خوب خود را همراه او ساخت مثل یار علی بلوچ و میر علی کولابی که رفته در میان الوس
شوری و آشوبی انداخته فتنه برپا کند و قرار داد که اگر درین جا مهم از پیش رفت من خود را برسانم
و اگر اینجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند و آنچه در آنجا با من خویش نشسته و صحبت جوئی د
شاه ابوالمعالی ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین
قلیخان و سایر امرا انجا بود چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دستبرد نیافت چه احمد بیگ
و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان بموجب درگاه معلی از عقب ایلغار رسیده بودند و این
جوانان پریشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شده عنان فتنه بجانب نارنول تافتند
و در این هنگام نارنول از تغیر خالصه شریفه بشجاعتخان مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت
انجا داشت و میر کیبو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه پادشاهی را که انجا بود
برداشته بدرگاه معلی آید و بواسطه اختلاف کاشتکاران معمول و معزول لوازم احتیاط
از دست داده بغفلت میگذرانید تا انکه صبحی که ناظمان مهمات انجا در خواب غفلت بودند
آن کافرنعمت با جمعی از اوباش رسیده قویم را بمساعدت یاوری نکرده و عار گریختن بر خود
نپسندیده و میر کیبو نوعی جان نثاری بجا آورده گرفتار شد و خزانه نقود بدست آن مدبران
افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن آن بدبخت آگاه
شد صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را روانه ساخت که مبادا که آسیبی بانغروق او که
در حاجی پور است رسد و باهتمام خود را بحاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته
بجانب نارنول شتافته بهت بالضرورت متوجه شدند و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنوده
خود را بعسکر اقبال رسانیدند و چون بدروازه گردی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر
ابوالمعالی که او را بزبان عامه شاه بوندان میگفتند و از جایگیر خود برآمده بدیدن برادر رفته
و چار شده اینطور صیدی در قید اولیای دولت درآمد شاه ابوالمعالی از رسیدن بهادران
نصرت قرین شنیده از نارنول فرار نموده دلاوران باد صولت کوه صلابت
تیزتر راندند چون بمقام مرسور رسیدند دو شتر بار زر سفید که از عقب آن سیه بخت
میبردند بدست مردم اسمعیل قلیخان و احمد بیگ افتاد و میان قلیچیان بر سر دست بر
آن نزاع شد و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفتگو پدید آمد و چون این او ز

فرستادن

بسیار زرق بودند در قصبه دهرسو فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه غبار خاطری
طاری شده بود پیشتر از نیم منزل گرفته وقت سحری قدری پیشتر از کوچ کردن عماد قلیخان و
اسمعیل قلیخان بهمراهی ایشان متعقد نشده الغار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از ماوراءالنهر
عار بحقیقتی و ننگ بیوفایی را از بد رایی گزیده اندیشه غدری بخود راه دادند و دانه قلیل ام
وام بهمگی جدا شده بتعجیل پیش میرفت و خود را با بو المعالی رسانیده کیفیت حال را خاطرنشان
کرد ابوالمعالی در میان درخت زاری توقف نموده انتهاض فرصت میجست بمجرد رسیدن
این دلاوران حقیقت گزین از کمینگاه برآمده تاخت و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجب
قرار داد خود باهم متفق شده برروی صاحبان خود شمشیر کشیدند و احمد بیگ و اسکندر
بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر از مخالفان بداندیش را بر خاک هلاک انداختند و خونریز شربت
دلپسین شهادت چشیدند و نیکنام ازل و ابد شدند شاه ابوالمعالی از آن آی آی عساکر قاهره رو
بگریز نهاد چون بپرگنه جیحون رسید شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد
و فدایی راه نمکشناسی شد ابوالمعالی از آنجا بحصار فیروزه آمد و بایزید بیگ ملازم منعم خان
در واست آن قلعه اهتمام مستحق بجای آورد و آن سگ تو اند الهام خایب و خاسر شده
براه کابل روبه روان شد و درین اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی رسم شکار در صحرای
متهوره که در یازده کروهی دار الخلافه آگره است نشاط آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابوالمعالی
و بجروی و بدکرداری او بعرض مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدت مند
مثل شاه بداغ خان و تاتار خان و رمیخان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بید دولت نهاده
تا او را بدست نیارند پای از تکاپوی باز ندارند تا غبار فتنه یکبارگی بنشیند و عالمیان
باسایش گرایند نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلی و بحر سعادت سایه انداختن
بر ساحت آن و رسیدن خار خشم خم بلکه منضرمان شاهنشاهی و سهم سعادت کدن نام
و قرین حمایت ایزدی بودن چون در جمیع اطوار آرایش عالم و آسایش عالمیان حسن نیه
ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است و خلاصه نیت در معاملات نوعی مثل بکار رود
غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بی مداخل اصحاب غرض و آشوب ارباب کذب و ریا
آگاهی یابند و بمقتضای دولت بیدار لوازم جهانبانی بروجه دلخواه صورت بندد

جهانیان

در سوء لاکه غبار فتنه انگیزی شاه ابوالمعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست و هفتم
دیماه الهی موافق شنبه بیست و سوم جمادی الاولی موکب گیتی کشای بجانب دار الملک
دهلی نهضت فرمود و روز مار اسفند بیست و نهم دیماه مذکور موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده
فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت ابوالمعالی از فرط سطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز
افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار نیافته انگیزی شورش ها دیار ادبار
بکابل کشید و فتنه که بر مدچشم گرفتار شده بود بخواب گران رفت و جهانیان بدعای دولت روز
افزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار کج چشم در رواج باطل و رونق ناحق شناسی ان
یکسر جوی فرصت طلبست پیوسته بزرگان پاک سیرت و پاکان خداشناس را از آن بد
اندیشی چشم زخمی رسد و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده بسعادت ازلی در ترویج حق برغم
بداندیشان اهتمام فرمایند و سنت الهی بران رفته که هر گاه خواهند یکی را بنادیهای بی انتها
اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشند نخستین او را مورد اندوهی
و مطمح دردی گردانند تا شکر نعمتهای ایزدی بتر ادا نماید و آن غم سپند جمال جهان آرای او
باشد و از ظلال اینمعانی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک دهلی نزول اجلال فرموده
مسرت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمنماه الهی موافق چهارشنبه بیست و
هشتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه فرموده بودند از آنجا
مراجعت نموده روی بمخیم اقبال داشتند چون بچهارسوی شهر آن شهسوار دولت رسید
یکی از خونگرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه ماهم انگه ایستاده بود چون آن بدخواه
بداندیش بیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه برکش کرده بجانب آن قبله عالم که پشت
و پناه دولت و اقبالست انداخت چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید و قریب یک وجب
نشست و غریو از نهاد زمین و آسمان برخاست جانسپاران کم نظر تیغ کشیدند و خواستند
که تشخیص حال و نموده آن بیدولت ناپاک فنا شده اشارت عالی بنفاد پیوست که او را
زود از هم گذرانند که مبادا جمعی را از خانواده اخلاص درین امر متهم گردانند در ساعت آن
خونگرفته را پاره پاره ساختند هرچند خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلها معامله دانان ظاهربین
شرحه شرحه شده در چاره سازی اضطراب داشتند اما آن پادشاه صورت و معنی پرسند

وغاره تمکین بوده تسلی بواطن اخلاص نهادان میفرمودند و مقربان کاه کاه بجاه و جلال
باشاره معلی نیز بار آوردند و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند که نخست خیال متخیل
شد که کراز بامی تا دانسته شخصی بنیره مسکی انداخته باشد با وجود چنین زخم کمال ثبات و رزیده
بدستور بسمند کران رکاب سوار شده بدولتخانه توجه فرمودند و چون جراحت ایزدی
و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود زخم کارکر نیامد و جراحت روی بشفا داد حاذقان قا.
عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضر خواجه خان و حکیم عین الملک
باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخشک بند قرار دادند هر روز فتیله تازه می نهادند
تا آنکه بهفده روز با ندمال و التیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود و از غرایب
امور قصه سک پادشاهیست و آن ماده سکی بود مهوه نام درین برادل زده اخلافه اکره
در محل مقدس میبود و از تاریخ سنوح این حضیه مایله آثار ملال و وحشت ازو بظهور می
آمد و هنوز از این قضیه خبر نرسیده بود که آلهی یافته خود را ما منعت و از خوردن آشامیدن
باز داشته بود و مظهر حقیقت و فاکشته آری هرکز نظر بر جمال جهان آرای این برکزیده
جهان افتاده باشد امثال این امور ازو بدیع نیست علی الخصوص از سک که بحقیقت و وفا
مشهور آفاقست چه دور باشد اگرچه حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی
فرصت آن ندادند که تشخیص حال آن تبه کار نموده آید اما اینمقدار مشخص شد که این مبارک
آیین دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بوده قتلق فولاد نام داشت آن نمک بحرام
ادرا از جانور باندیشه تباه همراه شاه ابوالمعالی ساخته بوده و چون او از هندوستان
فرار نموده روانه کابل و بدخشان شد این بسعادت با این کار فرستاده برای هلاک خود
ناوک فتنه بر کمان نهاده اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل از نیرنگی که هرکرا
ایزد بنده نواز نوازد اندیشه تباه بدسکالان بسرادق صیانت او چه مجال کذار باشد
هرچه از بداندیشی بخاطر شان راه یابد وبال و نکال آن هم درین نشاه بآنها رسد که نه
اثری از عرض و ناموس کذارد و نه قدری از مال و جان و خان و مان را فرصت به
چنانچه دیده وران انصافمند که روزنامچه سلطنت بکرزند این خدیو مقدس مستبصرانه
مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خدای داد را نیکو دانسته که چکونه مورد هزار

کونه

کونه بکشته بمغاک هلاک فرو رفته اند اکر یک یک بشمارم دران باب کتابی علیحده باید
پرداخت اگرچه درین شکرفنامه در هر جا ایمائی بحال این کور باطنان و مکافات اعمال شان
رفته چون صحت مزاج وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمنماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الاخری
موکب عالی بدار الخلافه اکره نهضت فرمود بآهستگی منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال
یافته بالتیام تمام حاصل نشده بود بملاحظه آنکه هنوز قدری از دهن زخم تازه بود تا حرکت
سواری اسب نداشت مشتری در سکاسن که کشتی برست آرام کرفته طی مراحل میفرمودند
چون ظل چتر نور پرور بر ساحت حدود دار الخلافه اکره شعشعه افزای شد عالمیان بفر
قدوم سعادت پیوند شاهنشاهی تازکی جان تازه یافته بذوق اخلاص شتافتند و بدولت
استقبال فایز شده نثارها برحواشی موکب عالی ریختند و بر سلامت ذات مقدس سمات
شکر مواهب آلهی بتقدیم رسانیدند و آنحضرت در بیستم بهمنماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم
جمادی الاولی بدولتخانه مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده در
مبانی سلطنت و رعیت پروری قوانین متقنه جهان آرای بودند و مستعدان منفعت اقلیم
در نظر سعادت بخش شاهنشاهی مکامن قوت بموارد فعل ظهور نموده از اسباب دولت
نوای بیکشتند و سیه روزکاران مدبر سزای خود یافته بکتم فنا می شتافتند و جهان از
خس و خاشاک بی اعتدالان پاک شده اعتدال طبیعت بهار یافته بود آغاز سال نهم از جلوس
سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور اول در قرب این هنکام که از ورود
موکب اقبال شاهنشاهی بمستقر خلافت گلستان روز بروز تازکی برگ و نوا یافته بود مزاج
اقدس بر مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت توجه داشت بهار نشاط
افزای درآمده تهنیت صحت عنصر مقدس رسانید و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت
دقیقه از شب شنبه بیست و هشتم رجب نهصد و هفتاد و یک نیر عالمتاب ببیت الشرف
حمل بنزاران سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تازه کردانید **بیت**
دوران بهار رنگ و بو داد ؛ گلدسته بدست آرزو داد ؛ گل کرد بهار عشوه سازان
جوشید دماغ عشقبازان ؛ سیراب هوا چو مغز دانا ؛ دوران چو مزاج دل توانا
زانگونه در ابر در چکانی ؛ کز مغز و خرد چکد معانی ؛ و از جلایل بخششهای والا

حضرت که در عنفوان این حال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن جزیه وسعت آباد هندوستان
از اندازه مقدار این مبلغ که تواند گرفت چون نظر دوربین پادشاهی در نظام عالم بود در
امضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود توجه موفور نمودند و با عدم خواهش
اعیان روزگار و ظهور چندین منافع و گفتگوی بسیاری از معامله نافهم این فرمان معلی
تمشیت یافت و ازین عطیه کبری هزاران مهاد و مکند برگرد کمان روزگار سر انجام پذیرفت
در زمان پیش که منتظمان سلسله صورت تجویز این نمودند بواسطه آن بود که از معاندات ضمنی
دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهر و رواج حاجات خویش معاوضه
آن مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کام روای مقصود خویش گردند تا منفعتی نیز حاصل شود امروز
که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان آنانکه در کیش دیگر اند چون
یکجهتان یک دین از ته دل کمر بسته در ارتقای مدارج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب
تباین را که اساس آن محض تقلید است و اراده و عقیدت درانها تقیید آن کرده سابق که
عداوت جانی در میان بود قیاس نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده آید و غیر نیز
باعث عمده بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب
دنیوی بود تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آید امروز که هزاران گنج در خزانه اعطا بخش
جهان دیدت و هر یک از ملازمان خجسته اقبال از اغنیای و بیری عظیم حاصل چگونه منصف دانا
ضمیر دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم بر فساد مجزوم اقدام نماید و از جلایل
وقایع سزا یافتن ابوالمعالیست و شرح این واقعه عبرت بخش دولت افزا آنست که چون
ابوالمعالی بهزیمت تباه کابل روی رفت و عساکر منصور که بتعاقب اخراج او از ممالک
محروسه متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمودند آن معاندت از حوالی سند
عرضه داشتی متضمن طلب توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی بماه جوجک
بیگم والده میرزا محمد حکیم که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاد
و شرح حسران احوال خود را ضمیمه آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید

ما بدین در نه بی حشمت و جاه آمده ایم — از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای عریضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنکاش نموده جمعی

عمدهٔ عقیده بر میان

کوته اندیشان

کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطر
نشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمد است و فرمان روایان هندوستان
و سلاطین کاشغر با این سلسله پیوند کرده لایق دولت آنست که چون پناه باین دودمان آورده است
اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر رفعتش باوج عزت و احترام رسانند بطوری که
در نظر عزیز و گران قدر شود و صبیه شریفه خود را که همشیره میرزا محمد حکیم است باو نسبت کنند
تا او این خانه را از خود تصور نموده رونق و رواجی بخشد و کارها بر وتیره خیراندیشی و مصلحت
گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت در رفاهیت آورد و دل ساده بیگم از
سخنان فریبنده این مردم بر اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملایمت ترجمان در جواب
شاه ابوالمعالی نوشته با عزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال او را کماهی
عرضه داشت نمایند و از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت دادند و این سلاله دودمان
درج دولت را بآن نادرست خوی بداندیش پیوند کردند و نتایج و ثمرات آن در اندک وقتی
گرفتار شدند و در کمتر زمانی بیگم از ساحت آن وصلت ناعاقبت بجز نقد حیات خود را در جیب فنا
گم کردند و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالی که همواره آثار کوته خردی و تنگ حوصلگی و سایر
خصایل ناستوده از قبح شمایل او ظاهر بود چون در آن خانه صاحب اختیار و قدرت
گشت و در پیراهن حوصله نگنجید و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طبیعت اصلی فطرة
جبلی خود خبث رخش افزود و از بیگم و مستیان آن سلسله احلاحیانی میگرفت و از نصایح
گرانمایه بیگم پند پذیر نمی شد و راه حق شناسی و حقیقت از و بظهور نمی آمد و بعضی تفتنان
تیره رای مثل شوکون پسر قراجه خان و شادمان که سابقا از بیگم رنجشی داشتند درینولا با بوالمعالی
پیوسته خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملکی دخل و کار استقلال
صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه ولی بیگ که ترا
ضایع خواهند کرد و صلاح کار تو آنست که پای جرات در میان نهاده پیش دستی کنی و میرزا
محمد حکیم را که هنوز خردسالست موافق اراده خود نشو و نما دهی تا همه کابلیان سر اطاعت
بر خط متابعت تو نهند آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش گوش بسخنان آن آموز داشته
باچنین کاری اقدام نمود و کلید عقل که نداشت در پنبه جهالت گم کرد و خرمن حقوق این دودمان

را باد عقوق داده و احسانهای تازه بیگم را شست پانزده بقصد خون که بدترین انواع عقوبت
در کمین نشست الحاصل آن پید دولت سوکون و قاضی زاده لقب چیشه ماوراءالنهر که را با خود یار
کرده روی بمیرزا حکیم آورده ابوالمعالی و آن دو سعادت انتمای دیگر درون خانه درآمدند جماعتی از
عورات در آن خانه بودند بغلطی بانوی را خون ناحق ریختند و چون ظاهر شد که خطا کرده اند
و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالی کشیدند و بقصد اتمام مقصود
ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در خانه بر روی عالمیان بست ابوالمعالی باتفاق
آن دو سعادت در را شکسته باندرون درآمده بیگم را بشهادت رسانیدند و باین دو تیره رای ابواب
ظلم را فراشته این سانحه عبرت بخش در اواسط فروردینماه الهی موافق شهر شعبان بظهور آمده و بعد از
خونریزی بیگم بتفحص میرزا محمد حکیم شتافته او را از میان خردسالان برآورده در دیوانخانه
بهلوی خود جای داده مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند روز دیگر حیدر قاسم
کوه بر را که پدر بر پدر درین دودمان عالی از امرای بزرگ بوده و درینولا بر در خانه میرزا منصب
وکالت یافته کارگزار مهمات ملکی بود و خواجه ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانیده برادرش محمد
قاسم را مقید ساخته نزدی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران
شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق کشتن ابوالمعالی کرده بدعهدی سرعت
از میان اینجماعت خبر با بوالمعالی رسانیده او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده
آماده قتال شد و آن غیرتمندان از روی قدرت و استیلا از راه رخنه قلعه درآمدند و از یجانب
ابوالمعالی پیش رفته در میان نقش جنگ نشست و کوشش و کشش بسیار شده و از جانبین خلقی
کثیر بقتل رسیدند و جماعت ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند و شب در ظلمت
بین النوبتین فرو شسته هر کدام را بجانبی متوفی ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و میدانیان
طریق میدان سپردند حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم برادر حیدر
قاسم که در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کامل فتنه انگیزی آن پید دولت
بمیرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرمحمد حکیم با وجود خردسالی از واقعه والده
خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان نهانی کسان پیش میرزا محمد فرستاده چاره
جوی انتقام شد و استدعای آمدن او کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل کر غیرت

بسته سامان فتن آن نشاط آباد که همواره گره طمع آن بر باد میزد و از روی حکومت انجابی
سپرا و ام خیالات او بود پیش آمد همت خود ساخته لشکر و حشر بدخشان جمع کرده باتفاق
حرم بیگم روی بکابل نهاد ابوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر و حشم
کابل جمع ساخته میرزا محمد حکیم را از بیخودی بخود متفق انگاشته دست آویز خود داشته
تهیه پیش رفتن نمود پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرده از شهر برآمد
و بکنار آب غوربند رفته و سر پل گرفته بر ساحت انتظار نشست از انطرف میرزا سلیمان
با لشکر بدخشان جلوریز بر سر پل رسیده و فریقین متقابل یکدیگر فوجها ترتیب داده
صفها آراسته شد در خلال این احوال فوجی از جماعت کولابیان از جانب میمنه سپاهی
گرد ابوالمعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت و بعد از درآمدن میان از
طرفین خبر شکست کابلیان با بوالمعالی رسیده او میرزا حکیم را در قول مقابل میرزا محمد سلیمان
نصب کرده خود بکومک برنقیان رفت و در چنین قابو نوکران میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت
دانسته جلو اسب میرزا گرفته بر آب زدند و گرم شتافته بمیرزا سلیمان رسانیدند و تمامی
سپاه کابل بوقوع اینحال پراکنده شده هر کدام روی بجانبی نهادند ابوالمعالی چون باز آمد
و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت اضطرار دل از معامله جنگ برکنده راه هندوستان پیش
گرفت و بدخشانیان بپایمردی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چاریکاران بآن
مدبر بیباک پیوستند و او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان باحتشام
تمام با میرزا محمد حکیم بکابل درآمد و بعد از دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد
میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز اورمزد غره خردادماه الهی موافق عید رمضان
بکمند مکافات از حلق برکشیده قصاص نمودند بیت بچشم خویش دیدم در گذرگاه
که زد مرغی بجان موری که راه : هنوز از صید منقارش نپرداخت : که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات : که واجب شد طبیعت را مکافات : در هنگام حلق کشیدن
جوهر ذات ناپاک او بظهور آمده عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نگونساری
بجهد و زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد اما بغیر از ظهور جوهر بیخودی امری دیگر
صورت نگشت و قالب ناپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب

خانزاده بیگم و مهدی خواجه مقرر ساختند الحمد لله که عالم از وجود خبیث او پاک شد و بپای سعی و
اهتمام خود بکوی هلاک شتافت هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را باین ذلت و
هوان فیت (?) و ناپود گردانند اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود و مقصدیان اقبال
مخالف را زار و کار زند تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او بر آرند و بعد ازان میرزا
سلیمان در مقام سرانجام مهمات کابل و تربیت میرزا محمد حکیم شده کسان ببدخشان فرستاد
و صبیه خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا محمد حکیم درآورد و اکثر ولایت کابل را بمردم بدخشان
جایگیر کرد و امید علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا محمد حکیم تعیین نموده محل اعتماد
خود ساخت و خود ببدخشان مراجعت نمود خرم بیگم بجد بود که میرزا محمد حکیم را همراه ببدخشان
برد و کابل را ببدخشانیان سپارد و میرزا سلیمان ابلهی را قبول نکرد که مجال آن وقت صورت
یکتائی ندارد و بمرور ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جایگیر داد
و جاهای چیده را باینها داد و یک حصه زبون بمیرزا محمد حکیم و کابلیان مقرر ساخت و ابلهی او طمع
گرفتن کابل داشت

فتح ولایت کرهه کتنکه بتیغ همت خواجه عبدالمجید آصفخان

خواجه عبدالمجید آصفخان اگرچه تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما باقتضاء این دولت ابد قرین کارها
از و بظهور آمد که ترکان بیش از و نتوانستند نمائند ای هوشمند آنها که تصحیح ذات سلسله
نمایند بکارخانه آیند خاصیان از سبب چشم پوشیده در جوهر حال نگرند و بمقتضای اعمال
شایسته نیک ذات سلوک شید (?) و بالجمله آصفخان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد
بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد در کار دولت گشته فتح ولایت کرهه باندک
جولان اهتمام او میسر شد و تفصیل این اجمال آنکه در ممالک هندوستان ملکی است که از اکونده وانه
گویند یعنی جای ابدان شدن قوم گوند و ان گروه بشمار ند بیشتری در صحرا بسر برند و بمانجا
توطن گزیده در مآکل و مشارب سرگرم باشند و آن قومیت فروتر و اهل هند انحاخت را زبون
شمرند و بیرون از قوانین آداب دین و دنیا خود دانند مشرق ان ولایت متصل است برتنبور که
ولایت جهارکند است و مغرب آن اتصال دارد برای سنک که از مضافات صوبه مالوه است
و طول آن صد و پنجاه کروه باشد و شمال ان ولایت ملک مهوه است و جنوب آن دکن است
عرض آن هشتاد کروه باشد و آن ملک را ولایت کرهه کتنکه گویند مملکتی است وسیع

مشتمل

مشتمل بر حصون و قلاع منیع و محتوی بر بلاد و قصبات معمور چنانچه ناقلان صحیح القول روایت
کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت کرهه آباد است و از انجمله کرهه شهری کلان است و
کتنکه نام موضعی و ده است و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته است و دار الحکومه
آن بلاد قلعه چوراگره است و والی آن ولایت در زمان باستانی یکی نمی بود بلکه چندین راجها
در ایام انجا بسر میبردند و امروز ان ملک بواسطه حوادث روزگار بآن نظام و نسق نمانده چندین زمیندار
راجه شل راجه کرهه و راجه کرد و راجه هریاد و راجه سلوانی و راجه دانگی و راجه کهتولا و راجه مکده
و راجه مندلا و راجه دیوها و راجه لانجی و بیشتری دران ملک پیاده جنگی باشد سوار کمتر و از
اول ظهور اسلام که فرمانروایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد عهد
دولت ایشان غازی فتح هیچ یک از تخت نشینان بر کرد شرفات آن قلاع متین و حصون
رصین شوارنت (?) کمند برید و تعال سمند حال این جهانگشایان در فضاء تسخیر آن ممالک سوات
زمین سای شد درینولا که آصفخان جایگیردار سرکار کرهه گشت و فتح ولایت پته نمود
ایالت آن ملک بدرکاوتی نام زنی که مشهور برانی بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و
سخا پایه بلند داشت و بوسیله این صفات برگزیده تمام آن ملک یکقلم ساخته بود از
بادتوف (?) که در انجا بوده اند شنیده ام که چهل و سه هزار موضع آبادان در تصرف
او بود و از انجمله شقدار نشین او دوازده هزار موضع بود و بقیه ایل و مطیع بودند و کلانتران
الوس غاشیه داری او میکردند و او دختر راجه سالباهن راجه رانه و مهوبه از قوم چندیل است
و راجه مذکور او را بپسر امن داس ولد سنکرام نسبت کرد هر چند او از اصل آن قوم نبود لیکن
چون دولت صوری داشت و راجه سالباهن را روز بدبختی پیش آمده بود ناگزیر این نسبت
تحقق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون در فتح رای سین سعادت
شایسته بجای آورده بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنکرام امتیاز بخشیده بود و او پسر ارجن
داس و او پسر سنکرام داس و او پسر کورکداس و او پسر کهرجی است اگرچه در قدیم بزرگی در خانه حاکم
کرهه بود لیکن چندان اعتباری نبود این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان
چیزی میگرفت و تا پنجاه هزار پیاده و سوار او را فراهم آمده بسر او سنکرام داس تهور بسیار بکار
برده رتبه خود را افزوده و پانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شده و از قوم راجپوت بسیاری

از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کار گزار و آنسو بهم رسید یکی از ذات کهرجی ارکان
میر پور دوم از ذات رنار و بفروغ عقل شایان ریاست عظیم آن ملک یافت و بعد از وی حکومت
انجا بسر او ارجن داس در چهل سالگی رسید و بعد از وی به امن داس مذکور کلانی انجا قرار
گرفت و این امن داس بد ذات بدکردار حیله اندوز بود همواره خلاف رضای پدر می
و برای خود خسران ابدی سرانجام دادی پدر بمقتضای حسن عطوفت ابوت چند گاه محبوس داشت
و باز بعهد و پیمان برآورد و آن بی‌سعادت باز بر عادت خود رفته کارها ناشایسته پیش
گرفت و گریخته پیش ر سنگ و بوجید را مجند راجه [illegible] رفت و راجه او را پسر خوانده و ر سنگ
داو بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد او را پیش سر پهبان پدر راجه را مجند که خردسال
بود گذاشته متوجه او شد در انجا رشد ظاهری بهم رساند پدر او ارجنداس جون از این بی‌سعادت
ناخشنود بود ولی عهدی بسر میانی خود جوکی داس مقرر ساخت و او نسبت برادر کلان را
منظور داشته قبول این معنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این مهم نام من شایسته سعادت
نیست امن داس بی‌دولت تیره رای از شنیدن آنکه پدر بسر میانی را اعتبار میدهد
انگار کرده دزدی در خانها در آمده پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که بعنوان خواهی
از قدیم با او نسبت داشت شبی فرصت جسته قصد او کرد و مردم هجوم نموده او را مقید
ساختند و کس پیش پسر میانی فرستادند او قبول این معنی نکرد که قصد برادر کلان خود که
بجای پدر است از من نمی آید و جون او خسران ابدی برای خود سرانجام داد روی او
چه بینم هر چند مبالغه کردند سود مند نیامد و تجرد گزیده راه صحرا گرفت و آن دو مصاحب
حقیقت اندیش بر جاده [illegible] بوده اختیار ملازمت او نکردند بلکه حقیقت
حال براجه ر سنگ نوشته تحریص گرفتن آن ملک کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت
گرفته بجمعیت تمام بآن ملک رفت و امن داس بشعاب جبال مختفی شده اگرچه تاب
مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از ناداشتگی و خبط دماغ قصد
پدر کردم اکنون بیدرد دیگر جون محاربه نمایم جون راجه تملک را تنجیز نمود و کسان خود
[illegible] گذاشته مراجعت نموده تمام ملک را باو سپرد او همیشه گریستی و از کار بد خود
بر خود نفرین کردی و معلوم نیست که این معنی از بدطاری بود یا فی الواقع بر بدی خود

آگاه

آگاه شده پیش خود و خلق شرمندگی ظاهر می ساخت جون به نیستی خانه شتافت نوبت
حکومت به پسر او رسید او پنجاه سال بسر کرده جهان را بدرود کرد در جهان مسموع شد که
سنگرام را پسر نمیشد از گویند اس گواهه که از ملازمان او بود خواهش نمود که جون زن
تو حامله شود وضع حمل در حرم من بکند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود آنرا بنام خود
منسوب گردانم و کسی برین سر اطلاع نیابد گوینداس قبول فرمان پذیرفت و جون از زن
او پسر بظهور آمد آنرا پسری خود برداشت نام او را دلپت نهاد و رانی درگاوتی را باین دلپت
نسبت کردند و جون دلپت را عمر بسر شد پسر او بیر نارائن بسن [illegible] بود رانی درگاوتی
باتفاق [illegible] و مان برهمن اسم راجگی بر وی بسته معنی بزرگی را خود متکفل شد و لوازم شجاعت
و تدبیر دقیقه مهمل نمیداشت و بعقل و اندیشه خود کارهای غریب کرد با باز بهادر و با دیگر
میانها محاربات عظیم دست داد و همه جا غالب آمد بیست هزار سوار خوب همه جا همراه داشتی
و هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین راجهای آن ملک بدست او افتاد تیر و بندوق
خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را ببندوق زدی و عادت او بود که
هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا او را نزدی و در بزم و رزم از و در ستان
دستان داستانها است لیکن عیبی بزرگ داشت که از هجوم خوش آمدگویان بکامروائی صوری
مغرور بوده لوازم اطاعت بدرگاه شاهنشاهی بجا نیاوردی جون آصف خان ملک پته را فتح کرد درگاوتی
مذکور بر لشکر و شجاعت و عقل خود مغرور بوده از چنین همسایه اندیشمند نبودی آصف خان در
ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته جرنیان جاسوس نهاده تاجران
بولایت او میفرستاد و استکشاف داخل و خارج انرا بوقوع مینمود و جون بر خصیب وفور
جمعیت از خزاین و دفاین آن عورت اطلاع یافت هوای کدخدائی آن مملکت در خیالش
افتاده میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبید [illegible] حال بلهو و لعب پیش آمد
دست بخط و خال شاهد ملک دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قریات او سر
مینمود تا درین سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان بعزم تسخیر گرهه عزیمت جست
کرد و محب علی خان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد
جمعی کثیر از جاگیرداران الکه [illegible] همراه او شدند و رانی مست باده غفلت بوده

در جنگها

بکام روائی بسر میبرد ناگهانی خبر رسید که عساکر قاهره پادشاهی بدموه رسید و آن از شهرهای معتبر
ولایت اوست سنگ تفرقه در سنکام غرور او افتاد و لشکر او جمعیت کرد اوری و بپامنی
رسانیدن عیال خود متفرق شده زیاده از پانصد کس پیش او نماند بمجرد استماع این واقعه
رانی از جرأتی که داشت متوجه عساکر منصوره شد و از راه سهور که بیشتری از غزو رجزدکار زار
را استقبال او نمار که متکفل اشغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی
چنانچه خیراندیش دولت گوید پرده از چهره سخن برداشته گفت رانی جواب داد این برهمزگی لشکر
از بیوقوفی تست و من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من گریختن
کی گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است پادشاه دادگر اگر خود می بود دیدن
صورتی داشت اکنون آن مردم قدر چاره را شد همان بهتر که بمردانگی فوت شوم تا چهار
منزل و بر روی لشکر منصور آمد آصفخان که با آن تندی و تیزی میرسید در دموه توقف
کرد با رانی سه یا دو هزار کس فراهم آمد اعیان دولت او متفق شده گفتند که قرار داد جنگ
مستحسن است اما سر رشته تدبیر از دست دادن نه آیین شجاعت و فرزانگی است
روزی چند در جاهای محکم بسر برده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر با جمعیت گراید
رانی این سخن را استماع نموده متوجه درخت زار شده منوب روبه گرهه برآمد و بحسن تدبیر
سال دیه گرهه درخت زار دیگر در آمد آهسته آهسته در آن مغاوز میرفت تا آنکه بموضع
نرهی که مشرق رویه گرهه است رسیده و آن جائیست راه درآمد و برآمد او بس
دشوار از چهار طرف او کوههای سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد کور نام
و یک جانب او دریای خونخوار زنده میرود گریوه که از گذشت آن اتباع قیمت بعد از عبور آن
گریوه بآن موضع رسیده میشود بس تنگ و هولناک است آصفخان که خبر آمدن رانی شنیده
در دموه توقف کرده بود یکبارگی از رانی بیخبر شده هر چند تجسس و جوی او نمود
چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود را بگرهه رسانید مواضع و قریات را
بعمل درآوردن گرفت و چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گرهه گذاشته خود بدنبال
او شتافت چون خبر برانی رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلب داشته مشورت
نمود که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود و خاطر من خود

خواهان

خواهان جنگست تا چند پناه بدرخت خواهیم برد هر که میخواسته باشد برود که رخصت است که
جنگ من شق ثالث ندارد یا بعدم فرو رفتنی است یا بظفرمند شدن آخر همه مردم او که تا
پنجهزار کس جمع شده بودند دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گریوه که محل درآمدن است
نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران بزور گرفتند و ارجن داس که فوجدار فیلان بود
در انجا بمردانگی تن بعدم پیش گرفت رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده با بهادران
مستعد جنگ باین لایق آهسته آهسته می آمد و بدلیران و دلاوران سپاه خود تکلیف
که تیز جلوی مکنید و بگذارید که حریف در میان آید تا از هر طرف آمده جنگ کرده شکست لشکر را
برداریم بجائیکه اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیاری بخاک افتاد
تا سیصد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه چشیدند و رانی غلبه کرده تعاقب کرده تنها
نمود و از گریوه برآمد روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که
صلاح چیست هر کس در خور یافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد رانی گفت مناسب
آنست که امشب بر آن لشکر شبخون آوریم و کار بسازیم و اگر این را قبول نمیکنید
همین جا آمده ایم شب بسر آورده آماده جنگ باشیم و اگر نه صباح سر گریوه را آصفخان خود
آمده خواهد گرفت و توپخانه استحکام خواهد داد و کار آسان شده مشکل خواهد شد رای
هیچکس بران قرار نگرفت آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت
و بپرسش انام رسیدهای خود پرداخت و چون بخانه آمد بعضی از نگهبانان خود اندیشیده
اندیشه شبخون در میان نهاد هیچکس را همت خود نیافت چون صبح شد همانطور
که رانی برای صاحب خود دریافته بود بظهور آمد و آصفخان با توپخانه خود آمده سر گریوه را
محکم کرد و عساکر منصوره در کوه برآمده رانی باستعداد جنگ بر فیل کلان سر سبکپای
سارمان نام که سرآمد فیلان او بود سوار شده برآمد و بآرایش صفوف پرداخت و فیلان
مست را هر جا در مقام خود باز داشته آماده پیکار گشت و بعد از التقای افواج کار از تیر و
تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه پرماد پسر رانی که اسم راجگی برد بود حملهای مردانه نمود
و کارنامهای غریب بجای آورد و بسمس خان میانه و مبارکخان توغ و بسیاری دلیرانه
کردند تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر شرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه

محمول شود سه بار راجه پرساد فوج فیروزی آثار را برداشته در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون
برحال پسر آگاهی یافت بردم اعتمادی خود فرمود که او را از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند
فرمان پذیران او امتثال امر نموده او را بگوشه راندند درین مدت جمعی کثیر از معرکه برآمدند فتوری
عظیم بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سیصد نفر پیش او نماندند اما در عزیمت رانی وهنی پدید نیامد
و همچنان بهادرانه خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کارخانه قضا بر شقیقه
راست او آمد از روی جرأت آنرا کشیده بیرون انداخت و پیکان آن در درون ماند و بر
نیامد و متعاقب آن تیری دیگر بر گردن او رسید و آنرا بدست همت خود کشیده و از افراط درد
غشی بر او استیلا یافت چون رفته رفته بیهوش می شد او مار را که از قوم کهیلا بشجاعت و یکجهتی
ممتاز بود گفت همگی نیت در تربیت و غایت نوازش تو آن داشتم که بکروز بکار آیی امروز آن روز است
که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم و بدست مخالف در آیم حق نمک
بجای آر و باین خنجر آبدار کار من بساز دل بجهت او برین سنگدلی قرار نداد گفت دست
مرا کجا توانائی آنست که باین کار بر دارد دستی که عطایای ترا برداشته چنین کاری دور از
کار چون تواند کرد از من اینقدر می شود که ترا از معرکه جایگاه بیرون برم چه برین فیل اعتماد بسیار
دارم رانی از استماع این سخن که از نرم دلی خیزد برهم شده دشنام داد که بر من چنین عار می
پسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بر بست و جمعی کثیر از یکجهتان
او درین وفاداری ذو شدند خصوصا کنور کلیان کهیلا و جگرپاین کهرچلی و خان جهان
و کهت و مبارک بر سر وفاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان جاوید
شتافتند و فتحی بزرگ که طراز فتحهای شگرف تواند شد بظهور آمد و تا هزار فیل با غنایم نامحصور
بدست اولیای دولت افتاده هم مال موفور بدست آمد و هم ملک وسیع داخل ممالک
محروسه شد مدت حکومت رانی مذکور شانزده سال بود چون برق حکومت رانی از دشت
و درخشیدن حکومت رانی دست ادبار خاک فنا بر سر آن عورت [illegible] بخت آصفخان
بعد از دو ماه که خاطر از میانه ولایت جمع کرده بود روی بتسخیر قلعه چوراگره آورد و آن حصار
مملو شرایف و نفایس جواهر بود که عمرها در از راجهای مهابیشین در جمع آن
سعیها نموده بودند و آنرا سرمایه استدامت خیال کرده عاقبت همه باعث هلاک و عاقبت

بزور

ایشان

ایشان شد سپاه نصرت قرین بتوم تسخیر آن حصار رزین کمر همت بست و در هوای آن خزاین
دست از جان شسته در خدمت آصفخان شتافت پسر رانی که از جنگگاه برآمده بود در آن قلعه
تمکن داشت با مدن عساکر بجنگ پیش آمده بود تا در جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو
رفت و بجهت انتظام مهام چوز بهوج کایت و میبن بهکاری را متوجه ساخته بود چه رسم
راجهای هندوستانست که در چنین وقایع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جایی تعبیه میکنند
و عورات را خواهی نخواهی آورده می سوزانند و آنرا جوهر نامند آن دو نوکر مخلص که پاسبان
ناموس بودند این خدمت بجای آوردند و هر که از کوته عقلی تقاعدی می نمود بموجب رسم ایشان
بهوج نه کو راز هم میگذرانیدند از عجایب قدرت الهی بعد از چهار روز که در آن محوطه آتش زده
بودند و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون در آنرا کشادند دو کس زنده برآمدند که چوبی بزرگ
حایل آنها گشته بود و از آتش وقایت کرده کملاوتی نام خواهر رانی و دختر راجه پراگره که برای
راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بود و این دو زن که از آتش زنده بدر آمده بودند بزمین
بوس حضرت شاهنشاهی از روی دولت یافتند القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر
مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لآلی و هیاکل و تماثیل اصنام مرصع و مکلل و صورت جانوران
که تمام از زر ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس خارج از اندازه بدست آصفخان و مردم او افتاد
و از راویان ثقات مسموع گشته که از جمله خزاین و اموال چوراگره که آصفخان بران تسلط و تصرف
یافته بود صد لک اشرفی علائی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطه احصا و حصار
بیرون بود و چون آصفخان را بمساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی
بود چنین دولتی روی نمود و انجان کشی میسر آمد که صاحب خزاین و جواهر نفایس شد رتبه اعتبارش
زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست نداشت این باده بهوش با حوصله او را
ظاهر ساخت یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ از آن نفایس اخلاص و شرایف جواهر که لایق قبول
نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود بعرض ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر و لآلی با اقبال تاج
تارک دولت و افسر سعادت که ساخته خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق عزت جوانبخت
و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقود اخلاص ساده بود بلکه از رقوم انصاف حرفی بلکه
نقطه بر آن ننهاده از آنجمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود و هم بیست فیل بهم پیشکش درگاه

دهانه قیس

معلی وستاده بوده دیگر همه نقایص لطایف را خاکپوش کرده بر وساده حکومت کرده تکیه زده بغزی
بغفلت میگذرانند و حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهانبخش نظر بران اسباب نفرموده از جنایات
او اغماض عین فرمودند و چون نهضت رایات جلال مرتبه سیوم بقصد تادیب علیقلیخان خان
زمان بصوب جونپور اتفاق افتاد آصف خان بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امتثال
نموده متوجه آستانبوس شده در حینی که عرصه جونپور مخیم موکب منصور بود بسعادت استلام عتبه
قدسیه دریافت تفصیل این سانحه بجای خود رقم پذیر خواهد شد اظهار انوار عدالت از
[illegible] اقتضای منصب والای سلطنت بازپرس
معاملات آنست که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم از ظالم دهند
و پاداش ظالم در گریبان ظالم نهند تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت
نسبت خود را سرمایه ستم و ستیزه نگردانند اگر عیاذا بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید که
راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشمند بوده در عرض احوال ستم رسیدها دلیری
ننمایند لله الحمد والمنه که این سجیه علیا در فطرت مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که قوت
بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهانپرور بی شایبه تصنع و مداخله ریا
در نهاد اقدس ودیعت نهاده دست قدرت طبقات عالم جشت گرمی این کریمه همواره
در عافیت آباد مسرت بوده در عادات و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب
امن و امان شد در اوایل این سال الهی و اواسط نهصد و هفتاد و یکم که عنفوان زمان عدالت
روایی عنوان دیباچه داوری بود خواجه معظم که برادر اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی
بود چون از نسبت معنوی بهره نداشت این نسبت صوری را در روی بیهوشی آن بدمست
بی اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته می ساخت و در زمان سعادت آیین
حضرت جنت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا بود آنحضرت مراعات مهد مقدس فرموده
از و میگذرانیدند چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان آنحضرت
کرده تیغ بی اعتدالی خون آن مظلوم عزیزی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار
نموده بکابل آمد و بار شفاعت مقربان بساط قرب بار یافت و مجددا مصدر اعمال ناپسندیده
شد تا آنکه او را اخراج کردند و بسوی حجاز شتافت و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان

معاملات آنست

که دوست [illegible]

آمده همان ذمایم اخلاق بروی کار آورد روزی در دولتسرای شاهنشاهی که اعیان مملکت و ارکان
سلطنت جمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود بجهتی جنگ کرده و
بتقریب حکایتی بر سر او دویده او را درشت دلکه گرفت و مرتبه دیگر با بیرامخان بدرشتی
پیش آمده دست بکارد برده باز او را اخراج کردند و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود
روزگار میگذرانید و از بدخویی و پریشانی حال آنجا نتوانست بود روی توجه بدرگاه گیتی پناه
آورده در اوایل مرتبه که دارالخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت و دولت بود ملازمت سربلندی
یافت بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شده و از آنجا که نهاد او به بی اعتدالی سرشته بود
بصدد بیباکی و بیملاحظگی سابق پرده کشای جوهر خود گشت بیرامخان در ینمقام بود که او را بولی بیگ سپارد
که از راه مکر بگجرات روانه سازد و درین اثنا تفرقه او روی نمود خواجه بوسیله انتساب دودمان
قدسی حمایتها عظیم یافت اما بدست خوی خود گرفتار بود و بصدد بی اعتدالی پیش زیب میکرد
تا آنکه روزی بی بی فاطمه که از دو بکی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود و در سرادق آسمان
مکان حضرت شاهنشاهی نیز پایه اعتبار داشت و زهرا آغای دختر او در خانه خواجه بود و پیوسته از
ناجنسی و بدخویی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که
خواجه میخواهد که بپرگنه رود دختر مرا همراه برد و از بدخویی و بدگمانی که در طینت اوست قصد آن عفیفه
بیگناه کند و مکرر این حرف بر زبان آورده در دارالخلافه از معدلت شاهنشاهی اندیشمند بود
مرتکب این امر نمی شد اکنون که او را بجای دیگر برد حال چه خواهد بود آنحضرت بزاری آن عورت
قدیم الخدمت ترحم نموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شده و بزبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت
شکار داریم بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون در سر راه آمده ملازمت کند نصیحت
او کرده عاجزه را از بردن مانع خواهیم آمد بعد از زمانی آنحضرت از ارک شهر بنهضت اجلال بر کشتی
سوار شده از آب جون عبور فرمودند بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی چند که از بیست کس
زیاده نبود روان شدند از انجمله رستم خان و شمال خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان
بساط قرب بودند چون همواره خواجه معلوم بود بی فراغت و پیشرو خانه پیشتر فرستادند
که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بشاهراه استقامت آورند و رستم خان و مقبل خان
نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان

شوند آن دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان بوشتر و خان شنوده که حضرت باین روی آب
دایهار ایستاده اند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم خشم آلوده متوجه
حرمسرای خود می شود زهره آغا از حمام بر آمده در جامه خانه لباس تازه می پوشید خنجر کشیده
کار آن عاجز حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد و سر از
روزنه خانه برآورده جائی که دستمچیان ایستاده خنجر خون آلود می اندازد و بآنگ بلند میگوید
که من خون او ریختم رفته بگوید دستمچیان خنجر خونین برداشته بحضور اشرف آوردند حضرت شاهنشاهی
چون برین ستیزه آگاه شدند بسطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه آن بی
اعتدال درآمدند و آن دیوانه شمشیر حایل کرده و دست بر قبضه شمشیر زده رو برو پیدا شد بندگان
حضرت از قهرمان عنایت فرمودند که این چه روش است دست بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت
دهی دانسته باش که جان بر سر تو خواهم زد که راحت بیرون از آید آن دیوانه صولت عظمت
شاهنشاهی دیده دست و پا گم کرد و در سطوت پادشاهی و رفت حاضران بساط معلی آن دیوانه
را مقید ساختند و یکی از یکه تازان شمشیری بر کمر خواجه ایستاده بود در کمین نشسته بود حقه
از چشم و روی او در یافته بتعلق قدم خان تعرض نمودند که بزن آن حقه شناس یک حرف ضمیر اقدس
را در یافته سعی بسبک دستی نمود که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد و آن قامت
بی سر زمانی بر سر پا ایستاده بود و خون سیاه از حلق گردنش بترک بر زد آنگاه از خواجه بی اعتدال
پرسیدند که خون آن عاجز بیگناه را چه گناه ریختی آن شقاوت بیباک زبان بسفاهت و بیان
برگشاد تا آنکه بلگد و مشت او را خاموش گردانیدند و موی کشان و لگد زنان در بارویه
کردند و دریای غضب آن محیط عدالت در جوش آمده بموجب حکم معلی ملازمان که او را
همواره در مستی و آشفته دماغی همکاسه بودند دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات
ساختند و آن بدکردار بدولت را هر چند در آب غوطه داده می آمد به سخت جانی نموده از نهر ره
کوی باز می آمد و سبب برکات این را سرمایه از خاطر پادشاهی دانسته در آن اهتمام می
نمودند هر چند یقین همه بود که درین ورطات قهر بلطمه موج فنا هلاک خواهد شد اما او از
سنگدلی و سخت جانی زنده مانده بمقبلی بساحل رسیدند و آن آشفته مغز را بقلعه گوالیار
فرستاده محبوس ساخت و در آن محبس مالیخولیا بر وزور آورده بفساد دماغ از عالم رفت

و در ظاهر قلعه پشته ایست الحاحه نوشتیم و از آنجا بدهلی آوردند سبحان الله زهی اقبال فتنه سوز
و عدالت آشوب گداز که از آنجا که منشاء نیت حق اساس جز ظهور انوار عدالت و نصفت و
محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بیامن این یمن همواره دولت در روز افزونی
و بخت در دولت افزونیست و از سوانح دولت افزای این سال مسعود ظفر یافتن خلیلعلی خان
زمانست بر فتح خان تبتی و شرح این داستان آنست که فتح خان و حسن خان وجمعی کثیر
با لشکری آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان
را در تصرف آوردند و پسر سلیمان که آواز خان نام داشت بسروری گزیده سر شورش
بر داشتند خان زمان و دیگر امرا و الحمد و متوجه اطفای نایره فتنه شدند چون افغانان پر
زور بودند خان زمان جنگ را صلاح ندیده کنار دریای سون محل انده باری قلعه اساس
نهاده استحکام داده بود و درین ولا مولانا علاء الدین لاری و ملا عبد الله سلطانپوری
و شهاب الدین و وزیر خان از درگاه معلی آمدند رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای
آن فرمود که بنصایح ارجمند رهنمونی خان زمان بشاهراه سعادت نموده بعواطف خسروانی
اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند و سلیمان خان کرانی حاکم بنگاله که خود را
از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود و خطبه شاهنشاهی خوانده او را بر استمال
الطاف بیدریغ گردانند و اگر مصلحت وقت باشد باستانبوس این درگاه که اکسیر اهلیت
صوری و معنویست سازند این فرستادها درین قلعه بخان زمان رفته بودند غایت سانیدند
و بصورت و معنی تقویت او فرموده او را در حین اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند
روزی این فرستادها پیش خان زمان نشسته بودند افغانان تیره رای لشکر کشیده و
فیلان مست موکب بر هم زن را اعتضاد خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او فوجها
آراسته موکب آرائی میکرد که تهور نهادان بد سرشت نزدیک رسیدند و بمجرد آمدن افواج خان
زمان برداشته در هم نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان
مشغول شدند درین هنگام که کار برین نخوتمندان دشوار گشته بود اقبال روز افزون
شاهنشاهی حفظ احباب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع نگاری در آمد و
مجمل این نادره آنست که خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت بود.

ومشمول قوافل سعادت گشود و بآیین لایق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان
که قدرشناس جوهر انسانی اند آن میرزا مغتنم دانسته بجلایل مراحم وجرایل عطایا اختصاص بخشید

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن و طی مراجعت بمستقر خلافت انداختن

چون بر ذمت والای سلطنت فرض و قت که همواره از احوال ملک و اعیان دولت مستخبر باشند
بتخصیص خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته باشند بیشتر از آنکه کارسازان
و حال آن ملک بنفاذ انجاح بفروغ تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده اند والمنة لله که این شیمه در
ذات مقدس پادشاهی بر وجه اتم واکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا از دریافت آن عاجز
آید پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هر چند بکار روا امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما از
پرده احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم
خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند و لهذا چون درین ولا بمسامع اقبال رسید
که عبدالله خان اوزبک که پیشکرده این مایده اقبالست در مالوه سر شورش دارد از تنگی ظرف
میخواهد که بار عاطفت گیری بر انداخته کفران نعمت ورزد بنابر آن شکار فیل را پیشنهاد خویش
ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند و تا سید الهی روز بهرام بیستم تیرماه الهی موافق
روز شنبه بیست و هفتم ذی قعده در موسمی که فیلان کج خرام از استیلای بهوستی جوش و خروش
در زمین و زمان انداخته بودند و زمین و زمان از بدمستی جکیده و استیلای روان ساخته نشیب
از فراز نمیدانستند و از سرکشی و گردن فرازی زمان بدر خلک برق می شدند رایات عالی
بجانب زور و سیری که بیشهای فیل دار د نهضت فرمود و چون ساحل دریای چنبل مخیم
اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود چنانچه عبور اردوی معلی قریب
دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق بکشتی گذشتند و دران
هنگام که حلقهای فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز مستانه میگذشتند فیلی لکهنه
نام از فیلان نامی در غش بیدستی باب فرو رفت و از انجا خرصه گوالیار مخیم موکب اقبال
شد و از انجا فضای جان پرور حوالی قلعه نرور مضرب خیام فلک احتشام گشت و چون آن بیشه
فیل از انتقام نزدیک بود در ترتیب شکار فیل نموده ملازمان عتبه اقبال اخذ فوج اعیان زور موهوم

بود که کاری بسازد و یا کوششه کند حسن تیغی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمعی و برده شد
مردم فرار نمودند و باجمعی که مانده بود قرار در ن نخود داده بیکی از بروج قلعه رفت و
دیگی که دران تعبیه کرده بود چاق کرده بپیش آن فوج مرد که چون فیل مست عربده کنان می
آمد توپ را سر داد سر دادن توپ همان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را گرداننده بر زمین
هلاکت انداخت و این فوج رو بگریز نهاد و از تایید ایزدی مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که
پیر امحان در جنگی که بهادر خان را بمالوه تعین میکرد داده بود در انجا در دست طایفه سلاسل عربده
جوی بود در اثنای انهزام فوج خان نام فیلبانان افغان از انکه ده سوار میشدند که او
در مقام بدمستی در آمد و یکی از فیلبانان افغان را که دران نزدیکی بود بر خاک هلاکت انداخت
و شورشی غریب پدید آمد افواج افغانان این را شور عسا کر اقبال دانسته فرار نمودند افغانان
که دست تاراج بر داشته بودند یکبارگی سررشته تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند و با استماع
این تایید غیبی فرار نمودها از پی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند و غنایم وافر
و فیلان نامی بدست افتاده بمحض اقبال پادشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد و بعد از ظهور
چنین نصرتی خان زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از روانه ذکر سنادهای پادشاهی با احترام
تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضاست چون درگاه جهان پناه
شاهنشاهی مجمع نادرگان روی زمین است چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستجمع
جمیع کمالات و جامع فنون فضایل و حاوی اقسام فواضل ساخته منفردان هفت اقلیم ترک
اوطان و بلدان کرده روی توجه بدرگاه معلی آورده کامیاب سرور میگردند و از عجایب آنکه
دانش اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت آلهی با در دوری که در کار خود یگانه عصر باشند چون
بصحبت فیض منقبت حضرت پادشاهی میرسد چندان تحقیق دران هنر و پیشه کرده میشود
که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد و یقین خود میکنند که پیوسته اوقات
گرامی مصروف همین است و بس فراخی حوصله و بزرگی حال در این باید که از مرتبه اعلی بدرجه
اسفل در خور مخاطب بی کلفتی صعود و نزول فرموده مخاطب خویش را کامروا صورت
و معنی میگردانند از آنجمله سید اجل امیر مرتضی که از اسباط علامه جرجانی بود در فنون معقول
و منقول ید طولی داشت طواف حرمین شریفین نموده رحل اقامت بقعه علیه که کعبه وفود درگا

دبهر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای سطبر استوار
که زور کشیدن آن کوه پیکران داشته باشند بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد تعبیه فرمودند
و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیلی وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان
برانند که فیل صحرائی از بارندگی دست و پا کم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار
فیل اهلی یک سر طناب در گردن فیل وحشی اندازد و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط
سازد و بدین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند و آن فیل را کشان کشان
ببرند و هر روز بتدریج لابی بفیل صحرائی از راه ملایمت نزدیکتر شوند و علف پیش او اندازند
تا رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی بدین اسلوب رام سازند و منشاء اهلی و رام شدن هر
وحشی ملایمت و احضار آنچه ملایم طبع اوست از گاه و دانه و آب تواند بود نه از روی قیاس
این قسم شکار اسهل و اشایع فیلست که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر از و یا مثل
او مامور و منقاد خود سازند و شر او را از خود دور دارند و بدین تدبیر بر مراد خاطر و کام دل ظفر
یابند و بالجمله آنحضرت متوجه فیل بند شیر شکار در بیشه نزور ترتیب این شکار فرموده مردم
را گروه گروه بهر جانبی روان ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب شیرانه
و ران بیشه نشاط افزای در آمدند و از روز بعد از تکاپوی عظیم و جستجوی تمام ماده فیلی
از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند و هنگام بستن او هم
پسرهای کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر مالشی یافت اما افتان و خیزان بسلامت
آمد و فردای آن روز بعده قاسان بود منعم خان خانان که درین شکار قراک دار و قربن رکاب
سعادت بود با ایمان دولت و ارکان خلافت که دران نهضت بعزت ملازم موکب
عالی بودند روی بآن کعبه اقبال آورده زمین بوس بجا آوردند بجای آوردند و حضرت
شاهنشاهی جهانبانی بعادت التفات عید بر عید افزوده بوم شکار پای توجه در رکاب
شوق آوردند و هر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شدند از روز بعد از سعی تمام گله
فیل ماده که دوسه فیل نر همراه داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن خضرت عید را
تازه کرده بآئین معهود مجموع آنرا که نه فیل بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سرادق
اجلال بوده انتظام بخش ملک که صید معنویست نمودند صبح سوم باسراف صبح دوم
سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی شمال و صبا
ازان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند ناگهان بگله فیل که از هشتاد زنجیر زیاده بود ظهور اقدس
افتاد انبساط عظیم فرموده و تقال بر صید مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلانرا
بریشه بر درخت رانده پای هر فیلی بدرختی بسته و بر هر فیلی چند کس دیوبان نگاه داشتند
و طنابها از اردوی معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز بسیر آدمی نشده جایگرد آن وهم و خیال
ازان غبور نموده بودند دران شب بهره ور موکب عالی غیرت فزای مصر جامع و بغداد خلافت
شده بود فراشان کاردان امانت بگذاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس
تختی بلند از چوب ساخته بتوی طنابهای نگارنگ گرفتند و آنحضرت بدولت و اقبال بران نشسته نشاط
و سر بر عشرت آرام گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد
کوکلتاش و سیفخان کوکلتاش و میر منوالملک و میر علی اکبر و حلیمه خان که بخان عالم
مخاطب شد و میر غیاث الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خانی شرف افتخار دارد و دیگر
مقربان و مخصوصان در حواشی آن نشیمن فیض نشین دور زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب
بطلعت عالم افروز بر سر افق جلوه نمود حضرت پادشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام
بران تخت سعادت بدولت نشسته و حاضران از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت
تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصه امیر حمزه از دربارخان استماع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند
درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار از اردوی معلی رسیده اشاره عالی شرف نفاذ یافت
که ازین فیلان هر کو که شدت سرکشی و صولت نخوت داشته هر فیل را در میان دو فیل
پادشاهی بطنابها محکم بربستند و بآئین شایسته رانده تا تماشا گاه بحوالی اردوی معلی آوردند و طنابها
چون کمند عیاران براه کوه هیکلان انداخته بآئین شایسته مقید ساختند و بجهة سامان این کار
دو روز دیگر ان سرزمین مخیم موکب عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای
ضمیر انور مرکوز بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از اشتداد برف و باران و اشتداد
خلابها و سیلابها و فور کل و لای لزج و کثرت کوه و مغاک که در زمین مالوه میباشد کار
بر کرم روان شاهراه اقبال دشوار شده بود و اسپان چون اسپان آبی شناکرده می آمدند
و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبه

رنو دمخیم اردوی معلی گشت و بسبب کثرت باران که دو روز متوالی در آن سرزمین که مهبط فیوض آسمانی
بود مقام شد و از آن منزل براه سارنگپور نهضت عالی اتفاق افتاده در طی این راه از کثرت
دخول خلاب بادپایان آتش خوی را پای تا سینه در وحل فرو می شد و شیران سبکپای راه
موشان گرانی میکرد و هزاران چو نقل جنبش میکردند درین روز خیام مواکب منصوره که بیابانها
را از ازدحام تنگ داشت در عقب مانده بغیر از خیمه و سراپرده بادشاهی و یک خیمه خانخانان
و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از عالم خیمه هیچیک از بندگان درگاه نتوانست
رسید لاجرم یکروز در انجا مقام فرمودند و روز دیگر علم نهضت بجانب مندو افراشتند
و فضای ظاهر قصبه کهیرار که پنج منزل مخیم سرادقات شد اگرچه درین مراحل چاروا دانه نیافته
بود اما سبزهای تازه و تر که دران مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت از
فرط طراوت و حلاوت نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات برده بود همه سر در
سبزه زار برده از آن علفهای خوشگوار سیر می شدند و دران سبزه زار شوق سرمستانه کام
میزدند حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل نشاط
اقامت گذاشته و چندی دیگر از امرا بران گماشته خود همعنان دولت هم رکاب اقبال
بر توسن سبکخرام بصوب مندو که مقر آن خودسران بود ایلغار فرمودند در اثنای راه
اشرفخان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند تا عبدالله خانرا که از اعمال ناشایسته خود متوهم و
خایف بود نوید عنایات پادشاهی داده بملازمت آورند و نگذارند که آواره صحرای بی
دولتی شود و بجناح تعجیل از قصبه کهیرار ببلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و پنج
کروه مالوه که از چهل کروه معمول جلی زیاده مسافت دارد در چنین آب و گل یک منزل نهضت
وان فرمودند و کدخدا و سارنگپور محمد قاسم خان نیشابوری که حکومت آن نواحی تعلق بدو داشت
تبارک اد شتافته دولت استقبال دریافت و از آنحضرت التماس نزول منزل خود نموده
بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بهفتصد اسب و استر از خود و ملازمان خود از نظر اشرف
گذرانیدند و آنرا برامرا و ملازمان موکب والا که درین یورش نصرت فرجام تیول یکرسیدند
قسمت نموده سعادت شد و مکارم ظهور سعید صبح که محل اشراق نور در رفع حجاب
ظلمت است بدولت سوار شده متوجه این که در سوالف ایام تختگاه مالوه بود گشتند

و عرصه آن شهر بیمامن قدوم موکب عالی غیرت افزای آسمان شد و چون سوای دهار
بورود موکب والا عطر بیز گردید اشرفخان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای
او معروض داشتند و بظهور پیوست که هر چند این مخلصان در نشو رکرم نفسی کردند باطن
نفاق اندوز نگرفت و هیچگونه تسلی نیافت و بنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاده تا
شام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر بعضی ملتمسات و امی گفته
ایشانرا از سر خود وا کرد مثل آنکه بی ضرر مالی و جانی در ولایت مندو بدستور سابق بار مفوض
باشد و بنگری بردی و علیقلی و الیاس بیگی با او همراه گذارند و منعم خان خانخانان موثوق
بر عفو شامل و حلم کامل نموده عفو بر تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم
عفو بر جراید جرایم او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن میثاق
و عهد و انجاح مقاصد و مطالب بمصحوب اعتماد خان و دربار خان متورخ نوشته شد و درین
هنگام که ظلال جلایل رایات بر سواد قصبه دهار گستردند و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت یکی از
عوارستم رسیده بود یاد داد که محمد قلی حسین قدر سگی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نا
بالغ من کرده و خانه مرا بتاراج برده است حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع
داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش که عقوبت او را بسیاست عظیم خواهم رسانید
از غرایب دور بینی حضرت شاهنشاهی الهام دلگی که گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت
بسزای خود یافت و بود و درین شهر بموقف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار موکب
عالی بعبدالله خان رسید از انجا که خایف خاین است هلاک خود را عین میدانست
و خویشتن را مغلول و مقید شحنه قهرمان غضب جهانی دیده روی براه گریز آورده از
مندو بجانب گراتی شتافت و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از صوب
مندو مصروف فرموده همت بر تعاقب آن مدبر گماشت جمعی از امرای اخلاص نهاد
را برسم هراول پیشتر روان فرمودند تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند و خود نیز بذات
اقدس با چندی از مقربان سر را عنان در ایلغار شتابنده تر گشتند و آخر روز دوشنبه چارم
مرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذیحجه وقت شام بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند آن
محل برگشته بیشتر از این گریخته رفته بود شب بدولت و اقبال دران جا توقف فرمودند در اثنای

راه اعتماد خان و دربار خان که برای رهنمونی آن گمراهان نامزد شده بودند جهت یافتند که آن گم
شده بیابان نادانی را بنصایح هوش افزا سالک مسلک شاهراه سعادت گردانند و صبح آن
از نوائی پیشتر نهضت واقع شد در اثناء آن دو ستاره نما برگشته آمدند که از آنجا که روز ادبار
او دست حرف موعظت را خدیعت خیال کرده از اقبال وی گردانیده است تغافل قاید
رشته نام برده را که برسم منقلای نامزد شده بودند بموضع باغ هدایت نموده از آنجا معلوم شد که
آن شوریده بخت بنه و بار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را مردم
هراول بواسطه نشیب و فراز زمین از پیش کسوا افتادند و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشابوری
و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سیاهی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله
پیش رفته کار طلب نبرد شدند و غنیم را شیشه تیر گرفتند و عبدالله خان تیره رای
غافل از جنود غیبی از بخت برگشتگی برگشته بجنگ آمد و با همراهان خود گفت که موکب اقبال در
چنین وقتی از راه دور ایلغار کرده و کمکی کم رسیده است و ما مردم بسیاریم و بر زد و همت
بسته متوجه پیکار شوید و بدین اندیشه ناصواب وی بجنگ آورده و با شجاعت راه ستیزه
و کارزار پیش گرفت و این موبدان اقبال داد دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد
آراسته بودند که منهیان حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات
اقبال نیز در نهضت تعجیل نموده درین اثنا خاکسار سلطان از نامعامله فهمی و غرور دانش
ناقص خود حرف باز ایستادن از ایلغار بموقف عرض رسانید قهرمان پادشاهی در جوش آمده
دست بشمشیر کرده و از کمال غضب بجانب او متوجه شده آن بیعقل از اسپ پیاده شده
در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد و حضرت نیز بدولت از اسپ فرود آمده باو
رسیدند و شمشیر باو انداختند چون آن تیغ کهانه مندی بود تا بدم رسید و مهربانیهای
چون برخاک مذلت افتاده دیده دیگر محافظت نموده دست از و باز داشت و الحق این
غضب لطف سرشت پادشاهی بر جای خود بود تا هر کس تبه خود را دانسته در خور آن
عرض نماید چه مقرر خرد دوراندیش است که هر که نوکری را شایسته باشد خدمت حضور را
نسزد و هر که ملازمت حضور را در خور بود لایق بساط عزت نباشد و هر که سزاوار بساط اقبال
باشد در خور نشست نتواند بود و هر که بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن

ندارد و آنگاه بعجز و عالم دهر که رخصت سخن سرائی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب
پادشاهی مخالفت نماید مجال جرأت در نقیض مطلب ارجمند پادشاهان و خلاف رای این یکتایان
رفیع ناستوده خرد و ناپسندیده خردمند است که وقتی که این بزرگان عالی نهاد یکی از دور
بینان بساط عزت را بدریافت خویش این پایه داده او را از ملازمان خود ممتاز فرموده
باشند از مان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند هر آینه حق خدمت
بجای آورده باشد و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات عالی که طراز فتح و نصرت بران معقود
و مربوط بود حرکت داده ظلال عالی بر مبارزان عالی بخشه گستردند و خود بدولت و سعادت
بکمانگاه نصرت درآمده بجای رسیدند که تیر مخالفان از بالای سر حضرت میگذشت و
محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میگردد بدست راست خان خانان و بدست دیگر
اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند درین هنگام که نایره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی
حکم عالی شد که نقاره فتح بلند آوازه سازند و حضرت خان خانان را مخاطب ساخته فرمودند که جای
توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند
خان خانان بزبان عجز عرضه داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست
اینک مجموع ملازمان فدائی یکجا جمع شده می تازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن شدند
اعتماد خان از فرط اخلاص جلو گرفت و حضرت بروی اغماض شده بیشتر توجه فرمودند
درین وقت غنیم شکوه پادشاهی و حمله معرکه ربائی شاهنشاهی که کوه تاب آن نیاوردی برای العین
دیده پای از جای و دل از دست داده فراری و شکوه ایزدی که همعنان این شهسوار
میدان همت بود او را سد و ایمان سینه کلیم را برداشته زیر و زبر کرد و چندی از مردم
معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری از آن تیره بختان بهزاران خواری و نگونسار
دستگیر جنگجویان معرکه اقبال شدند و فتحی که کارنامه ازمان و ادوار است بمحض حسن
اقبال بظهور پیوست درین روز فتح معلی الجمله از ملازمان عتبه اقبال و اعیان عقیدت
گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند آنچه کسی زیاده نبود مثل منعم
خان خانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان
نیشابوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخرالدین و اشرف خان و اعتماد خان و خان عالم

و اصفخان و لشکرخان و شاه قلیخان محرم و قلیج خان و رحمن قلیخان توشک بیگی و خرم خان
و قتلق قدم خان و خواجه عبدالله و حاجی محمد سیستانی و رای تیرداس و خاکسار و وزیر جمیل و
مراد بیگ و با وجود انکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه در چنین وقت قطع کرده بر سر
مبارزت آمد و لشکر غنیم انچه روبرو باستعداد تمام امده بودند هزار سوار زیاده بود پیروزی
تائید ایزدی فیروزمندی روی داد جائی که اقبال بکار خود درآید کثرت عدد را چه اعتبار
نماند و زمانی که کارفرمایان ابداع در امداد باشند خاکساران را چه یارا که در برابر توانند
در آمد القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت
شب در ان منزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جانسپار را بسرکردگی قاسم خان
نیشابوری بتعاقب آن بدفرجام فرستادند و چون در انشب باران عظیم بارید جمعی که نامزد
این خدمت شده بودند نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور
صبحگاهی خود بدولت کوچ نموده کسان بمردم پیش فرستادند هر نوع که باشد دست حلاوت (?)
از آستین جرات کشیده بمدار پیش آیند جانسپاران کام سرعت زده روی همت براه
اطاعت آوردند و صباح روز اشتاد بیست و ششم امرداد موافق دوشنبه بیست و سیوم
ذی حجه رایات همیون در مبادی بهرسیوم بانی رسیده حکیم عین الملک که براجه انی موافقی
داشت رفته او را بشرف ملازمت آورد و او مستمال شده بمبارزان حقیقتمند ملحق شد درین
روز که ظهور عیار کاردانی و مردانگی و حقیقتمندی بود تیمور بگ شیردلی نموده خدیو جهان او را
اسب خاصه مرحمت فرموده بجزاولی پیش تعیین کردند انبیچو بهر راسمت یاری نکرد
و بیماری در وقع (?) راغدر نامسموع خویش کردانیده باتی از رشتانده (?) خدیو زمان سوار دولت
شده چون هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرمودند و خوشخبر خان الغین
نمودند که ترددی رفته از مردم پیش خبر آرد درینجا بدولت تشریف داشتند که خوشخبر خان
مژده نصرتمندی اولیای دولت رسانید خلاصه سخن انکه زمین داران آن ناحیت
از ردی دولتخواهی ضمیمه لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بسته و دلاوران افواج قاهره
سوزن می انداز نمود نزدیک گریوه که جا تپانیر از ان مینمود برادر ردی عبدالله میرزا و
انکسیه ردی بجمعیت سراسیمه شده زنان خود را در صحرا پرتافت و بر خود را همراه گرفته

ازمیان

ازمیان بیرون رفت امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان او را گرد آورده دران
منزل توقف نمودند و میر معز الملک بتعاقب جمعی از امرا ازین فوج جدا شده با پنج کروه دیگر این
پیاده و تمامان را تعاقب نمودند و این مو بدان اقبال جست و جابک شتافته باو رسیدند و
بسیاری از مردم او را جدا ساختند و میر معز الملک و چندی دیگر زخمی شده بزخ روی کشتند
و آن بیسعادت خایب خاسر بیجانی از ان مهلکه مرد آزمای بیرون برد و چون هنوز
نفسی چند از ان تیره بخت باقی بود در روز سیاه و روزگار تباه خود را بسر حد گجرات انداخت
و چون حکم گیتی مطاع نبود که آن عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصور نیز و اقبال
در ان نصرتگاه توقف نمود چون این بشارت بمسامع علیه رسید بمنعمانی (?) اقبال همرکابی
نصرت متوجه پیش شده بان سرزمین که مورد فتح بود رسیده و شکر الهی بجای آوردند و
امرای اخلاص کیش بپای طبوس (?) حضور سربلندی یافته غنایم فراوان از جوم (?) و فیل و اسب و دیگر
نقود اجناس و نفایس اسباب شایسته لیای دولت قاهره افتاده بود تمام کمال
از نظر اشرف گذشت از انجمله فیل آب رو برگی کهن و سمس بود که هرکدام نشان کامل توجه عالی
شد و الحق هر یکی کارنامه آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر مواهب ایزدی نموده از میان
منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه گردانیده آن مسافت را سه منزل
کرده بتاریخ روز مار اسفند بیست و نهم امرداد الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد
و دو قمری منازل دلکشای قلعه مندو را بیمامن نزول عالی مورد فیوض سعادت ساختند
و از انجا متخاصمها باطراف ممالک محروسه خصوصا بدار الخلافه اگره که خواجه جهان و مظفر خان
بانجا با انتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند و قریب یکماه در ان مصر سعادت
دستکام بوده انتظام ان ممالک برطبق لمهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی القدر
ترددهای فدایانه خود را قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از انجمله منعم خان (?) که در ان یورش
اقبال ترددهای پسندیده کرده بود بخطاب شجاعتخانی خلعت افتخار پوشیده چون
طنطنه انتصاب رایت نصرت آیت در ولایت مالوه بلند شد و صدای کوس
اقبال گوش زمین و زمان را بازکرد تمامی میران و سرداران الخدود چین ضراعت
بسجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس والا تارک سعادت

خود را افسر دولت داده و دران تیغ جلال موفوض درگاه معلی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش
چنگیز خان که در اتوله دیگوات سر بزرگی داشته بود رقعه بهت رای جهان آرا اقتضای آن نمود
که یکی از کاردانان درگاه معلی را پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر منکوب را بسته
بدرگاه معلی رسانند تا از آن ملک نیز آوازه سازند لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع
فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا فرسخ جا نیز استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجا
آورده پیشکش لایق با عرضداشت تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت
مضمون آنکه من بنده بادشاهم و از فرمان پذیری چاره ندارم از آنجا که حضرت خطاپوش عطا بخشند
اگر در مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی فرستم از بنده نوازی دور نیست
و اگر التماس پایه قبول نیابد از فرمان ناگزیر آن بی سعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد
بعد از یکروز که رایات اقبال ازین نوع سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده بدار الخلافه
اگره نزول جلال فرموده حکیم عین الملک با ایلچی چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نموده
از انجمله سوانح آنکه خانقلی نام که یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان که او را در سرکار رهنه بگذاشته
بود معروض شد که هنوز همانجا در ورطه امید و بیم مانده است اگر بنوید جانبخشی سربلندی یافته
در سلک غلامان درگاه آید موجب سعادت اوست لاجرم فرمان مرحمت از کمال افضال
صادر شد و او منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستانبوس
شد و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایعی که روداد آنکه مقرب خان که یکی از امرای
دکن بود از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بتوفیق اخلاص شتافته سعادت
زمین بوس دریافت و بانظار عواطف شاهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار رهنه بجاگیر او
مقرر شد و از جمله سوانح آنکه میران مبارکشاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام بامتداد
سنین و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشته از کمال اطاعت و اخلاص
عرضداشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرایف پیشکش ایثار موکب عالی ساخت
و بوسیله مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصود میران
آنست که صبیه عفیفه خود را در سلک پرستاران حرمسرای اقدس درآورده بسعادت
این نسبت ظل عنایت آنحضرت را مامن حوادث ابدی سازد از آنجا که کام بخشی شیوه حضرت

شا

شاهنشاهی است ملتمس میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان
خواجه سرا که از معتمدان بارگاه بود همراه ایلچیان بانخدمت خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف
و شرایف انعام روانه گردانیدند اعتماد خان چون در قرب بقلعه اسیر که نشیمن میران بود فرود
آمد میران تبارک شتافته بسعادت استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام
بدرون قلعه برد و این عاطفت والا را سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را با آیین
گزین و آرایش شایسته روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد
و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب والا
از مندو نهضت فرموده پیکر لی نزول قدس نموده بود بزمین بوس عتبه علیه سربلندی یافت
و آن صبیه قدسیه را بسرادقات عظمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت
و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله سوانح آنکه از آنجا که خاطر قدسی
حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست حسین خان خزانچی و پاینده محمد بیسه و
خدا بردی تیم را با منشور عاطفت بجد و در و نگر پور فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که در آن
نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت و استمالت ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستادها نوید
بخشش نوازش بادشاهی شدند باز بهادر را بعضی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت
نمود و دیگر سعادت جست کرد که متوجه آستانبوس گردد درین اثنای خواجه سرای معقل وارد دار الخلافه
اگره آمد و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بیدولت است گفته و را از شاهراه دولت
باز داشت و چون سواد سینه کلیمی هنوز از طالع او برنداشته بود وندی اختیار شده بعد از
چند ماه مسموع افتاد که از سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرده و سعادت حصول این مقصد عالی را توقف
دیگر باز بست و وارد دار اقبال ابا عرضه داشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه
معلی ساخت و این فرستادها در دار الخلافه بشرف آستانبوس استعداد یافتند القصه قریب
یکماه قلومند و در ظلال رایات عالی مهبط انوار جاودانی گشت و چون ضمیر انتظام بخش
شاهنشاهی از عهده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد و بیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه
انتظام پذیرفت در ساعت مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد اعنی اواسط شهریور ماه
الهی اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافه آگره عنان توجه تافتند و چون ساحت قصبه

بقلعه مخیم موکب عالی شد قزلباش خان با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پرور بحکومت مندو مقرر
ساخته و نوازش اقبال مطلع شرف صدور یافت که از ملازمان بارگاه والا هرکس درین ایلغار از
همرای موکب اقدس محروم و متقاعد بوده غبار تقصیر بر چهره تعقیب نشسته است مجازات و مکافات
او همانست که در مندو همراه قزلباش خان بوده بخدمت آنجا قیام نماید و چند گاه از بساط
حضور محروم ماند و روز دیگر بموجب این حکم در ان منزل توقف افتاد و در روز سیوم در عین بارندگی
بدولت و اقبال کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه ساخته و همان سیل بهاء هم موکب عالی
شده در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثری بر فیلان مست سوار میشدند و این کوه پیکران
چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری میساختند روزی بر فیل کهاندی رای که در
پرمستی و زبردستی و خودسری و بدخویی بیهیم و عدیل نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش نمودند
آن فیل آسمان شکوه را که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردن فرازی او
پای ثبات برجای نمی ماند از روی اختراع عالی کجباکه بر سر زده نوک آن را در سر فرو برده دنبه اش
را بر پشت فیل استحکام داده و کجباک دیگر بر دست تابنده یافته خود داشته در وقت سرکشی بر
سر او میزدند و باین دو بقیه قدرت او را از بدمستی باز داشته روی براه می آوردند و باین فر
و شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف فوت که ناظران
بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمده و این معنی را محض تایید الهی که آن فیل ناموزونان
پذیر تقدیر را دست دانسته زبان اخلاص بدعای دوام دولت ابد قرین کشودند بعد از
قطع چنین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلاب ریز عرصه اجین مخیم عساکر فتح شد
و از انجا چهار منزل که ده بسار نکهور نزول اجلال فرمودند و یکهفته در ان بساط نشاط بخش
کامیاب عیش و عشرت بوده از انجا ساحت قصبه کهیرار را مورد موکب گیتی نورد
ساخته و در دو منزلی آن کهستان غریب و بیشه انبوه پیش آمده و دو روز آن شیر جهان
شکار در ان بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود در آمد و از انجا کوچ بکوچ تا حدود قصبه سیری
نهضت موکب عالی نمودند و در ان منزل شوق قراولان عرصه شکار در هنگامی
که خسرو خاوران بخط ابیض صبح در بیچه متوجه این صید شدند تا هم اسباب سلطنت
افزون شود و هم انبساط طبیعت حاصل گردد چون نزدیک بان بیشه رسیدند تا متقاد فیل

بنظر

بنظر اقدس آمدند از انجمله یک فیل کلان خوش سنجی پدید آمد شیران عرصه شجاعت تمامی آن
را احاطه کردند و بدستور و آیین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت
عالی نفاذ یافته راه راندند اما ده فیل از آن میان از گله بر آمده روی بسواران گرد شاه
فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت و متوجه اسپ شیخ وینز را افتاده گذاشت درین اثنا
بهادران تیز دست در رسیدند مر از غایت اضطراب سر رشته تعقل از دست داده انگشت بر
دهان نهاده اشاره بخاموشی نمودند دمی این را هر موجب انبساط طبایع بود آن گله فیل از میان
بدر رفت یکی بتوجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شدند تا انکه او را بکمند در آوردند و همان زمان عظمت خدا
دادشکوه فیل را اختیار نموده بر ان فیل سرکش تازه شکار سوار شدند مجرای این کارنامه قدرت
ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند که آن فیل صحرائی نبود از
حکام آن ممالک سرکشیده بر آمده حضرت شاهنشاهی نام او را گیهری سنگ نهادند و روز
دیگر تمام انجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپوی فرمودند تا گاه پنج ماده فیل نمودار شد و متوجه
صید و قید آن شدند و بتوجه عالی سه ماده فیل را از ان میان بروش معهود بسته مسرت
پیرای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه سیپری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف
صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپوی و دیده وری بجای آورده در پیدا
کردن آن گله فیل که با همه بود کمال اهتمام نمایند اخر روز بود که یکی از وحشی شکاران آن
صحرا که بزبان انجا بهیل گویند نزدیک دولتخانه مقدس آمده اظهار کرد که فیل شکاران را دوان
کس باد چلمن دیده بود بجهت انکه اردوی جهان پیما گذار بر ولایت دیعند آن گله
را از انجا رانده بودند و نیز متصور ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی در ان نزدیکی واقع
شود ناگزیر رفته خبر کنند که چلمن ایزدی دولتخواهی قراولان بتوب شکار گذاشته
چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت
محدود آوردند تا آنکه کوه پیکران بنظر اقدس در آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند در ان
میان فیلی است در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت بهادران سحاب هجوم برق کردار
از اطراف در آمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و ماده فیلان
از گله جدا جدا شده قصد دل وران میکردند درین اثنا ماده فیلی دیده محمد طالب را که بر کلان سفید

به خشم از اسب انداخته از برگستوان زیر کرده برگشت التماس نظارگیان را یقین شد که
استخوانش سرمه شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند و آن ماده او را بدین حال معلوم
گرفته دید چون سواران نزدیکتر شدند انداختن ممکن نبود دور فاصله دیدن همان هیئتی
باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی
ماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل کوه شکوه مصروف بود حکم مقدس نفاذ پیوست که فیلی ست جنگی
از فیلان خاصه آورده با آن فیل جنگ اندازند و او را از سرکشی فرود آورند بهروز نام فیلی
که قرین آن فیل بود آورده جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی در میان آمده بیرون
چون تردد بسیار کرده بود روی خود گردانیده و بعد ازین آن فیل صحرائی را از و باز داشتند
درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرزی عجب و طریقی انیق رسید که با سهل وجوه شکار فیل توان کرد
و آن چنین بود که هرگاه فیل نمایان شود سواران از دست دور گردند چنانکه فیلان را
بران مردم نظر نیفتد و باواز طبل می آگاهانیده باشند که جمعی در عقب و دو فیل انس گرفته را فیلبانان
ایشان بطوری که نمایان نشوند سوار شده مجلگه که پیوسته باشند برود آن فیلان را در قید
آورند آهسته آهسته میرانده باشند تا از تقلیدی که در طبیعت جانداران سرشته اند برانید
این گله فیل آن دو فیل را دیده راهی میشوند و بسی خویش در آنجا در آمده پای بند میگردد چون
تدبیری شایسته که تا حال بخاطر هیچ یکی از بزرگان گذشته نبود منظور باطن اقدس شده
باعث انشراح عظیم گشت و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف
و جوانب در آمده آن فیل صحرائی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند امرا و [illegible]
بزرگ گشته دامن خدمت زدند چون بقلعه سپیری رسیدند گله را در میان گرفته بدرون قلعه
راندند چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه در آمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن
گرفت آنحضرت بجهة تادیب فیل کهاندی را که عدیل او بود آورده با آن بدمست صحرائی در انداختند
این دو کوه متحرک بصدمات جنگ بهم آویختند و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند و قریب بان
رسید که کهاندی را غرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشاره عالی بمشاعل صواعق کردار
کهاندی را از جنگ باز داشتند و فیل صحرائی را که بصدمه کوه شکن دیوار حصار را شکسته
راه صحرا پیش گرفت آنحضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند

این فیل را که مانده شده است مقید کرده آرند و خود بنفس نفیس متوجه شده توجه عالی بر بستن
فیل گماشتند فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی در آمدند و اشاره عالی بران
یافت که فیل بهیردن را که از فیلان مست نر دست بود در حلقه فیلان خاصه اختصاص داده
برده سر راه بران فیل بگیرند باز آن دو کوه پیکر یکجا شده در هم آویختند و چون فیل صحرائی جنگ
عظیم کرده بود نزدیک بآن شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را با پای درختی بزرگ بستند
و از هر طرف طنابهای زنجیر موت را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند و بآهستگی
رام کردند و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و گج پتی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از
شغل شکار و استیفای انبساط لوازم آن کار نهضت رایات حضرت ارتسام بستنو خلافت گردیده تمو
دم موکب بر سمت برودی گوالیار اتفاق افتاد و تمامی عظما و کبرای دار الخلافه از طنطنه قرب موکب
عالی را که نوای ارغنون عشرت ابدیست شنیده سرمستان بلوازم استقبال شتافتند و بنوازش
اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند و بانظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند
و در مبادی هشتم مهرماه الهی موافق سه شنبه سیوم ربیع الاول ظلال ورود بر دار الخلافه
افگنده گسترده و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بعالمیان نمودند و خلایق شکر
این نعمت عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام
که مقدم سعادت توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه و اشاعت انوار عدالت فرمود و آنحضرت بر وساده
عیش و متکای حضور بدولت و اقبال اشتغال مینمودند صورت و معنی و پایه افزای دین و دولت
بودند از مآثر الطاف ادار جانبخش جان آفرین دو گوهر نایاب از منبع ظهور کرده دو اختر جهانتاب
از یک مطلع طلوع نمود دو چشم سرور جلا یافت و دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت دو عقد پروین درخشید
دو بازوی قوت پدید گشت دوباره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن با شاره در آمد دو کوس
بشارت نواختند یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان
جهان شکوفه دولت شگفت چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط انبساط از کران تا کران گسترده
عالمیان بصدای نشاط خواندند آواز کوس شادی در گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامرانی
در شش جهت افتاد بیت چنان غلغله نوشانوش برخاست که صبر از صبر و هوش از هوش
برخاست و آنحضرت شگفتن این دو گل از باغ عشرت را تفال سعادت دو جهانی گرفته شکر

گزاری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن و دیگری را میرزا حسین نسبت فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ
ولادت این دو گوهر شاهوار گفت تاریخ شد شاه یگانه را دو فرزند خلف * آمد دو گهر ز درج
مقصود بکف * دوران پی تاریخ ولادت بنوشت * بنمود دو ماه روی از اوج شرف * و این دو
گوهر یکتای قدسی نگاه از ولادت باز بصحبت سرای عالم قدس نزهت آباد مقام غیب خرامیدند
و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند و آنحضرت از رحلت آن دو پاکیزه قدسی سرشت قدری
قرین هموم و احزان گشته گلگشت بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه در پیشگاه بارگاه کبریا را
در قضای ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست * از سوانح طرح معموره
نگرچین انداختن چوگان نشاط بدستیاری اقبال با همت همت معمار کارخانه بدایع عظمی و
مهندس نگارش سرای صنایع کبری وجود اقدس حضرت شاهنشاهی را بمثابه کامل و قدرت جامع
چنان خواسته است که در هر آنی منظر کمال اسمایی گردد و در هر مکانی خیالی جمالی را مطرح ایجاد
آثار ممالک آرایی سازد بنابر مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آنحضرت بآراستن و
پیراستن موضع عالی ... توجه فرمود و آن کال زمین در لطافت آب و هوا و طراوت
زمین و صحرا نظر بسیاری از سرزمینهای دلکش امتیاز دارد و از ان مقام تا دار الخلافه
اگره یک کروه سنگ راه است و در بنولا پیشتر چنان بود که هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از
صحرا می برآمد دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیه دلکشا می کشید و در ان سرزمین بیمی بساط
شکار گسترده می شد و بقید وحش و طیر در ان مرغزار فیض بخش خاطر اشرف میپرداخت
درین هنگام که رایات اقبال از سیر ممالک هند مراجعت فرموده بمستقر خلافت متمکن شد
معمار همت عالی اساس قضای آن فرمود که در ان فضای دولت فزا عمارات دلکش
و بساتین جان پرور طرح اندازند بنابران در ساعت مسعود و طالع ثابت که اساس عشرت
چنان نشاط را زیبد مهندسان سحرکار و طراحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات
خاطرنشین که قوالب ارواح شوق توانند شد طرح انداختند در اندک فرصتی بنایها بکدست
معماران کارگذار بطوریکه در خور کارخانه ضمیر انور بود تمام کردند و همچنین جمیع اعیان مملکت
و ارکان خلافت بیاری ملازمان بخته علیه بمقدار حال فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب
داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدوده معموره جلوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق

...اند شد و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی و باکوره غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر آرامش و
آسودگی و بیشتری در ان ایام چوگان بازی گوی از عشرت اقبال میربودند و بسیر و شکار داد
خوشدلی و کامرانی میدادند و درین سال ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسپ با گلدسته
یکجهتی در رسید و تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورده سلطان محمود بکری که همواره اظهار
بندگی کردی در آرزوی آن افتاد که منصب خان الرخانی را که خان خانانی باشد از درگاه معلی بد
چون امرای کلانتر ازو بودند که از مرتبه شناسی و دید حال پیش قدم آن خود آرزوی این پایه را
بخاطر نرسانیدندی کامروای این امنیت نگشت مبلغها زر برسم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد
که شاید بوسیله سفارش ایشان این دولت روزی گردد شاه ملتمس او را قبول فرموده سفارشنامه
کوته بدان فهم پذیر کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معدلت
آرایی بودند روای استحقاق بود نه رواج سفارش که قتل متمنی آن بایه منصب والا اختصاص
داشت بنابران استدعای شاهی را معذرتی نجسته فرموده آمده را بآیین بزرگان
رخصت فرمودند **التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه شاهنشاهی و استخلاص کابل از میرزا
سلیمان و دیگر سوانح اقبال** در مطاوی احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان
کار ابوالمعالی تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشانیان را در کابل گذاشته رفت و
در حقوق نعمت این دودمان مقدس ناشناخته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد
و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود درآورد و میرزا محمد حکیم را در یکی از محال بدخشان
داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه بقدری بی براراده میرزا سلیمان می بردند اما چون
امری دور از کار بود یقین شان نمیشد تا آنکه میرزا سلیمان نهان مردم پیش انگشت گرده برخی بکر
را تدریج فرستادن گرفت محمد عبدالرحمن بیگ پسر مرتولک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه
دیگری بردی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت کابلیان کان خود به الیقین دانسته در معالجه
کار اهتمام نمودند عمده ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سبوندک و علی
محمد اسپ و بنده علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و یار محمد اخوند و فیروزه و خلیفه
عبدالله بودند حقیقت معامله را بمیرزا محمد حکیم که بسن تمیز رسیده بود در رسانیدند و میرزا که از
تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان تنگ بود آن اندیشه را مستحسن داشته در اخراج بدخشیان

اهتمام نمود ولایت غزنین که میرزا سلیمان بتوابع احسن کابلی داده بود از تغیر او
پروانگی داده و پیشکش را بخواجه خواجه کشیده بشمول ملازمان خود نمود و جلال آباد و الکه‌ها
را تا نیلاب که میرزا سلیمان بقاضیخان و سیفه خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود و گرفته
بحایطه خود معمور ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن
ولایت بیرون آورد و اهل بدخشان منکوب و مخذول رو ساخته بخدمت میرزا سلیمان رفتند
و غازیخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه تدارک کار کابل بود ملاقات نموده شرح وسط
آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان
بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال سپرده و طایفه از مردم کار کرده تجربه یافته که محل
اعتماد بودند همراه او ساخت و خود با جمعی از هواخواهان بطرف جلال آباد و پشاور روی نهاد
میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید سه چهار روز دران منزل مقام کرد که لشکر از تردد
سفر برآساید و چون معلوم او شد که میرزا بجلال آباد رفته است فکر گرفتن کابل را بوقت دیگر
موقوف داشته از دره منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال آباد حرکت نمود
و چون میرزا محمد حکیم را که رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب نمی آید میرزا محمد
حکیم برگشته بکوه باران شتافت و خبر میرزا سلیمان که در حدود جلال آباد بمقتضای نقصان
عقل مانده بود پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد و در حدود دیسا دل آمده ملاقات
کرده عذر تقصیرات خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان متوجه
اینجد دست و آن خبر غلط بود میرزا بسرعت تمام بنوبت خانه رسید و از آنجا بجلی مسجد و
از آنجا بپشاور در نواحی قبیله حبیب فرود آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا محمد حکیم
رسید که شاید دام فریبی تواند سرانجام نمود میرزا از سواری او را دیده وداع کرده خواجه حسن
را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد و درین اثنا خاکی که بان که بجهت
آوردن حقیقت حال مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم بیگم را
با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه اینجد دست میرزا محمد حکیم باستعجال از آب سند
عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان
اوجی بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاده سرگذشت کابل و مستمندی خود را

عرض داشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود بر کنار سند ساکن توقف کرد چون
دران ایام حکومت صوبه پنجاب بامرای زرین و عهده اخلاص میر محمد خان برادر کلان اتکه خان
مفوض بود میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد
طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود و اینچنین امرای پنجاب فراخور
حالت خود به اتباع فرستادند میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنید
مایوس گشته از پشاور برگشت و از کریه متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه با افغانان شنواری جنگ
روی نموده جمعی از بدخشیان ماخوذ ملک نیستی شدند و بعضی اسباب ایشان و بازاری بتاراج رفت
و بعد از شنواری که کلانتر این قوم بود بعد مما شتافت و در جلال آباد مصر و جمعی الداشته
متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد متحصنان قلعه کابل لوازم جمعیت و مراسم
کارآگهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام نمودند در هنگامی که ترجمان از فرود حضرت
شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم سد ایلچیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله ارقعان پایه سریر
سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافته و عرضه داشت میرزا بمسامع علیه رسید و بعد از
اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا محمد حکیم شد و چون خلاصه اسباب
تفوقه میرزا از نابودن اتالیق خیراندیش بود حضرت شاهنشاهی از فرط دانش انتظام بخش
شهرستان دانه و مردمیست فکر اتالیق فرموده قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار
امتیاز تمام داشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم مقدس شرف نفاذ یافت
که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده بمسند
حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از تمکن و استقرار میرزا محمد خان در کابل توقف
نمایند و امرا بجاگیرهای خود بازگردند و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام آن دیار
نفاذ یافت که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند و بهمراهی بر سر میرزا
سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ نموده
نقدی وافی از خزانه عامره با دیگر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه
ایلچیان روان ساخت و چون مناشیر اقبال بامرا رسیده کمر اطاعت بر میان اخلاص
بسته با عساکر نصرت قرین متوجه ملازمت میرزا شدند و قطب الدین خان و کمال خان

و فاضلخان و محمد قلیخان و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوسته شدند و بوصول تفقدات پادشاهی دم
خسروانی احوال میرزا زیب دیگر یافت و از گذر اتک نیلاب گذشته متوجه کابل شدند
و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت آباد پرشاور بمیرزا رسیدند
و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشها مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار تفقدات
پادشاهانه که بر وجنات احوال میرزا تافته بود مهمات میرزایی رونق و طراوت که هرگز در خواب
خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب
کابل آوردند تا جلال آباد [illegible] بازگشتند و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقنبر نامی که
از کسان خود سپرده بود میر محمد خان [illegible] و عارف بیگ را بنصیحت فرستادند و او از
بیدولتی گردن از طوق طاعت پیچید و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشود
بهادران لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و بقوت
سرپنجه مردی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل بآسانی بگشودند و از هر طرف داد
مردانگی دادند و بعزم همت و علم نهمت بر معارج قلعه گشایی طریقه عروج پیش گرفته
نردبانها وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن
کردند اگرچه بدخشیان هر بقدر قوت و توانایی در مقام مدافعه شده دقیقه
از دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشته و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر
بستگان قلعه گشا حمله می آوردند و خاک و خاکستر غبار بر سر صاعدان در روی فتح
می بخشیدند اما آن پردلان را زنگ اغباری بر آینه دل نمی نشست و احیانا اگر عارج این معارج
را زخمی ساخته بپایان می انداختند الحال شوق گشایش بیشتر شده که از ملاحظه آن متوهم
گشته ممتنع شوند بلکه جرات برغبت خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر راه
نهاده بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یک ساعت نجومی مفتوح شد و
قنبر مذکور با سیصد جوان که همراه او بودند هدف سهام سیاست شده خلعت تیغ هلاکت
گشت و دو نفر از ان اجل رسیدها را بر یکه زمقر رسر دادند تا واقعه احوال قنبر و تمام
بلا رسیده آن بیدولت را ایلیک جا نخه دیده بمیرزا سلیمان خاطرنشان کنند و سر
قنبر را با ارمغانی کنگر قلعه کابل فرستادند و باقی قاقشال مردم کابل استمالت نامها روان

[illegible]ند بوصول لشکر اقبال خوش وقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری حضرت
شاهنشاهی نسبت بمیرزا و فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله شادی بلند آوازه
شد و سر قنبر را زیب کنگر قلعه کابل ساختند و آوازه فتح جلال آباد و هیبت سطوت و صول
سپاه ظفر آیین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت اما بکذب انگیزد لهای بر
هم زده مردم خود را تسلی میداد که این حرف صورت کابلیانست اصلی ندارد تا آنکه آن
دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطرنشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را
از این خبر سر رشته صبر از دست رفت و ملک جمعیت از هم گسست و پریشان و بدحال در
باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده بعد از رد و بدل
قرار بر فرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان نعل واژگون زده از گرد حصار برخاست و بجانب
قلعه جلال آباد رو نهاده . خواجه [illegible] آمده شهرت داد که بجنگ میرزا میرود و چون [illegible]
آمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان آورد و در هنگام گذشتن آب پروان
سیلی عظیم آمده بسیاری از اسباب و پرتال بدخشیان را آب برد و بهزاران محنت بحالی
که کس مبیناد خود را ببدخشان رسانیدند عساکر نصرت اعتصام بجگدلک رسیده بودند که خبر گریختن
میرزا سلیمان آمد میرزا محمد حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل درآمده اهالی آن خطه سعادت
کامیاب دولت از مضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی
به سپهر والا رسانیدند و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین عیش تازه کرده بدعای دولت
انتساب رایات اقبال که ظلال دولتش [illegible] نزدیک سایه عدل گستر است آیین
عشرت گستردند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کامستان عیش شدند بعد از
چند روز قطب الدین محمد خان [illegible] که وطن او [illegible] بود در [illegible] همراه برده در ان خطه که
مولد و منشا او و تمام قبیله سعادت نژاد او بود بخوشی و خوبی برآورده و تمام اقوام و اجداد را
و نزدیکان را تفقدات کرده از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است
طرح انداخته برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبه رایی و وکالت میرزا را بخود صلاح
اندیشیده در کابل توقف نمود و باقی امرا وداع کرده بهندوستان معاودت نمودند و سکینه بانو بیگم
همشیره خود میرزا محمد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهی و استسعاد ملازمت اقدس متوجه

هندوستان شد و بیدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر گشت و چون
ذاتی اهل طینت میرزا محمد حکیم نهاده بود نفرت او از عقل مصلحت بین می افزود ملازمان اخلاصمند سعادت
منش بهم بر رسیدند درینولا که بیمامن توجهات انتظام بخش شاهنشاهی مهم کابل انتظام یافت
و خان کلان بسر برای مهام انجای اشتغال داشت مغتنمان کابل بمقتضای خوی تجوخود در
مقام فتنه اندوزی شدند و محمد حکیم میرزا با وجود انکه از عقل معامله رس بهره ور و از وقت
همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و با محمد خان که بجودت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود
براه مدارا نمی رفت و باندک جزئی طبیعتش متغیر می شد و کار بشدت میرسانید بنابران او را با میرزا
و کابلیان نقش سازگاری نشست و میرزا محمد حکیم اگرچه اظهار تبعیت گونه میکرد اما بسیاری
از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد از جمله یکی آن بود که خواجه
حسن نقشبندی در کابل بر همشیره میرزا که سابقا والده اش در عقد ازدواج شاه
ابوالمعالی آورده بود بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بی گفت و گوی مصلحت خان کلان خواجه
حسن نسبت کرد و خواجه چون بچنین نسبتی عالی افتخار یافت مهمات در خانه میرزا از پیش
خود سرانجام نمودن گرفت و اموری که بان نسبت بنود می ساخت و اکثر مردم در خانه میرزا
سخنانی که ملایم طبع خان کلان نبود میگفتند و میر محمد خان که با وجود شورش طبع مردی مزاج
دان دقیقه سنج باریک غور بود در روزنامچه امور و فهرست وقایع آینده مطالعه میکرد و از نامساعدی
بخت برای آسایش خود خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دید و دانست که چنان روز
بدپیش آید و چون دانست که عاقبت ناخوشی خواهد کشید نظر بیش بینی انداخته در شبی
از شبها بی آنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان پیش گرفت و
عرضه داشتی متضمن حالات دارو گیر در خانه میرزا و وقایع مدت نسبت کابل بشرح و بسط
در سلک تحریر کشیده بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان از برای آسودگی خویش خیال
برانه رفت بالستی که از روی مزاج دانی روزگار نبض شناسی عالم خواجه حسن را محمد اخند و فرزند
دلبندی دیگر را مصحوب او بهندوستان میفرستاد تا هم کار میرزا انتظام میرسید و هم خود چنین
خیال معاودت نمیکرد لیکن چون مشیت الهی برامری مبرود بیشتر از آن تعقلای دور اندیش
بنادانی منسوب میکردانند و آن مکنون عالم مشیت در جلوه گاه ظهور می شتابد والحق

سلطان ملک دانائی را در اشتغال این امور چه تماشائی بودن و بر فنون تقادیر آلهی آگاه
شدن چه کار باید کرد و از سوانح فرستادن صبیح خان بر هناس استمالت فتح خان مجملش
آنکه در صوبه بهار از قلاع والا ارتفاع منیره قلعه ایست از بدایع صنایع آفرینندگار رهتاس نام
مصون از وهم اختلال بر زبر کوهی بغایت بلند واقع و عرض و طول او از پنج کروه زیاده است
و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد و از غرایب آنکه بالای قلعه با آن
بلندی هر جا که دو گز نکاوند آب شیرین می برآید و از مبادی بنای آن قلعه هیچ فردی از
فرمانروایان بران استیلا نیافته مگر شیرخان که بتزویر در رهتاس زنان جمعی را در آورده متصرف
شد چنانچه مجملی از ان گذارش یافت و از ان باز بدست فتح خان تبتی که از سرداران بزرگ شیرخان
و سلیمان بود افتاد و پشت گرمی انجانان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته بود دم مساهمت
و منازعت میزد و از دوربینی پیوسته بارسال عرایض خود را از دولتخواهان این دولت میشمرد
درینولا که آثار بیسعادتی از احوال سلیمان درین زمان بدور و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیچ
خان را پیش فتح خان که پیوسته بارسال عرایض نیاز اظهار بندگی میکرد فرستادند که بر
چگونگی احوال وی آگاهی یافته او را بر جاده اطاعت و خدمت راسخ گردانند و مقرر سازند که چون
رایات اقبال بجد و جهد پرتو رسد او از دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور
اشرف سازند سرگی جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بسرعت برچه تمامتر برهتاس
رفت و او را بر جاده مستقیم بندگی راسخ گردانید حسن خان تبتی برادر خود را بملازمت او آورد که بر العین
جلایل مهام خسروانی ادراک یابد در ایام موکب مقدس شکار فیل گزیره و نرور که شرح آن عنقریب
گذارش یابد مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال نموده بود در زمین معلی سرافراز شدند و
حسن خان بمسمول عواطف شاهنشاهی گردید و درین اوایل این سال نواب حاجی بیگم که از ازواج
مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر طغای والده حضرت ایشان بودند والامکان میرزا
از بطن مطهر معدن احسان بکنف ظهور آمده بود موجب جهت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند
و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه احسن ترتیب داده وداع نمودند هرچند خاطر اقدس معارف
آن قدسی سرشت نمیخواست اما اراده بالمرحمه گرامی ایشان را معدوم داشته تجویز بعضی نمودند و جمعی کثیر
باین وسیله کامیاب امنیت شدند **نهضت موکب معلی شاهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل**

فیلبو عالم که همواره باقسام شکار و انواع مستلذات و اهام مشاغل ظاهر میپرداز ندپنه
خیال میکنند که مگر جز این کاری اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و
بباطن باحق بوده منتظم سلسله ظاهر و باطنند همه ظاهر را چون ظاهر پرستان صورت بین باطن
چون خود منشان آئین آراسته میدارد در بنولا نقاب آرائی خویش را در شکار فیل اکشید
در اسفندارمذ ماه الهی موافق رجب رایات عالی بان جانب نزدیک گرسره نهضت دادند
بجاذبه سلطان شوق بجانب دهولپور شتابان گشته چون دماب و هوا اعتدال بود فیل
سوار از دریای چنبل با مواکب عالی بسعادت اقبال عبور نمودند و در پای منصور از راه کوالیار
گذشت چون عرصه حواشی نرور جولانگاه موکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند
که در پیش نرور چند گله فیل میگردد امر عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در همان ساحت
دلگشا مقام نماید و حضرت شاهنشاهی با بعضی از ملازمان رکاب نصرت بان بیشه درآمده
و دو روز دران بیشه بسر بردن تکاپوی نموده بگله فیل رسیدند و از راه آئین سابق از اطراف
و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشی را درمیان گرفته باردوی عالی آوردند و از پیرایه شکار نشاط
و ین آنست که روزی در فضای نرور بشکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اثر دمانی
که قرب ضعت گز اگر شاهی بود افتاده که بعضی از جبل اگر نزدیک پیاده آهو باشد فرو برده و ما تقی
را در فرو بردن بود ازین صورت بدیع نظاره کارگاه تقدیر فرموده ان موذی را از هم گذرانیدند
و در زمان ان شرارت سرشت مکافات خود را باز یافت و دران عرصه دلگشا منظم امور
جهانبانی بوده لشکرخان میربخشی را بولایت گدهه پیش اصفی خان فرستادند تا از فیلان جنگی
و دیگر نفایس امتعه که بنیروی اقبال پادشاهی در جنگ رانی بدست افتاده بود انچه لایق درگاه
معلی باشد سامان داده بدرگاه عالی بیاورد و زمان عالی سید خواجه غیاث الدین علی قزوینی با آمدن لشکرخان بخدمت
او بتعدیم رسانده و خود بسعادت سرگرم شکار شدند و بساط شکارگاه بورود نشاط پیرای آئین
بستند آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال دی از دوره اول درین نکهت
زمان و خجسته زمین که هوای شوق در هوا اقبال پیچیده بود نشاط بهاری در فراغ
روزگار افتاده مقدم نوروز جهان افروز بجستگی فیض بخش عالم و عالمیان گشت و بازار
چمن عالم بالیدن درآمده و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت نظم گل این گذ که پر از برگ برون آمد باز

تا کی

...ان همره بلبل پرواز ÷ غنچهای سحری هم شگفت از هر شاخ ÷ بهر دل بردن مرغان چمن
...باز ÷ از تماشاگری سنبل و گل می پایند ÷ کره عشق بهر گام نشیب است و فراز ÷ بنده خوچو
غنچه آن باغ شوم ÷ صد زبان در لب او تکه بخوشی دمساز ÷ گو بیا مقدم شاهیست که انداخته اند ÷ از پر بندگل
دو بپای سمن پای انداز ÷ بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه بیستم شعبان
نهصد و هفتاد و دو دم اجلالی تحویل نیر اعظم و منور عالم بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم
از جلوس سعادت پیوند یعنی سال دی از دوره اول بخرمی و شگفتگی شد و بهار طبع اعتدال سرشت
شاهنشاهی بهار دیگر افزوده در آنحضرت بهمان مرغزار دلگشا که نقشبندان بدایع نگار بهار آئین
بسته بودند کامیاب سرور حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان بیشه نوردها مون
پیمای رسیده مژده عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه ایست پر انبوه پر از فیل حضرت
شاهنشاهی ازین خبر مسرت افزای خوشوقت شده بهمان آئین و دستور شتافته چند از زده فرموده
و فیلان را شکار کرده بمعسکر والا فرستادند و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشه گلستان
شوق بودند و فردای آن روز باردوی معلی نهضت فرمودند و در اثنای راه قراولان باز
نوید سرور آوردند که در پیش گردی موکب عالی بیشه ایست که زیاده از دویست و پنجاه
فیل بخودکامی دران میگردند بندگان حضرت انبساط تمام نموده بهمان وقت بجانب آن جنگل
عنان تاب گشته اجزو نجوا کاه آن کوه پیکران رسیدند بموجب اشاره عالی جمیع ملازمان
رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بسمت سالنوه راندند و همی از شب یکشنبه بود که در درون حصار
رسانیدند و بحکم اقدس که بطریق عموم جریان یافت عامه موکب عالی حوضی بزرگ که این سحاب
نهادان را سیراب تواند کرد کندند و از آب زلال مالامال ساختند و آن گرم خویان دریا آشام
را از چشمه سار فیض گذشته تا فیلان افاضه او کفیل بهشت شاداب گردانند و این وحشی نهادان را
بطناب فوق وکمند مدارا صید فرموده چندی را بطرف نرور و چندی را بجانب گوالیار و بسیاری را
باردوی معلی روانه ساختند و بیقوب انتظام این کار در در ظاهر حصار سالنوه مخیم بارگاه اقبال
بود و بحکم ارسوخ این سانحه نشاط افزا که درین عرصه دلگشا هندوستان نزدیک بان سان
پیمند هند انواع شگفتگی فنون عجب بر ناظران این بزم مقدس روی داد و الا چه تدبیر اکات
و چه آرای عالی که چندی تو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر اسمان سیر را در قید آورده از انجا

بجانب اردوی مقدس که در حوالی کره مقام داشت عنان تاب گشته و قریب بیست ر
جولانگاه موکب عالی بود و چون ایام امزاج فضیلت بود و هوای اردوی بحرارت داشت و با
آب و هوای آن ولایت گرمسیر قبل خیر موافق امزجه و طبایع آدمیان نبود اکثر اهل اردو را قدری
تغیر مزاج و تکسر طبیعت بهم رسید آنحضرت نظر مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند
آوازه ساخته و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را بکابینه فیلان گذاشته و بدولت و اقبال
شکار افگنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند و از انجا بواسطه محافظت
۱۰۴۰ و کثرت فترت بقدر حرارتی طاری مزاج اقدس شده و در اندک زمانی نور صحت و عافیت
از مطلع غیبی بر جبهه قدسی رشحت یافت و اعتلال باعتدال مبدل شده و نبض اقبال باستقامت
گرایید و مزاج نشاط با انتظام پیوست بعد از پنج شش روز باز حصول شعاع موکب عالی متوجه دار الخلافه
اکره شده و باعث سعادت برای آیینی که از بین انجم و افلاک بوده طالع روز و نزول ایشان
مصر اقبال انداخت و از سوانح اوایل این سال میمنت افزای تمامی قلعه رفعت اساس دار الخلافه
اکره تبایید معمار اقبال بر ضمایر رقم سنجان هندسه ساد که جدول شناسان متوسطات افلاک تحقیق اند
که چون ایزد جهان آرا وجود معدلت سمات شاهی الجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده
آرایش زمین و زمان میفرماید پیوسته ضمیر خورده دان در ان اهتمام دارد که هر فردی از
افراد موجودات از مکامن قوت بمظاهر فعل آمده رنگ آمیز دولت گردد و خود برای حیات
جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آب دهی بکمال آن ساند و اسباب
آمیزی سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال و اقوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقای
افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده و دولت صوری و معنوی بتحصیل میفرماید بنابران چون
دار الخلافه اکره را که بمنزله مرکز سند هندوستانست بجهت مصالح ملکی و مالی قلعه با اساس عالی که
در خور آن باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود اشاره فرمودند امر مطاع بنفاذ پیوست
که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی واقع بود و بواسطه توالی نوائب زمان
و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده بر دارند و در ان محل منیع
حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند که چون بنای دولت ابد پیوند آن
عالی استوار و چون اساس رفعت این اقبال موبد پایدار باشد بنابرین در ساختن که تا

کا

حصار را استوار بود و مهندسان علوی قیاس و معماران دانش اقتباس طرح این
تمام کشیده و کار خود از هفت طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوارهای گز
شاهی مقرر شده و ارتفاع آن شصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن چهار
دولت بر چهار رکن عالم گشاده شده و هر روز سه هزار و چهار هزار کسانی بنایان چابکدست
و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت کار بر دوام میکردند و از اساس تا کنگره سنگها
تراشیده سرخ آتشی که هر یکی در صفا آیینه گیتی نما و رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند شد
چنان باهم وصل یافت که سر مویی را در درز آن راه نبود و آن حصار عالی که مثال آن
مهندس خیال ندیده بود در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باتمام مخلص
حصف پیوند تا سمحان میر بروج نوغی و فیروزی صورت ارتفاع و تنقل اختتام گرفت
و درین سال رای جهان آرا اقتضا آن فرمود که بمنصب جلیل القدر صدارت شخصی که
بدانش و بینش و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیده و اخلاص و رافت منفرد
باشد مخصوص گردد تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج
باستلام عتبه علیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظایف و ادرارات
شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و بان طریق خواطر این طبقه قناعت گزین که لشکر
دعا اند بجمعیت گرایند و بدل جمعی در اطوار عادات عبادات خود ثابت قدم بوده جویای
حقیقت گای باشند و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگرچه این گروه در
هر ملکی باشند و هیچ اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشتر
ناگزیر کسی که متصدی مهمات این طبقه باشد اول باید سیر چشم بودن تا این منصب عالی
را وسیله اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نه بندد و اگرچه بر حق هر کس نظر انداخته
خود را نسخه خاص و عام گرداند نسبت وجه معاشی که ازین راه معاد حرص خود را
خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد
تا بنفارس متکبران و شناکلی مردم نافهمیدگی خود ترجیح مرجوح واقع نشود و هر کدام در
خور استعداد و اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد سیوم مزاج طبیعت نباشد تا اوقات
شریف را بیطالت و کسالت گذراند و مهمات فقرا در پرده توقف افتد بلکه جد و جهد آوری باشد

که روز از شب شناخته انجاح مهام سکنان محتاجان از گزیده ترین عبادات شمرده
اندیشه حق اساس پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای انجنین شخصی که بصفات مذکور
آراسته باشد یا آهنگ ارستگی داشته در تکاپوی اهلیت پیوار باشند منظفرخان که حل
معقد مهمات سلطنت باستصواب اندیشه از سخنان مداحان نادرست حرف سرایان ظاهربین
ازجای رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را متوقر ساخته بموقف عرض مقدس رسانیدند و آن خدمت
شریف را برای او التماس نمودند خدیو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی که در حق مردم بغیر
از گمان نیک نمیفرمایند برداشت مظفر اعتماد خان فرموده این خدمت را باو نامزد کردند او دکان
خود را بتلبیس و تزویر آراسته و خدیو زمان که بارالامر حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای
بودند توجه فرمودند و در اندک فرصتی بهجوم خوش آمد گویان غرض آلود دو استیلای نادانان
کوتاه بین طالب علمی او بملائی فروخته آمد و علم ظاهر او بعلم باطن او تبدیل یافت او یک واسطه
بر شیخ عبدالقدوس است که اهل هند را باد کان ولایت بود چون ایزد جهان آرا ذات
مقدس شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته بهت عیاران مردم نیز گرفته آمد و پرده از
کارش برداشته چنانچه در جای خود گذارش یابد **نهضت موکب مسعود شاهنشاهی بدفع فتنه**
قلی خان زمان علیقلی و دیگر سوانح اقبال که در این یورش نمایان روی نمود بر دریاکشان فرخانه
هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد کا بخان را انجاتر میکند اگر آدمی سعادتمند نیست
فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت و مورث آسایش ذات او شده
همواره اسباب دنیوی را سرمایه نیرنگی میسازد و برای رعیت حال ذخیره منوا خون مهیا
گردانند و اگر بد بر و شقی باشد پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه بهار و بال گردانند و ترفع صوری را
باعث چندین آزار جهانیان سازد و روز بروز در دل تیره اش تیره تر گردد و بای ضلالش
افشرده تر شود نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند در هر حالت گاه در فکر
تزویر و روز کار گذراند و حاره پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغی و طغیان زنند
و مصداق این حال احوال خسران مال علیقلی خان زمانست از آغاز در آمدن بهندوستان
و زنگ زدای این سواد اعظم که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع می یافت بجز اعتبار
یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشتی و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آوردی
جنانچه

چنانچه بندی ازان رقم زده کلک وقایع نگار شده همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله
گذرانده و از صفوت ذات رقم زلت ضلالت او را بآب عفو و صفح شستی و آن تیره
بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را نداشته اسباب شورش و آشوب سرانجام میداد
دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندرخان اوزبک سر بغی و طغیان از امیخار دار ان اغماض
ننموده در هنگامی که رایات منصوره بتوپ شکار فیل بسمت نرور نهضت والا مینمود
اشرفخان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندر فرستادند تا
او را بشرایف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته بآستانبوس والا سربلند سازد و از اندیشه
تباه باز داشته سالک شاهراه سعادت گرداند اشرفخان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندر
خان بود رسید سکندرخان باستقبال منشور مطاع مبادرت نموده اشرفخان را بمراسم اکرام
دریافت و بآداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد و چون بر مضمون مثال عالی وقوف یافت
در مقام فرمانبرداری آمده از روی ظاهر در استعداد دریافت ملازمت شد و مدتی همین بر این
حال گذرانید و در باطن باتفاق پیشها خیال دیگر میپخت عاقبت کار با اشرفخان چنان گفت
که ابراهیمخان آق سقال و جنی ریش سفید ماست و قرب جوار دارد رفته او را می بینم و باتفاق
او بدرگاه متوجه میشوم و بدین عزیمت از اوده به سر بود که جاگیر ابراهیمخان بود رسیدند و
از آنجا پیش علیقلیخان شتافتند و مجموع الخاصیت تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته
و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلان عصیان حمقی و طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب
حیا و پرده شرم برون آمدند و باخود در میان آوردند که درین ایام موکب معلی مسافت بعید
طی کرده بشکار فیل توجه دارد ما دو جوق میشویم اسکندرخان و ابراهیمخان از راه لکهنو بقنوج
شتافته در آن حدود خلل می انگیزند و علیقلیخان و بهادرخان برادرش از آن جانب مانکپور
بر سر مجنونخان قاقشال که جاگیردار آنجاست رفته نایره شرارت اشتعال میدهد و باین تدبیر
شاید کاری از پیش رود چون فکر ناقص و رای خلل این بخت برگشتگان را برین سودای
فاسد آورد اشرفخان را در میان خود باین محرمان پاس میداشتند و باین راه و روش
ابراهیمخان و سکندرخان بسمت لکهنو و علیقلیخان و بهادرخان بآن جانب کره و مانکپور شتافتند

و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق شورش‌پیشگان با یکدیگر امرای آن سرحد مثل ساتیمخان
جلایر و شاه براغخان و امیرخان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالدار و خانقلی ساربان و
دیگران شنیدند سامان جمعیت نموده سر راه باغیان گرفتند و میانه ایشان و سکندرخان
و ابراهیم‌خان در نواحی قصبه بمکاره آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه برقول سپاه پرابهه
تاخته چندی را بر زمین ادبار انداخت و در عین تاختن اسپش سکندری خورده و از
پشت زین بر روی زمین افتاد و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر کردند و شاه ساتیمخان
و شاه براغخان اگرچه قدری از معاینه کار محمد امین دل باخته بودند اما چاره کار آن بود که
دلیرانه قدم جلادت پیش نهند و کوشش نمایند بی اختیار پیش آمده نبرد آزمائی
نمودند چنانکه نبردآزمایان کارطلب از جانبین در جنگ‌گاه افتادند و چون بدسگالان در عدد
زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه بمکاره گشته بدان تحصن جستند
و صورت ماجری را معروض عتبه والا داشتند و علیقلیخان و بهادرخان غبار بصوب
مانکپور تافته دست فتنه دراز کرده و بنهب و غارت دراز کردند و مجنونخان قاقشال که مرد معرکه
دیده و تجربه‌کار بود جنگ صف با مخذولان لایق حال ندید بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان
نزد آصفخان فرستاده او را طلبداشت آصفخان بعد از اطلاع برین قضیه گروهی از سپاهیان
خود را بحراست ولایت کوره مانده بسیاری را از مردم کارکرده همراه گرفته در کره رسید
و در آنجا از اموال و اشیا که در جوراگره بغنیمت یافته بود بر سپاهیان بخش کرد و مجنون
خان را نیز بنقد گرامند مساعدت نموده و چون مجنون‌خان باعانت آصفخان قوی‌دل
گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد تا با افواج علیقلیخان نبرد
مردانه میکردند و درین اثنا مجنونخان و آصفخان نیز حقیقت احوال بوسیله قاصدان چابک‌رفتار
معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت
نموده در مستقر سریر خلافت انتظام‌بخش بود عرایض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید
چون دفع فتنه و فساد شورشخان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرایش کافه خلایق است
سراسر غنیمت این کار شگرف از اجل مقاصد دانسته برذمت همت والای فرمانروایان

عالی

عالی شکوه بموجب و نموده سلطان خود که نایب دارالقدرت الهی است اهمیت از جمیع فرایض
مفروضه و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده‌تر چون مضمون عرایض امرا متضمن
بر طغیان و عصیان آن سیه‌بختان پریشان روزگار بود بعرض مقدس رسید رای
عالم‌آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان‌گشائیست چنان اقتضا نمود که درخت خاردار بغی
و عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد بصدمه تندباد بطش و صرصر طیش
از بیخ و بن برکنند بنابرین حکم عالم‌مطیع باحضار و اجتماع عساکر اقبال قرا صدار یافت و بمقتضای آنکه تاخیر
در امثال این امور نگنجد پیش از آنکه سامان مقدس شاهنشاهی انتظام یابد منعمخان خانخانان را با بسیاری
از بهادران برسم منقلای تعیین فرمودند و خود بدولت و اقبال در آن چند روز از اول صبح تا
آخر روز بنفس نفیس مقدس سامان این مهمات سپاه ظفرپناه داده تهیه چشم نصرت پیوند میفرمودند
در اندک فرصت لشکری آراسته شد که شبدیز تیزگام اندیشه در میدان تعداد آن جولان نتوان
کرد و چون خیل خیل لشکر در سایه‌سنجی کدوی تای فراهم آمده توجه اقدس بجانب پرتو انداخت که
فیلان سرمست جنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض در آمدند و بنظر دوربین از آن جمله دو هزار زنجیر
فیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت
دارالخلافه آگره بترسون‌خان تفویض نموده روز سیزدهم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و
سیوم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند و چون
موسم باران گرمای مفرط بود عساکر کیهان‌پوی شبها کوچ میکردند تا آنکه مرحله‌بمرحله طی نموده سواد
قنوج مخیم اقبال شد و منعمخان خانخانان که بطریق منقلا پیش میرفت در آن منزل رسیده
بسعادت زمین‌بوس سربلندی یافت قیاخان که از طالع نحسته در زمره عاصیان در آمده بود
درین هنگام چون دولت از آن بیدولتان روی گردانیده بوسیله شفاعت خان خانان
جبهه‌طوبی سریر والا استسعاد یافت از آنجا که شیوه جانبخشی فطری آنحضرت جاوید جرایم
او بکرآب عفو انداخته بپرسشهای لعقدامیز نوازش فرمودند و از بارگاه تفضل او را به پایه عیار
سابق رسانیدند و از آنجا بوجهه ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلی آن‌جا مقام شد
در آن وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه‌بخت با آنکه طنطنه نهضت موکب والا

درکوشش وبیجده بیمن قدم شقاوت افشرده در لکهنو برجای خود ست باز استماع این جرات و
جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی وسطوع سطوت ظل اللهی برین داشت که ایلغار فرموده سزای
آن خون گرفته را بنفس نفیس در کنار او نهند بنابرین اندیشه صواب خواجه جهان و مظفرخان
و منعم خان و جمعی دیگر از امرا و سرداران را در سرا ردوی معلی گذاشته نیم شب بجولان
اشهب جهان نوردیستی خرام ایلغار فرمودند دیکشبانروز بدولت اقبال در راه نوردی گذشت
و روز آینده که سپیده صبح از افق شرقی برآمد غبار موکب والا از عرصه لکهنو برخاسته
توتیای دیده اقبال شد حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و
شجاعتخان و برخی از بهادران اخلاص گزین بمنزله هراول بوده پیشتر رفته باشند و اسکندرخان که
از تهی مغزی و بیدلی در لکهنو پای ثبات افشرده بود از خبر ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده
از طلوع کوکبه دولت خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت
شاهنشاهی بسواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سر را آسایش گزیدند و چندی از بهادران کار
طلب را بتکامیشی نامزد فرمودند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته هر که از آن مدبران
برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار بخاک در کاسه سرا و میکردند سکندرخان نیمجانی بسلامت
برده رانده و مانده خود را بعلیقلیخان و بهادرخان رسانیده بهادر از ماندگی اسپان باخت
برابستاده شده علیقلیخان و بهادرخان که با مجنونخان و آصفخان مقابله داشتند از شنوا قعه
آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافته از محاصره مانکپور برخاسته از کمال اضطراب
و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند و بنه و بار خود پیش انداخته از گذر نرهن دریای گنگ عبور
کردند و از دوی اسب میشنهای قلب پناه بردند و موکب مو بد انقدر در عرصه لکهنو قرار
گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور مقارن آن اتفاق افتاده رایات
نصرت طراز بجونپور آهسته و پیوسته طی مراحل میفرمود آصفخان و مجنونخان و دیگر امرا که با
علیقلیخان و دیگر مخذولان مقابله و معامله داشتند چون سنگ راه از میان برخاست
در شاهراه ارادت تارک اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور رسیده درگاه سربلندی یافتند
و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس درآوردند از انجمله پیشکش آصفخان که مشتمل بر نفایس

انولایت بود با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعه توجه
شاهنشاهی انتزاع ولایت که و کره و برفوان و دفیان جورا که منصرف شده سپاهی گزین
ترتیب داده بود که توجه اشرف را شاید بجهت وضوح مدت التماس نمود که ان سپاه زر مخواه بنظر
درآرد و از انجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت است شد عای او پایه
قبول گرفت و انوار اقبال بر ساحت حال و عرصه آمال و نکوترین صورتی تافت روز دیگر که
خسرو خاور بر سریر چهارم نور فزای عرصه غبرا شد و سپاه ظلمت شب راه گریز گرفت آصفخان
لشکر خود را از بیشتر ارسوار در عرصه جون که چون کف همت صاحبدلان فراخ و چون
پیشانی دولت ارباب کرم گشاده است بنظر جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شاهنشاهی
شد و فردای آن روز که سی ودوم تیر ماه الهی موافق روز جمعه چهارم ذی حجه بود لوای موکب والا
ظلال سعادت بر ساحت جانپور انداخت و منازل نهضت اساس درون ارگ بورود اقدس
دولتهای سعادت اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح آن ممالک که از دستبرد ظلم آن مفسدان
بی اعتدال خراب آباد فتن شده بود پرتو انداخت و چون علیقلیخان و دیگر اهل بغی و عصیان
از صدمات سطوت موکب والا روی بفرار آورده از آب گنگ گذشته بودند اصفخان را با بعضی
از امرای نامدار و سپاه کارطلب چون مجنونخان و شاه محمد قندهاری بتعاقب آن بخت بر
گشتگان فرستادند و بجهت احتیاط و حفظ سطوت فور پادشاهی باهتمام وزیر جمیل مغز
گشت که تایید بخش عساکر منصوره باشد و تا امرا لوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده
سرگرم خدمت باشند علیقلیخان و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور روی بر دی آب
جای قلب فته مستحکم شدند و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله
باو رسیده بود و فتح خان تبنی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند استظهار
نمودند و این طبقه سیه روزگار در مقام استمداد شده بر گروه عناد و طغیان ایستادند
رای دولت فرا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط نوبت را نزد سلیمان کررانی بنگاله
فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نمایند لاجرم حاجی محمد خان
سیستانی را بایلچی گری روان کردند او بکاردانی و سخن پردازی اتصاف داشت چون
او بنواحی قلعه رهتاس رسید جمعی از خودسران افغان که با این طاغیان ادم یکجهتی میزدند او را

از رفتن بنگاله مانع آمده پیش سلیمان کرانی روانه داشتند و چون حاجی محمد خان را با سلیمان
سوابق روابط بود بمقتضای رابطه قدیمی و بطمع آنکه از موافقان باشد با شود بنوبت دوم
پیش آمده و چون آثار نومیدی از نقوش پیشانی او خواند آنجا که بیدولتی دامنگیر او بود او را
معتقد طور کرده اند و حاجی محمد خان سر رشته حقیقت و بندگی از دست نداده پیوسته
نصیحتها سودمند بگوش هوش او در دی و انصاف آنکه توقف حاجی محمد خان در میان
افغانان بجهت تخویف و تحذیر از امور محظوره و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخل عظیم
داشت چنانچه عاقبت کار او را با والده خود همراه ساخته و بعتبه والا روان ساخت
چنانچه بعضی ازین نگاشته خامه غرض گردد و از سوانح دولت حسن خان خزانچی است
بولایت اودیسه که در اقصی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم است هندوستان واقع
شده از آن هنگام که هندوستان فتح شده بر لوای هیچ یکی از سلاطین بران سواد انقیاد
و همواره فرمان روایان ولایت اودیسه باستقلال و اقتدار ممتاز بوده اند خصوصا راجه
که درین هنگام فرمان روای اودیسه بوده آنان مدت که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله
دراز داشتند پیوسته کلس تمنای اودیسه در ریاض همت خود می نشاندند ولیکن درخت
امیدشان بارور نمیگشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و بیشه ها
بیحد و مردیهای سخت دشوار چند است که دست تطرف پادشاهان آن مملکت بسیدن
تسخیر و خاک آن زمین بی اسپ خسار شدن متعسر است بلکه هر گاه کسی از معارضان ولایت
بنگاله پناه براجه جگنات میبرد والی بنگاله را بر و دستی نمی بود ابراهیم سور که در وقایع
سابق نام او مذکور است براجه جگنات پناه آورده و آن راجه ناحیتی از اودیسه را بطریق مساعده
داده هر چند سلیمان کرانی باستقلال جهد نمود دفع نتوانست کرد بلکه پیوسته از و
هراسمند می بوده و درین هنگام که بلده جونپور مستقر موکب والا گردید ضمیر صواب نمای حضرت
شاهنشاهی که فهرست حساب فردا را از روزنامچه امروز استخراج می نماید چنان اقتضا نمود
که یکی از طرزدانان بطریق رسالت پیش راجه اودیسه فرستاده تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده
در سلک حلقه بگوشان درگاه والا انتظام دهد حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه
احوال او پیدا بود و مبانی خدمت اختصاص یافت و مهابا پاتر را که در فنون هنرمندی و گستاخی

ارتکاب

عمل

عمل نداشت با او رفیق ساختند و این هر دو باتفاق ملازم اودیسه گشتند راجه بجو داشتن
الطاف شاهنشاهی تبارک سعادت استقبال فرستاده دریافت و مراسم تعظیم و تکریم واردان
دولت را بتهر برده بمنازل شایسته فرود آورده و بخدمات لایقه اقدام نموده کمر بندگی بر میان
جان بسته معروض داشت که سلیمان اگر حلقه غلامی این درگاه بگوش نکشد و پایه ادب
عبودیت نگاه ندارد و پاس ریاط و اعاد علیقلیخان در میان نهد من با جمعیت خود
ابراهیم را که خصم دعوی دار اوست پیش کرده روی به بنگاله می آرم و کارپردازی او بکار
سلیمان میکنم که عبرت جمیع شورپختان فتنه انگیز شود و راجه بعد از سه ماه که با حسن خان و مهابا پاتر
اداب خدمتکاری و مهمانداری عظیم رسانده بود فیلان نامور و پیشکشهای گرانمایه انتخاب
کرده روانه درگاه معلی ساخت و در آن هنگام که موکب والا از جونپور معاودت نموده در معموره
نگرچین معدلت آرای بود حسن خان و مهابا پاتر همراه ایلچی راجه کمنده دیو که رای پرمانند نام داشت
بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح در ایامی که رایات اقبال در جونپور استقرار داشت
گریختن خواجه عبدالمجید آصفخان است سبحان الله ستاندیان خود صلاح بین ندارند سعی خود در
هلاک خود میکوشند و آنرا تدبیر نام می نهند یکی از غرایب بلیات آنست که با وجود حق شناسی و هوشمندی
و قدر نعمت شناسی بر دولت خود چون بیدیگر زنند و بانک توهمی از جای رفته کاری
که هزار دشمن برای ایشان نتواند اندیشید یک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصفخان را
ارشنا بزرگی دستگیری پیش آمد که اگر رفع خجالت او را از غبار جرایم پاک سازد و نشان انفعال
باقی مانده ض از تمهید این مقدمه صواب مشحون آنکه آصفخان از درگاه والای شاهنشاهی بمنصب
ارجمند و پایه عالی اختصاص یافته بود و مجدد ایاشیلیقی لشکر ظفر پیکر ممتاز و منور شده بود از آنجا
که خیانت کرده را خوف دامنگیر می باشد بحرف و حکایت فتنه اندوزان تهی مغز از جای
رفته و محافظت رتبه خود ننموده بتوهمی واهی گریخته بجانب گده رفت و مجمل این قضیه آنکه
از آن هنگام که آصفخان ولایت گده را مسخر ساخته بر خزاین جوراگره متصرف شد از کوتهی
خود و خست نفس و کفران نعمت حسب از پادشاه و مربی و ولی نعمت که دولت او از قلم بعلم
رسیده بود پوشیده از خزینه ادبار خود ساخته بود و همیشه بخود توهمی راه میداد و هر چند
این معامله نافهم مفسدان اشغال سلطنت رشوه فرستاد اما از آنجا که معده طمع حریصان

خوخاک پر نساز د سود مند نیاده همواره سخنان باده معانی بر فروا بها میکشید در نبولا کرشکر سنجیده
بنظراقدس آورده منظور الطاف عاطفت شاهنشاهی گشت حسد بزرگان همینی در حرکت آمده
پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردید و دوستان ناقص درک معامله نافهم
و فتنه اندوزان سخن ساز دو رویه گی را ابراز ساخته با صفیان بیدل بر سانیدند تا در شب
سیوم مهرماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر نهصد و هشتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا
با برادرش وزیرخان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت کده که بنا بهیبت فوی حیمه و
اسباب گذاشته فرار نموده یکسر بالمقصد خان بازشافت صباح دولتخواهانی که همراه او
نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض درگاه والا ساختند و غصه داشت ایم دم
در صحرای دلگشای جونپور وقتی که حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کام ستان بودند و کوسیله
ملازمان رکاب دولت بذروه عرض رسید حضرت باقتضاء رای ممالک آرا منعم خان
خانخانان را با شلیقی این لشکر نامزد ساختند و شجاعتخان با برخی از بهادران کار طلب
متعاقب اصفیان تعین نمودند شجاعتخان بمانکپور رسیده متفحص احوال اصفیان شد آنجا
خبر یافت که بقصبه کده رسیده در صدد آنست که خود را بکده رساند شجاعتخان کشتیها را گرد آورد
خواست که از آب بگذرد سپاه منصور بر کشتیها برآمده و از آنجا اصفیان از آمدن شجاعتخان
خبردار شده با لشکری گران که همراه داشت برگشت که بر لب آب سر راه بر شجاعتخان
بگیرد شجاعتخان کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند اصفیان راه ممانعت پیش گرفت
در میان او و جمعی که در کشتیها بودند هنگام نبرد گرم شد و از روز تا شب سخن با تیر و تفنگ
بود چون حجاب ظلمانی پرده کش عالمیان شد اصفیان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده
شباشب راه گریز پیش گرفت بامداد بگاه که شجاعتخان خبر گریختن اصفیان شنید بسرعت
تمام در کشتی نشسته از آب عبور نموده جلوریز در پی او تاخت و بگروهی از عقب ماندهای
اصفیان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال عسرت است عنان مراجعت تافته متوجه زمین
بوس والا شده در جونپور باستلام عتبه قدسیه سربلندی یافت و از سوانح دستادن
قلیج خانست با دیگر برهتاس سابقا گذارش یافته بود که بندگان حضرت شاهنشاهی بجهت
استمالت فتح خان قلیج خان را فرستادند که او را بلوازم بندگی راسخ گردانند و متوقع سازد که

چون رایات عالی بجدود جونپور نزول اقبال فرمایند متوجه ملازمت گردد و فیل بجت بلند را همراه
آورده در نبولا که جونپور مقر رایات اجلال شد بجهت مهم مذکور بار قلیج خان را فرستادند که او را
شاهراه سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه قبل از آنکه رایات والا از دار الخلافه نهضت آید
سلیمان نوحی بقلعه رهتاس فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علیقلیخان تواند بیت
آورد لشکر علیقلیخان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه موکب والا بلشکر سلیمان
که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره بازداشته پا از دایره قلعه گیری بار کشید فتح خان
که خود دو رویی و تزویرکاری نداشت چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرد
آوری ذخیره و آذوق استمام نمود و کامروا شد و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان که
همراه فتح خان بملازمت آمده بود فرستاده پیغام داد که من از ممر آذوق و ذخیره دل جمع ساختم
اکنون تو بهر روشی که میسر شود خود را بقلعه برسان که وقت حسن خان را چون نظاهر فرستوار
بود خود را بحیله اندوزی انداخت و بعرض واقفان بساط قدس رسانید که یکی از خاصان درگاه
معلی بمن همراه سازید که انجا رفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه باستان
عالی آورم بنابران قلیج خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند قلیج خان حکم والا را کاربند شده
برهتاس پیوست فتح خان از روی ظاهر ملایمتهای منافقانه بتقدیم آورد اما بمقتضای شقاوتی
که در سر داشت بمواعید کاذبه وقت میگذرانید قلیج خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده
مراجعت نموده چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت در آن هنگام
توجه بر تسخیر آن پرتو نینداخت و از سوانح این یورش آنکه چون مدتی مدید علیقلیخان حق ناشناس
در برابر لشکر فیروزی اثر نشست و خوخاک خذلان بر سر خود بیخت در ینوقت که زمان
پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در بغی و غنا دکه سرمایه بیدولتیست بیشتر اهتمام نمود
سکندرخان و بهادرخان و جمعی را از خود جدا ساخته بولایت سردار فرستاد که از آن طرف
آن شورنجان فتنه اندوز در میان ولایت آمده تاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون
این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان و سعیدخان و قیاخان و حسین خان و باقی خان
و سلیمان و قتوی افغان را بسرکردگی میر معز الملک تعین فرمودند بر تو حکم معلی بران تافت که
لشکر منصور سر راه بر ارباب عدوان گرفته نگذارند که گرد فتنه ازین تبه کاران بر دامن الحدود

سلیمان باستیغار

نشیند افواج قاهره همت بر دفع اعادی گماشته تا پرگنه خیرآباد عنان مسارعت باز نکشیدند حضرت
شاهنشاهی سودای فاسد علیقلی خان را چنین علاج فرموده بخاطر مطمئن متوجه آنجا بودند علیقلی خان
که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری در عساکر نصرت مآثر راه خواهد
یافت از آن داعیه واهیه ناامید گشت و بخیال ناصواب دست دیگر و تزویر زده اولا بی بی
سروقد نام عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت
پیش منعم خان فرستاد تا تذکار آشنائی قدیم نمود بعد از آن دیگر مردم کاردان روان
ساخته دم مصالحه زد منعم خان خانان از ساده لوحی بگفتگوی کهنه عملهای ناصواب
معاندان دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضه داشت
فرستاده بفرط الحاح و التماس قبول استدعا نمود حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مروت و فتوت
هرچند بعین الیقین دروغ و فتنه اندوزی علیقلی خان را میدیدند ملتمس خان خانان را بموقف قبول
داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که مراحم خسروانی را خاطرنشان نماید و حقیقت
اسرار صحت آگاهی یافته دقایق آنرا معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان بان عاطفت کبری
اختصاص یافت بعلیقلی خان نوشت که مناسب آنست که با یکدیگر بی قاصد و پیغام صحبت داشته
در تاسیس مبانی معاهدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون در آن ایام شهرت
یافته بود که بعضی از بهادران اخلاصمند شاهنشاهی چون شادمان خان و جمال خان بلوچ قرار داده اند
در کمین بوده کار آن مدبر را بانجام رسانند علیقلی خان در آمدن و دیدن منعم خان ملاحظه عظیم داشت
و میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد منعم خان قبول این معنی نمیکرد
تا آنکه مقرر شد که در میان دریا با دو سه کس فراهم آمده قرار صلح نمایند بنابران علیقلی خان
این مژده را فوز عظیم دانسته اول عیال خود را در عمان محکم گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر
جوسا شده بمقام کشتر که آن طرف آب گنگ بود روبروی اردوی خان خانان خیمه زد و حسن
خان بتنی و سلیمان منکلی و کالا پهار از امرای افغان همراه او بودند و بارسال رسل و رسایل
تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمده بمقتضای قرار داد روز دیگر از آن طرف علیقلی خان
با سه کس خود یکی شهریار گل که از طنطنه کردان بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان
محمد میرآب و یک قورچی او که آهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خان خانان

شد و از پیش خان خانان نیز کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان
غلام سلطان محمد قتق که پیش منعم خان اعتبار داشت متوجه ملاقات علیقلی شده و از دو طرف دریا
عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جزیره آب بود
نزدیک بهم رسیده علیقلی خان برخاست بلغ گفت سلام علیکم و جسته تنها خود را بکشتی
منعم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند زمانی صحبت بمکر و سالوس گذشت
و پاره در ذکر خدمت فروشی گذرانید و لختی در عهود و ایمان زمانی صرف شد بعد از آن قرار یافت
که میرزا غیاث الدین بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضه داشت نماید که
آنحضرت خواجه جهان را که مدار مهمات سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علیقلی خان
بالکلیه جمع شده مبانی دولتخواهی را از صمیم جان استحکام دهد و بدین قرار داد از یکدیگر جدا شده هرکدام
باردوی خود آمدند و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور رسید میرزا غیاث الدین علی بشرف
ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید حضرت
شاهنشاهی بموجب التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند و بعد از ملاقات علیقلی روز دیگر منعم
خان بجمعی مخصوص از آب گذشته بخانه علیقلی خان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد آخته
بیگی و کوچک علی خان و تیمور بیکه و جمعی همراه بودند علیقلی جشنی بزرگانه داشت و مراسم مهمانی بجا
آورد بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمده بعد از آن خواجه جهان آمد منعم خان
خواست که باتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلی رود خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که
علیقلی جوانی بی اعتدال است و بمن ناخوش رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار تجدید
کردی برای اکمل ندامتهم روم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را بگرو [illegible] از علیقلی خان طلبیده او در
روز دیگر منعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علیقلی صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان
صحبت داشتند و مجنون خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان
و علیقلی آشتی دادند هرچند سخن در رفتن علیقلی در از کشید فایده نکرد و از حیله و تلبیس که
در سر داشت پاسبوس قرار نتوانست داد و گفت چون از من ناسپاسی چنین
بظهور آمده یکبارگی باین دلیری اقدام نمی توانم کرد و درین مرتبه والده خود را و ابراهیم خان را

که ریش سفید است می‌نوشتم و بعد از تقدیم خدمات لایق باستلام عتبه علیا مشرف خواهم شد
بعد از گفتگوی بسیار همین معنی قرار یافت روز دیگر تلیتلی والده خود و ابراهیم خان را با فیلهای
نامی خود مثل بال سندر واخیله که از فیلان مست زبردست مشهور بودند با یکدیگر و دیگر فیلان
برسم پیشکش همراه میر هادی و نظام آقا فرستاد و حاجی خان سیستانی را که معتمد طور بود نیز
فرستاد خان خانان و خواجه جهان افواج قاهره را بر کنار آب در مقابله گذاشته والده
تلیتلی را با ابراهیم خان و پیشکش همراه گرفته روی بدرگاه معلی نهادند و بپایه گاه مقدس رسید
خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته و سر و پا برهنه ساخته در بساط حضور
آورد و بوسیله شفاعت او بر جرایم گوناگون این شوربختان قلم عفو کشیده آمد و بزبان
اقدس گذشت که اگرچه ظاهر است که این واژگون طالعان بعهد خود وفا نمایند اما چون
جانب تو فوز رست تقصیرات ایشان بخشیده آمد و جایگیرهای ایشان بدستور پیش مرحمت
شد باید که تا زمانی که رایات اجلال پادشاهی در بیدر و دبیر و شکار مسرت برای خاطر باشد
تلیتلی از آب گنگ باینطرف عبور نکند و چون دار الخلافه آگره مستقر رایات اقبال شود
وکلای انها آمده استاد جایگیر خود را درست نمایند و بموجب آن مناشیر اقبال محال جایگیر
خود را متصرف شوند خان خانان از ظهور عنایات پادشاهانه مبارک معاودت بافوج غرت
رسانیدند و حکم معلی شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم فرود آورند و مژده عفو گناهان را
بوالده تلیتلی ان که در حریم حرمسرای پادشاهی روی بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر
نوید بخشایش بود رسانند و چون معامله این نابرخورداران بیدولت بر طبیعت جانچه
براگاه دلان معامله رس پوشیده نیست ایزد جهان آرا خواست که حقیقت بد
دردنی این طایفه کافر نعمت بر ساده لوحان زمان خاطر نشان شود بعد از چند روز که ایشان
بسعادت زمین بوس غرامتیاز یافته بودند خبر جنگ میر مؤید الملک و امرای کبار بیار نیکان
درگاه معلی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادر خان و سکندر خان باغوا
و صلاحدید تلیتلی ان گرد خلاف و غبار ادبار کار سردار انگیخته و در مقام عصیان ایستاده
دست بفتنه و فساد گشادند ناگاه درین اثنا با این شایسته فوجی بزرگ از مواکب عالی

السم

رسید و از استماع شکوه این فوج دست و پا گم کرده خود را در این میدان نیافته دل از اختیار
شده در مکر و تزویر شدند از روی ظاهر بمیر مؤید الملک پیغام دادند که چه صورت دارد که در
مقابله عساکر منصوره آمده خیال محال جنگ داشته باشیم استدعا آنست که واسطه شفاعت
زلات و جرایم ما گردیده فیلان نامی که باقبال پادشاهی بدست آمده و طمع اقدس بان رغبت
دارد روانه درگاه معلی میسازیم و چون بظهور رسد که از دریای مکرمت زلات ما بزلال عفو
پاک شده است باهم بدرگاه جهان پناه رفته سجدات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید میر
مؤید الملک بیار امرا چون رنگ آمیزی و تزویر این گروه عاقبت نامحمود دیده بودند داغ
رد بر پیشانی خواهش آن مدبران نهاده جواب نوشتند که رقم آثام و جرایم شما از ان
قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدار از جریده روزگار محو توان ساخت بهادر خان
بازمیر مؤید الملک قبول این اراده نموده با معدودی از اردو برآمده رفت و بهادر خان
از انجا باجندی پیش آمده میر مراد دریافت و مقدمات از جانبین در میان آمد چون آثار
حیله در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت روی کار
میگذرانیدند چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید حکم والا اشرف نفاذ پیوست که
لشکر خان و راجه تودرمل با مردم خود از لشکر منصوره رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند
خود نیز ضمیمه عساکر غالبه باشند و اگر صلاح در قبول التماس الجاعت باشد از فضل و رحمت
بتقیص ما ناامید نسازند و این دولتخواه سپاه نصرت قرین پیوسته با آن بیدولتان
پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیده و اخلاص بر زبان تمامی رود اگر لوایح صدق ضیایی
دارد بزودی درست و خاطری مطمئن متوجه آستانبوس گردند و اگر نه وقت گذراندن و
دست در حیله زدن کار مردان نیست و چون ایشان بازبان موافقت نداشت
سعادت رهنمونشان نشد و دولت یاوری نکرد از بدبری خود در نواحی خیرآباد پای
ضلالت بپای جرات را در دلیری افشردند و عساکر دولت را چون حقیقت الحال
تلیتلی و ناطاعت فرمودن شاهنشاهی معلوم نمود لشکر پیش مبارزت جاهرف ما بلبت
نمود راجه و لشکر خان قرار جنگ داده ترتیب صفوف و تسویه افواج همت گماشته

نول بیر منو الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر خان و دولتخواهان فوجدار
و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت قیاخان و حسن خان اخیه
و شیر سلطان و راجه ترنیس و کرمسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از دلیران نظام پذیرفت
و هراول بمحمد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و میر قدم خان و شاه فنانی و صد رحمت
اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از مردان کار رونق گرفت و التمش بجان نثار و هند و مغل
و رای سال درباری و رای تیر داس و داود خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام
یافت و از آنجانب ماهمان سر فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادر خان و فوجی ببرداری
اسکندرخان مقرر ساخته آماده جنگ شدند و در میان هر دو هراول هنگامه جنگ
گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کوزه جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده
هراول را بر داشتند محمد یار که پیشانی لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک هلاک
افتاد و بسیاری از مخالفان پایمال فنا شدند و سکندر که با فوجی گزیده از دنبال این
فوج آماده عزیمه بود گرداد بار بر روی دولت خود دیده و پشت بر عساکر منصوره داده
رو بهزیمت آورد و افواج قاهره کامیاب دولت و اقبال شده ایستاده بود از
دنبال هزیمتیان در آمده هر کس از ان تیره روزگاران بخت برگشته میرسید بخون
بخاک میریختند تا بر لب آب سیه آبی رسیدند سکندر از بیم جان خود را در سیلاب
زده از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کار راندی او در آن ظلمت آباد غرق
شدند و افواج قاهره که سکندر را هزیمت داده بعقب غارت و تاراج لشکر ادبار پراکنده
شدند بهادرخان که با جمعی در کمین بود در زد دیگر بفوج جوانغار لشکر اقبال رسید جنگ
در پیوست و شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد و عبد المطلب پسرش
توفیق نیکو خدمتی نیافت و ناصر قلی و جمعی از کافر نعمتان تباه خود خاک بحقیقی بر فرق روزگار
خود ریخته بغنیم پیوستند بهادر این فوج را برداشته متوجه قول شده و قول بیکبار بر گشته
بنر دار دست داده فرار اختیار نمود و محمد باقیخان بهانه اسباب [illegible] اموال خود را
بکنار کشیده بعضی از روی نفاق و جمعی [illegible] جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند و از شومی اینها

لشکر

لشکر فتح کرده را شکست افتاد راجه تودرمل و وفا خان و اعتماد خان و مردم التمش جمع شده
در میان میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود و کاری بسر انجام نشد غور در این هنگام
این را معامله فهمان نمی بینند که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا میفرماید سر گرا گرد و کار
چنین باشد الحی بیند از خود دیده ور و دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده کاتب فتوح منوده شد
و سران لشکر عرضه داشتی محتوی بر حقایق سرگذشت بکستان معلی روانه ساختند آنحضرت
که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت حال مطلع شدند از آنجا که محمد دال از جرایم ایشان
گذشته بودند جریمه عظیمه چنین را نا شده انگاشته امداد طلب داشتند و جمعی کثیر که آثار
نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش
محروم گشتند و مخلصان اخلاصمند با وجود ظهور چنین حالتی بعنایات خاص مخصوص شدند و
از سوانح آنست که درین هنگام که رایات جلال در جونپور انشطا منحش جهانبانان بود شیر
محمد دیوانه در صدد و سامانه سر تمیز خود را برداشته در مقام تاخت و تاراج شد و زود سزای
کردار خود یافت این مدبر بسعادت از خدمتکاران خواجه معظم بود و بعد از آن به بیرامخان
پیوست و بیرامخان بواسطه حسن صورت این بیخرد را که از زمره اداني بود بتقرب خود
امتیاز داده و در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام ادبار سالک مسالک بحقیقی گشت
چنانچه مجملی از آن در جای خود گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انوار
عدالت هر چند ان بحقیقی دولتخواهی آنحضرت بود اما چون بحجه دینه در آدمی نگو مبدء این
صفات پسندیده طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبه سامانه بسر برد
درین ایام که علیقلیخان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه اطفای نایره
فساد شد این خون گرفته بید دولت جمعی اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست فتنه
بگشاد و ملا نور الدین محمد ترخان که فوجدار آنجا بود میر دوست محمد نام بحقیقی برادر سامانه
گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه مینموده باشد روزی آن بخت برگشته ناهموار
این دوست محمد را برسم مهمانی بخانه خود آورده در اثنای صحبت یکا از سوهان میکرد و
مجلس عیش ایشت که ناگهانی تیر را در خانه کمان نهاده بر سینه آن بیگناه زد و کار او تمام کرد و

اسباب و اموالی که در آن پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنه مال برشتافت و شقداران
پرگنه را که بخالصه شریفه منسوب بود برگشته از اموالی که در آن پرگنه بود بدست آورده و ازو شان
حادثه دست داد و تمه دوستی طلب کرده بیشتر شدند و میان ولایت محروسه تاخت میکرد
تا آنکه ملا نورالدین را با خود متفق ساخته کمر همت بدفع او بست و در موضع سهوری که حدود
سامانه است آن دیوانه بیسامان بعشرت مشغول بود رسیدن ملا نورالدین شنوده و از آن
اعتبار نگرفته با معدودی متوجه او شد و بفوج ملا تاخت در اثنای تاختن اسپش تپنه درخت
رسید و افتاد و جمعی پیاده آمده او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانه بیدولت را بقتل آورده
حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض
مقدس رسید و مورد عنایات خسروانی شد و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر
قلعه چنار نهضت فرمود و از آنجا که فطرت قدسی حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات
کوتاه بینان مجبول است بوسیله الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام
جرایم و آثام علیقلیخان و سایر ارباب عصیان کشیده بتوجه سیر بنارس و تماشای قلعه
چنار که از قلعهای مشهور هندوستانست از خاطر جهانگشای سر زد و بموجب این عزیمت
دولت افزا روز دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرفخان را بحراست
جانپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود و چون بمنزل شهر بنارس که بر ساحل دریای
گنگ جلوه نماست نزول جلال پرتو انداخت افاضه انوار عدالت بر خواص و عوام آن ناحیه سعادت
ورود واقع شده و ازرودی مظفر را حکم توقف درانجا فرموده با خاصان رکاب مقدس بقلعه چنار
توجه فرمودند درون و بیرون قلعه را نظر اصلاح انداخته مسرت پیرای ظاهر و باطن گشتند و
درین میان قراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده از بیشهای فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند
حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیشنهاد همت اقبال ساخته بعضی از محرمان رکاب دولت
و مخصوصان موکب معلی در آن بیشهای انبوه نگاه فرمودند و قریب دو گروه جست و جو
کرده بگله فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران تافت که ملازمان نشاط حضور از هر جانب
درآمده این کوه منظران را گرد کرده بدستوری که دستور العمل صیدگاه اقبال است فیل را

شکوه

شکوه را در میان گرفتند و گردنهای آن وحشی طبیعتان را بطناب مدارا بستند و با فیلان اهلی
همتک ساخته بحصار چنار مراجعت نمودند و از آنجا بجانب بنارس کوکبه عزیمت بلند کرده باردوی
معلی که منتخب نشست اقلیم است ورود سعادت فرمودند و از سوانح الغار نمودن حضرت شاهنشاهی است
بر سر خان زمان از آنجا که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهیست از مبدا فطرت
لسان تقدیر و بیان مشیت آمده هر چه از حقیقت حقایق کونی و الهیست پیش از آنکه جلوه ظهور یابد بانوار
اشارت و ظلال عبارت آن پرتو می اندازد چنانچه در آن وقت که منعم خان زبان بتضرع گشوده شفاعت
علیقلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرماییم اما عجب که او بر ادای عبودیت
ثابت قدم ماند و همچنان در اندک وقتی بظهور آمد چه در آن هنگام که بموجب استدعای خان
خانان بعلیقلیخان و بهادرخان جایگیر مرحمت می شد قبول التماس او مشروط باین بود که تا
موکب اقدس درین حدود باشد خان زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمستقر اورنگ
خلافت رسد وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیر دولت از دفاتر عالیه بگذرانند و بر جایگیرهای خود
متصرف گردند درینوقت که رایات عالی بجانب بنارس و چنار ظلال ارتفاع بر سمت معاودت
انداخت علیقلیخان همان روز از آب گذشته بمحمدآباد رسید و کسان بغازیپور و جانپور روانه
کرد موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود که بعرض مقدس
رسید که آن بیسعادت برخلاف شرط رفته عدول از جاده حکم اشرف نموده از آب گنگ
گذشته است قهرمان قهر جانگداز شاهنشاهی بجوش درآمد و رقم بیدولتی آن سیه بختان که
اغماض نظر از آن شده بود بر پیشگاه باطن اقدس که آینه گیتی نمای دولتست جلوه گر شد و در مقام
سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی آن تیره روزگاران بزبان اقدس آوردند
خان خانان از کمال انفعال سر در پیش نهاد و زبان گفتار بسته رشته جواب گسسته یافت
و خواجه جهان و مظفرخان و راجه تودرمل و جمعی دیگر از امرای حقیقت اساس باردوی
نصرت طراز گماشتند که آهسته آهسته منزل بمنزل بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب
و تنبیه علیقلیخان شب دوشنبه بیست و سیوم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم رجب پای توجه
در رکاب دولت آورده بطریق ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس
و سایر فدائیان موکب معلی گرد پیش چتر والا بوده بر یکدیگر مسابقت نموده گوی سرعت از

شمال و صبا ربوده جعفر خان تکلو و قاسم خان را بر سر غازیپور تعیین فرمودند این بهادران چون بدروازه
قلعه غازیپور رسیده علیقلی خان را از بنوا قدر آگاه ساخته علیقلی خان دست و پا گم کرده از کمال
سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سرو رسید کشتی چند که بر کنار آب برای چنین روز آماده داشت
با جمعی که با او بودند در آمده جان سراسیمه بساحل سلامت برد و موکب مقدس آن شب که روان شد
از دریا جانپور بر فیل سواره عبره فرمود و اواخر های شب زمانی بر فیل توقف نموده و صبح باز گرم
رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که باردوی او پیوسته شد و آن بدنهاد خیمه و اسباب را گذا
راه گریز پیش گرفته بود تا بهر سو راه بر فتد فیل بخت او هم بدست در آمد و از آنجا مجنون خان
قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را بخبر رخصت فرمودند روز بیگاه شده بود که از پیش
فرستادها خبر رسید که علیقلی در مقام گذشتن آب سرو است چون راه بسیار رانده بودند
و روز اندک مانده سواری موقوف شد صبح بدولت شتابنده اقبال را شد رانده درین اثنا واز
خان پسر اسلام خان برادر فرخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوست و فوج پیش
از دنبال آن مدبر بساحل آب رسیده کشتیها پر از اشیا و اموال که علیقلی خان و کسان او روانه
ساخته بودند از معانی فتح دانسته گرفتند و از اهل کشتی سرگذشت علیقلی خان تحقیق کرده
موکب اعلی بساحل آب سرو رسیده نهضت فرمود و عساکر همگی بوادی جراری راه نوردیده
از آن گم گشته صحاری ادبار نشان پیدا نشد و خان از ثقات استماع افتاد که علیقلی بخود
در محمد آباد بود اگر همان شب که رایات اقبال بخود و در رسیده بود در است رانده بمحمد آباد میرفت
آن مدبر بدست می افتاد و تماما که منعم خان این نرد دغلی باخت و برای رواج بازار
خود نخواست که او بدست افتد اول نگذاشت که همان شب بر سر او بروند و ثانیا او را
خبردار کرده گریزاند و معلوم شد که علیقلی از راهی بر درخت بقلعه جلوباره رفته
فرود آمده است شهریار دانش پژوه اغماض عین فرموده بر روی نیاوردند و روز
دیگر که موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نبود که آن دریای زخار
را عبور توان کرد از سر روی آب در برابر جلوباره نزول جلال فرموده بندقها از طرفین
سر دادند چون علیقلی دانست که گیتی خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند بود ترا
بخود بقرار نداده بیشتر روان شد و موکب اقبال از آن منزل کوچ کرده کنار دریا گرفته

روز دیگر

بعقد

بقصد مورد نزول اجلال درین راه غریب در خبر اری بی سپه مواکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش
از بر و بحر نمایان می شدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانور بنظر اقدس می در
آمد و سپاهیان سخت انداز اشاره عالی میشد که بخدنگ سندان دوز دستان شعله کردار از پا می
انداختند و در وقت مرور اردوی عالی شکوه جانوران دریائی مثل نهنگ از آب بر آمده بر ساحل
دریا نمایان می شدند و چون از دور گرد عساکر بر میخاست در آب میخزیدند و بعضی جانوران از آن قسم
بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی آمد و بالجمله موکب عالی در حدود آن قصبه بود خبر آوردند که بهادر خان
درین فرصت بجونپور رسیده مادر خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته قصد آن
دارد که باردوی معلی فتنه دستبردی نماید بنابران موکب مقدس از ساحل آب سرو بجانب معسکر
اقبال عطف عنان فرمود و تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنه ایلغار موکب عالی بتعاقب علیقلی خان
بسکندر خان و بهادر خان رسید و قصه گرفتاری والده علیقلی در جونپور بدست اشرف خان
معلوم کردند و دانسته که اشرف خان لشکر چندان ندارد و گرفتن قلعه جونپور بغایت آسانست
از جای خود گرم روی کرده بجونپور رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام
نموده بود دروازه را سوخت و درون شد و طایفه نردبانها بر دیوار قلعه نهاده بر آمدند و اشرف خان
وقتی خبردار شد که مخالفان بقلعه در آمده بودند بهادر خان اشرف خان را گرفته مقید ساخت
والده خود را خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور عمری در جاگیر او و برادرش بود و چندین روابط
با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را پایمال فساد کرده دست انداز غارت نموده بسیاری
از ناجو انرا تاراج کرده به بنارس شتافت و آنجا هم قدری دست بغارت برد و از آنجا بجون
بنارس که بزمانیه مشهور بود در رفت و در آن حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علیقلی
معاودت نموده اسکندر و بهادر را رهگذر نرسن که متوجه ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ
عبور کردند چون علیقلی از صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر او جا گرفته گذارش
یافت بسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سرو در خان بمعاودت منعطف گردانیده متوجه
اردوی معلی شد که مبادا اغیار آشوب این مفسدان بر حاشیه بساط جمعیت آن رسد و دستور
نکتدان باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند اهل اردوی معلی را اطمینان دیگر هم
رسید و از آنجا پرتو توجه بجانب جانپور تافت روزی که قصبه نظام آباد مستقر موکب جلال گردید

محفل درآن اشرف اقدس نزهت یافت جشن ملکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته شد
و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب زبان شدند
و بعد از تقدیم مراسم جشن معلی از آن منزل نهضت فرمودند و قصبه جونپور از فر نزول موکب والا
پایه بلند یافت چون این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت تا ایل عظیم از
ملازمان عتبه اقبال در استیصال ارباب بغی بعنود آمد رای عالم آرای در این شهر طرح اقامت
انداخت تا بیخ و بنیاد طبقه باغیه برآید و آسودگی در عالمیان شیوع یابد و بموجب حکم مقدس
اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارت عالی بنیان انداختند
و بر زبان اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن نیفشانند و برنخیزد پای تخت
اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی از امرا که مرخص شده در محال جاگیر خود بفراغت گذرانیده اند چار
رسانیدند که یلغار نموده داخل موکب معلی گردند و تا رسیدن افواج تازه زور بتعاقب مدبران
تعیین فرمودند و حکم معلی شد که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال
بعلیقلی رسید میرزا میرک رضوی که از همنشینان خاص او بود بآستان معلی فرستاده
اظهار عجز و درماندگی خود نمود و برای هر کدام از تقصیرات معذرتی گفته بهزار زبان مکر و حیله بهانه
منعم خان خانخانان را بر آن داشت که باز در مقام استشفاع شد خان خانان که فراخ
دامن بساط اقدس بود جرأت برین امر عظیم نمی توانست کرد بنابرین جمعی از ارباب عزت
را که حضرت شاهنشاهی از دور و نزدیک پاس احترام آن طبقه می نمودند مثل امیر مرتضی شریفی
و ملا عبدالله سلطانپوری و شیخ عبدالنبی صدر با خود متفق ساخته پیش آورد و اینجماعت بنا
بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایه سریر اعلی زبان بشفاعت گشاده بعرض مقدس
رسانیدند و در بخشش و بخشایش استدعا نمودند و آن معدن مروت هر چند میدانست
که باطن ایشان صاف نشده است از مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغی وقت
گذرانیدنست خاطر این جماعه فهمانرا رعایت فرموده مجددا تقصیرات ایشان بخشش یافت
بشرطی که از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس ارتکاب
ننمایند و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار آن ظاهر گردد
محال جاگیرهای ایشان بدستور سابق کرامت شود خان خانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم

رسانیدند

رسانیدند و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علیقلی خان رفته که
ندامت او را بتوبه استحکام دهند و نوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند و خود بدرگاه دولت و اقبال
فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند و روز
دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات
والا از جونپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و اردوی معلی بیک هفته از جونپور رسیده بمانکپور
آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگزاران بارگاه سلطنت بحکم مقدس
در گذر برابر آنجا بر دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی بطریق لایق عبور نمود در این ایام که رایات
اقبال مراجعت فرموده متوجه دار الخلافه بود جمشید گورانی برادرزاده سلیمان میرزا بشرف
عتبه بوسی استسعاد یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت آغاز سال یازدهم الهی از مبدأ جلوس
مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول هزار شکر که بهار دولت تازه شد و کوکبه نوروز
بلند آوازه گشت مزاج عالم تازگی روی باعتدال آورد و طبیعت عنصری قوت نو گرفت بیت
خاک چمن شد ز ابر رشک تتاری ÷ آتش گل تیز کرد ابر بهاری ÷ قرصه کافور بست شاخ شکوفه
سنبل تمکین بسوخت عود قماری ÷ از پی دوشیزگان حجله گلشن ÷ آب صفت خاک کرد آینه داری
دور نظر بازیست حسن فروشی ÷ وقت گل افشانیست و باده گساری ÷ غنچه و نرگس رسیده اند دوام
گوش که دل را بدست داد بسیاری ÷ نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال
داد و درهای فیض یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد و بمژدهای فتح آسمانی اولیای دولت
ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و یازده دقیقه روز دوشنبه بیستم شعبان نهصد و هفتاد
و سوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن
یعنی سال یازدهم از مبدأ جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصه
شهر کره جولانگاه موکب اقبال بود و دران فضای جانفزا موسم جشن نوروزی و آداب عشرت
بهار رنگ آرای طبایع شد منعم خان خانخانان و مظفر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال
را بجهت اتمام مهام خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان رفته بودند که [illegible]
نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از آنجا برهنمونی عنایت الهی روی عزیمت باقبال
بمستقر جاه و جلال آوردند و بخرمی و خوشحالی روز فروردین نوزدهم فروردین ماه الهی موافق

جو مقدم رمضان ظلال جترد ال بر دار الخلافه نزول اجلال گسترده پایه آن زمین سعادت
رهین از آسمان گذرانیدند و چند گاه دران مرکز عدل کامیاب عشرت گشته بمعموره نگرچین که دران
ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود روی توجه آوردند و ان منازل عشرت جا نرا ابیر تو نظر
سعادت پیرای اجلال سپهر بخشیده زنگ زدای روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شاهنشاهی
خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان درگره
تا آمدن و ستاده توقف کردند آنمردم چون نزدیک جلیقی رسیدند اداء مراسم استقبال
و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمده روشی کمخلصان از دست آنرا از پیش
گرفته تسلی اینها نمود و بعهد و قسم که دست آویز ارباب نفاقست دمود اردو رویان
سیاه دردن برجاده دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند و منعم خان و مظفر خان از
مهمات آنجا و و دابر داخته کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند و چون بعقبه افتاده آمدند
مظفر خان بنوعی که از جانب منعم خان در راه یافته بود ایلغار نموده پیشتر باستانبوس
استسعاد یافته و منظور نظر عاطفت گشت و شرح دو روی این بزرگان زمان را
به بیان واقع خاطر نشان ساخت بعد از ان منعم خان و سایر امرا بدرگاه معلی پیوستند لشکر
خان را از بخشی گری معزول گردانیده و خواجه جهان معاتب شده و مهر مقدس کلان از و
گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند و چون ایشان که مکافات اعمال ایشان بود سرمایه فریدون شیاری
منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت و بوسیله متوسلان درگاه گناه خواجه جهان
بخشیده آمد و حضرت شاهنشاهی خود بذات اقدس متوجه انتظام مهمات و انتاق معاملات
شدند و بیامن توجه عالی و افاضت انوار معدلت عالم طراوت دیگر پیدا کرد و از
سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی عاطفت جهان را نسبت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته
در جمع برکنات انداخت و بحکم والا مظفر خان جمع رقمی ملکی را که در زمان بیرام خان بواسطه
کثرت مردم و قلت ولایت بنام افزوده برای زینت اعتبار پیدا کرده بود آن همه در
دفاتر علیا مثبت مانده بود و دست آواز بغت متغلبان زرنده شده برطرف
ساخته و قانون گویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بزعم خود حاصل ولایت را
خاطر نشان کرده جمعی دیگر قرار دادند اگرچه در بعضی محال نبود اما نسبت بجمع پیش اکثر اعمال

حاصل نام نهند و زینت و چون سر رشته داغ که در آخر این فتراین دیباچه اقبال شرح سمت بحر بر نقد
بظهور نیامده بود در ینولا بجمیع امرا و ملازمان عتبه اقبال تعین نوکر مقرر گردانیدند که هرکدام
چند کس را نگاه داشته منتظر خدمت باشند و عوام سپاهی که بنام مقرر شده سه قسم
بود قسم اول را جامل وشت هزار دام سالی تعین شد و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافت و
قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرر گشت و از سوانح آنست که عبد الله خان ازبک
که ادبار یافته بگجرات رفته بود چنگیز خان بمقتضای قرار داد که مصحوب حکیم عین الملک معروض
داشته بود عمل نموده او را از پیش خود راند و او از بیدولتی متنبه نشده سرگردان بادیه ضلالت
شده باز بحدود مالوه آمده سر شورش برداشت شهاب الدین احمد خان که پیشتر ازین بر انجام
ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که
آن شوربخت را دستگیر سازند بهزاران کلفت خود را بعلیقلی خان و سکندر رسانیدند و ازانجا
بدستیاری ادبار بکوهستان فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچیست و شرح
این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی معنیف و پاک نهاد آمده است جمع طوایف عالم
خصوصا محبوبان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال
رسید که جلال خان جوانی صاحب حسن نگاه داشته در مقام بی اعتدالیست این معنی
بر مزاج اقدس گران آمد او را از و جدا ساختند و آن سبک سر از جاده خود رفته شبی آن
جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمعی کثیر تعاقب او نامزد شدند و
آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه معلی آوردند و تادیب لایق بحال او
فرمودند و مدتی در جلوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود باز بمقتضای عواطف خسروانی
ندیمی او را که دران وادی بی بدل بود دیده گرده بنوازش سرافراز گردانیدند و از سوانح تعیین
نمودن مهدی قاسم خانست بحراست ملک گرهه پیش ازین در مطاوی احوال گذارش
یافت که اصفخان در هنگام خدمت و وقت کفران نعمت و زرید مسالک مسالک
بیحقیقتی شد و درین ایام که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریر گاه خلافت رسید
ضمیر ممالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را که از کبرای امرا و قدیمیان
صاحب اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گرهه فرستند که انتظام الوکات

نموده آصفخان را که مرتکب جنابی قباحتی گشته بود بدست آورده مهدی قاسمخان آئین شایسته کمر همت
بسته قدم همت در راه نهاد و پیشتر از آنکه عسکر اقبال باصفخان در رسد آصفخان خبردار شده بچندین تحسر و
تاسف دل از ولایت برکنده و آواره صحرای بیدولتی شد و چون حشمت پناه به پیشه بر در مهدی
قاسمخان بآن ولایت معمور درآمده باستقلال تصرف نموده بدنبال آصفخان شتافت و علیقلیخان
که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصفخان بخود بود این وقت را غنیمت دانسته خطوط نوشت
و شروع در نقض عهد نمود و آن ساده لوح بیخرد از راه زرقه و با عاق برادر خود وزیرخان بجونپور
شتافته علیقلیخان را دریافت و مهدی قاسمخان بآن ولایت معمور درآمده ناظم انتظامات آن ولایت
گشته شد و از سوانح آنکه اگرچه حضرت شاهنشاهی در پرده بتوجهی سیر جلوه مینمایند و هر زمانی برای خود پرده
لطیف سرانجام میدهند درینولا که معموره نگرچین تخت نشین دولت و اقبال شده هم بجهت مصالح کلی که
را آماده اند و هم برای انبساط صوری که عامه فهم رای جهان آرای بچوگان بازی که در معنی آتش جهانگیری
و اقلیم ستانیست اشتغال فرموده در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت از عرصه روزگار میربودند
بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراستن گرم بود و بباطن مشغول حق بودند و کار جهان ساختن
و درین کار شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند از آنجمله گوی آتشین بود بوسیله
لمعان انوار آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان بازی دست میداد و بچوگان لعل
گوی از کواکب میربودند بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید و بعضی اسباب از دست دادن
مردم ناتوان بی فره و تردد که ناگزیر نشد اسپا بمکر نیست هم میرسید و از سوانح در گذشتن شمس الدین محمد خان
کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمائی روز پنجم ذی قعده
پیچوز فراج او از پایه اعتدال انحراف نموده کلو نکده فنا شتافت و از غرایب آنکه روز دیگر نعش
اورا از نگرچین بدار الخلافه آگره آوردند بدن او گرم بود و حضرت شاهنشاهی بمقتضاء مراحم ذاتی و موجب مروت
و مردمی متاسف شده بفنون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبائی ماتمیان دل های داده شدند
و لوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند و از سوانح رفتن مهدی قاسمخان بسفر حجاز است و شرح این
واقعه آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که او بخدمت حکومت گرهه تعین شده بود که آصفخان را
از آنحدود برآورده بران دیار متصرف شود و چون آن ملک جمعیت سعی بدست افتاد و از درازی ملک
خواهی آن شورانت سامان گردد وحشت برفراج او غالب آمد تا آنکه در اواسط این سال بهوای

باوشاهی

بادشاهی برخاسته از حدود گره عازم سفر حجاز شد هرگاه بمناسبت معنوی قرب بزرگان دین
که صاحبان نفوس قدسیه اند سودمند نباید نزدیکی اماکن شریفه که بوسیله آن بزرگان
معنی صورت اعتبار یافته اند چه گشاید سیما که بابن بیمناسبتی نارضامندی خدیو صاحب اقبال
ضمیمه حال او باشد چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک
نمودند شاه قلیخان نارنجی و کاکر علیخان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین بآنحدود تعیین نمودند
و دستاویز رفته پراگندگیهای ملک را انتظام داده مورد مراحم خسروانی گشتند

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال

درینولا که نگرچین نشاطگاه موکب شاهنشاهی
بود بمسامع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل
ساخته متوجه لاهور است و شرح آن اوبرین منوالست که میرزا سلیمان از آنجا که از نهیب
صدمه افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده ببدخشان مراجعت نمود همیشه اندیشه آمدن کابل داشته
درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست با وجود داشتن
حرم بیگم بار دیگر لشکرها فراهم آورده روی امید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن
او بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بمردی و مردانگی ممتاز بود
سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده بشکردره و غوربند
رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد بعد از چندروز که دید قدرت خود را از
کنگره تسخیر کوتاه دیده در حال میرزا اطلاع یافت که در غوربند و آن نواحی است خواست که
بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای صواب حرم بیگم میرزا سلیمان را در
حوالی کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجه شد و مردم نحس سنج را پیش میرزا برسالت
تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده خصوصا که نسبت وصلت
ضمیمه آن شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد و اساس روابط
اختصاص تشیید پذیرد در یمرتبه غرض آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان
ارتباط استحکام یابد و عهد و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشد درمیانه آید میرزا محمد
حکیم از نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ که در دوازده کروهی کابلست
او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را

پیشتر فرستاد که شرط و عهد بی شایبه مکر و فریب در میان آرند و چون فرستادها تبلیغ رسالت
نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل یکی دارد و عمل تعهد
موافق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند بنا از کوته اندیشی مغرور ساختند که میرزا را بقراباغ
تحریص نموده بیگم ملاقات دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق بربندند بیگم ثبات
خداع را داشته قاصد از پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا محمد حکیم قرار آوردن
او بقراباغ داده ام صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار رقلو گذاشته با معدودی
از سپاه خود در ایلغار در حوالی قراباغ رسانیده در کمینگاه موقف باشید که چون میرزا محمد حکیم به
شما از آنجا برآمده دستگیرش کنید میرزا سلیمان از استماع اینخبر محمد قلی شغالی که از امرای معتبر او بود
با جمعی بر سر اردو بجا در مکابل گذاشته شباشب خود را رسانیده و فریب قراباغ در پس پشته
کمین کرده ایستاد و فرستادهای میرزا محمد حکیم از پیش بیگم که سوگندهای غلاظ شنیده باز
گشته نظر بر ظاهر انداخته از غدر باطنی غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را شرح خاطر
نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا بر رفتن پیش بیگم یکجهت شدند مگر باقی قاقشال که از رفتن مانع
بود و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ
میرزا در آورده و سوگندان دروغ که دام فریبست در کمند دشمن اندازد و آنچه آن غدر اندیش
اندیشیده بود باقی قاقشال بعینه میگفت با وجود اینحال میرزا محمد حکیم غافل شده با جندی
از ملازمان خود روانه قراباغ شده و در اثنای راه یکی از کابلیان که از نفاق بدخشیان در ایلغار میرزا
سلیمان آمده بود از ایشان جدا شده خود را بمیرزا محمد حکیم رسانیده کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان
با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت ایستاده است و من پیشتر از همراهی ایشان
آمده ام میرزا از شنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت
و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا محمد حکیم بر این خیال مطلع شده خود را برکنار کشیده
تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا رسیده جندی را دستگیر کرد و آنچه در دنبال ایشان بود
گرفت باقی قاقشال با برادران عقب سر میرزا داشته تعجیل میراند و کار بجایی رسید که
بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست [illegible] بند و باقی قاقشال
و برادران بپامردی مردانگی دشمنان را بتیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باینطریق

میرزا را از خطرگاه غدار بدر بردند و میرزا سلیمان تا سر حد سنجد دره تعاقب کرد و چون دانست که
میرزا محمد حکیم بدر رفت بناچار توقف نموده و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد و
میرزا محمد حکیم چون شب درآمد در یکی از دره های غوربند بسر برده کسان بغوربند فرستاد و با
بعضی اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش آوردند و از آنجا کوچ کرده نزدیک کتل هندوکوه
قرار گرفت روز دیگر که از کتل گذشته مرغ دا سرف که بطرف اوزبکان بود رسید و از آنجا
یکه و منزل دیگر پیش رفت خواجه حسن و مردمی که با او متفق بودند اراده کردند که میرزا را پیش محمد
خان حاکم بلخ برند و از او کومک طلبند لیکن باقی قاقشال با برادران و جمعی که با ایشان اتفاق
داشتند از آنجا بازگشته میرزا را گرفته بغوربند آمدند و از آنجا براه اساد نجراو بجلال آباد عبور افتاد
و از آنجا به پرشاور و از آنجا بکنار آب نیلاب آمد و از آب گذشته عرضه داشت تضرع
طراز متضمن شرح شوقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه آستانه اقبال ساخت و
در معموره نگرچین که بنزول اجلال غیرت افزای عالم قدس بود ایلچیان میرزا محمد حکیم سعادت
بساطبوس دریافتند و عرضه داشت میرزا بنظر اقدس رسید و از آنجا که دولت
بیدار پاسبان این دودمان والاست خبر فتور کابل عرضه عرصه اجلال رسیده بود و در آن
هنگام فریدون خان میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از
روی عواطف ذاتی رخصت داده بودند که چون میرزا خردسال بی پرواست او رفیق مسلم
مهمات باشد و میرزا را بر شاهراه خلوص اطاعت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم
فتنه انگیز در مجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا سلیمان
بکابل اتفاق افتاده آن وقایع پیش آمد و در این وقت ایلچیان میرزا محمد حکیم آمدند آنحضرت
بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خوشنجرخان را که از بیاولان بارگاه قرب با نقود
وافره و اجناس وافی و خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف
صدور یافت که امرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشنجرخان
چون بار دوی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی که دیباچه اقبال و دولت
منور شده آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد و بعد از چند روز که فریدون که پیش از
خوشنجرخان بموجب رخصت عالی آمده بود در رسیدن او توقف کرد فکر معقولات دور از کار که در

وابمه هیچ خردمندی راه نیابد میرزا که رانده و مانده آمده بود ممالک پنجاب در چشم اعتبار کمال
نخر واقع جلوه داد و سبیل گرفتن لاهور با سایر خاطرنشان کرده با نیقدر اکتفا نموده میرزای خرد سال
را بگرفتن خوشخبر خان اغوا نموده میرزا اگرچه از جانب دولت دانش خیال فاسد فریده و نزاد داشت
که راه بجایی دارد اما رضا بگرفتن خوشخبر خان و نشی طلب داشته وداع کرد و دران هنگام ملکی
از نویسندهای سپه دولت سلطان تعلی نام که از ستم خلافت مردود شده و ان امراء دارالشکر خان
خطاب داده بودند و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده در کابل
بسر میبردان دو بیسعادت نخان سنوراتوای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بغو بیدون سرکت
میجستند تا آنکه میرزا محمد حکیم که نه عقل دوربین داشت و نه دل حقیقت گزین از سخنان این
گزاف گویان از تیلات گذشته پای جرات در وادی عصیان نهاد بجهت لاهور آورد و مردم
میرزا در بهره و آن نواحی دست انداز کردند و چون این خبر با امرای پنجاب رسید میر محمد خان و
قطب الدین خان و شریف خان در لاهور باتفاق در مرمت حصار کمر بسته شهر را استحکام
دادند و صورت حال بعتبه مقدس عرضه داشتند و نایره غضب شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه
زدن گرفت و باجتماع بعضی از عساکر اقبال بنوا شارت یافت و میرزا محمد حکیم باندیشه ناصواب
که شاید بنوب وافسانه امرای پنجاب را تواند بجانب خود کشید از بهره روی بلاهور آورد
و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر یکبار بقلعه رسیده صفوف ترتیب داد
امرای پنجاب اقبال پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد جلادت و جلادت داده
از فرط پردلی بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را پیرامون قلعه راه گشتن نداده و هر روز
بهمین نمط ایشان قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای می آوردند و حضرت
شاهنشاهی منعم خان خانان را بحکومت دارالخلافه آگره که مرکز دایره سلطنت بود تعیین
فرموده مظفر خان را بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند و در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق
سیوم جمادی الاولی نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت انتصام آورده
سمند اقبال را جولان دادند و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انبساط بهار می‌نمودند
بعد از دو روز دارالملک دهلی بظلال رایات اقبال فیض پذیر شده بطریق معتاد و آیین معهود
زیارت مراقد منیره فرموده کان ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان آن حواشی را بادرارات

گرامی

گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت ساختند و روی توجه بر روضه فایض الانوار حضرت جنت آشیانی
آوردند و در ان حرم تقدیم مراعات آداب نموده زیارت کردند و جهه همت علیا ساخته میرزا محمد حکیم
که با نهای کوته اندیشان خیال خام در سر می پخت و فکر بیهوده داشت بجهت دفع طغیان نهضت
موکب معلی سراسیمه روی بفرار آورد تا ساحل سیلاب باز نیسن دید و آمد که معسکر اقبال کنار
آب ستلج ورود فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند و موکب ظفر طراز دریای گذشته روی
سعادت بلاهور آوردند و امرای پنجاب تلک ادب شناخته دولت زمین بوس دریافتند و بسعادت یافتند
سعادت ساعت منتصف بهمناه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال در ان شهر فیض ورود
اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطالع انوار رفعت و مطالع
کواکب اقبال شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسید و دولتخواهان که در ایام محاصره و معاند
باجنود اصحاب طغیان آداب جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند پیشگاه تحسین آمده پایه ترقی
تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت بودند که تعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنار ایشان
نهاده اید اما ازانجا که ذات شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت بر کوتهی خرد محمد حکیم میرزا
بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا نامزد فرمود
که تا اقصای ممالک محروسه رفته آسایش در آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آزار
یافته بودند بفزایند که در بنصورت اخراج میرزا بر وجه احسن میشود این دولت سامان حکم
عالی را کاربند شده متوجه خدمت شدند و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته
نشاط ارای بودند و عساکر اقبال بکنار سند رسیده در اتمام احوال غیبت نموده و انجا ظاهر
شد که میرزا محمد حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه شده بهست و سرگذشت میرزا سلیمان
آنکه دران هنگام که بقصد میرزا محمد حکیم ایلغار کرد و محمد شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت
معصوم خان جندی از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور بنمایند
این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی دستبردی نمایان نموده او را انهزمت دادند و اشیای
بدخشیان بغنیمت بردند و توقف عظیم در اهل محاصره افتاد و محمد قلی و خزان میرزا سلیمان را
که درین یورش همراه بودند بکار دیوار باغی که دران نواحی بود در آورده خود را مضبوط ساخت
و اهل کابل محمد قلی اگر دکرده خبر بمعصوم فرستادند که اگر گرم می شتابی و مد میرسانی اینها را در

شکنجه کرده ام و دستگیر کردن آسانست و او در جواب فرستاد که چون دختران میرزا سلیمان مندرج این سلک
با ایشان از این حق ادب بدیع است و کسان خود را طلب داشت میرزا سلیمان از شنیدن این از غوری
که با محمد حکیم میرزا اندیشیده بود محروم و مایوس باز بخواهش کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر
روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد و در میان نبرد
سپاه بر خاسته و با گونه در مردم او [illegible] اسب نبرد افتاد ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله
قاضیخان بدخشی مخفی خبری که دست او نرم احتیاط در روش معاودت باشد گرفته اول حرم محترم خود را
بدخشان روانه ساخت و از عقب او خود هم شتافت و مقارن اینحال میرزا محمد حکیم از سند [illegible]
فرار نموده بکابل آمد و کوتاه اندیشان آنجا سر در گریبان فرو برده شرمسار خجالات فاسد گشتند و
موکب معلی کوکبه ابهت و جلال در لاهور برافراشته شد سایه عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت
و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد جشن والای وزن مقدس نیز
در همان ایام مسعودی ترتیب یافت و زر و سیم و دیگر نفایس بدستور معهود وزن [illegible]
شد و خیرات و مبرات بخرد و بزرگ رسید و فرمانروایان اطراف و اکناف حضور حاکم
رایان و زمین داران سمت شمالی از فرق مراعات بجبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده نقد
حالت خود نثارهای گرامی افشاندند و گروهی که در آن فرصت سعادت آستانبوس ادراک
نتوانستند کرد فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت مینمودند
در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی تته عرضه داشتی مشتمل بر وفور بندگی و فرمان
برداری با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشت و خلاصه مضمون آنکه پدر از حلقه
بگوشان درگاه معلی بوده برابط اخلاص و اطاعت جان سپاری و اکنون من بر آستان
عبودیت تارک ادب نهاده و از ثابت قدمان در راه انقیاد در [illegible] سلطان محمود بکری [illegible]
بوده و حکم معلی باستظهار میرزایان قندهار سپاه بجانب بنده کشیده بواسطه وثوق اعتصام
بفتراک دولت ابد قرین دستی بر نجه در نتوانست یافت و پراکنده برگردید امیدوارم
بتماس عقیدت و اخلاص خود در جمله بندگان هواخواه شمار یابم حسب الحکم غبار رفته و
تفرقه بیگانه از ساحت جمعیت من نشیند عرضه داشت او بواسطه موبدان ببساط اقدس
بمسامع اجلال رسیده موافق اراده و التماس او فرمان جهانمطاع بنام سلطان محمود خان از

لی

حکمی بسطوت و جلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون ننهند و از حدود متعلقه باقی خان غبار کو
خیال کشیده دارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند و از سوانح
آنست که چون نامهای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضه داشت
منعم خان خانان از دار الخلافه آگره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران سلطان محمد
میرزا و الغ میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند در سرکار سنبل جاگیر داشتند
راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حوالی دهلی دراز دستی نمودند و بنده
بقصد استیصال آن گروه تا دهلی برآمد که آن مدبران از دست آورد کوتاه چنان این معنی
اشنیده براه هند و فرار اختیار کردند این سلطان محمد میرزا فرزند رشید سلطان ویس
میرزا ابن بایقرا ابن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانست
و والده محمد سلطان میرزا را که نبیره او بود در ظل تربیت میداشت بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا
چون شوکت عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
پیوست و منظور نظر عنایت شد و چون اکلیل سروری بآنحضرت جنت آشیانی رسید
آنحضرت نیز بدستور سابق در ظل مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا و
دیگری شاه میرزا هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند با وجود آن چند دفعه
آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند و آنحضرت بمکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا
در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از وی دو پسر ماند یکی سکندر میرزا دوم محمد سلطان میرزا
و بعد از کشته شدن میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایه تربیت بر سر او انداخته اسکندر
میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند و چون اورنگ
خلافت بشکوه جلوس اعلا [illegible] حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد آنحضرت بر محمد سلطان و ابنای
عشایر او نظر عنایت انداخته کامروایی فرمودند چون محمد سلطان میرزا را پیری در یافته بود
از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل بخرج معیشت او مکرمت فرمودند
که بهانجا آسوده باشد و باشتغال دعا مشغول بود و او در کبر سن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا
دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و از آنجا که شمول الطاف
حضرت شاهنشاهی از عموم و خصوص [illegible] نزدیک کافل مهمات طبقات عالمیانست هرکدام

از این میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لایق کرامت فرموده بودند در جمیع یورشها قرین موکب معلی
میگشتند خصوصا در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا
ازان یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود رفتند
و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایره شورافزای میرزا محمد حکیم از دار الخلافه آگره بممالک
پنجاب نهضت فرمود الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای
بغی و طغیان برافراشتند و گروهی از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی
دست تاراج دراز کردند و جاگیرداران آنجا جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند چون ایشان را
طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند و صحبت ایشان با خود سران
بجو د آن بد نهادان شورش طلب راست نیامد که از فساد جوهر عقل هرکدام را سری و سروری
در سر میبود از آنجا بازگشته قصد میان دوآب نمودند گذر ایشان بر پرگنه نیمکار افتاد پادشاهی
خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار آنجا بود بمدافعه آن تیره بختان پیش آمد قضای
ایزدی چون در مقام سخت گیری ایشان نبود هلاکت آن گروه در گرو وقت دیگر شده
پادشاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست
این بیدولتان افتاد و همچنین تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتار خان دهلی را مضبوط کرده
متحصن شد آنگاه بمدافعه برآمده آن بخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب شتافتند
در حدود قصبه پنت بمیر معز الملک که بجانب آگره عزم ملازمت بسته بود و میرفت دو چار شدند و
اسباب او را غارت نمودند متعاقب را صلاح وقت ندیده برگشته بدار الخلافه آگره آمد
و اینجماعت رقبه مالوه را متصرف شدند در آنوقت مالوه بمحمد قلی خان برلاس مقرر شده بود
و او بجهت بعضی مهمات در سلک مقیمان رکاب دولت انتظام داشت و مادر خواجه هادی
که بخواجه کلان اشتهار داشت اجین را استحکام داد اما جمعی چند که همراه بودند برآمده بمیرزایان
ملحق شدند و آنچه در بساط خواجه بود غارت بردند و خواجه بملاحظه بزرگ زادگی بسلامت ماندند
هندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود محمد حسین میرزا آنرا نقشه محاصره نمود مقرب خان
دکنی در قلعه دهشتواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور رسید او نیز در دهشتواس پناه
برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را متصرف

شده

شده قدم خان را کشت و چون سر او را کنار قلعه دهشتواس آوردند مقرب خان بیدست و پا شده
آمده دید و حسین بیرون آمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول
نمود در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال خلجیان بودند آمده بشرف ملازمت استسعاد
یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد که محمد سلطان میرزا را از
اعاظم بود بقلعه بیانه برده محافظت نمایند آغاز سال دوازدهم از جلوس مسعود حضرت شاهنشاهی یعنی
سال اسفندارمذ از دور اول درین هنگام که عرصه لاهور بود و موکب عالی گلستان اقبال
بود و حضرت شاهنشاهی بگرد آوری خواطر اشتغال داشت جریده قلوب مینمودند فیوض
بهار احاطه روی زمین کرد و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدایق و بساتین
جولانگاه نظارگیان بدایع صنع شد و شقایق و ریاحین گلوهای مستانه کنند بر انظار دیده وران
انداختند بیت برخیز که جلوه کرد طاوس بهار ٭ برخاست ز طرف باغ کلبانگ هزار ٭
در سبزه ترقا دهر سو گل سرخ ٭ یا بر پر خود نهاد طوطی منقار ٭ بعد از هشت ساعت و پانزده
دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر اعظم و منور عالم
روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدا جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ از دور اول
آغاز شد و رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دلکشترین انواع
شکار است بظهور آمد حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور که یکطرف متصل بود بکوه و
جانب دیگر کنار دریای بهت وحوش و طیور بر انداخته و بهر ضلعی یکی از امرای عظام سپرند
بخشیان و تواچیان و سزاولان کاری افزوده بهر جانب سزاولی میکرده باشند و چندین هزار
پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکار معین ساختند و در یک گروهی لاهور صحرا
وسیع چون ساحت دل شهریاران بجهت آوردن شکار انتخاب کردند در مدت یکماه که امرا
و دیگر خلایق از خواص و عوام سرگرم راندن شکاری بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات
گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس ساختند تا آنکه بر
وجه دلخواه جمعیت شکاریان و چوکه ابنوهی جانوران قمرغه بهم رسید و صیدگاه دست
اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی بآیین شایسته بشکارگاه رسیده بر دور جرگه که گرد
و نظر شمول آن دایره انبساط از محیط تا مرکز نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت

سایر ملازمان بساط عزت در خدمت نشاط پیوند بقدم استسلام شتافته بودند نوازش و
آفرین یافته کله گوشه مباهات براوج اعزاز رسانیدند آنگاه پای دولت در رکاب سعادت
آورده توسن شیر صید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند و زخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان
و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند و در آغاز عزیمت شکار دور جرگه هیچ کرده بودند و روز بروز
قمرغه پیش می آمد و دایره تنگتر می شد درین گاه بجولان رخش گرم رو شکاری را از
زمین میربودند و گاه بکمند اندازی آهوان برق پا را بند میکردند و از انبساط طبیعت نشاط
برای انواع شکار افکنی بظهور می آوردند از خاصان نشاط قرب میرزا علی کوکلتاش در
میان قمرغه در آمده در رکاب سعادت دوید و امرا پیش مورچلهای خود سراپردها کشیده روز
بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب پاس شکار میداشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح
محفل شوق و هنگامه طرب گرم بود و بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت
باقسام شکار کامیاب عشرت گشتند بامرای عظام و مقربان حرم قدس پرتو اشارت شرافت
که بصیدگاه در آمده شکار در آکنند و مرتبه مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند
تا آنکه کار بجایی رسید که آحاد افراد پیاده و سوار در آمده کام ستان عرصه شکار گشتند و از عجایب
سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که چون یکی از پیاولان بارگاه مقدس بدستی
کرده یکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرده بود و آن کس در کمین فرصت بوده
در شکارگاه موضع داشت سطوت جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر
خاصه را بقلیچ خان دادند که این خود سر بی اعتدال را از بار گردن نجات دهد مشارالیه دو مرتبه
آن الماس پاره را بر وی انداخت و سر مویی آزرده نشد و بر زبان اعتبار بیان گذشت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای   نبرد رگی تا نخواهد خدای

و از یمین سر قضا در یافته جانبخشی فرمودند
اما بجهت تنبیه و عبرت بی اعتدالان سر رشته [illegible] را بر گرد صیدگاه گردانیدند
و از سوانح ایام شکار رسیدن منظوخان [illegible] و آوردن وزیرخان برادر اصفی نژاد در بساط
مقدس و درخواست گناه او و برادرش کردن و بعز قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست
که چون آصفی ان از ضلال بخت در کمند خدیعت و دام صحبت علیقلی ان و بهادرخان افتاد علیقلی از
صحبت او خوش نیامده از تکبر بیجا و ترفع بیمعنی خاطر او رمیده شده و با این حال علیقلی در اموال او چشم

طمع داشت اصفی ان منتهز فرصت بود و وقت میجست که از وی جدا شود درین اثنا علیقلی اصفی را همراه
بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود نگاه داشت و وزیرخان خفیه برادر خود را نوشته
موعد قرار داد و اصفی ان بموجب قرار داد شبی از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت
و وزیرخان نیز از جانپور برآمده بهمان راه شتافته بود بهادرخان از حال اصفی ان آگاه شده تعاقب
کرد نزدیک بقلعه [illegible] اصفی ان رسیده میان ایشان جنگ در پیوست و اصفی ان شکست یافته
گرفتار شد بهادرخان وی را بر عماری دار انداخته روان شد و مردم بهادرخان [illegible] بغارت و غنیمت
مشغول شده بودند که وزیرخان رسیده داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت
نیاورد فرار نمود و اشاره کرد که اصفی را که بر فیل می آوردند از هم بگذرانند نگاهبان یکدو
شمشیر حواله او کرد سر انگشت دست او جدا شده و بر بینی او زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر
خان زور آورده اصفی را خلاص کردند و جد و کره آرام گرفته و درین هنگام کارزار
بهادرخان بسر وزیرخان داد مردانگی داده بان لقب گرامی بهیمن توجه افتی ریافت اصفی ان
از زمان گذشته ندامت کشید و این همه حوادث و نکبات را از حرمان آستان معلی دانسته
با گرد خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرده وزیرخان برادر خود را پیش
منظوخان [illegible] که بموجب اشاره عالی از دارالخلافه آگره متوجه بنگاله گشته بود فرستاد و وزیرخان
بدهلی آمد و منظوخان او را بعواطف خسروانی استمالت گردانیده همراه خود آورد و در محلی که
حضرت شاهنشاهی بشغل صید افکنی منشرح و منبسط بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات
اصفی ان نمود آنحضرت ذیل عفو بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام
اصفی ان اصدار فرمودند که کمر استظهار بسته در جد و جهد بر تعاقب مجنون خان قاقشال
در اداء دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال بمستقر اورنگ سلطنت مراجعت
فرماید دولت زمین بوسی یافته مغمور عواطف بیشمار شاهنشاهی گردد و بالجمله موکب
معلی بعد از انصرام مهم نصرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی که لاهور
بر ساحل آن واقعست و بمهابت عمانی میگذرد رسید حضرت شاهنشاهی رخش هامون
گرد جیحون نورد را در شنا [illegible] بتوکل [illegible] بدریا سر دادند و آن بادپای تگاپوی

چون نسیم که بر روی آب بگذرد بسبک بگذشت و ملازمان موکب والا و نهنگان رکاب مقدس که تاکر زجوای رایات اقبال بودند اسب سواره خود را بآب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبر خان یساول و نور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت بخطه لاهور منصب شد شرایف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بآن منظور است مصروف بود و از سوانح کریخش محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه او از یکه جوانان ردوی معلی بسالت و تهور علم امتیاز برمی افراخت و پیمانه بدمستی برداشته بی اعتدالانه معاشرت میکرد درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال شد در عالم بیخودی یکی از توجداران که بر فیل خاصه سوار بود دوچار شده تیری از کمانخانه بی اعتدالی بر کشکوه کجاب او انداخت و چون آن جرات معروض بساط گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد متوسل بحریم قدیم قدسی موقف شفاعت آمده زبان تضرع برگشادند و حضرت شاهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جانبخشی فرموده بکوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار بخت خویش بی راهه سعادت آن شب فرار نموده پیش علیقلیخان که پیشوای نشنه اندوزان بود در رفت و از سوانح آنست که چند گرانی که سعادت ملازمت یافته مشمول عواطف خسروانی بود از سندون که بجایگیر او مقرر بود بسوی باطل فرار نموده بکجرات فت آنان که در نهاد بید ولت آمده اند هر آینه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزینند بزعم خویش از اوبش خویش شکوه شند و بعضی در کاهش حق دا فزوده خود را بجاه بید ولتی می اندازند درین هنگام کرمت جهانکشای از تنظیم مهام سجاب داخه پرتو توجه اقدس بر مراجعت فرایض دع انتظام حضور خاطر داشت معین خان فظانان از دار الخلافه اگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی مخاوی ان بوضوح پیوست که علیقلیخان و بهادر خان و سکندر خان باز برار خط بندگی بجیده باظهار اعلان بغی و طغیان گردن برافراشته اند و غبار انگیزی میرزا محمد حکیم مایه ادبار و مالیخولیای آن فاسد فراجان گشته از بیخردی و بیدولتی خطبه که بنامی طرازاترا تردید بنام میرزا خوانده اند این بیخران بخت برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسد خود میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند بادشاهی خطبه ایست

الهی

الهی که جندین هزار شرط گرامی تا در هر فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نمی شود و محض نسب و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کار شگرف کفایت نکند و بر هوشمندان پیداست که بندی ازان صفات قدسی فطرتی والا و عطوفتی عالی و حوصله فراخ و بردباشتی فراوان و دریافتی بلند و کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی وافر و نیتی درست و جدی عظیم و عملی شایسته و فکری عمیق و تغافلی مستحسن و عذر پذیری لایق آن و این ماثر کال که از بسیاری اندکی در باستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر مبسوط مذکور است ما دام که موصوف این نعوت طالع دانش بر خواهش نالیسته و غضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند شوانند شد و با رسیدن این پایه بلند ما دام که بتصلیح کل نگراید و طوایف انام و طبقات ملل را مادر و مادر نموده بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکند درخور این ریاست عظمی نگردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسی است و شرح جلال خدیو عالم را دفترها کفایت نکند ذکر توقیعی چگونه بیان آن تواند کرد هرچه داری بده و دیده بخر و تماشای جمال جهان آرای پادشاه صورت و معنی ما نظاره کن تا بدانی که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد القصه چون شرح بیدولتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال پذیر گران آمد میرزا میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهت مهمسازی جایگیرهای علیقلی و بهادر خان بدرگاه معلی آمده بود بجان باقیخان سپردند و خاطر فیض مآثر اراده توجه دار الخلافه نمود که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب که درمیان بود اهتمام فرمودند و برکنها آن ولایت را بآیین شایسته بامرای عظام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین و دیگر برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان این سلسله حقیقت گزین کیش و سایر سپاهیان جانسپار تقسیم نمودند مهمات کلی و جزوی آن سرحد برای رزین میر محمد خان مفوض داشتند و روز سیزدهم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرموده توجه روای دولتخان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل کهنکی و فیل نیجانه که فیلان نامی بودند در یکروز سقط شدند جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شده آنحضرت

بزبان مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم که آن دو برادر بخت برگشته در گوشه نیستی
خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دیدست و چون رایات اقبال بحدود
سهرند نزول اجلال فرمود از مظفرخان بیحوصلگی حکومتی بیخردی بظهور آمد که موجب عبرت جهانیان
گشت و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه
بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم رسند جهان آرای عطوفت پدری و رافت تالیفی
بظهور می آرند و مردم را از امور ناشایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان
کوشش میفرمایند در ینولا بمسامع علیه رسید که مظفرخان بساده روی قطب الدین خان
نام علاقه خاطری پیدا کرده عنان اختیار از دست داده است آنحضرت بموجب عاطفت
فطری او را طلب فرموده بنگاهبانان سپردند که مبادا مظفرخان این دام و بیع(?) بلیه
عظیم افتد ان و نیقه(?) خود از کوته حوصلگی و معامله نافهمی لباس قلندری پوشیده راه صحرا پیش
گرفت و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی ندانست و حضرت شاهنشاهی که در میزان تمیز و قدردانی
بدست قدرت کامله خود دارند این همه نادانی و بی تمیزی او منظور نداشته بتفقدات
خسروانی امتیاز بخشیدند و آن خدمتکار را پیش او فرستادند و نصایح گرامی هدایت
فرمودند و تمامی آن را انگار بیهوده پرداخته حسرت برای عالمیان بودند چون نواحی قصبه
تهانیسر مخیم موکب اقبال دران منزل منازعه و مجادله طایفه سپاهیان بخونریزی انجامید و تفصیلش
آنکه نزدیک بآن کول ایست که دریاچه توان گفت سابقا آنجا فضایی بود وسیع کورکهیت(?)
نام که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میداشتند و طوایف این طبقه از قضاء
هند در اوقات معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمعی عظیم انتظام می یابد و درینسال
پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و درمیان سپاهیان دو طایفه اند که
یکی را کر نامند و دیگری را پوری برسر جای نشستن درمیان این دو طبقه گفت و گو شده بود
بجد کزینی انگه این مردم برای آنست که دنیا ریشان پشت(?) داده است اتباع از و سرگشته
واله و پوشیده از دو هند بوده مغلوب شهوت و غضب مغمور حرص و قهر میکردند و باعث
نزاع آنکه طبقه پری در کنار کول مکان معین داشته اند که درین مجمع نشسته دام گدایی میگسترند

درایران اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل دران کول می آمدند بآن گروه بصدق
گومان چیزی میدادند درین روز گروه کر تسلط درآمده جای پریان گرفته بودند و این جماعت
را تاب مقاومت کردن نبود که جای خود را استخلاص توانستند نمود و سرحلقه ایشان کیسو
پری نام در قصبه تهانیسر بآستانبوس معلی آمده داد خواهی نمود که طایفه کران تغلب آمده
جای ما را گرفته اند اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده بهمت جنگ ایشان می بندیم یا
خون خود را برخاک میریزیم یا این قطعه خاک را از ایشان میگیریم و گروه کران بعرض اقدس
رسانیدند که این موروثی ایشان نیست چندگاه ایشان می نشستند دیگر ما می نشینیم تا جان
بتن متعلق است تعلق باین زمین خواهد بود چون موکب معلی تهانیسر نزول اجلال فرمود
در معرکه انها زفته هرچند جواهر نصایح را مواعظ برین نفوس معطله افشاندند حکم لالی انداختن
برخاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غوایت و هلاکت
خود کوشیدند و بشدت الحاح و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه پایمال
نفس و هوا بوده سالک براه سعادت نبودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش سزای اعمال
نکوهیده خود یافته متنبه شوند و اتفاقا دران روز ازان گروه گمراه جمعی کثیر فراهم آمده بودند و
از جانبین صفها راست کرده اول از هر طرف یکمرد لاف زن پیش آمده دوید و جنگ شمشیر کرد
و باز تیر و کمان دست برده بریکدیگر تیرباران کردند بعد ازان گروه پریان بر کران سنگ دوی
پیش آمدند چون پریان کم بودند حضرت چند نوکری که جنگ سنگ داشتند و منجهای توران و چیره‌ها(?)
هندوستان که همواره ازان طبقه چون سایر طبقات در حواشی موکب معلی میباشند اشاره
فرمودند که کومک پریان باشند در حمله پریان بر کران موافقت نموده الحان زور آوردند
که کران تاب مقاومت نیاورده روی گردان شدند و پریان از دنبال رانده جمعی کثیر ازان
خاکستر باتر ابر باد عدم دادند و پیرو سرحلقه ایشان که انند نام داشت بسیدان سوخته را
بخاک تیره یکسان ساخته و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که زنگ هر کارگاه تقدیر است
از تفرج آن سطح عظیم روی نمود و فردای آن روز از عرصه تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق
افتاده چون دارالملک دهلی مخیم اقبال شد انجا میرزا میرک رضوی که در لاهور او دیوان خانی(?)

سپرده بودند و در کمین فرصت و وقت میبود از جست فرار نموده و جان باقی از دنبال الکام جست و جو
شتافت و چون بدست نیاورد از بیم تقصیر بدرگاه معلی وسیله نتوانست شد و حضرت
شاهنشاهی بآیین مقرر بزیارت مرقد اولیای آن مقام فیض اثر توجه فرموده همت خویش
و افاضت خیرات بمستحقان حواشی آن بقاع شریف فرمودند تا تاتارخان که حکومت بهرات
موقوف بساط اقدس گردانید که محمد امین دیوانه از لاهور فرار نموده بود بتعقب بهو جیو رسیده
شهاب الدین خان ترکمان جاگیردار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت
اسب و خرج پیش ارباب بغی و عصیان روانه ساخته است استماع این خبر وحشت اثر قهرمان
جلال شاهنشاهی که انوار سطوتش بر افق عدالت تابد بلندی گرفت شاه فخرالدین مشهدی
امر عالی
باحضار آن بیدولت در بارگاه عدالت مأمور شد روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ فرموده چون
عرصه ملول مخیم اجلال شد شاه فخرالدین بزمین بوس سربلندی یافت و آن میعاد رسالت بموقف
جلال آورد و او را بحسن خان چغتای سپردند و در همان منزل بیاسا رسید و چون ظنطنه نوید قدوم
موکب معلی در گوش منتظران دارالخلافه اگره پیچیده و شغشغه رایات والا برانگیخت و تا فلک غلغلان
باجمع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سربلند شده با داب شکر و دعا اقدام نموده
سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علیقلیخان
و بهادرخان و دیگر مخالفان که تازگی سر زده بود فرو خواند کسی که در مبدا فطرت کج نهاد و بجور
افتاده او را مرحمت و نصیحت سودمند چون گوهم زیان کار آید و مدار موعظت را
فرود آورده در شورش افزاید و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکار را بجز درو نار را
جز حبس و ضرب چاره ندیده اند و چون این علاج هم در آن خراب باطنان بیدولت کارگر نمیکند
بعد محانه و شتادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی با احوال نها مبدا ایشان اشتغال لطف
و بار یافتگان حریم قرب برایمعنی رسیده حذبو زمانه در مرتبه دل نگداشتند که چاره
این بیدولتان بظهور آمد و باطن اقدس را بر سر مدارا آورده بر داشتن پرده کار را در
نقاب توقف ماندند و درین هنگام که موکب معلی باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا
نهضت والا نمود اینجا علیقلیخان و دیگر ارباب بغی و طغیان رسید این بیدولتان

بجانب

بجانب جانسه خود اینچنین وقتی از وصف انگاشته خیالات فاسد بار انگیخته علیقلیخان از جونپور
روانه قصبه سرهرپور که جاگیر ابراهیمخان مقرر شده بود و اسکندرخان نیز بقصد همراهی آن باغی طاغی
از شهزاده برآمد و جمیع فتنه سرشتان در آن قصبه فراهم آمده قرار دادند که علیقلیخان با جمعیت
خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایات را متصرف نماید و بهادرخان بکره و مانکپور در
را با اصفیانی مجنونخان رود و اسکندرخان و ابراهیمخان سرکار اوده و الحدود را متصرف گردد
و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علیقلیخان بداعیه سورا و ای سرکار قنوج روان شد چون جاگیر
داران آن حدود در اسرداری که با او اتفاق نموده معاودت با آن فتنه انگیز نتوانستند کرد بنود
خود در القنوج کشیدند و علیقلیخان گرد فتنه انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسفخان که جاگیردار
قنوج بود در قلعه شیرگر متحصن شده خلایق غبار آلود شوقه گشتند و عرایض دولتخواهان
متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال بکار خود در آمد **نهضت موکب اقبال شاهنشاهی**
از دارالخلافه اگره بجونپور و قتل خانزمان و بهادرخان در معرکه فتح چون منصب والای جهانبانی
در معنی پاسبانی و نگاهبانیست حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس بر خلاف اکثری
از فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود دانسته و شادمانی خویش را در رفاهیت
خلایق میدانستند آری گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجدار رعیت که با وجود این
عظمت و ابهت خود را نیازمند درگاه صمدیت داشته در لوازم داد و دهش کار بوم نماید و راحت
جهانیان را بر آسایش خویش مقدم دارد و هرگاه از فرمان برداری انجمن سر بر آرای اقبال سرباز
کشند هر آینه در هلاکت خویش اهتمام نموده باشند خصوصا کسی که پرورده نعمت این دودمان
والا باشد و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیله این خاندان فراهم آورده جز نامردی
و نامردانگی و نامعامله فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی و ولی نعمت خود صرف نماید و
هرگاه فرمانروای روزگار چنین و مخالفت دولت بدطراز با وجود عنایات الهی مقارن و متعاون
گشته در هر نهضتی نصرتی کرامت میفرماید و نمودار اینمعنی واقعه علیقلیخان و بهادرخان
و استیصال این دو مخذول مغرور و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب معلی کامروای اقبال
از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان

علیقلی خان و بهادرخان و بیارار با پنجشنبه بوقت باطاق قدس پیوست یورش ملک شرقی و اطراف
نوار نقی و جهه همت علیا شد و منعم خان خانان را بدار الخلافه اگره و جون اهتمام آن حدود متعذر می نمود
دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند که پیشتر از آنکه رایات مقدس نهضت فرماید قیاخان
و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شتافته و معاودت
میرزا یوسف که در قنوج متحصنست نمایند و خود بدولت و اقبال در سه شنبه بیست و هشتم از دیبهشت ماه
الهی موافق بیست و ششم شوال های نوبت در رکاب دولت آوردند و بدست اقبال عنان نصرت
گزین بسمت جهانگشا جولان دادند و شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و جون بساحت
سکینت مخیم موکب نصرت علیقلی خان که بر ساحل گنگ بکنار قنوج غبار بغی و عصیان انگیخته و شقاق
و عدوان او بجهة بود باستماع صیت نهضت اقبال وی که بر جانب مانکپور که برادر او بهادرخان
در برابر آصفخان و مجنون خان فتنه انگیز بود در آورد و موکب نصرت از سکینت بکنار گنگ نهضت
و روز دیگر از آن دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت می فرمود و جون عرصه قصبه
موهان مضرب خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته مظفر خان و راجه تودرمل
و شاه داغ خان و برش عبد المطلب خان و قیاخان و حاجی محمد خان سیستان و عادلخان
خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران را مامور و دلاوران کارگزار همراه او کرده روز بیست
و سیوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندر
خان که در اوده دست فتنه گشاده بود فرستادند و خود بدولت و اقبال وی توجه بجانب
کره و مانکپور آوردند و جون قصبه رای نزول مخیم اقبال شد عرایض آصفخان و مجنون خان بعتبه
مقدس رسید باین مضمون که علیقلی و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند و میخواهند
که از آب گنگ عبور کنند مجرد استماع این خبر رای جهان آرای بایلغار قرار گرفت و بشری از خاصان
موکب معلی جدا از روی بیت فطرتی و جه از جهة کمالت و جه بواسطه تن پرستی و جه بجهة
آنکه کار آن تیره رایان بانجام نرسد تا باندازه خود فرو نشیند آن سعادتمندان گرم باشند
با آن ایلغار راضی نبودند و شاهنشاه دانادل برده از کار بیکس نگشته عنان توجه
بدست توکل سپرده شب رضا دیت و هشتم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و نهم

شهر

شهر ذیقعده از قصبه مذکور ایلغار فرمودند و از خواب آنکه از رای بریلی راه متعارف بواسطه
بعد گذشته راه میانه که بنسبت آن راه نزدیک بود با وجود آنکه بی آبی نشان میدادند اختیار
فرمودند و از جمله سایر تاییدات غیبی که فیض بخش موکب پادشاهیست آب فراوان در راهها
پیش آمد چه پیشتر از آن رحمت باریده کولابها پر ساخته بود تمام شب و نیمه روز براه رفته
بمانکپور نزول اقبال فرمودند و محب علی خان جاگیردار آنجا بلوازم خدمت پرداخته عساکر
فیروزمند بواسطه آنکه اول شب کوچ شده گمرهی را از این ایلغار آگاهی نبود در میان آنکه
متفرق شده از راه راست برکرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام شرف شده رسیدند الکس
را که ایزد تعالی تایید بخش باشد او را از کمی ملازم چه اندیشه و در اثنای راه نزدیکی مانکپور آصفخان
بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشته بمانزور رخصت بیش یافته بار دوی خود که در برابر خان
زمان نشسته و زمانی گذشته بود که هنوز امیوره که از قاصدان تیز رو و مسرعان اعتباری
بود خبر آورد که علیقلی و بهادر پرگنه سنگرور در دریای گنگ را پل بسته گذشته جون این خبر بمسامع
اجلال رسید در ساعت ارادة دولت شده با آنکه معدودی ملازم رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف
ایزدی نموده سوار شدند و راجه بهگونت داس و خواجه جهان و جمعی از سرداران دولت روانه شدند
که بموجب قصبه کره زود نگاه دارند و از دهشیخان که از مضافات مانکپور است آمده آخرهای روز
یکشنبه از دریای گنگ فیل سوار گذشتند جون اوایل موسم باران و فصل طغیان آب بود در این هنگام
که بندگان حضرت فیل در آب انداختند جوشن و خروش امواج غالبان بجاست چه که ازحین آب خونخوار
از محالات بود و بمحض کرامت پادشاهی این بحر زخار آن معدن ولایت اگذر دادند بی اغد غه
از پای آب گذشتند و مستبصران اینمعنی را از دلایل نصرت و مقدمات اقبال دانستند در این زمان
که موکب معلی از دریا عبور نموده زیاده از یازده کس از مقربان بساط قدس از آب گنگ عبور
نموده در رکاب مقدس نبود میرزا کوکه سیفی خان کوکه و رستم خان شجاعت خان عالم خواجه
عبدالله دریار خان شهباز خان سید جمال الدین عادلی خان دلاور خان و چند حلقه فیل همراه
رسیده و در این روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرموده فوج دریا با قدام فیلان پیموده
شد از فیلان نامی خداابخش و بالسندر با طوفان هستی در رکاب دولت جوشان و خروشان

باران

بودند و این دو فیل در بردلی و تیزروی و جنگ آوری و صف شکنی انگشت نمای دیده وران بودند
و چون موکب معلی از آب گذشته بجام خواران نزدیک رسید فیل خواالخش ازمستی فرود
آمده روی بهشیاری نهاد فیلبانان و فوجداران از تخالف ملول گشتند و حضرت پادشاهی الهام
اقبال فرمودند که هشیار شدن فیل مست پیشرو فتح و نصرتست همعنان هشیاران و کارآگهان و
دیگر آنکه از هشیار شدن فیل مست ما را اعتماد بر فیل و مستی او نماند و منحصر شد توکل ما بر کرم الهی و
هرگاه توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد و الحق از آن مظهر کرامات
دو نکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه الهی تواند بود و چون نیم شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار
آسایش کم فرمودند و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه فرو کش بودند آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی
فرموده در همانجا توقف صلاح دیدند و در همان زمان مجنونخان و آصفخان نزد موکب سعادت
پذیر گشتند مجنونخان و جمعی برین بودند که بی توقف همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتهای
شتافته آصفخان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند در این هنگام رفتن لایق
نیست و نبرد را روز و مردم بشرم چشم و آزرم روی بیشتر کار میکنند رای او پسندیده خسرو کامیاب شد
و نصایح بلند فرموده آنها را رخصت دادند و حکم شد که در پاسی دو بار خبر بما رسانند و در لوازم قراولی
اهتمام نمایند که مبادا مخالفان تیره رای اخبار رایات اقبال شنوند و از آنجا بدر روند علیقلی و بهادر که مغرور
خودکامی و مغلوب ادبار بودند و در خواب غفلت بوده از خود خبر نداشتند و اینکه موکب مقدس نزدیک
رسیده بود بباده پیمایی و شاهد پرستی و بازی شکن لشکر سرگرم بودند و بزبان لغط صریح بر مست
خود فال میزدند و عجب آنکه در آن شب مردی نزدیک چادرهای این مستان رفته فریاد بر داشت که ای
جمع بدسرانجام واقف شوید که حضرت پادشاه بنوبت استیصال شما از آب گذشته با لشکر بی پایان رسیده
و چون پیمانه مستی آنها پر شده بود آوازه رایات اقبال را از هذیانات آصفخان و مجنونخان دانسته
در غرور در افزودند و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بوده اند شان داشت که چون بیگان
حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم تا سه چهار هزار سوار شخص است با این تدبیر سنگ
تفرقه در آن گروه اندازند تا کار به پیکار نکشد و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیو است
و بالجمله صبح روز مبارک سعد بیست و نهم خرداد ماه الهی موافق دوشنبه غره ذی حجه که جمعیت

غره نصرت پادشاهی و سلخ عمر سیه بختان بود آنحضرت جبه طلبیده در درع تائید غیبی آمدند و مغفر
اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود اقدس
شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برانغار مجنونخان قاقشال مقرر گشت و در جوانغار آصفخان
قرار گرفت و محب علیخان با طایفه از بهادران از پیش قراولان هراول شدند آنحضرت بر فیل بلسندر
نام سوار شده نهضت فرمودند و مرزا کوکه را در عماری همین فیل جا داده تارک عزت او از آسمان
گذرانیدند و مبادی طلوع نیر اعظم رایات اقبال بحوالی اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان
تیره بخت برگشته کوچ کرده روان شده بودند بر بلغ مطالع غراصدار یافت که مجنونخان خود با فوج
خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند و این فوج با عضاد
چنین قوی پشت شده طلبکار نبرد گشت و بمردم عقب بعد از جنگ شدن گرفت و بعد از زمانی
آصفخان نیز حکم شد که با جمعیت خود پیش شود و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن
ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره نصرت سواری فرمودند و چون آن بیدولتان دلاوری شدند
که حضرت پادشاهی بنفس مقدس در آن لشکر درود اقبال دارند و مقدمات جنگ را بر تهور
مجنونخان و آصفخان فرود می آوردند چون محاربه بسیار شد و شکوه لشکر و هجوم فیلان در
نظر آنان گرفت دریافتند که موکب اقبال پادشاهیست و خود بیدولتان پای ظفر در رکاب نصرت
آورده اند علیقلیخان و بهادرخان دل بمرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و نخدلان
ابدی تو از جنگ دادند و با خیال فاسد صفها راست کرده جمعی از پردلان معرکه دار را بر
هراول و قوجی لشکر نصرت پیوند و فرستادند و درین اثنا از عساکر اقبال حکم شد پانصد کس همراه
موکب شاهنشاهی شده بودند و تا پانصد فیل هم رسیده و مفاصله در میان فوج پیش و موکب
مقدس کمتر ماند با جان قاقشال که سردار مردم اوقچی بود با کلاغت پیوست و معرکه تیغ و تیر
گرم شد و تائید اقبال پادشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد و افواج قاهره ازینجا در آمده
این مدبران را با صف علیقلی راندند و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سر از پیش از پس
نمی شناختند و از شواهد اقبال آنکه در آن گریختن اسب یکی از مخذولان چنان بر اسب علیقلی
خورد که دستار از سرش افتاده او بر زمین افتاد علیقلی حیران کار شده بهادرخان را در برابر یافت

قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را به سپاه اتکی رسانیده سرگرم کارزار شد و زمان زمان علیقلی
از بهادر خبر گرفته تازه بتازه کومک روانه میکرد بابا خان غنیم را پرزه پرزه دیده عنان گردانید و بهادر
خان از دنبال شتافته خود را بمجنون خان رسانید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ پا شده بهادر خان را
بر زمین انداخت دلاوران عساکر اقبال بسر او ریختند و زیر چیل او را گرفت و از بدذاتی و از مندی چیزی
گرفته رها کرد درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازم مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد
و افواج قاهره همراهان بهادر خان را در میان گرفته تیر دوز گردند و درین زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر
رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بود و مبارزان دست بگریبان رسانیده جانستانی میکردند و علیقلی خان
مغرور ادبار برجای خود ایستاده از حال بهادر میپرسید فیل مست جرا تند نام از فیلان پادشاهی بر فیل
کج بهنور از فیلان خاصه پادشاهی که از کشتی فرود آمده بود دوید کج بهنور فیل خود را در میان صفوف
مخالفان کشید و مخالفان فیل دیگر نام را برابر او جرا اشد دوانیدند و جرا تند کج بهنور را گذاشته براو دیگر
دویده یک صدمه کوه شکوه آنرا بر خاک هلاکت انداخت و شکست عظیم بران حرام نمک روی آورد
اکثر اعیان و ارکان شراره علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند و خس و خاشاک هستی ایشان
بآتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت گردی که گریخته از ان
نبردگاه اقبال برفتند در راهها بدست رعایای زبون که بآتش تعدی این نمک حرامان جگر کباب
بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و ابر نیسان بر حدیقه دولت
بگوهر افشانی درآمد و عرصه ناورد از غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت و از تتق خواطف الهی
پیکر فتح و نصرت بر ساحت اقبال جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال سواره از سر نشیب
علیقلی و بهادر میپرسیدند درین هنگام نظر بهادر بهادر خان را دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته
بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهی زبان لعل برگشادند که بهادر شما چه بد کرده بودیم که
این همه باعث فتنه و فساد شدند او را از دهشت و خجالت فرو گرفته بود و سر در پیش انداخته
زبان عرض نداشت و بیان عذر نبود بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت
که الحمد لله علی کل حال سیمای آن بیدولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی به سیه بختی خود
معلوم شده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او گذشتی و هر که از چنین بزرگ کرده خدا

روی گرداند هر آینه دین و دنیا از دو پشت ده و خواب باطن و ظاهر گردد و حضرت شاهنشاهی با وجود
چندین فتنه و آشوب نمیخواستند که به سبب بادشنستی و سند بعد از شدت التماس و کثرت
الحاح اولیای دولت قاهره شهباز خان و بینی داس کنبو را مامور شدند با بدمشیر گردن آن بار بر
سبک ساختند و مقارن انحال بهادران نصرت قرین شهریار گل که از معتبران علیقلی بود گرفته
آوردند و بعض ملازمان رکاب سراشفته او نیز کاک افتاده حضرت شاهنشاهی از ماجرای علیقلی خان
میپرسیدند هیچ جمعی میگفت که از غصه بدر رفته است و طایفه بران بودند که خون مستی او سوخته شد
درین اثنا تو خدا سر بخت را آوردند چون کاوش احوال او شد زبان آمد که من دیدم که او را فیل کذاران
پادشاهی کشت و نشانهای فیل و فیلبانان را بیان کرد و بموجب حکم معلی تمامی فیلان فوج هراول حاضر
ساختند و انشخص فیل کبدان بیسکه نام را دیده گفت این فیل است که علیقلی را کشت آنگاه حکم مقدس
شد که هر که سر مغولی از عوام لشکر بیارد یک مهر طلا بیابد و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه
بگیرد عوام از پی سرها میدویدند سرها می آوردند و زرها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه
یکی سر علیقلی که در پای درختی افتاده بود در خیل اسیران جل اقبال بر اسپی داشت چشمش که بر سر آن
تیره بخت افتاد آهی سرد از سر در کشید و پیش آمده آن سر را برگرفت و محکم بر سر خورد و چنان
بوضوح پیوست که آن بدبخت برگشته بتری از غیب رسیده و میرزا بیک قاقشال مدعی آن بود که تیر
من بعلیقلی رسید القصه از رسیدن تیر آن بدبخت کاه درجان کندن بود که سومنات فیلبان فیل
نین سکه را بقصد او راند علیقلی فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهم مرا زنده بحضور بندگان حضرت
بر که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان حرف او را از غافلی ناشنیده فیل بر راند و او را در زیر دست و
پای فیل بلکه در زیر بار عصیان و کفران نعمت بادشاهی پایمال ساخت یکی از پیاده‌ها بگرفتن اشرفی
سر او را جدا کرده می آورد و در راه آن سر را غلام غالب از کشیده خود بنظر اقدس در آورد و
انعام گرفت حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر
نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران که درین مصاف داد نام جانسپاری و حق
گزاری کرده بودند بازدیاد مناصب و اعتلای مراتب سربلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی و
بهادر را مصحوب خواجه عبدالله پسر خواجه مراد بیک قزوینی که ذوقی دیوان حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بود بجانب دارالخلافه آگره و دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتحنامها فرستادند

هم سرمایه فرح لشکر اولیای دولت قاهره شده و هم پیرایه عبرت و هدایت و آموزه طلبان گمراه گشت این
فتح شگرف که کارنامه اقبال روزافزون تواند بود در قریه سکراول از مضافات ایالت آگره روی داد
و آنرا مصر جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آیین است
و از شرایف سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت فرمود منعم خان را که در
دارالخلافه آگره گذاشته بازار هرزه گویان تهی مغز گرم شده و متمردان مفسد از حدود سر کشیدند
منعم خان که پدر و استاد و مرشد راقم این شکر فاتحه ابوالفضل عقیدت داشت آمده استمداد
همت نمود ازین معدن شهود و عرفان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان
این دولت اشاره بدیع فرمودند بموجب سند عالی او مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه
علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار گردد اشاره بدان کرده آید صبح آن بشاشت غریبی
جبهه شریف ایشان ظاهر بود و فرمودند که سر علیقلی و بهادر را نزد ما آورند که امشب چنان
نموده اند منعم خان از استماع این مژده دلگشا خوشوقت شده ادب شکر بجای آورد و اندک
وقتی نگذشته بود که سران دو حرام نمک شورانگیز آوردند آری از متوجهان درگاه ایزدی
و مرتاضان این راه عجب ظهور این معنی چه دور و چون بیامن تاییدات سماوی که در سفر و
حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهیست چنین فتح دولت برای روی نمود و سایر نزد
موکب معلی بصوب الهاباس که بعضی سپه و تمان در انجا دود غبار انگیز فتنه بودند نهضت
والا فرموده سامکانها ساحت آن سرزمین بورود مقدس گیتی خدیو صبح دولت یافت
شب در آن عرصه دلگشا منزل فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلیقلی پیوسته
بودند مثل یوسف حبلی دستگیر شدند و دو روز ببعضی مهمات پرداخته روز سیوم
توجه بجانب بنارس آوردند و آنجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل مرتضی قلی و امین
بوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم اینجماعت طراز عفو یافت [illegible]
بهادر خان بدست اولیای دولت قاهره در آمدند و خواجه عالم خواجه سرا انجا اسیر فتراک سعادت
شده بعلو عزت ترقی نمود و چون مردم بنارس نادانی ورزیده در دروازه بسته بودند
از سطوت غضب حکم تاراج شده و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را بحراست
و حکومت جونپور فرستادند و قلیج خان و طایفه را سر بر یو تعیین کردند تا دیار بعضی از [illegible]

انجا بود

انجا بود و بعد از آنکه سه روز بنارس مخیم سرادقات اقبال گشت عنان توجه را بجونپور انعطاف
دادند روز دوم ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علیقلی که در آن بلده فراهم آمده
بودند انوار سلامت بر ساحت احوال انها تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در آمدند یکروز
جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای آنجا که لگدکوب آشوب بودند مشمول عواطف
شاهنشاهی شده سر بغبار غنای بر داشتند و از آنجا آن شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار ببلده
کره نهضت فرمودند و از ره وی بزرگ آنجا بود سه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کره
رسیدند در آن هنگام که بیش از چهار پنج کس رکاب نصرت اعتصام رسیده بود
بدولت و اقبال بکشتی عبور فرموده درون قلعه کره را بفر نزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند
نزدیک مانکپور خواجه غلام گریخته و باز بدست افتاده بود در آن شهر منشور طلب منعم خان خانخانان
از پیشگاه عاطفت اصدار یافت و جاگیرداران آنجا و دیگر جاگیرهای خود رخصت یافتند و تربیت
پروری نصیحت پذیر گشتند و چندی از تبهاداران فتنه سرشت که از شبستان تمدنش گریخته پیش
آن مدبران بخونمند رفته همواره در شورش میبردند و بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل خانعلی
اوزبک و یار علی و خوشحال بیک که یکچند در سلک قورچیان حضرت شاهنشاهی انتظام داشت
و علیشاه بدخشی و میرشاه بدخشی و یکتی بخشی و حلمه خان کوکه میرزا عسکری همان فتنه جویان خوض
عرصه قهر شده پایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی را که در سلک مخصوصان علیقلی انسلاک
داشت از اردوی مقدس گریخته در کره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر با کنده و دوشاخه
در میدان معدلت آورده تمامی آن فتنه اندوزانرا بحضور او سیاست فرمودند بعد از آن فیلی
را باو سر دادند فیل او را بخرطوم بجده با کنده و دوشاخه در زیر دست و پا مالش کرده میداد
وازین سو بآن سو می انداخت چون اشاره صریح بسیاست او نرفته بود فیلبان بامهله و ملاحظه
میگذرانید و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاستگاه معذب میداشتند آخر بوقت
التماس سادات و شفاعت مقربان بساط خسروانی رقم جانبخشی بر حال او کشیدند و در همان ایام جبی
تواجی تاه نام خواجه را که سراپرده تمان بود بدرگاه معلی آورده و بیاسا رسانیدند منعم خان
خانان بموجب حکم اقدس از دارالخلافه آگره بمخیم اقبال که در حوالی قصبه کره بود رسیده بزمین

بکوس بلند شد و از فرط نهایت تمامی محال جاگیر علیقلی و بهادر و نارس و غازیپور تا کنار آب جوسا
با و تفویض یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جانپور و الحمد شد و موکب معلی بدولت و اقبال روز
مهر شانزدهم تیر ماه الهی موافق شنبه پنجم ذی حجه بعسکر خلافت توجه فرموده کوچ بکوچ نهضت عالی
میشد و آنحضرت شکار کنان و در اثنا قطع منازل میفرمودند و بهر شهر و ولایت که موکب والا باقامت
عدل و احسان مورد سرور میگشت و در قصبه کوره که جاگیر فتح خان بود بالتماس او جشن عالی
ترتیب یافت و در قصبه اتاوه شجاعت خان را بابخ دولت کامیاب ساختند و همچنین خاصی ارباب اخلاص
باین مقصد ارجمند فایز میگشتند تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الهی موافق شانزدهم محرم
نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافه آگره انداختند کامبخش عالمیان شدند و جهان طراوت
خاص گرفت و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند و عالم مورد امن و معدلت گشت و احوال
افواج قاهره که بر سر اسکندر بسرکردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود بدین منوالست که کوچ بکوچ رفته
روز اردیبهشت سیوم تیر ماه الهی موافق یکشنبه ششم ذی حجه بساحت شهر اوده رسید اسکندر
با استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه آمده متحصن شد امرا محاصره آن کرده مورچلها تقسیم
نموده بجنگ پیش آمدند در پهلوی شهر تلی بلند که سرکدواری نام دارد و سرکوب شهر و قلعه است
اسکندر جمعی از هواخواهان خود را بالای آن بند و مجانبان بر آن بلندی داشته بود که بضرب
تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر نگذارد محمد قلیخان برلاس بجهت برگرفتن آن سرکوب
بسته جمعی از بهادران را تعین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند و پایمردی جلادت
آن گروه خود را سر راست کرده و بشهر و قلعه استیلا و استعلا تمام حاصل شد چنانچه احدی سر از
روزن نمی توانست بر آورد و اوزبکان از فته سراسیمه دست و پایی میزدند درین اثنا خبر فتح
و فیروزی کشته شدن علیقلی و بهادر برادرش در مل رسیده بود اما عموم خلق از پس که این سید و تاتار
سرخوش بند شد این خبر را ساختگی میدانستند و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت اسکندر
همچنان مخفی داشته و از راه مکر و تزویر در آمده رحمان قلی قوش بیگی را طلب کرد که بعضی سخنان
میخواهم بگویم اولیای دولت قبول ننمودند مگر دندانخ حاجی اوغلان را که از معتبران او بود پیش
امرا فرستاد امرا روی دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمن قلی همراه حاجی اوغلان

رفته

رفته قرار داد و اورا خاطر نشان کرده بیاید و ماه نو روز نهر دویا اتفاق رفتند باز گشته آمدند و نمودند
که اسکندر از گذشته ندامت دارد و در صدد است که بوسیله اولیای دولت از سعادت آستانبوسی
نماید و میخواهد که اول شما در جائی که قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشته پیمان را بسوگند محکم کرده اند قرار یافت
که صباح روز عید قربان این امنیت بحصول انجامد بالجمله اسکندر رفتند باز گشته اولیای دولت را
بحرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه اندر دروازه قلعه که بجانب دریا بود در رفته بکشتی چند که
برای روز بار خود آماده داشت از دریا عبور کرده نیمه ازان گرداب خطر بیرون برد چون صبح
اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر در آمده کوس نصرت بلند آوازه
کردند و چون کشتیها را اسکندر بطرف آب نگذاشته بود بجهت جمع کردن کشتی از دیگر گذرها
که دور بود دو سه روز تعاقب در تعویق افتاد درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع نموده پیغام
فرستاد که من بر پیمان عهد ایستاده ام و بجهت من از آب بتقریب ترس هر دم است اکنون
استدعا آنست که محمد قلیخان و مظفر خان و راجه تودرمل بکشتی نشسته میان آب آیند و من هم
باده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم و خاطر خود را مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم پناه
آورم این سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساخته و از آنجا اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان
خود بکشتی در آمده صورت ملاقات را نقشی بر آب و گرهی بر باد زده اولیای دولت سوگندان
خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود بایستاد و گفت
درینولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس معلی نمی توانم کرد مناسب آنست
که بوسیله استعفای جرایم جاگیرم را بحال خود گذارند و بخدمتی در صوبه نامزد سازند تا بدست
آویز نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان او با دل موافقت نداشت
وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بازندگی براه ادبار دو منزل رفت و غدر طغیان
اب بر ساحل دریا در میان آورده پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریافتند
که غیر از حیله سازی و روباه بازی ازین سیه دولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده
سر در دنبال آن بی سعادت نهادند و از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبه گورکهپور رسانیدند
و اینجا سلیمان قلی نامی از اوزبکان که از علیقلیخان گریخته پیش افغانان رفته بود از قبل

افغانان حکومت آن کذر داشت کشتیها را فراهم آورده سکندر را با مردم او برغبت بهره تمام
کذرانیده از موج خیز اقبال شاهنشاهی او را نجات داد امرای عظام بسرحد ولایت افغانان رسیده
چون حکم در آمدن با نولایت از بارکاه مقدس صدا از نیافته بود توقف نمودند و عرضه داشتی
متضمن ظهور سواطع اقبال والتماس در آمدن با نولایت بدرکاه معلی ارسال نمودند و روزی که
دارالخلافه اکره مهبط انوار نزول اجلال شده بود عرضه داشت اولیای دولت رسیده بمسامع
اقبال پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن تنبیه السیف لازم الکوه سر
بر آورده اند درین هنکام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراکندکیهای آنولایت کوشند و سرکار
اوده بجاکیر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده دیکر امرا متوجه آستانبوس کردند چون مثال عالی
با ولیای دولت رسید محمد قلیخان را بدارائی آن سرکار نصب کرده روی توجه بستون خلافت
آوردند و در دارالخلافه ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت کشتند **نهضت موکب**
کیتی ستان شاهنشاهی بفتح قلعه چیتور سرکشان کردن فراز را از پای در انداختن و مفسدان
وحدت انتظامی را کزیده ترین عبادت پیشکاه کثرت توانند بود و رونق بخشیدن نقود آسودکی
و آسایش را رواج داد نست و خدیو زمانرا توفیق ایمعنی یافتن پایه خلافت الهی ظهور بخشیدن آئین
و سرمایه سعادت طبقات انام عطا فرمودن و سلجه که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایات ازلی
و مساعدت جنود غیبی احت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجه مالیخولیا
سروری کردنکشان فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند و تایید الهی قرین ذات مقدس
بوده باندازه حق پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صوری و معنوی میکردند درینولا که ساحت
دارالخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز غبار اقبال از کرد راه و زد دکاه
پیکاه نیاسوده بود که خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانکیختن در صوبه مالوه بمسامع
اجلال رسید ازان باز که سر از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده ادبار ملک
ادبار شده اند بعد از درازی سرکردانی و کوتهی سخن مالوه را خالی یافته باخود در قسمت اند و
اوباش کوتاه اندیش اینموضع را مناسب حال خود دیده جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند
خدیو زمانرا که دانای اسرار نهانی و معدن رافت و مهربانیست بخاطر اقدس کذشت که در دفع

این دو

این مشاهده وزان اکر بملاحظه حال سپاهی انعامی نظر کرده آید خلاف رضای ایزدی باشد و
اکر توجه باطفای نایره فتنه نموده شود و بذات اقدس نهضت این یورش لعاف افتد خلاف
قانون عمل بوقوع آمده آن طبقه را حالت آن نیست که بدفع ایشان آنحضرت را متوجه باید
و در این سلطنت مرهن است که هر کاری که سنجیده ساخته شود تیغ نباید پرداخت و هر امری که بدلاوری
امرای اوسط و ادنی کرده آید حال بزرک نباید حواله فرمود که همواره در مدارج امور ناموس دین
سلطنت که عبارت از قدر دانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال پیوسته است و اکر نباید بر قانون
خلافت این کار را ملازمان عتبه خلافت نامزد نمیشوند سران و سروران ملک که سعادت دو جهانی را در
فرمان برداری پادشاه خود میدانند در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میکردند با جمعیت
کرد آمدن ریزه سپاهی که وجود این کروه ناکزیر این مقصد است دیر تر صورت می بندد و کار
اندک بسیار میشود و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نتابد بنابران شاهنشاه عالم و دانای
روزکار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی و پروائی در
پرده بی پروائی صورت داده بظاهر اغماض نظر فرموده بباطن همت در دفع این یورش
بسته روز رش بیستم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر شکار بر که بار کنار
اکثر اوقات با خود در شکار چیته و آهو نشاط برای میکشتند روی توجه آوردند تا ارباب
اخلاص و خدمت و خدمت دوستان بکمک بی غوغای طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم
چه ملازمان اینها و چه مردم دیکر بدیدار ایشان چون منعی نباشد هر آینه باسانی جمع خواهد شد و چون
مردم بزودی فراهم آیند جمعی را کزین کرده باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشه صوابنما
از مستقر خلافت برآمدند و عرصه باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهولپور و کوالیار که
مالوه رویه است شکارکنان نهضت مصر فرمودند و امرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روی
امید بکاه مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اکر روس مخلصان درکاه که طرفان
عرصه شکار اند فراهم آیند تسخیر عالمی کفایت میکند و اکر بهادران پادشاه شناس جمع شوند
احصای انرا که تواند کرد و هر کاه نوکر نوکر هم کرد انیده اند اندازه آنرا که تواند کرفت چون دهولپور
مخیم سرادقات نصرت شد سکت سنک سر آنا و دیسنک در رکاب نصرت قباب ایستاده بود

آنحضرت چه از روی انبساط و چه از آن رهگذر که مغروران فتنه اندوز مالوه بخواب غفلت رفته
خطاب کرده فرموده‌اند را تا حال که اکثر زمین داران و بزرگان هند بآستان‌بوس سرافراز شده‌اند
آمده احراز این دولت نموده است میخواهیم که بر سر او یلغار فرمایم و سزای او را در کنار او نهیم توجه
خدمت خواهی کردند مانی امال انتقدمات از زدی شکفتگی پسر را نامیغر موده‌اند و مناقشانه تعللات
مینمود آخر آن کج فهم بید ولت بسر معامله نرسیده و منزل را چه فهمیده فرار اختیار نمود
و از بیدانشی از بدنامی ظاهر گریخت و در رسوائی حقیقی افتاد چه آن نادان را این تصور شد که
کبندگان حضرت در برده این بکار سزای را نخواهند داد و من بدنام مشوم که زفته حضرت را بسر
آورده ندانست که حضرت مطابه نیست و این دولتمند خدا پرورد کی با امثال این زمین
داران بسعادت خود متوجه نمیشود و در نیافت که بر تقدیر این معنی گریختن از جبین اقبال
خود را در ها و یه ادبار انداختن و از بدنامی بید ذاتی اشتیاق است و چون خبر گریختن آن بدبر بمسامع
اقبال رسید غضب بادشاهی در حرکت آمده و بهزل صورت چه گرفت و الحق چنین بادشاهی
که از آغاز جلوس بر اورنگ بادشاهی اکثری از سر فرازان هندوستان که کلاه نخوت
کج نهاده سر اطاعت فرو نیاورند تارک عبودیت بزمین بوس انقیاد آورده‌اند کر را نا اودی سنگ
که درین ممالک رای از وبه رای تر و خود رای تر نبوده آن تهور سرشت بی اعتدال که
شوریدگی ابای او ضمیمه بدمستی او شده بود بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر
فرمانبرداری از درگاه معلی تافت و نوذونی ملک و مال و بسیاری راجپوتان فدائی و بسیار
اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهانگشا تادیب
او مصمم شد و اوایل مهرماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد و تایید
اقبال روی توجه بتسخیر ولایت مندو آورده او ره بجولان نصرت رایات در آمد چون عرصه
ظاهر قلعه سو پی پور که حصن حصین آن ولایت بلند است مخیم اقبال شد بظهور پیوست که
قلعه حانیت و پیش از نزول اجلال کسان سورجن حاکم رنتهبور متوحش شده بار عایا
خود را پراکنده کشیده‌اند حضرت بادشاهی خلو قلعه را تفال فتوحات عظیمه گرفته دو
روز در آن ساحت دلکشا نزول اجلال داشتند و از نواحی و حوالی آن در حمل قلعه سالان

فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعیین فرمودند و از آنجا بشش منزل قصبه کوته که از
مواضع محکم الکه و هست مخیم سرادقات فتح ساخته و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری
کرامت فرموده او را در آن سرحد گذاشتند و از آنجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه
کاکرون نزول اجلال فرمودند از سوانح الکه نکته طراز حکمت اندوز سخن پرداز بدایع برادر سترگ
عنصری و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی جلوه که منزلت بارگاه خدمت کیهان خدیو بلندی گرای
آمده بفنون عواطف بادشاهی اختصاص یافت آن نوباده گلستان دانش پیوسته در
ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت گلشن نگارستان کثرت در وحدت پدر بزرگوار
تحصیل مراتب دانائی کردی و اندک فرصتی در دبستان حقیقت آموزاده که مجمع بحرین نظر و اشراقی
و مرج بحرین نظر و اشراق و مرج حکمت شناسان بارگاه علم و عملت پایه والای الهی جلوه
ظهور نموده از نتایج مقالات آن صحبت بمکان بسحرکاری سخن طرازان لطف پرداز گشایش کیفیت و
صیت کمالات او جهان صورت را چون عالم معنی فرو گرفت و از آنجا که بجهه قدسیه والد
بزرگوار آن بود که پای در دامن خلوت کشیده در پاس انفاس همت گماشتی و بجهت پرده
نشینی درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته داشتی لیمای نفس
گرای او در شبستان باطن فرزندان سعادت پیوند خواهش طبیعت بتماشای رنگینی امس
عالم دانا وزیب آویزشی نداشت و کمی او قات گرامی بنفس پیرای و دانش گزینی و
آراستگی کردار گذشتی و آن پیر نورانی با آنکه بر مکامن معدلت خدیو صورت و معنی پی
برده از اعتقاد گریبان اخلاص گرای گرای بود گوهر گنبای محبت را بآزار نیاوردی او را نیاز
که دیدن او دیدن کثرت ارزدی وحدت بود از کثرت وحشت گزیدی نخستبان این یگانه
پرستار ایزدی را از این چشمه سار حقیقت رابته رسیدی و از این رو هرگز با اعیان دولت
و ارکان درگاه بارگاه مقدس راه آمد شد نبوده با آنکه بسیاری از هم پیشهایش وسیله
آن گروه انبوه از ثروتمندان صورت حسد برده اقرار کردی و سوز تنها برانگیختی و از
فنون دریافت شهریار حقیقت ثروه در گونا کامی فرو شدی اصلا و باختلاط بیکانگی نیز
بارگاه تعلق مایل نشدی و در چاره این کار راه اسباب نرفتی در بنولا که خدیو جهان تسخیر

چنسور غریبت داشت ذکر نورافزای جراغ منیش اشرف برادران بمسامع هما یون رسید اشاره عالی باحضار آن کلدسته هنرمندی شد طبقه ازده نهادان کوته اندیش حقیقة کار آگهی نیافته این طلب خاطفت را بعنوان مطالب عتابی وا نموده یرلیغ مطاع بحاکم دارالخلافه ارسال داشتند شب امان هم مهرماه الهی موافق جهارشنبه نوزدهم ربیع الاول برخی ازین نیلی قبا سپری شده بود و آن دیده در تماشای نوخاستگان بزم جمن تشریف برده جمعی از زکان امده منزلکاه ما را قبل کردند و همانا طایفه از بدکوهران دو مایه که تفسیده دلان ریکستان حسد ند ضمیمه خیانت شده ان خوانا زاران داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت و در دوستان معذرت خواهد جست و بکی اندیشه و زمانکان الکه زمانی آثار برسد جون معلوم شد که واز حقیقه کار آگهی آمد حسرت افزود و از دیر حاضر شدن ان فیض پذیر مایده فیاض علی الاطلاق نزدیک بود که حیله اندوزی و شرارت افزای صورت رستی پیدا کرده رو به بی آزرمی آورد درین اثنا آن برادر گرامی رسید و سور سر تسکین پذیرفت آن گروه خوف و ذوق خجالت شدند جون مطالب دیو دسرانجام شود شوار شده بعضی تلامذه و اهل ارادت این دشوار رهرا اسان کشته دامن دامن شکستگی شوق افتاد منسوبان این دودمان عموما خصوصا در گرداب غم فرو شدند و بدلدهی آن رموزدان آفرینش جاره نا شکیبائی ست داد و نمودند که خستن جهره خاطر من بمقصارت ابر شبنیت از سخن باران آب و گوهر غبارالود کشت و اگرنه خاطر حقیقت اموده شکفتگی دارد و جوخ جرخ مهر و نشاط جیزی ازین سانحه غم نما متوقع و مترتب نخواهد شد غنوت بلندی اید و فضل شادمانی کشوده بحسن حوصله دردی که بکام این نادان نهال داش رسید این بود و بس آن سپری شدن روزی جند فرده عرب نوازی حسرد آفاق رسید و سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد این قصیده در ان نزدیکی دران نزدیکی در ستایش نعمت رسیدکی انتظام داده اند

بیت

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی ؛ رسید همچو سعادت کشاده پیشانی ؛ رخی جو خلق خبر ان تخلط افروزی
لبی جو دست کریمان بگوهر افشانی ؛ بر گرفته جو همت بلند پروازی ؛ بپاکرفته جو دولت فراخ دامانی
هجوم کرده برو آشنا و بیگانه ؛ جو میزبان توانکر بروز مهمانی ؛ کمر بجستن جابک و دو بسته جنان

که دور منطقه کرد سپهر دورانی ؛ نمود شهپر والای او زطرف کلاه ؛ تذرو اوج غبابت ببال افشانی
بفرق بسته والحجسته منشوری ؛ که همچو نقل تبارک نموده عنوانی ؛ خطی که یافته دربارگاه جاه و جلال
ز قهرمان علاوه خطاب فرمانی ؛ مبشران سعادت نداکنان که بخوان ؛ نجات نامه خود ای حزین زندانی
مرا نظاره اش از دو ریتواری داد ؛ جه بیتواری با صد قرار ارزانی ؛ دلم زجنبش رنگش دراهتزار آمد
جواز تحرک ناقوس روح نصرانی ؛ ببوسه کردم باش نکار روزین غافل ؛ که کار کرد دشوار در قدم رانی
بذوق من طلب آکهان و همو ؛ جو بهر سالک توفیق جذب رحمانی ؛ ازان زمان جه نویسم که بود بی آرام
سفینه دلم از موج خیر طوفانی ؛ حرانی نجم را ابهار افزونی ؛ شعاع نغم را صباح ربعانی
کهی جو وهم سراسیمه کز کدام دلیل ؛ رم ظنون و شکوک علوم ایقانی ؛ جرا بود متخالف رسوم اسلامی
جرا بود متشابه حروف فرقانی ؛ زبان کشیده بدار العصا عجب دریا ؛ شهود کذب زدعوی کران ایمانی
اگر ضعف اسلام در جهان نخبت ؛ هزار خنده کفوست بر مسلمانی ؛ کهی جو عقل فرو رفته کرده در علم
رموز حکمت دانادلان یونانی ؛ جه کرده هست تحمل معلم اول ؛ جه کفته هست ز معنی سر ثانی
جه حکمت الهی که فرتیم سازم ؛ از و تلوحه باطن بهوش غیر فانی ؛ ولی وزوغ ضعف جگونه برتابد
دم گسسته زشکوه قدس نورانی ؛ کدام ره بطبیعی که طبع دریابد ؛ زگرم و سرد و تر و خشک دشتی کانی
خیان شناخته دانا لمس سیاه ؛ مزاج جوهر دل از ذوق شیرانی ؛ کدام رو بریاضت که از ریاضت آن
شوم دقیقه شناس سپهر گردانی ؛ جراست گنبد نجم سپهر بهرامی ؛ جراست منظر سقم رواق کیوانی
کهی گرفته سخیدن جواهر نظم ؛ ز لفظ و معنی رنگینش میزانی ؛ دماغ طبع معطر بعطر فردوسی
صماخ فهم مشرف بصیت خاقانی ؛ کهی تامل اشا نثر رفته فرد ؛ بنوجان زده کلدسته گلستانی
کهی بفکر معما باین کان که مکر ؛ کند بجوهر فولاد طبع سوهانی ؛ زبان برارنجی حروف ولی یکدم
سرم تهی نه زمالیخولیای پنهانی ؛ نموده جلد مراغفل نه طیفوری ؛ نهاده مفز مرا عشق داغ صنعانی
نظر طلایه و نشت جام مجنونی ؛ خرد مقدمه ساز قیاس برهانی ؛ نوارق نظر عشق در وزیع بازی
نیایم کل داش بصفحه گردانی ؛ زجان جکویم یک جان و صد گرانباری ؛ ز دل جه نالم یک غنچه صد پریشانی
خلیده در جگرم همجو موی سر هان ؛ که کرد جشم غزالان کند فرکانی ؛ بدرکه دیر بمانا دخل جاطفتش
بمکداشت مرا از سر سبق خوانی ؛ دران مقام که از اهتمام تربیتش ؛ جو او شوم که از غالمان بانی

نصیحتش همه کامی شنهای صبح وجود ∴ بگیر لقمه حکمت ز خوان یونانی ∴ مکن هوای پری پیکران حسن مباد
ز بازوی تو برود خاتم سلیمانی ∴ خوی از جبین فشان همدم کریک ∴ بنای نیمه داشتش کند بورانی
چه حالتست ازکجا و عشق کجا ∴ جاهلش که نباید رشیده سندانی ∴ ز عشق مند تراد ان دل تو او چه کشاد
کلید کعبه بخوبی طلب بجانی ∴ میان شغل جنون بود کسیر القصه ∴ که بود داشتم امیخته ندادانی
ز خواب غفلتم آورد رو بپیدای ∴ بیاع صیت قدوم برید سلطانی ∴ چه سحر بود ندانم که از نتیجه آن
دلم برست ز اندیشهای نادانی ∴ تبارک الله ازان جذبه که روح مرا ∴ ز سنگلاخ غم افکند در تن آسانی
بسوخت این همه خار خس هوا و هوس ∴ چنیم بارقه لامعات سبحانی ∴ شدم سوار سبک کام توسن چالاک
که گردی از سر راهش سپهر جولانی ∴ چو نوح گشتم طوفان نورد دریا ∴ چو خضر بودم شهاره بیابانی
ز فرط شوق جهان میشناختم که کر ∴ شدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی ∴ روان چو سنجش نمنا شاه راه ادب
زپای دل کسلاینده بند کسلانی ∴ درین که تابجه صورت قرار گیرد کار ∴ همه تصور و تصدیق من سولانی
نوک خامه اندیشه‌ام دران ره یافت ∴ نسیم صبح شمیم طراز سبحانی ∴ سواد موکبش از روز ناکهان بنمود
که گشت دیده من زان سواد نورانی ∴ خبر بیار که شهریار شد کاینک ∴ رسید بر در فردوس مرغ بستانی
خطابش که ملطف کنان سایه کش ∴ باسمان سعادت ز تیه ظلمانی ∴ کشید قاید دولت زمام طالع من
بسوی بارگه حضرت جهانبانی ∴ نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی ∴ بچشمه سار رساندم شعاع عطشانی
چنین بسجده سکرانه زمین خالدم ∴ جبین نهاد و خوش بفعل وحانی ∴ چه گویم از در دولتسرای اقبالش
نمونه عجب از بارگاه یزدانی ∴ نه بارگاه جهانی که بود در سپهرش ∴ متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
مجاوران حواشی آن رفیع مقام ∴ نعاکفان سموات دارد حیرانی ∴ زاهل دانش و بینش ستاده گرد بگرد
نشسته خسرو والا نخست یونانی ∴ فروغ بخش شهنشاه هند اکبرشاه ∴ چراغ بارگه دولت ترخانی
تبارک الله ازان ملک کر لطاف طبع ∴ درخت وخاک زرو کرده عودی یمانی ∴ اشاره رفت که در پیشگاه مجلس
شکفته دل بنشینی و شوق پیشانی ∴ چو پیش طبع او رنگ شاه بنشستم ∴ زبان بخطبه لبریز از ثناخوانی
فشاند گوهر احسنت بر سر سخنم ∴ سخنوران چه عراقی و چه خراسانی ∴ یکی ز روی تحیر که
که میکند بنخش لولوی مرجانی ∴ یکی بره تعجب که این شگرف گهر ∴ مدد ستد ز کدامین سحاب نیسانی
کدام مرغ نوا گر تبارکی بخاست ∴ که تازه کرد صفیر هزار دستانی ∴ زبان بیت خیالان دراز شد بر من

کهنت

که داشت کاخ حریم بلند مبانی ∴ طراوت نفسش گرمی جواب نرفت ∴ که بود بر لب فیضی زلال فیضانی
بگونه گونه تعقد شهنشهم نواخت ∴ که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی ∴ زبان به پرسشش من ز رشوه کامی طوطی
ریاض نطق ترا از که بود رضوانی ∴ سواد شهر خیال ترا که داد ضیا ∴ اساس نظم بلند ترا که شد بانی
بسان دادی زمین بوس بی کی گفتم ∴ که ای سپهر مطیعت بامر او عانی ∴ زمان عهد تو استاد مهربان منست
که لوح ابجد ادب اوست طولانی ∴ و گر سبب طلبی استاد من پدرست ∴ چه حق گزینت زان بزرگ حقانی
زبان بذوق سخن مرا بجنبیدست ∴ نعمت پدرم بوده تیز دندانی ∴ ز مبدا مرض جهل تا نقاهت طبع
بمردهای درونم نمود درمانی ∴ دگر کلفت گزین ناظمان عجمی سخ ∴ بلیه که نهاده جنس حجابی
کدام نی بره راست آمده است ز نظم ∴ که نیست در قدمش جلوهای حرمان ∴ کدام راه نوردست ملک معنی را
که پیش متحیر بنه میلانی ∴ بعرض شاه رساندم که ای پناه همی ∴ حدیث طایفه شوخیست بابانی
سخنوران که ازین پیش سحر کرده اند ∴ که سر زد از ایشان نکتهای معانی ∴ همه حکیم مزاجان پاک دل بودند
وجود داده طهارت ز لوث عصیانی ∴ کشیده نقش دقایق و ر اندیشی ∴ نموده درک دقایق تیز ادهانی
همه مشهد جان حاضر و تن غایب ∴ همه نمات فنا باقی و وجود فانی ∴ علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس
که در ریاض سخن بود سرو بستانی ∴ قیاس کار ز شهنامه اش اگر گیرند ∴ بزور بازوی او رستم سجستانی
درود خوان شتوان ای فصیح نفس گوی ∴ بروزگار غلامان نوح سامانی ∴ اگر بدور شهنشاه نکته دان نوحی
تبرکی نشدی وز او شبستانی ∴ و گر قدح کش غزنی که میدهد جان را ∴ شراب معرفتش از نشانهای ادمانی
مرسس از ان چمن آرای گلشن معنی ∴ که در حدیقه او نقطه کرده ربانی ∴ حدیقه ایست بلون گر نبود ابکان
بصد بهار گلی زان حدیقه بستانی ∴ سزا بود بسویدای دل قمر گردن ∴ لطیفها حقایق نگار شروانی
نعاده بخشش بحه العراقین هست ∴ سزد که دست بدستش چو گل بگردانی ∴ زهر کاری گنجور گنجه حرم پرس
که داشت گلکش ز گنج غیب شعبانی ∴ بنظم او برسد نظم کس اگر برسد ∴ مجمل متنبی منصرف ثانی
زانوی چه نویسم که با کدام رسید ∴ ز برق فکرت او شعلهای نیرانی ∴ رسانده گرمی طبع و حکمت آمیزش
مزاج مدعیانرا بجوشش بحرانی ∴ ظهیر چون زبانرا نگر که بود ازو ∴ بساط عالم معنی تازه الوانی
گر نبود هویدا دقیقهای کمال ∴ که شهره شد بجهان سر به سیاهانی ∴ دوای جو درد دل عاشقان ز
عطارست
گزیست روح قدس با شکسته دکانی ∴ تبارک الله ازان خردان که در ملکوت ∴ بعلم منطق طیرش نموده سلیمانی

معجز

شکرفشانی سعدی بهین کنی شهپر روح ؛ نموده بر شکر طبع او مگس رانی ؛ نشاط خیز بود بلبلان معنی را
ببوستان گلستان او خوش الحانی ؛ ز خسروان معانی حدیث خسرو دهلوی ؛ که برار ایک معنی نمود سلطانی
شنوده صاحب صاحبقران ملک سخن ؛ که ملک کرده اش از راست و نوانی ؛ نکات حافظ شیرین بیان چه برگویم
بسان غیبت از انتدا انسی و جانی ؛ دماغ سوخته را روح تازه میسازد ؛ طراوت سخن خلسند کرمانی
بونه نیست کم از استوکی و طلبی ؛ سخن سرای اخسیکتی داد و مانی ؛ نوض شمار اساطین معنی استاده
که شعله دیشی جون نسیم لسانی ؛ سپند طبع جو نعمان بسنج سرا ؛ بجودتی که بود در حدیث سلمانی
خوشانوای معارف طراز عارف جام ؛ که محو بود بجنبش نقود الکوانی ؛ ز بس لطافت الفاظ نکته ابرش
بود معانی صورت نمای رخشانی ؛ بلاسعیت او بعد از وکسی نکذشت ؛ ز نظم و نثر بر و ختم شد سخندانی
باو حدیث جو نعمان بر ابر آوردن ؛ بود حکایت سشید نرد کاو با بانی ؛ بکان بکان همه بستر فرو حشند
کشیده بر سر خود طیلسان گمنامی ؛ دران صماخ که این نکتهای ارزشت ؛ چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
کنون هم از شعرا چشم اره انده ولی ؛ کزیده بر گلی کیرد از سکبانی ؛ بجوع کلک فرقی مانده در نکت و دو نوص
بخاک ایجنه صد آبرو زنی نانی ؛ بچشم خرمسه کاو نقش مطرودی ؛ بنفش تیره گل ندود دماغ لالانی
بجا ر سوی [illegible] که خاک دهر برد ؛ [illegible] متاع خزانی ؛ که در شب اوای [illegible] گرد
ز لفظ زر تن معنی نموده حقانی ؛ کهی خیال خنک کرده در جهان گرم ؛ جو آب سرد دکر مایه زمستانی
تر [illegible] خوف زهای خام برد ؛ نهاده قیمت فیروزه بدخشانی ؛ جان شت که هرکز بدل نیبوند
حدیثشان بر ریشم اگر جنبانی ؛ جو ریک خاک فشان همچنان که ایخنک ؛ بهفته یا اگر نظمشان بجنبانی
سواد نسخه گفتارشان بچشم خیال ؛ سیه گلیمی جوسیزمان ملتانی ؛ بکلک این نی [illegible] المناس
کشیده رونق خود خطوط بطلانی ؛ ولی که رنگ حقیقت نظمشان [illegible] ؛ زخیر ران طلبد لالها نعمانی
جو کس نمانده بعالم من لکسم امروز ؛ که تازه کرد جهان را بتازه دیوانی ؛ ز [illegible] معانی [illegible] رمیم
نکار [illegible] تمام سامانی ؛ کنون کلید سخن اسمان بهمن ؛ ز دل که [illegible] کلید جنبانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را ؛ معاینم همه حوری کنند و غلمانی ؛ نکاه داشته صورتنکار لوح قلم
زبان کلک مرا از جور بهتانی ؛ حدیث من که شهنشاه بنده پرور بود ؛ با خدای کلام کلیم عمرانی
بگفت خیره علم از قلم بکش کامروز ؛ مسلمست ترا کشور سخندانی ؛ زبان نکته بجنبان که در بدایع نظم

فرزدقی

فرزدقی بنوازانی است حسانی ؛ چه جادوی است سحر شاخه قلمت ؛ که زنگ میبرد از نگارنامه مانی
رسیده حکم که از نکته سنج شعرا ؛ بعرض بار رسان انقدر توانی ؛ زبان چو نی که کر با تو در سخن بعد
سر دو دست ادب که دلکش میجانی ؛ جکویم انکه بزرین لباس دارانی ؛ بزور کرفت سراپای من غریبانی
جکویم انکه جو از خاک بر کشید مرا ؛ سرم بلند شد از بادپای جوکانی ؛ جکویم انکه ز تحفهای انعامش
سپید و سرخ چه اندوخته همیانی ؛ چه کویم انکه ز لطفش چه طرف بستم ؛ ز بهر چه لاز ده خانیست و ترخانی
دولت از در اقبال ایمن ز دو کرد ؛ کشید طالع انکیسم [illegible] لحیانی ؛ یکی معلمی شاهزادهای عظام
که بر نهال ادب میکشند غضانی ؛ بخت حضرت سلطان حلیم دریادل ؛ که موجه خردش مود است غانی
دکر طراز برند امید شاه مراد ؛ که دامن فلکش میکند کریبانی ؛ دکر جهان ادب دانیال شفقت
که اکسیر فرقش میکنند اخوانی ؛ ولی ز روی حقیقت برادرشان ادهم ؛ جو بیش برادر بود که دهستانی
زهی فلک منشان کز کمال عقل کنند ؛ در انتظام جهان با سپهر افزانی ؛ بلوح عقل کسی را که چشم دل بازست
خطابهاست بده سوی [illegible] ؛ [illegible] سوید انهد سواد مراد ؛ ولی که از لمعات همه است لمعانی
دوم نجود ارادت که از میامن آن ؛ بالخفاط کشیدم نوای حیوانی ؛ باسمان کرم هریکی از آن دو ستاره
بنوق طالع من مشتری است [illegible] ؛ جهان پناه شها آفتاب [illegible] ؛ که جان عالمی امروز عالم جانی
سخن درست بکویم که سعف قالب را ؛ یمین تو جانی و جانی که جان جانانی ؛ تو تخت و شکوه نهاده رهت قدر
ز بهر چه عقل سنجد ترا چندانی ؛ بروز عید ظهور و ولادت زیبد ؛ که تخستین فلک را کند قربانی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا ؛ ز آفتاب چه آید بجز درخشانی ؛ زمان بدرت ان کس [illegible]
بذوق [illegible] زار [illegible] پشیمانی ؛ کران نباید اگر بر مسامع اجلال ؛ حدیث تازه کنم باز تو بلی یمانی
بآن خدای که در ذات شاه تعبیه کرد ؛ لطافت ملکی با کمال انسانی ؛ با سمان که از دوی از [illegible] حرکت
حکیم تیره نظر کرد [illegible] بحیوانی ؛ بار تمام کواکب ز ثابت و سیار ؛ همی بجز فلک قطرهای امکانی
با شکام غمام که بر صحیفه کون ؛ همی کند بنظم وجود ارکانی ؛ باجتماع موالید کز تقلب حال
همی کنند بهم امتزاج و لدانی ؛ بهیکل تن ادم که عالمیست صغیر ؛ کز آن حواس قوی را رسید
بکر بمی نفس صادقان که تموده ؛ بعهد روز ازل درست پیمانی ؛ بخاک ناصیه ارای سجدها نیاز
که میرسند ریاضت کشان لسانی ؛ بکرد راه سلامت روان منزل قدس ؛ بنید رفان سلوک طریق ایقانی

بلدانی

مثال

بکنه سبتی توحید بوراغوابی ٭ بخرقه پوشی تجرید پیر خرقانی ٭ که معتکف نشدم از برای آل
بحضرت که بالحمد و نحمد ثنامانی ٭ خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد ٭ که قبله من درویش ازلی آنی
عبادتیست بروی تو سجده آوردن ٭ که در سجود ادب قبلگاه کیهانی ٭ خداشناس کمال تو می شناسد و بس
که قبلگاه امید خداشناسانی ٭ بجود بندگیت بر جهانیان وجبست ٭ درین سخن نبود اختلاف ادیانی
جوانه قبلهٔ اقبال من شود چو مت ٭ که روی دل تو دادند قاضی الحاجاتی ٭ بشکر نعمت تو موبموی من گویا
حدیث گو مرا به که حرف گوثانی ٭ وقایع نعمت شرح کی تواند داد ٭ بغیر حرف نباید امور وجدانی
بدور عدل تو از تار و پود معنی لفظ ٭ دو روش ماه نهادم لباس کتانی ٭ بکعبه که مزاج ام طوف آن دارم
گل بهشت سعید در رهش مغیلانی ٭ ز شام تا سحر منجلد به سینه من ٭ عروس حجلهٔ خاطر نمار سیانی
پی جلیدن دلهای حاسدان دادند ٭ خدنگ کلک مرا حرف تیز پیکانی ٭ صفیر قدس آید بطایران خیال
چو تخته قلم شگفد بریانی ٭ بجنبش قلم کلک همگنان برسد ٭ لوای شاهگی و عصای چوپانی
بکشته تمکین گر قلم بردن زرم ٭ رسد و داشت مدام خوی همگنانی ٭ بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه
بروح الحد رسد از شراب ریحانی ٭ ز منتهای امل صد قدم نهم برتر ٭ عنایت و کرمت گر کند اعوانی
زبان خواهش من از ادب نمی جنبد ٭ مراد از دوم الحاک که خود دانی ٭
بیا نهایه شوق علیک نگارانی ٭ کجا بودم شادابی سخن سرائی یکی آورد القصه چون کیهان
خدیو را درین یورش نیت حق اساس مبتنی بر عموم عاطفت بود بی آنکه اهتمام بجمع لشکرها
شود امرای والا شکوه که خدمت رأس المال سعادت خود میدانستند در ملازمت جمع
آمده بودند واردوی معلی از هجوم عساکر فیروزمند عالمی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضای آن
شد که آنحضرت بنفس نفیس مقدس نهضت عالی فرموده متوجه تنبیه و تادیب رانا شوند
و کردی از امرای ظفر اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا از غبار بغی و فساد
دودمان محمد سلطان میرزا پاک گردانند و رقم این خدمت بنام شهاب الدین احمد خان و
شاه بداغ خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان که در صوبه مالوه جاگیر
کرده سامان این کار برذمت این سعادت آساسان مرجوع داشتند و ایشم دم از حوالی
قلعه کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند و بجولان همت شتافته

تا حوالی

بمنزل

تا حوالی اجین عنان کشش عزیمت کشتند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزمند با ایشان در آیند فرار اختیار
نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیلش آنکه در وقتی که خبر نهضت موکب عالی بایشان رسید
که از مستقر خلافت بمنزل پیش می آمد الغ بیگ میرزا که برادر مهین بود و سر بخیر پیش میخارید برخاسته
پیش ابراهیم حسین میرزا که در اجین بودند رفت که در یکی شده در تدبیر ادبار خود کوشش نمایند
وچون بآن شوربختان خبر وصول مقدس قلعه کاکرون رسید از راه سرآسیمگی در آمده روی بمندو
آوردند و درانجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد و دیگر برادران طاقت
مقابله و مقاومت با عساکر منصور از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار
نموده بچنگیزخان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از
قلاع گجرات مثل چانپانیر و بروچ و سورت یافته حکومت رانی میکرد متوسل شدند و انجام سلوک
بنهج ارتموده غبار انگیز توقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاک بر فرق خود بیختند چنانکه
شرح این کارنامه اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت وبالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از
غبار این سیه روزگاران مصفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز
متضمن ادبار اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شاهنشاه قلعه چیتور را

در آن هنگام که موکب مقدس را بتقریب سامان
لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف اتفاق افتاد آصفخان و وزیرخان که در مندو جاگیر داشتند بموجب
حکم معلی پیشتر رفته قلعه مندل گره که از قلاع مستحکم رانا بود و شجاعت را دست بکوی سولکی استحکام
داشت بطوع اقبال شاهنشاهی [illegible] و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با آنکه
بحسب ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود سپهر تایید الهی دریافته بجنود معنی اکتفا نموده بیشتر نهضت
نمودند که سامدرانا که با عساکر جبال نشیننده از شعاب جبال بیرون آمده کارزار تا سامانی ساخته
گردد و آن تیره بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه گیری همراه موکب معلی کمتر است
بخیال آنکه پرتو توجه مقدس تسخیر قلاع کجا خواهد یافت برین خیال فاسد اساس نهاده قلعه
چیتور را که بکمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگره رفعت او نتواند رسید مضبوط
ساخته از ذوقه چند ساله ترتیب داده و هشت هزار از راجپوت شجاعت سرشت را از نامداران

نامحسوس است در آن قلعه گذاشته اطراف و نواحی را ویران کرده مانند گیاه در صحرا نماند
و خود را بجنگلهای کوهستان کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور نزول اجلال فرمود
رای جهانگشای از آنکه سر بدنبال آن خون گرفته ننهند و بکوهستان قلب در آیند صلاح
دولت ندیده و با الهام اقبال تسخیر قلعه چیتور را که اساس مونت و مدار دولت او بود پیش
نهاد همت والا ساختند و روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول بحدود
قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند درین وقت سه ساعت عواصف و ریاح و
صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته و غریو رعد جوش و خروش در
کون و مکان انداخته بعد از ساعتی هوا صاف شده و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور
نمودار گشت بیت یکی قلعه بر دوی کوهسار ÷ بر آورده سر تا بچرخ چهار ÷ برو مرغ اندیشه
را راه نی ÷ کس از کار و کردارش آگاه نی ÷ رای گیتی‌گشا بر محاصره آن قلعه آسمان ارتفاع
و حصول مواد تضییق متحصنان قرار گرفت بنابرین اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل بدولت و
اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه که آن قلعه والا شکوه بر قله آن اساس یافته نزول
اجلال فرمودند و با چندی از مقربان بساط عزت سوار دولت شده دور کوه را بنظر بلند
بین که ادوار فلک را احاطه نموده نظاره گی گشتند و ارباب مساحت که همیشه در رکاب نصرت
اعتصام زیاده از دو کروه پیمودند از پای کوه که آنجا شهر خلایق می‌شد تا منبع کروه میکشید توجه
بصحرای کلمیر بخشیان عظام را حکم بتقسیم مورچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت بودند بمورچلها
فرود آمدند و از عساکر اقبال آنکه از دنبال می‌رسید مورچلی جدا می‌یافت و بدین اسلوب در
مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفته و در همین هنگام بر فی ازام ابر سر راه
رامپور تعین فرمودند تا او رفته از الکلیف تیغ بکشود و مورد آفرین پادشاهی گشت و چون
رانا را بانی ادیپور و کوهمیر نشان میدادند حسین قلیخان را بالشکری گران بدستگیر کردن
او فرستادند حسین قلیخان شهر ادیپور که دار الملک رانا بود رسیده تعلق بهنهٔ مار
از روزگار گردنکشان بر آورد و هر جا بوی از متمردان در نواحی ادیپور کوهستان
کوهمیر شنید بصاعقه شمشیر آتشبار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورده در جستجوی

راه تکاپوی عظیم نموده بدولت پابوس سربلند شد و درین ولا که موکب والا بمحاصره
قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان با پیشکشهای لایق پایه سریر اعلی
رسید از آنجمله فیل دریایی بود که گوشهای دراز مفرط داشت و حرکات عجیبه از وی سر میزد
حضرت شاهنشاهی ایشان را بنوازش ملتفت فرموده حسین خان خوابگی را با منشور استمالت
همراه التفات ساختند رخصت دادند و درین وقت در راه سعادت راهبری کرد که بدولت
آستانبوسی کامیاب گردد و حسینخان در دار الخلافه از گجرات رسیده زمین بوس سعادت
پذیر شد چون عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام مشتهر تمامی در
بنا انت پیش شد بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه تجلدی تمام بان قلعه می‌تاختند
و داد دلیری و دلاوری میدادند چون خان عالم و عادل خان لیکن بآنطور که بنظر میآمد از
دست پاسبانان تیر رسید سودمند نمی‌آمد و آنحضرت بنفس نفیس تمام بهادران تیز جلو را منع
می‌فرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است که ارباب دانش آن را از
اعتدال برکران دانسته از اخلاق ذمیمه میشمرند لیکن این مردم مغلوب تهور بودند گوش
بنصایح خرد افزای نکرده پیوسته بر گرد قلعه میدوندند و بسیاری از مردان بنبرد گلگونه
زخم بر رخسار شجاعت میزدند و بسیاری درین انجمن مرد آزمای جام خوشگوار شهادت
میکشیدند چه بنبرد تفنگی که این صفدران می‌انداختند سطح باره و کنگره خراشیده می‌رفت
آنجا از آن سینه بجانان می‌آمد آسیب و مردم میرسید و کاری ساخته نمیشد بنابران حکم
معلی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب تشخیص شده قلعه را از زیر برج و دیوار مجوف
سازند و پر داروی تفنگ ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان
کار طلب در آیند و از یکطرف ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت
بآن دو امر بدیع کمر همت بستند اگرچه مورچل بسیار بود چنانچه در آن زمان عقیدتمند
جدا جدا بنایی برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه
حضرت شاهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود و صاحب اهتمامان آن حسن خان چغتای
و رای تیرداس قاضی عبدالله بغدادی و اختیار خان فوجدار و کپر خان بودند و نقبها

ریش از ینطرف بازوی سمت نقب نو پرداخته مورچل دیگر با کاروانی شجاعتخان وراه نو در بل و قاسمخان و میرکو و برمقرر بود درین مورچل از یک تیرانداز مسافت در عین بار مدکی از کمرکوه که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط نهادند و مورچل سیوم بعهده اهتمام خواجه عبدالمجید آصفخانی و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت منش نامزد بود و چون درآوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار ربطول میکشید و یکی بزرگ که بمیمن غلوله او بو دحضور اشرف ریخته چون اهل قلعه بران حال که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشته بو د مطلع شدند و دود حیرت در دماغ آشفته ایشان پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشانست که روز بروز سامان می پذیرد نا چار دست در حیله و تزویر زدند و مه جامه سلاح دار و مرتبه صاحب خانزاد فرستاده التماس نمودند و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمانبرداران درگاه معلی دانسته پیشکش هر ساله قرار میدهیم بفضل اولیای دولت را اوین نحو سخن آمده بعرض اقدس رسانیدند و باین قرار دادخان ازان شغل را فتح صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول نفرموده خلاصی را منحصر در آمدن را ساختند چند بزرگان اردوی معلی از تردد ایمی تنگ آمده در برخاستن از مهلکه کوشش نمودند فایده نبخشید نقیاد آن بدنهادان قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران قلعه بر بالای برج دوباره جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند تو پچیان جانگدست در میان ایشان افتاده او بو دهموز بر سر کلکاران و فرد وران تیرباران میکردند و کارگذاران سپه از جوم عام تقیه نیاه کرده در ساختن ساباط تیز دستی و پخته کاری میکردند با این همه احتیاط هر روز توپ دویست نفر بخاک می افتاد و روز بروز ساباط پیشتر میبردند و نقب سرانجام میدادند و عمله و فعله این اساس بفرت رانعقود انعام در دامن امید میکشیدند و زر و سیم خاک بها شده بود و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند و دیوار کلین عریض ما برج برآورده برای اهلاک آن افغانان منشان عقارب سرشت می کوشیدند و از دیگر طرف نقبچیان فولاد چنگ کار پیش برده از دو جانب نقب را بپای حصار رسانیدند و از قلعه دو جا را منفصل باهم مجوف ساختند و در یک مجوفه صد و بیست من دارو ی تفنگ انداخته بودند و در مجوفه دیگر هشتاد من و حکم مقدس نفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب مسلح و مکمل ترصد

باشد که چون آتش در دهند و دیوار از هم پاشند تیزدستی نموده قلعه را بتصرف آورند روز اسفندارمذ پنجم ماه آلهی موافق چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی بارهٔ تهار را آتش دادند و آن برج از بیخ برکنده با تمامی سپاه آن تیره بختان که بر سر آن بجنگ سرگرم بودند بهوا گرفته متلاشی شد و فتیله مجوفه دوم آتش نگرفته بود که افواج ظفر پناه قلعه را پراکنده دیده بی تحقیص و ملاحظه پیش رو برو گرفته بر منفذان دویدند که خود را اندرون اندازند یکبار در مجوفه دوم نیز آتش درگرفت و آن فوج سعادت پیوند که روی بدر آمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره رای که اماده مدافعه بودند همه یکبارگی دران صدمات در آمدند و از شدت این حادثه تفرقه در جمعیت ابدان ارواح و ابدان ایشان افتاد و سررشته انتظام اعضا ایشان از یکدیگر گسیخته روی در پراکندگی آورد سنگها بو سنگها رفت و آواز خفیف این قلعه با پنجاه گروه پیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد منشاء این خطا آن بود که راه فتیله این دو جای مجوف یکی ساخته از یکی آتش دادن قرار داده بودند همچنان کردند یکی دیرتر آتش خورد و بهادران نبرد سررشته ملاحظه از دست داده تاختند و پیشتر از آن چون حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید بر زبان اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دو تا ساخته شود مبادا که فتیله یکی دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین قضیه مستقبله را الحتم در پیش دیده بودند کیرخان و سایر مقیدمان این مهم اندیشیده خود تصور نمودند و برغبت از یک جا به دو محل آتش زدند لیکن چون در وقت کار تقدیر برین رفته بود تدبیر سود مند نیامد و روی داد آنچه روی داد و قریب دویست نوازشگر منصوره بوج ملک تقدس نمودند از آنجمله صد کس نامی بودند باشند و ازین صد کس نزدیک به بیست نفر پادشاه شناس بودند از نامورانِ این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران نظر عاطفت اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر ومحمد صالح پسر میرک خان کولابی که در عنفوان جوانی درجات شعله آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه قلی اتکا آقا و یزدان قلی و میرزا بلوچ و جانی بیک و یار بیک برادران شیر بیک یساول باشی و میرک بهادر

وجمعی قریب بچهل کس که در دریاهای کوه بجهة خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند کلان
خشت بسیار از قلعه جدا شده آن سنگهای را گرفت و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران
چنین از هم گذشتند از جانب مخالف آتش قهر ایزدی برافروخته نزدیک چهل کس بگلستان
عدم برابر شدند چون بدیگر مبارزان بنر دازهای این سانحه معلوم شده در رسانده در زد و کم
کشادند و مخالفان تیره رای از یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر در برآوردن دیوار
جهد مینمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیواری خریف بهمان ارتفاع بر آوردند و در همین روز
در مورچل صفی خان نقب افروختند آتش در گرفت و از مخالفان تا سی کس بعدم فرو شدند و
بهادران لشکر اقبال اگرچه آسیبی نرسید اما کاری هم نتوانستند از پیش برد و هر چند
جای آن بود که قلعه نشینان ادبار چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند لیکن چون
در لشکر اقبال ابدی که بظاهر سرمایه ثبات کوتاه بینان تواند شد توجه داده بودند معنی را
دست آویز نخوت و در سنگبار خود ساختند و همت خسروانی این را باعث مزید توجه
دانسته بیشتر از بیشتر توجه فرمودند این طبقه اگرچه بالفعل خود فرو شدند و پیمانه هستی
این گروه پر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان افزود و اگرچه اهل قلعه تماشا
بظهور آوردند اما توجه پادشاهی که در گرفتن آن قلعه نه بتدبیر بتدریج بود اطمینان
پذیرفت و نیز تیر خلوان معسکر اقبال را ایمائی شد که نیر دستی در اشغال این امور تا بد
صبری و سرانجامی باید چه مضبوطی آن کوه وال یکطرف و قلعه بکجانب و از دوق یکسو
و مردان جنگی وا فوج آرای پادشاهی با نتظام ساباط که بهترین روشهای قلعه گیریست
قرار گرفت و بیشتر از بیشتر در انجام ان شکرف کار اهتمام رفت و آنحضرت بارها ساباط
نزدیک قلعه شتافته بندوق اندازی فرمودی و نمایان نامزدی از آنجمله روزی آن
شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت چون نزدیک مورچل لاکونه عبور اقدس افتاد
غازیان نصرت اعتصام بنا بها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند آنحضرت در پای
دیواری ایستاده از روزنهای دیوار بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبه دولت
کمر خدمت بسته شرف حضور داشتند دیدند واسطه جلالی ایستاده بود و سر خود را

حضرت

محکمی

بدیوار

بر دیوار نهاده از درز سپر قدر اندازان قلعه نگاه میکرد و فدائیان درگاه که
درین مورچل استمام داشتند از قدر اندازی و کم خطائی یکی از توپچیان قلعه که در
مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند که بسی از غازیان این مرحله آسیب
رسانده است ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر جلالی ان در پیش نظر داشته بندوق
انداخت و میان گوشت او گذشت و چندان آسیبی نرسید و زبان معجز بیان حضرت
شاهنشاهی گذشت که جلالی آن قدر انداز خود منظور در نمی آید اگر خود را بنماید انتقام ترا
از و میکشم و بجانب بندوق که از روزنه ظاهر بود بر آن روزنه بندوق را سر راست کرده
انداخته فرمودند که بحاله لوقت انتقام ترا از بندوق و میگیرم انداختن همان بود و از آن روزنه
گذشته با و رسیدن همان اگرچه در آن وقت بیقین نه پیوست که آن بندوق بآن
بندوقچی رسید لیکن از طرز و ختن بندوق رسیدن بصاحب وقیاس میکردند
بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود و آن
بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان و باقبال و نازدن اهل آن داخل ازین کارنامه
پادشاهی آسوده شدند و همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را از پای انداخته
بخراب آباد هلاک میفرستادند روزی در مورچل جانب چیتوری که گوهر است دیگ
بقلعه بنفس مقدس آمده استمام اتمام کار داشتند در محلی که بندوق و توپ کلان می آمد
آهسته آهسته میگذشتند چون اعتماد بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه
بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که با آن توپ بیست
کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند روزی بندوقی بجانب خاطر که نزدیک
آنحضرت ایستاده بود رسید و از جامه اش گذشته چون بجامه بایان رسید بعنایت الهی
از رطوبت عرق سرد شد و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشت روزی بندوقی
بمظفر خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت برای بسیاری از امثال این حمایات
دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن شد و سرمایه مزید عقیدت
اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی افتتاح معاقد معضله و مصباح مکامن تقدیرست
علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال در کاری دشوار بندد و هر چند در اندیشه اهل روزگار

ظاهر

بیرون باشد بیامن بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی برآید انا بجمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی
که زجهان تا بیداد زلیت کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم‌خان و میر بروجه بهترین وجهی
اتمام یافت بر بالای ساباط منازل و مواقف دلکشا ساخته شد الحضرت پیش از اتمام آن
دو شب دیگر در همانجا بوده بتوجهات عالی اهتمام منظور مودند و مجاهدان اقبالمند دل بر
قلعه کشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند و از انجانب نیز دلیران دل در بهائی نمودند
و الحضرت بنفس مقدس حال در بکار بسته داد بندوق اندازی میدادند و نشیمن سطح ساباط
جا کرده تماشای دلیران پردل و شیران زنجیر گسل منظور مودند و درین دو شب دیگر در بیجهندان
بشایه مشغول بکار بودند که خواب و خور بر اموشان نمیگشت و طاقت مردان طرفین طاق
شده بود تا آنکه سحر دیمه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق صبح روشنبه بیست و پنجم شعبان
آن قلعه فلک اساس مفتوح شد و شرح این سانحه بهجت بخش دولت افزا که فتحنامه اقبال تواند
بود آنست که در شب گذشته که صبح نصرت در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه
هجوم آورده جنگ انداختند و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاده علامت شکست حصار
ظاهر شدن گرفت و نزدیک ساباط دلیران صف شکن از لشکر منصور پیش دستی نموده
بسیاری از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند و داد جانفشانی داده و نصفی از شب
گذشته بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا می
دادند و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده بر میساختند که در حین رسیدن
غازیان شعله ی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد درین اثنا بنظر اقدس آمد
که شخصی چینه نیزه ایچی در برکه علامت سرداری با وی بود در شکافگاه آمده اهتمام مینمود
اما معلوم نمی شد که کیست درین هنگام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام نام که از
بندوقهای خاصه بود گرفته بجانب او انداختند و شجاعخان و راجه بهگونت داس
فرمودند که من از شادی و شگفتگی که در حین زدن بجز ظهور می یابد در می یابم که غالبا
بندوق من بانمرد رسیده باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب
مکرر اینجا آمده اهتمام میکند اگر بازامشب نماید ظاهر میشود که از هم گذشته تهت یافتنی
ازین واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که در ان فوج از مخالفان کسی

نمانده است مغاران اینحال از درون قلعه چند جا آتش برخاست ایستادها پایه سریر اعلی دران
باب خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض داشت که این آتش جوهر است چه رسمی است
در هندوستان که چون کاری چنین پیش آید خویشی از هندوان بخود و غیر آن در خور همت سر
انجام میدهند و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا می سازند و معتمدان سخن شنو و سنگدلان را
بر جا بر   خود میگذارند و همین شکست متیقن شود مردان کشته میشوند و ان سنگ جانان
ان نگنا ما زاد در آتش آن آتشکده خاکستر میسازند و الحق آن صبح که نسیم فتح و دولت
در زید مشخص شد که بندوق شاهی بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او تمام ساخته بوده و آن آتش
جوهر بود و در خانه ها از قوم سیسودیه از خواصان را ماده در خانه راتهوران که سردار صاحب خانه
بود و در منزل جو ما بان سرگودکی اسیر داس جوهر عظیم شده و پانصد زن در آتش ادبار
سرکشان سوخت و هر چند آن شب در شکافگاه کسی نماند و از کشته شدن جیمل هر یک دل از
دست داده خود را بکنج ادبار کشیدند اما لوازم احتیاط مرعی داشته بهادران صف شکن و
غازیان جان بناموس داده را از هر طرف آگاه ساخته فرمودند که هنگام ظهور بوارق صبح
با تحصاد جنود اقبال درون قلعه در آیند و چون غنچه سحر دولت بدمید از اطراف مرحلهای
خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه در آمده در کشتن و بستن کوشش
نمودند و راجپوتان سررشته تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم مقدس نفاذ یافت
که از مقابل ساباط فیلان جا بکدست انتخاب نموده در آوردند اول کر دبازد هوکر تا سر دیوار آمده ایستاد
و بعد از ان بدهکر در آمده پس از ان فیل جنگیه و سبدلیه و کاداره در آمدند و هر کدام کاری چند کرد
که از خیال بیرون باشد نظم دو لشکر سنانها برافروختند ❊ کمینها گرفتند صف ساختند ❊
همه آیین جنگ فولادخای ❊ همه نامداران آهن قبای ❊ ملا نرا ز خون لعل تیغ ستیز ❊
یکی جان سپارد یکی در گریز ❊ بپاشید خرطوم فیلان تیغ ❊ تو گفتی همه مار بارد ز میغ ❊
سپهدار برزنده فیل دمان ❊ همی تاخت آورد برزه کمان ❊ تیغ و سنانها یکی سوخت ❊
یکی دل دریده و یکی سینه سوخت ❊ ز خون خوش لاله نگارنده بود ❊ ز درع یلان حلقه بارنده بود ❊
و هنگام سفیده ی سحری که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر

فیل آسمانی شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند و چندین هزار کس از جانفشانان دلاور در رکاب
نصرت پیاده بودند و از غرایب آنکه ایسرداس چوهان که از دلیران قلعه بود فیل مدهکر را دیده پرسید
که این چه نام دارد چون نامش گفتند در ساعت متهورانه پیش دستی نموده بیکدست
دندان او گرفت و بدست دیگر جمدهر زده گفت بجای من پیش آن قدردان جهان آرا
خواهید کرد و از فیل جنگلیکا کارنامها بظهور آمد از جمله راجپوتی دوید و شمشیر بخرطوم او انداخته
گرداب وجود خرطوم بریده که زندگی دشوارست عربدهای آسمانی برانگیخته درگذشت تا سی
کس مردانه نامی را پیشتر از شمشیر رسیدن انداخته بود و پانزده نفر را بعد از زخم رسیدن
و از فیل مدهکر نیز کارهای شگرف بدید آمد و مردانگیهای خوب کرد و از غرایب آنکه فیل کاتره
چون درون قلعه در آمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخت و از اتفاقات حسنه آنکه
رو بروی جمعی کثیر از خونگرفتها که تن بهلاک داده بجانب سکانگاه می آمدند و بدکوچه
تنگ بود همه را بکال تباه پامال کرده متفرق ساخت و بتایید غیبی چنین موهبتی عظیم روی
داد و عطف خان که بر و سوار بود زخمی شد و بعد از چند روز از آن زخم درگذشت حضرت
میفرمودند درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تایید ایزدی بودیم فیل سبدلیه
درون قلعه آمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده
شمشیر انداخت اندکی بروی رسیده او برهنگرا در ابخرطوم پیچیده انداخت در همین اثنا دیگری
روبروی او شد و سبدلیه پاوردی آورد و شخص اول از چنگال او خلاص شده بار دیگر روی
تهور شمشیری از عقب او انداخت الحق بسیار خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که
در عین زد و گیر یکی از بهادران که من او را نمی شناختم بنظر من در آمد که راجپوتی از
مقابله دیوار خود او را بجنگ خود طلبید و او نیز گشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاوران
لشکر منصور که او را هم نمی شناختم بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد و او باهتمام منع
کرد که رسم دلاوری و آیین مروت نیست که او مرا بپیکار خود خواسته باشد و تو بمدد
کاری من بیایی و بعد اتمام او را از آمدن باز داشت و خود کارزار نموده کار او تمام کرد
میفرمودند که هر چند ازین مردانه مروت نشان پی جستیم بدید نیامد همانا که از مردان غیب

بود که بتایید آن بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت و اول پنجاه
فیل درون حصار در آمده اعدا را پامال ساخت میفرمودند که نزدیک تنخانه گوبند سیام رسیده
بودیم که فیلبانی فیل سوار شخصی را پامال فیل ساخته بوده در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورده
بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدانم اما از سران این حصار می نماید جمعی کثیر گرد او جانفشانیها
کرده اند آخر ظاهر شد که جیتا بود که پامال دولت بهلاکت گشت درین هنگام که بملازمت آورده
بودند رمقی باقی بود و بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگجوی در آن قلعه فراهم آمده بودند
قریب هشت هزار کس بود اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگهبانی و خدمت گزاری دقیقه فرو
گذاشت نمیکردند چهل هزار کس زیاده بود که رایات والا بقلعه در آمده اهل قلعه بعضی در تبکدها
بخیال شرافت مقام و تایید اصنام قدم افشرده منتظر جانفشانی بودند و بعضی در مساکن و منازل
خود بر سر جهل ایستاده ترصد هلاک میبردند و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و نیزهای کوتاه گرفته رو
بغازیان نصرت پیوند آوردند و این بهادران غو اپشه تاوک دلدوز و تیغ معرکه سوز و سنان
صف شکاف کار آن سیه بختان تمام میساختند و جمعی که تبکدها قدم ثبات داده بودند
غازیان اقبالمند را دیده بپای تهور میدویدند و بهادران نارسیده بصدمات قهر کاک
و خون برابر می شدند
چنین رزم بهادر جهان کس ندید نه از کاردانان گیتی شنید
چه گویم ازین جنگ وان کارزار که یکشمه گویم از صد هزار
وا از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال
این بد اختران بود و سطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مدبران میسوخت و قریب سی
هزار کس بر خاک هلاک افتادند و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ
سیوم محرم هفتصد و سیوم هلالی که سلطان علاء الدین خلجی در شش ماه و هفت روز گرفته بود
چون رعایا بجنگ نمی برآمده خستند از قتل ایمن مانده بودند و درین ولا نهایت ستیزه و پرخاش
بتقدیم رسانیدند و بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه معذرت این گروه فایده مند نیامد و
حکم قتل عام شد و جمعی کثیر در بند اسیر افتادند و از غرایب آنکه قهر شاهنشاهی بلند و قیمان قدر انداز
کم خطای قلعه بسیار بود و هر چند تفحص فرا وان شد از آنها نشانی پیدا نشد و آخر چنان روشن
گشت که آن بدکاران ملبس گرد و تزویر از قلعه جان بسلامت برده اند و طرقی برآمد

جهان بوده که چون عساکر نصرت انتقام دست غارت کشاده در بستن و تاراج کردن
اهل حصار گرم شدند این بنده و قچیان که تا هزار کس بودند اهل و عیال خود را چون اسیران مقید
ساخته روان شدند و برجوینده کان انها حقیقت حال پوشیده ماند چون دانسته که پیاده‌ها
عساکر اقبال اند کرده جمعی را اسیر ند و در خیال اسکام چنین شایسته بایسته کرده نجات یافتند اگر چه آن روز
هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذری نبود که از کشته‌ها پشته‌ها نداشت اما در سه جا مخالفان پشت گشته
شده بودند جمعی از راجپوتان در خانه راما که در آن قلعه بود فرو شدند و این بد نهادان دفعه دفعه
دو دو و سه سه کس برآمده جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد
بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند و در دروازه رامپوره نیز گروهی انبوه کشته
شده گردن هستی خود بباد دادند و فتحی عظیم که طراز فتحهای دولت افزا تواند شد از کمین اقبال
بظهور آمده و گردنکشان هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و بر دوش خاص
بندگی گرفته و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی تواجی هیچ یکی جام شهادت نکشید
و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده عنان نصرت و همرکاب فتح و فیروزی بعد از
سه روز بار دیگر معدتس توقف نموده تمامی آن سر و کار را بخواجه عبدالمجید آصف خان مکرمت فرمودند
و چون در مبادی عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده بروضه منوره
خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نور گزینست توجه فرمایند زمانی که از قلعه چیتور مراجعت
فرمودند پرتو ضمیر آن شاهسوار دولت بایفای نذری که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس
بود تافت و باراده ظفر قرین پیاده آمده و روز فرخنده دین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق
بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی همچنان پیاده قدم صدق
در راه نهادند و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه
قطع میشد با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال پیاده می آمده باشند اما متوطنان بساط اخلاص از
سعادت موافقت گزیر نبود چندی از خاصان حرم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند
چون قصبه ماندل مضرب خیام اقبال شد سکونه قوادل که پیشتر باجمیر رفته بودند رایات استقبال
رسانیده بود بسرعت آمده و از منزویان تجرد گزین آن روضه مقدس نوا یعنی بدرگاه جهان

پناه

پناه آورد که حضرت خواجه در خواب آمده فرموده اند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خداپرستی
حسن ظن بمن یکسر کرده پیاده عزیمت زیارت دارد بهر روشی که دانند آن قافله سالار
راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارید که اگر او قدر بزرگی خود دانستی بجا نظر بر من خاکنشین گوی
طلب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید آنحضرت از آن منزل سوار دولت شدند
و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود
اقدس مطلع اقبال گشت و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند و بی آنکه بدولتسرای
مخیم اقبال نزول فرمایند اول در راه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده اداب زیارت بتقدیم رسانیدند
و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمردم اشفاق و افضال کامیاب ساختند و تا
ده روز دران خطه فیض اشتمال متوجه مبدا فیاض بوده باستفاضه انوار صوری و معنوی استمداد
داشتند و از جمله سوانح نکوی اقبال که در ایام محاصره چیتور روی نمود آن بود که سلیمان حاکم بنگاله تازگی
خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خوانده بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده کرک آشتی کرد و
شرح این سرگذشت آنست که از آن باز که مبارز خان که بعدلی نامزد زبان شهرت گشت کافر نعمتی
نموده مدعی فرمانروائی شد تاج خان کررانی با برادران گریخته بهار آمد چون دران ایام محمد
خان حاکم بنگاله سر شورش داشت و بعد از او در زمان بهادر پیوسته گریزت و نفاق
را رواج بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی
درگذشت برادر خرد او جلال الدین دعوی ریاست بهار و بنگاله کرد تاج خان و برادرانش گاه
در مخالفت و گاه در موافقت سر میزدند و طرح آشتی و آشنائی بخان زمان انداخته باتفاق رای
بودند و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان
قرار گرفت و بعد از اندک فرصتی که بفسون و رنگ در تاج خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا
یافته بود رخت هستی بربست و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و الکه خود استقلال
یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال حرمت
بهم رسانید افغانان بیشتر گرد او فراهم آمده و خزینه جمع کرده و فیل فراوان بدست آورده چون
خان زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شاهنشاهی حکومت جانپور و

آن نواحی منعم خان خانان کرمت نموده معاودت فرمودند چنانچه پیش ازین نگاشته
قلم وقایع نویس شده زمانی که اساس نهاده خان زمان بود و سبه الله حوادث آن زمان
خان زمان داشت در نوال کرسی حیات او ریخته شد اسد الله از سخافت رای کس پیش سلیمان
فرستاده حاکمی طلب داشت که تانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فروشود خان خانان چون
برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را استمالت کردانید و چون از سعادت قرانی بهره
داشت نصیحت پذیر گشته آنجا را بهاشم موسکی که کاشته خان خانان سپرد و خود پیش خان خانان
آمد و لشکر افغان که بخیال تانیه آمده بود بی بهره بازگشت لودی که بعقل و تدبیر و سعادت در
زمره افغانان مذکور امتیاز داشت وکیل مطلق سلیمان بود در کنار آب سون بود چون خان
خانان را آهسته صلاح جوی مصالحه طلب دانست طرح دوستی افکنده ایمنی ملک خود را از آسیب
صدمات افواج پادشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و هدایا و رسل و رسایل
مبانی رابطه رسمی استحکام گونه یافت درین وقت که رایات جهانگشا بتسخیر چیتور نهضت فرموده
سلیمان در مقام استیصال راجه اڑیسه و ابراهیم شد و چون از منعم خان خان خانان
خاطر جمع نداشت درچنین هنگام فرصت که رایات جهانگشا بتسخیر قلعه چیتور متوجه بود بوسیله
لودی محرک سلسله یکجهتی شد که خاطر از و جمع سازد طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات
اتحاد و مفاوضات یکتادلی قرار داد که خان خانان بدیدن او آید تا در مواجهه اساس
رابطه را استحکام دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خان خانان
را رای برآن قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشته ظاهر را انتظام بخشد هر چند خیرخواهان
دوربین ازین اندیشه ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس گزیده
نمود و محب علی خان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علیخان و سلطان
ویس مهانی و میرهاشم برادر ابوالمعالی و هاشم خان و متعلقان این مردم که مجموع سیصد کس
باشند به پتنه روان شدند لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورده بعد از آن بایزید
پسر کلان سلیمان آمده و پیشدستی کرده که از پتنه تا بنده سلیمان باستقبال آمده باحترام در
یافت اول خان خانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید و محفلی آراسته ترتیب

داد و روز دیگر لوازم مهمانی بجای آورده منبر را بنام مقدس سربلند ساخت و نقود را بسکه قدس
افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان
کردند که رایات عالی بتسخیر چیتور مشغول است و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضورند خان
خانان که کارش بانجام رسانیدیم تا پای تخت کسی که مدافعه نماید نیست لودی چون ازین
غدر آگاهی یافت سخنان شورافزای در میان آورده گفت که با چنین صاحب اقبالی که سال
بسال طبقات دولت افزای او بر ممالک می تابد در مخالفت زدن از عقل و دوراندیشی دور است
و دیگر آنکه خان خانان یکی از بندهای تربیت کرده اوست بزرگان پاینده یافته ایزدی مروز
بهر کسی که نظر عاطفت اندازند خان خانان میشود از قصد این مردم معدود چه گشاید
دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین داریم چگونه این اراده پیش خواهد یافت اگرچه سلیمان
پذیرای نصیحت شده بود اما سایر افغانان که مدهوش باده جهل بودند این سخن گوش
نکرده در فتنه میزدند منعم خان این خبر شنیده بلطایف الحیل اردوی خود را گذاشته تنگکش
لودی با معدودی جریده برآمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیره رای اطلاع
یافتند و چون کار از دست رفته بود بغیر از ملایمت کاری پیش نگرفتند بایزید و لودی
جریده پیش خان خانان آمده آداب اعزاز و اکرام بجای آورده برگشتند و منعم خان از آب
گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتحنامه چیتور رسید و موجب هزارگونه نشاط اولیای
دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله آورده در انصرام مهمات خود اشتغال
نمود و ملک اڈیسه که بتخانه جگنات در آنجاست بتوپ گرفته راجه آنجا را بجد جهدی
کشت و ابراهیم مذکور که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند سرگردان تیه حیرت
شده براجه مذکور پناه برده اندیشه سروری بخود میبرد و بعهد تزویر او را بچنگ آورده بعد مخانه
فرستاد و منعم خان نیز بخاطر مطمئن بانتظام معاملات خود پرداخت آغاز دور دول
از جلوس اقبال پیوند حضرت شاهنشاهی یعنی سال فروردین سیزدهم آلهی ای دیده
گشای دوربینان ؛ سرمایه ده تهی نشینان ؛ دستگیر افتاده نفس خودرای ؛ در مطرح سبیل
بی سرو پای ؛ پادری اقبال روزافزون سخن بدینجا رسید و لختی بار دل سبکی آورد

امید که بفروغ افزای صبح سعادت دل ارکوشنی تازه وزبان نیرو[ی] نوید بدید آید و
نفس نفس فتح دارد دشوار آسانی وشایستگی بدر برد **نظم** مرا چون هاتف دل دید دمساز
برآورد از رواق همت آواز: بهار نو برار از چشمه نوش: سخن را دست باف تازه در کوش
درین هنگام عشرت انجام که موکب مقدس پادشاهی که بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه اجمیر
فیض بخش عالمیان بود موکب نوروز سعادت افروز رسید ورایت جهان آرای
نیر اعظم در شرفخانه حمل ارتفاع گرفت وحصول غنچه تیز دستی بهار گشوده شده وعساکر
نباتات چمن آرای روضه اعتدال گشتند **بیت** بگسترده فرشی ز دیبای چین: بر روی هفت
هفت کشور زمین: دران بزمگه شادی افراشتند: مهان را بخواندند و می خواستند: نمودند
مهر و فزودند کام: گزیدند یار و گرفتند جام: بعد از گذشتن سه ساعت ونه دقیقه از شب
پانزدهم رمضان نهصد وهفتاد وپنج هلالی تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم
الهی یعنی سال فوردین که سال دولت انه دوره دوم شد امید که هزاران دور و قرن بعدل
این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار بهار داشته باشد الحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام
لوازم طواف و انصرام جشن و روزی روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه الهی موافق دوازدهم شنبه
پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطه اجمیر بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع دادند و از راه
میوات با انبساط شکار رهنهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان کاب اقبال نشان پیش
شیر دادند سلسله شوق حضرت پادشاهی بشکار متوجه بخشش پادشیر شکارانه توجه فرمودند
چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون دوید مقربان بساط عزت
عنان اختیار از دست داده بخدنگ جانستان بزمین دوختند حضرت پادشاهی آن
شیر دستی را نپسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از پیشه برآید بی حکم مقدس
کس کردان نگردد حضرت درین حرف بودند که شیری دیگر بهزار سهمگینی شیر
نخستین برآمده روبروی حضرت خوابیده گشت و ملازمان رکاب دولت را
از مشاهده اینحال موی برتن علم شد اما بموجب حکم مقدس هیچکس را پای اقدام بر
دفع او نبود الحضرت سواره بخشم شیر نگریسته تیری بر و زدند و شیر از فرط

آنهو

آنهو زخمی شده وهمچنان بصلابت خرامان بر بلندی برآمده خشمگین شده پیش آمد
گذشت والحضرت از اسب فرود آمده ایستادند دلاوران شیر افکن بر دور او دایره کشیدند
حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده وازانجا گوش او
شکافت حال رفت درینوقت شیر خشمگین شده پیش آمد الحضرت در صدد آن شدند
که تیری حواله کنند و قابو میطلبیدند و بهر جانب که الحضرت توجه میفرمودند شیر همانجا نگاه
میکرد و قابوی چنانکه باید دست نمیداد از زبان مقدس شنیدم که از حضرت جهانبانی جنت
آشیانی نقل میفرمودند که بعادت ایزدی چنان رفته که جمعی که بشکار شیر برآمده اند هر کس که
تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود دیوسته نگاه شیر بجانب او میبوده
میفرمودند چندین مرتبه که بانفس مقدس متوجه شکار شدهام اینمعنی مشاهده شده وتجربه پیوسته
القصه چون قابو بدست نمی افتاد دستنبی ان فرمودند که شیر رو بما نگاه کردن قابو بدست
افتد عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاتب شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن ملازمان
رکاب معلی شده از عقب الحضرت او هم تیر و کمان در دست روان شد شیر متوجه عادل
گشت چون نزدیک رسید عادل تیر در آمد و بمقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده
دو پنجه خود در و انداخت آن زبردست توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت و دست
چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد چون تعدد رشت امری دیگر رفته بود
جنجربند بنام مستحکم شد تا گسیختن بند شیر دست عادل فرو خایید بعد از ان خنجر کشیده
دو زخم بر دهن شیر انداخت بار دوم دو دست راست او را دهن گرفت درین اثنا
دلاوران بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند و درین میان
بعادل هم زخم شمشیری رسید و آن بهادر شیردل مدت چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده
در جان کندن بود عاقبت آن جوان پهلوان بهمان زخمهای عنیف و سرایت
سمیت با عضای رئیسه دار الخلافه را گرده در گذشت و همانا این مکافات بی ادبی
که باپدر خود کرده بود و مجملی ازین انکه آن بی حفاظ با زن دیوان پدر سر و کار داشت
وان عفت منش پای بمرگ نهاده تن باو نمیداد و پدر او را ازین کار زشت باز
میداشت روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشورش درآمده شمشیری با و حواله

۱۲

فی الواقع اگر در بازپرس الهی و در انصافگاه ایزدی عادلها همین عذر از وبال آن گرد ار برآید
سود در داشته باشد الحال جریمه عظیمه را که امثال این امور باداش تواند شد القصه بعد
از فراغ انبساط شکار اردوی معلی که در نواحی انور نزول سعادت فرموده بود دو آ
ساخته و خود بدولت و اقبال از راه نارتول چوبان اقبال فرموده بمعسکر اجلال پیوستند
و از انجا شکارکنان روز اسفندارمذ ماه بیجار دهم ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم
شوال طلال اجلال بر دار الخلافه اگره انداخته و جهانیان نشاط اندوز و عشرت یابنده
کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارة
حرمین الشریفین و ایصال خیرات و مبرات عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک
محروسه نموده بدیدار مقدس قبله جان و دل پادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند
و از سوانح اشتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعه رنتهبور که در رصانت و استحکام
ثانی آئین قلعه چیتور تواند بود و بموجب حکم مقدس میانه راه عنان تاب شدن
و بدفع فتنه میرزایان رو بولایت مالوه آوردن و تفصیل این سرگذشت اقبال
طراز انکه چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور رهگرای خلافت رجوع فرموده بر ضمیر
مقدس شاهنشاهی باالهام دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سرداران را
که در یورش چیتور بسعادت دولت خدمت پذیر بوده اند یا دیر رسیده بتسخیر قلعه رنتهبور
که سنگ راه موکب امن بوده نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صائب صادق
خان و باباخان قاقشال و سماجی خان و صفدرخان و بهادرخان و دوست خان
بهاری و دیگر امرای عظام را بسرگرگی اشرف خان باین خدمت دولت برای جهت
فرمودند عساکر اقبال قدری راه کرده پیش و پس نمی رفتند مرغان جهان نورد خبر آوردند
که ابراهیم حسین میرزا و جمعی کثیر از اوباشان پراکنده را فراهم آورده از دیار گجرات
بمملکت مالوه رسیده اند و حصار اجین را که معظم حصار انولایست در محاصره دارند
و ازین ممر غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت این ستی
بشارت انگیز انکه چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه
کاگرون شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان

بر سر میرزایان فرستادند میرزایان بنهیب کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف با افواج
قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند و چنگیزخان غلام
سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بهروچ کوس
تسلط و استقلال میزد پیوسته بود و درانوقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتمادخان
متوجه است لشکر کشیده آمدن میرزایان را مغتنم داشته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی
شهر معرکه نبرد گرم کرده اعتمادخان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد و چون از میرزایان
درین پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیزخان انعقد نموده در حوالی بهروچ ایشان را جاگیرهای
مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود انجا سر دست
تطاول دراز کردند و از خودسری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم
بی اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیزخان بدفع اینها لشکری گران فرستاد در مصاف بر
لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله چنگیزخان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت
خاندیس رسیدند و از انجا هم بساط امنیت در نوردیده بقصد مالوه برآمده در نواحی
اجین نطع فتنه گستردند مرادخان جاگیردار اجین و میرزا عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش
ازان بدو روز ازین مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در ترمیم و تاسیس قلعه اجین اهتمام
تمام نموده پای ثبات محکم کردند چون خرقه فساد بموقف عرض رسید بمقتضای
شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از کمین عظمت شرف صدار یافت که افواج
قاهره که بتسخیر قلعه رنتهبور پیش شتافته اند دفع این فتنه را مقدم داشته امرا کار بند حکم
پادشاهی شده بصوب مالوه عنان تاب گشتند و در عین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدند
و حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشی
گری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند
چون افواج قاهره بسرونج رسیدند شهاب الدین احمدخان که جاگیردار انجا بود بسامان شایسته
باهم پیوست و در سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت انجا داشت ملحق شده و میرزایان
از استماع سطوت قاهره پای تمکین از دست داده و دست سازی بای نشناخته بروز و

بود که سپاه از مندو روی فرار نمودند مراد خان و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام عنان
عزیمت بتعاقب مصروف داشتند میرزایان از سبب قدوم لشکر منصور از مندو بر آمده و
سراسیمه خود را باب نربده رسانیدند و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادبار منش زحمت زندگانی
بموج خیز فنا دادند و در ان نواحی خبر قتل چنگیز خان بعد از جهار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده
انرا موهبت عظیم خیال کرده روی ادبار بان سمت آوردند امرای نصرت بنیاد تعاقب نموده
بر ساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در کرده وقت دیگر بود بی حکم مقدس زیاده برین
اقدام ننموده طریق مراجعت نمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود ماندند و دیگرا مثل آصف
خان و قلیچ و صادق خان و خواجه غیاث الدین علی همعنان نصرت و اقبال بموکب آسمان بوس
مقدس شتافتند و در دار الخلافه اگره بزمین بوس معلی سربلندی یافتند و بواسطه آنکه بمسامع
علیه رسانیده بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاهل و تساهل نموده اند
روزی چند معاتب گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه انگیز خبر غیر
واقع اشتهار داده بودند مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان گریزنده و مانده همعنان
جوقی از اوباش بگجرات رسیدند و لایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ
و جدل گرفتند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بهروچ رسیده رستم خان غلام ترک که خواهر
چنگیز خان در خانه او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل قلعه را محاصره کرده تا دو سال
رد و راد داشتند و رستم خان همواره از قلعه بر آمده می تاخت و کارنامهای رستمی بجا
می آورد چون مسر بود و از امداد و اعانت نا امید در صلح زده قلعه را داد و بعذر و مکر ارباب
شرارت جانش نیز از حصار بدن بر آمده با جرای میرزایان و عاقبت کار رهزده در ایشان
درین سکر فنامه اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد یافت و از سوانح آنست
که امرای اتکه خیل از حدود پنجاب تغیر داده اراضی آن دیار بحسین قلیخان که از نیکو خدمتی
بخان جهانی ممتاز شده بود تفویض نمودند و بر خاطر دیده وران دور بین مخفی نماند که
گلشنداران معانی پادشاهی را با باغبانی نسبت داده اند چنانچه باغبان ارایش باغ
را بپیرایش درخت و برداشتن آن از جای و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن

ابنوه

انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار
بد رشت و قطع اغصان نا راست و توثیق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی
و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای زنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت
و امثال آنکه در علم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد همچنان پادشاهان دوربین دادگر
بتهذیب و تادیب و سیاست مراتب احوال اهل زمان فرموده چراغ حکمت می فروزند
و لوای هدایت می فرازند هر گاه جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم موفور
ازدحام
ظاهر شود اولا بجهت اصلاح احوال خودشان و ثانیا بجهت رفاهیت عموم سکنه ملک آن
اجتماع را متفرق میسازند هر چند که ناملایم از ان معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است
چه از آشوب باده مرد افکن دنیا و بدمستی تنک شرابان این خمخانه هوش ربا ایمن نتوان
نشست خصوصا وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند
و غفلت در نهاد بشریت مرکوز بنابرین تمهید دانش پایندرای مملکت آرای شاهنشاهی
اقتضای آن فرمود که امرای عظام اطاعت منش اتکه خیل را که مدتی مدید در پنجاب جمع
آمده انتظام بخش آن حدود بودند تغیر محال نموده و بدولت بساط بوس سربلند ساخته بنظام
ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق ایام چه در آن وقت که خان کلان بکابل رفته بود
و چه در آن زمان که میرزا محمد حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده سخنان غریب در باره این
عقیدت مندان مذکور می ساختند و در پیشگاه جان مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است
یکی از آن سخنان بفروغ صدق روشنائی نپذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که واجب دین
سلطنت بود قرار یافت که امرای پنجاب و جاگیرداران آن سرکار را طلبیده اراضی
آن ولایت را بعهده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند در ان هنگام که
موکب مقدس فتح قلعه چیتور کرده بمستقر اورنگ سلطنت رسید منشور اقبال بطلب
امرای پنجاب شرف اصدار یافت و این سعادت اساسان مبارک دستان در شهریور
ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافه اگره بسعادت زمین بوس
کامیاب شدند و بعد از اندک وقتی سرکار سنبل بجاگیر محمد خان اختصاص گرفت و سرکار

کوکه

مالوه بقطب الدین محمد خان کرامت شد و سرکار قنوج بشرنقیجان مخصوص گشت و جمیع
فرزندان و خفت و منتسبان این قبیله جلیله را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند و چون
میرزا پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او در پنجاب بحال خود گذاشتند و انولایت
را بحکومت حسین قلیخان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند و دران هنگام که موکب
جهانگشای بنوعیت فتح قلعه رنتهنبور داعیه نهضت داشت از گرد راه رسیده غبار
آستان معلی را سرمه دیده اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای مداوم
خدمت همعنان سعادت بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت
بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل قلیخان بانتظام مخشی
پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال برای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم
معلی تسلی سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوسی دریافت و رای جهان آرای جهانبانی
اقتضا فرمود که چون مظفر خان را اشتغال مهمات ملکی و مالی از اندازه اقتدار بیرون است
کالتصاب شریفه چنانچه باید نمی تواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیت
پرور دیانت‌منش جدا او را بمخصوص این خدمت خالی گردانند که همگی همت را مصروف
این کار ساخته انتظام شایسته نماید بنابرین اندیشه دولت‌افزا شهاب الدین احمد
خان را که از صفات مذکوره بهره عظیم داشت بخدمت خالصه‌ها فرد فرمودند و او سعی
شایسته این خدمت بدلخواه انتظام داد و چون خالصات بسیار و دیانت کیشان
عمال کم و تصرف کم پیدا می شود او ضبط هر ساله را که متضمن اخراجات فراوان
و مشتمل بتصرفات مردم بود برطرف ساخته نسقی قرار داد و بنجا رسیده متغلبان از پای
درانداخت نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعه رنتهبور مالش گردنکشان
عصیان سرشت که کلاه گوشه استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند چون از ربقه
فرمان برداران طاعت‌منش که زیر بار انقیاد خمیده قامت و گرم رفتارند بر ذمت
اقتدار سلاطین والاشکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته‌اند گزیده ترین عبادات
متعلقست والمنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای پادشاهی این آیین ستوده را

مهم ساعد و ساعی را

همواره

همواره پیش نهاد همت جهانگشایی دارد چنانچه بیامن اقبال روزافزون آنحضرت تمامی
زمان عرصه دلکشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان تمرد پیشه و صافی جلوه می
نماید چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت
فیل‌بال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف بر تسخیر قلعه رنتهنبور که عدیل آسمان بر تواند اخت
و چون لشکر امرای نصرت اعتصام بفتح آن تعین شده بودند و سرحد تیه امری که بسبب توقف
این کار سکرف باشد پیش آمده و بنابرآن که مسببان کارگاه تقدیر غلطیه فتح آنرا بنهضت موکب
مقدس پادشاهی بازبسته بودند بالهام دولت بیراین مطلب ارجمند درین هنگام سعادت
پیوند از مطلع توجه آنحضرت سر برزد روز آذر نهم دیماه الهی موافق دوشنبه رجب نهضت
رایات عالی بتسخیر این حصار والاشکوه اتفاق افتاد و بجهت استمداد همت از نواطن
خلوتیان خطار قدس هر روز از راه دار الملک دهلی روی نمود و دران المکنه متبرکه استعاضه
انوار فرمودند خصوصا بمرقد معطر سر برنشین صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را بصدقات خسروانه فرمودند و همچنین
مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزایل خیرات و مبرات امتیاز بخشیدند و دامان امید
تهی دستان شهر را بعطایای جلیله گرانبار ساختند و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر دولت
طرح شکار قمرغه فرمودند بصید عشرت پرداختند و دران عرصه نشاط مورد انواع انبساط گشته
داد شکار صوری و معنوی دادند و از آنجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت
فرمودند و در شهر آنور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت بیشتر جولان داد و دار قضایای
عبرت بخش آنکه در حدود قصبه لال سوت فیل خسکه که از فیلان نامی حلقه خاصه بود
بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل را به دندان خود چنان برداشت
که موجب تعجب نظارگیان شد و اثر زور بر سینه آن فیل رسیده بعد از دو روز رخت
هستی بربست ماده فیل او تا سه روز از روی بکر داب و دانه و علف نگشت هر چند
سعی بیشتر شد میل دیگر نیافتند تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جدایی مصاحب خود
جان داده رابطه را هرگاه در جنس حیوانات تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور

نیابد اما کسی را سلسله جنبش آدم صورتان بمعنی نکشد که این گروه را پایه از جمادات فروتر است
و بالجمله ارباب معنی را از دیدن این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان کشتی اخلاص
را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و قطع مراحل روز ابان سیوم
بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعه رنتهنبور را مخیم سرادقات اقبال
ساختند و این قلعه در میان کوهستان واقع شده و این عجب میگویند که همه قلعها برهنه اند
و این جوشن پوش نام اصل این قلعه رنتهنبور است و رن نام کوهیست بلند سرکوب آن
و بدین ترکیب نام در زبان شهرت گشته و این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت
که کمند اندیشه بکنگره ارتفاع آن نرسیده و منجنیق وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده
بیت یکی کوه دیدند سر بر سماک ÷ نشان زیج دست کس و آب و خاک ÷ برو بر حصاری که از روزگار
نگردد به برج فلک بر گذار ÷ ثریا در و پایه اولین ÷ ندیده حصاری کسی این چنین ÷ در آن ایام اوا
بر آن قلعه دست تسلط داشت و بانواع وجوه استحکام آن نموده سامان و سرانجام آن داده
دل از بیم رای آماده جنگ شده و از نخوت خود را بر اسکباره نهاده بود حضرت شاهنشاهی
روز دیگر از نزول اقبال از پردن نگی که مضرب خیام اقبال بود بر آمده با معدودی از مقربان
بساط قدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند و بر بالای رن شتافته فراز و نشیب آن قلعه را
بچشم دوربین نظاره کردند و صورت فتح آزاد در آینه خیال در آورده نطاق همت بر تسخیر آن
بستند نظم چنین گفت خاقان روشن روان ÷ که این نامور یادگار جهان ÷ بتوفیق دادار
جان آفرین ÷ در اندازم این حصن را بر زمین ÷ و بموجب حکم گیتی گشای بخشیان کارآگاه دوره
آن کوه را که قلعه بر قله آن اساس یافته مورچل مورچل بر عساکر تقسیم نمودند و دریای لشکر
محیط وار آن دوره را گرد گرفته موج خیزی و سیلاب ریزی نمودند و راه در آمد و بر آمد
بر اهل قلعه بیکبارگی بسته شد که باد را از آن تنگنا مجال گذر نبود محصنان سرگرم توپ اندازی
شدند هنگامه آتشبازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سینه بخت
اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است بدرگاه معلی از سفر
حجاز و از شورش دماغی که پیدا کرده بود بی رخصت عالی از ولایت گدهه که حکومت آنجا

داشت

داشت این سفر اختیار کرده و مخلصی از راه عراق بهندوستان آمده و از آنجا در حوالی رنتهنبور بدولت
بساط بوس استسعاد یافت و بهمان خواتین و دیگر نفایس که بنظر اقدس در آورده و از آنجا که
شیمه کریمه حضرت شاهنشاهیست که در برابر گناهکاران خود شرمگین می باشند آثار مروت و فتوت
بظهور آورده تفقدات گرامی خلعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکهنو و اکهنو و بجاگیر او مقرر ساختند
و باز مرتبه امارت باو مفوض داشتند آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال اردیبهشت از دور دوم درین هنگام که رایات اشراق مهر شاهنشاهی در محاصره
قلعه رنتهنبور بود کوکبه لشکر بهار بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت و چمن غنچه باز شد و آتش
گل شعله افشان گشت نظم نوبهاری چو طبع برنایان ÷ تازه تر از دماغ دانایان ÷ ÷
آتش افشان ز گل حصار چمن ÷ تازه جولان سپاه سرو سمن ÷ شبستان ز هر طرف انبوه ÷
طرب انگیزتر ز سایه کوه ÷ لاله در دشت چون بهشت لوا ÷ رعد در ابر چون بکوه صدا ÷
باد لبریز فیض صبحگهان ÷ عطر پیچیده در دماغ جهان ÷ و از میامن اقبال شاهنشاهی ملک ظاهر
طراوت و نزاهت عالم بالا گرفت و نیر اعظم و حیطه بخش عالم بعد از مضی ساعت و نه دقیقه
از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و ششم شعشعه تحویل بشرفگاه انداخت و
سال چهاردهم که سال اردیبهشت است از دور دوم بخرمی و شگفتگی آغاز شد نسیم بهار از
شگفتن گل اشارت بنوید فتح عالمیان در داد مرغان چمن بر غول نشاط صحائف اقبال
بر خواندند چون بعد از تحقیق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج ظفر
جز بسلسله ساباط که سرکوب گردنکشان باشد امکان پذیر نیست ما اندیشه اقبال اساس ظل سبحانی
میر بروبچر تأسیس مبانی آن عمارات مامور شده و راجه تودرمل که حل و عقد و امارت با او بود
نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر محکوم حکم معلی گشت کاربردازان کارگاه دولت ساباطی
رفیع نزدیک راه رن بنیاد نهادند بنایان چابکدست و حجاراتراشان سخت بازو و حدادان
نجاران و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت درین کار بستند و در اندک فرصتی بدستیاری
همت این دو اخلاص پیشه سعادت گزین کار ساباط پیش رفت و رفعتش بحصار رسید
و کریبان شد و فرزنهای بزرگ که هر یکی را بر زمین مسطح بدویست گاو بهزار جر ثقیل کشیدن مشکل بود

بذیر

وهر کدام سنگ شصت منی و غلوله سنگ جوش سی منی میخورد در چنین کوهستان پر نشیب
فراز با آن راههای مارپیچ که پیچ و تاب تغیر نبود بهمت حضرت شاهنشاهی که عقده‌گشای
صورت و معنی است کار آهنین بازوان تمامان سنگین دوستی که ده برابر کوه بیجا زن که
جل پادشاهی بود محاذی قلعه نگاه داشتند و بموجب حکم معلی آغاز انداختن کردند
غنیمت جیاد برانداختن نمودند و در هر انداختنی صدا در کوه پیچیده صخره صما را گوش باز میکرد
و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می افتاد و خانها بگرد میرفت سورجن را از صورت اینحال
دود حیرت از دماغ برخاست و گرد از دمار او برزد آب روی غرور او ریخته شد و
آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه رمضان که غره فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی
گذشت که اگر امروز اهل قلعه زمین بوس نیایند فردا که عید است قلعه خواهد بود سورجن از
سطوت عظمت دل از دست داده و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران خود دوده
و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاه بسعادت زمین بوس
کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشتند و استدعای عفو جرایم پدر کرده
التماس سجده درگاه نمودند از آنجا که محیط بخشش پادشاهی همواره در جوشش است گوش
امید ایشان بجواهر مکارم گران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر
رفتند و از غرایب که درین ضمن بظهور آمد آنست که چون پسران سورجن را بخلعت پوشانیده
داز برده سرای پادشاهی بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته که همراه آنها بود
خیال نیک ضمیمه سودای او شده باندیشه باطل خیال دریافت که مگر پسران سورجن را حکم
گرفتن نفاذ یافته است از بهواخواهی سورجن در آمده در مقام کشیدن شمشیر شد
پاکداس سکروال که راجه بهگونت داس نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شد
آن اجل رسیده شمشیر حواله کرد و آن سره مرد از جای نرفت و بموعظت در آمد که کار
من سهل است آشنای یکدیگریم ازین شورش بگذر که غلط دانسته دیگر تا آن بی بهره
کار در مرتبه باو منعقد نشده بجانب دولتخانه پادشاهی دوید و بورغل سرکانه سخاوت را
بیشتر رسانیده و یکدو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی که

دران

دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم گردید درین اثنا یکی از نوکران
مظفرخان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی را وقوع این قضیه موجب تعجب
شد پسران سرجن اگرچه تقصیری نداشتند معاتب نشدند اما لحتی در بار گران خجالت
فرو رفتند و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده بستبهج دمسر در پیش پدر شتافتند و
بشارت اقبال گوش هوش پدر را شاهراه قوافل سرور ساختند سورجن حوصله خواهش خود
فراخ دیده برای آنکه گرانبار غیرت گردد معروض داشت که اگر یکی از خاصان بساط دست اطمینان
بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستانبوس سربلند سازد کلاه گوشه مرا از حضیض
مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف
ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول رسانیده حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند
چون حسین قلیخان نزدیک قلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت بآیین آداب
بخانه خود برده لوازم اکرام بجای آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته در دوازدهم فرور
دینماه الهی موافق سه شنبه سیوم شوال از قلعه برآمده ناصیه نیاز بآستان معلی آورد و
پیشکش گران با کلیدهای قلعه که از زر و سیم ساخته بودند نثار درگاه معلی ساخت و مشمول
جلایل الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان در آمد و بوسیله خاصان بساط عزت
التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود را برآورده آنگاه حصار را بملازمان درگاه
سپرده با سامان و سرانجام لایق بارگاه آید و بر او در الخلافه گذارده در زمره فرزندان ملازم
رکاب مقدس باشند آنحضرت بنده نوازی فرموده اراده او را بسمع رضا مقرون ساختند
و بانواع تفقدات دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند حکم معلی بر خاستن
عساکر نصرت اعتصام نافذ شده بر حلب ریزند و تا قلعه در آمده تا سه روز اموال
و احمال منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه‌داری
بموجب حکم معلی بمهترخان که از خاصان عتبه عبودیت در سلک امرای عظام انتظام
دارد سپرد و تسخیر قلعه سپهر ارتفاع که فرمانروایان والا شکوه را بامتداد ایام و شهور
میسر نشده بود و سلطان علاء الدین بکمال شوکت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرف

بران لطیف حضرت شاهنشاهی را تا باید اقبال در عرض یکماه مفتوح شد روز دیگر انحضرت سوار
دولت شده بران قلعه تماشا فرموده بحر اقبال پایه گستر شدند و غلغل الله اکبر دران کوه
فلک شکوه بچیده نوای مبارکبادی از معتدسان عالم علوی بلند شد در هر طرف که چشم
کشائی نشان فتح وز هر طرف که گوش نهی مژده ظفر چون بدستیاری اقبال ارتفاع
علم و رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات قلعه رتهنبور و نهنسا ق الحدود
بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان با اردوی
بزرگ از راه رهت روانه مستقر سلطنت شدند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت
و اقبال با خاصان رکاب مقدس روی توجه بخطه اجمیر و زیارت روضه منوره فیض
بخش اورده و هر روز بساط بکار بر داخته نهضت میفرمودند تا انکه عرصه دلگشاء
آن شهر متبرک بیامن نزول اجلال مورد و فور برکات شد انحضرت با داب
الکبار زیارت مرقد معدس نموده استفاضه انوار فرمودند و نقود گرامی در دامن
احتیاج مجاوران ان بقعه شریفه ریخته و همچنین تا یک هفته که موکب عالی در ان دار الکرامه
بود هر روز زیارت و استمداد همت توجه میفرمودند و از ورود ما بفیاب غایت تعظیم
و اکرام بتقدیم میرسانیدند و بعد از ادای مراسم زیارت لوازم داد و دهش نهضت فرا
بسمت دار الخلافه اگره تا فتند چون عرصه قصبه امیر مهبط انوار جلال شد راجه بهکونت
داس که آن قصبه وطن و مسکن او بود تقدم اخلاص پیش امده بلوازم ضیافت
پرداخت و بجلایل پیشکش سربلند سعادت گشت و موکب معلی از ان منزل کوچ بر کوچ بنهضت
اقبال فرموده در اثنای راه جشن بدر و دکردن در بار خان جهان گذرانیده مسامع اجلال
رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافه اگره گرفته
بود دبیر نوشت آسمانی دران مصر اقبال در گذشت و از انجا که باطن اقدس انحضرت معدن
مروت و مردمیت و فطرت اشرف بقدر دانی مراتب اخلاص مجبول از ین سانحه تعابت
اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تفرد صبر و سکون از شال
این امور شایسته است و همچنین ناشکیبائی و بی ارامی در عالم تعلق پسندیده انگاه از

جنین

جنین پادشاه بسیار مخلص پرور این معنی زنگ زدای جوهر عقیده شد و آن مخلص فدا کیش نعش یک
بپای سنگ پادشاهی که سابقا گنبدی بر سر آن بنا یافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و
فرزندانش مشمول عواطف شاهنشاهی گشتند ایزد سبحانه این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوست
را بقرون و دهور بر مسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او مگذراد

بیت خدایا تا مدارست آسمان را ✿ مکن زین پادشه خالی جهان را ✿ فلک چون خاتم زرین نگین باد
سمند عالمش در زیر زین باد ✿ و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل در سی یکم اردیبهشت ماه الهی
موافق چهارشنبه بیست و چهارم ذی قعده بر دار الخلافه اگره نزول جلال گستر دند و در مرکز
ارگ شهر در مکانی و محلی که مجدد اساسش معماری همت بلند سر بفلک کشیده و ارکانش
بمهندسی حکم معلی مرصوص البنیان گشته بود نزول اقبال فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت
بر عالمیان گشوده بهجت آرای گشتند **تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره**
نیایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای بساتین مراد در تبسم آمد و اغصان فتح با ثمار
افضال گرانبار شود و از ثمرت کامیاب گردد از چهار رکن دولت منادی گشتند و آوازش
جهة اقبال نوید شادی رسانند مصداق این معنی انکه در روز سی و دوم امرداد ماه الهی موافق
شنبه بیست و نهم صفر نهصد و هفتاد و هفت منهیان اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بمسامع جلال
رسانیدند و آن قلعه ایست که بر کوه اساس یافته در رفعت و متانت بانیلی حصار سپهر همسنگ

بیت راه جوید اجابت از پی آن ✿ بر فرازش اگر کشند دعا ✿ تا بپالا ز رفعتش بیند
همه افزودرش از پی فرداء ✿ و این قلعه را راجه رامچند والی ولایت پته متصرف بود و در ایام
ادبار افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بنقدی گرامند بدست آورده در تحت تملک و
تسلط خود داشت درینولا که افواج قاهره ظفر لوا تسخیر قلعه رتهنبور نهضت میفرمودند فرمان
گیتی مطاع بنام مجنون خان و شاهم خان و دیگر امرا که بسمت شرق جاگیردار بودند در نفاذ یافت
که باستظهار اقبال جاودانه شاهنشاهی بهمتی عالی و خاطری خوش تسخیر قلعه کالنجر نمایند امرا
دولت پیوند امتثال منشور مقدس نموده با استمام عظیم قلعه را محاصره کردند کار بر قلعه
نشینان تنگ گرفتند چون طنطنه فتح قلعه چیتور و رتهنبور در گوش گردنکشان آفاق پیچیده

بود هر گرا دیده دوربین بتو سای هوش قدری بنای داشت نوازا نکه در اسنکبار برزمین طاقت
نهند گزیر نبود و راجه را بجند که پرتوی از شعور داشت جز وصول موکب مستوفا فی شنیدا مان
طلبید و قلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرده متالید قلعه را با جلال پیشکش مصحوب وکلای معتمد
بآستان معلی ارسال داشته اداب مبارکباد فتوحات عالیه که تازگی از کمین غیب روی نموده
بود بتقدیم رسانید و این دوراندیشی و پیش بینی او بموقع استحسان پیوسته وکلای راجه مشمول
الطاف گشته و حکومت قلعه مجوبخان قاقشال مقرر شد و بیامن اقبال شاهنشاهی اینچنین قلعه
که عقاب اندیشه ذمانزدایان پیش سرگز بر فراز کنگره علوا و دشت بی محنت نبرد و پیکار مسخر
اولیای دولت شد و از سوانح آنکه رسول راجه کجلی که در اقصای هندوستان نزدیک ولایت
میارست بزمین بوس درگاه والا سربلند شده انواع اخلاصمندی از راه موقف عرض مقدس
شاهنشاهی سانید این راجه بمال و ملک درمیان زمین داران آن ناحیت علم تفرد افراشته
و بواسطه آنکه دقتی از تجرد نژادان عالم انفراد یکی از فرقه جوکیان سعادت یافته بهشت درسالی یکبار
بلباس آن کرده در آمده در احترام این طبقه اهتمام میکند این راجه در عالم اشتمال شکوه صوری و
معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخصوصان و معتقدان در آمده پیوسته از ماذان
احوال گرامی رسیدی و همواره در مقام آن بودی که نفایس اسباب آن دیار و خلاصه اموال
خویش را بدرگاه معلی فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه مسافت و توسیط جزایر و جبال
و سنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست ندادی و کسی از مردم او نیز این عرض
دور را که درمیان دشمنان براه انار رود اختیار نکردی درین ولا وزیرزاده او از دست بینی و
بی تعلقی بهستی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد که اگرچه با سامان و سرانجام و اسباب
اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد اما بوداد نهمت درین کار میکارم و تکاپوی
هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم هم حق خدمت صاحب خود گزارده شرح ارادت او میکنم
و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیر
زاده پیش پدر وجود عزیز بود رخصت نوبت نمیداد ندا خر کار بخواهی خواهی آن سعادتمند
بنهار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت اگرچه بهترین قماع عالم که اخلاص حقیقت

بدان درگاه برسانی لیکن ادای حق شناسی و تعلق ناگزیرست و اگر تمام جواهر و اموال مرا بدان درگاه
برند چه نماید و چه قدر داشته باشد خصوصا آنچه تو درین صورت تحفه نورانی بود داشت و از
مسالک و اخطار طریق محفوظ مانده چه مقدار خواهد بود دیگر پیش من کار دست ساخته حکمای پیشین
این دیار که بطلسمات و نیرنجات کار پرداز بیها کرده اند با نجام رسانده اند اگرچه بحسب ظاهر
نمودی و ما بنی ندارد اما خاصیت او آنست که هرگاه او را بر اماکنی مماس نمایند رفع شود
و این نادره وقت را بتو میسپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه میبری تا وسیله یاد کرد
من گردد آن ایلچی حق گذار بان راه آمد و مدتها دور و دراز لباس غربت می بود و راه عرض
نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه پیر حقیقت او بعرض اقدس رسید و آن مسکین نواز غریب
پرور او را طلبداشته کام روا ساخت و او بعد از زمین بوس عبودیت عرض اخلاص خود و آن
تحفه را بنظر اقدس در آورده و محفوف عاطفت گشته بعد از ان رخصت گرفته متوجه وطن شد و آن
کار در امروز در خزانه عامره موجود است و بارها از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم که میفرمودند
از دیت کس منجاوز ند که کارشان لمردن افتاده بود و بسبب مماس این کاره صحت یافتند
و مبدع جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور بخشید کسی را که نیت و الا و همت عالی
باشد ایزد جهانبخش جهان آفرین آرزوی که در باطن فیض آثار او نرسیدی منت کسی در کنار او
نهد چه جای دولتی که خواهان آن باشد دانا داند که جلوه آن مراد در ارادت استه باین بزرگ صورت
و معنی روزی گردانند چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامیست که شهریاری گیتی آرا همواره
نیازمندی از درگاه الهی در یوزه می نمود درین سال این فرخنده امنیت بظهور آمد
و خدیو جهان کامیاب خرمی و شادکامی شد طلب نمودن حضرت شاهنشاهی از کار موضات نامه های
الهی گرامی درد آنکه هم افسر لوکس ما مداران ملک صورت را شایسته باشد و هم کوهی تاج ملک
معنی از امان عالم معنی سامان گردد خدیو جهان از نگارنده صورت و برازنده معنی جون انتشار
ظاهر و باطن اکامروا گشت برای شایستگی خطاب خود که در ملک تعلق از ان گزیر نباشد
جویای فردی از نبی نوع شد هرچند بیشتر جست و جوی نمود کمتر یافت مبشران عالم باطن
و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص اگاه گردانیدند که اینچنین

شخصی که بهرمای این خلاصهٔ مکونات را نیز او از خود دیده باید آورد و بیکانگی و همت ازاد
جانبخش جهان آرا فرزندی التماس کرد تا هم رموزدان بزم مقدس پادشاه گشته خطاب
مستطاب داد خور باشد و هم دریای فیض ایزدی که از چندین هزار ادوار ترتیب یافته انتظار
قدسیه الهی ذات اقدس ایشان رسیده است سر در کمون نهفته و این سلسال افضال چشمه
بچشمه و جدول بجدول همواره روان باشد و طبقات انام در خور استعداد خود از فواید
فواید صوری و معنوی بهره مند گشته در عبادات و طاعات سرگرم باشند پادشاه خداپرست
که از ایزد جز او مسئلت ننموده در مقام خواهش این عطیه والا شده او دوار بزرگ که نا
خواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین نکهبانی خود
بخشیده است و ابنای دوربین دانند که انجمن کاشانه جهان آرا زان همه وار مهربانان خود طلبند
چگونه گوهری والا کرامت خواهد فرمود و در اندک زمانی دلایل حصول این مقصد بلند بظهور
آمد و از آنجا که شیمه کریمه این شهنشاه حقایق پناه آنست که با وجود گنجوری خوان همت نهاد
معرفت ایزدی از درویشان و بخود دگر نیازان و خداشناسان که دست از همه باز داشته
همه مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند
استمداد میفرمایند لوازم نیازمندی که از بزرگان گوهر بیت گرامی بجای آورده همواره
گرد دلها و غبار آلود صحرای طلب گشته بیکامها افاضه استفاضه را کرم دارند در بنولا
چون انوار خداشناسی و ایزدپرستی و ریاضت کشی و حقیقت ورزی شیخ سلیم در قصبهٔ سیکری
که از فر مقدم شاهنشاهی دارالخلافه گشته مسمی بفتحپور است می تافت و بوسیلهٔ شیخ محمد بخاری
و حکیم عین الملک و جمعی دیگر از مقربان سریر خلافت که راه سخن داشتند بمسامع اقبال رسیده
بود درای جهان آرا بران قرار گرفت که مطلع نیر اقبال را بعضی از منسوبان سرادقات عصمت
در فتحپور برده در قرب جوار شیخ آرامش دهند و دران فضای فیض محل پادشاهی اساس عالی بنا
تا شیخ بزرگوار نیز همت بسته در حصول این دولت عظمی متوجه مبداء فیاض شود و برکات قرب
جوار او ظهور این مطلب معین گردد و نیز چون حضرت واهب العطایا جلت آلاؤه پیشتر
ازین شهریار دیگر را فرزندی چند عنایت کرده برای هزاران حکمت که یکی ز قدردانی

وافزونی

وافزونی شوق تحصیل این گوهر بی بها باشد برگرفته بود و توام تهمت انزا بر مکان انداخته
حرف سرایی و هرزه درایی میکردند آن پیشوای ملک صورت و معنی خواست که بتغییر مقام و
تبدیل مکان مهر خموشی بر لب ژاژخایان هنگامه عامه نهاده آید بنابرین اندیشه نظام بخش
حی اساس خانجه بخاطر اقدس راه یافته بود تحقق پذیرفت و همواره از خدای بسیاربخش
خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت افزای آن گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه در
دارالخلافه فتحپور بطالع جدی و چهار درجه میزان بعد از گذشتن هفت گری از روز ش
هفدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غره ماه [illegible] سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و دوم
مطابق یازدهم بهمن ماه سال نهصد و سی هشت قدیمی یزدجردی مصادف و روز ... و
چهارم شهریور ماه سال چهارصد و نود و یک جلالی موافق سال نهصد و هفتاد و هفت هلالی
که روز بهجت افروز غره غرای دولت و اقبال بود باغی سعادت و گوهر یکتای خلافت
از نهانخانه صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طلوع نمود بیت
بباغ مجد و معالی گل امید شکفت ؛ نهال دولت و دین را بری پدید آمد ؛ منهیان اقبال و مبشران
فرخ فال این نوید دولت افزا را در دارالخلافه آگره بمسامع خرد اجلال رسانیدند روزگار صلای
نشاط عام درداد و نغمه انبساط در مغز زمانه پیچید نظم دوران نشاط مجلس آراست ؛
ساقی بنشست و شیشه برخاست ؛ بزمی ز بنای فرخ سرشته ؛ ساقی ز حریف چون نرگس تر
بستند بروز کارآیین ؛ شد انجمنی بهارآیین ؛ گل بر زد و بوستان افروخت ؛ شمع آمد و
دودمان برافروخت ؛ شد بخت چو متوطن هشیار ؛ برخاست جهان بخت بیدار ؛
خورشید صبا گل فشانی ؛ برخاست زمین بمیهمانی ؛ شاه آمد و در نشستگاه نشست ؛ در بزم
نقل و جام نشست ؛ سرتاج بر آسمان بیفکند ؛ همتا به گردون زمین زد ؛ درداد صلای
کامرانی ؛ برخواند جهان بمیهمانی ؛ ساقی سر آبگینه بگشاد ؛ گنجور در خزینه بگشاد ؛ از بس که
فشاند در جهان در ؛ شد دامن و جیب آسمان پر ؛ از جمله مآثر که این موهبت اند بوده که در
روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم محبس آبادی
مسجون قلاع بودند برات اطلاق از سلاسل جنود یافتند عشرت از روز بازار دیگر آمد اقبال

را چشم و چراغ تازه برافروخت و دانش بزرگ که از آنست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور
فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم انتظام آید و بلاغت که رعایت حال مخاطبست
ظهور کرده بهر که بر آسمانی یا مهاراکا آگاهی یافته میدانند که بشر باعث شورش جهان آن بوده است
که فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازه داشت مخاطبات فراموش کرده فراخور عقل دور
بین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامه از شایع عقل بزرگ این بزرگ نشانان خبری نداشته اند
والحق آن بدایع را کسی بکه دریابد و ازین جهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد و لله المنه که حضرت
شاهنشاهی بمحض تایید الهی در هجوم کوته اندیشان ظاهر پرست بوده بدرقه توفیق ازلی بر معصیات
دانش خداداد خود درفته تا هر طایفه بل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده بنشاط می آرایند
چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه را اشتباه میشود چون گویم بلکه یقین آن گردد که خسرو جهان او چون
با فتی و موافقی نیست و لهذا در بیوت که ایزد متعال چنین عطیه والا کرامت فرمود بایستی که
بسرعت هر چه تمامتر رفته با نوار دیدار فیض بخش آن مولود مسعود دیده برای آن نورانیت
فطری که ودیعت نهاده دست غیب است گردانند لیکن چون عموم خلایق آن دیار را
رسمیست قدیم که هرگاه ایزد جهانبخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندی سعادتمند کرامت فرماید دیر تر
بنظر گرامی پدر بزرگوار میآرند آن حضرت اندازه دریافت عامه را منظور داشته در توجه تعجیل نفرمودند
فرموده [illegible] آن نوباوه چمن اقبال را دران مولد شریف داشته بزرگان با عقل و حوصله را برای
مهمات آن عاقبت محمود گذاشته بشد و مناسبات معنوی و صوری آن گوهر والای برج سعادت را سلطان
سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی باقیه در رضامندی
حضرت که نشان خشنودی الهیست کامیاب شوند و برکات انفاس قدسی شاهنشاهی بهره صوری
و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند و بموجب اشاره عالی اختر شناسان
حکمت گزین و دانایان صناعت نجوم و مواد آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط بقدر
اختلافی در اصول و فروع نجوم واقف بهره وری زایچه سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن
آرامی سازد و اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچنان گرم نشاط تعلق باشد بفرمان حضرت
شاهنشاهی بقوت دریافت خود از سر نو استخراج زایچه مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی

احکام

احکام این زایچه سعادت را سال بسال مرقوم سازد تا دستور العمل زایچه نویسان روزگار شود و اکنون
که بعرض وقت و واجب فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبانه روزی اوقات خود
مصروف آن دارد چنانچه دل میخواهد نمی تواند پرداخت کی فرصت آنست که بشاغل دیگر پردازد و چون
زایچه که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد را شایسته تر بود او را ایراد نمود

زایچه طالع مسعود بطور اهل یونان

زایچه طالع مسعود بروش اهل هند

و در تهنیت این عیش اکثری شعرا قصاید پرداخته صلات بزرگ یافتند یکی از دانش نشان
در شهوار سحر اگر تاریخ این ولادت میمنت انسام یافته و شخصی از فضلا برج شهنشاهی
را موافق این زایچه بهجت بخش اندیشیده خوبی گوهر درج اکبر شاهی را مطابق این عطیه دولت
بخش کرده اند و خواجه حسین مروی قصیده بنظم در آورد که مصراع اول هر بیت آن

گرامی اشتمام تاریخ جلوس پادشاهست و مصرع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت و با وجود
التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود بیتی چند از آن نوشته آمد بیت
بعد الحمد ازین جاه و جلال بیشمار ⁂ گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار ⁂ طاری از آسمان جاه و جود آمد
فرود ⁂ کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار ⁂ گلبنی این گونه بنمود بر طرف چمن ⁂ لاله زینگونه بگشود
از میان لاله زار ⁂ شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد ⁂ باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
این هلال برج قدر و جود جاه آمد برون ⁂ وآن نهال آرزوی جان آمد شاه آمد بار ⁂ شاه
اقلیم وفا سلطان ایوان صفا ⁂ شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار ⁂ عادل کامل محمد اکبر صاحبقران
پادشاه کامجوی نامدار و کامگار ⁂ کامل دانای قابل عدل شاهان دهر ⁂ عادل علی عاقل بی عدیل
روزگار ⁂ سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین ⁂ پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار ⁂
مجلس وی را سمای چارمین داده عود سوز ⁂ موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار ⁂ نیر برج وجودی
گوهر دریای جود ⁂ از سمای اوج دلها شاه بهار جان نگار ⁂ پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام
هدیه ارکان گرامی بازجوی دوش دار ⁂ کس نیاورده هدیه زین به اگر دارد کسی ⁂ هر که دارد گو بیا خیری
که دارد گو بیار ⁂ مصرع اول زروی سال جلوس پادشاه ⁂ از دوم مولود نور دیده عالم برار ⁂
تا بود باقی حساب رفتهای ماه و سال ⁂ وین حساب سال و ماه و روز دوران پایدار ⁂ شاه ما پاینده
باد و باقی آن شهزاده هم ⁂ روزهای بیحساب و سالهای بیشمار ⁂ و از سوانح بهجت افزا توجه نمودن
حضرت شاهنشاهی ابکار چهره است گیتی خدیو همواره در مدارج مختلف و مآرب متنوع اگرچه بظاهر
مسرت برای خاطر اقدس خود می باشند لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام میفرمایند هم
غبار جوهر مردم گرفته میشود و هم خبایای ملک مکشف میگردد و بجهت این شکار را وسیله چندین
شناسائی ساخته بعبادت حقیقی اشتغال مینمایند از آنجا که ابکار چهره بیشتر خاطر اقدس توجه دارد
بجهت صید کردن او اردیبهشت ماه [illegible] رفت و روشن چنان بود که چون خبر افتادن چیته در اردوی
میرسید در ساعت بر گلگون باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق میرسیده بآیین تماشا چیته
را از آن مغاک بر آورده بماهران این فن سپرده اند [illegible] بساط نشاط خبر رسانیدند که
اردوی که در صد و دو کو ایالت است چیته زبردست در آن افتاده روز [illegible] ماه الهی موافق

روز یکشنبه چهارم جمادی الآخر بسمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز کشیدند و
بر سر چاه اودی [illegible] خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم در بنولی خبر رسید که
در حرمسرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر روز امرداد ماه هشتم از ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم
جمادی الآخر از بارگاه کمون نزهت سرای ظهور آمد نام آن خجسته ورود را خانم نهاده مسرتها
و شادیها نمودند امید که آثار سعادت او روزافزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت
خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که انبساط سعادت شکار فرموده نشاط برای خواص
و عوام شدند رایت معاودت بمستقر سلطنت افراشتند چون موکب مقدس بحوالی
دار الخلافه اگره رسید بعرض اقدس رسانیدند که دیو سلطان [illegible] در بارخان که چون دیو بود
در خونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بوده و همواره مورد شرارت و فساد گشته و نصیحت و
تادیب صلاح پذیر نمیشد و در صدد و در قید خود که هم رایات عالی بوده سلیح و مکمل در کمین
نشسته اندیشه تباه در سر داشت بموجب حکم جهانمطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بکمال خوار
سپردند در مجلس بعد محاکمه [illegible] عالمیان از شر او نجات یافتند و بساعت مسعود
دار الخلافه اگره مورد نزول مقدس گشته و از نگارهای جهان صورت و معنی [illegible]
اشتغال نموده در لوازم جهانبانی اهتمام فرمودند توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از
دار الخلافه باجمیر و کامیاب شدن بشهود روضه اقبال بمطلب صوری و معنی چون طبع اقدس
پادشاهی استمداد همت از بزرگان است و در آن هنگام که جویای فرزند ارجمند بودند
معامله با ایزد خود در فته بود که چون این منیت بحصول انجامد از ابواب شکر عملی که بنفس نفیس
متعلق شود آن بوده باشد که از دار الخلافه اگره پیاده بزیارت متبرکه خواجه معین الدین
چشتی که از مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسید و مقرر بود در
رجب که ماه عرس گرامی ایشانست این نیت از مکامن قوت بفعل آید و چون انجمن
گوهر شب [illegible] برج خلافت بساحل میدان انقیای نذور از شرایط حق گزاری و وفا بعهد از
لوازم سپاسداری شناخته در روز ابان دهم بهمن ماه الهی موافق جمعه دوازدهم ماه شعبان
از دار الخلافه اگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمائی و بیابان نوردی نهادند و آن بادیه

شوق هر اره زی ده دوار دکرده کم و زیاد قطع مینمودند تفصیل منازل قدسیه پادشاهی باین تنسیق
و ترتیب بود از دار الخلافه اکره که کوچ رایات اجلال شد در ساحت موضع منداکر نزول اجلال
فرمودند و از انجا بعجیبپور اتفاق منزل افتاد و از انجا از خانوه که گذشته نزدیک بچونه مضرب خیام
اجلال گشت و از انجا بمنزل کروه نزول اجلال دولت شد و از انجا بقصبه بیاور ورود مواکب
جلال روی نمود و از انجا بمنزل توده فرود آمدند و از انجا بمنزل کروه نزول رایات دولت شد
و از انجا بقصبه بیاور ورود مواکب جلال روی نمود و از انجا بمنزل توده فرود آمدند و از انجا
موضع کلاوی محل اردوی معلی گشت و از انجا کهارندی اتفاق نزول افتاد و از انجا بموضع
ودیه آمدند و از انجا رتنسل محل گذشته نزدیک بهول محل مهبط رایات اجلال شده
از انجا سالکانیر مورد خیام ظفر ارتسام گشت نزدیک بنوته نزول دولت شد و از انجا بموضع
جهاک رنگ مقر اباد عساکر فیروزی مآثر آسایش گذیده و از انجا ساکهون مخیم سرادقات
اقبال شد و از انجا بموضع کچل ورود اقبال گشت و از انجا بقعه قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست
توجه فرموده از گرد راه بمرقد منور رسیدند و جبین اخلاص بدان سرزمین آسمانی رفعت
رسانیده استمداد همت نمودند و روزی چند دران مقام کرامت شرایف اوقات را
بعبادات و خیرات معمور داشته بتیقظ و انتباه مقترن بودند و زمره عاکفان مرقد
اطهر را بصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند و چون همواره در اوقات تقسیم نذورات
که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند و عهده تولیت باشان مفوض
بود در باب ستاین طایفه شیخ حسین داشت تمام زرها را متصرف میگشت میان او و مجاوران
آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسیده و منجر بان شد که مشایخ مزار را که متصدی تولیت
روضه و اوقاف بودند در دعوی فرزندی تکذیب کردند و کشف کشف شنید مدتی در میان
بود و الحضرت خاطر اشرف را بتحقیق حق و استکشاف احوال الغرض الامر گماشته ثقات
معدول ایران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بتوجه بعرض اشرف رسانند بعد از پی
روی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشته بنابرین تولیت آن محل قدس بشیخ
محمد بخاری که بدانش و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظم بقعه تبرکه و ترویج

معاصر

معاصر و انات آینده ور وند و استمام تمام فرمودند و عمارات عالی بنا از مسجد و خانقاه درین حواشی
طرح انداخته اساس عبادت نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از استمدادات نذور قدیم عزیمت در
مسالک مراجعت نهاده بنوم طواف مرقد اولیای دهلی رایت نهضت افراختند و عنان عزیمت
بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و چند روز دران خطه دلگشا بزیارت اولیاء الله همت
مشغول فرموده عشرت پیرای خاطر خویش و بیگانه شدند آغاز سال یازدهم از جلوس مقدس پادشاهی
یعنی سال خرداد از دور دوم درین هنگام فیض ارتسام که موکب مقدس پادشاهی در عرصه دهلی استفاضه
انوار غیبی و استناره فیوض سماوی می نمود و بهار جان پرور در رسیده و نوروز علم فیض
گستر پرده از چهره برانداخت اعتدال هوا صبحگاهی چون دم روشن ضمیران هدایت اثر بکرمسکانی
دلها جنبید ابر بهاری چون سینه دریا دلان والا گهر بترشح فیض علوی غبار ساحت جانها
فرونشاند بیت کدام گل بشگفت و چه مرغ ناله کشید ⁂ که جان بچشم دوید و نظر بگوش آمد ⁂
اسیر تماشا مرغم که در نظاره گل ⁂ دمی بهوش برفت و دمی بهوش آمد ⁂ معاشران چمن را چه
جای پیغام است ⁂ که با هزار زبان وقت در خروش آمد ⁂ و بانوار سعادت بعد از انقضای دو
ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه سیوم شوال نهصد و هفتاد و سه نیر سلطان جهان آرای
خاور طلعت بتحویل برج حمل انداخت ⁂ سال یازدهم الهی از مبدا جلوس پادشاهی که سال خرداد است از دور
دوم آغاز شد و اقبال روز بازار دیگر بتازگی نمودار گشت و درین عنفوان بهار بجهت تقدیم حق گذاری
او و سپاس داری بتفرج و نظاره منازل و مبانی که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمانروایان
خیر اندیش است توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و بر خاک نشینان آن اطلال زر افشانی کردند و از انجا
بزیارت مرقد مطهر حضرت جهانبانی جنت آشیانی که قبله گاه ارواح و اشباح اکابر است عنان
توجه تافته استفاضه انوار ملک و ملکوت نمودند و از همان منظر قدسی عزیمت دار الخلافه اکره
معاودت اقبال گشت و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گسترانیدند و در مفتتح این سال فرخنده آثار
شجاعتی خان که از اعاظم امرا بشرایف قرب اختصاص داشت و بسابقه دولت الهیه داعیه عنایات
پادشاهی نموده و باین طریق طلبکار آیین بزرگی شده پایه اعتبار خود را افزوده و چون امنیت
او بمسامع اجلال رسید از انجا که بنده نوازی و کامبخشی سجیه علیه پادشاهی است قبول مسئول

نموده در زمان مسعود منزل و را مطرح انوار اقبال ساختند و ادبجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در اداب انجمن
آرائی نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داده آنحضرت یکشب و
یکروز دران مجلس بهار آئین بعیش و عشرت صوری و معنوی کامرانی بودند و بخشش و
نوازش پرداختند **ولادت سعادت افزای واسطه عقد دولت و رابطه ملک اقبال شاهزاده شاهمراد**
ازانجاکه آبای علوی و امهات سفلی کامروای حضرت شاهنشاهی اند در هر بهاری گل تازه از چمن اقبال
می شگفد و در هر دوری اختری سعادت گستر از افق خلافت طلوع میکند چون پنج شاهزاده منفصل که ابواب ابای
دولت و اقبالت خواهش فرزندان رفعت پیوند داشت ایزد بیچون درین عطیه را گشوده رافت
خاص بظهور آوردن گرفت و تواتر و توالی این نعمت فرا افزون که اعظم عطیات آسمانی بهجت
پیرای باطن اقدس شمع تازه بتازه اعتضادی قوی و استظهاری عالی که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند
بود از منظر قدس التماع فرموده برچهار رکن عالم و شش جهت اشعه این معنی تافت که ایزد بیچون
شاهنشاه ممالک بختیار برا مجمع سعادات و صنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردی از
افراد کمل سلاطین را در خواص اطوار و اوضاع در حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خدا شناسی
رتبه مشارکت و حد مشابهت نیست ازانجمله درین خجسته سال بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب
آسمان و نهم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم نهصد و سی و نه قمری یزدجردی مرابط
هشتم حزیران سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع جدی بنظر حکمای یونان و قوس
بطور دانایان هند فرزندی فرخنده اختر نورگستر که انوار بخت بلندی از ناصیه پیشانی او هویدا بود در منازل
اقبال بورود جوار گرامی ولایت اشباه شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت و در ساعت سعادت تو
نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاهمراد در صحیفه دولت مثبت شد و شادمانی طلوع این کوکب اقبال
جشنهای عالی که در آنسال و نگار صورتش انطباع نیابد ترتیب یافت و نشاط عالم صلای عام در
داد و نهصد هزار دامن ایام را گرانبار ساختند **نظم** ازین عشرت که دوران از سر شد ÷ طرب را عرصه بازار در شد
بهار آمد بعشرت پای کوبان ÷ ز باد صبحگاهی جای روبان ÷ بنفشه از اشک از اسوری رسو ÷ جهان را سکه نو داغ بر زر
صبا بر هر گیاه در رگ نشست ÷ که از جیب چمن شمشاد بر جست ÷ بهار شادمانی آرزو یافت ÷ که آب از چشمه سار
آرزو یافت ÷ ز عطر افشان که هوش از دست میشد ÷ طرب بیجت ز عشرت مست میشد ÷

سخن افزایان حکمت سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش که غش مورد صلات گشتند
و زایچه سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد

زایچه طالع شاهزاده شاهمراد بطور یونانیان

زایچه طالع بطور اهل هند

بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانان از جونپور
بطریق ایلغار استانبوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت
نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال آثار چون در اواخر ایام بهار که
هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار پیچیده بود و نسایم و شمایم بساتین از دامان سپهر
آویخته گلبن نو از سر ابستان سلطنت شگفت و سرو بنی تازه از بهارستان خلافت بر دمید
و بجهت اتمام مراسم شکر گزاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه خواجه معین الدین قدس سره

سره معظم حضرت پادشاهی شد و روز ابان دهم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست دوم ربیع الثانی بعزم
دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع مندا کر مخیم اقبال شد و منعم خان
خان خانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت و خدیو معلی از آن منزل تا اجمیر کامیاب
بدایع نشاط خصوصا عشرت شکار بوده منزل بمنزل وادی و مراحل بقدم شوق طی
طی میفرمودند چون عرصه اجمیر از ظل رایات اقبال پادشاهی نور پذیر شد روزی چند آداب زیارت
بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشی و منتسبان آن دیار بخلال ادرار و انعام توانگر ساخته
و صلای افضال بخوان عام شد که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم نماند و درحین ایام
سعادت انتظام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت
بنایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود در آوردند و در ساعت
مسعود که ثبات کار را شایسته باشد این عمارات والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند و تمام
منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده مورد آفرین پادشاهی
گشتند و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک اساس ارتفاع یافت و توجهی و فیروزی در عرض
سه سال جمیع معاملات قلعه اقبال پادشاهی صورت تمام یافت و در سال آینده درین شهر
نزول اجلال فرمودند آن منازل نزهت پیوند بورود مقدس پادشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین
بموجب حکم معلی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر امرا رکاب نصرت اعتصام بقدر
اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند و از میامن قدوم اشرف در فرصتی قلیل اجمیر
شهری عظیم صورت نمود و پیدا گردید که در آینه خیال هندسان جادوکار تمثال آن صورت نبسته
بست و حضرت پادشاهی بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف بخطه معلی … و نیت معدلت …
حقایق احوال و مالش ستمکاران و معموری عالم که خلاصه عبادات نشاء تعلقست پیر … کار
برده این کار ساخته روز رام بیست و یکم امرداد ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاول بدولت و اقبال
نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور گشته و روز دیبهشت سیوم آذر ماه الهی موافق
چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصه ناگور را مخیم اجلال ساختند و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم
پادشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت

نوازش

نوازش فرموده منزل وی را بورود مقدس سربلندی دادند و گنجینه مباهات وی را در دامن آرزوی او
نهادند و درهمان روز نظر دریا کشای حضرت پادشاهی بر کول آبی افتاد بعضی از اعیان شهر که
بدولت استقبال آمده بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بر کول آب
بازبسته است یکی گیدانی نام دارد دوم دیگری شمس تلاو و این بکوکر تلاو مشهورست و چون بمرور
اکثری بخاک انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف
میروند بنابر عموم شفقت حکم مقدس بحفر کوکر تلاو که در اصل فسحت تمام داشت شرف نفاذ یافت
بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانان دولت پیوند ساحت آن نموده بامرا و سایر
ملازمان درگاه قسمت نمودند و دانشوران جدا آور باهتمام این کار تعین شدند و بذروه توجه دریا
مقاطر آن چشمه سراب دریاچه شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را
شکرتلاو نام نهادند وجه تسمیه اول آنست که کوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را باو نسبت
کنند و سرگذشت چنین گویند که سوداگری از تنگنای معیشت آن سگ را که پیکر هوش بود پیش
یکی از دولتمندان گذاشته قدم بغربت نهاد تا بنگاپوی همت اسباب بهروزی آماده و ابواب
روزی گشاده گردد فرصتی دراز بران گذشت روزی آن سگ از مردمی که داشت بر سر راه
رفت از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود آن سگ
آگاهی یافته لابه کنان در قدم صاحب خود آمد و از غایت شوق جانفشانی نمود و بحقیقت
وفا مشهور آفاق گشت و آن سوداگر از حقیقتمندی دران سرزمین حوضی اساس نهاده
بآن منسوب گردانید و چون موکب معلی پادشاهی نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت
بزرگان و زمین داران اینجا و دیوق ادب شتافته بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند
از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از اعاظم زمین داران هندوستانست باین دولت والا
رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای سنگ نیز از
سعادتمندی که داشت ادراک این عطیه کبری نمود و در ظلال عاطفت پادشاهی آسودگی و
بزرگی یافت و از نجابت وری بوسیله باریافتهای سخن معروض داشت که نظر بعموم عاطفت
پادشاهی و عقیدتمندی آرزو آنست که صبیه برادر من کهای داخل پرستاران عصمت

برای پادشاهی کرده خدیو سلطنت برای انبساط خاطر و اطمینان کردی این ملتمس او بمحل قبول
پیوسته شد و آن موج نشین عفت را آئین بزرگان بلوازمات عصمت درآوردند و از سوانح
مسرت افزا آنکه باز بهادر تبارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و توجهات
شاهنشاهی از گرد اسودگی ادبار برآمده پرتو سعادت یافت بلکه او را ولادت تازه روی
نموده از آن باز که از مالوه برآمده چون روی از اقبال برتافته بود ابروی او ریخته آمد و عمری
در بدر شد اول پیش بهرجیو زمیندار بگلانه رفت و از آنجا پیش چنگیز شد بعد از آن بشیرخان
فولادی توسل جسته و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همه جا خسران زده
بزمانه پناه برد و چون سرگردانی و خاکساری این خمار آلوده دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید
عاطفت ذاتی بر آن داشت که یکی از مقربان خجسته حضور را فرستاده او را طلب فرمایند
بنابران حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شد و بنوید عاطفت پادشاهی امیدوار ساخته
بدرگاه معلی آورد و محفوف انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از بار یافتهاء
محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول هر رای بزرگ جیسلمیر غاییانه نطاق ارادت
بر میان جان بسته و خواهش آن دارد که دختر او که پرده نشین عفتست در سلک خدمت
گزینان مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را و از نمی تواند
نمود خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا بآن
دیار رسیده او را بتوجه التفات کامروای دولت گرداند و آن خلوت گزین عصمت را
بآئین بزرگی بدولتسرای قدس آورد خوشوقت افزای او و نکته نشین را از آنجا که
کامروائی حاجتمندان و گره گشائی بسته کاران خوی و عادتست این ملتمس بدرجه قبول
رسید و راجه بهگونت داس که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید عاطفت
خسروانی اختصاص داشت باین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت انحضرت
راجه این کار را بانجام رسانده ناصیه شاهی خجسته دولت گشت و آن قدسیه نیک اختر
در حرمسرای غرب افتخار و ایمنی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت آئین بدو
فرا هم آمد از فرط ایزدشناسی و خفای جمال جهان آرای خویش عزیمت زیارت

روضه

روضه فیض بخش شیخ فرید شکرگنج که در پتن پنجابست مصمم شد صادق خان و یک قرین خان
و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن اینجا در نموده بانصوب نهضت فرمودند
شیخ از قدماء فضلان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخشاه
کابلیست که او را شاه کامل گفتندی در زمان خان بزرگ قاآن والا چنگیز خان یکی از
اجداد ایشان قاضی شعیب نام بلاهور آمده در قصبه قصور اقامت کرد و سلطان علیمن
مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود و شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفه دیار هند
اشتغال داشت خواجه قطب الدین اوشی خلیفه خواجه معین الدین را که از کتاب نکات
و از نقش نقاش روی آورده بود گذر بر وی افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم
رسمی و نمایش معارف حقیقی فرموده روبراه ساختند شعله طلب افروخته و زبانه
شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست از میامن
اخلاص و دوام خدمت مظهر شرایف کرامات و مورد خوارق عادات شد و خدیو خدا
شناسان نظاهر نشاط شکار در سر و بباطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند
در اثنای راه در حدود تلونڈی رای علاء الدین نزدیک دریای ستلج که انا دران سرزمین
مرغزاری مانند ساحه نصرت بخش روی داد و مجملی ازین قضیه آنست که قراولان خبر گله گورخر
آوردند شهریار سرشکار با سه چهاری از شکاریان خاص متوجه صید افکنی شد چون صحرا
نزدیک رسید پیاده شده توجه فرموده بی خطا اول یک گورخری را زد و از صدمه صیت
بندوق آن گله رمیده بدور دست شتافت آن جهان پهلوان الهی بندوق در دست
با تمام سه چهار قراول در صحرای ریگستان که گرم زمین شده باقدام همت در اندک
فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بآن گله رسانیدند و یک یک را ببندوق
از هم میگذرانیدند و در پی آن می شتافتند تا جا که سیزده گورخر در انداز و در شکار فرمودند
و در هر مرتبه که یکی شکار میشد دیگران دور تر میشدند و در هنگام عطش بر مزاج
مقدس غالب آمد از آب نشان نمی بود چون عزیمت صحرا افکنی در سید مردم شکار
شکار حضرت را در پی خیال کرده از ملاحظه صیدگاه قدم از جایگاه خود برنداشته بودند

و خدیو جهان چندین کروه راه برآمده باریافتهای حضور سرچند نگاه نومید نمودند و از آب
داران خاصه ساختهای اجر نیافتند و از آب شان خوب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی
بجایی رسید که دامعطشان یارای گفتار نماند درچنین هنگام که زهره مخلصان آب میشد راهنمایان
بارگاه تقدیس آبداران خاصه را دربیابان بی سروبن رهنمونی کردند و سپاس ایزدی
بتقدیم رسید و دل مخلصان بنشاط آمده همانا که پیغام الهی بزبان حال خاطرنشان خدیو
آگاهی ساخت که سناساده ذات معدلت سرشت پاسبانی خوش بهتر ازین نمایند که آن در
معنی نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الهیست نظم
نخستین فطرت پسین شمار ٭ تویی خویشتن را ببازی مدار ٭ و از سوانح آنکه قبول خان از اجلال
زمین دار افهیر از روی بدطینتی از سر گذرانید او بفروغ شمشیر دیگر دان آن ناحیت را ایل خود
ساخته بود و این زمین دار از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و آن ترک
ساده لوح بی آنکه نگاهی ژرف در معامله او نماید و نوشتی از خطوط پیشانی او کند بمحو و فهار (?)
زراند و دیگانهای آشنا رو و از راه رفت و بفاصله چند آن زمین دار سپاهیان او بجاها
دورتر شتافتند و یادگار حسین پسر او بجد و دنوشهره رفت و هرچند دوربینان راست آیین گفتند
که مردم را از خود جدا نباید کرد چون امری مقدر بود سودمند نیامد پسر او را از راه کرزیت
از نوشهره یکتای بر ده مخالفان سرتنگی گرفته بسیاری از مردم را نوحه تلف گردانیدند
و یادگار حسین زخمی در حساب مرده افتاد زمین داری مهربانی کرده او را در حمایت خویش
پرورش داده همانزمان که این مردم درین بلیه گرفتار شدند کور سر قبول خان آمده
او از شجاعتی که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیم و قلت خویش را منظور نداشته
روز رام بیست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه پنجم رمضان از جای خود برآمده مردانه
فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بخان جهان منشور والا نواصدار (?)
یافت که بهمت در استیصال آن بدنهادان کاشته فوجی از بهادران کاردان نبرد دوست
تعیین نماید بموجب حکم معلی بکارگزینان جا یکدست تا آن ناحیه ساحه در خرابی آن
تیره نهادان کوشش نمودند و آن کل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد

پاک

پاک گردند آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور دوم درین خجسته
وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید بالش طبایع و افزایش در داد فیوض علوی
بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد فراج زمانه شگفتگی گرفت طبیعت را از کار باعتدال
گرایید سحاب افضال چون دیده مشتاقان بباریدن در آمد ینابیع احسان چون لب عارفان
جوشیدن گرفت سبزه بساط خضرای گسترد چمن با طیلسان ریحانی جلوه نمود غنچها زر بیاض (?)
رنگ گلهای لبسدن فام بیرون دادند بیت ابر با برق جهانتاب رسید ٭ سبزه را تا
بکمر آب رسید ٭ سرو با رایت کاوس نمود ٭ لاله با فر دارا رسید ٭ گل باغ آتش
کوکرد افروخت ٭ آب لغزیده بجو سیماب رسید ٭ بعد از سپری شدن هشت ساعت و
دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال نهصد و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان
و نور افزای زمین و زمان پرتو مجازات برج حمل انداخته جهان را چون باطن عشرت گزینان
ساختهای طراوت بخشید و خوی فلک چون اخلاق طینه گیتی خدیو عطرآگین گشت و آغاز
سال شانزدهم الهی از جلوس ابدپیوند یعنی سال تیر از دور دوم شد و در اوایل این سال بهجت
افزا طاهرترین مخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خداپرست بآیین بزرگان بروضه قدسیه
شیخ دیده ور و سعادت فرموده استمداد همت نمودند و بمنسوبان آن مبارز نفس
اماره و ساکنان آن حواشی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد و چند روزی برای افاضات
صوری و معنوی استفاضه ظاهری و باطنی در ساحت ان بقعه فیض بخش معدلت آرای بودند
و از اموری که درینولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی است که ماهی گیران الخدود (?)
از چیره دستی با آب فرو شدندی و بدست گرفتی و از آهن میخهای ترتیب داده بودند که ا تراب خطا
بماهی زدندی و از آب برآوردندی و از سوانح رخصت گرفتن محب علیخان میرخلیفه بتسخیر (?)
بسعی ناهید بیگم شرح این رسم اختصار آنست که شیراز بیگ ناهید بیگم که در حباله عقد محب علیخان
بود رخصت گرفته بدیدن والده خود حاجی بیگم شتافت بشیراز وصول و میرزا عیسی رخت
هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده این دیار شده از غفلت فطری که قدرشناسی
از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بحاجی بیگم سلوک ناملایم کرده بیگم آزرده شد

عفت قباب

و بعد کوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا و مسکین ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند
او ازین آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید جان بابا و حاجی بیگم بدست افتادند جان بابا را
بکوه بستی فرستادند و حاجی بیگم محبوس گشت تا درگذشت و ناهید بیگم بدلاوری و تدبیری از آنجا
برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود بکری نخان بلچهتی در میان آورده گفت اگر محب علیخان
و مجاهد خان پسر او باندک کسی با نجده و آیند من همراه میشوم و ته منجاو لیای دولت میشود
بیگم نخان مدارای دفع الوقت را رایت انگاشته بدرگاه والا آمده التماس رخصت این
ما مرا نمود چون الحاح بسیار کرد رخصت یافته متوجه شدند و ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است که از
درستی اخلاص فدای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشود چنانکه در محاربه عبدالله خان که
زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود بظاهر برای امری بزرگ آمده زمان مساعدت نمود
حضرت فردوس مکانی بدست غنیمی در آیند این مردانه حقیقت پیش آمده میگوید که
بادشاه منم این نوکر مرا چه نوتیب گرفته اید باین نیرنگ فسانه بادشاه را ازین خطرگاه جان
خلاص میسازد چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال او را در ظل عاطفت در
آوردند حاجی بیگم که دختر مقیم میرزا بن ذوالنون پسر دحسن بود و بعد از ان بمیرزا عیسی و
دختر او را بعواطف بزرگانه تربیت فرمودند و محب علیخان میرخلیفه که مخلصانه اداب خدمت
بجای آوردی عقد یگانگی بسته اند القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود بنظام فرستاد
که حرفی بر زبان رفته بود درین کار همراهی نمیتوانم کرد معاودت نمایند و اگر بجد نگه بته
رونداز راه جیلمیر متوجه شوند محب علیخان را حال دگرگون شد نه روی برگشتن بود و نه دل
پیش شدن چون سعادت در نهاد شان بود و اقتضای چنین بزرگ نسلی بخشش همت در
تسخیر بکر دادند در محاربه با سلطان محمود بسته و در حدود قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوستند
کدام دو لشکر محب علیخان و مجاهد خان زیاده از دویست کس نداشتند و سلطان محمود با
دو هزار کس سرانجام نموده فرستاده بود تایید ایزدی که کافل مهمات منسوبان این دولت
ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه نصرت یافتند و آن شکست یافتها
رفته بقلعه مذکوره متحصن شدند و این فیروزمندان بمحاصره آن پرداختند و درونیان از

سطوت

سطوت عظمت این جوندان والا امان گرفته برآمدند و چون آن قلعه نیروی شجاعت بهادران
اخلاصمند بدست آمد و اسباب جمعیت مسلم گشت و کمر همت متوجه تسخیر بکر شدند اقبال
تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از انجمله مبارکخان خاصه خیل سلطان محمود که مدار
معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان را آمده دید و باعث صوری آن بود که بد
نژادان دیار بکر او علی پسر او را یکی از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند و آن
ساده لوح بی تحقیق معامله در مقام استیصال خاندان او شد و او را اخلاص بدرست نبود
از غرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست و محب علیخان بطمع مال و منال او راهم گذرانیده
و مردم او را که بیکمان الاکش بودند تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت و بمحض انتساب
این دولت روز افزون آن قلعه مفتوح گشت چنانکه در جای خود محلی نگاشته و چون قدری
فراج شاهزاده شاهمراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزی که در آن شهر فیض اساس
توقف فرمودند و چون بیمن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد هشتم
اردیبهشت ماه دیقعده کوس مراجعت بلند آوازه کردند هر روز طرزی خاص شکار شدید
و بروش مخصوص در نقاب مسرت این عادت بجای می آمد روزی در اثنای راه فراوان
خرجنه جند آوردند خاطر عشرت برای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شده پرسش چیتها را نوز
بطریق شکار کهبده در دام قید آوردند از انجمله مدل کلی بود که از سرآمد چیتهای شاهنشاهی گشت
و چون رایات اقبال بحدود دیپالپور نزول جلال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال جاگیر
او مقرر بود التماس قدوم خال نمود شهریار جهان آرای ملتمس آن پرورده جوبار عقیدت
را بموقف قبول داشته منزل او را مورد نور و محط سرور گردانیدند و او بمقتضای اخلاص
خویش در آرایش حسن فزایش پیشکش تکاپوی نمود و از آنجا که درستی نیت طراز
عقیدت او بود میدانست که ضیافت بندها معامله دان عبارت از آنست که اندکی از داده
او را پیش آوردند این بزم عشرت دلخواه انتظام یافت و مطوحسین که در سلک ملازمان
میرزا بود این مصراع تاریخ این هنگامه شادی افزا یافت   میهمانان خویزند شه و شهزاده
و از آنجا متوجه پیش شدند و شکارکنان و معدلت آرایان روز خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه

پنجم دوم ذی حجه ظاهر دار السلطنه لاهور مستقر رایات اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی
و مراسم اخلاص بتقدیم رسانیده بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که بتازگی ساخته بود قدوم
گرامی ارزانی داشته شد و سرمایه افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهمات این ملک در پرده سپرده
شکار باین شایسته سرانجام یافت خاطر اشرف ماثر شاهنشاهی خواست که از حصار عزیمت فرماید
تا بعد نزول در وه عساکر اقبال عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود و هم درین سیر حقیقت
مناط طواف روضه مقدسه معینیه بتقدیم رسد بنابرین داعیه حق اساس اواخر فروردین ماه الهی
موافق اوایل محرم سال نهصد و هشتاد و نه هلالی متوجه انصوب شدند روز دوازدهم تیر ماه الهی شنبه
غره صفر حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست
لشکرخان فرمود و با وجود منصب میربخشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را
محض حقانیت ازان باز نداشت و مجملی ازین سانحه هدایت بخش آنست که لشکرخان از مستی
از منهج اعتدال باز برده مصدر اعمال ناخوش گشت و از بیخودی در روز روشن مست به درگاه
عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیمست آمده عربده ناکی بظهور آورد چون حقیقت حال بمسامع
قدسی رسید خاقان عدالت پژوه برای هدایت او و اشباه دیگران او را بر دم اسپ بسته
گردانیدند و بچندین نکوهش بزندان فرستادند و شهباز خان بنظر تربیت انداخته مناصب
لشکرخان را باو مکرمت فرمودند و ازانجا که مدارج تربیت پادشاهانست در اندک فرصتی آن مسجون
اعمال خویش در دار الخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاص یافت هنوز تمام با
آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم پادشاهانه کوچ میفرمودند و شکارکنان بصوب اجمیر
می شتافتند روز خور یازدهم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه غره ربیع الاول ان خطه دلگشای
نزول اقبال فرمودند و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشی بطواف روضه معینیه توجه فرموده
استمداد همت نمودند و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندی را با سربلندی
مقرون گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت صوری و
معنوی او را روزافزون گردانند نظر دوربین را از مراتب بزرگی باز دارند و شکفتگی
رضامندی الهی افزون پدید آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط

اورا

دامادی باو داشت و یکجهتی و دوستی ضمیمه او بود از بدسلوکی او رنجیده و فتنه جویان داود را
خام طمع ملک گردانیده بران داشتند که او را لازم گذرانند و آن شقاوتمند چندین افسون نسبت را
بر طاق نسیان نهاده مرتکب این عمل شده و کاری که اولیای دولت بعهد نکویی شوانند کردار ان
بد کردار مخالف بظهور آمد لودی که نفس ناطقه آن ملک بود باتفاق اعیان آن دیار پسر خرد سلیمان
داود نام را بمهتری برداشت و همانسوی ذکور را پیدا کرده بقتل رسانید و جز گرزانی که نخستین آن ملک
بود در صوبه بهار پسر بایزید را بکلانی برداشته خلاف آرای گشت لودی بالشکر فراوان
از بنگاله بقصد بهار روانه شد و از بی توجهی منعم خان خانخانان و افسون و افسانه لودی کوجر را
ایل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنست که چون خبر درگذشتن شهرت گرفت منعم خان خان
خانان از قلعه خباده متوجه صوبه بهار شد درین ایام سکندر اوزبک نیز درگذشت و داوری
او و دیگر از اباو افتاد خان خانان لشکری قلی و فرخ بر غلبیق و پاینده محمد و جمعی را بر سر حاجی
پور فرستاد طالبی میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را بر سر پتنه روان ساخت کوجر را تاب
مقاومت آن گروه نبود و تحف و هدایا فرستاده دم یکجهتی زد و قرار داد که من داخل ملازمان
عتبه اقبال می شوم و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد و ملتمس من آنست که
مرا امروز در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده کوجر کوپور را برای اهل و عیال من بدهید
و صوبه بهار را بامرای پادشاهی جاگیر کنید یا آنکه سرکار حاجی پور و بهار را امسال بمن گذارید که
حاصل آن را نقد بسرکار اعلی جواب گویم و سال دیگر جاگیر من در بنگاله باشد منعم خان ملتمس او را
قبول نموده در مقام آن شد که کوجر کوپور را باو بدهد درین اثنا لودی که دمنه آن بلاد حیله اندوز آن
دیار بود از حقیقت کار آگاهی یافته باتفاق هاشم خان کروانی از بیخردی دورنگی داشتی این مهم
بر هم زد کوجر چون از خان خانان ناامید شد ناگزیر بلودی ساخت منعم خان پیشکشی لایق از لودی
گرفته مراجعت نمود درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد کوکهور را گرفته در مقام شورانگیزیست
شرح این سرگذشت آنست که یوسف محمد نبیره سلیمان اوزبک را منعم خان به درگاه معلی همراه برده بیدولتی
او را بسمع مقدس رسانیده بود و حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اصلاحمندی
او مقید فرموده بودند درین وقت که رایات جهان گشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود

این بسعادت از بندخانهٔ دار الخلافه گریخت روشه کورکپور را از مردم یابنده محمد گرفت چون خان خانان
بر حقیقت کار آگاهی یافت جان محمد بهودی و یابنده محمد و سکر قلی را برای دفع او فرستاد و خود نیز
از قصبه محمد آباد با محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای دیگر روانه شد و در اثنای راه مجنون خان
با سایر قاقشال که در یورش گجرات در رکاب مقدس شاهنشاهی بودند شهباز خان را گشته بمیرزاها
همراه گشته اند و فرمان گیتی مطاع آمده که مجنون خان را بگیر خان خانان میر فریدون و محمد خان اوزبک
و ابو سعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیارند این فرستادها هر چند در امرای آن حضرت
این سخن حرف میزدند سودمند نمی افتاد درین اثنا کوشتها بابا و جباری مشتمل بر عنایات شاهنشاهی
و نیکو خدمتهای خود از گجرات آمد مجنون خان که کار خود را مجلی دیده متوجه لشکر خان خانان شد و افغان
کورکپور را تمرده معاودت کرده بود که مجنون خان رسید و انواع عذر او و دلجوئی در میان آمد درین
هنگام داود دراورزاده مارس ابو دارابادعرور کور سرداشت متوجه حاجپور شد و پیشتر از جد
لودی با صلاح لشکر و گزیده فیلان روان ساخت او با ستعداد فراوان امده زمانیه را گرفت
و محمد قاسم مهردار از اکامامال برآمده خان خانان سر سرا و لال فرستاده امرا را جمع ساخت و محمد قلی خان
برلاس و مجنون خان و قیاخان و راجه کج بنی و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد و خود در برابر ماه آهسته
حرکت و درآن هنگام بدیوان لسان الغیب ملاحظه نموده این بیت برآمد بیت ای پادشه خوبان داد
از غم تنهائی دل بی تو بجان آمد وقتست که باز آئی خان خانان این غزل را در عرضه داشت خود نوشته
بدرگاه والا فرستاد و استمداد از باطن اقدس شاهنشاهی نمود و متوجه الفاء این باره بعد از
گرفتن زمانیه سودای نخوت افزود و پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمد مذکور که از گکهور
فرار نموده بود با فغانان ملحق شده بود از آب گنگ گذرانید میرزا حسن خان و راجه کج بنی و نظر
بهادر و سکری و جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعتقاد بر دولت ابد مدت شاهنشاهی نموده جنگ
کردند و مخالفان را شکست افتاد جمعی کثیر علف تیغ سیاست شدند و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند
و متعاقب این فتح محمد قلیخان برلاس و دیگر امرای نامی رسیدند لشکری آراسته در غازیپور
انتظام یافت و خان خانان نیز با جمعی لاحق آمده با امرا ملحق و لودی در میان سیاه اب و آب
گنگ قلعه ساخته با لشکری گران نشست و هر روز در میان بهادران طرفین جنگهای

نمایان شدی اگرچه امرای دولت شاهنشاهی و منهما و اعظم از روی لشکر و فیل و کجاره بسیار بود
چون رایات اقبال بمحاصره سورت اشتغال داشت منعم خان طرح مصلحتی می انگیخت اما لودی
از کوتی که داشت قبول نمیکرد امرا را عجب حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن و روی برگشتن
ناگاه ستاره اقبال شاهنشاهی لمعه جلوه ظهور داد و لودی بابراز آرزومندی صلح کرده
برگشت و شرح این سانحه عبرت بخش آنست که چون داود از بنگاله بمنگیر رسید در آنجا
یوسف پسر تاج عمزاده خود را باندیشه آنکه لودی او را خواهد برداشت از هم گذرانید اگرچه این
محل او از سالح اقبال شاهنشاهی بود لیکن بنظار جمعی از فتنه پیشها افزاینده و سرمایه سخنهای ساخته
و چون لودی از قدیم نوکر تاج بود دختر خود را بیزبان پسر نامزد کرده هر چند ایشان در حق
او گفتند و او انزار ساخته است چون این خبری بلودی رسید از داود برگشت و منعم خان خانان
بابراز نیازمندی اساس مصالحت استحکام داد و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد و داود چون
برگشتن لودی و امدن او را شنیده بابراز اسرا ایمکی برگشته گدهی را مضبوط ساخت و خزانه
و مهر را سامی دادن گرفت جلالی ن سدهوری و کالاپهار که راجو نام او بود از لودی برگشته
و بلغرقه در جمعیت او افتاد نا گزیر لودی که بقصد داود میرفت برگشته بطور رهتاس متحصن شد
و از منعم خان استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام درین روزها خواهم
و امید که بوسیله شما بساط بوسی اقدس نیز سربلند گردم منعم خان کمک فرستاده مترصد آمدن
رایات اقبال شد که کار بود و برای تحصیل سیرابی و شادابی آن ملک تشنه وار سوی دولت
افزا که در محاصره سورت بظهور رانید شکست یافتن محمد حسین میرزا و دیگر مدبرانست
بنرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و فولادیان و انهزام آن گروه
خود پرور دیده ور داند که هرگاه خدیو جهان نیت درست کرده اندیشه ادب آسودگی
عالمیان معروف باشد ملازمان عتبه اقبال برهنمونی سعادت اخلاص و از یکدلی و یکجهتی
کار پادشاه و مرشد و منعم خود را فرموده الهی دانسته و لنهاد خدمت شوند هر آینه کار جهان
بزیب و زینت گراید و شرایف امور ضیائی ظهور گیرد و هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی گردد
و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهین عبادات

سکه‌کش

الهی دانسته و مصدر خدماتی گردند که از سلاطین پیشین کمتر بظهور آمده باشد چنانچه مصداق این داستان
فتح بزرگ است و مجلی این نامه ایزدی آنکه چون از میامن اقبال شاهنشاهی ابراهیم میرزا اکبرآباد
برآمده بصوب دارالخلافه آگره روان شد محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که دران کوهستان
سرگشته آواره بودند سامان یکجهتی سپه برسرشتی آمدند سید احمد خان بارهه در حراست قلعه کمر
اهتمام بست چون خبر حرام اندیشی ارباب بغی بخان اعظم رسید در مقام جمعیت شد و از امرا مکانات
چندانکه شهر سنگ نواحی که با ودن امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت یافته بودند قطب الدین
محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را ملحق ساخت و شیخ احمد
بخاری که در دولقه بود سامان رفتن و الا سورت نموده بموجب حکم معلی میرک خان معلی خان اعظم
کسان فرستاده او را نیز برگردانید و چون امرا مجتمع شدند خان اعظم بایینی شایسته در انتظام
افواج همت بست قول شهاب ... ان دانای اخلاص گزین رونق گرفت و شاه بداغ خان
و معین الدین خان فرنخودی و معصوم خان بیرش و مطلب خان و جمعی کثیر درین جا قرار یافتند
و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین انجو مثال برانغار را استحکام دادند و در تولقه
برانغار مردم او معزز شدند و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و حاجی خان افغان و پسر
خاصه خان فوج جوانغار را زینت بخشیدند و شاه فخرالدین و مظفر مغول و پاینده ارلات
و در تولقه جوانغار نامزد گشتند و رستم خان و نورنگ خان و محمد توغبای و مهر علی سلدوز
و درش و ترمان هراول جای گرفتند و باز بهادر در جمعی دیگر در التمش ایستادند و خان
اعظم بعد از رتبه منسق افواج نصرت اندیش متوجه هراول که برهم زده ... یافته روز
کوس چهاردهم بهمنماه الهی موافق جمعه ... رمضان عدد ... لشکر منصور گشت
مخالفان و ذلت محاربه را آماده گشته در برابر لشکر منصور آمدند شیر خان فولادی و حسد
گرانی غول شدند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عادل حسین میرزا دست راست ایستادند
محمد خان پسر کلان شیر خان و سادات خان دست چپ مقرر گشتند بدر خان پسر خرد
شیر خان فولادی هراول شد از ... خلاف رای بود که امروز جنگ شود چه ... جهار خان
و بعضی از همراهان او باز ... بکومران شورافزای بعمور پیوسته بودند شیر خان

فولادی

فولادی از راه ریب و حیله سازی کسان پیش شیخ محمد بخاری فرستاده حرف مصالحت
در میان آورد اگر بزرگان که سلامت جوی وادی عافیت بودند غوری در معامله نکرده
دل بر صلح نهادند شاه بداغ خان بخان اعظم باستکی گفت زینهار بصلح راضی نشوید که
مقصود این گروه کج نهاد وقت گذرانیدن است خان اعظم جواب داد که رای من همین است
که بخاطر شما رسیده است چون امرا دل بر صلح بود معامله تمهید نمودند وکلای شیر خان سخنان
عام فریب صلح نما در میان داشتند خان اعظم گفت اگر فی الواقع در حرف صلح راستند
از جای خود عقبتر رفته فرود آیید تا ما بجای شما آمده فرود آییم که برگشتن و آیین شایسته
نیست چون سخن آن گروه حیله اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند اولیای
دولت آیینی حق اساس متوجه عرصه نبرد شدند و چون زبانزد عوام بود که میرزایان
از عقب لشکر منصور خواهند آمد میر را مقیم چرکس خان و طایفه از دلاوران نامور
از عقب ... کار طلب گشتند و چون فوجها از هر دو طرف نزدیک رسید
اول جنغار ... دستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم برانغار
برد و خان نامزدی پای جلادت افشرده داد مردانگی داده شمشیر بر جان دو دندان
قبل غنیم رسانده حسرت ... شد و هراول ان یکه ... برگشتگان بر هراول لشکر نصرت
... قبل نورنگ خان که عنفوان ... او بود در عین شورش و غوغا متوجه گشت از
سواران فوج خود ... او را ... مقارن این حال دلاوران لشکر فیروزمند
برداشتند التمش ... همی بود ... قرار نمودند بعضی بدست راست
و لختی بدست چپ ... دست داده و افغانان ... بصوب ... ساختند
و ... بروی خان اعظم آمدند ... فرصتی درهم نوردیده شد
و ان ... که هراول التمش را بود داشته بودند ... لشکر منصور رسانیدند
... مردم جنغار را ... نکرد مراد خان ... تماشایی گشت
و شاه محمد ... اوکران او رحمن ... باحمداباد روان شدند شیخ محمد بخاری
با بعضی از خویشان ... سید بهاءالدین و سید جعفر برادر شیخ ... و جمعی دیگر

داد مردانگی داده خان سارکشته وان گروه فتح ارشده بتاراج مشغول گشتند
میرزاخان خود بمیر فخر الدین والکاخت رسیده وصبر بقدر رتد نموده های بیات
نتوانست افزود و قطب الدین محمد خان با معدودی مانده روی حلاوت بغنیم آورده درین
هنگام که آن گروه فوج قطب الدین محمد خان را برداشته خود را بسر مال رسانیده مشغول تاراج
بودند قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شد و بتائید الهی بعد از آنکه مغلوب
مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشته خان اعظم و بهادران فوج لشکر منصور افغانان
تیره رای را از هم گذرانیده بقول غنیم که متوجه قطب الدین محمد خان بود روی آورد چون
اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند بمجرد آن فوج دل برپای داده برگشتند و
بمحض اعانت غیبی و تائید سماوی چنین فتحی شگرف روی داد خان اعظم با جمعی برابر
ایستاده از عقب کست و مسار کنادی سامعه افروز بود درین اثنا شورش میرزایان
بدید آمد و ایشان خود را بولقه جنغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه
شتافته بودند و این موضعی بود که اگر متوجه قول لشکر منصور می شدند کار دشوار بود
چون ساعتی طی کردند و مردم ایشان بتاراج جدا شدند خبر شکست شیر خان رسید
تا اقبال روز افزون شاهنشاهی مراجعت نموده متوجه عرصه نبرد شدند فی الواقع اگر
بهمانجا رانده با حمد آباد میرسیدند کار آن مدبران صورت نیک می یافت لیکن از
بخت برگشتگی خود متوجه میدان دغا شدند و خان اعظم با اکثری از مبارزان عقیدت
مند فوجی آراسته آماده پیکار بود فوج میرزایان نزدیک شد اعظم خان گفت که وقت
ناخوش است خان اعظم در صدد تاملی بود که یار محمد علوخان گفت که چندین
امرا ایستاده اند جای تامل نیست میرزایان چون نزدیک رسیدند حقیقت
انبوهی فوج پادشاهی که از لشکر غنیم [illegible] بود دیدند و مصلحت در جنگ ندانسته
ازانجا که بخت برگشتگی سرنوشت ایشان بود جلو گردانیده راه اوباش گرفتند و بمیامن
امداد غیبی چنین کار مشکل آسان گشت بهادران بکشتن و دنبال این گروه مخذول میکردند
مشکل که کسی جان بدر برد اما از احتیاط بیشتر بنخربه کار مصلحت وقت ندیدند و او قطعا

به اندیشه راستی قبول اعتاد و بالجمله بشری آرام از مسوح این لطیفه عیبی طرفی چند از الفاظ
در کردن و دل عقیده مند خود که اسم ذربکچهتی افزودند و از غرایب اموری که دران روز
اقبال بظهور آمده است که فیل مستی از فوج غنیم که فیلبانش بزدوز شده راه عدم گرفته بود و خود
سر میگشت سرحلقه او از شمار میشنود خود را بکنار رسانیده آن فوج را بر هم میزد نقاره شادی که در بر
فوج می نواختند ساعتی موقوف داشته شورش او فرو نشست و بدست کسان شاه به اتمام
گرفتار آمد و ضمیمه بیکسی او شد و چون شکست چنین برین سیه بختان بدسرشت افتاد شیر خان
فولادی بصوب جونه گده شتافت و میرزایان راه دکن پیش گرفته خان اعظم با مراسلات
آن گروه روان شد و چون مژده این عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از اداب
ستایش ایزدی و مراسم انبساط صوری و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که
خان اعظم قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز و طایفه دیگر
از ملازمان عتبه اقبال با تعاقب آن گروه بدسرانجام تعیین کند و خود بعد [illegible] شرف
ملازمت دریابد و بشانه اخلاص خود را بسجده حضور نورانی سازد و رستم خان و نورنگ خان
و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد خان اعظم در حدود [illegible] رسیده بود که رضوی
خان فرمان مقدس آورد و او مثال منشور پادشاهی را سرنوشت سعادت دانسته مبارک
باد شناخته و روز جمعه یازدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه [illegible] شوال بدولت
آستانبوس مقرر شد و محفوف فنون عواطف شاهنشاهی گشت و از سوانح ایام مجاهدت
صورت آمدن مظفر خان است بعتبه اقبال بشر گزارش یافت که عاطفت شاهنشاهی با مرید
او را بخشیده طلب فرمود و چون با حمد آباد خان اعظم متوجه دفع میرزایان شده هر چند
گفته فرستاد که امروز درین خدمت همراهی کردن لازم می نماید او را توفیق رفاقت
کار نشده و چنین جانوی خدمت را از دست داده بشهر روان شد و بدرگاه رسیده
بود که فرمان قضا مثال رسید خلاصه مضمون آنکه از هر جا که رسیده باشد برگشته بکمک خان
اعظم شتابد و آن سعادت را بر دولت حضور راجح دانسته توقف ننماید بگزار امتثال
فرمان مقدس نموده معاودت کرد چون با حمد آباد رسید ظاهر شد که اولیای دولت از

سعادتمندی بخت نصرت یافته اند و خان اعظم بحکم مقدس عازم استانبوس بت مظفرخان
بسرعت روانه درگاه معلی شد و سرار رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت
و مشمول عاطفت خسروانی گشت و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر از نصاری از
بندر گوده و آن ناحیه بپایه سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند
سابقا که آمدن آن گروه بالتماس حاکمان محصوران سورت بود تا قلعه را بمحاصره خود را بر
ساحل سلامت کشید چون شکوه سطوت سلطنت بنظر آن گروه در آمد سعادت
کورنش دریافتند و اقسام تحایف بسیار خود را بنظر مقدس در آوردند و خدیو قدردان
هر کدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجایب و غرایب آن ملک و اوضاع فرنگ استفسار
فرمودند و سابقا که از رسم استعلام معلوم است چه دل مقدس که خدیو معمور [illegible] ذوالجلال صوری و معنوی
لیکن خاطر عبرت برای [illegible] که این استفسار را سرمایه استیناس این گروه وحشی گردانیدند
فتح قلعه سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی آگاه دلان دیده ور و روشن بینان
ژرف نگاه را چرا گویم ظاهر پرستان معامله فهم نیکو شناسند که هر گاه منتسبان این دولت
ابد قرین را بجهت امتثال چه کشایشها که نشده مشکلات در پیش همت طلبکار ایشان
نمی آید خصوصا با ارباب عقیدتمندی پیرایه سعادت ایشان شود و خاصه آن گروه
نجیبه که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند چگونه در مطالب والا
و مقاصد بزرگ کامروا نگردند پس در هر کاری که بزرگ ساخته الهی بنفس نفیس همت
بندد هر آینه و سرانجام حصول آن مقصد بلطایف حیل جلوه ظهور دهد و در وقتی که صورت
ناصر و نصرت را می باید [illegible] حکمت بالغه ایزدی چنان اقتضا میکند که کسانیکه مدارج اخلاص
مخلصان و مراتب خدمت گذاری بر بسیط عالم نگارش یابد و رنگ روای جوهر
استعداد هر یک بسبب تربیت خدیو جهان بر عالم و عالمیان پیرایه و [illegible] زر اندود
در [illegible] گزارش در آید بعد سلطنت خالص کرد [illegible] اعلیحضرت ربانی
تسخیر این حصن حصین که سالها در مرآت [illegible] در رساید [illegible] حضرت شاهنشاهی
در مدت [illegible] روز [illegible] بدلخواه صورت بست [illegible] از راه دور خندی کنده

خود را بدیوار قلعه رسانیدند و درکافتن آن آغاز کردند هم ترددستان خدمت گذار
در حوالی و اطراف آن نقبها ساختند که منزل [illegible] ساکنان قلعه را سر دور گردانید و هم دیگر
امیران کاربردار سارها ان بظهور آوردند چون قلعه نشینان کوهمند و ضعف کار
آگاهی یافتند و از خواب بیخبری بیدار شده در تضرع و زاری زدند همان نظام الدین
لاری که پدر زنش بود بدرگاه معلی فرستاده و او از طرف دانی و آگاه دلی بوسیله باز
یافتها بساط اقدس قبول بر استملی متحصنان موقف عرض مقدس رسانید و الحاح و تضرع
این گروه بیکار را بطوری که موزاعدرمان دان کاروان و پیش آن مرزبان عجز دوست
عاجز پرور معروض داشت خدیو اهل آفاق و اول بر وکشود و دریای بیکران عاطفتش
بجوش آمد با آنکه آن زاری از راه اضطرار بود و ترسان بزرگ که راه سخن داشتند
هر چند در عدم ظهور این عاطفت مقدمات پرداختند سمع اصغا نرسید بلکه نجوم عام اثر
کشی آن جهان بخشش را عاطفت افزود و هر یکی از مرزبان بساط عزت را بزبان خاص تسلی
بخشیدند آنکه افلاکی بود بصد شعاب الهی سرخوش گردانیدند و گروه خاک نژاد را
بمقالات گونان بارامهای بودند و بمقتضای ملتمس او قائم علیهان و دولت کلان آنکه از
مقربان بزم و رزم بودند فرستادند که مرزبان و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده
بسجده گاه آورند روز پس بعدهم اسفندارمذماه الهی موافق [illegible] و سوم شوال کرد
مکان آن قلعه بهزاران نیازمندی سجده بحالت گاه آوردند و عاطفت حضرت شاهنشاهی
جمیع سرداران بیکرداری را از مال و جان و ناموس در حوزه حمایت خویش گرفت
و مرزبان را که سوسه بدرها و رازخانی گروس زبان زنده و چندی دیگر را که مصلحت ملک
مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند بزندان فرستادند و روز دیگر خدیو مقدس
بر آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند و چند تک بزرگ که آنرا سلیمانی گفتندی از آن
بدار الخلافه حکم انتقال فرمودند سابقا که این دیگها در سلطان سلیمان فرمانروای روم بوده است
و او در زمان خود خواست که سواحل دریا که در حد و هند و ستان است متصرف گردد دیگهای
بزرگ با لشکر فراوان فرستاده از بیهودی حکام گجرات لشکر روم از عرصه مغلوبیت

انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد و از سوانح که بعد از
فتح سورت روی داد آمدن بهرجیو است حاکم ولایت بگلانه که از زمینداران معتبر
آن حدود است بدرگاه والا او در زمان شرف الدین حسین میرزا را گرفته در گردن بیعت
مقدس و اولاد او که از عنوان دولت روز افزون در صدد سر برآرای سلطنت بودند
نامستعدان سعادت شناسایی و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختی نتوانند برآمد و سعادتمندان
اخلاص گزین را سرمایه عقیدت او از بهشت آمد و ازین نیتهای گزین حد خداشناسان
عطا فرموده است که هر که از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سر باز کشید
او را آواره دشت ادبار ساخته محتاج این عنصر آسمان بار مکر داده اند و در سمان گرداند
بلا فرو برده بکرداری او راس می آرند چنانکه بیازکی حال این خواجه زاده مراد
مقصود گردید شرح این بطریق اختصار است که یک سراب مدت ازان هنگام که قدر تر
بیت شاهنشاهی بعد السنه یافته با نصرت سروری راه بخصوص گرفته آواره او
بار و در بدر گشته ماکیسه آوردی جلوس بکابل بدولت رکنت چراکوم بکوی هر در اطاعت
گرداند اول جابور را که ملک گرمی اعمال شاهنشاهی در زمان بود گرفته بود بقوله زمان
داوه خود را بان فرومایگان نسبت کاه در بین مرز و دارا لکا خکمر خان الغ آورد
چون مارسی او نبر شد میرزایان سوخت و دران وقت حاکم جالیس بقصد کراب آمد
و کاری نساخته بعدم برکت مراجعت نمود همراهی او کز بدو آرای کال ساه برکشته محمد حسین
میرزا همراه او در سر هنگام که رایات جهان کشا بگجرات نهضت نمود و سکر او بود در هنگام
منهزم شدن این احسب اعاده مالیسی که این خواجه زاده بسجده این درگاه جای آوردی و نظارگی
نقصان خود نمودی لیکن چون بهاد و برگوهر بود نصرت رکن سعادت و او را
در حدود ولایت زمیندار مذکور عنوان داده و کمه غرمت دولتخواهی و هم بواسطه فواید
جلوس میرزا را مقید ساخته و همگی اسباب او بغارت برده و رسولان کردن و را دار سم
حسین میرزا الحمد و در وقت درگر جهادی ابهام بمیت گسیکی د ساوه رسیده اما د هر دو پیاله
الجسم حسین میرزا بدست او در آمد چون اسمعیل بسامع علیه رسید فرمان بسا ول را فرستادند

کار

که رفیع زمین دار مذکور را با آن گرفتاران روانه درگاه سازد و چون معلوم شد و بود که
حاکم جالیس برادر خود را حج علی را بدرگاه والا فرستاده است و او در بند و بدر بار آمده
بمقتضای کوراه شهار زمیندار از توقف دارد بمرخان مذکور حکم شد که او را مصالحه
همراه او در دو بعد ازان خود بگرای و جهی نواحی مای و هند مرزمین را فرستاده که زمیندار
مذکور را از خارستان بر دد و توقف برادر ده بگلچینی بوستان خدمت دماغ سعادت
او را معطر گردانند و این فرستاده با کار رسید حکم عالی شده او را با اسیران بدرگاه والا
آورند توصیه معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته مهربانان حرمسرای مقدس سپردند و
خواجه زاده را القلی که آدم کش بود در سیاست نشد و ازانجا که مهر بار معدلت پرده ارفروغ
رافت و فراوانی عاطفت لعل بجا مانی پردارند او را ببندخانه سپردند که در انهدام
سای اردی امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم باکر ببت پوشیده که بگلانه ولایتست
طول آن صد کروه و عرض ان سی کروه و هموشه دو هزار سوار و ده هزار پیاده در روی
بشد جمع آن شش و نیم کرور دامست و دران ملک هر که حاکم باشد بهرجی نامند عالم
و سولیر دو قلعه سنگین بر قله کوه واقعند دو شهر عظیم دارد اشا تور و جنانور با من
ملک گجرات معرف اول ساده الف و رابعه دار سطوت دستکوه شاهنشاهی هژدهمین
سالست تقدیم رسانید و سجده درگاه مقدس رو سفید جهان شد و از سوانح آنکه
آتسی بیت سر برارای دولت رسید و بعاقبت گذشت و مجلی این سالگاه غرب
لخش انگ بوسه او رنگ حسین خلاقت برده خاص داده لعاب آرای منیع
دو کار رفرمایان قضا و قدر این پرده را بر داشته در اظهار شکوه صوری و معنوی
این بزرگ الهی اند از الحکایشی نشاطهای خاص داشتند و مردانگیها سحمان بهندوستان
مذکور مجلس مقدس می شد که پس ازین گروه جان قدری ندارد چنانکه بعضی راحوان
برابر سر خود پس دارد می ایستد و دو مردانه که بمر یکدیگر ندارد و مجاری این دو کسی
می دوند چنانکه سینها از پشت سر دو کناره مسکند این جهان بهلوان الهی با لخظه پرده
آرای جلوس با عبارگرمی با ملوکی ارکاهایی نشاط ارشته خاصه را راسته بدیواری

بند کردند وطرف دیگر را بر دیگ شکم اندس داشته فرمودند اگر راهنمایان در آنطور
شجاعت خود را مسرور شدند با همین شمشیر حواله مستحکم عجیب حالی بر السادگان بزم مقدس
رعب نه کس را قدرت حرف زدن ونه رخصت دم بر آوردن درین هنگام بلسک
سای اخلاص دو دیده سکلی نمود وجان درست کرد آن شمشیر جدا شده افتاد و اندکی
میان انگشت نر و سبابه کشور خدیو بریده شد حاضران بارگاه معلی شمشیر را دور کردند
و آنحضرت خشمگین شده ما سنگ را بر زمین زد و مالش میدادند سید مظفر بخردی خواهنگ
او را از آنچه آن شیر الهی خلاص کرداند و از تیغ رای انگشت بریده آنحضرت را تاب
داده او را خلاص گردانید و آن زخم خیلی افزود بصیانت سبحانه که همت نگاهبان
ذات مقدس است در اندک فرصتی بصحت گرایید چون خاطر اشرف بخش عالمیان از مهمات
انجد و فراغ یافت خواست و حکومت این قلعه عالی اساس بقلیچ خان تفویض فرموده
گوش هوش او را بنصایح فرهنگ افزا گرانبار گردانیده نه روز اسفندارمذ بیست ونهم اسفندار
مذ ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی قعده بصوب احمدآباد توجه فرمودند و سیم در بیرون
راجه علیخان باستانبوس عزت یافت **خاتمه** الحمد لله سفینه [illegible] بهشت سال چهل و
یکم الهی موافق و مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار شکرف کاری قرنی از دولت
ابدی اعتصام و برهمی نیز نکته زنی اقبال کشور آرای **نظم** شیخ ششش طاق دشاه خرگاه
بادشاه زمانه اکبر شاه ÷ کز حس و رحب رسن باد ÷ وز بهارش زمانه گلشن باد ÷
بپذیرد این سخن سبح دکاپوی خامه آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت و بیا فرماز و ایان
والاشکوه بطفیل این یکتای آفرینش یاد آوردند بستانچه داستان سرای راشاداب
گردانید آسوده کان شاد خواب نیستی را زنده کاین جاوید چهره نشاط افروخت
بیت صد شکر که این نگارخانه ÷ شد ثبت بکار جاودانه ÷ از آنکه سر ی نکته دانیست ÷ وانکه
گر خبر برش معاینست ÷ اگر نگاه بینش شوریده بگوش افتادی خود را شایان این کار بزرگ
ندانستی و گفتار روا نا پذیرفتی از سرانجام این شغل شگرف دل بر گرفتی **بیت** چو طبقهای
جواب روان ÷ مبر دست زی نامه خسروان ÷ دهان گر بماند ز خوردن تهی ÷ ازان به که

ناساز

ناساز خوانی نهی ÷ لیکن فرمایش یابشاهی و بزرگی والای اخلاص نظر فطرت را بر مناظر اقبال
گشودند و بحره دستی مرا ازمن گرفتند آغاز آگهی نیازی زبان خوی گرفت زمان یاری بکنز
سرایدی گلگشت بهار معنوی و تماشای سرابستان حکمت نظری و عملی از همه پرداخته دل که دایه
خاصه از شنودن دیوافسانها کهن کناره رستی و بنقد حال نشیبهای فرسوده دادن
زبان کستر که اندیشیدی در آن فروغ شناسایی کاخستان نقش خواب در نظر آمد و فراخنای تاریخ
سرا از جوالنگاه حارسان حقیقت که آسایش نگار سعادت گزینان عالم صورت نمی نمودند گز
مردم را دانست که جواهر گرانمایه انفاس ایگان از دست ندهد و هیچ سرای زندگانی بر امان
بپذیری خدایگان خرد آباد دارند اگر روزگار ربد هستی گذارد و بی بها گوهر زندگانی بخرف
ریزهای ناسزا فروشند از مندان تباه سرشت و هرزه لابان شوریده سر نکامروایی خود ناد ر
گفتار را در آوردند و شرم از روشنان ابداع برگرفته بدانستگی حق را باطل نیز گردانیدند و بزرگان
ناز موج چاره گزینان بی سرانجام در پذیرای نیکویی و پرهیز از تباه کاری داستانهای بیم و
امید بر ساختند تلخ داروی ناراستی را مداوای نفس بوقلمون و مالیخولیای آشفتگی انگاشته
در فراخنای غم در آمدند و باکتب گرفتاران خیال پرست اندیشهای تباه را واردات آسمانی
پنداشته بیافه درای آمدند و از تاراج آگهی و شورش درازنفسی تخیلات بازرم بگشا زدلاویز
حقیقت بر امیختند و از سپری شدن دوربانی کهن گشتن نامها و بیغوله گزینی خرد و نسکاهه
آرای طبیعت طوفانهای فتنه برخاست و سیلابها آشوب بر جوشید گردها گرده
مردم وگوناگون آدمی از برخواندن فرسوده کتب باطل فریفته اهل سترگ اند خندد و در زیان فرکی
جاوید افتادند و از غنودگی بخت خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسایی که شورنگاه صورت
و معنی از و آرام پذیرد و تیرگیها ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فزاید گریزه تباه برگزیدند و
بخیبوشی و خاک افشانی آن نیر نور افروز را غبار باندود ساخته مهر سعادت خواب گردانیدند
شگفت تر آنکه در ان تفسیده دشت بی تمیزی بنام آرایشی بیدار نیست نخواهشی بخت سموم
جانوسای او را سرمایه ساده خواب ساختند و در ظلمتکاه غفلت فرو شده بنیاد تنادی و غم بر
خوابهای پریشان می نهند **بیت** بهمات چگونه سر کند کس ÷ ره بر دم تیغ و پای از خس
هم پشته ریش و هم کف الماس ÷ چون پای نهم بدشت الماس ÷ درین تیرگی دل که نکنش نظر

کوکب حقیقت بدرخشید و بیاوری فطرت گوش هوش گشوده آید ظرز آسمانی لطمه بر نفس گرامی
زد و زبان بی زفانی اندرز سرایی فرایش نهاد پور مبارک ترا که در آزرستان نیک اندیشی گزین غزل
داده اند در سرچه افشاد و چشم آهو بین چرا باز شد تا چند خرده گیری و هنر اگویی کو هر نیکویی خاکبوش شناسایی
کرده از آنکه در صنعتگری هستی نیست خامه دار هر چند بداند بکیش توزی ابرخرند و زبان و دل نکوهش
بر آن بند راه بیدانشی می سپری از ترف نگهی نگارند و اگر فروغ حکایت پرتو تقل نمودی چندین چراغ
دانش کی افروخته شدی و دیدسیان خلقی خرد پژوهان بستانی بهاکی رسیدی سخن گه نقشیت
بر هوا و باد نیست گره زده کوتاه عمری بود و اگر فیض سابق لاحق پیوند ناختی کار شناسان دور
بین از شعشعه نمایش این والانجش بر آیین عیوب نگاهی بعلت نا گفت و شنود رسید پیت
کمال صدق و محبت بین نه نقص گناه ؛ که هر که بی‌هنر افتد نظر بعیب کند ؛ و چرا بر پیشگاه خاطر که چشمه
سار فیض ایزد بیست بهرامیختگی معقول با منقول پوشیده ماند و شبوار دل ملال گرفته زبان بیچاره بر
کشاد آگاه . که همت بلند و فطرت عالی پیوسته کمیاب بل حکم نایاب دارد اگر در اساطیر پیشینیان
نگی در دست حقایق نگاشته آمدی میانه روان دشت دریافت و والس ملمع کاران بادیه جویایی
که جهان هستی مالامال این گرد دست چاشنی لذت برنگرفتی و بهاستانی تو ستهاد نهانخانه خمول
فرسوده گشتی همانا نادره پردازان ایجاد چنین آمیزشی برروی کار آورده نیرنگسازقدرت بر تحسین ابداع
جان نیرنگ نگوئیب لعش لبست تا هم حال عین الکمال خود را نژادان معنوی باشد و هم دا حلاد و لی
بردگیان پخچی نوا نه شد و هیچ خوشیند بودن بسیاری از دودمان خفام شهادت و سایر
طرفگیهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بگذارشی روح افزا و روشن دلنشین تاریخ بلعها
باز گوید اگر دیده وری نگار رود و بگاهی ابنزا گر و آید عمر دوم که دانش پژوهان گرد از بهت
در از روی آن فرو شده اند بدست و افتد و سرمایه جاویدزندگانی فراهم آید و نیز شاهد عرفان
اگرچه فروغ بر منصه پیدایی نشیند و پردگی شبستان معنی از پرتو آن گوهر شبتاب رخ نگشاید
لیکن آن کارپرداز حقیقت بایه روشنی از راه حواس برگیرد خاصه از دریچه چشم و همسایگی او زنه
گوش پذیرای فراوان نور گردد از دیده و شنود اثار پیشینیان اندوختن ملید و پیرایه حسن
روزافزون اندوزد و نیز در عطار خانه روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست
افتد و چنین معجون دلکشا ناگزیرست. تعلق همانا سرتابی همت از آن بود که بوالعجب خاطر همواره

بحث

جوشن وارستگی ورزیده و دست تهی و دل خالی پرورش نماید و درین هنگامه داستان طرازی
که بهمین دست آویز تعلقات کی فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علایق نظاره گی شود
امروز که از آویزش دوئی بار داشته نیز نگاه صلح کل پرند و از شیلاخ تقید برفراز گاه اطلاق
میخرامند اگر نوید شناسایی بگوش سعادت درآید چه دور باشد و دل از آن رمیدگی باز ایستد چه
شگفت حقیقت کار آنست که هرچه دل بزبان گزارد و خامه نگارد غبار بسیار دیده زادگان ابوالابای
عقلند و نیز کی از بن هریک بدایع نگار لیکن آن گوهر نورانی بکوین را بسر نوشت آسمانی از
همنشینی خشم و از دم آغوشی غفلت که فرزند رشید این دو غول اند سعادت تست رنگهای ابدی
منشور تو بر نوشت و می نویسد و ازین شکوهیده آموزش جانکاه گوناگون نامها بر آورده و حیرت
آبای استوده دلهاکشت و میگرد آن تیرگی گاه از دیدحق باز دارد و گاه نیز دریافت پرده بان
شواند شد لیکن کارگران کردار از پا افکنده انجوزاده عقل نوده زنگست و شه گی در آن
پایه که پردگیان شبستان تقدس دریابد و از صفای گوهر فروغ دیدگان دل جایی سرابرآبدان
نتایج عقل را المکشوف شمرند و اگر زنگ زدایی بآن متشابه گنیزکی اباء علوی و امهات سفلی گفت و
گوی دلپذیر برگزین مجلی برخوانده و چون و چرا را در بایستگان آن شایستگی برگزار دو برزبان
روزگار از امعقول نامند و ثمرات زنگین خود را منقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار پردن افکند
نیرستی که خیر محض و نور بحت بست خور برخیر غالب نتابد خاطر سودایی گرامی از آن اندیشه برآمد
و زبان هرزه لای را اشکرف پای بندی باز داشت لیس انعور داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون
آویزش عقوری آرمیده تنگی حوصله را چاره گر آمد و از آن تصرف برکنار رشد و به پزشکی مردم روی
آورد و شاهکی صورت و معنی پای همت افشرد و ستردن نقش نا سزا گزیر وقت اندیشید و بعث
خیال بود که در این دانش آموزی نظمی چند بپرداخته اید تا شناسای فوشان و آگهی طلبان
هنگامه گفت و شنود را بدان برآیند و ریاضت کیشان زنجیر خوی نفع معین را تخت گزین
اسباب آبنگری سرانجام باید داد و سپس آن سلسله چند که پای ما دیهای بسیمای تواند شد فراهم اید
و خداجویان محال آرزوه را از کاهش روزافزون برکناره مانده نیروی پیرایه نفس بکسانی از
دست دهد و خدایابان هیچ خرسند از اندیشه ناروا باز آمده نیازسازی گرایند و شناسا گردند

که آستانه کبریای ایزدی بالاتر از آنست که طایران بلند پرواز از اوج امکان باهنگ آن بال گشایند
و معامله اندوزان چارسوی دنیا سود و زیان بران آسایش اساس نهاده از سرسبکی سر و بن
برآیند و یا از گلیم حوصله بیرون نهاده بهرزه کار ره یافته در آن شوند لیکن از هشیار خرامی نامه سازی
که ناگزیر سعادت پژوهان بیدار بخت باخود می سرایید هفت هزار سال سپری شد که شورش
بی تمیزی بلند گرایست و آشوب ناشناسایی که دمه سرگردان دارد امروز که سر آغاز دوره دیگر است
بزم آرای ابداع بر سم پیش لعاب باقی گرهها گره میکند یا پرده پیرایی برداشته رهنمای نزهتگاه
حقیقت میکرد از فراخ آسمان و زمین استشمام خورش مینمود و از کتابه روزگار نقش آگهی
بسحت ناگاه خط ناامیدی از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر
مشعبده ره روی چند دیگر در کارست و از کج گرایی اهل در این آن وقف گشت ناگاه نیر سعادت
پرتو انداخت و خاطر از هرزه سکالی باز آمد روشن شد که عموم حق پذیری خانه نگار تقدیر نگشته
مرا از سک خود گردانیده اند نه کیهان لبیب کف چون خموشی تهی میان هشیاری چون
اسا حلقه های درست هوش که کلید کاردانی خطاب اوست قفل دولتخانه حق گزینه پژوهی
سعادت سرکرده در گرو اندیشه درست و نیت خیر سکالی از آن بسیج بر گرفته در خیال آن شد
که اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد برمزاج زمانیان نامه طراز دور موز حقیقت بزبان
گوهر گزارد تو که آویزه گوش صاحبدلی گردد و توتیای چشمی سرانجام یابد **بیت**
بود در اندیشه من دیر باز ❊ کز دل اندیشه نیاز ❊ حکم نوشیده بصحرا نهم ❊ رخت گرانمایه بسواد هم
بیجرانداد هم آگاهی ❊ تازه کنم شرط نکوخواهی ❊ درین هنگام فرمانروای اعظم سانها نام
بنگارش احوال دولت جاوید طراز اشاره فرمود دل را بال و زبان را نیروی پدید آمد و بطرز
دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افتاده آداب فرمان پذیری بجای
آمد لیکن سپاس نعمت رسید کی گزارش یافت **نظم** گر چه همه هست سخن کام خویش ❊
لیک گرو بود بهنگام خویش ❊ پیشروان گزاران باستانی و بسیاری زمانیان خامه پرداز
زبان یکتایی دارند و سخن سرای یک آیین نهاده طرز دست فرسوده روزگار را تهلیل
تکلی بسیج برآرایش الفاظ باشند و معنی را پیرو لفظ دانسته بوارون وی تکاپو رود سجع

دانندهٔ

گوی

گوی و فاصله آرایی سرمایه فصاحت اندیشیده و همان یادگار شوار پیرایه نثر شمارند و برشاست الفاظ
و صنعت اشتقاق و آیین ترصیع و روش تجنیس مرا رباشد و باختیار اقتباس و براعت استهلال
و نگارش تلمیح و ایراد تتمیه و گزارش اطرا گرامی انفاس گذرد محسنات بدایع را دستمایگی پیه بلند
پایگی سخن انگارند و بر فرازی بلاغت و جلایل معانی نظر نیفکند برخی قدم فراتر نهاده در جولانگاه
معنی جایش نمایند و تدقیقات خیالی و تخیلات واهی گوهران خوصه پندارند و بجنش عبارت و
دوری استعارت که نشان نگویدگی شناسند کان صواب اندیش با خود دارد پیرایه کلام
اندیشند و دشوارفهمی تازه طرح که اکسیر دانایی از آن برساز نگاه ارجمند سخن شناسی باز نداند
گروها گرده خامه نغز از سخنان دست زده زود فهم میکشند و بهر دو طرف دیر آشنا زبان بیغوله
پیغاره گشایند بفرمایش دل هوشمندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن سرایی از کاخ دیگر بر
افراخت و گذارش را خواهش تازه پیش گرفت و باتمود کاری خود و رهنمونی روشنان
ابداع گزین و شی دست یافت قدرت فطرت آمد گوهر خود را بصیرفیان دیده ور رسانید
و نغمه دلان بادیه جویای را قطره ای آرامش نمود **نظم** طلسم خویش را در هم شکستم ❊
بهر حرفی طلسمی باز بستم ❊ بدان تا هر که دارد دیده م دوست ❊ نه بیند غیر جانم باد رین پوست
ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد و آفرین و نفرین را رونق بازار دیگر پدید آمد
اما نکو ره زده پندار و غارت کرده تقلید نبودند و چشم بینا کشوده در جستجوی نخچ لیند بر خاک
بیزی نمودی و از گشتن و از کار و درازی زمانه در تکاپوی افسردگی راه نداده دست فرد
خود گرفته بنگامها شادی را ازو جستند و افسونها نموده خرقه خوی شرمندگی گردانیدند و درماندگان
خارزار طبیعت از نارسایی فطری و همنشینی گرد و که نقد خویش بکرد کانی دکانچه مالوف داده اند
سر شورش بر داشتند و کالا شناسان ناتوان بین از شکنجه حسد در جانکاهی و دل گرانی نشستند
و زبان طعن کشوده غبار آماهی باده دلها کشتند **نظم** من خاک ره گهرشناسان ❊ کام فر و بغم
ناشناسان ❊ این گنج گهر چو بر گشادند ❊ انصاف گزین نظر گشادند ❊ دیده وری با امن
خیراندیشی بود و بچشم دوستی نگریستی بامید رکوی در آمد و از روی مهربانی بر گفت چندین
زحمت بچه میبری سخن بدینگونه چرا می نگاری از هزاران یکی پدید آمد که این شکرفنامه در

برخواند و بیرنگی تازه نمط آگهی پذیرد تا نیروی حقیقت‌شناسی از بهر که امید داشته آید و کی دانا
بلندپایگی برده از روی بردارد و همان بهتر که این توایین بساط در نوردیده زبان روزگار
سراید و مایده افضال برای عموم مردم سرانجام دهد ازین کارشناسی نفسی برآسوده وار آن
مهرگزین خوش نشاط برزد فتحی ذات او مرا پاسخ آورد درج حقیقت برگشادم که راتبه
خواران عوام را روزی فراوانست قدسی نزل برای یگانه وقت آماده میکردم اینکه
چه کار کالای اسامی آن از معانی نکته‌های ملک آگهی آرایش می‌یابد کروه‌ها گروه عامه جویند نظم
غلیواژ را با کبوتر چه کار ∴ باز با زاغ درخورست این نگار ∴ گزارده حکمت پژوهان دیده
ور باور می‌افتد و عزیمت راست که هوشمندی می‌بخشد مردم زاد از چهار گونه نگذرد نخست
آن عنادگزین ظلمت آمود که داوری را آمیخته شنوایی نکرده اند و از دریچه گوش صفوتکده
دل نبرد و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد و اگر نپذیرد بکار نگردد و نیامیزد دوم آن تیره بخت
بدگوهر که بی‌دانشی خود را دانایی انگارد و در رنجوری دشوار درد او غرت تندرستی
نماید سیوم آن روشنی جوی سعادت منش که از دو بند ناتوان بینی و تیره حال
نادانی وارسته بود و جوهای هوشمندی دارد لیکن از وارونی بخت و نیل کاری اختر
ادراک معانی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد به دو گستردگی نماید چهارم آن فرخیده مرد
فرخنده طالع که با زبرشناسایی فطرت بالادست و همت عالی دارد و بنیروی رضای دریافت
پیشاپیش می‌رود و دانای روزگار با این همه کس خموشی نگزیند و درج گویایی خرد بدین
جوهری حقیقت پژوه نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد و فروغ آگهی همگنان را در گرد
پور خود را چه تازه تیمخانی و بهره جو امیدواری ازین که سخن را بدست یابی تازه آوری
و نه برخیار زمانیان سرایندی این همه زبان فروشی چیست و سر اشکبار برافراشتن
جواهر خندرستی گذارش می‌یابد و هیچ خودستایی نه همان بهتر که تکمیر غنود را ساز
صفوستی بزدوده آید و باطن صافی با این نام نیز اکنون دامن آلود نگردد بیت
مشو غرق آب سرهای خویش ∴ منه در بر جایگه پای خویش ∴ درین ورطه کشتی
فرو شد هزار ∴ که پیدا نشد تخته بر کنار ∴ حقیقت سرایان گوهرسنج درست عیاری سخن

و دالی

و دالی ریکی او در آن دانسته که درین بارگاه شگرف پنج چیز گران ارز فراهم آید نخست
فروغ معانی که از آسمان تقدس دل صافی پرتو انداخته نزول سعودی فرماید دوم
گزیده پیوند اخشیجی پردگیان صفوت‌سرای ضمیر را بسر بنان در آورده روحانی
نژادان را با این عنصری پیکر طرزی را آمیزد که با جان قرین بوالعجب معجونی اغشته گردد
سیوم تازه نمطی دلپذیر تمیز دا گوش را فروزد و جان را بالاند چهارم بلندی و مرتبه
آرایی معنی را گزیده جای بازدارد و لفظ بیرای عبارت را از دیرفهم و نکوهیده
تکرار دور دارد و خنک رو و گران پیکر در انجمن راه نیابد همچنانکه دست و سود زدگار
نباشد بکرم خونی و آشنا روشنی گلگونه آراید و این هنگامه نیکویی زمانی انتظام گیرد و سخن
را و فتح الی پاکی دست دهد که خرم درست و یکتایی اندیشه و جستجوی بخت یاوری
تنومندان خرد یکی فراهم آیند و نارمندی بر دوام و غایت دادار بیهمال و فناد دوش
باشد و هر کدام شرایط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد و شماره آن این گرامی نامه
برتابد و گزارش این در تنگنای فرصت نگنجد لیکن دمساز دستیار ناگذران وقت از
فروغ آگهی بنظر دشمنی پژوهش غیب نماید و از راه دوستی کاره سکالی همت کار دانا
صحبت چنین فرو هیده مرد اکبر دانایی یکی سازان بینش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که
دل پراکنده و خاطر گرد و غبار جا گزاینده بطرز فارسی کم آشنا و رهنمای حقیقت نایاب
چگونه آرزوی دل بانجام رسد و کی امید شایستگی داشته آید خاصه درین هنگام که معانی
آذین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقایق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضی که پایه بزرگی
داشت ازین آشوبگاه عنصری بآرامگاه قدسی جایش فرمود و ناطور نگار سخنوری
سوگواری نشست مراحال پراگنده‌تر شد و دل سلسله هوشمندی گسیخت از بام ایزدی
بیداری نمود و دو دریشمانی دراز افتاد بیت وای برین دانش اندیشه هیچ ∴ سینه پراز
علم و زمعلوم هیچ ∴ هیچ و اندیشه من هیچ‌تر ∴ نیست زمن گرچه سخن هیچ‌تر ∴ دیده آشنایی
بدست آمد و سر بجیب شکیبایی فرو برده در سرآغاز جریده اقبال هیچ خاطران بود که چون
داستان داستان نگاشته آمد به پیرایش آن پیشوای سخن سرایان غازه جمال انجام

گر دنا کاه صفت جانگزا روی آورد و از آن بیش آمد که کس را روزی شود چنانچه از بیمارکی و کم
حوصلگی صبوری پیشانه زد و بر خامکاری خود آگاهی داد نظم سخن پیمانها در خامی سخن منکر
که سوخته دلم از دک قدوه بگداز : شکسته دلتر از آن ساغر بلورینم : که در میانه خارا کنی زده و رها
تا بسال دیم نگاهی بر نگاشته هیچ مدان محفل را بای فرموده بودند لیکن چنانکه دل سمانی پیوند
ایشان تسلی داشت وازین جران دبستان هوشمندی خرسندی که زمانه چنین پیرنگی نمود
و بروز جانکاهی نشاند مراز ندکانی دشوار و دل از رنگینی اسباب افسرده ترکشت افسون
مهربانی خدیو آگهی طلسم دانایی قافله سالار صورت و معنی از آن امیدگی باز گرفته از سراپای
بند تعلق گرداینده و با شورش ضمیر و برهمزدگی باطن نگاشتن گوهرین نامه همت بر
گماشت لیکن از دشوارکاری و تلخکامی زمان زمان تازه پریشان دل شوریده پراکنده
تر ساختی و نو نو سراسیمگی بهرستان اندیشه را بویرانی آوردی چوا گرد تفرقه برخیزد و خدمت
راپای نلغزد تا گوناگون آشفتگی و اختلاف خوایم و الا دانشی که از همه رو چهره درستی نماید
تا بدید و همزبانی که در مراتب آگهی نسبت نه دستی داشته باشد نقاب گزین کاشکی در خط
سال مردمی استیاری بودی که زمان افسردگی خاطر و شوریدگی صفحه توانست نگاشت
که انگوده رسم نازیشین نباشد و اگر این مایه دانشی بود شناسنده ناگزیر که در نوشتها
دل پراکنده ناخنی بندگند برستردن خشتی و آوردن لفظی و پیدا ساختن معنی توانا باشد
و اگر زمانه باین سمرفتی کند چنین کسی ناگزران که از فروغ آگهی و نیروی دلیری آگهی‌شناس
کرداند هر گاه در مکامن ضمیر آهنگ وارستگی و زافزونی گوناگون اشتغال باهم آخشیج هنگامه آرای
صورت و دمساز مهر آنتو دیرده نشین لخه دل بدست سپارد و او بقلم باز نویسد چه مایه
ارج داشته باشد از آنجا که اندیشه صافی بود و سپاس ایزدی در افزایش و ارادت
درست همت سامنهای دستگیر در آن تیرگی کشایش نیز اقبال پرتو انداخت و نیروی
گرم روی کرامت فرمود بیت این که مراست بخاطر درون : نقد معانی ز نهایت برون
نی ز خود این ملک بدیافتم : کز نظر منعم خود یافتم : غره آذرماه سال چهلم الهی که ور تکده خود
در فراز کرده برون سو در نگاشتن گرامی نامه از غیروا پرداخته بود و درون سو بنیاد بخش

دانشی

دادار بی همال را ظلمت امور را چراغی در یوزه میکرد تا رک نیاز بر عتبه کبریای الهی نهاده توفیق
سرانجام خواهش مطلبید ناگاه صبح دولت چهره افروخت و لمعه نور در آن کاخ بی روزن آگهی
افزود چون تامل بکار رفت و حیرت رخت بر بست و شکاف قلم مشرق ضیا و مطلع نور
یافت نشاطی سترگ در گرفت و پیشی شگرف روی آورد گره در هم کشایش پذیرفت
تن مهرگان سوخته قبای بهار پوشید و غلاوز مقصود بیدار آمد دل باهنگ کار افزونی بر
خاست و خامه بیدست و پایی رنگ تیزتکی دوسور سرای بیانرا کارپردازان غرت بر
افشانی سماع برانگیخته در کمتر فرصتی گنجور گنجینه سخن سرایی گرداینده منشور بلندنامی کرامت
فرمودند و خطاب نادر الکلامی شمه چشقاق گویایی گشت لختی سخنان دلاویز آگهی
بلنشین روشنی نگاشته شد و سر نعمت رسیدگی پیرایه تحسین یافت از معانی
سخن‌شناسان حق پژوه گوهرین دفتر انتظام پذیرفت و دولتی سترگ چهره افروز سعادت
آمد نظم بخت دوید و در دولت گشاد : بیشتر از خواهش من هدیه داد : بلبل نطق از گل طبعم پرید
پرده غیب از سر کلکم درید : پیش دویدند تبان ضمیر : خامه درون خواند بلحن صریر : جای
آنست که ترانه نشاط برسازد و زمزمه شادمانی در گیرد لیکن آنرا که در نگارش فراوان
فزون آویخته باشد نگاشتن حال یکی چگونه نامارستگی تواند کرد و بکدام دستمایه
دل بخرسندی نهاده طرب سرای گردد خاصه امروز سرنوشت آسمانی تازه شورشی در
سر افتاده و خاطر سراسیمه هیچ دیگر پدید آمد تن مرنی و جان صحرایی اندیشه شنود اسین
علاقه گسل نارسایی برادران روزگار در زمان بندی و دل خوشی و شیفتگی باطن در گزارش
اقبالنامه روز افزون رباعی درد اگه غم گوه بگاه افتادست : معشوق دل مورچه ماه افتادست
این واقعه طرفه براه افتادست : درویش بعشق پادشاه افتادست : یکی نگاپوی اندیشه
آنست که چون نیرنگی قرنی چند نگاشته سوانح نگار آید و حق گزاری بآیین خواهش
سرور جاوید بخشد بدستیاری کردار سعادت پرتو چنانچه از پرستاران دینی قدم فراترک
نهاده در پرستش ایزدی گرم روی دارد اگر گریوه اضافات و نسب بیرون شده
پایه والای آگهی اراهش گزینده و از کشش این دیولاخ جانگزا برآمده بجلوگاه تقدس

فوج فوج ز معانی حشر :
خوانده و ناخوانده در آمد ز در :

جاودانی عشرت اندوزند نظم رخت بردار ازین سرای که هست ٭ بام سوراخ و ابر طوفان بار
کلبه کاندرو نخواهی ماند ٭ سال عمرش چه ده چه صد چه هزار ٭ پرده بردار تا فرود آرند ٭ موج کبریا
بقه باد ٭ لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پرواز آن عرصه شناسایی را بال همت فرساید
تا بهوس گزینان خویشتن دوست چه رسد از خارستان راه خطرناک گوید یا از رهزنان بادیه
پر آشوب آمده نایافت نمایندگان در اصلاح آن نگارد یا در دستبرد بی همتان خودبین در
نگارین سرای اسباب خود گنج حوصله طبیعت در آن کاه ظهور رنگ آمیزی جهان صورت و لشکر
و انفس چه سکه برده گزین و جاگرای بدگوهران فرومایه لختی بحر زبانی و برخی بخامشی بکوهیدگی را
نیکوکاری فروخته در لباس بیهوشی رهزنی کننده و مشتری از فریب خوردگی گمراه اندوزی
نگار یکدیگر بند و آزردن آدمیان تا بدیگر جانوران چه رسد سرمایه افتخار داشته و دلدادهای
عشوه این جاف جاف دانا رهای نهفتن مال الکی شماره سعید و نابکی و فسون سازی کار شناسان
زبان اندوز که اندازه تواند برگرفت چه این ایشان پست فطرت نیست که بگردکانی همه این آیین
کش دشمن نواز بابی بندست و در اقبال این موجه سیمابی شراب کامروایی خرسندی
و غفلت آلود شادمانیست در ادبار این گندم نمای جو فروش یا تمام اندوه و دست
فرسود غم نباشد از یکجهت اورا فرو بیدگان بر یک آمور در رهروستان شناسایی پیران
لعبت بازی رود و زوال خواستند دوم آن پیمانه دانشی که بشد اید این نوتوسیخته رشته
نیمه انصاف حیرت زده شادی و اندوهست و از بسیاری لذات این نمود ابی بود
حوصله نشاط او سپر نقش آرزوی او در نشیمن آرام و شاد زکی این پست نمای هفده
ماتم او پروبای خواهش را دلنگاین را در معماری حقیقت بیسری آن بوقلمون نمود
گذارش داد سیوم انکه کم بین فرومایه که با تیرگیهای پیشین در گرداوری خواستهای
این جهانی که در رهگذر تندباد افتاده از شاهراه درستی بر کناره می سود و در چاره سگالی ناملایم
روزگار تزویر آلود دست بدامان مکر و حیله میزند و بدستان سرای خود را بساحل رستگاری
میرساند او را بزرگان در اشارات خویش بنده آن نیرنگ ساز هزار فتنه گویند چهارم
آن نخوده بخت شوریده رایی که در دوام آوردن کامها و در سپردوزی حوادث ستاده

گزین که کرامت رهان حق سرا بان بعیه که از وبکنیر این توبه آتای بیوفا ایما رود در صدر
نشینان محفل انصاف پیداست که حال جویای آرمیدگی در سوز شکاهی که خود گزینهای
او چنین بود چگونه باشد اگر در نمایش این گشا راکهی از گروهها گروه باستانی و کهناکون
زمانیان نویسه کاربان خنه فراهم آمده و قلم ره گرای در اولین منزلهای تکاپو فرسوده گردد
اکنون از داستان لختی برگیرد و در چاره گزینی خود پای همت بیفشارد ٭ حدیث خویش
اگر گویم زاغاز ٭ روم چندانکه نتوان آمدن باز ٭ پدر بزرگوار نگوشت نزد او خرسندی
داشت و از آشوبگاه دینی برکناره میزیست و با من نظر عاطفت افزونتر از برادران گرامی
و نیرومندی دانش و کردار از سرآغاز نشو و نما بلج گرایان دامن آلوده راه نژادی و همواره
بصفای باطن و نظافت ظاهر و زبان فصیح و بیان دلکش ملم نظرهای حقیقت تناقر دارایی
نمودی نظم زابتدا سر بالک بالک نبازیدم چو طفل ٭ زانکه هم مانک رفیقم بود دم بابای من
و چنانکه علوم مکتبی نقاب جمال معنوی داشت از مهرگزینی این شوریده را نیز بدان نمط خواستی
و هر از پنج سالگی روی در حیرت بود و بدان گفت و شنود هیچگونه خاطر فرو نیامدی همانا
که رهبری آن رهبر منزل طلبان کمال همه مطابق فطرت بوده باشد و خطرهای سترگ
بادیه سر درگم که مردان مرد را از پای در آرد بصفوتکده باطن جایگیر چون سال می افزود
و شعوری می بالید نفرت دیگرا افزایش می یافت و زمان زمان آویزش بی آشتی
گرمتر می شد و از همه واپرداخته بدمسازی جنون راه تماشا می سپرد و بخیال خود نشان
دم آسایش بر میگرفت گشش درون قافله سالار حقیقت آشفته پیرو دل را بی بند دانشگاه
رهنمی گردانید و در پانزده سالگی که نمک تر گران خواب غفلت دارد عرصه پهنای حکمت
و واختای فراز داد چندین گروه نموده آمد و مدارج شناسایی رعونت افزود و ستی الهی
سوی رس آفرای گشت با چنین رهنمای هوشمند و دیده بانی بردوام نفس نفس بر کشتی نفس
اماره افزونی گرفت و بطرزهای گوناگون چهره آرای سنکامه خودبینی شد بمایمن سرچشمه
سطر و ناله بسیاری از اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدایع شنافتها شایسته
اندوخت هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ گمونت اقوالی این نیرنگسار بوقلمون

روی دل درکمی نهد بر جهان این خویشتن وخودپرستی افزودی با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته
داشتی وازناروائی دکانچه دنیا ناخواسته بسیج نخجر گزینان دل گرفتی واندیشه نوبت
گرای شورش تازه رهنمون گشتی سراسیمگی چنون نبود که از فرمان خرد سرتابنده پیرایه شناسد
آشفتگی بیمروتی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سپرد در نشیب اباد راندو شادی
بادل نژمان وخاطر دژم بسر میبرد و بحل آزادی لختی باسایش می آورد و از پست فطرتی
که در من بود وکم همتی که در نهاد خود داشتم با کمال دل گرفتگی از مدینه ونوطبایان دوستی
بلندپایگی نگارخانه سیمای آشوب درون امدی واز نیرنگی کش کش طبعی در شگفت
زار افتادی تا رضامندی پرنور آگین بدان پراگنده خواهشهاش نزدیکی وبازماندن
سوار بده ازان سگالشهای ایم خیبه بساده و رونق نفس فرمان پذیری آن یگانهٔ
ملک آگهی در افزونی زمان زمان گشتهای گوناگون را بنردی دیگر **نظم** بخشی نه که با
دوست درآمیزم من ÷ صبری نه که از عشق بپرهیزم من ÷ دستی که با قضا درآویزم
من ÷ پایی نه که از زمانه بگریزم من ÷ باآنکه آسمان در محفل والای شاهی داستان مرا
برخوانده وستاره بخت بیداری ازافق اقبال بدرخشید جاه وشان دولت بی هم رسیده
و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت واز نیرنگی نفس بوالبدایع نقش اختیار اثری
از سطاق ضمیر سترده شد وبسیج نخجر چهره دستی نمود و نزدیک آمد که سر وپا برهنه دشت
دیوانگی در نوردد و آوارگی ایرش درهم شکسته راه اناددی پیش گیرد آن روحانی
طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار یزدان پرستان میدانست و از
سرنوشت چهره کشایان تقدیر آگهی داشت بچاره گری روی آورد و بدرس آموزی
تعلق درج گهر برگشود و بسحر طرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بهستیاری دولت
شتافت وبخود داستان اورنگ نشین وهنگ ارائی ناصیه بختمندی علا فرودی انگه
داده حوصله اندوزی دامن لالای همت نشود و در فراخنای آن دبستان قدم جستجوی
فرساید وبیشتر ازانکه به شمار انتظار آید وابروهای برد ماریخته گردد بی میانجی سفارش
آن واین ومنت پذیری فلان بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت و از نشیب گاه

کمنامی

کمنامی بر فراز بلندی پایگی برآورد کیمیای نظر خداوند صورت ومعنی همت را فروغ
دیگر بخشید ودل را افزونی تازه پدید آورد از ان بیماری دشوار دوا که بدرمان سترگ
پزشکی چاره شوانست کرد لختی رهائی یافت واز نیروی آگهی با عالمیان نطع یکجهتی
ویکسان نگرستی گسترده در کین جوشش منافقانه نشست بنا محبوب نفسانی
چهره افروخت وتوانائی سروری برخی بدست افتاد و در رستخیز دشمنی بدوست
داری برخاست واختلاف گروها گروه مردم را از شغل شگرف باز شوانست داشت
و در نزهتگاه باطن گرد فتوری نیارست انگیخت چندی در همان محفل کشورخدای
هنگامه دانائی گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد وتلخیص جلایل را روز بازار شد از ناشناسائی
مراتب حکمت و تهی دستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که بتر دیرشکی وجوب زبانی
در پایه بلند آگهی جای داشتند کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان وجنبش ابرو وگردش
چشم حیله میاندوختند وگاه بنغمه گوئی وهرزه درائی پاسخ می آراستند واز نیروی تاییدات
آسمانی چنان کار بند شدی که آن طلسم بدگوهری درهم شکستی ناگزیر دست از آن
باز داشته بیافه گزاری پیش آمدند معقولات را مخالف دین شمردندی برخی ساده
لوحان ترک تراد را راه نزدند واز یاوری آن ناشناسان بنخجر چهره دستی سر برآوردند
بهستیاری روسن شناری کشاده پیشانی از آن پایه والا فروتر شده در سرابر منقول
دقیقه سنج وتنگ سرای آمد وبآیین آن گروه در قرار دادهای پریشان واندوختنهای
نابسره ناحق زدن گرفت گفت وگوی مذهب وملت دراز شد بازپرس آشنایانات
را امکامی معتقدات پنداشته بکین توزی نشستند چندی بدین تلبیس عشرت بهمی
میکردند کهن آشنایان ودیرین دوستان دامن اختلاط برچیدند ودر بهرستان
خود گرد آلود غربت گشت گاه ازین خلوت در کثرت رانه نشاط برکشیدی وبنتیجه
خبرسنجی دانسته درمانس ایزدی افزودی وگاه از کوتهی امکان وتنگی حوصله با خود گرایدی
که این چه بوالعجبی است با جهانیان بساط نیک اندیشی وخیر سگالی گسترده دارد و با خود
حریفانه نقش شکست درمی اندازد عالمیان در کین دشمنی چرا نشسته اند از تایید آسمانی و

روش بستاری کی باشگرفی روزگار روا نیروایی بر توی سراشها آشنا و بیگانه و بانه برای
دور و نزدیک و آوازش به گوبران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد همه بندا رخشی از
بازار کسادی حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروختی ؛ بیت ؛ بعد فنا هم خندم چو مراد شکنند
کارخانان بود از فتح و ظفر خندیدن ؛ چون سپهر گردان چندی برین بگذشت در نهای
دولت کشوده ندو چهره اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد از بندگان وی ستیزه حسد را
بنعض دینی افروخته باندیشه تباه فرو رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی بیکار را ایزد
توانا رخاسته خسران جاوید اندوختند ؛ بیت ؛ این دو سه بدنام کن عهد خویش
می شکستند همه چون عهد خویش ؛ من بصفت چون همه گردون شوم ؛ تا شکنم از شکنم
افزون شوم ؛ از آنجا که غنیمت درست بود و عقیدت ما پدار حیله اند و زان باغ و جام زبانزده
چارسوی صورت و معنی گشتند و بر حقیقت حال الهی پذیرفته در خوی شرمندگی فرو شدند
آنزو درکه شناسای کیش و فراز عالم صحبت این طایفه منحوست راه نفرت می سپردند
اکنون آن گروه غنوده خرد بدگوی حیران از آمیده آرزوی خدمت در سر دادند و او در بار
استنکاف درین تیرگی وحشت نیر سعادت بدرخشید و در رزم گیرای کیهان خدیو سرنگاه
صلح کل در آمد نقش شوریده در صفوت جای آرامش نشیمن ساخت و بدین ترانه حقیقت دامن
نشاط بر گرفت اگر جهانیان ترا نکوهیده بیغوله دشمنی میسگریستند باندازه دانش راه غمادب
می سپرند تو چرا فهمیده بیخردی واگر نیک دانسته ان سحارش میکردند همانا بیمار حسد ند از بکجور
کار شدرست چه بیچونی از نقصان بشری و کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمه خواهش بر آمدی
و جوش این آرزو از درون سر بر زدی چه بودی که دشمن بار [illegible] در یافتی که چه مایه استوده ام دل
از بادافراه چگونه واپرداخته تا تن چاپلوس و زبان لابه گر بعذر خواهی نوشتادی و برون
همرنگ درون ساخته از گنش درونی با درستی کاش خیر اندیشی که در حق بدخواه دارم مانده
پرستی هر اه ابنه نداند و دست طفل مشرب حقیقت دان من بدانندی تا بنقد اردوستی کج
بنردی ؛ نظم ؛ آتش به دو دست خویش در خرمن خویش ؛ من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
ای وای من و دست من و دامن خویش ؛ کس دشمن من نیست منم دشمن خویش

سساس

ستایش در حال کنندگان و بدگویان خویش از دوم منزل گذشته بسیوم گذاره میکند
امید که دیگر باز نگردد و بقلاوزی بخت بیدار بنزهتگاه چهارم اختصاص [illegible] دوم آسایش بر
گیرد و از انباز گیری ایزدی بهمال کیسوی شود بیشتری با خستین گرده دوستی ورزند با بشیمان
برخلاف آن گرایند طایفه صورت را در ظهور این دو روش شادی و اندوه نمایان شد
شناگری در و نر انشاط انمود گرد اتند و میکوشش از زدگی پرورش دهند برخی آیند با فکان
بماوی را نیز یکی انواع در نظر آید آن هر دو یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی شوند و بسا باشد
که نفس بوقلمون شکلی درمیان آرد و جان وانماید که ناسزا گویی تو که راه حق می سپری
ناخشنودی با خود دارد ناچار فریب خورده یکین تباه سرایان بر خیزد و از شاهراه سعادت بر
کناره افتد چون ایاره نویسی در کار خود کند به دید آید که بسا باطل اندوزان بدکارتر را افزونی ندارد همانا
لعبت آرایی ان خودستایی خویشتن بین است و رتبه والای آنست که محل کوی را که سرمایه رعونت
استطام مدد بهایش دشمنان پیش اید و نکوهیده عیب نمای را بدستی بر دارد و به بدین طرز الهی برقرار مقصود
جای گیرد و از گزند دشمن دانا و خانگی رستگاری یابد به بسیاری فطرت و پای افشاری دل بکمتر زمانی
از ان نوبت باز آمده با خود در اویخت و جنگ ناآشتی درمیان آورده کار را از سر گرفت ؛ بیت ؛
دست گریبان بخودم چون کنم ؛ سر ز گریبان که بیرون کنم ؛ چاک دم پرده سامان خویش ؛ بو که زنم
دست بدامان خویش ؛ و همواره نکوهش برخویشتن میزند و بسیه زبانی نوین خود میسراید
هرگاه یکتایی شاهد وجود که باستانیان نیروی شهودی دریافته اند ترا از سعادت منشی و بیدار بختی
بچراغ دلیل دانش چگونه دچار شد الی از که گرفتی کنج خمول مطلبی و گرامانده که دست خواهش میگشایی
گرفتم از ان الهی نصیبه نداری تا بیرشناسایی فروغ گردار تمنجه از تنگ اختری و شهمندی دل از ان حق
[illegible] بروی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرایی و فصل خصومات دوست و
دشمن و آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند تا خشنودی خاطر رضامندی جهانی در آن
غنیمت شمار نشوانند یکبخت دستکان دریا ازم جوی کام بر نتوانند گرفت تا بدیگران چه رسد
بلکه تنهایی ستایش جست و اسم نامی چه میاندوزد چه گوید و چه نویسد ؛ بیت ؛
دلم دامن و آستین طلا را ؛ چو دامن سرزلف عذرا گرفته ؛ ز ابرش نام و اهل عالم ؛ همان نفرت
طمع عنقا گرفته ؛

حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سودمند نیاید تا نگاشته پیشطاق نوشت چه بود و گردش
انجم و افلاک چه رفته باشد نیرنگی آمیزه اجرام علوی و اجسام سفلی علاجی شوانند اندیشید تیر
اندازی آسمان سپر شوان دوخت **بیت** ز آسیب چو شست گشاد خدنگ چرخ ✤ خود را بهرزه
از چه بجوشن چرا آورم ✤ اکنون با نفس هزار رشته موکه سارعت از آهسته دارد و هواخواهان
یکدگر پای حمایت فشرده اند و زمان زمان شعبده بازی تازه بکار میرود و واقف و خبر نگرف
چهره غیرت می افروزد نمیداند که انجام کار چه خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و ازین
سه تن ایزدشناس با کجا و پیوندی دست [illegible] و ساده خواب و البسین بکدام افسانه قرار گیرد
و خونی کره برابر که گوناگون سرور علم در محشکده او راه نیابد و رجای گشاده پیشانی که بفراخی
انبساط تملای جهانیان بر دوش همت بر گیرد و آن تیز رو هشیار خرام از کهن بیم و
بستانچی امید و تا بنگاه بستگی و نزهت جای گشادگی و از ترک شده پای بند شادی و
غم نبود و بهر لحظه منشور اقامت بمنزلی میرسد و هنوز جای گرم نکرده از در دیگر میخوانند **مصرع**
من بوقلمون روزگار خویشم ✤ باچنین اوپرشنی ذهنی بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرامی نامه آنست
و محصلان نرم عقیدت بکار دیگر نمی گذارند و رنگ آمیزی عالم صورت را در پیشگاه بینش
قدری نه تا گزیر سپاس موهبت کبری کلک سرائی کرده خوش مدحت میزند دل آگهی
بگزارش داستان حقیقت جلای تازه می بخشد نه آن که هوشمندانه آب پیرو بزن میجاید
و باد بهاون میکوبد همان بهتر که سروش خاطر بو العجب رنگ گرفته باز درون بر نمایند از و
الخ گوش زبانیان بر تابد بچشم عادتیان در نگنجد و آنگه به ساز **نظم** گر بگویم آنچه از
اندیشه حال منست ✤ با چو من حیران نمانی یا نداری باورم ✤ ابو الفضل مبارک داستان
بر ده از زمزمه پنهانی و گفتار خاموشی خو اسیر اند حال خویش بارگاه ظهور می ارائد و در
خلوتگاه دل اینجا نه منهی چشمه بینش از صفو نکنده باطن بر او ش میکند سراب
سرانجام دادن این کدام هوشیار است بر همان نطع بندگی پای همت افشرده تا بیش
ایزدی در ستایش پادشاهی کجای آورد و راز گوی القدس در بستان سرای خلق بر
گذار پیام حقیقت دل [illegible] بهرزه گرایی باز آورد و غربت را شومندی داد و نیروی کار افزود

نام مؤلف منشی
ابوالفضل بن مبارک

گوهر فطرت را فروغ دیگر بخشید الحمد لله والمنه کتابه که از پیشطاق سرنوشت من روزگار برخواند
وهمی را رهین منت گردانید آنست که جرالسته فراک دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح
نگار بر مرابع طراز دارد و از حسن طالع این کوکب ابن سعادت و احراسمان معانی آنچه بر زبان
قلم می آید در صحیفه بیان رقم می پذیرد روز بروز تسبیع همایون میرسد و [illegible] براوین روز
نوازش گوناگون میگردد سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاهی او فتد و نشان
قبول از درگاه یابد **نظم** بحمد الله این داستان نخست ✤ بطرز فزاینده کردم درست ✤ درین دم
که دوران سخن خواه بود ✤ سخن از من و همت از شاه بود ✤ کرم همت امیدواری دهد ✤ فلک وصف
بخت یاری دهد ✤ باین جنبش کلک خوام ✤ بپایان برم این گرامی کلام ✤ تمت الکتاب بعون
الله الملک الوهاب بارقام این فقیر مستهام المستوثق بعنایات رب الخالق میرحسب بن میرحاتم گیلانی
لاهی اگر درین نسخه خطائی و خللی که از کاتب این کلمات بلاغت سمات باشد نظر ارباب هوش
در حمل بر بی پروائی و بی دماغی راقم نفرمایند که صاحب نسخه اصل در طلب آن نهایت نشد دمینمود

چه روز بود که این نسخه اختتام گرفت ✤ که سعد چرخ سعادت ازو توام گرفت
سخن که آمده بود از نهم سپهر فرود ✤ در کاخ نهم زین سخن مقام گرفت ✤

محرر سلخ ربیع الاول سبع [illegible] الف
والسلام علی من اتبع الهدی



